

تفسير
الحملك

Ketabton.com
جزء - (16 - 17 - 18)

امين الدين «سعيدى - سعيد افغانى»

(2023 م) - (1402 هـ . ش)

- چاپ چهارم -

فهرست مضامین و مطالب سوره های جزء شانزدهم (16)، هفدهم (17) و هژدهم (18)

تفسیر احمد
شامل سوره های

طه، الانبیاء، الحج، المؤمنون، النور، الفرقان.

شماره	نام سوره	معانی و محتوای سوره ها	صفحه
	طه	وجه تسمیه	
1		تعداد آیات، تعداد کلمات و تعداد حروف سوره طه	
2		فضیلت سوره طه	
3		موضوعات مطروحه در سوره طه	
4		ارتباط سوره طه با سوره مریم	
5		محتوای و موضوعات سوره طه	
6		سایر خصوصیات سوره طه	
7		فضای نزول سوره طه	
8		در آیات (1 الي 8) در مورد اینکه قرآن، مایه ی خوشبختی است، بحث بعمل آمده.	
9		معنی و مفهوم قرار گرفتن الله بر عرش	
10		«الْبَسِرَ»	
11		«أَخْفَى»	
12		داستان اسلام آوردن حضرت عمر (رض)	
13		برخورد عمر (رض) با محمد (ص) در حال کفر	
14		داستان ذی عبرتی در تاریخ اسلام	
15		در آیات (9 الي 16) در باره: 1 - موسی ع در وادی مقدس، راز و نیاز با الله و سرآغاز وحی بر او، بحث بعمل آمده است.	
16		«طَوَّى»	
17		در آیات (17 الي 21) 2 - در باره عصا، اولین معجزه ی موسی ع بحث بعمل آمده است.	
18		منافع عصا	
19		عصای حضرت موسی علیه السلام	
20		عصای موسی و تبدیل شدن آن به مار	
21		در آیات (22 الي 35) 3 - در باره ید بیضا معجزه دوم موسی ع، مورد بحث گرفته.	
22		ید بیضا	

23	اولین مأموریت انبیاء، مبارزه با طاغوت هاست
24	در آیات (36 الي 41) 4- در باره نعمتهای هشتگانه، پیش از رسیدن موسی علیه السلام به پیامبری، بحث بعمل آمده است.
25	نام مادر موسی
26	نقش محبت در تربیت
27	نعمت های شش گانه اعطا شده به موسی
28	در آیات (42 الي 55) مباحثی ذیل هریک: 5- موسی و هارون، فرعون را به سوی الله واحد دعوت میکند. 6- گفتگویی پیرامون ربوبیت، به بحث گرفته شده است.
29	در آیات (56 الي 64) 7و8 در باره - متهم کردن موسی ع به ساحری، فرعون ساحران مصر را گرد می آورد، موسی علیه السلام به آنان هشدار میدهد، بحث بعمل آمده است.
30	در آیات (65 الي 76): 9- در باره پیکار و مبارزه میان موسی علیه السلام و ساحران مصری و ایمان آوردنشان به الله متعال ، به بحث گرفته میشود.
31	در آیات (77 الي 82) 10 - در باره خارج شدن بنی اسرائیل از مصر، رفتن فرعون به تعقیب آنان و غرق شدن او و سپاهش به بحث گرفته شده است.
32	در آیات متبرکه (83 الي 98) در باره: 11 و 12 هم سخن بودن موسی علیه السلام با الله در میقات، فتنه سامری، نکوهش موسی به هارون، انداختن لاشه تخریب شده گوساله ی زرین به دریا...
33	سامری کیست؟
34	خوار چیست؟
35	سرنوشت سامری، پس از گمراهی مردم
36	داستان گوساله پرستی سامری
37	عوامل گوساله پرستی بنی اسرائیل
38	از آیات (99 الي 112) در باره پند گرفتن از قصه قرآنی، مجازات اعراض از دساتیر قرآنی، چگونگی زمین، کوه ها و مردم در روز قیامت ، به بحث گرفته شده است.
39	صور چیست؟
40	کوبیده شدن زمین و خرد شدن کوهها
41	ایمان به روز رستاخیز یعنی چه؟

42	معاد و برانگیخته شدن بعد از مرگ
43	شفاعت بزرگ
44	در آیات (113 الي 114) در باره قرآن و شتاب نه ورزیدن در خواندن آن پیش از پایان وحی هر قسمت از آیات، بحث بعمل آمده است.
45	در آیات (115 الي 127) در باره قصه ی آدم و حوا ، ابلیس و امتناع از سجده، بحث بعمل آمده .
46	در آیات (128 الي 135) در باره عبرت گرفتن از سرنوشت پیشینیان، صبر و شکیبایی، پیشنهاد مشرکان برای آوردن معجزه و... بحث بعمل آمده.
	وجه تسمیه الانبياء
1	تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره انبياء
2	ارتباط سوره انبياء با سوره طه
3	فضیلت سوره انبياء
4	محتوای سوره انبياء
5	ذکر انبياء در قرآن
6	ذکر تعداد 124000 نفر پیامبر به روایت حدیثی
7	فلسفه ذکر قصه های انبياء
8	فاصله زمانی بین بعثت پیامبران اولوالعزم
9	«غفلت و اعراض»
10	اعراض از یاد الله خسارات عظیمی در دنیا و آخرت دارد.
11	یاد از الله باید خصلت دایمی انسان باشد
12	نگاهی مؤجز به مسئله حساب در روز قیامت
13	حساب
14	حساب در فهم شرعی
15	دلایل اثبات حساب
16	حسابرسی مقتضای حکمت است
17	شیوه و کیفیت حسابرسی
18	انواع حساب
19	قوانینی که بندگان بر اساس آنها مورد محاسبه قرار می گیرند.
20	برخی از آن قوانین، به طور مختصر از این قرار است.
21	عمومیت حساب و کسانی که مورد محاسبه قرار نمی گیرند.
22	شیوه رسیدگی به حساب کافران
23	اولین امتی که مورد محاسبه قرار می گیرد

24	اولین عملی که از بنده پرسیده می شود
25	اولین عملی که در بین مردم، فیصله و حکم می شود
26	در آیات (1 الی 6) در باره بی خبری مردم از حساب روز قیامت، بحث بعمل آمده است .
27	در آیات (7 الی 10) در باره موضوعاتی از قبیلی: پیامبران، بشراند، وعده‌ی آنان قطعی و قرآن کتاب پند و اندرز است. بحث بعمل آمده است.
28	وعده پیروزی را که الله به انبیا داده، حتمی است.
29	در آیات (11 الی 20) موضوع هشدار و یادآوری به بحث گرفته میشود.
30	هستی هدفدار است
31	حقّ بر باطل پیروز است باطل رفتنی است
32	در آیات (21 الی 33) موضوع نکوهش مشرکان و دلایل گونی بر اثبات وجود و یکتایی آفریدگار هستی بخش، بحث بعمل می آید.
33	انسان‌ها در قبایل کارهای شان مسئول و متعهدند
34	هرکس از الله واحد دور شود، در دام خدایان متعدّد می افتد.
35	وظایف پیغمبران چیست؟
36	- تبلیغ اوامر و نواهی خداوند برای بشر
37	- هدایت و ارشاد مردم به شاهراه سعادت (صراط مستقیم)
38	- پیغمبر باید سرمشق و نمونه نیکو باشد.
39	- از جمله وظیفه پیامبران همانا یادآوری مبدأ و معاد و آشنا نمودن مردم با زندگی بعد از مرگ و شداید و احوال آن است.
40	- انتقال دادن اهتمام مردم از زندگی فانی دنیایی به حیات جاویدان اخروی.
41	- در نهایت تا حجتی برای انسانها نزد خداوند باقی نماند.
42	ملایکه
43	ادّعی شریک از هیچ موجودی قابل قبول و بخشش نیست.
44	سرچشمه‌ی همه موجودات زنده، از آب است.
45	آسمان دارای نشانه‌هایی از قدرت و حکمت الهی است.
46	بهترین راه خدا شناسی.

47	در آیات (34 الي 41) موضوعات، مرگ، که فراگیر است آمدن قیامت و عذاب سهمگین آن، ناگهانی و حتمی است.
48	خضر علیه السلام
49	سنت الهی برجاوید نبودن انسان در این جهان است.
50	حربه کاری کفار
51	عجله انسان، به خاطر جهل است.
52	مهلت دادن به کفار، سنت الهی در دنیا است، نه آخرت
53	در آیات (42 الي 47) در باره حفظ و حمایت الله متعال از بندگان و هشدارهای قرآنی توسط پیامبر ص تا به عذاب و کیفر سخت گرفتار نشوند. مطالبی به بیان گرفته شده است.
54	ترازوی اعمال [میزان]
55	میزان چیست
56	میزان در فهم شرعی
57	دلایل اثبات میزان
58	حسی یا معنوی بودن ترازوی اعمال
59	چه چیزی با ترازوی اعمال وزن می شود؟
60	ترازوی اعمال یکی است یا متعدد؟
61	حکمت و دلیل نهادن ترازوی اعمال
62	در آیات (48 الي 50) درباره قصه ها و داستان ها پیامبران هر یک: الف: قصه موسی علیه السلام، در مقایسه و ویژگیهای تورات و قرآن.
63	ترس از خداوند به دو صورت است
64	تعریف لغوی قرآن
65	تعریف اصطلاحی قرآن
66	در آیات (51 الي 70) درباره قصه ها و داستان ها پیامبران هر یک: ب: قصه حضرت ابراهیم ع، نفي بتان، دعوت به یکتاپرستی، گفتگو میان ابراهیم و قومش پس از حادثه‌ی شکستن بت‌های بتخانه، پیروزی چشمگیر و رستگاری از آتش نمرود. بحث بعمل می آورد.
67	سلسله نسب حضرت ابراهیم علیه السلام
68	فرق میان صنم و وثن
69	مناظره‌ی حضرت ابراهیم (ع) با قوم بت پرستش
70	بت شکنی، از جمله وظایف اصلی پیامبران الهی است.
71	مناظره‌ی ابراهیم علیه السلام و نمرود
72	محاكمه حضرت ابراهیم علیه السلام

73	نور حق، با نار کفر خاموش نمی شود.
74	ابراهیم علیه السلام به آتش انداخته می شود
75	یادداشت کوتاه در مسیر مهاجرت ابرهیم
76	در آیات (71 الي 77) ادامه قصه وداستان انبیا: ج - اعطای فرزند به ابراهیم ، رستگاری او، لوط ع و نوح ع، مورد بحث قرار گرفته است.
78	سلسله نسب لوط علیه السلام
79	سلسله نسب حضرت اسحاق و یعقوب علیهم السلام
80	حضرت اسحاق علیه السلام
81	حضرت یعقوب علیه السلام
82	انبیاء برگزیدگان بشر هستند
83	تفاضل بین انبیاء
84	سلسله نسب نوح علیه السلام
85	در آیات (78 الي 82) قصه داود و سلیمان علیهم السلام مورد بحث قرار میگیرد.
86	قضاوت، یکی از شئون انبیا است
87	سلسله نسب داؤود علیه السلام
88	در آیات (83 الي 91) قصه ایوب، اسماعیل، ادريس، ذو الكفل، یونس، زکریا، یحیی و مریم علیهم السلام مورد بحث قرار میگیرد.
89	سلسله نسب حضرت ایوب علیه السلام.
90	امتحان و آزمایش.
91	سلسله نسب حضرت اسماعیل علیه السلام
92	سلسله نسب ادريس علیه السلام
93	سلسله نسب ذوالکفل علیه السلام
94	تنها راه نجات، خواست و ارادهی الهی است
95	دعای حضرت یونس علیه السلام برای هرکس در هر زمان و برای هر مقصد مقبول است.
96	سلسله نسب حضرت یونس علیه السلام
97	سلسله نسب زکریا علیه السلام
98	سلسله نسب یحیی علیه السلام
99	پاکدامنی از برجستهترین کمالات زن است
100	سلسله نسب مریم
101	سلسله نسب حضرت عیسی علیه السلام.
102	نسب عیسی علیه السلام در انجیل
103	در آیات (98 الي 106) درباره فرجام کافران و مؤمنان بحث بعمل میآید.

104	دوزخ، جایگاه ناله‌های بی جواب است.	
105	در آیات (107 الی 112) در باره سبب بعثت و برگزیده شدن پیامبرص ، خبرمی دهد.	
106	نسب شریف و بزرگوار رسول الله صلی الله علیه وسلم	
107	تولد رسول الله صلی الله علیه وسلم	
108	محمد صلی الله علیه وسلم پیامبر رحمت است	
109	پیامبر ما نمونه بهترین اخلاق است.	
	وجه تسمیه	حج
1	خصوصیات خاص سوره حج	
2	ارتباط و پیوند سوره حج با سوره الانبیاء	
3	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره حج	
4	فضیلت سوره حج	
5	فضیلت بخصوص سوره حج	
6	محتوای سوره حج	
7	ناسخ و منسوخ	
8	سایر خصوصیات سوره حج	
9	«زَلْزَلَةٌ»	
10	زلزله قیامت	
11	در آیات (1 الی 4) مبحث دعوت به پرهیزکاری مورد بحث قرار میگیرد.	
12	خساره دوستی با شیطان	
13	دوستان شیطان	
14	ترسو بودن	
15	بی ایمانی و شرک	
16	سست بنیانی	
17	برادران شیطان	
18	در آیات (5 الی 7) بعد از این که الله متعال از مجادله‌گران در قدرت الله متعال بحث بعمل می‌آورد، به ردّ ادعای منکران حشر و نشر و دلایل دوباره زنده شدن، می پردازد.	
19	بهجت	
20	مراحل هفتگانه ای که انسان از آن می گذرد	
21	اهمیت ایمان به آخرت و تأثیر آن بر رفتار انسان	
22	در آیات (8 الی 14) در باره احوال مردم، مجادله کردن بیهوده، پاداش مؤمنان شایسته، بحث بعمل آمده است.	

23	در آیات (15 الي 16) مبثی در مورد اینکه الله یار پیامبر ص است، اشاراتی بعمل آمده است.
24	در آیات (17 و 18) حکم الهی میان ملت‌های پیشین، بحث گرفته شده.
25	صابئیان در قرآن
26	نظریات مفسران در مورد «صابئیان»
27	قرآن کریم و صابئیان
28	سنت نبوی و صابئیان
29	در آیات (19 الي 24) در باره موضوعاتی مجازات کافران و مکافات مؤمنان بحث بعمل آمده.
30	صحنه از عذاب روز قیامت
31	پوشیدن دستبند های طلایی در جنت
32	پوشیدن لباس ابریشم برای مردان حرام است
33	حکم پوشیدن لباس ابریشم و طلا برای مردان در دنیا
34	استفاده از طلا باب برای مردان در دنیا
35	در آیات (25 الي 29) در مورد اینکه کافران راه مسجدالحرام را بر مردم می بستند. بحث آمده.
36	حج
37	حرم مکه و حدود آن
38	تجارت و کسب و کار در ایام حج
39	تفاوت مراسم حج مسلمانان با مراسم حج در دوران جاهلیت
40	حج در دین یهودیت
41	طواف افاضه چیست؟
42	انواع طواف در کعبه
43	در آیات (30 الي 35) در باره بزرگداشت مقررات و شعایر الهی، و اینکه محل قربانی، همان حرم مکه است.
44	چهار پایان قربانی = هدی
45	بهترین قربانی
46	کمترین چیزی که برای اهداء به خانه خدا کفایت میکند.
47	سواری گرفتن از حیوان اهداء شده برای قربانی
48	وقت قربانی و ذبح کردن
49	مکان و جای ذبح
50	خوردن گوشت حیوان اهداء شده به حرم شریف
51	چهار صفت برای مخبثین واقعی
52	مخبثین چه کسانی هستند؟

53	در آیات (36 الي 37) در مورد آداب ذبح در مراسم حج، مطالبی را به بیان گرفته است.
54	چه مقدار می توان از گوشت قربانی خورد؟
55	در آیات (38 الي 41) مطالبی در مورد دفاع از مؤمنان و مشروعیت پیکار با دشمنان، مورد بحث قرار گرفته است.
56	سال واجب شدن جهاد
57	اولین فرمان جهاد
58	در آیات (42 الي 48) مبحث از عبرت گرفتن از نابودی ملل پیشین، مورد بحث قرار گرفته است.
59	بدترین نابینایی
60	کوری دل در قرآن
61	ظلم انسان، سبب قهر الهی است
62	در آیات (49 الي 57) در مورد حد و مرز رسالت پیامبر، احکام وحی، مصئون بودنش از شر شیطان، داستان غرانیق، مورد بحث قرار میگیرد.
63	مراد از غرانیق
64	در آیات (58 الي 66) در باره ای فضل و الطاف بزرگوارانه ی الله متعال نسبت به همه مردم، بخصوص مهاجران دفاع کننده و مؤمنان و دلایل قدرت آفریدگار، بحث بعمل آمده است
65	مهاجران چه کسانی اند؟
66	دفاع، حقّ مسلم و طبیعی هر انسانی است
67	در آیات (67 الي 70) موضوعاتی در باره مقررات خاصی برای هر امت، مورد بحث قرار گرفته است.
68	خداوند، هیچ اُمّتی را بدون مکتب نمیگذارد
69	در آیات (71 الي 76) بحثی در باره برخی از اعمال باطل مشرکان بعمل آمده است.
70	در آیات (77 الي 78) بر موضوع عبادت فردی و جمعی و راه رستگاری و آزادی در دین، بحث بعمل آمده است.
71	فلسفه رکوع در نماز
72	راز و حکمت مشترک رکوع و سجود
73	مقام و حقیقت سجده
74	مبحث سجده تلاوت در آیه مبارکه
	وجه تسمیه المؤمنون
1	فضایل و خصوصیات سوره ی مؤمنون
2	نامگذاری سوره مؤمنون

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره المومنون	3
ارتباط سوره المؤمنون با سوره قبلی	4
محور اصلی سوره المؤمنون	5
محتوای سوره المؤمنون	6
در آیات (1 الی 11) در باره صفات مؤمنان بحث بعمل آمده است.	7
صفات مؤمن واقعی	8
خشوع در نماز	9
معنی خشوع	10
راه های وصول به خشوع	11
حضور قلبی در نماز	12
خواندن نماز با خشوع	13
زمینه سازی برای روحیه خشوع	14
خشوع روح نماز است	15
توفیق رسیدن به خشوع	16
معرفت و آماده گی برای نماز	17
فلسفه ی وجوب زکات پول	18
فلسفه و حکمت زکات	19
اول: نقش زکات در ساختار شخص	20
استمناء	21
أمانت	22
وفای به عهد «اوفوا بعهدی اوف بعهدکم»	23
عهد چیست؟	24
محافظت بر نماز	25
جنت فردوس	26
در آیات (12 الی 22) موضوعاتی: خلقت انسان، پدید آمدن آسمانها و فرورستاندن باران و رام کردن چهارپایان و غیره از دلایل قدرت آفریدگار هستی، مورد بحث میباشد.	27
مراحل هفتگانه آفرینش انسان	28
خودشناسی، مقدمه ی خداشناسی است	29
داستان زیبای از حضرت ابن عباس(رض)	30
من عرف نفسه فقد عرف ربه	31
در آیات (23 الی 30) قصه و داستان نوح و پند گرفتن از آن: مورد بحث قرار گرفته.	32
در آیات (31 الی 41) در باره داستان هود علیه السلام تفصیلات بعمل آمده است.	33

34	در آیات (42 الی 50) در قصه ها و داستانهای مؤجز پیامبران، در می یابیم که همه شان دارای هدف با هم مشترک بودند .
35	در آیات (51 الی 62) در باره اصول کلی قانونگذاری در زندگی، پیشتازان در کارهای نیک، بحث بعمل می آورد .
36	استدراج چیست؟
37	در آیات (63 الی 77) نیز از انکار و سرسختی بی باوران و مشرکان بحث بعمل آمده است .
38	طغیان
39	خصوصیات طغیان گران
40	جلوه گاه طغیان
41	در آیات (78 الی 90) در باره نعمت بزرگ الله متعال بر بندگانش، پافشاری مشرکان بر شرک، دلایل اثبات زنده شدن، مورد بحث است.
42	در آیات (91 الی 92) در مورد اینکه الله متعال نه فرزند دارد و نه شریک، بحث میگردد.
43	در آیات (93 الی 98) راهنمایی های آموزنده الله متعال به پیامبر ص در مورد دعا و تضرع است.
44	در آیات (99 الی 111) مطالبی در باره آرزوی بازگشت به دنیا برای جبران گذشته، سنجشهای رستگاری در حساب و کتاب قیامت، مورد بحث قرار گرفته است.
45	مؤمن کیست؟
46	کفر چیست و کافر کیست؟
	وجه تسمیه
	النور
1	فضیلت سوره نور
2	ارتباط و پیوند سوره نور با سوره مؤمنون
3	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره نور
4	اهداف و محتوای کلی سوره نور
5	خصوصیات سوره نور
6	محتوای کلی سوره نور
7	در آیات (2 الی 3) حکم اول و دوم این سوره مبارکه همانا، حد و حکم زنا است که به بیان گرفته شده است.
8	زنا چیست؟
9	تقدم زانیه بر زنکار در آیه مبارکه
10	زنا حرام و از بزرگترین گناهان کبیره است

11	تازانیه زدن زانی وزانیه
12	اقسام زناکاران
13	اما حد غیر محصن (ازدواج نکرده)
14	حد برده
15	حکم کسی که بگوید: با فلان زن زنا کرده‌ام
17	بر کسی که به زور وادار به زنا شود حدی نیست
18	حکم کسی که با حیوانی آمیزش کند
19	حد لواط
20	المکلف
21	تشهیر در اجرای حکم زنا
22	حد چیست؟
23	با چه چیزی حد ثابت می شود
24	سزای زنا از همه مجازات ها سنگین تر است
25	هر جرمی که طبق قانون اسلام مجازات سختی دارد شرایط اثبات آن هم سخت، مقرر شده است
26	برخی از مفاسد زنا
27	نسخه جلوگیری از زنا در اسلام
28	ابزار زدن تازیانه
29	نوع و شکل شلاق و تازیانه
30	حکم سنگسار در اسلام
31	حکم سوم: همانا حد قذف (تهمت فحشا زدن) است که در (آیه 4 الی 5) به بیان گرفته شده است.
32	قذف و تهمت به زنا
33	قذف چیست؟
34	حکم قذف
35	قذف چگونه ساقط می شود
36	حکم چهارم: همانا حکم لعان یا متهم کردن مرد، همسر خویش را، این مبحث از (آیه 6 آغاز والی آیه 10) ادامه یافته .
37	مبحث لعان
38	احکام پس از لعان
39	روش تعلیمی اخلاقی به صحابه
40	در آیات (23 الی 26) درباره مجازات اهل بُهتان و افتراء در بخش پایانی داستان إفک، به بحث گرفته می‌شود.
41	در آیات (27 الی 29) حکم ششم، که همانا اجازه گرفتن برای وارد شدن به خانه‌ها و شیوه و آداب آن، که زینده‌ی

	مطالب پیشین است، میپردازد، تا کسی در مظان اتهام و بدگمانی قرار نگیرد.	
42	اهل ایمان، در امور زندگی باید از وحی الهی دستور بگیرند!	
43	در آیات (30 الي 31) حکم هفتم، همانا حجاب و فروپوشیدن چشم از نامحرم، مورد بحث قرار گرفته شده است.	
44	علت منع مردان و زنان از نگاه ناروا چیست؟	
45	ممانعت از نگاه خیره کننده یعنی چه؟	
46	علماء نظر را به دو نوع تقسیم نموده اند	
47	زینت یعنی چه؟	
48	زینتهای زن دو نوع است	
49	عورت	
50	عورت مرد	
51	عورت زن در برابر مرد بیگانه	
52	خلاصه مبحث عورت	
53	عورت مرد با زن	
54	محارم حجابی در قرآن	
55	نظر فقهاء و مفسرین در مورد عورت	
56	پایه و اساس اختلاف	
57	«زینت ظاهره»	
58	دست زن عورت نیست	
59	روی زن عورت نیست	
60	آیا صدای زن عورت است؟	
61	در آیات (36 الي 38) درباره راه یافتگان به نور الله، مورد بحث قرار گرفته است.	
62	در آیات (51 الي 54) درباره مؤمنان فرمانبردار، بحث به عمل آمده است.	
63	در آیات متبرکه (55 الي 57) در باره؛ پایه و اصول حکومت مؤمنان بحث شده .	
64	در آیات (58 الي 60) حکم یازدهم تا سیزدهم: درباره آداب زندگی کردن خانواده با هم، بحث شده .	
65	سن بلوغ	
66	جمع بندی کلی سن بلوغ در نزد علماء	
67	بلوغ زود رس در اسلام	
68	در آیهی مبارکه (60) در باره حکم حجاب و چگونگی پوشش را توضیح میدهد .	

69	در آیه مبارکه (61) در باره خوردن در برخی خانه‌ها بدون اجازه، اما به ظن رضا، مورد بحث قرار داده میشود.
70	در آیات (62 الی 64) به مؤمنان یاد می‌دهد تا برای بیرون رفتن از مجلس، به خصوص زمانی که با پیامبر برای کار مهمی چون جنگ و جهاد با دشمن و... گرد آیند تا با هم مشورت کنند - اجازه بگیرند. سپس الله متعال به آنان فرمان می‌دهد که هنگام صدا زدن پیامبر، ادب را نگهدارند و از نافرمانی وی حذر نمایند.
	وجه تسمیه فُرْقَان
1	خلاصه مضامین سوره فُرْقَان
2	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره فُرْقَان
3	ارتباط و پیوند سوره فرقان با سوره نور
4	محتوای سوره «فُرْقَان»
5	در آیات (1 الی 3) در باره فرقان قرآن، یکتایی الله سبحان و تعالی به بحث گرفته است.
6	در آیات (4 الی 10) موضوعات عیب جوییهایی مشرکان در مورد قرآن و پیامبر و رد شبهه‌ها و ایرادهایشان، مورد بحث قرار می‌گیرد.
7	در آیات (11 الی 20) موضوعاتی در باره انکار و احوال مشرکان در روز قیامت، گردهمایی مردم در آن روز، و این که: پیامبر بشر است، به بیان گرفته میشود.
8	در آیات (21 الی 29) موضوعاتی درباره ای درخواستهای ناروای مشرکان و فرجام شان را مورد بحث قرار میدهد.
9	در آیات (30 الی 34) موضوعاتی؛ دوری گزیدن از قرآن و درخواست مشرکان در مورد نزول یکپارچه ی آن، به بحث گرفته شده است.
10	سعادت دنیا و آخرت در گرو عمل به قرآن است
11	قرآن هم کتاب علم و هم کتاب دستور زندگی
12	عمده شمردن امور دنیوی
13	حکمت های نزول قرآن به تدریج
14	آیات متبرکه (41 الی 44) موضوعاتی در باره استهزای مشرکان به پیامبر و نامگذاری دعوت حق به گمراهی، مورد بحث قرار گرفته است.
15	در آیات متبرکه (45 الی 54) دلایل چند بر وجود و یکتایی آفریدگار، بحث مینماید.

16	در آیات (55 الي 62) در باره ناداني مشرکان و پرستش بتان، دليل بندگي در برابر خدای رحمان، به بحث گرفته شده .
17	تواضع و فروتنی
18	صبر، بردباری و تحمل
19	با جاهلان نباید مقابله بالمثل صورت گیرد
20	قیام الیل و شب زنده داری
21	دعا و مناجات
22	انفاق و دوری از تبذیر و اسراف
23	به خدای یگانه شرک نمی ورزند
25	پرهیز از قتل نفس
26	دوری و جلوگیری از زنا
27	جزای روز قیامت هم کمی است، و هم کیفی
28	اجتناب از شهادت دروغین
29	عدم حضور در مجالس لغو و بیهوده
30	آگاهانه باید به سراغ دین رفت.
31	مکتی بر بعضی از منابع و مأخذها

بسم الله الرحمن الرحيم

د « تفسير احمد » د ځانگړنو مهم ټکي

د «تفسير احمد» په ژباړه او تفسير کې تر ډېره بريده هڅه شوې ده چې د سورتونو په ژباړه، تفسير او د موضوعاتو په بيانولو کې له ساده او روانې ژبې کار واخستل شي. په دې تفسير کې د سورتونو تفسير په مستنده توگه يعنې قرآن د قرآن له مخې او د رسو الله صلی الله عليه وسلم له نبوي احاديثو څخه گټه اخستل شوې ده؛ ددې ترڅنگ تر ډېره بريده هڅه شوې ده چې په تفسير کې د علماوو او فقهاوو له اختلافي مسایلو څخه ډډه وشي. په دې تفسير کې هڅه شوې ده چې له ټولو منابعو او علمي حوالو څخه په مستند توگه گټه پورته شي او د کمزور، عجيبو او بې اعتباره احاديثو او حوالو څخه د امکان تر حده مخنيوی وشي. همدارنگه د ټولو روايتونو سرچينې په علمي او اکديکي توگه بنودل شوي دي.

په دې تفسير کې هغو موضوعاتو او مسایلو ته زياته پاملرنه شوې ده چې د ځوان نسل لپاره اړين او حياتي گڼل کيږي، په ځانگړې توگه په بنوونځيو او پوهنتونونو کې د زده کړيالانو لپاره.

د قرآن کریم د آيتونو او د هدايت کونکو پيغامونو په تشریح او تفسير کې فرقه يي او مذهبي تعصباتو ته هيڅ ډول پاملرنه نه ده شوې.

- د دې تفسير په ليکلو کې او لوستونکو ته په اسانه بڼه د مفاهيمو د پوهېدلو په موخه تر ډېره بريده هڅه شوې تر څو هغه کلمې جملې او ستونزمن عبارتونه او مفردات چې په مبارکه آيتونو کې راغلي په ساده او روانه ژبه واضح شوي دي.

- لوستونکو ته د مفاهيمو سره د بلدتيا او په اسانه بڼه د پوهېدلو په موخه مخکې له دې چې ترجمه او تفسير پيل شي له اصلي موضوع مخکې د محتوا او تفسير يوه کوچنۍ خلاصه وړاندې شوې ده.

- د مبارکو آيتونو د تفسير په برخه کې په يوه آيې کې راغلي موضوعات په لومړي سر کې ټول راټول شوي او اساسي ټکي او مفاهيم يې په خلاصه بڼه باندې وړاندې شوي دي همدارنگه تر څنگ يې په مبارکه آيتونو کې راغلی پيغام او دا چې د مسلمانانو دنده او مسووليت په دې برخه کې څه دی هغه هم په خلاصه بڼه په کې ځای پر ځای شوی دي سربرېره پر دې د مباحثو او توضيح په برخه کې مې تر ډېره بريده دا هڅه کړې تر څو له هغو نادرو حديثونو او روايتونو څخه چې لوستونکي ورسره اشنا نه دي کار وانخلم تر څو وکولای شم د لوستونکو ذهنونه له مغشوشتيا او بې ځايه اندېښنو له رامنځته کېدلو څخه وساتم.

- په دې بحث کې د آيتونو د نازلېدلو شان او مستندات د معتبرو منابعو کتابونو او رواياتو له مخې ځای پر ځای يې اخذونه بنودل شوي دي او پاتې منابع او اخځليکونه په بشپړه امانتدارۍ سره په اخر سر کې هم راوړل شوي دي.

- د آيتونو په تفسير کې په ځانگړې بڼه د قراني حکاياتو کيسو او داستانونو په تفسير کې تر ډېره دا هڅه شوې چې له ډېر ځيرتيا او دقت څخه کار واخيستل شي ددې له پاره چې خدای مکره د اسراييلينو او نور بې سندو او جعلي تشریحاتو اغېز پرې رانشي او له هغو څخه په بشپړه بڼه امن کې وساتل شي. همدارنگه تر اخري حده پورې دا هڅه شوې تر څو په خلاصه بڼه اصلي مطلب روښانه شي.

- ژباړو او په ځانگړې بڼه د ایتونو د تفسیر په برخه کې ځینې موارد په ډېره خلاصه بڼه توضیح شوي دي خو په هغو برخو کې چې د ډېرو توضیحاتو او سپړنو اړتیا لیدل شوې ډېر توضیحات ورکول شوي. په یقیني بڼه چې د قران کریم د صحت والي بنسټیزه مرجع محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ته د هغه نزول دی او د ټولو مسلمانانو د هدایت او لارښوونې له پاره همدا کتاب تر ټول بهترینه مرجع او لارښوود دی خو د دې له پاره چې لوستونکي په هر اړخیزه بڼه د ایتونو په حکمتونو نکتو گټو تفسیري اسرارو او رازونو د پوهېدلو له پاره د بېلابېل تفصیله هم راوړل شوي دي.

- د دې تفسیر په لیکنو کې ضروري موخونه د متن به داخل کې او نور ماخډونه په مجموعي بڼه د همدې (احمد) تفسیر په آخره کې په بشپړه توگه ذکر شوي دي.

- د دې تفسیر په لیکلو کې هڅه شوې تر څو د ایتونو شمېر، کلماتو شمېر او د مبارکه ایتونو د تورو شمېر له موثوقو منابعو څخه په گټه اخیستنې وپېژندل شي.

- په دغه تفسیر کې تحلیلونه او توضیحات د اهل سنت او جماعت په بنسټ ترسره شوي او تر ډېره دا هڅه شوې تر څو له مذهبي او فرقوي تعصباتو څخه خالي وي.

د دې تفسیر لیکنه څېړنه او ترتیب په ۲۰۱۹ م کال د امین الدین (سعیدی - سعید افغاني) له خوا پیل او په جزوي، جزوي بڼه ترتیب شوی دی.

د احمدی تفسیر د هېواد له بېلا بېلو پوهانو، عالمانو، د افغانستان علومو اکاډمۍ او پوهنتونونو له خوا د کتنې وروسته د هغه په بېلابېلو برخو باندې یې تقریظونه هم لیکلي دي.

درنو لوستونکو!

قران کریم په خپل ذات کې الهي معجزه او د بشر د لارښوونې کتاب دی. خدای (ج) د خپل عظمت له برکته دا کتاب ټولو مرضونو، شهواتو او زړونو ته شفاء او د تسکین یوه الهه گرځولې ده او په مرسته یې علم او یقین ترلاسه کولای شو.

دا یو څرگند حقیقت دی چې هیڅ مسلمان د قران کریم صحت او معجزې اوسېدلو په اړه کوم شک نه لري او خدای (ج) په خپله د دې به اړه په خپل کلام کې گڼې څرگندونې لري، لارښوونې او له بد بختیو څخه د ژغورنې لارې او داسې نور موارد هغه څه دي چې مونږ یې د قران کریم په بېلابېلو برخو او کیسو کې موندلای شو چې په هغو کې د بشریت له پاره خیر، برکت، لوړه پوهه، حیرانونکي رازونه او داسې نور په کې نغښتي دي.

قران کریم د دنیوي او اخروي ښیگڼو نیکمرغیو او سوکالیو منشه ده. د قران کریم له لارښوونو عملي کول د حضرت محمد صلی الله علیه وسلم سنت دی.

قران کریم ټولو پخواني پیغمبرانو ته د رالېږل شویو اسماني کتابونو تصدیق کوونکی دی. یا الله ته زموږ روح او روان د دې برکتی کتاب په شغلو او پلوشو روڼ او روښانه کړي.

امین یا رب العالمین
د احمد تفسیر لیکوونکی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره طه جزء - (16)

سوره «طه» در مکه نازل شده و دارای یکصدوسی و پنج آیه و هشت رکوع است.

وجه تسمیه:

سوره‌ی شریف به نام «سوره‌ی طه» که یکی از نام‌های شریف پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم است، موسوم شده تا به این وسیله خاطرش آسوده گشته و در مقابل موانع و دشمنی‌ها تسلی خاطر یابد. از این رو به منظور ابراز لطف و عنایت نسبت به پیامبر سوره با ندای «طه * ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى» آغاز شده است. (صفوة التفاسیر) نام دیگر این سوره «کلیم»؛ است (کما ذکره السخاوی - چنانچه السخاوی آورده است). دلیل نام‌گذاری این سوره به کلیم، ذکر مناجات و گفتگوی موسی علیه السلام با خداوند متعال در این سوره است.

تعداد آیات، تعداد کلمات و تعداد حروف سوره طه:

قبل از همه باید گفت که سوره طه پس از سوره‌ی مریم شرف نزول یافته و طوریکه در فوق هم تذکر دادیم این سوره، دارای صدوسی و پنج آیه بوده و تعداد کلمات آن به هزار و سیصد و چهل و یک کلمه میرسد. تعداد حروف این سوره به پنج هزار و دوصد و چهل و دو حرف بالغ می‌گردد. (ملاحظه: اقوال در شمارش تعداد کلمات و حروف سوره‌های قرآن در طریق حساب و نوع قرائت متفاوت اند. تفصیل آنرا می‌توان در سوره فاطر تفسیر احمد مطالعه فرمایید).

فضیلت سوره طه:

در حدیث شریف به روایت ابو هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خداوند تبارک و تعالی دو هزار سال قبل از آفرینش آسمانها و زمین، سوره‌های (طه) و (یس) (یا - سین) را خواند پس چون فرشتگان آنها را شنیدند، گفتند: خوشا به حال امتی که این قرآن بر وی نازل می‌شود، خوشا به حال سینه‌هایی که این قرآن را بر می‌دارند و خوشا به حال زبانهایی که با این قرآن تکلم می‌کنند».

همچنان در مورد فضیلت سوره طه حدیث ابو امامه (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «اسمُ الله الأَعْظَمُ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ أَجَابَ فِي سُورِ ثَلَاثِ الْبَقَرَةِ وَآلِ عِمْرَانَ وَطَهَ». (اسم اعظم الهی که اگر با آن، فراخوانده شود، اجابت می‌کند در سه سوره قرآن کریم یعنی سوره‌های بقره، آل عمران و طه وجود دارد.) (ملاحظه شود: صحیح الجامع).

موضوعات مطروحه در سوره طه:

موضوع این سوره همچون موضوعات سایر سوره‌های مکی، اثبات توحید و عقاید حق است که در خلال یک مقدمه و دو داستان به آن پرداخته شده است.

در مقدمه آن حکمت نزول قرآن بیان میشود، سپس داستان موسی علیه السلام در سه مرحله مطرح میگردد آنگاه مجدداً ذکر اوصاف قرآن در میان می‌آید، بعداً داستان آدم علیه السلام بیان میشود و در پایان هم به اقامه حجت علیه معاندان و دشمنان پرداخته میشود.

حکمت از طرح داستان موسی و آدم علیهما السلام در این سوره این است که این سوره بعد از سوره «مریم» نازل شده است و از آنجا که خداوند متعال داستانهای برخی از انبیاء علیهم السلام را در سوره «مریم» به تفصیل و از برخی را به اجمال ذکر کرد - از آن جمله داستان موسی و آدم علیهما السلام را؛ که سرگذشت اولی در آن به اجمال ذکر شده و از دومی فقط نام برده شده نه بیشتر - لذا در این سوره به تفصیل آنها می پردازد. سپس داستانهای بقیه پیامبرانی را که در سوره «مریم» از آنها یاد نشده است، در سوره «انبیاء» بیان میکند؛ مانند داستانهای نوح، لوط، داوود، سلیمان، ایوب، الیسع، ذی الکفل و ذی النون علیهم السلام.

ارتباط سوره طه با سوره قبلی:

الله سبحان و تعالی در پایان سوره مریم به نزول قرآن و اینکه قرآن بشارت متقین ترساندن و انذار کافرین است مؤجزاشاره فرموده است، اینک در آغاز سوره «طه» به ذکر این نکته می پردازد که قرآن برای سعادت پیامبر و نه برای بدبختیش نازل شده است.

- در سوره مریم به طور مؤجز، به سرگذشت عده ای از پیامبران اشاره شده است که در سوره طه به طور تفصیل به بیان آن پرداخته میشود. در سوره ی مریم می فرماید: ای محمد! قرآن را بر زبان تو آسان نمودیم، این سوره، آن را تأیید می کند.

محتوای و موضوعات سوره طه:

مطابق روایات اکثریت از مفسران دال بر اینست که سوره طه در مکه نازل شده است، محتوای آن نیز همانند سایر سوره های مکی است که بیشتر سخن از «توحید و نبوت و حشر و نشر» میگوید، و نتایج توحید و بدبختی های شرک را برمی شمرد. در بخش اول: این سوره اشاره کوتاهی به عظمت قرآن و بخشی از صفات جلال و جمال پروردگار است.

- در این سوره شخصیت حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم بیشتر مورد تحلیل و بررسی قرار میگیرد، و این که خداوند او را حمایت کرد و روحیه اش را تقویت نمود تا در رویارویی با نیرنگ و عناد، استهزا و تکذیب مشرکان متأثر نشده و بدون توجه به توطئه های آنان به ایفای وظیفه ی و رسالت عظیم اسمانی خویش بپردازد که همانا تبلیغ و یادآوری و «انذار» و «تبشیر» است؛ چرا که وظیفه ی او نیست که مردم را وادار به ایمان بکند!

- به منظور تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم و اطمینان بخشیدن به قلب مبارکش، سوره به نقل داستان پیامبران پرداخته است. در این راستا قصه ی حضرت «موسی و هارون علیهم السلام» را با فرعون ظالم و ستمگر به تفصیل به بیان گرفته است. و تقریباً قسمت عمده ی سوره در مورد آن بحث می کند. که بیش از هشتاد آیه را در بر می گیرد. از آن زمان که موسی علیه السلام به نبوت مبعوث گردید و سپس با فرعون جبار به مبارزه برخاست، و پس از درگیری های فراوان او با دستگاه فرعونیان و مبارزه با ساحران و ایمان آوردن آنها خداوند به صورت اعجاز آمیز فرعون و فرعونیان را در بحر غرق کرد، و موسی و مؤمنان را رهایی بخشید.

بعد ماجرای گوساله پرستی بنی اسرائیل و درگیری هارون و موسی را با آنها بیان می کند.

- در این بخشهایی در باره معاد و قسمتی از خصوصیات رستاخیز و روز قیامت بحث به

عمل آمده است.

- در سوره مبارکه: سخن از قرآن و عظمت آن است.
- همچنان در این سوره سرگذشت آدم و حوا را در بهشت و سپس ماجرای وسوسه ابلیس و سرانجام هبوط آنها را در زمین، مورد بحث قرار گرفته است.
- و در خلال آن مهر و رحمت خدا نسبت به آدم بعد از ارتکاب گناه نمایان میشود.
- همچنان در این سوره بحث در مورد اینکه الله متعال، پیامبرانی را برای هدایت و راهنمایی نسل آدم علیه السلام ارسال داشته و به آنها اختیار داده است که راه خیر یا شر را برگزینند.
- همچنین در خلال این سوره بعضی از صحنه‌های تکان دهنده‌ی روز قیامت نمایان می‌شود که جهان از آن به لرزه در آمده و قلب‌ها از هول و هراس آن به طیش در می‌آیند. و حسرت و سراسیمگی و سکوت، مردم را فرا می‌گیرد.
- صداها در مقابل خدای رحمان آهسته می‌گردد، به طوری که جز نجوا، صدایی شنیده نمی‌شود.
- این سوره همچنین به موضوع «روز حشر اکبر» پرداخته که در آن همه کس به شیوه‌ی عادلانه محاسبه میشود و فرمانبران و مطیعان راهی بهشت میشوند و کیفر مجرمان تحقق پیدا میکند، که وعده‌ی خدا خلاف پذیر نیست.
- و بالآخره در آخرین قسمت، نصیحت و اندرزهای بیدار کننده‌ی، برای همه مؤمنان بیان می‌دارد. همچنان در این سوره باتوجهات و رهنمودهای ربانی به پیامبر صلی الله علیه و سلم در زمینه‌ی صبر و شکیبایی در راه خدا، به منظور تحقق نصر و پیروزی، خاتمه می‌یابد.

سایر خصوصیات سوره طه :

سوره طه با حروف مقطعه آغاز گشته است. و جزو سور مئین (صد آیه ای ها) است. این قُتیبه میفرماید: سُوْر مئین سوره هایی هستند که بعد از سُوْر طوَال آمده اند علت نامگذاری این سوره ها به مئین نزدیک بودن تعداد آیه های این سوره ها به عدد صد می باشد. گفته شده این سوره ها عبارتند از «بني إسرائيل، كهف، مریم، طه، انبیاء، حج و مؤمنون) و برخی دیگر نیز سور مئین را سوره های «توبه، نحل، هود، یوسف، كهف، بني اسرائیل، انبیاء، طه، مؤمنون، شعراء و صافات» ذکر کرده اند.

فضای نزول سوره طه:

طوری‌که یاد آور شدیم که: سوره طه در مکه و خطاب به پیامبر اسلام است که نگاه به محتوای سوره این را می‌رساند که در فضای نزول این سوره آن حضرت در امر تبلیغ دین اسلام بسیار خود را به سختی می‌افکندند و بسیار حریص بودند که مشرکان مکه همگی اهل ایمان و سعادت‌مند گردند لذا خداوند متعال این سوره را نازل فرمودند و وظیفه ایشان را معین می‌کند.

ترجمه و تفسیر سوره «طه»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

طه ﴿١﴾

طه خوانده میشود: [ط، ها] طه (ای مشتاق حق و هادی خلق). (طه). مفهوم این حروف به الله معلوم است. و طه از جمله حروف مقطعه قرآنی است که بسیاری از سوره ها به این مقطعات آغاز گشته اند. (۱)

تفسیر:

ابوبکر محمد، مشهور به ابن انباری، ادیب، لغت شناس و مفسر علوم قرآنی و مؤلف «أدب الکاتب و ضمائِر القرآن» در مورد اینکه «طه» از حروف مقطعه نیست بلکه معنای آن این است که: ای محمد صلی الله علیه وسلم! پای خود را بر زمین فرش کن و آن را راحت بر زمین بگذار. می نویسد: «این دستور بدان جهت صادر شد که رسول الله صلی الله علیه وسلم در ایستادن به نماز چنان بر خود فشار می آوردند که نزدیک بود پاهایشان متورم گردد». حضرت ابن عباس (رض) میگوید: «در آغاز کار نزول وحی بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم، ایشان در هنگام ادای نماز بر سینه پاهای خود می ایستادند (که این گونه بهای ایستادن، فشار آور بود) پس خداوند این آیه را نازل کرد».

همچنان ابن عباس و بسیاری از بزرگان تابعان میگویند: که «طه» به معنای یا رَجُل! یا به معنای یا حبیبي! است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (1 الی 8) در مورد اینکه قرآن، مایه ی خوشبختی است، بحث بعمل آمده است.

مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ﴿٢﴾

(ای پیامبر! ما) قرآن را بر تو نازل نکردیم تا در رنج و مشقت آفتی. (۲)

تفسیر:

«لِتَشْقَى»: «تَشْقَى» مشتق از شقاء به معنی تعب، رنج و زحمت انداختن است. مفسر زمخشری میفرماید: آن به معنای تعب می آید. لازم و متعدی به کار رفته است، «لتشقی»: تا به زحمت بیافتی یا تا خود را به زحمت بیاندازی. (کَهْف آیه 6، شعراء آیه 3، فاطر آیه 8).

رسالت و وظیفه ی پیامبر تذکر است نه اجبار مردم بر پذیرش:

اساساً باید گفت که: وحی الهی برای ایجاد رنج و زحمت نازل نشده است. در ضمن باید یاد آور شد که در انجام تکالیف دینی، تحمل مشقت های طاقت فرسا لازم نیست. ابن عباس (رض) در مورد معنی و تفسیر آیه مبارکه میفرماید: قرآن را بر تو نازل نکردیم تا در رنج و مشقت آفتی، بلکه آنرا از سر مهر و محبت و برای نیکبختی مردمان نازل کرده ایم.

روایت شده است که وقتی قرآن عظیم الشان بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شد با یارانش به نماز برخاست و نماز را طولانی کرد، قریش گفتند: خدا این قرآن را جز به منظور ایجاد زحمت و دردسر بر محمد نازل نکرده است.

آنگاه این آیه نازل شد. (نظر ضحاک چنین است. ملاحظه شود: تفسیر زاد المسیر ۲۶۸/۵).

همچنین سایر مفسران در تفسیر آیه مبارکه: «مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ (۲)» [طه: 2] می نویسند: ما قرآن را برای آن بر تو نازل نکرده ایم تا با افراط در تأسف خوردن بر کفر کافران و عدم ایمان آنان، خود را در رنج و تعب افگنی؛ زیرا ایمان آوردن آنها امری است که به تو مربوط نیست و در اختیار تو هم نمی باشد.

شان نزول آیات 1 - 2:

708- ابن مردویه از ابن عباس (رض) روایت کرده است: در اوایل نزول وحی هنگام ادای نماز رسول الله صلی الله علیه وسلم بر قف پاهای خود ایستاده میشود. پس خدای بزرگ «طه (۱)» ما آنزلنا علیک القرآن لتشقی (۲) را نازل کرد (بیهقی در «شعب الایمان» 1497 از ابن عباس روایت کرده است، در این اسناد محمد بن زیاد بشکری میمونی کذاب است. به «میزان الاعتدال» 7547 و «تفسیر شوکانی» 1696)

709- عبد بن عبد الحمید در «تفسیر» خود از ربیع بن انس (روایت کرده است: سرور کائنات [هنگام ادای نماز] گاهی بر این پا و گاهی بر آن پا می ایستاد تا خدای بزرگ آیه «مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ (۳)» را نازل کرد.

ابن کثیر 3 / 149 میگوید: «[قاضی] عیاض از ربیع بن انس روایت کرده» پس مرسل است، اما بزار 2232 «کشف» از علی به طور موصول روایت کرده است. هیثمی در «مجمع الزوائد» 11165 میگوید: «بخاری گفته که در یزید بن بلال نظر است و کیسان بن عمرو را ابن حبان ثقه می داند و ابن معین ضعیف و باقی راوی های این حدیث راوی صحیح هستند» پس اسناد ضعیف است. به «تفسیر شوکانی» 1695)

إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَىٰ (۳)

[بلکه آن را نازل کردیم] تا برای کسی که [از خدا] می ترسد، زمینه توجه و یادآوری باشد. (۳)

تفسیر:

این دو آیه بیانگر آن است که: خوشبختی و سعادت دو جهان، درگرو پایبندی به کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم است و بدون آن سعادت واقعی نصیب انسان میسر نیست.

از نگاه قرآن عظیم الشان، سنت نبوی صلی الله علیه وسلم سعادت واقعی انسان، همان خوشبختی است که در آخرت نصیب او میشود و دارای درجات و مراتب مختلفی است. باید توجه داشت که مراتب سعادت انسان نیز به میزان اطاعت او از دستورات الله متعال و رسول الله صلی الله علیه وسلم بستگی دارد. قرآن کریم میفرماید: «وَمَنْ يَطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ يَخْشَ اللَّهَ وَ يَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ؛ و هر که خدا و رسولش را اطاعت کند، و از خداوند بترسد، و از او پروا کند چنین کسانی به حقیقت کامیاب اند.» کلمه «فوز» در هندسه آیات قرآن، بازتاب درجات مختلف مؤمنان است. این مراتب، از ورود و خلود در بهشت آغاز میشود و به رضایت و رضوان الهی که حداعلای رستگاری است منتهی میشود. کمترین سعادت در آخرت، ورود به بهشت است که انسان به آسانی نباید آن را از دست دهد.

تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى ﴿٤﴾

[کتابی است] نازل شده از جانب کسی که زمین و آسمانهای بلند را آفریده است. (۴)

تفسیر:

آیه متبرکه از عظمت و شکوه و جاه و جلال و جبروت الله متعال خبر میدهد: طوریکه در تفسیر البحر آمده است: ذکر صفت «بلند» برای آسمانها دلیل بر عظمت و توانایی مبدع و مخترعش می باشد؛ چون آفرینش چنین آسمانهای بلندی جز از جانب خدای توانا ممکن نیست. (البحر ۶/۲۲۶).

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ﴿٥﴾

همان بخشنده که بر عرش مسلط است (5)

تفسیر:

گفتنی است که ما به استوای حق تعالی بر عرش - بنا بر عقیده سلف صالح که ائمه چهارگانه اهل سنت نیز از آن جمله اند - ایمان داریم. سلف صالح به صفات حق تعالی - چنانکه در قرآن آمده است - بی هیچ تحریف، تأویل، تشبیه یا تمثیلی ایمان داشتند و در برابر آنها با توجیه، تأویل، تشبیه و تکلیف درنگ نمی کردند. از امام مالک / پرسیدند که خدا چگونه بر عرش استوا یافت؟ گفت: «استوا معلوم است و درک کیفیت آن در حیطه عقل نیست و ایمان به آن واجب و سؤال کردن از آن بدعت است». یادآور می شویم که قول صحیح درباره عرش و کرسی این است که «عرش» غیر از «کرسی» است.

معنی و مفهوم قرار گرفتن الله بر عرش :

ما چگونگی و نحوه استقرار الله سبحان و تعالی رابر عرش نمی دانیم، زیرا ما از کیفیت ذات الهی خبر نداریم، امامعنی و مفهوم استقرار رادر لغت عرب میدانیم. عربها، وقتی که (ماده استوی) را بوسیله «علی» متعدی کنند، یکی از چهار معنی زیرا را قصد می کنند، چنانکه تحقیقات علامه ابن قیم الجوازی نشانگر آن است:

- 1 - استقرار یافتن
- 2 - بلند و بالا بودن
- 3 - فزونی و شدت یافتن
- 4 - صعود و بالا رفتن

ابوالحسن اشعری در «مقالات الاسلامیین» صفحه 211، 157 نقل کرده که معتزلیها استوی را به استولی به معنی (چیره شدن و تسلط یافتن) تفسیر کرده اند. پس کسانی که استواء را این چنین تاویل کرده اند، در واقع پیرو معتزلیها بوده و چه سلف بدی دارند. اما اهل سنت و اصحاب حدیث، استواء علی العرش را برای خدا ثابت دانسته، نه آن را نفی میکنند و نه کیفیتی برای آن قائل شده اند، چنانکه ابوالحسن اشعری رضی الله عنه از اهل سنت و اصحاب حدیث اینچنین نقل نموده است، (مراجعه شود: مقالات الاسلامیین» صفحه 211 الی 290).

اهل لغت برای ما نقل کرده اند که علماء و دانشمندان زبان و لغت عربی، آنانی که فطرت شان با فلسفه آلوده نشده است، هرگز استواء را به استولی تفسیر نکرده اند.

ابو داود بن علی اصفهانی میگوید: نزد ابن الاعرابی بودم. مردی به محضر او آمد و سؤال کرد: معنی «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» چیست؟ ابن الاعرابی در جواب گفت: معنی آن - چنانکه خودش خبر داده - این است: خداوند بالایی عرش است. آن مرد گفت: ای ابا عبدالله

(کنیه ابن الاعرابی است) استواء به معنی استولی (چیره و غالب) است. ابن الاعرابی گفت: تو از کجا میدانی؟ هرگز عرب، (استولی علی شیء) نمیگویند، مگر زمانی که آن شیء ضدی داشته باشد، که هرگاه یکی از آنها بر دیگری پیروز شود و غلبه پیدا کند، میگویند: (استولی علیه) بر دیگری چیره و پیروز شد. مگر قول نابغه را نشنیده ای که میگوید: الا لمثلک أومن أنت سابقه - سبق الجواد إذا استولی علی الامد لسان العرب: 249/2.

این منهج و روش یعنی شناخت، معنی استواء و عدم آگاهی به کیفیت آن و نهي از بحث و جدال در مورد آن، روش و شیوه سلف صالح است. وقتی که از امام مالک سؤال شد، استوی در این آیه «الرَّحْمَنُ عَلِي الْعَرْشِ اسْتَوَى» چگونه است؟ امام مالک سر را پائین انداخت، بگونه ای که پیشانی‌اش عرق کرد، سپس سر را بلند کرد و فرمود: آری درست است. «الرَّحْمَنُ عَلِي الْعَرْشِ اسْتَوَى» یعنی خداوند بر عرش قرار گرفته است، همانطور که خود را بدان متصف کرده است، اما نباید گفت: چگونه؟ زیرا کیفیت آن نامعلوم است و تو اهل بدعت هستی، (سپس) دستور داد آن مرد را بیرون کنند. روایت از بیهقی، و ذهبی آن را صحیح دانسته: ملاحظه شود: «مختصر العلو للعلی الغفار» تألیف: ذهبی: ص 141 حدیث شماره 131.

در روایت دیگر از امام مالک چنین آمده است: «الکیف غیر معقول: الاستواء منه غیر مجهول و الایمان به واجب والسؤال عنه بدعة». (کیفیت آن در دایره عقل نمیگنجد، و استواء برای او ثابت و قطعی است، و ایمان به آن واجب است و سؤال در مورد آن بدعت است.) «مختصر العلو»: ص 141 حدیث شماره 142.

این که امام مالک میگوید: (غیر مجهول) یعنی معلوم است. معنی معلوم هم مشخص است، زیرا معلوم در لغت عرب معنی دارد که عربها به آن آگاه اند و عالم می تواند آن را ترجمه و تفسیر کند. لذا بسیاری از آنهایی که این سخن را از امام مالک نقل کرده اند، آن را دانسته و گفته اند: که امام مالک این سخن را در جواب آن مرد سائل گفته است. در واقع معنی (معلوم) با (غیر مجهول) فرق نمیکند و هر دو کلمه یک مفهوم را می رسانند، پس (الاستواء معلوم) با (الاستواء غیر مجهول) از لحاظ معنی هر دو یکی هستند. قرطبی میگوید: سلف و گذشتگان صالح رضی الله عنهم جهت را از خداوند نفی نکرده و چنین سخنی را نگفته اند، بلکه همه آنها جهت را برای خدا ثابت دانسته اند. همانطور که کتاب خداوند آن را ثابت کرده و رسولش بدان خبر داده است.

اینکه خداوند بر عرش قرار دارد واقعی است و هیچ کس آن را انکار نکرده است و عرش را به استوا اختصاص داده اند زیرا عرش از بزرگترین آفریده‌های خداوند است و اما اینکه از کیفیت استواء اظهار بی علمی کرده اند، بدین جهت است که هیچ کس حقیقت آن را نمی داند.

امام مالک میفرماید: استواء به اعتبار لغت معلوم است و نحوه آن مجهول است و سؤال در باره آن بدعت است. أم سلمه رضی الله عنها نیز چنین فرموده است و در این رابطه همین اندازه که بیان شد، کافی است. تفسیر قرطبی: 219/2.

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى ﴿٦﴾

از آن اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین، و هر آنچه در میان آن دو است و هر آنچه زیر خاک است؛ همه از الله است (و در تصرف او قرار دارند). (٦)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الثَّرِيَا»: خاک. زمین. «مَا تَحْتَ الثَّرِيَا»: آنچه در درون خاک و در اعماق زمین است.

تفسیر:

یعنی: حق تعالی مالک و مدبر همه آنهاست، آسمان‌های هفتگانه و زمین‌ها و مخلوقات ما بین آن دو و مخلوقات و معادن زیر زمین، همه و همه از آن خدا است و تحت اختیار و تصرف او قرار دارند و قدرت و سلطنت او بر آنها حاکم است.

وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى ﴿٧﴾

و اگر سخن آشکارا بگویی (یا آن را پنهان کنی)، (یا آن را پنهان کنی) بی گمان او (راز) پنهان و پنهان‌تر را می‌داند. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِنْ تَجَهَّرَ...»: اگر آشکارا سخن بگویی. «السِّرَّ»: هدف از آن نجوایی با دیگران است. «أَخْفَى»: مراد چیزهائی است که به دل می‌گذرد، اعم از اندیشه و وسوسه و نیت (ملک آیات 13، و 16).

تفسیر:

علماء بدین باور اند که یکی از راه‌های جلوگیری از منکرات، همانا توجه مردم به علم الهی بر پنهان و آشکار آنهاست.

در آیه مبارکه آمده است که: ای محمد! اگر سخن را آشکار سازی یا آن را در نهاد خود نهان بداری، در نظر الله یکسان است؛ زیرا او به مخفی‌تر از آن از قبیل وسوسه و خطورات قلب و نجواها با خبر و آگاه است.

هدف آیه مبارکه مطمئن کردن قلب پیامبر صلی الله علیه و سلم است، مبنی بر این که الله متعال با او می‌باشد و گفتارش را می‌شنود و او را در رویا رویی با کفار، بدون یاور و تکیه‌گاه تنها نمی‌گذارد، پس اگر آشکارا او را میخواند، همانا او راز و نهان را می‌داند. قلبی احساس کند الله متعال به او نزدیک است و راز و نیازش را می‌داند، اطمینان حاصل می‌کند و از این قرب و نزدیکی راضی و مأنوس می‌شود.

«السِّرَّ»:

طوری‌که یادآور شدیم که: هدف از «السِّرَّ» همان نجوایی با دیگران است. همچنان آمده است که «السِّرَّ»: سخنی است که انسان با دیگری به آهستگی و به‌گونه راز در میان می‌گذارد و نهان‌تر از سر: سخنی است که انسان با خودش می‌گوید - یعنی حدیث نفس میکند - یا سخنی است که به خاطرش خطور میکند و یا در نهاد وی است ولی هنوز آن را با خودش هم مرور نکرده است که علمای روانشناسی امروزه آن را «لاشعور» می‌نامند.

«أَخْفَى»:

آنکه هنوز در دل خطور نکرده باشد، شاید آینده به دل خطور کند، حق تعالی از همه‌ی اینها آگاه و با خبر است: که الان در دل انسان چه هست و فردا چه خواهد بود، و معامله فردا به نحوی است که خود آن شخص هم امروز از آن اطلاعی در دست ندارد، که فردا چه چیزی به دل من خطور خواهد کرد. (تفسیر قرطبی)

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ﴿٨﴾

الله آن ذاتی است که هیچ معبودی برحق به جز او نیست، نامهای نیکو از آن اوست. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»: نام های نیکو. وجه تسمیه اسماء حُسنی، بدان جهت است که بر تنزیه و کمال عظمت و قدرت دلالت دارند (اعراف/180، اسراء/110).

تفسیر:

نام نیکو و زیبا چه در لفظ و چه در معنا، يك ارزش است و خداوند، هم خود جمیل است و هم بهترین و نیکوترین نامها را دارد.

در حدیث شریف آمده است که: الله متعال دارای نود و نه اسم است و هر کس آنها را برخواند، داخل بهشت میشود. (اخراج از ترمذی).

قابل تذکر است که: این آیات مقدمه سوره مبارکه «طه» است و عظمت این آیات بود که به مسلمان شدن عمر بن خطاب (رض) انجامید - که در تاریخ اسلام به داستان اسلام آوردن حضرت عمر (رض) مشهور است.

داستان اسلام آوردن حضرت عمر (رض):

امیرالمؤمنین حضرت عمر (رضی الله عنه) شخصیت آهنین، با وقار، با همت و با قدرت فوق العاده عظیمی بود. حضرت عمر (رض) لقب «امیر المؤمنین» را بجای «خلیفه رسول الله» ارجحیت داد.

طبرانی از ابن مسعود و انس نقل کرده است که پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم روزی به درگاه خداوند متعال چنین دعا نمود: «اللَّهُمَّ أَعَزَّ الْإِسْلَامَ بِأَحَبِّ الرَّجُلَيْنِ إِلَيْكَ: بِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، أَوْ بِأَبِي جَهْلٍ بْنِ هِشَامٍ (الترمذی)» «خداوندا، اسلام را با هر یک از این دو نفر که نزد تو محبوبتر است یاری ده و عزت بخش: عمر بن خطاب یا ابو جهل بن هشام که نام ابوجهل نیز عمر بود». «(جامع الترمذی، ابواب المناقب، «مناقب عمر بن الخطاب»، جلد 5، صفحه 576، ح 3681). بعد عملاً معلوم شد که آن فرد محبوب نزد الله (ج)، عمر بن خطاب (رضی الله عنه) بوده است.

مشرف شدن حضرت عمر به اسلام:

عمر بن خطاب (رض) قبل از اینکه به دین مقدس اسلام مشرف شود، بعنوان یک عقیده، به خدای سنگی و بُت پرستی، چندان دلبستگی و علاقه نشان نمیداد، بدین اساس او مانند دیگران در خانه خویش بُت مخصوصی برای تعظیم و عبادت نداشت و در هیچ زمان دیده نشده است که برای بُت های مکه نذر و یا هم قربانی بجا آورده باشد. هیچکس او را ندیده است که او به بُت خانه رفته باشد، و یا هم در پای بُت آشک ریخته باشد.

در کتاب «فاروق اعظم نوشته هیکل، جلد اول، صفحه 26» آمده است که: عمر بن خطاب به بُت های بزرگ و مشهور مشرکین «به لات و عُزَی و هُبَل بزرگ! قسم» یاد کرده، ولی دیگر هیچگونه علاقه ای به او نشان نمیداد. و اینهم باین جهت بود، که در مقدسات ملی عمر از اینها چیزی بالاتر نبود.

مؤرخین می افزایند که: حضرت عمر بالعکس:

1 - به طواف کعبه

2 - نذر یک شب در هفته برای اعتکاف در پیرامون کعبه میرفت. (عبریة عمر، عقاد، ص: 537 و 543). که البته این هم در عادت مردم مکه بشمار میرفت. از جانب دیگر، دین جدید تا هنوز با هیچیک از این عادت مبارزه نکرده بود، بالعکس برای طواف و اعتکاف تبلیغ هم کرده است. بنابر این عمر شخصاً و ذاتاً با این دین جدید

تضادى نداشت اما براي عمر، غير از مسايل شخصي، مسائل مهمتري مطرح بود و آن اتحاد شهر مکه، و وحدت مذهبي اعراب، و حراست سنن ملي هزاران ساله اعراب، و جلوگیری از تجاوز وستم وبيعدالتي که عمر بيش از هر چيز شيفتهه اجراي قوانين عدالت بود.

(عقريه عمر، صفحه: 487 و فاروق اعظم، صفحه: 36، جلد 1.)

برخورد عمر بن خطاب با محمد صلي الله عليه وسلم در حال كفر:

مؤرخين با تمام امانت داري مينويسند که عمر، در روزگاري که در کفر بسر مي برد، با محمد صلي الله عليه وسلم برخورد مؤدبانه و محترمانه داشت. خود حضرت عمر در مورد برخورد با محمد صلي الله عليه وسلم مي فرمايد: «در يکي از شب ها بقصد ميخانه، و حضور در محفل گرم ياران خویش از منزل بيرون رفتم، اما در آن شب اتفاقاً نه ميخانه دایر بود و نه از ياران کسي پيدا بود. با خود گفتم چه بهتر که به مسجد الحرام بروم و کعبه راهفت بار طواف کنم، و هنگامیکه به کعبه نزديک شدم محمد صلي الله عليه وسلم را در حال نماز خواندن ديدم. سخت مشتاق بودم که تا به وي نزديک شوم، و دعا و نجواهاي مخصوص او را از نزديک بشنوم، و اما تشويش داشتم، که اگر نزديکتر شوم و مرا ببيند، موجب وحشت و نگراني او مي شوم، ناچار دوري به کعبه زدم، و از جانب (حجر اسماعيل) خود را زير پرده کعبه طوري مخفي کردم که جز پرده کعبه هيچ فاصله ديگري در بين من و او نبود. به دعاها و نجواهاي او مرتب گوش ميدادم».

نبي اکرم صلي الله عليه وسلم در نماز خویش سورة حاقه را آغاز کردند. عمر به تلاوت قرآن گوش فرا داد، و تحت تأثير انتظام و انسجام آيات قرآن قرار گرفت. خود او ميگويد: با خود گفتم: اين مرد بخدا شاعر است، همانگونه که قریش ميگويند! گويد: بي درنگ آن حضرت چنين تلاوت کردند: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ، وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُوْمِنُونَ (سوره الحاقه: 40-41)». «اين قرآن سخن فرستاده اي مکرّم است، و هرگز سخن يک شاعر نيست، چه بسيار کم ايمان مي آوريد!».

گويد: گفتم: کاهن! بي درنگ چنين تلاوت فرمودند: «وَلَا يَقُولِ كَاهِنٌ قَلِيلًا مَّا تَدَّكُرُونَ، تَنْزِيلَ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (سوره الحاقه: 42-43). «اين، سخن کاهن نيز هرگز نيست، چه بسيار کم مي انديشيد و در مي يابيد! اين سخنان فرو فرستاده خدای جهانيان است!».

پيامبر اکرم صلي الله عليه وسلم همچنان تلاوت آيات را تا پايان سوره ادامه دادند. گويد: اسلام، به اين ترتيب، در قلب من جا گرفت. (تاريخ عمر بن الخطاب، ابن جوزي، صفحه 6 روايت ابن اسحاق از عطاء و مجاهد نيز نزديک به همين مضمون است، اما ذيل آن با اين روايت متفاوت است؛ نک: ابن هشام، جلد 1، صفحه 346-348. نيز، روايتي نزديک به همين مضمون را ابن جوزي از جابر آورده است که باز هم ذيل آن با اين روايت متفاوت است؛ نک: تاريخ عمر بن الخطاب، صفحه 9-10).

(عقريه عمر، عقاد، صفحه: 538 و 543 و سيره ابن هشام، جلد 1، صفحه: 217 و فاروق اعظم، هيکل، جلد 1، صفحه: 43، طبق برخي از روايت ها که هيکل و غيره ترجيح مي دهند عمر در همين برخورد و بعد از شنيدن آيه ها از پيامبر ايمان آورده است.)

داستان ذي عبرتي در تاريخ اسلام:

مؤرخين مينويسند: حضرت عمر در يکي از روز ها شمشير خویش را، براي اينکه حساب رسول الله صلي الله عليه وسلم را يکسره سازد گرفته و از خانه بيرون شد.

نعیم بن عبدالله نَحَامِ عَدَوِي، یا مردی از بنی زهره، یا مردی از بنی مخزوم، سر راه را بر او گرفت و گفت: کجا با این شتاب، ای عمر؟ گفت: قصد دارم بروم و محمد را به قتل برسانم! آن مرد گفت: اگر محمد را بکشی، چگونه میخوای از جانب بنی هاشم و بنی زهره در امان بمانی؟! عمر به او گفت: به گمان من تو صابی شده‌ای و از دین و آئینی که بر آن بوده‌ای برگشته‌ای؟! آن مرد گفت: ای عمر، آیا می‌خواهی خبر شگفت‌انگیزی را برای تو بازگو کنم! خواهر و شوهر خواهرت صابی شده‌اند، و دین و آئینی را که تو بر آن بوده‌ای رها کرده‌اند! عمر با عصبانیت دوچندان بطرف خانه خواهر خویش در حرکت شد. وقتی به آنجا رسید، خَبَاب بن ارت نزد آنان بود، و از روی صحیفه‌ای که سوره طها بر آن نوشته شده بود بر آنان قرائت می‌کرد. خَبَاب معلم قرآن آن دو بود و همیشه نزد آنان می‌آمد و قرآن عظیم الشان را به آنان تعلیم میداد.

همین که خَبَاب ورود عمر را به خانه احساس کرد، خود را در گوشه‌ای مخفی نمود. فاطمه خواهر عمر نیز آن صحیفه را در جایی مخفی کرد. اما، عمر، زمانی که به خانه خواهر خویش نزدیک میشود، صدای قرائت قرآن خَبَاب را که بر آندو قرائت می‌کرد شنیده بود. وقتی بر خواهر و شوهر خواهرش وارد شد، خطاب به آندو گفت: این سرو صدایی که از خانه شما شنیدم چه بود؟ گفتند: چیزی نبود، گفتگویی عادی بود که با هم داشتیم! گفت: نکند که شما صابی شده باشید؟ شوهر خواهرش گفت: ای عمر، هیچ فکر کرده‌ای که ممکن است حق با دین دیگری غیر از دین و آئین تو باشد؟ عمر بر او حمله برد و او را زیر ضربان مشت و لگد خویش گرفت. خواهرش آمد تا او را از شوهرش جدا کند. عمر سیلی محکمی بر روی خواهرش زد، که بر اثر آن سر و روی او را خون آلود نمود. به روایت ابن اسحاق خواهرش را لت و کوب کرد و سر و صورت او را زخمی گردانید. فاطمه که سخت خشمگین شده بود، گفت: ای عمر، حال که حق با دین دیگری غیر از دین و آئین توست، اشهدان لا اله الا الله، و اشهد ان محمداً رسول الله! عمر که از تأثیرگذاری بر افکار و عقاید خواهر و شوهر خواهر خویش ناامید شده بود، و سر روی خون آلود خواهرش را دید، پشیمان و شرمسار گردید و گفت: این نوشته‌ای را که نزدتان بود به من بدهید و بر من قرائت کنید! خواهرش گفت: تو پلید هستی، و «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (سوره الواقعة: 79). جز پاکان کسی نباید قرآن را لمس کند! برخیز و غسل کن! عمر برخاست و غسل کرد. آنگاه صحیفه سوره طها را برگرفت و خواند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و گفت: چه نام‌های پاک و پاکیزه‌ای! سپس خواند: «طه» و خواند و خواند تا رسید به این آیه: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَأَعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (سوره طه: 14). گفت: چقدر این کلام نیکو و گرामी است! مرا نزد محمد ببرید!

وقتی خَبَاب این سخن عمر را شنید، از مخفی‌گاه بیرون آمد و گفت: مژده به تو، ای عمر! که من امیدوارم تو مصداق دعای رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در شب پنجشنبه گذشته باشی، آنگاه که در خانه‌ای که پایین کوه صفا است، آنحضرت به درگاه خداوند عرضه داشتند: اللَّهُمَّ اعِزَّ الْإِسْلَامَ بِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، أَوْ بِأَبِي جَهْلٍ بْنِ هِشَامٍ عَمْرٍ شَمَشِيرٍ رَأَى بَرْدًا وَدَرًا فِي رَأْسِهِ وَرَفَّتْ تَابَهُ دَارُ الْأَرْقَمِ رَسِيدًا، دَرًا رَأَى كَوْبِيْدًا. مردی به پای خاست و از شکاف در نگریست. عمر را دید که شمشیر حمایل کرده است! خبر به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید. مسلمانان پریشان شدند.

حمزه به آنان گفت: چرا پریشان شدید؟! گفتند: عمر! گفت: عمر باشد. در را به روی او

بگشایید، اگر به قصد خیر آمده باشد، ما نیز با او به خیر مقابله میکنیم، و اگر به قصد شرّ آمده باشد با همان شمشیر خودش او را به قتل میرسانیم! رسول الله درون خانه ارقم حضور داشتند و آیاتی از قرآن داشت بر آنحضرت وحی میشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم دست حضرت عمر را گرفت و گفت: «مَا أَنْتَ مُنْتَهِي يَا عُمَرُ، حَتَّى يُنَزَلَ اللَّهُ بِكَ مِنَ الْخَزْيِ وَالنَّكَالِ مَا أَنْزَلَ بِالْوَلِيدِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، اللَّهُمَّ هَذَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ اللَّهُمَّ أَعِزَّ الْإِسْلَامَ بِعُمَرَ». «عمر! نمی خواهی از کارهایت دست برداری تا خداوند همان خواری و عذاب الهی که بر ولیدبن مغیره نازل گردید، بر تو نیز نازل گرداند؟ خداوند، این عمر بن خطاب است! خداوند، با (مسلمان شدن) عمر بن خطاب سلامت را عزت ببخش!».

عمر بی درنگ گفت: «اشهدان لا اله الا الله، وانك رسول الله» و اسلام آورد. کسانی که در دارالارقم حضور داشتند آنچنان تکبیر گفتند که حاضران در مسجدالحرام صدایشان را شنیدند. (تاریخ عمر بن الخطاب، صفحه 7، 10-11؛ سیره ابن هشام، جلد 1، صفحه 343-346).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (9 الی 16) در باره: 1 - موسی علیهم السلام در وادی مقدس، راز و نیاز با الله و سرآغاز وحی بر او، بحث بعمل آمده است.

وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى ﴿٩﴾

و(ای پیامبر!) آیا خبر موسی به تو رسیده است؟ (9)

تفسیر:

در این آیه مبارکه میفرماید: یعنی: ای پیامبر صلی الله علیه وسلم! داستان موسی با فرعون و اشراف قومش قطعاً به تو رسیده است و تو نیک می دانی که فرود آوردن وحی بر موسی، سبب بدبختی وی نبود بلکه او از این موهبت به مدارج علیای سعادت و عزت رسید پس بدان که فرود آوردن وحی بر تو نیز سبب بدبختی ات نمی باشد.

شیخ محمد علی صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: استفهام برای تقریر و اثبات است و غرض از آن تشویق کردن پیامبر به گوش فرا دادن به وحی است. یعنی ای محمد! آیا خبر و قصه عجیب و شگفت انگیز موسی علیه السلام به تو رسیده است؟ (تفسیر صفاة التفاسیر).

همچنان قابل تذکر است که: از فحوای این آیه مبارکه چنین بر می آید که سیاق داستان موسی علیه السلام متضمن دلجویی و تسلیت به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وسلم در برابر دشواری هایی است که از تکالیف نبوت می دیدند. «حَدِيثُ مُوسَى» (در فرهنگ قرآن، حدیث به معنای تاریخ است، نه حادثه جدید).

إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى ﴿١٠﴾

هنگامی که آتشی را (از دور) دید، پس به همسرش گفت: «(لحظه ای) توقف کنید، زیرا من آتشی دیدم، امیدوارم از آن آتش شعله ای برای شما بیاورم یا بر آن آتش راهنمایی بیابم. (10)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«امْكُثُوا»: توقف کنید. اندکی بایستید. «آنَسْتُ»: دیده ام. از مصدر (ایناس) که به معنی

احساس کردن چیزی است که موجب خوشحالی و آرامش باشد، برعکس «توجس» که به معنی احساس کردن چیزی است که موجب خوف و هراس است. «قبس»: شعله برگرفته از آتش بر نوک چند چوب. که شخص آن را می‌گیرد تا به وسیله آن آتشی دیگر را برافروزد. (تفسیر خرمدل).

تفسیر:

ابن عباس (رض) می‌فرماید: وقتی که مدت قرارموسی علیه السلام (باخسراش شعیب علیه السلام) به اخیر رسید، با خانواده‌اش از مدین خارج شد و به مقصد مصر راه افتاد شبی زمستانی، شبی تاریکی بود که به اثر آن راه را گم کرد. آتش زنه را می زد یعنی سنگ چق مق هم جرقه نمی داد. در چنین حالتی، آتشی را در طرف چپ راه و از فاصله دور مشاهده کرد، وقتی آن را دید گمان برد که واقعاً آتش است. اما نور خدا بود. «لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ» شاید آتشی بیاورم که با آن خود را گرم کنید. «أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى» یا راهنمایی را بیابم که راه را به من نشان دهد.

باید یاد آور شد که: قصه و داستان حضرت موسی علیه السلام بصورت کل در بیست سوره و 136 مرتبه در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است و داستان موسی علیه السلام از جمله بزرگترین داستان‌های قرآنی می باشد، زیرا حدود نهد آیه از قرآن را به خود اختصاص داده است.

فَلَمَّا آتَاهَا نُودِي يَا مُوسَى ﴿١١﴾

پس چون نزد آن (آتش) نزدیک شد، صدا کرده شد که: ای موسی! (۱۱)

تفسیر:

چون موسی علیه السلام به پیش آتش رسید، الله متعال به وی ندا کرد: ای موسی! بدین‌گونه وی را به سخن گفتن گرامی داشت و به نبوت مشرف گردانید. (تفسیر المیسر: دکتر عایض بن عبدالله القرنی).

در مسند امام احمد و غیره از وهب بن منبه روایت است که حضرت موسی علیه السلام به سوی آن آتش حرکت کرد، به قریب آن که رسید، منظره عجیب و حیرت انگیزی را مشاهده کرد، که آتشی است بسیار بزرگ که از بالای درخت سر سبزی و شاداب شعله می زند ، اما حیرت در این است، که هیچ شاخ و برگ از آن درخت، نمی سوزد ، بلکه آتش در تر و تازگی و رونق آن، افزوده است، این منظره ی حیرت انگیزی را تادیری در، مشاهده کرده که شاید شعله ای از بر زمین بیفتد، و آن را بردارد، وقتی تادیر این امید او محقق نشد، او مقداری گیاه و هیزم جمع کرده به آن آتش نزدیک کرد که در آنها آتش بگیرد و هدف او بر آورده شود، اما وقتی این مشمت گیاه و هیزم را به آن نزدیک کرد آتش خود را عقب کشید، در هر صورت هدف آتش بر داشتن او میسر نشد، او از آتش عجیب و غریب در عالم حیرت قرار گرفته بود، که هاتف از غیب آواز داد.

(روح المعانی) تذکر یافته در: (تفسیر معارف القران: علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی - سوره طه).

این واقعه حضرت موسی علیه السلام در دامن کوه طور اتفاق افتاد که جانب دست راست آن به طوی بود.

إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿١٢﴾

همانا من پروردگار تو هستم، پس نعل‌هایت را از پا بیرون کن، که تو در وادی مقدس

طوي هستي. (۱۲)

تفسیر:

«إِخْلَعْ نَعْلَيْكَ»: بوت هایت را از پا بیرون بیاور. خداوند متعال حضرت موسی علیه السلام را به بیرون آوردن بوت ها و برهنه ساختن پاهایش دستور فرمود زیرا برهنه کردن پا، در نشان دادن تواضع گویاتر و به تشریف و تکریم و رعایت ادب نزدیکتر است «هرآینه تو در وادی مقدس طوی هستی» مقدس: یعنی پاک یا مبارک. طوی: نام وادی ای در سرزمین سیناست.

وقتی به آتش رسید، دید آتشی است سفید رنگ از درختی سبز شعله‌ور است، آنگاه الله متعال او را ندا داد. و گفت: من خدایت هستم که با تو سخن می‌گویم، برای رعایت ادب، کفش‌ها را از پایت درآور و جلو بیا. «إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» (12) تو در دره‌ی پاک و مبارکی به نام طوی هستی.

شیخ سید قطب در تفسیر خویش فی ظلال القرآن می‌نویسد: وقتی انسان چنین صحنه‌ای را تصور می‌کند، قلبش از حرکت باز می‌ایستد و خشک می‌شود و تمام وجودش به لرزه می‌افتد. موسی تک و تنها در آن بیابان و در آن شب سخت تاریک که تیرگی همه جا را فرا گرفته و سکوت حکمفرماست، راه می‌رود، در جستجوی آتش است. آتشی را می‌جوید که از جانب طور به چشمش آمده است. آنگاه با تمام وجودش ندایی را می‌شنود که می‌گوید: «منم خدایت، کفش هایت را درآور که تو در دره‌ی مقدس و پاک طوی هستی» (فی ظلال القرآن ۶۸/۵)

«طُوًى»:

«طُوًى»، نام سرزمین کنار کوه طور است. و «طُوًى» یعنی چیزی یا جایی که با برکت آمیخته شده است.

کلمه «ربّ» که از اسمای حسناى الهی است، بیش از 970 مرتبه در قرآن عظیم الشان آمده است و خداوند متعال در اولین تجلی بر حضرت موسی علیه السلام خودش را با این نام به او معرفی فرمود. «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ» و چون نبوت حضرت موسی علیه السلام با ندا و کلام الهی آغاز شد، لذا او را کلیم الله می‌نامند. «وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» نساء، 164. «وادی المقدّس» به مکان دور از عیب و گناه اطلاق می‌گردد.

وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى (۱۳)

و من تو را (برای مقام رسالت) برگزیده‌ام، پس به آنچه (بر تو) وحی میشود، گوش کن. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِخْرَجْتُكَ»: تو را برگزیده‌ام.

تفسیر:

در آیه مبارکه به یک اصل اشاره بعمل آمده است که: تعیین و انتخاب پیامبران، از جانب الله متعال صورت می‌گیرد و نه از جانب مردم بنا بر همین اصل است که می‌فرماید: «و من تو را برگزیده‌ام» به رسالت «پس بدانچه وحی میشود» هم اکنون به سویی تو «گوش فراده» به گوش هوش و پذیرش و با آمادگی و هوشیاری. این بدین معنی است که باید کلمات وحی را با تمام وجود و با جان و دل شنید. طوری که در کلمه «فَاسْتَمِعْ» آمده است: پس با قلبی آماده به آنچه که به تو وحی می‌کند گوش فرا ده. نه صرف یک «فاسمع» یعنی فقط شنیدن.

امام رازی میفرماید: این بیان شامل اوج هیبت و شکوه و جلال است، طوریکه «الله متعال» گفته است: امری بس عظیم و مهم و سرسام آور به تو روی آورده است، پس خود را برای آن آماده کن و تمام عقل و اندیشهات را در آن به کار بگیر. (تفسیر رازی ۱۹/۲۲).

إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ﴿١٤﴾

یقیناً من «الله» هستم، هیچ معبودی (بر حق) جز من نیست، پس مرا عبادت کن و نماز را برای یاد کردن من برپا کن. (۱۴)

تفسیر:

مجاهد فرموده است: هر کس نماز بخواند خدا را یاد کرده است؛ چون نماز شامل ذکر است و قلب و زبان و جوارح را مشغول می‌دارد. نماز بعد از توحید برترین ارکان دین است.

در آیه مبارکه در می‌یابیم که شناخت اصول دین، بر انجام فروع دین مقدم تر است. باید یاد آور شد که: عبادت باید خالصانه باشد. ارزش عبادت به میزان خلوص آن است. در ضمن از فحوائی آیه مبارکه در می‌یابیم که: توحید در رأس همه عقاید است و نماز در رأس همه عبادات است. عبادت نماز در همه ادیان ابراهیم وجود داشت و نماز، اولین دستور کار و برنامه‌ی عملی انبیا علیهم السلام است. ونباید فراموش کنیم هدف از اقامه نماز، تنها رعایت قالب و حرکت های ظاهری آن نیست، بلکه توجه به قلب آن، یعنی احساس حضور در نماز است.

در آیه مبارکه فوق بیان شده است که: هرگاه به‌یاد آوردی که نمازی بر ذمه‌ات هست، آن نماز را برپا دار. طوریکه در حدیث شریف به روایت انس(رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «هر کس از نمازی در خواب ماند، یا آن را فراموش کرد پس کفاره آن این است که وقتی آن را به‌خاطر آورد، آن را به‌جای آورد و جز این هیچ کفاره دیگری بر او نیست». حق تعالی مخصوصاً نماز را ذکر کرد زیرا نماز برترین طاعات و بهترین عبادات است.

إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِيُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ ﴿١٥﴾

بی‌گمان قیامت آمدنی است، می‌خواهم (وقت) آن را پنهان دارم، تا هر کس در برابر کوشش خود (خیر یا شر) جزا داده شود. (۱۵)

تفسیر:

در این هیچگونه جای شکی نیست که برپایی قیامت بصورت حتمی است، طوریکه در آیه مبارکه، گفته شده است «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ» اما زمانش مخفی است. «أُخْفِيهَا» از زمان وقوع قیامت، هیچ کس به جز الله متعال آگاه نیست. مبالغه در إخفای قیامت است. و باید متذکر شد که: هر آگاهی و دانستنی مفید هم نیست. ندانستن زمان وقوع قیامت دارای حکمت و لطفی است. زیرا انسان در عمل آزاد بوده و گرفتار هیجان و ترس نیست. از فحوائی آیه ای مبارکه، ملاحظه می‌شود که پروردگار با عظمت ما بر پنهان داشتن زمان قیامت سخت مصر است، بدین جهت از آن با بلیغ‌ترین عبارتی که اعراب در پنهان‌سازی یک امر به‌کار می‌برند، تعبیر کرده است.

در آیه مبارکه با زیبایی خاصی آمده است: «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا» بدون تردید رستاخیز می‌آید و تحقق می‌پذیرد، نزدیک است که آن را بر خود پنهان دارم، (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۳) پس چگونه شما را از آن باخبر کنم؟! (این خلاصه‌ی گفته‌ی مجاهد و ابن

عباس (رض) است و طبری آن را پذیرفته است و آنچه که در تفسیر این آیه راجح است، همین است. نظرات دیگری نیز موجود است اما خالی از ضعف نیستند. البحر المحیط ۲۳۲/۶.

عالم جلیل القدر ابوالعباس مبرّد (متوفی ۲۸۶) فرموده است: عرب عادت دارند وقتی در کتمان چیزی مبالغه کنند، می‌گویند: حتی آن را از خود مکتوم داشته‌ام؛ یعنی هیچ کس را از آن باخبر نکرده‌ام.

«لَتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى» تا هر کس پاداش عمل خود را بیابد، اگر عملش نیکو باشد جزای نیکو می‌یابد و اگر عملش بد باشد کیفر بد می‌یابد.

پنهان داشتن روز رستاخیز!

در مورد اینکه چرا وقت و روز رستاخیز و مرگ، نهان می‌باشد، مفسران در این بابت قرائت‌های مختلفی بعمل آورده اند: الله سبحانه و تعالی در روز رستاخیز و درحالت احتضار، توبه را قبول نمی‌کند و اگر مردم زمان فرارسیدن قیامت یا مرگ را می‌دانستند، به نافرمانی و معاصی مشغول می‌شدند و قبل از فرا رسیدن آن توبه می‌کردند و بدین ترتیب از مجازات نجات می‌یافتند، اما الله متعال موضوع را نهان کرده است، تا مردم همیشه بر حذر بوده و آمادگی همیشگی برای آن داشته باشند که مبادا به طور ناگهانی رستاخیز بیاید و یا ناگهان مرگ فرا رسد.

فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبِعْ هَوَاهُ فَتَرْدَى ﴿١٦﴾

پس مبادا کسی که به آن ایمان ندارد، و از هوسهای خود پیروی میکند، تو را از آن باز دارد، که هلاک خواهی شد. (۱۶)

تفسیر:

«فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا»: باید که تو را باز ندارد. تو را غافل و دور از آن نکند. به یاد داشته باشید که: اساساً غفلت از آخرت مستلزم نابودی است. اشخاصی بی ایمان در صدد باز داشتن شما از راه حق هستند. نباید توطئه و کارشکنی آنان، در راه و روش شما خللی وارد سازد. همچنان باید که: ایمان به معاد، بهترین عامل برای کنترل هوا پرستی در انسان می‌گردد.

نظر کوتاه به دروس حاصله در آیات متبرکه:

- 1 - آموختن قصص و سرگذشت پیامبران الهی و آشنایی درست با آن، سبب پند و اندرز و راهیابی است. این است که قرآن میفرماید: «هل أتاك..» این استفهام تشویق و ترغیب شنونده برای پیگیری خبر است، همان گونه که در قلب مبارک پیامبر خاتم تثبیت میگردید.
- 2 - بر هر مردی واجب است، تمام امکانات لازم زندگی را برای همسر خویش فراهم سازد، طوریکه موسی علیه السلام در آن شب تاریک و هوای سرد و بیابان مخوف، در صدد برآمد تا شعله‌ای برای روشن کردن آتش به دست آورد.
- 3 - آن شب، موسی علیه السلام با الله متعال «هم سخن» گردید، «کلیم الله» شد و وحی و نبوت را دریافت.
- 4 - به خاطر رعایت ادب و به فرمان الله کفشهای خویش را از پای بیرون آورد و به دور انداخت.
- 5 - گوش دل سپردن به کارهای مهم و حیاتی واجب است و خداوند، آن کس را که گوش

هوش بدان میسپارد، می سناید: (سوره اسراء آیه 47) گوش سپردن همراه عقل و در حضور عقل و مراعات ادب، موجب رحمت حق خواهد بود. (سوره اعراف آیه: 204).

و هب بن منبه میگوید: گوش فرا دادن در حضور عقل و با ادب و احترام، سبب میشود تا انسان بر عمل نیز تصمیم قاطع بگیرد.

6 - اولین وحی موسی علیه السلام بر دو اصل عقیدتی، پایه گذاری شد:
الف: اقرار به یگانگی و بی همتایی الله متعال.

ب: ایمان به روز واپسین (معاد) و سپس اشاره به برپایی نماز که از مهمترین فرایض الهی است. (سوره بقره آیه 43). (بنقل از تفسیر فرقان).

خوانندگان گرامی!

پس از هم سخن بودن موسی علیهم السلام با الله متعال، دلایل نبوت او این گونه شروع شد که: عصا به مار بزرگ تبدیل و دوباره به حال اولی خویش بازگشت. بناءً در آیات متبرکه (17 الی 21) 2 - در باره عصا، اولین معجزه موسی علیه السلام بحث بعمل آمده است.

وَمَا تَلَّكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى ﴿١٧﴾

و ای موسی! این [قطعه چوب] در دست راستت چیست؟ (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

ما تلتك؟: آن چیست؟ استفهام برای بیداری است.

تفسیر:

«بیمین»: دست راست. «وَمَا تَلَّكَ بِيَمِينِكَ؟»: مفهوم مطرح کردن این پرسش، متوجه ساختن مخاطب است به چیزهایی که بعداً رخ می دهد.

شیخ محمد علی صابونی مفسر تفسیر «صفوة التفسیر» می نویسد: ای موسی! آنچه که در دست راستت داری چیست؟ مگر عصا نیست؟ هدف از پرسش متوجه کردن حضرت موسی علیه السلام به عجایب صنعت خداست که چوبی خشک را به مار تبدیل میکند، تا قدرت درخشان و آشکار و معجزه‌ی نیرومند را به موسی علیه السلام نشان بدهد.

ابن کثیر فرموده است: این را به طریق تقریر گفته است؛ یعنی آنچه که در دست داری و خود آن را می شناسی، خواهی دید که چه چیزی از آن می سازیم؟ (مختصر ۴۷۲/۲).

قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى ﴿١٨﴾

(موسی به پروردگارش) گفت: «این عصای من است، بر آن تکیه می کنم، و با آن برای گوسفندانم (برگ درختان) می تکانم، و مرا با آن کارهای دیگری (نیز) است (که بر آورده می کنم). (۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَتَوَكَّأُ»: تکیه می کنم، چه در ایستادن و چه در رفتن. «أَهُشُّ»: برگ درختان را می ریزم. فرود می آورم و می رانم. «مَآرِبُ»: جمع مَآرِبَةٌ، حوائج و منافع.

تفسیر:

یعنی وقتی راه می روم، و زمانی که خسته و مانده می شوم برای عصا تکیه می کنیم، توسط این عصا برای گوسفندانم برگ درختان را می تکانم تا از آن بخورند، با آن گوسفندانم را به جلو می رانم و اداره می کنم «و کارهای دیگری نیز برای من از آن بر می آید» یعنی

منافع دیگری نیز در این عصا دارم و نیازهای دیگری مانند حمل توشه و آب که بر عصا آویزان میکنم همچنان از آن برای کشتن مار و گزردم و سایر حشرات مضره و سایر نیازها را به وسیله آن استفاده بعمل می آورم.

این نهایت چیزی است که موسی علیه السلام در مورد عصا داشته خویش توضیح میدهد که اهداف دیگری از این قبیل را با آن عصا برآورده میکرده است که آنها را خلاصه کرده است و برنشمرده است. زیرا آنچه را ذکر کرده است نمونه‌ای از آنها است. ولیکن هم اینک خداوند توانای متعال با این عصائی که در دست او است کاری را انجام می‌دهد که بر دلی نگذشته است! این کار برای آماده کردن او برای عهده داری وظیفه‌ای بس بزرگ است:

مفسران می نویسند: کافی بود بگوید: آن عصای من است. اما در جواب، اضافه‌گویی کرده است؛ چون آن موقعیت، بسط و تفصیل را ایجاب می‌کرد؛ زیرا الله مستقیماً و بدون واسطه با او صحبت میکرد، از این رو خواست جواب را طول بدهد تا از گفتگوی با خدا بیشتر لذت ببرد؛ چرا که کلام دوست روح را شادی می بخشد، و خستگی را از میان می برد. (تفسیر صفاة التفاسیر).

منافع عصا:

منافع عصا بسیار زیاد بوده که زیاتراز این منافع شناخته شده می باشد. ابن عباس (رض) در مورد عصا میفرماید: «در دست گرفتن عصا، سنت انبیاء علیه السلام و نشانه‌ای برای مؤمن است». حسن بصری میگوید: «در عصا شش خاصیت وجود دارد:

- 1 - سنت انبیاء علیهم السلام است.
- 2 - زینت صالحان است.
- 3 - سلاحی علیه دشمنان است.
- 4 - کمکی برای ضعیفان است.
- 5 - غمی برای منافقان است.
- 6 - افزونی‌ای در طاعات مؤمنان است».

گفتنی است؛ اجماع علماء بر آن است که خطیب باید در هنگام خواندن خطبه جمعه، بر شمشیر یا عصایی تکیه دهد.

عصای حضرت موسی علیه السلام:

درباره عصای موسی علیه السلام در تفسیر امام شوکانی آمده: قناده یکی از مفسرین تابعی گفته: عصای موسی علیه السلام از آن آدم علیه السلام بوده است و همچنین ابن حبان از ابن عباس رضی الله عنه درباره عصای موسی علیه السلام روایت کرده که گفت: «أَعْطَاهُ إِيَّاهَا مَلَكٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِذْ تَوَجَّهَ إِلَى مَدْيَنَ فَكَانَتْ تُضِيءُ لَهُ بِاللَّيْلِ، وَيَضْرِبُ بِهَا الْأَرْضَ فَتُخْرِجُ لَهُ النَّبَاتَ، وَيَهْشُ بِهَا عَلَيَّ غَنَمِهِ وَرَقُّ الشَّجَرِ». یعنی: «وقتی موسی علیه السلام به طرف مدین حرکت می کرد ملائکه ای آن عصا را به وی داد که مسیر راهش را در تاریکی شب روشن و نورانی گرداند، و آنرا بر زمین می زد که باعث می شد گیاه بروید، و بوسیله آن عصا برگ درختان را برای گوسفندش می چید».

امام ابن کثیر در تفسیر آیه 18 این آیه مبارکه می نویسد: «گفته شده که عصای موسی علیه السلام شب تاریک را برایش نورانی می کرد، و هرگاه بخواب میرفت آن عصا از گوسفندان او نگهبانی می کرد، و درختان را برایش شاخه بری میکرد تا سایه بانی برای

او گردد، و از این قبیل امورات خارق العاده.

قَالَ أَلْقَهَا يَا مُوسَى ﴿١٩﴾

الله فرمود: ای موسی! آن را به زمین بیفکن. (۱۹)

تفسیر:

یعنی ای موسی! این عصا را که در دست داری بینداز، تا از آن اعجاب و حیرت ببینی!

فَأَلْقَاهَا فِإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى ﴿٢٠﴾

پس (موسی) آن (عصا) را افکند، که ناگهان ماری شد که (به هر سو) میدوید. (۲۰)

تفسیر:

تمرین، تجربه و آمادگی قبل از دعوت ضروری است. موسی علیه السلام که میخواهد در برابر فرعون عصا را بیفکند تا اژدها رشود، باید خودش قبلاً صحنه را دیده باشد.

ابن عباس (رض) فرموده است: عصا به اژدهاری بسیار بزرگ و نر تبدیل شد طوری که سنگ، چوب و درخت را می بلعید. وقتی موسی دید همه چیز را می بلعد، از آن ترسید و گریزان گشت و پا به فرار نهاد. (تفسیر قرطبی ۱۹۰/۱۱).

عصای موسی و تبدیل شدن آن به مار:

طوری که در (آیه: 20، سوره طه) خواندیم: «فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى» حضرت موسی علیه السلام عصای را که در دست داشت به دستور پروردگار اندخت، آن ماری شد، در باره این مار در سوره ی نمل (آیه: 10) آمده است که: «وَأَلْقَى عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تُهَنِّئُ كَانَهَا جَانٌّ وَلِي مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَحْفَ إِنَّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ ﴿10﴾» (و عصایت را بیفکن! (موسی عصا را افکند)، پس همین که آن را دید چنان جست و خیز می کند که گویا ماری کوچک است، پشت کنان فرار کرد و به عقب برنگشت).

کلمه ی «جَانٌّ» یا به معنای مار کوچک و باریک است که در مرحله ی اول، عصا به آن صورت درآمد و یا مار بزرگی که مثل مار کوچک سرعت حرکت داشت.

همچنان در (آیه 107) سوره اعراف آمده است: «فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ﴿107﴾» (پس (موسی) عصای خود را افکند ناگهان به صورت اژدهایی نمایان شد).

«ثُعْبَانٌ» به معنی اژدها و مار بزرگ است، و در آیه مبارکه (20، سوره طه) لفظ «حَيَّةٌ» آمده است که این عام و شامل هر بزرگ، کوچک و باریک می باشد، و میتوان این آیات را چنین تطبیق داد که این مار در ابتدا کوچک و باریک باشد، و بعداً بزرگ و چاق بشود، یا اینکه مار بزرگ و اژدهایی بود، اما آن را «جان» به این خاطر گفت که در سرعت رفتار مانند مار کوچک و باریک بود، یعنی بر خلاف عادت عمومی که مارهای بزرگ نمیتوانند تیز راه بروند، این خیلی با سرعت راه می رفت، و در آیه 107 سوره ی اعراف از لفظ «کانها» که برای معنی تشبیه می آید، به آن اشاره شده است، که با «جان» تنها در یک وصف خاص سرعت مسیر، تشبیه داده شده است. (تفسیر مظهری).

همچنان مفسران می نویسند: بعد از تبدیلی عصا به مار، این مار به سرعت و چابکی می دوید به طوری که نقل شده است: او در مسیر جنب و جوش و خیزش سریع خود به درختی رسید و آن را خورد و به صخره ای رسید و آن را قورت کرد، پس چون موسی علیه السلام این صحنه را دید، ترسید و وحشت زده پا به فرار گذاشت در حالی که اصلاً پشت سر خود را نگاه نمی کرد.

همچنان برخی از مفسران در مورد عصای موسی می نویسند: زمانی که موسی چنین امر

عجیب و خارق العاده و خارج از تصور را مشاهده کرد، خوف و ترس بر او مستولی گشت، بخصوص دیدن چنین امری که عقل را از انسان میرباید. خدا به این سبب این آیه را در موقع مناجات بر او متجلی کرد تا وی را با این معجزه‌ی خوف‌ناکی مانوس نماید و موقعی که در حضور فرعون آن را انداخت چون تمرین کرده و به آن عادت کرده است، آشفته و هراسان نشود.

قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى ﴿٢١﴾

الله فرمود: «آن را بگیر و نترس، به زودی آن را به حالت اولی اش باز میگردانیم.» (۲۱)

تفسیر:

الله متعال به حضرت موسی علیه السلام فرمود: مار را بگیرد و از آن نترسد زیرا آن مار به وی زیانی نمی‌رساند و به مجردی که آن را بگیرد الله سبحان و تعالی آن را به حال اولی که همان عصاست برخواهد گرداند.

خوانندگان محترم!

انسان‌ها به طور طبیعی از خطر و عوامل شرّ و ضرر می‌ترسند و از رویارویی با آن پرهیز میکنند و بدیهی است موسی علیه السلام نیز که انسان است بترسد، آنچه مورد انتقاد و مذمت است، تأثر، خشیت و اضطراب قلبی از غیر خداست که مخالف شجاعت و از صفات رذیله است و البته موسی علیه السلام از آن دور بوده است.

مفسران می‌افزایند: شاید ترس موسی علیه السلام به خاطر آن بود که فرمان «أَقْهَأ» را مثل فرمان «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» برای احترام می‌پنداشت، اما همین که تبدیل به مار شد، آغاز به ترس کرد.

اصلاً همین ترس، خود دلیلی بر معجزه بودن این واقعه است، وگرنه، ساحری که خودش می‌داند سحرش واقعیت ندارد، از سحر و جادوی خود نمی‌ترسد.

شهید علامه سید قطب (رح) در تفسیر خود می‌نویسد: «عصای موسی علیه السلام به اژدها تبدیل شد و همان معجزه‌ای اتفاق افتاد که در هر لحظه‌ای از لحظه‌های ما نیز اتفاق می‌افتد ولی ما متوجه آن نمی‌شویم؛ بلی! آن لحظه، لحظه‌ای بود که معجزه حیات روی داد و چه بسیارند میلیون‌ها ذره مرده و جامدی که مانند آن عصا در هر لحظه به سلول زنده‌ای تبدیل می‌شوند ولی این فرایند، انسان را مانند عملیه تبدیل شدن عصا به اژدها، شگفت زده نمی‌کند از آن روی که انسان اسیر حواس و اسیر تجارب خویش است...!».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (22 الی 35) 3 - در باره ید بیضا معجزه ی دوم موسی کلیم الله، مورد بحث قرار می‌گیرد.

وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَى ﴿٢٢﴾

و دستت در بغل خود کن، تا سفید کن، بی عیب بیرون آید، (این نیز) معجزه‌ی دیگری است. (۲۲)

تفسیر:

ابن کثیر گفته است: وقتی موسی علیه السلام دستش را زیر بغل می‌برد و بیرون می‌آورد، بسان پاره‌ای از ماه و بدون این که دچار عیب و لکه‌ای شده باشد، می‌درخشید. (مختصر ۴۷۳/۲).

«سوء»: عیب است و کنایه از مریضی برص می‌باشد. یعنی سپیدی دست تو ناشی از گزند

و آفتی نیست «این آیت دیگری است» «آیهٔ اُخْرَى» یعنی: این جز عَصَا معجزه دیگری است.

ید بیضا:

ید بیضا (دست سفید) دوّمین معجزه‌ی حضرت موسی علیه السلام بود که با سه تعبیر در قرآن آمده است؛ یکی «اسْأَلُكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ» «قصص، 32» و دیگری «وَأَدْخُلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ» «نمل، 12» که مبحث ید بیضا را میتوان در سوره نمل به تفصیل مطالعه فرماید و دیگری آیه‌ی «اضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ» (آیه 22 طه) که میتوان بین همه‌ی آنها جمع کرد و گفت: دست خود را در گریبان فرو ببر و تا زیر بغل ادامه بده.

«بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ»: متضمن احتیاس است. احتیاس در نزد علمای بیان عبارت است از این که چیزی آورده شود که توهم را برطرف کند. از قبیل «مِنْ غَيْرِ سُوءٍ»؛ چون اگر فقط بر ذکر «بَيْضَاءَ» اکتفا میکرد، این توهم ایجاد میشد که سفیدی دست از برص باشد، اما «مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» این احتمال را برطرف میکند. (تفسیر صفاة التفاسیر)

لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى (۲۳)

تا آیات (و نشانه های) بزرگ خود را به تو نشان دهیم. (۲۳)

تفسیر:

تا بعضی از معجزه‌های بزرگ خود را (با تبدیل عصا به اژدهار و درخشنده شدن دست) به تو نشان دهیم (و دلیل صدق رسالت تو باشند).

تا تو خودت روی دادن آن را ببینی و جلو دیدگان و حواس خودت صورت بگیرد، و برای تحمل مسؤلیت بزرگ و بردن رنج زیاد، آمادگی و اطمینان پیدا کند:

خداوند دو معجزه‌ی «دست و عصا» را به موسی نمایاند و این قسمتی از معجزات درخشانی است که خدا موسی را به آن مؤید و تقویت کرد.

سپس الله متعال به او هدایت فرمود که: نزد فرعون طغیانگر برود.

أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۲۴)

به سوی فرعون برو؛ زیرا او [در برابر خدا] سرکشی کرده است. (۲۴)

«طَغَى»: سرکشی آغازیده است و طغیان کرده است.

اولین مأموریت انبیاء، مبارزه با طاغوت هاست:

حق تعالی به موسی دستور و هدایت میفرماید که با این معجزاتی که در اختیار داری، نزد فرعون برو، زیرا وی متکبر و گردنکش و ستمگر و متجاوز از حدود الهی شده است، سرکشی و طغیان فرعون به مرحله‌ای رسیده است که حالا ادعای خدایی هم کرده است. وی از حد گذشته، تمرد ورزیده و در زمین فساد برپا داشته است.

«إِنَّهُ طَغَى» طغیان فرعون در ادعای ربوبیت، ایجاد وحشت، تفرقه و برده‌کشی مردم بود.

باید گفت که: مبارزه با طاغوت يك تکلیف الهی است، نه يك نمایش سیاسی، همیشه نباید منتظر آمدن مردم بود، در برخی از اوقات لازم است حتی پیامبران برای هدایت حاکمان حرکت کنند. برای اصلاح جامعه، باید به سراغ سرچشمه و ریشه‌ی فتنه و فساد رفت، در آیه مبارکه در می‌یابیم: که خداوند متعال قبل از فرستادن موسی علیه السلام به سوی فرعون، به او معجزاتی داد تا نحوه این مأموریت را بر وی آسان و قدرت‌های دیگر را در دید او کوچک و حقیر گرداند.

البته فحوای این آیه مبارکه رهنمود آموزشی برای ما است، زمانیکه کسی را به یک مکلفیت

دشواری توظیف می داریم، باید قبل از هر چیز او را به وسایلی مجهز سازیم، تا مأموریت محوله خویش را بوجه احسن وبدون خلال وسکتگی انجام و به پیش ببرد.

قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ﴿٢٥﴾

(موسی) گفت: پروردگارا! سینه ام را [برای تحمل این وظیفه سنگین] گشاده گردان (٢٥)
تفسیر:

(موسی علیه السلام) گفت: پروردگارا! (اکنون که مرا به این کار بزرگ مأمور فرمودی) سینه ام را برایم گشاده گردان، «اشْرَحْ»: فراخ کن و گشاده دار و بر صبر و حوصله ام بیفزای. تا بتواند آزارهای مردم و تکالیف رسالت را بردارد و تحمل کند. زمانیکه موسی علیه السلام به رسالت الهی رسید؛ چهار خواسته و دعای را از پروردگار باعظمت خویش طلبگار و مطرح ساخت:

1 - سعه صدر: طوریکه گفت: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» یعنی سینه ی مرا باز کن و در آن چنان وسعتی عطاء بفرما که بتواند متحمل علوم نبوت قرار گیرد و در تبلیغ ودعوت مردم به ایمان، آنچه سخت و پیست، از طرف آنها شنیده می شود تحمل آنها هم در این شامل است.

2 - آماده شدن و آسان گردیدن شرایط: «وَوَيْسِّرْ لِي أَمْرِي» (26 طه) یعنی بگشا گره ی زبانم را که تا مردم سخن مرا فهم کنند. از ظاهر برخی آیات قرآن چنین بر می آید که موسی علیه السلام در تکلم مقداری مشکل داشت؛ از این رو در تفسیر آیه متذکره می نویسند: «و گره از زبانم باز کن!»

امام بخاری (رح) میفرماید: دلیل لکننت زبان موسی علیه السلام شاید به خاطر نخوردن شیر در دوران شیر خوارگی او بوده باشد که این وضع به اصطلاح بر این موضوع اثر گذاشته است. والله العالم بالصواب. این حالت معمولاً در میان کودکان شیر خوار عادتاً معروف و شناخته شده است. یا این که: چون سالهای طولانی در مدین بوده، زبانش تغییر پذیرفته و لهجه و گویش مصریان را فراموش کرده است. [تفسیر الواضح].

مفسران مینویسند: موسی (علیه السلام) از الله متعال خواست تا گرهی را که در زبانش وجود دارد، برطرف کند؛ زیرا او دچار مشکلی بود که با وجود آن نمی توانست حروف را به طور واضح تلفظ کند. طبق برخی نقلها، پدید آمدن این مشکل را منتسب به رسیدن اثر آتش به زبان ایشان می دانند. والله اعلم. ((به تفسیر طبری مراجعه شود ۱۵۹/۱۶. تعداداز مفسران میفرمایند که: خلقت موسی چنین بوده و التماس کرد آن را زایل نماید.))

3 - بیان ام را روان سازی «وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي» (27 طه)

4 - داشتن وزیر برای فراهم کردن اسباب انجام وظایف رسالت میباشد. «وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا» (29 طه)

امام فخری رازی مفسر تفسیر کبیر مینویسند: چون حضرت موسی علیه السلام به مسائل متعدّد عبادی، سیاسی، انقلابی، اجتماعی، اخلاقی، فردی و جمعی مأمور شده بود و طبعاً پرداختن و توجه لازم به هر کدام، انسان را از سایر امور غافل می سازد، لذا سعه صدر در رسیدن به همه ی این موارد کاملاً ضرورت دارد. «تفسیر کبیر فخر رازی»
سعه صدر، هم برای خود انسان لازم است، هم برای انجام مسئولیت و کلمه «لی» رمز

آن است که دریافت وحی، نیاز به ظرفیت بزرگ دارد.

علامه سید محمد قطب می نویسد: موسی از پروردگار خود خواست که سینه‌اش را فراخ دارد و شرح صدر باو عطاء کند...، زیرا شرح صدر سختی و وظیفه را به لذت تبدیل میکند، و رنج آن را به خوشی تبدیل می‌سازد، و دشواریها و ناگواریهای کار را مشوق زندگی می‌نماید نه اینکه آن را باری بر دوش گرداند که گام های زندگی را سنگین و کند سازد. موسی علیه السلام از پروردگارش درخواست کرد که کارش را برای او ساده و آسان فرماید...، ساده و آسان کردن کار از سوی الله متعال ضامت پیروزی بندگان است. اگر الله متعال کار را برای انسان، ساده و آسان نکند، انسان چه می‌تواند بکند؟ انسان چه میتواند بکند با نیروهای محدودش و با دانش نارسایش، در راه دراز پر خس و خار و ناپیدا و نامشخص زندگی؟!

وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ﴿٢٦﴾

و کارم را برایم آسان گردان. (۲۶)

تفسیر:

«يَسِّرْ»: آسان کن. ساده گردان. یعنی کار (رسالت) مرا بر من آسان گردان (تا آن را به گونه آراسته و پیراسته، به گوش فرعون و فرعونیان برسانم).

وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي ﴿٢٧﴾

و گره را [که مانع روان سخن گفتن من است] از زبانم بگشای (۲۷)

تفسیر:

«عُقْدَةٌ»: گره. مراد لکنت زبان است. یعنی گره از زبانم گشای (تا روشن و گویا آن را بیان دارم). تا این که سخنان مرا بفهمند (و دقیقاً متوجه مقصود من شوند).

يَفْقَهُوا قَوْلِي ﴿٢٨﴾

تا مردم سخنانم را بفهمند. (۲۸)

تفسیر:

«يَفْقَهُوا قَوْلِي»: ولکنتی را که در زبان دارم برطرف فرما تا گفته‌هایم را بفهمند. (و دقیقاً متوجه مقصود من شوند). مفسران گفته‌اند: موسی علیه السلام در خانه‌ی فرعون زندگی می‌کرد. وقتی طفلی خردسال بود فرعون او را در آغوش گرفت. موسی ریش فرعون را کشید، فرعون خواست او را بکشد، اما آسیه گفت: او که نمی‌فهمد، من این مطلب را ثابت می‌کنم.

آنگاه دو مروارید و دو اخگر آتش را برایش آورد. و گفت: اگر مروارید را بردارد معلوم میشود که عاقل است و اگر اخگر آتش را بردارد معلوم میشود که عقل ندارد. موسی علیه السلام آتش را برداشت و آن را در دهان نهاد و لکنت زبان پیدا کرد و زبانش دچار گرفتگی شد (به تفسیر طبری مراجعه شود ۱۵۹/۱۶). و عده‌ای می‌گویند: خلقتش چنین بوده و التماس کرد آن را زایل نماید).

«تا سخنانم را بفهمند» یعنی: از زبانم به قدری گره را باز کن که زبانم در هنگام تبلیغ رسالت گویا شود به گونه‌ای که سخنانم را بفهمند.

موسی علیه السلام از پروردگارش درخواست کرد گره از زبانش بگشاید تا مردمان سخن او را بفهمند... روایت کرده‌اند که موسی علیه السلام لکنت زبان داشت، و ارجح این است که این همان چیزی است که، او را به رنج انداخته است. مؤید این نظر است آنچه در سوره

دیگری آمده است که می‌گوید: (وَ أَخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا). برادرم هارون را که از من زبان بلیغ‌تر و فصیح‌تر دارد... (قصص/۳۴).

موسی علیه السلام با دعای کامل و شاملی پروردگارش را در اول کار به کمک طلبید - از آستانه با عظمت او درخواست کرد که بدو شرح صدر و تاب تحمّل دهد و کار را برایش ساده و آسان سازد. سپس یکایک کارها را مشخص می‌دارد و بر می‌شمرد، کارهایی که درخواست کمک در آنها را دارد و ساده و آسان شدن آنها را خواستار می‌گردد. از خداوند سبحان درخواست می‌کند که بدو با تعیین و همراه کردن یآوری از خانواده‌اش کمک کند و یاری برساند. این یاور برادرش هارون است. زیرا در او گشاده‌زبانی و سخن پردازی، و دلیری و آرامش اعصاب سراغ دارد. موسی (علیه السلام) خودش زود جوشان و خروشان و منقلب و منفعل می‌گردید، و تندخو و شتابزده بود. از آستانه پروردگارش درخواست کرد او را با همراه کردن برادرش یاری دهد. تا برادرش از او پشتیبانی کند و نیرومندش سازد، و با او به رایزنی و مشورت در کار بزرگ و مهمی بپردازد که او می‌خواست بدان دست بیازد.

کار بزرگ و مهمی که او می‌خواست بدان دست بیازد، نیاز به تسبیح و تقدیس بسیار و ذکر و یاد بیشمار و ارتباط فراوان با پروردگار جهان داشت.

موسی (علیه السلام) درخواست می‌کرد که خدا شرح صدر و تاب تحمّل بدو عطاء فرماید، و کار را برای او ساده و آسان کند، و گره از زبانش گشاید، و با یآوری از افراد خانواده‌اش او را کمک نماید... همه اینها را نه بدان خاطر می‌خواست تا مستقیماً بدان کار بزرگ و مهم بپردازد، ولیکن تا این چیزها را مدد و کمکی برای خود و برای برادرش سازد که در پرتو آنها بتوانند به تسبیح و تقدیس بسیار و ذکر و یاد بی‌شمار و دریافت فرمان فراوان از ایزد شنوای بینا سرگرم شوند:

وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ اَهْلِي ﴿٢٩﴾

و برای من (یاور و) وزیري از خانواده‌ام قرار ده. (۲۹)

تفسیر:

اگر یاور انسان از اهل خود او باشد بهتر است. طوریکه در آیه مبارکه می‌فرماید که: و یآوری از خاندانم برای من قرار بده، برادرم هارون را. به وسیله او مرا استوار دار (و بر نیروی من بیفزای). و او را در کار (رسالت و تبلیغ) من شریک گردان. تا تو را بسیار تسبیح گفته و تقدیس کنیم. و بسیار ذکر تو گوئیم و بر یاد تو باشیم. چرا که تو همیشه از حال ما آگاه بوده‌ای (و هستی، و امور ما را زیر نظر داشته‌ای و می‌داری).

هَارُونَ أَخِي ﴿٣٠﴾

برادرم هارون را. (۳۰)

تفسیر:

برایم یآوری از خانواده‌ام قرار بده؛ یعنی برادرم هارون را همکار و معاون من قرار بده که مرا یاری دهد. یعنی پشتیبان، یاور و پناهگاهی که به من کمک کند و در پاره‌ای از امور دستیار من باشد. سپس از او با تعیین یاد کرد و گفت: «برادرم هارون را».

فوائد: هیچ برادری مانند حضرت موسی برای هارون مفید نبوده است. وی از الله خواست که او را وزیرش قرار دهد. و او را از رسالت بهره‌مند کند، خدا دعایش را مستجاب کرد و اوراپیمبری مرسل قرار داد. (تفسیر صفة التفاسیر).

اشدُّدْ بِهِ أَزْرِي ﴿٣١﴾

به (وسيله ي) او پشت مرا محکم کن. (٣١)

تفسیر:

«أزر»: پشت.

«قوت»: مبارزه و مقابله با طاغوت مثل فرعون به تنهایی ممکن و آسان نبود، بناءً موسی علیه السلام میفرماید: پشتم را به هارون استوار کن و مرا به او نیرومند گردان، تا بر برداشت امانت تو امانم شوم.

وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي ﴿٣٢﴾

و او را در کار (رسالت) من شریک ساز. (٣٢)

تفسیر:

«أمر»: هدف از آن کار رسالت و نبوت و تبلیغ و دعوت است.

روایت شده است که عائشه (رض) در سفری که به مکه برای ادای عمره داشت، از یکی از اعراب شنید که می‌گفت: حقا که موسی علیه السلام در دنیا نافع‌ترین برادر برای برادرش بود. عائشه (رض) فرمود: «به خدا که این اعرابی راست گفت زیرا موسی علیه السلام برای برادرش فضیلتی را به پایه نبوت درخواست کرد».

كَيْ نَسْبَحَكَ كَثِيرًا ﴿٣٣﴾

تا تو را بسیار تسبیح گوئیم. (٣٣)

تفسیر:

وظیفه‌ی انبیاء، تنزیه خداوند از شرک، او هام و خرافات است. واقعت اینست که: مسئولیت زیاد، تسبیح زیاد لازم دارد. ابتدا خداوند را از هر عیب و نقصی تنزیه کنیم، سپس به ذکر و شکر او بپردازیم.

وَنَذُكْرَكَ كَثِيرًا ﴿٣٤﴾

و بسیار تو را یاد کنیم. (٣٤)

تفسیر:

«نذکرک»: اسماء حسناي تو را بر زبان رانیم. ذکر تو گوئیم. به یاد تو باشیم.

إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا ﴿٣٥﴾

بی شک تو به (حال) ما خوب بینایی. (٣٥)

تفسیر:**تشریح لغات و اصطلاحات:**

«بصیراً»: بینا. آگاه.

تفسیر:

انبیاء علیهم السلام، همیشه خود را در محضر الهی می دیدند، و به اراده و مصلحت او راضی بودند با اینکه خداوند به همه چیز آگاه است، ولی بازم دعا و درخواست از او مطلوب است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (36 الي 41) 4- در باره نعمتهای هشتگانه، پیش از رسیدن موسی علیه السلام به پیامبری، بحث بعمل آمده است.

قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى ﴿٣٦﴾

الله فرمود: ای موسی! هر چه خواستی به تو داده شد. (۳۶)

تفسیر:

در آیه مبارکه آمده است که پروردگار با عظمت به موسی علیه السلام فرمود یعنی: آنچه که درخواست کردی؛ از گشاده ساختن سینه‌ات، آسان نمودن کار رسالتت، گشودن گره از زبانت و مشارکت هارون در نبوت، همه را به تو دادم. و این‌ها در مجموع هشت خواسته بود. (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی).

وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى ﴿٣٧﴾

و به تحقیق ما بار دیگر (نیز) بر تو منت نهاده ایم (و نعمت بخشیده ایم) (۳۷)

تفسیر:

«مَنَّا عَلَيْكَ»: معنی دادن نعمت است یعنی اینکه در حق تو انعام و احسان کرده‌ایم. باید گفت که: نعمت‌های الهی از باب امتنان است، نه استحقاق. در تفسیر انوار القرآن آمده است: این سخنی است مجدد و کلامی است مستقل که یادآور نعمت‌های خدای منان بر موسی علیه السلام در گذشته‌اش؛ یعنی در ایام ولادت و کودکی و نجاتش از کشته شدن به دست فرعون می‌باشد.

إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ ﴿٣٨﴾

هنگامی که به مادرت آنچه را که باید الهام می‌شد، الهام کردیم. (۳۸)

تفسیر:

«أَوْحَيْنَا»: الهام کردیم. مراد از وحی، الهام است (: نحل / 68، قصص / 7). در تفسیر انوار القرآن در مورد آن نعمت‌ها می‌نویسد: «هنگامی که به مادرت آنچه را که باید وحی می‌شد، وحی کردیم» مراد از وحی کردن به مادر موسی، یا مجرد الهام کردن به‌ویژه است از نوع الهام کردن به مریم، به حواریون و به زنبور عسل که این وحی نبوت نیست. یا وحی کردن به وی در خواب است. یعنی حق تعالی آنچه را که بعداً بیان می‌شود، به مادر موسی علیه السلام در خواب نشان داد، نه از طریق نبوت و وحی که به انبیاء علیهم السلام فرستاده می‌شود.

نام مادر موسی:

در تفسیر روح المعانی تألیف محمود ال‌لوسی البغدادی آمده است که نام مشهور مادر موسی «یوحاند» است و در کتاب، قاموس، فرهنگ ایتقان نام او لحيانه بنت یصمد بن لایو نوشته شده است، و برخی مفسران نام او را بارخا و برخی دیگری بازخت گفته است. همچنان مؤرخ نعمت‌الله جزائری، در کتاب النور المبین فی قصص الأنبیاء و المرسلین، ص 330 نام‌هایی؛ مختلفی برای مادر حضرت موسی(ع) و حضرت هارون(ع) آورده است که: مشهورترین آنها «یوکابد» است. نام‌های «نخیب» و «أفاحیه» نیز برای ایشان گزارش شده است.

أَنْ أَقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي ﴿٣٩﴾

(آن الهام این بود) که: «او را در صندوقی بگذار، آنگاه آن (صندوق) را به دریا بینداز، تا دریا او را به ساحل افکند، (و) دشمن من و دشمن او، او را برگیرد». و من محبتی از

سوي خود بر تو افکندم و تا زیر نظر من پرورش یابی. (۳۹).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِقْدِ فِيهِ»: او را بیفگن. «التَّائِبُوتِ»: صندوق (ملاحظه شود سوره بقره / 248).
 «الْأَيْمِ»: دریا. مراد رود نیل است. (اعراف / 136). «عَدُوٌّ»: مراد فرعون است.
 «لِتُصْنَعَ»: تا ساخته شوی. مراد از ساختن، پرورش و تربیت است. «عَلِيَا عَيْنِي»: تحت رعایت و نظارت خاص من (هود / 37). تفسر «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

در آیه مبارکه آمده است: یعنی به او الهام کردیم که این طفل را در صندوق بگذار و آن را در نیل بینداز. پس از آن چه میشود و چه کسی او را بر میگیرد؟ «فَلْيَلِيقَهُ الْأَيْمُ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذُهُ عَدُوٌّ لِي وَ عَدُوٌّ لَهُ» دریا او را به ساحل می اندازد، آنگاه فرعون که هم دشمن من است و هم دشمن او، او را می گیرد.

در تفسیر البحر المحیط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی آمده است: «فَلْيَلِيقَهُ» امر به معنی خبر است. به منظور مبالغه، صیغهی امر را آورده است؛ زیرا فعل امر قاطعترین افعال است و مطلب را واجب می گرداند. (البحر المحیط ۶/۲۴۱).
 «وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي»: و محبت تو را در قلوب جا دادم به طوری که هر کس تو را ببیند، محبتت در دلش می نشیند، حتی فرعون تو را دوست داشت.
 ابن عباس (رض) گفته است: خدا او را دوست داشت و محبتش را در دل مردم جا داد.

نقش محبت در تربیت:

محبت، یکی از مفیدترین و کارآمدترین روش های تربیت است. این روش بیشترین تناسب را با فطرت انسان و سرشت انسانی دارد. نیروی محبت در تربیت، برانگیزاننده و تحول آفرین است و اگر درست و به اعتدال به کار گرفته شود، تأثیری شگفت در تربیت انسان می گذارد.

مربی با ابراز محبت به متربی، او را دلبسته خویش می گرداند. این دلبستگی بسیار قدرتمند و کارساز است و می توان با تکیه بر آن، فرد را آماده و بلکه طالب به دوش گرفتن تکالیف ساخت. نمونه ای از این نوع را میتوان در جریان گفتگوی خدا با موسی علیه السلام در کوه طور و گذاردن تکلیف پیامبری بر عهده او مشاهده کرد؛ «وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي» (طه/39).

در این آیه مبارکه خداوند متعال با موسی سخن می گوید و از اینکه او را در کودکی مستغرق محبت خویش نموده و لحظه به لحظه به او چشم داشته تا فرعونیان او را نابود نکنند و بلکه شیفته اش شوند، ذکری به میان می آورد و او را به لطف و محبتی که در حقش ابراز شده، واقف می کند. حتی ذکر ماقع نیز به زبان لطف و انس بیان شده است؛ زیرا سخن با ضمیر متکلم وحده «أَلْقَيْتُ» اظهار شده است و این نهایت نزدیکی و صمیمیت را می رساند.

موسایی که الله متعال او را چنین مخاطب ساخته، موسایی است که در برابر تکلیف سنگین قرار گرفته است و آن، رفتن به سراغ فرعون طاغی است. و به راستی همین شیرینی محبت و لطف الهی است که موسی علیه السلام را در انجام تکالیف توانا میسازد.

یا مواردی دیگر که در آن موسی علیه السلام از محبت برای هدایت و ارشاد مردم استفاده میکند؛ مانند برخورد عاطفی و محبت آمیز او در مواجهه با بنی اسرائیل؛ (وَ قَالَ مُوسَى يَا

قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ (یونس آیه 84) (موسی علیه السلام گفت: ای قوم من! اگر شما به خدا ایمان آورده‌اید، بر او توکل کنید اگر تسلیم فرمان او هستید.)

در این آیه نوع خطاب موسی علیه السلام نسبت به بنی اسرائیل (یا قَوْم) نشان از ابراز محبت او نسبت به قومش است و به ما می‌فهماند که در امر تربیت از این روش نباید غافل شد، حتی در مقام گفتار و خطاب.

إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَى ﴿٤٠﴾

وقتی که خواهرت میرفت و میگفت: «آیا کسی به شما نشان دهم که سرپرستی اش را به عهده گیرد؟!» پس تو را به مادرت باز گردانیم، تا چشمش (به دیدار تو) روشن شود، و غمگین نگردد، و (بعدها) تو یک نفر (قبیله) را کشتی، پس (ما) تو را از اندوه (و گرفتاری) نجات دادیم، و بارها (چنانکه باید) تو را آزمودیم. پس (از آن) سالها در میان مردم مدین ماندی، سپس ای موسی! بر (طبق) تقدیر (الهی به مصر) بازگشتی. (۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَتَنَّاكَ»: تو را با خوشی‌ها و ناخوشی‌ها آزمودیم تا از آلودگی‌ها پاکیزه شوی و از بوته آزمایش خالص به در آیدی (انبیاء / 35). «فُتُونًا»: جمع (فُتْن)، انواع آزمون‌ها و آزمایش‌ها، مانند: ظنون که جمع ظن است. و یا این که فُتُون جمع فِتْنَة است. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

مفسران در تفسیر خویش می‌نویسند: وقتی آل فرعون او را برگرفتند، پستان هیچ زنی را نمی‌پذیرفت؛ زیرا خداوند متعال شیرخوارگی را بر او حرام کرده بود، و از طرفی مادرش هم افسرده و پریشان خاطر مانده بود، به خواهر دستور داد خبر او را جویا شود، وقتی به خانه‌ی فرعون رسید و موسی را دید، گفت: آیا میخواهید زنی امین و بافضل را به شما معرفی کنم که شیر دادن این طفل را به عهده بگیرد؟ از او خواستند آن زن را بیاورد، رفت و مادر موسی را آورد، به محض این که پستانش را بیرون آورد، آن را به دهان گرفت. همسر فرعون از این امر بسیار شاد و مسرور شد و به او گفت: با او در کاخ بمان، گفت: نمی‌توانم منزل و فرزندانم را رها کنم، اما او را می‌برم و هرگاه که خواستی او را پیش شما می‌آورم. زن فرعون گفت: بلی! درست گفتم. و نسبت به او بی‌اندازه نیکی کرد. از این رو الله متعال فرمود: «فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ» و تو را نزد مادرت باز آوردیم تا به دیدار تو شاد گردد و از سلامتت مطمئن و آسوده خاطر شود و تا از دوری و فراق افسرده خاطر نشود.

«وَوَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ»: زمانی که به سن جوانی رسیدی، یک نفر قبیله را کشتی و ما شما را از اندوه قتل نجات دادیم و شر فرعون و شکنجه‌گرانش را از تو دفع کردیم. در صحیح مسلم آمده است که قتل آن خطا بود. وَ فَتَنَّاكَ فُتُونًا و تو را با محنت‌ها و سختی‌ها آزمایش کردیم.

«فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ» سال‌های زیادی نزد شعیب در سرزمین مدین توقف کردی. «ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَى» و در موعد و زمان مقرر برای دریافت رسالت و نبوت

آمدی.

یادآوری چند نقطه:**نعمت های شش گانه اعطا شده به موسی علیه السلام:**

خداوند متعال بعضی از منت‌ها را بر حضرت موسی علیه السلام یادآور شده و شش نعمت از آنها را برشمرده است:

نعمت اول؛ این که الله متعال به مادرش الهام کرد که صندوقی بسازد و آن را در آب رود نیل بیندازد تا در خانه‌ی فرعون پرورش یابد و بزرگ شود: «إِذْ أُوحِيَ إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ أَنْ إِفْذِيبِي فِي التَّابُوتِ 38 - 39».

نعمت دوم؛ القای محبت از جانب خدا بر او، به طوری که هر کس او را می‌دید محبتش در دل او می‌نشست: «وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي 39».

نعمت سوم؛ حفظ و حمایت از او با بذل توجه و عنایت نسبت به او: «وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي 39».

نعمت چهارم؛ برگرداندن او به نزد مادر و با حالتی از اکرام و احترام: «فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا 40».

نعمت پنجم؛ نجات دادن موسی علیه السلام از گذشته شدن، بعد از کشتن قبطی: «فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ 40».

نعمت ششم؛ این که بعد از برگشتن از سرزمین مدین، الله متعال با او سخن گفت و وظیفه‌ی رسالت را به او واگذار کرد: «ثُمَّ جِئْتُ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ 40».

وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي ﴿٤١﴾

تو را برای (رسانیدن پیغام) پرورش دادم. (٤١)

تفسیر:

«وَاصْطَنَعْتُكَ»: تو را برگزیدم. تو را از خاصان کردم. در حق تو نیکی نمودم.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (42 الی 55) مباحثی ذیل هریک:

5- موسی و هارون، فرعون را به سوی الله واحد دعوت میکند،

6- گفتگویی پیرامون ربوبیت، به بحث گرفته شده است.

أَذْهَبَ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي ﴿٤٢﴾

برو تو و برادرت با معجزه‌های من (برای دعوت فرعون و قوم او) و در یاد کردن من سستی مکنید. (٤٢)

تفسیر:

«بِآيَاتِي»: همراه با آیات من. مفسران گفته‌اند که هدف از «بِآيَاتِي» آیات، هم شامل دو معجزه بزرگ موسی علیه السلام میشود، که همانا دست بیضا و عصا است و همچنان سایر نشانه‌های پروردگار و تعلیمات و برنامه‌هایی که بیان‌گر حقانیت دعوت و نبوت او است (اسراء آیه 101).

«وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي»: «لَا تَنِيَا»: سستی نکنید. از ماده (ونی). گرفته شده است و معنی آن می‌شود که در یاد و ذکر و تسبیح خدا سستی و کوتاهی نکنید.

ابن کثیر در مورد کلمه «وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي» می‌نویسد که: منظور این است که از ذکر خدا غافل نشوند، بلکه در هر حال و در موقع رویارویی با فرعون، به ذکر الله متعال

ببرازند تا یاد الله یار و یاور آنها بوده و برای آنان نیرو و قوت قلب باشد و با آن فرعون را شکست دهند. (مختصر ۴۸۲/۲).

همچنان سایر مفسران در فهم جمله «و لا تَنبِئَا فِي ذِكْرِ ي» می نویسند که: مبلغ باید شجاع و مصمم و نفوذ ناپذیر باشد. تا خدا ناخواسته کاخ و قدرت و هیبت طاغوت، او را در انجام مأموریت مرعوب کند و از یاد الله غافل سازد و در نهایت دست از صراحت لازم بردارد. در ضمن قابل یاد آوری است که: رمز موفقیت انسان، همانا توجه کامل و دائم به ذات پروردگار با عظمت است که در یاد و ذکر و تسبیح او نباید سستی و کوتاهی صورت گیرد.

یادداشت:

شما میتوانید که معجزات نهگانه موسی علیه السلام از جمله: (عصاء، ید بیضاء، شکافتن دریا، سنگ چشمه‌های دوازدهگانه، فرود آوردن بلایای ملخ، شپش، بقه، خون و برکندن کوه را) در سوره غافر تفسیر احمد به تفصیل مطالعه فرماید.

اَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿٤٣﴾

به سوی فرعون بروید، بی گمان او سرکشی کرده است. (۴۳)

تفسیر:

یکی از بزرگترین اهداف و خدمات انبیاء، مبارزه با طاغوت و برداشتن موانع راه خداپرستی است. در آیه مبارکه میفرماید به نزد فرعون بروید که ستم و بغاوت را پیشه کرده است و در ظلم و نافرمانی به آخرین حدود رجه خود رسیده است.

فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ ﴿٤٤﴾

پس به نرمی با او سخن بگویید، شاید که او پند گیرد یا (از پروردگارش) بترسد، (و ترک ظلم کند). (۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَّيِّنًا»: نرم و ملایم.

تفسیر:

باید گفت که: وظیفه‌ی پیامبر تذکر و ارشاد است، در آیه مبارکه در می یابیم که الله تعالی به موسی علیه السلام هدایت میفرماید که با نرمی و ملایمت با فرعون سخن بگوید. رهنمود آموزنده این آیه مبارکه همین است که: در وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر در قدم اول باید به بیان نرم پرداخت. زیرا امیدها در نرمی است، و انتظاری از خشونت نمی‌رود. و حاصلی هم بار نمی‌آورد. واقعیت هم همین است که شروع تربیت و ارشاد باید از طریق گفتگوی صمیمانه باشد.

طوری که خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم در (آیه ۱۵۹ / سوره آل عمران) میفرماید: «فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظاً غليظ القلب لانفضوا من حولك» (ای رسول ما!) پس به خاطر رحمتی از جانب الله (که شامل حال تو شده)، با مردم مهربان گشته‌ای و اگر خشن و سنگدل بودی، (مردم) از دور تو پراکنده می شدند.

باید گفت که: نرمش با مردم، از جمله هدایای الهی بشمار می‌رود، به یاد داشته باشید که: انسانهای خشن و سختگیر نمی‌توانند مردم داری، رهبریت و حکومت داری خوبی را بعمل آرند. از جانب دیگر نظام حکومتی اسلام، بر مبنای محبت و ارتباط تنگاتنگ با مردم قائم و استوار است. رهبری و مدیریت صحیح، با عفو و عطف همراه است.

قَالَا رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَىٰ ﴿٤٥﴾

(موسی و هارون) گفتند: ای پروردگارا! به راستی ما می ترسیم که بر ما پیش دستی نماید (و قبل از بیان حق ما را آزار دهد) یا طغیان کند. (۴۵)

تفسیر:

«يَفْرُطُ»: سبقت و پیشگري نماید. «أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا»: این که بر اتمام تبلیغ و اظهار معجزات ما با کشتن ما پیشی گیرد و آنها را ناتمام گذارد. این که بر اذیت و آزار ما بیفزاید.

قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَأَرَى ﴿٤٦﴾

(الله) فرمود: «نترسید! بی شک من با شما هستم، می شنوم و می بینم. (۴۶)

تفسیر:

«مَعَكُمْ»: هدف از آن معیت و همراهی الله، حفاظت و رعایت و نصرت ذات باری است. پروردگار با عظمت به موسی علیه السلام و هارون میفرماید: از حمله، ظلم و ستم فرعون نترسید، من در کنار شما هستم و شما را یاری می دهم و عملش را می بینم و جوابش را می شنوم.

فَأْتِيَاهُ فَقَوْلًا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تَعْذِْبُهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى ﴿٤٧﴾

پس به نزد او بروید و بگویید: ما فرستادگان پروردگارت هستیم، بنی اسرائیل را با ما بفرست، و آنها را آزار و شکنجه نکن، به راستی که ما معجزه ای روشنی از سوی پروردگارت برای تو آورده ایم، و سلام بر آن کسی که از هدایت پیروی کند. (۴۷)

تفسیر:

«السَّلَامُ»: سلامت. در امان ماندن از عذاب. «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى»: و آسودگی از عذاب الله متعال از آن کسی است که راه هدایت را در پیش گرفته و به خدا ایمان آورده است.

مفسران گفته اند: از کلمه ای سلام، قصد درود نکرده است؛ چون در ابتدای کلام نیامده است، بلکه قصد آسوده بودن از عذاب و قهر خدا را از آن کرده است. (تفسیر صفاة النفاسیر).

إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَيَّ مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى ﴿٤٨﴾

همانا به ما وحی شده که محققاً عذاب (الهی) بر کسی است که (آیات آسمانی و معجزات را) تکذیب کند، و (از ایمان) روی بگرداند. (۴۸)

قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمْ يَا مُوسَى ﴿٤٩﴾

فرعون گفت: ای موسی! پس پروردگار شما کیست (که به سوی او مرا دعوت می دهید)؟ (۴۹)

تفسیر:

«رَبُّكُمْ»: پروردگار شما دو نفر. بیان کلام بدین شیوه نشانه غرور فرعون را بیان می دارد. یعنی من او را نمی شناسم؛ چون فرعون بی نهایت گمراه و یاغی بودنه گفت: «خدایم» بلکه خدا را به موسی و هارون نسبت داد و گفت: «خدایتان».

قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى ﴿٥٠﴾

(موسی در جواب) گفت: پروردگار ما کسی است که آفرینش هر چیزی را به او ارزانی داشته، سپس (آنها را) هدایت کرده است. (۵۰)

تفسیر:

شیخ محمد علی صابونی در تفسیر خویش می نویسد: این جوابی است که در اوج بلاغت و بیان قرار دارد؛ چون مختصر است و همه‌ی موجودات را در بر می‌گیرد؛ به چشم شکلی داده است که با دیدن، تطابق و توافق دارد، و به گوش شکلی داده است که مناسب شنیدن است. و همچنین است دست و پا و بینی و زبان. و زمخشری گفته است: نیکی از آن خداست. این جواب برای آن که خرد و انصاف دارد، چقدر مختصر و جامع و گویا و مفید است!

قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ ﴿٥١﴾

(فرعون) گفت: «پس حال (و سرنوشت) نسلهای گذشته چه می‌شود؟» (۵۱)

تفسیر:

ابن کثیر فرموده است: بعد از این که موسی علیه السلام گفت: خدایی که او را فرستاده است، همان است که خلق کرده و روزی میدهد و تقدیر و هدایت از آن او میباشد، فرعون موضوع قرون اولیه را پیش کشید، و اضافه نمود: اگر موضوع چنین است، حال آنها چطور است؟ آنها که بنده‌ی خدای تو نبودند، بلکه غیر او را بنده بودند. (مختصر ۴۸۳/۲).

قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَصِلُ رَبِّي وَلَا يَنْسَىٰ ﴿٥٢﴾

(موسی) گفت: «علم آن نزد پروردگارم در کتابی (ثبت) است، پروردگارم نه اشتباه می‌کند و نه فراموش می‌کند.» (۵۲)

تفسیر:

«کتاب»: کتاب عظیم و عجیب. مراد لوح محفوظ است.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَّكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّىٰ ﴿٥٣﴾

(همان) کسی که زمین را برای شما گهواره (و محل آسایش) قرار داد، و برای شما در آن راههایی ایجاد نمود، و از آسمان آبی فرو فرستاد پس با آن، انواع گوناگون گیاه را (از زمین) بیرون آوردیم. (۵۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَهْدًا»: گهواره. زمین از لحاظ سهولت زندگی بر آن، و آسانی گشت و گذار در آن، به گهواره کودک تشبیه شده است که محل آسایش و آرامش او است. همه ضروریات او را تأمین میکند، مرده و زنده‌ی او را حمل کرده و به امر الهی مسخر اوست. «سَلَّكَ»: ساخته است. کشیده است.

«أَخْرَجْنَا»: استعمال فعل (أَخْرَجْنَا) به جای (أَخْرَجَ) برای جلب توجه شنونده به امور و کارهای شگفتی است که بعد از آن بیان میشود. در اینجا صنعت التفات ملحوظ و منظور است (سوره: انعام آیه 99).

«أَزْوَاجًا»: جمع زَوْج، هم می‌تواند اشاره به اصناف و انواع گیاهان باشد، و هم اشاره به مسأله زوجیت، یعنی نر و ماده بودن در عالم گیاهان.

«شَتَّىٰ»: جمع شَتَّيْتِ، مختلف و گوناگون در شکل و رنگ و طعم و بو. که همه ای از جمله معجزات علمی قرآن بشمار می‌رود «ترجمه معانی قرآن»

كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَى ﴿٥٤﴾

بخورید، و (نیز) چهار پایانتان را بچرانید، بی گمان در این (امور) نشانه های برای خردمندان است. (۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِرْعَوْا»: بچرانید. به چرا ببرید. «أَنْعَام»: چهارپایان. که برای انسان آفریده شده اند. «النُّهَى»: جمع نُهْيَة، به معنی: عقل. عِلَّت تسمیه عقل بدان، این است که عقل از چیز قبیح نهی می کند.

«أُولِي النُّهَى»: عاقلان و خردمندان. «ترجمه معانی قرآن» اساساً باید گفت که: تفکر در طبیعت یکی از راههای خداشناسی است. که در آیه متبرکه با زیبایی خاصی بدان اشاره بعمل آمده است.

مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى ﴿٥٥﴾

(ما) شما را از آن (= زمین) آفریدیم، و در این زمین شما را باز می گردانیم، و بار دیگر شما را از آن بیرون (زنده) می کنیم. (۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَارَةً»: دفعه دیگر. بار دیگر (اسراء / 69).

تفسیر:

از فحوای آیه مبارکه جمله «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ» با صراحت فهمیده می شود که: سرچشمه و مادهی خلقت انسان از زمین است.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه خواندیم که: فرعون دربارهی پروردگار موسی سؤال کرد، الله متعال نشانه های دال بر توحید را به او نشان داد؛ اما آن انسان لجوج، همه را دروغ پنداشت، موسی را ساحر خواند و از او خواست با ساحران مصر، به مقابله پردازد، و این شیوه را خود فرعون تعیین کرد. پس از تعیین آن روز، فرعون دستور داد، ساحران و ادوات ساحری را گرد آوردند. موسی، ساحران را از عذاب دردناک الهی بر حذر داشت. این هشدار میان ساحران اختلاف ایجاد کرد در نهایت بعد از جر و بحث طولی که بین ساحران صورت گرفت، بر این مورد اتفاق کردند که مقابله با موسی و هارون، در یک صف قرار بگیرند و سحر خود را به کار بندند.

اینک در آیات متبرکه (56 الي 64) و 7 و 8 در باره - متهم کردن موسی علیه السلام به ساحری، فرعون ساحران مصر را گرد می آورد، موسی علیه السلام به آنان هشدار میدهد، بحث بعمل آمده است.

وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَى ﴿٥٦﴾

و به راستی (ما) همه ی آیات خود را به او (فرعون) نشان دادیم، پس (او همه را) تکذیب کرد و سر باز زد. (56)

تفسیر:

«كُلَّهَا»: جملگی آنها. مراد همه معجزاتی است که موسی علیه السلام برای اثبات موضوعات مطروحه نشان داد. یا مراد ادله و براهین دال بر وجود صانع قادر حکیم است.

خواننده محترم!

انسان لجوج به منزلهی ابلیس و دارای خصوصیات ابلیسی میباشد. طوریکه در آیه مبارکه

آمده است که ما همه آیات خود را به او (فرعون) نشان دادیم، ولی باز هم همه اور تکذیب کرد و از قبولی آن سر باز زدوبه اصطلاح همان خصوصیات ابلیسی خویش را نشان داد. همچنان در (آیه 34 سوره بقره) آمده است: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (و هنگامی که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید، همگی سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد و تکبر کرد، و از کافران گردید). ملاحظه می‌نمایم که: خطرناک‌تر از نافرمانی در عمل، بی‌اعتقادی به فرمان الهی است. طوریکه دیده شد همانطوریکه تکبر و جسارت ابلیس، موجب بدبختی ابلیس شد همینطور بغاوت، ظلم طاغوتی فرعون سرچشمه‌ی بدبختی و در نهایت غرق شدن خود و اطباع شان گردید.

در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که پروردگار با عظمت حتی برای فرعون‌ها نیز اتمام حجت می‌کند. و معجزات عظمت خویش را به فرعون نشان می‌دهد ولی باز هم او از قبول کردن آن با تمسخر جواب ردمی دهد. همچنان قابل دقت و یاد آوری است که: در طول تاریخ دیده شده که: برای برخی از اقوام و برای برخی از جماعت و انسانها منکر برای اینکه قناعت شان حاصل گردد، یک معجزه کفایت می‌کرد، ولی برای قناعت طاغوتی‌ها مثل فرعون باید معجزات متعددی بایدارائه می‌گردید، که باز هم آنرا قبول نداشته و از شرارت و بغاوت خویش دست بردار نشود.

واقعیت امر هم همین است؛ زمانیکه قلب و روح انسان مبتلا به انحراف و مریضی گردد، دیگر هیچ دلیلی و هیچ معجزه ای نمی‌تواند او را قانع سازد.

قَالَ أَجِنْتُمْ لِنُخْرِجْنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَىٰ ﴿٥٧﴾

(فرعون) گفت: ای موسی! آیا به نزد ما آمده ای که با این سحرت خود، ما را از سرزمین خودمان بیرون کنی؟! (۵۷)

تفسیر:

دیده می‌شود که: تهمت زدن و ایجاد سوء ظن نسبت به مردان الهی، شیوه‌ی همیشگی استکباری است، طوریکه در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: فرعون خطاب به موسی علیه السلام گفت که: آمده‌ای و عصا را به اژدها برگردانده‌ای - که این خود نوعی از سحراست - تا در مردم این توهم و شکی را إلقاء کنی که پیامبر برحق هستی و پیرویت بر آنها واجب است آنگاه با این نیرنگ به این هدف دست یابی که بر سرزمین ما مسلط گشته و ما را از آن بیرون کنی؟

همچنان در آیه مبارکه ملاحظه می‌نمایم که: طاغوت‌ها زمانیکه از آرایه‌ی منطق باز میمانند و در موقف درماندگی و شکست قرار می‌گیرند به عواطف و احساسات مردم دست می‌زنند و با سوء استفاده از عواطف و حربه‌ی وطن دوستی، احساسات مردم را تحریک می‌کنند. طوریکه فرعون در خطاب به موسی علیه السلام می‌گوید: تو می‌خواهی با براه انداختن این سحرت ما را از سرزمین خودمان بیرون کنی.

مفسر تفسیر «تفسیر انوار القرآن» می‌نویسد: علت این‌که فرعون ملعون بهانه ای بیرون کردن از سرزمین را عنوان کرد، این بود تا قوم خویش را از موسی علیه السلام بترساند، و آنان را نسبت به نیت وی بدبین ساخته از اجابت گفتن به وی روی گردان سازد.

فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرِ مِثْلِهِ فَأَجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى ﴿٥٨﴾

پس بدان که ما نیز حتما جادویی مانند آن برای تو می آوریم، پس (هم اکنون) در مکانی هموار (و مقبول همه) موعدی میان ما و خودت قرار بده که نه ما و نه تو از آن تخلف نکنیم (۵۸)

تفسیر:

«فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ»: ای موسی! ما به آوردن همانند سحری که تو با خود آورده‌ای، با توبه معارضه و مقابله برمی‌خیزیم تا بدینترتیب برای مردم مشخص شود که تو یک شخص ساحری نه پیامبر.

بدین‌گونه ملاحظه می‌شود که فرعون می‌کوشد، تا مسئله را از جنبه دینی آن بیرون ساخته و به آن جنبه سیاسی و یک مساله رنگ ملی دهد. البته این شیوه کار همیشگی ستمگران و ظالمان با اهل حق است که آنان را در اهدافشان به همچو اتهامات بی‌اساسی متهم می‌سازند.

«فَأَجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ مَوْعِدًا»: پس وقتی را برای گردهمایی ما معین کن. «لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى» نه ما آن را خلاف کنیم و نه تو؛ آن هم در جایی هموار و برابر که میان ما و تو در وسط و در میانه شهر قرار داشته باشد که همه برای حضور در آن آمادگی داشته باشند. (در تفسیر جمله «مَكَانًا سُوًى» ابن کثیر چنین نظری دارد. و طبری گفته است: مَكَانًا سُوًى یعنی برای طرفین یکسان باشد.)

همچنان دیده می‌شود که؛ کلمه: (مَكَانًا) بدل از (مَوْعِدًا) آمده است.

قَالَ مَوْعِدَكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى (۵۹)

(موسی) گفت: «موعد شما روز (عید) زینت است و آن که (همه ی) مردم چاشتگاه گرد آورده شوند» (۵۹)

تفسیر:

«يَوْمَ الزَّيْنَةِ»: روز زینت. از جمله روز های اعیاد مهمی فرعون در مصر بحساب می‌آمد، از واجبات این روز این بود که؛ همه مردم در این روز خود را آرایش میدادند و لباس نو می‌پوشیدند و در ضمن در این روز به سرور و شادی می‌پرداخته‌اند. تجلیل این روز در طول تاریخ مردم مصر وجود داشته و امروز هم؛ این عید به مراسم خاصی بنام عید «وفاء نیل» در طی به براه انداختن مراسم خاصی مهم دولتی براه انداخته می‌شود و مورد تجلیل قرار می‌گیرد.

در مورد اینکه چرا موسی علیه السلام این روز «زینت» را انتخاب کرد برای این بود که؛ همه مردم در این روز فارغ بال اند و می‌توانند در این اجتماع اشتراک نمایند. در نتیجه دعوت حق اش بر همه مردم بخصوص ساحران نمایان شود، و واقعاً هم همین طور هم شد که: در آن روز، همه‌ی ساحران با دیدن معجزه حضرت موسی علیه السلام حاضر و بعد از واضح شدن حقیقت، تغییر فکر و عقیده دادند.

از دروس حاصله آیه مبارکه همین است که: از ایام فراغت باید به بهترین وجه استفاده بعمل آریم.

در مورد اینکه حضرت موسی علیه السلام چرا وقت «ضُحًى»: (چاشتگاه. چاشت.) را برای اجتماع مردم برای دیدن این معجزات انتخاب نمود اینست تا مردم و بخصوص ساحران، بعد از ارائه حجت من و باطل دیگران، وقت کافی برای تحلیل و تبصره داشته باشند، تا آنها در مورد معجزه هیچ شک و تردیدی به دل خود راه ندهند.

نقطه بی نهایت مهمی را که از فحواي این آیه مبارکه میتوانیم بدست آریم، اینست که در تبلیغ از اهمیت و عنصر زمان و مکان نباید غافل شویم. طوریکه در آیه مبارکه در یافتیم که انتخاب روز مقابله، روز عید «يَوْمُ الزَّيْنَةِ» جشن مردمی تعیین شد، و زمان مسابقه هم در وسط روز «ضَحْيٍ»: تعیین شد که هدف نهایی همانا حضور همه مردم برای درک واقعیت و حقیقت بود.

فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى ﴿٦٠﴾

فرعون آن مجلس را ترك گفت، و تمام مکر و فریب خود را جمع کرد، و سپس همه را (در روز موعود) آورد. (٦٠)

تفسیر:

«کَیْدٌ»: نیرنگ. هدف اینست که: فرعون میخواست همه امکانات راجع و جور کند تا از پیروزی موسی علیه السلام در این مسابقه بکاهد و وی را به ناکامی مواجه سازد. در آیه مبارکه آمده است: فرعون از حق روی گردانید از آن مجلس برخاست و رفت تا ساحران راجع کند. آنگاه به میعادگاه آمد، و ساحران و ابزار سحر و تمام حیل‌های آنان را باخود آورد تا شاید بتواند نور الله متعال را خاموش کند. ابن عباس (رض) میفرماید: هفتاد و دوساخر جمع شده و هر یک با خود بند و ریسمان و عصا آورده بود. (تفسیر قرطبی ۲۱۴/۱۱).

قَالَ لَهُمْ مُوسَى وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى ﴿٦١﴾

موسی به آنان گفت: وای بر شما! بر الله دروغ نبندید، که الله شما را با عذاب سخت ریشه کن خواهد کرد، و یقیناً کسی که (بر خدا) افترا بزند، نا کام (و نا امید) می شود» (٦١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَيْلَكُمْ»: وای بر شما! نابود شوید! «يُسْحِتُ»: ریشه‌کن و نابود می‌گرداند. استیصال و از بین بردن. اسحات نیز به آن معنی است. خاب: خبیثه: ناامیدی و محروم شدن. خسران و ضرر نیز گفته اند. تفسیر «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

باید گفت که: قبل از انجام معجزه، هشدار و تبلیغ مردم ضروری است، بناءً موسی علیه السلام در میان تعدادی کثیری از مردم؛ ساحران را مخاطب قرار داده و نصیحت کرد و آنها را از دروغ بستن بر الله در حراس داشت و گفت: «وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى» کسانی که معجزه را سحر دانستن، افتراء برخداوند است، و نباید فراموش کرد، کسانی که بر الله تهمت و افتراء می‌بندد، آن شخص، هم در دنیا ناکام ماند و در آخرت به کیفر و عذاب می‌رسد و همه تلاش هایش بی اثر می‌شود.

حضرت موسی اندرز و تهدید را اول آورده است تا شاید به راه هدایت باز آیند. وقتی ساحران این گفته را شنیدند، آشفته شدند و بیم و هراس به دلشان راه یافت، از این رو در مورد آن اختلاف پیدا کردند.

فَتَنَّا زُعْرًا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى ﴿٦٢﴾

پس (جادوگران) در میان خود اختلاف نمودند و مخفیانه با هم گفتگو کردند. (٦٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَسْرُوا النَّجْوِيَا»: نجوای خود را درباره کار موسی و این که در حق او چه خواهند کرد، از مردم مخفی و نهان داشتند.

تفسیر:

یعنی: بعد از اینکه جادوگران صحبت موسی علیه السلام را شنیدند، با هم مشورت کرده و هر یک از آنان سخن را به سوی خود کشیدند و موضوع را از همه نظر در میان خود مورد بررسی قرار دادند. برخی از ساحران گفتند: این سخن، گفته‌ی ساحرنیست. اما آن را از مردم مخفی کردند: و در نهان و خفا نجوی می‌کردند.

قَالُوا إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَىٰ ﴿٦٣﴾

(بالآخره به نتیجه رسیدند و) گفتند: «مسلماً این دو (نفر) جادو گرند، میخواهند شما را با جادو خود از سرزمین تان بیرون کنند، و آیین (و راه و رسم) برتر شما را از بین ببرند. (۶۳)

تفسیر:

«و يَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَىٰ»: وهدف آنها به فساد کشاندن دینی است که شما بر آن قرار دارید که بهترین مذاهب و ادیان است. زمخشری گفته است: ظاهر امر این است که آنها به مشاوره پرداختند و مذاکره کردند، آنگاه گفتند: «إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرَانِ»، پس نجوای آنها برای سرهم کردن و منحرف کردن آن گفتار بود؛ چون بیم داشتند موسی و هارون بر آنان غالب آیند، و برای بازداشتن مردم از پیروی موسی و هارون آن را گفتند. (تفسیر کشاف)

فَاجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ آتُوا صَفًا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَىٰ ﴿٦٤﴾

لذا تمام حيله و تدبير خود را جمع کنید، (و به کار بندید) سپس در یک صف (به میدان مبارزه) بیایید، بی‌گمان امروز هرکس غالب گردد، پیروز شده است. (۶۴)

تفسیر:

همانطوریکه در آیه (57) خواندیم که: فرعون به موسی علیه السلام گفت: تو میخواهی با سحرات، ما را از سرزمین مان خارج کنی، و در این آیه مبارکه یکبار دیگر فرعون به ساحران خویش میگوید:

نیرنگ خود را گرد آورید یعنی فیصله خود را قطعی کرده، نیرنگ خویش را استوار سازید، دچار تفرقه و اختلاف نشده و در یک صف بر موسی و هارون پیش تازید و آنچه را در دست دارید با عزم و تصمیم قاطع بیندازید تا عقل‌ها را مدهوش ساخته و بر آن دو پیروز شوید و قطعا هر کس امروز خصمش را مغلوب نماید و بر دشمنش برتری یابد، رستگار و کامیاب شده است.

درحقیقت امروز هرکه غالب آمد، رستگار و کامیاب میشود. مفسران مینویسند: این سخنان یا از کلام ساحران با همدیگر و یا از سخنان فرعون برای شان بود.

مفسران در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسند: قصد آنان از فلاح و نجات، وعده و پاداشی عظیم و هدایای گرانبها و تقرب به بارگاه بود که فرعون به آنها وعده داده بود.

طوریکه قرآن عظیم الشان در (آیه 41 و 42 سوره شعراء) میفرماید: «فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿41﴾ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿42﴾» (پس همین که ساحران (از شهرها به نزد فرعون) آمدند به او گفتند: آیا اگر ما پیروز شویم

پاداشی داریم؟ فرعون گفت: بلی، در این صورت (علاوه بر پاداش) حتماً شما از مقربان دربار خواهید بود. انسانهایی که: خدای نیستند و فاقد عقاید الهی اند دیده میشود که مادیات فرعون چشم می بندند.

و ملاحظه می داریم که جادوگران به فکر منافع و گرفتن مزد شان هستند، در مورد اینکه که حق است و کی باطل هیچ فکر نمیکنند و به یک صدا میگفتند: «أَنَّ لَنَا لَأَجْرًا» ولی در مقابل شعار همیشگی انبیاء و موحدین در همه کار «مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ» (شعراء، 109، 127، 145، 164 و 180.) بود، ولی جادوگران حتی برای يك حرکت توقع اجرات و پاداش مادی را داشتند. و با یک صدا فریاد زدند «أَإِنَّ لَنَا لَأَجْرًا» انسانهایی مادی حتی در مسایل عقیدتی هم چنه پولی می زنند.

همچنان از فحوای آیه در می یابیم که: فرعون با دیدن معجزه‌ی موسی، به پیروزی ساحران اطمینان نداشت. «إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ» («ان» حرف شرط و نشانه‌ی شك است).

خوانندگان گرامی!

در طول تاریخ بشریت مطرح کردن این دو شعار با وضاحت ملاحظه می داریم: شعار مردمان الهی همانا، پیروزی از آن پرهیزکاران است، «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَرَكَّى» (اعلی، 14.) ولی می بینم که شعار ابرقدرت‌ها، برتری طلبی و سلطه جویی است، «قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى» می‌باشد.

مطالعه کنندگان گرامی!

در آیات متبرکه (65 الی 76): ۹- در باره پیکار و مبارزه میان موسی علیه السلام و ساحران مصری و ایمان آوردنشان به الله متعال، به بحث گرفته شده است.

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى ﴿٦٥﴾

(جادوگران در آغاز مبارزه) گفتند: ای موسی! یا تو (اول عصایت را) می‌اندازی یا ما اولین کسی باشیم که می‌افکند؟ (۶۵)

تفسیر:

ساحران که به پیروزی خود اطمینان داشتند، موسی را مخیر کردند؛ زیرا معتقد بودند که در این زمینه هیچ کس قدرت مقاومت و مقابله با آنها را ندارد. بناءً به موسی گفتند: دوانتخاب در برابرتو قرار دارد، هر یکی از این دو انتخاب را که میخواهی میتوانی انتخاب نمایی؛ یا تو در انداختن عصاء ات، آغازگر باش، یا ما به انداختن آنچه داریم آغازگر باشیم. ولی ناگفته نباید گذاشت که: مطرح کردن گزینه‌ها و آزاد گذاشتن‌ها برای حضرت موسی علیه السلام به معنی حقانیت آنان نمی‌باشد. در همچو موارد به مخالفین اجازه آزادی عملی دهیم، آنگاه با جواب محکم و منطقی آنها را سرکوب نمایم. طوریکه در آیه ذیل می‌خوانیم:

قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيَّهُمْ يُحَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى ﴿٦٦﴾

(موسی) گفت: بلکه (شما) اول بافکنید، پس ناگهان بر اثر سحر آنان، ریسمان‌ها و عصاهایشان (در نظر موسی) چنان معلوم شد که حرکت می‌کند (و می‌دوند) (۶۶).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حِبَالٌ»: جمع حَبَل، طناب. ریسمان. «عِصِيٌّ»: جمع عَصَا، چوبه دستنیاها. «تَسْعَى»: حرکت می‌کند. تند راه می‌رود. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

موسی علیه السلام به آنان گفت: نه؛ شما اول شروع کنید. ابو سعود گفته است: موسی علیه

السلام در گفتارش ادب و نزاکت زیادی را رعایت کرده است؛ چون از آنان خواست که اول آنها شروع کنند و برای این که نشان دهد که به سحر آنها اهمیت نمی دهد از آنان درخواست کرد هر چه با خود دارند نشان دهند و آخرین تلاش و کوشش خود را به کار برند. بعد از آن الله متعال قدرت خود را نشان میدهد و با یک چکش حق بر کله‌ی باطل میکوبد و آن را متلاشی میکند. («تفسیر إرشاد العقل السليم إلی مزایا الكتاب الکریم» ابوسعود ۳/۳۱۳).

«فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعِصِيهِمْ يَخِيلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى» مفسر تفسیر صفاة التفسیر در تفسیر این آیه می نویسد: در کلام حذف وجود دارد و معنی بر آن دلالت می کند. یعنی آنها انداختند، ناگهان موسی علیه السلام گمان کرد- از بس که سحرشان شگفت‌انگیز و بزرگ بود- ریسمان و عصاهایی که انداخته‌اند واقعا مارهای زنده می باشند و حرکت می کنند و می خزند. از این آیه فهمیده می شود که واقعا سحر بزرگی را ارائه دادند. تا جایی که موسی علیه السلام از آن آشفته و مضطرب شد.

مفسر تفسیر انوار القرآن: می نویسد به دلایل سه گانه حضرت موسی علیه السلام از آنان خواست که آنان باید اول سحر خویش را به میدان به اندازند:

- 1- تا معجزه وی بعد از افگندن آن نیرنگ‌ها، آشکارتر تجلی کند.
- 2- تا آنان برساخته‌های خود را به میدان افگند آنگاه عصایش همه برساخته‌های شان را ببلعد.

3- تا نشان بدهد که به سحرشان هیچ اهمیتی نمی دهد.

فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى ﴿٦٧﴾

پس موسی در دل خود ترسی احساس کرد (مبادا در ایمان مردم خللی ایجاد شود، ولی آن را پنهان داشت). (۶۷).

تفسیر:

«اوجس»: وجس: فزع. فزعی که در قلب افتد و یا از خبری احساس شود و نیز به معنی خفاء و پنهانی است، ایجاس: احساس و پنهان کردن. «اوجس» در آیه ظاهراً احساس کردن است. (ملاحظه شود سوره: هود آیه 70)

«خِيفَةً»: راغب اصفهانی میگوید: خیفه حالتی است که از خوف عارض میشود و در جای خوف به کار می رود. بناءً به مقتضای طبیعت بشری، موسی در نهاد خود احساس ترس کرد؛ که مبادا مغلوب شود. چون چیزی سرسام آور را دیده بود.

قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى ﴿٦٨﴾

گفتیم: «نترس! مسلماً تو (پیروز و) برتری، (۶۸)

تفسیر:

اما خداوند متعال به موسی علیه السلام وحی فرمود که: از آنچه توهم کرده‌ای نترس، (خدا در این لحظه‌ی حساس این گفته را وحی کرد). محققاً تو غالب و پیروزی. در آیه مبارکه پروردگار باعظمت بدون شرط به پیامبرش وعده برتری و پیروزی را می دهد، و میفرماید: «إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى» (مسلماً تو (پیروز و) برتری، یعنی امروز پیروزی میدان از تو هست. و به إذن حق تعالی آن ها را به زودی مغلوب خواهی ساخت.

زیرا انبیاء وفادار هستند ولی برای مؤمنین به شرط وفاداری به ایمان، وعده برتری میدهد، طوریکه در (آیه 139 / سوره آل عمران) میفرماید: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلُونَ

إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (و اگر مؤمن هستید، سستی نکنید و غمگین مباشید که شما برترید).
وَأَلْقَ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفَ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ
أَتَىٰ ﴿٦٩﴾

و آنچه را در دست راست خود داری ببنداز، تا (تمام) آنچه را که ساخته اند، ببلعد، در حقیقت آنچه را که ساخته اند، نیرنگ جادوگر است، و ساحر هر جا رود رستگار (و موفق) نخواهد شد. (۶۹)

تفسیر:

«وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَىٰ»: ساحر هر جا که باشد خوشبخت نمی شود و به مرام خود نایل نمی آید؛ چون دروغگو و فریبکار است. یعنی جنس جادوگر رستگاری ندارد زیرا برای سحر حقیقت و بقایی نیست و هدف ساحر هم با سحرش برآورده نمی شود.

فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَىٰ ﴿٧٠﴾

(پس موسی عصای خود را افکند، ناگهان به مار بزرگی تبدیل شد و همه ی آنها را که ساخته بودند بلعید) آنگاه جادوگران (همگی) به سجده افتادند، گفتند: «(ما) به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم». (۷۰)

تفسیر:

«أَلْقَى السَّحْرَةَ»: جادوگران انداخته شدند. استعمال فعل مجهول بیانگر این واقعیت است که وقار و غلبه معجزه، جادوگران را فروتنانه بر رو انداخته است.

ابن کثیر گفته است: وقتی حضرت موسی عصا را انداخت به اژدهای بزرگ و غولپیکر و هول انگیز و دارای چهار پا و گردن و سر و دندان تبدیل شد و به جستجوی ریسمان و عصاها پرداخت و چیزی را باقی نگذاشت و همه را بلعید، در همان حال مردم آن را نگاه کرده و در روز روشن با چشم خود می دیدند.

همین که ساحران فهمیدند کار موسی علیه السلام سحر و جادو نیست، بی اختیار به سجده افتادند و درحالیکه همین جادوگران صبح از جمله کافران بشمار میرفتند، وبعد از ظهر به جمع شهداء راه خدا پیوستند و با بیان «آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَىٰ» اظهار داشتند که کار ما غلط بوده است، و چون فرعون خود را «رب» مردم می دانست، آنها هم کلمه «بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَىٰ» را بکار بردند، زیرا اگر آنها تنها می گفتند: «رب موسی»، فرعون میگفت: موسی را من تربیت کرده ام، از اینروی ساحران، بعد از کلمه «رب» ابتداء نام هارون علیه السلام و سپس نام موسی علیه السلام را ذکر کردند.

و بدین ترتیب معجزه به وقوع پیوست و دلیل بر ملا گشت و حق تحقق یافت و سحر باطل شد.

همچنان ابن عباس (رض) گفته است: آنها در آغاز روز ساحر بودند و در آخر روز گواهان نیکو گشتند. (مختصر ۴۸۶/۲).

مطالعه کنندگان گرامی !

میخواهم توجه شما را به مطلب مهمی در این آیه مبارکه جلب نمایم آن این که: ساحران گفتند: «آمنا برب هارون و موسی» نگفتند: «...آمنا برب العالمین»؛ چون فرعون هم مدعی ربوبیت بود و میگفت: «أنا ربکم الأعلی» من پروردگار برتر شمایم. (سوره نازعات آیه 24). و هم مدعی الوهیت بود و میگفت: «ما علمت لکم من إله غیري...» جز من شما را الهی و فرمانروایی نیست. (سوره قصص 38). و اگر فقط می گفتند: «آمنا برب

العالمين» فرعون مي گفت: آنان به من ايمان مي آورند، نه، به کسي ديگر. پس آن بهشتيان، اين عبارت را انتخاب کردند، تا براي فرعون، سخني باقي نماند. در آيه، نام هارون بر موسي مقدم است؛ چون فرعون ادعا ميکرد که موسي را در دوران کودکي پرورش داده و مربي اوست، همان گونه که بارها به او مي گفت: «ألم نربك فينا وليداً و لبثت فينا من عمرک سنين»: مگر تو را در کودکي نزد خود پرورش نداديم و چند سال از عمرت را در ميان ما به سر نبردي؟ (سوره شعراء آيه 18).

قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آدَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرِكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأَصْلَبَنَكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمَنَّ آيُنَا أَشَدَّ عَذَاباً وَأَبْقَى ﴿٧١﴾ (فرعون) گفت: «آيا پيش از آن که به شما اجازه دهم به او ايمان آورديد؟! بي گمان او بزرگ شماست که به شما جادو آموخته است، پس يقيناً دستانتان و پاهایتان بر خلاف يکديگر قطع ميکنم، و شما را بر تنه هاي نخل (خرما) به دار مي آویزم، و بي شک خواهيد دانست که عذاب (و شکنجه) کدامیک از ما سخت تر است و پايدارتر است!». (٧١)

تفسير:

امام قرطبي در تفسير خویش در مورد گفته فرعون مي نويسد: منظور فرعون از اين گفته اين بود که مردم را سردرگم کند تا از آنان پيروي نکنند و مانند آنها ايمان نياورند. (قرطبي ٢٢٥/١١).

بعد از آن آنها را به قتل و تعذيب تهديد کرد و گفت: «فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ» «مِنْ خِلَافٍ»: عکس يکديگر. از دو قسمت مختلف، مثل پاي راست و دست چپ، و پاي چپ و دست راست.

در آيه مبارکه مي فرمايد: به خدا قسم! دست راست و پاي چپ شما را قطع ميکنم، يا پاي راست و دست چپ شما را قطع ميکنم.

بعد از اينکه فرعون آنان را از مُثله کردن اجسادشان تهديد نمود، گفت: «وَأَصْلَبَنَكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ» و شما را بر شاخه هاي نخل آویزان ميکنم («لَأَصْلَبَنَّ»: قطعاً به دار مي آویزم.) و به بدترين وجه شما را به قتل مي رسانم.

يعني به منظور تشهير شما را بر تنه هاي درختان خرما به دار خواهم آويخت که اين نهايت مجازات است.

مفسران مي نويسند که: فرعون غرض تشهير آنان غرض آويزان کردن آنان در درخت خرما تهديد کرد. مفسران مي گوین که: فرعون، چرا درخت خرما را غرض اعدام ساحران انتخاب کرد مي نويسند: علت اينست که؛ تنه درخت خرما خشن، دشت و آزار دهنده است و در ضمن آويزان کردن در درخت خرما موجب آزار روي آنها مي شود.

خواننده محترم!

در آيه (61 طه)؛ خوانديم که موسي عليه السلام فرعونيان را به عذاب تهديد کرد، طوريکه مي فرمايد: «لَا تَقْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِباً فَيُسْحِتْكُمْ بِعَذَابٍ» (بر الله دروغ نبنديد، که الله شمارا با عذاب سخت ريشه کن خواهد کرد) در اين آيه فرعون تهديد ميکند که: به زودي ميدانيد که عذاب چه کسي سخت تر است.

«وَأَلْتَعْلَمَنَّ آيُنَا أَشَدَّ عَذَاباً وَأَبْقَى» اي ساحران! به زودي خواهيد دانست که آيا عذاب من سخت و پيوسته تر است يا عذاب خدای موسي؟ در آيه مبارکه به وضاحت در يافتيم که: در نظام طاغوتي، خفقان تا کدام سرحد حاکم است و مردم حتی از آزادی عقیده نیز هم محروم

میگردند، و در این هیچ جای شکی نیست که؛ تهدید و تهمت، شیوه‌ی کار همیشگی نظام طاغوتی میباشد.

همچنان از فحواي آیه مبارکه در یافتیم که: انبیاء علیهم السلام با روح انسان کار می‌کنند، ولی طاغوت‌ها با ضربه به جسم در جستجو انتقام می‌باشند.

غافل از آنکه با شکنجه و قتل نمی‌توان باور و اعتقادات مردم را تغییر و دیگر گون ساخت.

یادداشت:

بادر نظر داشت اینکه آیات مابعدی دنباله ماجرای تعذیب فرعون را ذکر نمی‌کنند، ولی مفسران می‌نویسند که: فرعون تهدید خود را اجرا کرد و دست و پای ساحران که به موسی علیه السلام ایمان آورده بودند، قطع نمود و آنان را به صلیب کشید، و این ساحران برایمان مردند. حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: در اول روز ساحر بودند و در آخر روز شهید و پاک مردند.

قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿٧٢﴾

(جادوگران به فرعون) گفتند: هرگز تو را بر دلایل روشنی که به ما رسیده و برکسی که ما را آفریده است، ترجیح نمی‌دهیم. پس به هر حکمی که (در حق ما) میخواهی حکم کن، تو تنها می‌توانی در این زندگی دنیا حکم کنی. (۷۲)

«لَنْ نُؤْتِرَكَ»: هرگز تو را ترجیح نمی‌دهیم و بر نمی‌گزینیم.

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْبَيِّنَاتِ»: معجزات. دلایل. «وَالَّذِي فَطَرَنَا»: و بر خدائی که ما را آفریده است.

تفسیر:

تفسیر: ساحران به فرعون گفتند: هرگز باطلت را بر حقی که موسی آورده است برتری نداده و هرگز ربوبیت دروغین ات را بر ربوبیت راستین خدای یگانه یکتا که ما را آفریده است ترجیح نمی‌دهیم، پس هر آنچه میخواهی بکن؛ بی‌گمان قلمرو قدرتت بر ما همین محدوده دنیای کوتاه مدت و فانی است و با رفتن از این دنیا عذابت بر ما نیز به زودی سپری خواهد شد.

نشانه‌ی ایمان واقعی، همانا آمادگی برای فدا کردن تمام هستی در راه دفاع از ارزشهای الهی است. در آیه مبارکه به طور قسم آمده است میفرماید: یعنی: قسم به ذاتی که ما را آفریده است، هرگز تو را بر بینات و معجزات وی ترجیح نمی‌دهیم. «پس هر حکمی می‌خواهی اجراء کن» از کشتن گرفته تا به دار آویختن ما ترسی از آن نداریم، یعنی دست ات است. در آیه مبارکه در می‌یابیم که: انسان‌ها در ابراز عقیده و ایمان، آزاد و شخصاً انتخاب‌اند و با تهدید و تطمیع نمی‌توان عقاید و باورهای آنان را تغییر داد.

همچنان در می‌یابیم که: ایمان، و عقیده به انسان چنان قدرت و جرأت می‌بخشد. آنان پس از ایمان آوردن گفتند:

«لَنْ نُؤْتِرَكَ» هرگز اختیار نمی‌کنیم تو را. همچنان و در می‌یابیم که: ایمان، زمانی دارای ارزش میباشد که؛ بر اساس منطق و بصیرت قایم و استوار باشد.

«إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» حکم تو فقط در این دنیای ناپایدار و رفتنی اجراء میشود، در صورتی که ما خواهان نعمت‌های پایدار و جاویدان می‌باشیم.

واقعیت اینست کسیکه: ایمان ندارد، جذب هدیه طاغوت میشود، «وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ

قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿113﴾» سوره اعراف) و (پس از فراخوانی، ساحران نزد فرعون آمدند، (و) گفتند: اگر ما پیروز شویم، آیا برای ما پاداشی هست؟). ولی مؤمن واقعی، همه چیز غیر از الله متعال را کوچک و بی ارزش می داند. «إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿٧٢﴾» سوره طه) (تو تنها می توانی در این زندگی دنیا حکم کنی)

عکرمه گفته است: وقتی ساحران به سجده رفتند، الله متعال در همان سجده جایگاه و منازل بهشتی آنها را به آنان نشان داد. از این رو چنان گفتند. (قرطبی ۲۲۵/۱۱).
إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيُعْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى ﴿٧٣﴾
 البته ما به پروردگار ما ایمان آوردیم تا گناهان ما را بیامرزد و آنچه از جادو را که ما را بر آن مجبور کردی (نیز بیامرزد)، و الله بهتر و پاینده تر است. (۷۳).
«خَطَايَا»: خطاها. گناهان و بدی ها.

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَكْرَهْتَنَا»: به ما تحمیل کردی. وادارمان نمودی. این جمله بیان گر این واقعیت است که جادوگران می دانستند که جادوگری، گمراه سازی و کار ناپسنده است. فرعون آن را برای به هراس انداختن مردم از خود، مورد بهره برداری قرار می داد. **تفسیر نور:** «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

در آیه مبارکه در یافتیم که ساحران در مقابله با تهدید فرعون معامله بمثل کردند، فرعون در آیه 71 خطاب به ساحران گفت: «لَتَعْلَمَنَّ أَنِنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَ أَبْقَى»، (و بی شک خواهید دانست که عذاب (و شکنجه) کدامیک از ما سخت تر است و پایدارتر است!) ساحرانی که ایمان آورده بودند، در جواب فرعون گفتند: «وَاللَّهُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى» (و الله بهتر و پاینده تر است). و بدین ترتیب جواب تهدید فرعون پرداختند.

إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى ﴿٧٤﴾

مسلماً کسی که گناهکار به نزد پروردگارش حاضر شود، پس آتش جهنم برای اوست، در آن جا نه می میرد، و نه زنده می ماند. (۷۴).

تفسیر:

قبل از همه باید گفت: انسان باید در حفظ ایمان خویش تا آخر عمر باید کوشا باشد، سعی و کوشش بعمل آرد تا از خطا که در زندگی مرتکب میگردد، توبه نماید، و واضح است شخصی که توبه نکند، در حقیقت بحیث شخصی مجرم محشور می شود، و بدتر از گناه همانا، گناهکار مردن است.

در آیه مبارکه خواندیم که: ساحران گفتند: ما ایمان آوردیم تا الله متعال توبه‌ی ما را قبول فرماید و ما را ببخشد، سپس اضافه نمودند؛ هرکس مجرم نزد الله متعال حضور یابد، و از اعمال گذشته خویش توبه به عمل نیاورده باشد، واضح است که جای آن در جهنم، است. جایکه «لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى» یعنی در جهنم نمی میرد تا از آزار آسوده شود و زندگی پاک و آرام و مطبوعی هم ندارد.

همچنان در آیه مبارکه خواندیم که: ساحران پس از ایمان آوردن، خطاب به فرعون گفتند: اعمال شکنجه و قتل تو تنها در این چند روز دنیاست، درحالیکه قهر یا لطف الهی دائمی بوده، زیرا عذاب جهنم برای دوزخیان ابدی میباشد. طوری که در (آیه: 76 سوره طه)

میخوانیم: «جَنَاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى» وهم بهشتیان در بهشت، جاودانه‌اند.

در حدیث شریف به روایت احمد و مسلم از ابی سعید (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم خطبه‌ای ایراد کردند و در اثنای خطبه به این آیه رسیدند پس فرمودند: «أما أهلها الذين هم أهلها فإنهم لا يموتون فيها ولا يحيون، وأما الذين ليسوا بأهلها فإن النار تميتهم إماتة، ثم يقوم الشفعاء فيشفعون، فيؤتي بهم ضبائر علي نهر يقال له نهر الحياة أو الحيوان، فينبتون كما ينبت العنقاء في حميل السيل». «اما اهل دوزخ كه آنان به راستي اهل آن هستند پس نه در آن مي ميرند و نه زنده مي مانند. ولي كساني كه اهل دوزخ نيستند، آتش آنان را مي ميراند ميراندي، سپس شفيعان بر مي خيزند و شفاعت مي كنند نگاه آنان را گروه گروه بر نهر مي آورند كه به آن نهر حيات يا حيوان گفته ميشود پس در آن نهر سبز ميشوند و ميرويند چنان كه خاشاك و سبزه ها در كف آب سيل مي رويد».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «يخرج من النار من كان في قلبه مثقال ذرة من إيمان». «كساني كه در قلب شان به اندازه مثقال ذره اي از ايمان بوده است، از آتش بيرون آورده مي شوند».

وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى ﴿٧٥﴾

و هر کس نزد او مؤمن بیاید، در حالیکه اعمال نیک انجام داده باشد، پس اینان برای شان درجات بلند است. (۷۵)

تفسیر:

یعنی هر که در روز قیامت به سوی پروردگارش به حال ایمان بازگردد، و طاعات و عبادات و اعمال نیک را پیش فرستاده باشد؛ و از منہیات دوری جسته باشد، پس برای شان درجات بلند است، یعنی: برای شان منزلی امن، رفیع و والاست. سپس حق تعالی خود این درجات بلند را تفسیر نموده و میفرماید:

جَنَاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى ﴿٧٦﴾

باغهای همیشگی (بهشتی) که نهرها زیر (درختان) آن روان است، همیشه در آن خواهند بود، و این است پاداش کسی که خود را (از شرک و گناهان) پاک نموده است. (۷۶)

تفسیر:

واقعاً تزکیه، کلید بهشت است. و مؤمن، اهل خود سازی و تزکیه است. این کثیر ترجیحاً بر آن است که این آیات، حکایت سخنان ساحران در جواب فرعون است. در حدیث آمده است: «بهشت دارای یک صد مرتبه و درجه می باشد، فاصله‌ی بین هر دو درجه به میزان فاصله‌ی آسمان و زمین است. فردوس بالاترین مقام آن است. پس هر وقت از خدا خواستید، فردوس را بخواهید» (امام احمد و ترمذی آن را روایت کرده‌اند).

خوانندگان گرامی!

در آیات (77 الي 82) 10 - در باره خارج شدن بني اسرائيل از مصر، رفتن فرعون به تعقیب آنان و غرق شدن او و سپاهش به بحث گرفته شده است.

وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرْكًا وَلَا تَحْشَى ﴿٧٧﴾

و همانا (ما) به موسی وحی کردیم که: «شبانۀ بندگان مرا (از مصر بیرون) ببر، سپس

برای آنها در بحر راهی خشک بگشا، که نه از تعقیب (دشمنان) خواهی ترسید، و نه از غرق شدن در دریا) هراسی داری. (۷۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَسْرٍ»: سری (بر وزن صرد): رفتن در شب. «السری: سیر اللیل یقال سری و اسری». «اسر»: شبانه راه ببر. (حرکت شبانه) «أَسْرٌ بَعْدَی»: شبانه بندگانم را کوچ بده و از مصر به سوی سرزمین موعود فلسطین بیرون ببر (اسراء / 1). «بِیْسًا» «بِیْسًا» به مکانی و یا محلی گفته میشود که قبلاً آب داشته، ولی فعلاً خشک گردیده باشد. «دَرَكًا» «دَرَكًا» به خساراتی که دامنگیر انسان میشود گفته میشود. و مراد از «عبادی» بنی اسرائیل است.

تفسیر:

از جمله اهداف بعثت انبیاء، نجات مردم از شرّ طاغوت‌هاست. در تفسیر فی ظلال القرآن آمده است: هنگامی که ساحران و مردم مصر به موسی علیه السلام ایمان آوردند و از تهدیدات فرعون نهراسیدند، راه امداد الهی گشوده شد. از این روی به موسی علیه السلام خطاب گردید که مردم را شبانه از مصر حرکت بده که بحر را برای تو خشک و شرّ فرعون را از شما دور میکنیم.

بعد از اینکه فرعون به ستمگری و سرکشی ادامه داد، به موسی وحی کردیم که شبانه بنی اسرائیل را از مصر ببرد.

در می یابیم که: عزّت همراه آوارگی، بهتر از ذلّت در وطن است. به حضرت موسی علیه السلام وحی شد: «فَأَضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ بَيْسًا» پس با عصایت به بحر ضربه بزن، تا به صورت جاده و مسیری خشک درآید و از آن عبور کنند.

«لَا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَى»: که نه از رسیدن فرعون و سربازانش بترسی و نه از غرق شدن در بحر بیمناک باشی.

فَاتَّبِعْهُمْ فِرْعَوْنُ فِجُنُودِهِ فَعَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا عَشِيَهُمْ ﴿٧٨﴾

پس فرعون با لشکریانش آنان را تعقیب کردند، و بحر آنان را (در میان امواج خروشان خود) بطور کامل پوشانید! (۷۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عشیم»: غشیان: پوشانیدن. «عشیم» پوشانید آنها را.

تفسیر:

فرعون بالشکریان خویش موسی علیه السلام را تعقیب کرد، اما آب به گونه‌ای بر آنها بالا آمد و آنان را فرو پاشانید که در توصیف نگنجد. یعنی امواجی بزرگ و سهمگین، بحر فرعون و فرعونیان را در خود فروپوشانید.

واقعیت امر اینست که: معجزه‌ی موسی علیه السلام چنان جامعه مصر را تکان داد و به حرکت واداشت که فرعون خود مجبور به تعقیب آنان گردید.

وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى ﴿٧٩﴾

و فرعون قوم خود را گمراه ساخت، و هرگز به راه راست هدایت نکرد! (۷۹)

تفسیر:

در این هیچ جای شکی نیست که: رهبران و حاکمان جامعه، در هدایت یا گمراهی مردم

نقش کلیدی دارند. طوریکه در آیه مبارکه خواندیم که: فرعون قوم خود را از راه راست و راه صراط المستقیم به دور برد و آنها را به خیر و نجات هدایت نکرد. بلکه آنها «أَضَلَّ»: گمراه ساخت. و آنان را «مَا هَدَى»: رهنمود به صراط المستقیم نکرد.

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُم مِّنْ عَدُوِّكُمْ وَوَاعَدْنَاكُم جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ ﴿٨٠﴾

ای بنی اسرائیل! در حقیقت ما شما را از (چنگال) دشمنان نجات دادیم و در جانب راست کوه طور با شما وعده نهادیم (تا تورات را بر شما نازل کنیم) و بر شما من و سلوی نازل کردیم. (۸۰)

تفسیر:

آزادی و امنیت از بزرگترین نعمت های الهی که الله متعال برای انسانها اعطا نموده است، در واقعیت این دو نعمت، زمینه ساز استفاده از سایر نعمت ها برای عالم بشریت می باشد. در آیه مبارکه ملاحظه می‌داریم که: نعمت معنوی بر نعمت مادی مقدم است. در ابتدا فرمود: «وَاعَدْنَاكُمْ» که مربوط به نزول تورات است، سپس فرمود: «الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوَىٰ» که غذای جسم است.

یعنی ای بنی اسرائیل! نعمت عظیم مرا به یاد بیاورید، آنگاه که شما را از شر و ظلم فرعون و قومش نجات دادیم، که زهر عذاب را به شما می چشانند.

«وَ وَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ»: وعده‌ی مناجات و نازل کردن تورات را در طرف راست طور سینا به موسی دادیم. یعنی به موسی علیه السلام فرمان دادیم که شما را با خود به طور بیاورد تا در حضور شما با او سخن بگوییم و در نتیجه، شما کلام ما را خطاب به موسی علیه السلام بشنوید. مراد این است که: گروهی برگزیده و انتخاب شده از بنی اسرائیل که عبارت از هفتاد تن نقبای شان بودند، با موسی علیه السلام به وعده گاهی آیند که در جانب راست کوهی در سینا به نام «طور» قرار داشت در ضمن گفته شد که: در نزول تورات صلاح دین و دنیای آنها مقرر است.

«وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوَىٰ»: و هنگامی که شما در سرزمین سرگردان بودید «من و سلوی» را روزی شما قرار دادیم.

من و سلوی: یادآوری نعمت های الهی، یکی از وظایف انبیا و زمینه‌ی رشد و تشکر انسان است. مبحث نجات بنی اسرائیل از ظلم و ستم فرعون و نزول غذاهای من و سلوی در حالیکه قوم بنی اسرائیل در دشت و سحرا سرگردان و لا لهند بودند، بارها در قرآن تذکر یافته است.

من و سلوی از جمله غذا های لذیذ و نیروبخش بوده که در مناطق آزاد و دور از شهر (مصر) از جانب الله متعال به بنی اسرائیل آرزانی شده بود.

مفسران در تفسیر دو کلمه «من و سلوی» تفاسیر متعددی نگاشته اند، که ذکر همه آنها تفصیل بیشتر می‌خواهد ولی من بطور موجزاً بدان اشاره می‌دارم.

«من» در لغت به گفته بعضی مفسران قطرات کوچکی هم چون قطرات شب‌نم است که بر درختان می نشیند و طعم شیرینی دارد، (ر. ک: مفردات راغب ماده من) یا به تعبیر دیگر یک نوع صمغ و شیر درختی است با طعم شیرین، و بعضی گفته اند طعم آن شیرین توام با ترشی بوده است.

«سلوی»: در اصل به معنی آرامش و تسلی است، و بعضی از ارباب لغت و بسیاری از

مفسران آن را یک نوع «پرنده» دانسته اند. طبق روایتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نقل شده که فرمود: «الکماء من المن؛ قارچ (سماق) نوعی از من است»، معلوم میشود «من» قارچهای (سماق ها) خوراکی بوده که در آن سرزمین می روئیده.

بعضی دیگر گفته اند مقصود از «من» تمام آن نعمتهایی است که خدا بر بنی اسرائیل «منت» گذارده، و «سلوی» تمام مواهبی بوده که مایه آرامش آنها میشده است. در تورات میخوانیم که «من» چیزی مثل تخم گشنیز بوده که شب در آن سرزمین می ریخته، و بنی اسرائیل آن را جمع کرده می کوبیدند و با آن نان درست می کردند که طعم نان روغنی داشته است.

احتمال دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه در اثر بارانهای نافع که به لطف خداوند در مدت سرگردانی بنی اسرائیل در آن بیابان می بارید، اشجار آن محیط، صمغ و شیره مخصوصی بیرون می دادند و بنی اسرائیل از آن استفاده می کردند.

یک تعداد علما گفته اند احتمال دارد که «من» یک نوع عسل طبیعی بوده که بنی اسرائیل در طول حرکت خود در آن بیابان به مخازنی از آن می رسیدند، چرا که در حواشی بیابان تپه، کوهستانها و سنگلاخ هایی وجود داشته که نمونه های فراوانی از عسل طبیعی در آن به چشم می خورده است.

این تفسیر به وسیله تفسیری که بر عهدین (تورات و انجیل) نوشته شده تایید می شود آنجا که می خوانیم: «اراضی مقدسه به کثرت انواع گلهها و شکوفه ها معروف است، و بدین لحاظ است که جماعت زنبوران همواره در شکاف سنگها و شاخ درختان و خانه های مردم می نشینند، بطوری که فقیرترین مردم عسل را می توانند خورد». (ر. ک: قاموس کتاب مقدس ف صفحه ۶۱۲).

در مورد «سلوی» گر چه بعضی از مفسران آن را به معنی «عسل» گرفته اند ولی مفسران دیگر تقریباً همه آن را یک نوع پرنده میدانند، که از اطراف بطور فراوان در آن سرزمین می آمده، و بنی اسرائیل از گوشت آنها استفاده میکردند.

در تفسیری که بعضی از مسیحیان به عهدین نوشته اند تایید این نظریه را میبینیم آنجا که میگوید.

«بدانکه، سلوی از آفریقا بطور زیاد حرکت کرده به شمال می روند که در جزیره کاپری، ۱۶ هزار از آنها را در یک فصل صید نمودند... این مرغ از راه بحر قلزم آمده، خلیج عقبه و سوئز را قطع نموده، در شبه جزیره سینا داخل می شود، و از کثرت تعب و زحمتی که در بین راه کشیده است به آسانی با دست گرفته می شود، و چون پرواز نماید غالباً نزدیک زمین است... راجع به این قسمت در سفر خروج و سفر اعداد (از تورات) سخن رفته است». (ر. ک: قاموس کتاب مقدس - مستر هاکس - ص ۴۸۳).

از این نوشته نیز استفاده می شود که مقصود از «سلوی» همان پرنده مخصوص پر گوشتی است که شبیه و اندازه کبوتر است، و این پرنده در آن سرزمین معروف می باشد.

البته لطف مخصوص الله متعال به بنی اسرائیل در دوران سرگردانشان در بیابان سینا، سبب شده بود که این پرنده به طور فراوان در طول این مدت در آنجا وجود داشته باشد تا بتوانند از آن استفاده کنند، و گرنه بطور عادی مشکل بود چنین نعمتی نصیبشان شود.

كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ ﴿٨١﴾

و از چیزهای پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم بخورید و در آن از حد تجاوز نکنید که غضب من بر شما نازل خواهد شد، و هر کس که غضب من بر او نازل گردد یقیناً که نابود شده است. (۸۱)

تفسیر:

«لَا تَطْغَوْا فِيهِ»: در آن سرکشی نکنید. سرکشی در نعمت الله متعال این است که انسان به جای این که از آن در راه طاعت و عبادت خدا و طریق سعادت دنیا و آخرت خود استفاده کند، آن را وسیله گناهکاری و ناسپاسی و گردنکشی از فرمان و قوانین الهی، و بالاخره کفر و زندقه سازد. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» جوهر و حقیقت ادیان ابراهیمی به صحت و سلامتی جسمی انسانها توجه و اهتمام بزرگی خاص و فوق العاده بخرچ داده و در این راستا توصیه همیشگی این ادیان همانا به تغذیه حلال و صحیح می باشد.

طوریکه در آیه مبارکه با زیبایی خاصی بیان یافت: از روزی حلال و لذیذی که به شما عطا کرده‌ایم بخورید. طبع سلیم انسانی، یکی از معیارهای شناخت حلال هاست. «طَيِّبَاتٍ»: (طیب به چیزی گفته می‌شود که مطابق طبع و دلپسند باشد.) رعایت نکردن احکام خوردنی‌ها، و بخصوص عدم رعایت حد و اندازه بمتابیه طغیان می باشد، طوریکه در آیه مبارکه آمده است. «وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي» و فور نعمت و رفاه شما را به نافرمانی و اداری نکند که عذاب من بر شما نازل گردد. و مصرف بیش از اندازه‌ی مورد ضرورت و افراط در تناول غذا، سرپیچی از حکم الله متعال است. طغیان در مصرف از گناهان کبیره است، چون عذاب الهی را در پی دارد.

از حلال به سویی حرام تجاوز نکنند و مرتکب معصیت نشوند که اگر چنین کردن، خشم و غضب الهی بر آنان فرود می‌آید و هر که خشم وی بر او فرود آید قطعاً در ورطه هلاک و زیان افتاده، ناکام و نامراد و بدخت می‌شود.

«فَقَدْ هَوَىٰ»: پرت شد و سقوط کرد. هلاک و نابود گردید. یعنی قطعاً رهسپار هاویه شده است که عبارت از قعر دوزخ است. پس بر ما است که: حلال‌های الهی را نباید در راه حرام به مصرف برسانیم.

وَإِنِّي لَعَفَّارٌ لِّمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ ﴿٨٢﴾

و مسلماً من بسیار آمرزنده‌ام برای کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل نیک انجام دهد، باز به راه مستقیم راهیاب شود. (۸۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَفَّارٌ»: بسیار آمرزنده. دارای آمرزش سترگ.

تفسیر:

قبل از همه خدمت خوانندگان محترم باید بعرض برسانم که این آیه مبارکه: متضمن ترغیب است برای آن‌ده اشخاصیکه که در پرتگاه نافرمانی افتاده‌اند؛ زیرا راه خروجی را به آنان نشان داده است تا در زندگی خویش نا امید نشوند.

در آیه مبارکه میخوانیم: آمرزگارم برای کسی که از کفر و شرک و گناهان توبه صادقانه بعمل آرد، و به آنچه از نزد حق تعالی آمده است، و به فرشتگان و کتاب‌ها و پیامبران و روز آخرت ایمان آورد و اعمال شایسته‌ای را که شرع انور آنها را نیکو شناخته و اجرایی

آنها را خواسته، انجام دهد، سپس به پیمودن راه راست رهسپار شده و بر حق پایداری ورزد.

در سیرت انبیاء الهی نیز آمده است که انبیاء علیهم السلام نیز از الله متعال خویش طلب مغفرت می‌کردند؛ بطور مثال در باره حضرت آدم علیه السلام: آمده است که میفرماید: «إِنَّ لَمْ تَعْفِرْ لَنَا» (اعراف، 23) و در باره نوح علیه السلام: آمده که فرموده است: «إِلَّا تَعْفِرْ لِي وَ تَرْحَمَنِي» «هود، 47»، و در باره حضرت ابراهیم علیه السلام: آمده است که میفرمود: «أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي» «شعراء، 82»، و در باره حضرت موسی علیه السلام: آمده است که می‌فرماید «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي» «اعراف، 151»، و در باره حضرت عیسی علیه السلام: آمده است که فرموده «وَ إِنْ تَعْفِرْ لَهُمْ» «مائده، 118.» و محمد صلی الله علیه وسلم: «وَ اسْتَغْفِرُهُ» «نصر، 4»

همچنان در آیه مبارکه با تمام وضاحت در می‌یابیم که: راه توبه برای همه انسانها و بخصوص بر آنده از انسانهایی که مشمول غضب الهی شده‌اند، باز می‌باشد. ولی باید گفت که: توبه با شرایطی پذیرفته می‌شود. و این شرایط عبارت است:

الف: بازگشت «تاب»،

ب: ایمان «أَمَنَ»،

ج: کار خوب «عَمَلَ صَالِحاً»،

د: هدایت پذیری «أَهْتَدَى».

و در کل باید بعرض برسانم که: مؤمن بودن و مؤمن شدن مهم است، ولی مؤمن ماندن مهم‌تر از آن می‌باشد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (83 الی 98) در باره: 11 و 12 هم سخن بودن موسی علیه السلام با الله در میقات، فتنه‌ی سامری، نکوهش موسی به هارون، انداختن لاشه‌ی تخریب شده‌ی گوساله‌ی زرین به دریا... بحث بعمل آمده است.

وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى (۸۳)

و ای موسی! چه چیز (سبب شد که) از قومت پیشی‌گیری و (برای آمدن به کوه طور) عجله کنی؟! (۸۳)

تفسیر:

«أَعْجَلَكَ»: عجله: شتاب و خواستن چیزی پیش از وقت آن. «أَعْجَلَكَ»: یعنی تو را به شتاب و سبقت واداشت.

امام زمخشری در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد که: وعده مقرر چنان بود که موسی علیه السلام و هفتاد تن نقبا و نخبگان قومش همه با هم به طور آیند، موسی علیه السلام با آنان به راه افتاد اما سپس به شوق وعده‌گاه پروردگارش از میانشان به شتاب پیشی‌گرفت و خود را قبل از همه به میعادگاه رسانید. (تفسیر کشاف ۸۹/۳).

خداوند متعال در آیه متبرکه می‌فرماید: ای موسی! و چه چیز تو را به شتاب واداشت تا از قومت به سوی طور ایمن سبقت جسته و آنهارادر عقب جاگذاری؟

دیده می‌شود که حتی پیامبران نیز در مقابل عملکرد خود مسئول و جوابگو هستند. طوریکه در آیه مبارکه خواندیم: ای موسی! چه چیزی تو را به شتاب واداشته است تا از قوم خود جلو بیفتی؟ در این هیچ جای شکی نیست که: رهبر باید هم پیشگام و پیشقدم باشد تا امت

و ملت به دنبال او حرکت کنند.

ای موسی! چه چیز تو را بر آن داشت که قومت را ترک کرده و از میانشان شتابان بیرون آیی؟ یعنی ای موسی چرا عجله کردی.

جواب همین است که: عجله در کار خیر و برای کسب رضای الهی مانعی ندارد. زیرا موسی علیه السلام عاشق پروردگار خویش بود و سخت مشتاق استماع کلام الهی بود. بناءً عجله بخرج داد.

به تأسف باید گفت که: در طول تاریخ امت‌ها در غیبت رهبران واقعی خویش، در معرض آزمون و فتنه قرار گرفته اند. و منحرفان، از غیبت و نبود رهبر الهی سوء استفاده بعمل آورده اند و جامعه را به انحراف سوق داده اند.

ولی همینکه رهبر واقعی در یک مجتمع حضور داشته باشد، دشمنان کاری کرده نمیتواند.

قَالَ هُمْ أَوْلَاءِ عَلَىٰ أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ ﴿٨٤﴾

(موسی) گفت: «پروردگارا! آنان به دنبال من هستند، و من به سوی تو شتاب کردم، تا (از من) خشنود شوی». (۸۴)

تفسیر:

موسی علیه السلام گفت: پروردگارا! قوم به تعقیب من هستند، هم اینک بعد از من میرسند و میان من و آنان چندان مسافت زیادی نیست.

در این آیه مبارکه در می یابیم که: موسی علیه السلام اول معذرت خویش پیشکش نمود و سپس سبب شتاب خود را بیان کرد، که قبل از قومش آمده و آن عبارت بود از شوق راز و نیاز با الله، تا رضایت او را به دست آورد.

قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ ﴿٨٥﴾

الله فرمود: اما ما پس از (آمدن) تو قومت را آزمایش کردیم، و سامری آنها را گمراه ساخت. (۸۵)

تفسیر:

الله متعال به موسی خبر داد که بعد از این که تو آنها را ترک گفתי و از قوم جدا شدی، آنان را به پرستش گوساله آزموده و سامری آنان را گمراه ساخته است.

مفسران گفته اند: وقتی موسی برای راز و نیاز با خدایش رفت، برادرش، هارون را به جانشینی خود منصوب کرد و به او دستور داد که بنی اسرائیل را در بر پا داشتن طاعت خدا متعهد سازد.

در خلال غیبت موسی، سامری زیورات را جمع کرد و از آن مجسمه‌ی گوساله‌ای ساخت و بنی اسرائیل را به پرستش آن دعوت کرد. آنها در مقابل آن دواطلبانه زانوی پرستش بر زمین نهادند. این فتنه در روز بیستم رفتن موسی علیه السلام به کوه طور اتفاق افتاد.

دیده می شود که: نقش هنر و هنرمند غیر متعهد در تخریب باورهای دینی و انحراف مردم یک مجتمع، کمتر از قدرت طاغوت نیست.

سامری منافق به هنر نمایی خویش توانست قوم بنی اسرائیل در غیاب حضرت موسی علیه السلام گمراه سازد.

سامری کیست؟

سامری آن شخصی است که: عامل گمراهی و گرایش بنی اسرائیل به گوساله پرستی بود: قبل از همه باید گفت که: سامری آن شخصی بود که: مجسمه گوساله را ساخت و قوم

موسی را به پرستش آن دعوت کرد. کلمه «سامری» سه بار در قرآن عظیم الشان تذکر شده است. که هر سه بار آن در سوره طه آیات (85، 87 و 95) می باشد.

اصل لفظ سامری در زبان عبری، شمیری است، و از آنجا که معمول است هنگامی که الفاظ عبری به لباس عربی در می آیند حرف شین به حرف سین تبدیل می گردد، چنانکه موثی به موسی و یشوع به یسوع تبدیل می گردد، بنابر این سامری نیز منسوب به شمرون بوده، و شمرون فرزند یشاکر چهارمین نسل یعقوب علیه السلام است.

به هر حال سامری انسان خودخواه مغرور و منحرف و در عین حال باهوشی بود که با جرات و مهارت مخصوصی با استفاده از نقاط ضعف بنی اسرائیل توانست چنان فتنه عظیمی که سبب گرایش اکثریت قاطع به بت پرستی بود ایجاد کند و کيفر این خودخواهی و فتنه انگیزی خود را نیز در همین دنیا دید.

در تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل آمده است: «السَّامِرِيُّ»: مردی از اهالی فلسطین بود و از اقلیم سامره. به مصر کوچ کرد و بعدها همراه بنی اسرائیل از آنجا خارج شد. او انسان منافق بود و چنین وانمود میکرد که گویا به موسی علیه السلام ایمان دارد و کفر خود را مخفی می کرد.

برخی از مؤرخان مینویسد: سامری از قبیله ای به نام سامره بود؛ او به همراهانش به بنی اسرائیل گفت: موسی بدان سبب از میعادی که میان شما و او بود، تخلف کرد و از شما پیشی گرفت که این زیورات حرام در میان شما وجود داشت! پس آنها را امر کرد که زیورات را در آتش افکنند، سپس از آن زیورات گوساله ای ساخت و شد آنچه شد.

همچنان برخی دیگری از مؤرخان می نویسند: سامری، منسوب به «سامر» یا «سامره» است. در حال حاضر، نام محلی در «فلسطین» است که به نظر میرسد اسم قوم یا طایفه ای باشد که در گذشته در آنجا زندگی بسر می بردند.

ولی برخی از مورخان بدین عقیده اند که: هم فکران با فرزندان سامری، بعدها در منطقه «سامره فلسطین» ساکن شدند و نام این محل یا طایفه، به اعتبار سکونت هم فکران یا فرزندان او بوده است.

سامری، از اصحاب حضرت موسی علیه السلام و دارای دانشی شگفت و علمی برتر بود. وی، از دانش شهودی و ریاضت بهره برده بود و دسترسی بر علوم و دانش های غریبه داشت.

همچنان برخی از مؤرخان می نویسند که: سامری، شخصیتی بت پرست به نام موسی بن ظفر از سرزمین «عراق» بود که در دوران نبوت حضرت موسی علیه السلام به «مصر» آمد و به حضرت موسی علیه السلام ایمان آورد (دهخدا، علی اکبر، «لغت نامه»).

در تفسیر معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی آمده است که: سامری یک قبطی، از آل فرعون بوده و در همسایگی حضرت موسی علیه السلام سکونت داشت، به او ایمان آورد، وقتی موسی علیه السلام با بنی اسرائیل از مصر بیرون آمد او هم همراهی شد. بعضی دیگر گفته اند او رئیس قبیله سامره از بنی اسرائیل بوده و این قبیله سامری در کشور شام معروف است.

حضرت سعید بن جبیر فرموده که او: از چنین قومی بود که گاو می پرستیدند و در مصر وارد شده به ظاهر در دین بنی اسرائیل داخل شد، در دل نفاق داشت. (قرطبی) در حاشیه قرطبی آمده است که او از هندوهای هندوستان بود که گاو می پرستند، بر موسی علیه

السلام ایمان آورد و باز به سوی کفر برگشت، یا این که از اول به گونه ای منافقانه ایمان اظهار کرده بود. والله اعلم بالصواب.

مشهور این است که سامری موسی بن ظفر نام داشت، ابن جریر از حضرت ابن عباس (رض) روایت نموده که زمانی موسی سامری متولد شد، فرعون برای قتل پسران بنی اسرائیل حکم صادر کرده بود، مادرش از ترس این که نشاید مأمورین فرعون او را بکشند، از مصیبت اینکه در جلو خود نبینم که او کشته شود، این را بهتر دید که او را در غاری گذاشته دهن او را ببندد، و گاه گاهی به سراغ او می رفت و از او خبر گیری می کرد. از آن طرف الله تعالی جبرئیل امین را برای نگهداری و غذا رسانی او مأمور کرد، او بر یک انگشت خویش عسل و بر یکی مسکه و بر یکی شیر می آورد، و به خوردن کودک میداد، تا این که در غار پرورش یافته بزرگ شد و سر انجام به کفر مبتلا شده سپس زیر غضب الله متعال قرار گرفت. (تفسیر معارف القرآن: علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی - سورطه)

فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِي ﴿٨٦﴾

پس موسی خشمگین (و) با تأسف شدید به سوی قومش بازگشت، (و) گفت: «ای قوم من! مگر پروردگارتان وعده ی نیکو به شما نداده بود؟ آیا مدت (جدایی من از شما) به درازا کشید، یا خواستید غضبی از (سوی) پروردگارتان بر شما نازل شود؟ چرا که با وعده من مخالفت کردید. (۸۶)

تفسیر:

بعد از اینکه موسی علیه السلام معیاد چهل روز و گرفتن تورات را به پایان رساندند، «خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود برگشت».

أسفا: تأسف سخت و شدت خشم را میگویند، یعنی بعد از اینکه قومش موسی علیه السلام به پرستش گوساله پرداخته بودند، سخت قهر، عصبانی و افسرده خاطر گشت.

قابل تذکر است که؛ قهر، خشم و غضبی که در راه رضای الهی باشد مذموم نیست.

مفهوم جمله «فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ» آیه مبارکه این اصل را می رساند همین که موسی علیه السلام از انحراف قوم خویش با خبر شد، فوراً عکس العمل نشان میدهد. «فَرَجَعَ» (حرف «فا» در «فَرَجَعَ» نشانه فوریت را نشان میدهد، یعنی به صورت فوری به پیش قوم خویش دوباره برگشت.

زمانیکه موسی به نزد قوم خویش رسید، قوم را سرزنش کرد و گفت: «قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا» ای قوم من! آیا خدا متعال پیش از این با فرود آوردن تورات بر من، به شما وعده نیکو نداد؟

«وَعَدًّا حَسَنًا»: وعده زیبایی. که هدف از آن نزول تورات و بیان احکام آسمانی در آن؛ یا نجات و پیروزی بر فرعونیان و وارث حکومت سرزمین مصر شدن؛ یا وعده مغفرت و آمرزش توبهکنندگان و انجام دهندگان کارهای پسندیده؛ و یا این که همه این امور. موسی علیه السلام خطاب به قوم خویش میفرماید: پس چه شد که شما اینگونه عمل را انجام دادید؟ استفهام برای توبیخ است.

همچنان در آیه مبارکه این اصل را میرساند که: در جای خود باید خطاکار را توبیخ کرد. «أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِي» آیا زمان

بر شما طولانی شد و یا اینکه در نتیجه تحقق وعده را کند پنداشتید؟ یا این شرک را بدین خاطر انجام دادید که خشم و عذاب الله بر شما فرود آید؛ نتیجه عهدهم را شکسته و وعده‌ای را که با من نموده بودید، خلاف کردید گوساله را پرستیدید و دین الله متعال را فرو گذاشتید؟ «**الْعَهْدُ**»: مدت جدائی موسی علیه السلام از بنی اسرائیل و رفتن به مناجات.

قابل تذکر است که: قوم به حضرت موسی علیهم السلام وعده سپرده بودند که؛ تا او از طور به سوی شان باز می‌گردد، به طاعت الله متعال قیام کنند. به قولی: آنان به موسی علیه السلام وعده داده بودند که در پی او به میعادگاه بیایند ولی همین‌که او از آنان پیشی گرفت، توقف کرده و از پیوستن به او منصرف شدند و تخلف ورزیدند.

مفسر ابو حیان در این مورد می‌نویسد: به موسی وعده داده بودند که به دین الله متعال و روش و سنت موسی علیه السلام پای‌بند باشند، و هرگز با فرمان خدا مخالفت نکنند، اما با پرستش گوساله خلاف وعده کردند. (تفسیر البحر ۶/۲۶۸).

در این آیه مبارکه به دو وعده اشاره به عمل آمده است: یکی وعده‌ای از جانب خداوند که نزول تورات بوده است، «**أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا**» و دیگری، وعده‌ای از طرف موسی علیه السلام با مردم که در زمان غیبت او از برادرش هارون اطاعت کنند، ولی مردم با گوساله‌پرستی خویش هر دو وعده را نادیده گرفتند.

البته موسی علیه السلام هنگام توبیخ آنان، علت انحراف شان را سؤال کرد و پرسید: آیا انحراف شما عامدانه بود و با آگاهی به سراغ قهر خدا رفتید؟ یا از روی غفلت به آن روی آوردید؟ آیا به خاطر اینکه سی‌روز غیبت من به چهل روز منتهی گردید، شما منحرف شدید؟

جمله «**أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ...**»: در آیه مبارکه این فهم را می‌رساند که: از عمل شما چنین معلوم میشود که: گویا شما خود، در مورد خود چنین تصمیمی و فیصله را اتخاذ نموده اید.

قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلَكِنَا وَلَكِنَّا حَمَلْنَا أُوزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ (۸۷)

گفتند: (ما) به اختیار خود وعده‌ی تو مخالفت نکردیم، لیکن بارهای سنگینی از زینت (زیورهای) قوم (فرعون) که با خود داشتیم، آن را (در آتش) افکندیم، و چنین سامری (فتنه‌انگیز بر ما) القا کرد. (۸۷)

تفسیر:

بنی اسرائیل: در جواب موسی گفتند: ای موسی! نه به میل و رغبت خود عهد شکستیم و نه وعده را خلاف کردیم بلکه مجبور شدیم. (خلاصه‌ی گفته‌ی ابن عباس (ض) و قتاده و مجاهد چنین است، طبری نیز چنین می‌گوید. طبری ۱۶/۲۰۰).

«**وَ لَكِنَّا حَمَلْنَا أُوزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا**»: ماجرا اینگونه بود که ما باری سنگین از زیورات قوم فرعون را از مصر با خود انتقال داده بودیم، پس این زیورات را به دستور سامری در چقری انداخته و سپس با آتش گذاختیم، مجاهد مینویسد: «اُوزار» به معنی «اثقال» است که عبارت است از زیورات آلاتی که قبل از خارج شدن از مصر، از فرعونیان به امانت گرفته بودند.

دکتر مصطفی خرّم دل، مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» می‌نویسد: «**أُوزَارًا**»: جمع وُزْر است به معنی بارهای سنگین.

«زینة»: زیورآلات. مراد زر و طلاي امانتي است که زنان بني اسرائيل قبل از حرکت از مصر به بهانه فرارسیدن عيد خود از قبطيان گرفته بودند.
«قَدَفْنَا»: انداختيم. از خود دور کرديم.

«فَكَذَلِكِ أَلْقَى السَّامِرِيُّ»: سامري هم آنچه داشت دور انداخت. سامري هم آنها را به میان آتش انداخت. اين بود که سامري برنامه و طرحي که داشت به مرحله اجرا در آورد. امام فخر رازی در تفسير خویش مینویسد: عده‌ای می‌گویند که زنده گشت و صدا از آن بیرون آمد. وعده‌ای نیز می‌گویند که حیات در آن دمیده نشد بلکه در آن سوراخ‌هایی ایجاد کرد که باد از آنها داخل و خارج میشد و صدایی شبیه گاو از آن شنیده می‌شد. (تفسیر امام رازی ۱۰۳/۲۲).

همچنان مفسران در تفاسیر خویش می‌نویسند: بنی اسرائيل قبل از اینکه از مصر خارج شوند، زیورآلات را از قبطيان به عاریه گرفته بودند، وقتی موسی علیه السلام در بازگشت دیر کرد، سامری به آنها گفت: موسی علیه السلام به خاطر زیورآلاتی که نزد شما است، زندانی شده است. آنها زیورآلات را جمع کرده و به سامری دادند، سپس وی آن را در آتش انداخت و ذوب کرد و برای آنان از طلاهاي ذوب شده گوساله اي ساخت، سپس مثتی از خاک جای پای اسب جبرئیل را بر آن پاشید و گوساله به صدا آمد.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می‌نویسند: که بني اسرائيل بعد از اینکه خواستند یکجا با موسی علیه السلام از مصر بیرون روند، از مردم آنجا زیورآلاتي را به عاریت گرفته و به آنان چنین وانمود کردند که می‌خواهند در جشن یا عروسي‌اي که دارند از این زیورات استفاده بعمل آرند. لذا گفتند ما موقتاً به این زیورات ضرورت داریم. زیورات را «اوزار: گناهان» نامیدند زیرا تصاحب این زیورات برای شان حلال نبود. پس بخاطر رهایی از گناه، این زیورات را در آتش انداختم و این سامري بود که نیرنگ انداختن زیورات در آتش را به‌کار برد و گفت: این زیورات بر شما حلال نیست و آنها را در آتش اندازید، ما هم زیورات را به گودال انداختیم و سامري نیز آنچه از زیورات که با خود داشت در آتش افکند آنگاه از مجموعه آن زیورات برای ما تندیس‌ي به شکل گوساله نر از طلا ساخت.

در روایات آمده است که سامري جبرئیل علیهم السلام را در همان شکل و صورتی که به زمین فرود می‌آید دید، سپس از خاک قدمگاه وي، یا خاک زیر سم اسب وي مثتی برگرفته آن را بر گوساله طلايي افکند و بر اثر آن، گوساله به صدا زدن در آمد.

این کثیر می‌فرماید: «بني اسرائيل به قصد زهد و تقوا از زیورات قوم قبط پرهیز کرده و آن را از خود دور افگندند اما از سوي دیگر به گوساله پرستي روي آوردند، بدین‌سان بود که از یک چیز کم اهمیت زهد پیشه کرده ولي در برابر یک جنایت بزرگ گردن نهادند.

چنان‌که نقل است: مردی از اهالي عراق از عبدالله بن عمر (رض) درباره خون پشه‌اي که لباس بدان آلوده می‌شود پرسید که آیا نماز خواندن در آن لباس جایز است یا خیر؟ عبدالله (رض) فرمود: شگفتا! به مردم عراق بنگرید؛ فرزند رسول الله صلي الله عليه وسلم حسین (رض) را کشتند (و دم برنیاوردند) حالا می‌آیند و از ما حکم خون پشه‌اي را می‌پرسند؟!».

فَأَخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خَوَارٍ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ ﴿٨٨﴾

پس (سامري) مجسمه گوساله‌اي (چون صدای گوساله) داشت، پدید آورد، پس (سامري و پیروانش به مردم) گفتند: «این معبود شما، و معبود موسی است، که آن را فراموش کرده

است» (۸۸)

تفسیر:

علما میفرمایند: هر هنری که با جامعه شناسی و روانشناسی همراه باشد، مؤثرتر است. علماء می‌افزایند: عامل که موجب موفقیت سریع سامری در جلب توجه بنی‌اسرائیل، به بت پرستی و بخصوص گوساله پرستی شد این بود که: تاهنوز تاثیرات و زمینه های بت پرستی و گاو پرستی در مجتمع بنی اسرائیل وجود داشت، و از جانب دیگر رهبر این قوم مدتی از نزد شان غایب شد.

بدین ترتیب سامری توانست از این فرصت استفاده ببرد و برای بنی‌اسرائیل از آن زیور آلات که به شکل طلائی گذاخته دار آمده بود به صورت و شکل گوساله مجسمه‌ای ساخت که مانند گاو آواز می‌داد. (تفسیر رازی ۱۰۳/۲۲).

سامری بعد از ساختن مجسمه گوساله خطاب به قوم گفت که: «فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى قَنَسِي». این همان خدای شماست که موسی آنرا فراموش کرده و از آن غافل شده بود؛ پس آن را بپرستید! که البته این سخن، دروغ و بهتانی ننگین از سوی آنان بود. قتاده فرموده است: موسی خدایش را نزد شما فراموش کرده است، آنگاه بر آن روی آورده و به عبادتش پرداختند.

سامری یکی از نیرنگ‌هایی که در ساختن گوساله از آن استفاده بعمل آورد، این بود که: وی ترتیب ساختن گوساله را از بنی اسرائیل مخفی نگاه داشت، و بعد از اینکه کار ساختمانی گوساله به پایان رسید، مردم يك دفعه با جسد گوساله‌ای صدادار مواجه شدند و قوم بنی‌اسرائیل در این مورد فکر نکردند، که اگر گوساله قابل پرستیدن است، خودسامری که سازنده‌ی آن است به طریق اولی قابل پرستش است.

واقعیت اینست: هر مجتمع که احکام و دستورات الهی را به فراموشی بسپارد، و از رهبران واقعی دینی و مذهبی خویش فاصله گیرد، انحراف و بد عاقبتی را به مردم آن جامعه، بیار می‌آورد.

میگویند: سامری دربدو از جمله یاران موسی علیه السلام بود که بعد ها تعهدات خویش را در قبال او عوض کرد.

در این جای شکی نیست که: اگر رهبران وزعمای یک قوم منحرف شوند، آنان می‌توانند به اسانی، راه انحراف را برای سایر افراد یک جامعه هموار و مساعد سازند.

خوانندگان گرامی!

سامری مُجَسِّمِه ویا پیکره ای به شکل گوساله نر ساخت و آن را ارائه کرد. از جمله آیه مبارکه «عَجَلًا جَسَدًا» بیانگر این نکته است که گوساله سامری به شکل تندیس یعنی مجسمه بوده است، نه اینکه گوساله واقعی باشد؛

- طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم که: ساخت گوساله زرین به دست سامری، پنهان و به دور از چشم بنی اسرائیل صورت گرفت. «أَخْرَجَ» تنها ناظر به مرحله عرضه گوساله بر بنی اسرائیل است و مسکوت ماندن مراحل قبل از آن (ساخت گوساله)، نشانگر مستور بودن آن مراحل از انظار عمومی است؛

- تندیس گوساله زرین سامری، نعره ای همانند صدای گوساله داشت. «خُورًا» یعنی صدای بلند گاو و گوساله (لسان العرب). از آنجا که تندیس ساخته شده سامری به شکل گوساله بود، واضح که؛ صدای آن نیز همانند صدای گوساله بوده است؛

- سامري، شخصي ماهري در فن مجسمه سازي و آشنا به نقاط ضعف فكري بني اسرائيل بود. تعبير «گوساله اي در آورد»، حاكي از شدت شباهت مجسمه گوساله، به شكل حقيقي آن است؛
- شنیده شدن صدای گوساله از تندیس دست ساز سامري، مایه تعجب بني اسرائيل و باور به معبود بودن آن شد. زکرهاي یک از اوصاف گوساله، نشانگر دخالت آن در گرایش بني اسرائيل است؛
- سامري، تندیس گوساله زرین را به عنوان «آله» بني اسرائيل و موسي (ع) معرفي کرد؛
- گروهی از بني اسرائيل در معرفي کردن گوساله زرین، به عنوان معبود با سامري همراهی و همکاری داشتند؛ فعل جمع «قالوا» (گفتند) در آیه مبارکه (88/ طه) می‌رساند که عده ای که در اطراف سامري، مجتمع گشته و مرام او را ترویج می‌کردند یا اینکه از گذشته، با او همکاری و هم فكري داشتند و در زمان نمایش دادن گوساله، به ترویج عقیده باطل خود پرداختند؛
- بعد از اینکه گوساله سامري براي بني اسرائيل عملاً به نمایش گذاشته شد، آنها به سه گروه تقسیم شدند، فرقه ای در رفاقت حضرت هارون علیه السلام باقی ماندند، و از او اطاعت کردند، و گوساله پرستي را گمراهي دانستند، که تعداد شان به دوازده هزار نفر می‌رسید. (کذا في القرطبي).
- دو گروه دیگر در گوساله پرستي شریک شدند، فقط اینقدر با هم فرق داشتند که یکی از فرقه ها چنین اقرار کرد که هرگاهي موسي علیه السلام تشریف بیاورد و از آن منع کند ما آن را ترک خواهیم داد، و گروه دیگری چنان پخته شده بودند که یقین داشتند که موسي علیه السلام برگشته آن را معبود خواهند قرار داد، و ما نباید این طریقه را بگذاریم، وقتی که حضرت هارون علیه السلام جواب این دو گروه را شنید که ما تا تشریف آوری حضرت موسي علیه السلام بر عبادت گوساله خواهیم ماند، با دوازده هزار همراه هم عقیده خود جدا شد، اما بود و باش و غیره جای همه یکجا بود و در آن با هم مشترک بودند. (تفسیر معارف القرآن: محمد شفیع عثمانی دیوبندی).
- بني اسرائيل، دارای زمینه مساعد فكري براي پذیرش گوساله طلایی، به عنوان معبود بودند. انتخاب شکل گوساله براي القای بت پرستي و ارتداد سریع بني اسرائيل، به خصوص پس از مشاهدات معجزات موسي علیه السلام گویای برداشت یاد شده است؛
- سامري و پیروان او، به دروغ مدعی فراموش شدن معرفي گوساله به عنوان معبود، از جانب موسي علیه السلام شدند
- سامري و طرفداران و مبلغان او، پرستش گوساله را از جمله عقاید موسي (ع) وانمود کردند سامري، فردي ناسپاس در برابر نعمت هاي خداوند و بي توجه به الطاف و کمک هاي بخصوص او بود؛ چنانچه ضمير فاعلي «نسی» به سامري برگردد، مراد از فراموشی سامري، بي توجهی او به عنایات الهي و نجات از فرعونیان و نزول «مَنْ وَالسَّلْوى» و تطایر آن خواهد بود.

خوار چیست؟

خوار صدای گاو را می‌گویند. مطابق روایات تاریخی سامري چنان مهارتی و فن در پیکرتراشی داشت، که با استفاده از این مهارت خویش در جسد ساخته شده گوساله چنان

شگاف‌هایی را جابجا ساخته بود، همینکه باد در شکم این گوساله داخل می‌شد، آوازی از آن بیرون می‌آید، شبیه صدای اصلی گاو.

با در نظر داشت اینکه، در آن گوساله حیاتی وجود نداشت. از مفسران معتقدند که سامری با اطلاعاتی که داشت، لوله‌های مخصوص در درون سینه گوساله طلایی کار گذاشته بود که هوای فشرده از آن خارج میشد و از دهان گوساله شبیه صدای گاوبیرون می‌آمد. بعضی دیگر می‌گویند: گوساله را آن چنان در مسیر باد گذارده بود که در اثر وزش باد به دهان او که به شکل مخصوصی ساخته شده بود، صدایی به گوش میرسید.

خدای متعال در رد آنان و در بیان خیره سری و سبک‌مغزی آنان در مسأله‌ی پرستش گوساله گفته است:

أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا ﴿٨٩﴾

پس (چگونه گوساله را معبود قرار دادند) آیا نمی‌بینند که جواب سخنان‌شان را نمی‌دهد و مالک هیچ زیان و سودی برایشان نیست. (۸۹)

تفسیر:

مگر گوساله پرستان که گوساله را میپرستند و گمان می‌کردند، که این گوساله خدای آنها است و مفتون آن شده‌اند، نمی‌بینند که این گوساله بی‌جان و ساکت است، نه به سخنی آغاز می‌کند و نه پرستشگر خود را با سخنی پاسخ می‌دهد، نه از پرستشگران خود زبانی را دفع و نه برای شان سودی را جلب می‌کند، پس چگونه می‌تواند خدای مورد پرستش باشد؟! استفهام در آیه مبارکه، برای سرزنش و توبیخ است.

راه و مکتب انبیاء، استدلالی و منطقی است. بطور عقلاً باید بعرض رسانید: معبود بر علاوه دیگر، باید قدرت جلب منفعت را برای انسان و دفع شرور را از او داشته باشد. در صورتیکه معبود حد اقل فاقد این دواصل باشد، ضرورت به عبادت آن هم از بین می‌رود.

وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي ﴿٩٠﴾

و در حالیکه پیش از این هارون به آنان گفته بود: ای قوم من! شما به وسیله این گوساله مورد ابتلاء و آزمون قرار گرفته‌اید، و بی‌تردید پروردگارتان [خدای] رحمان است، بنابراین این از من [که پیامبر او هستم] پیروی کنید و فرمانم را اطاعت نمایید. (۹۰)

تفسیر:

«مِنْ قَبْلُ»: پیش از برگشت موسی از کوه طور، یعنی قبل از اینکه موسی علیه السلام از طور به سویشان بازگردد؛ هارون به عنوان اندرز، پند و یاد آوری به آنها گفت: ای قوم من! جز این نیست که شما به این گوساله مورد فتنه قرار گرفته‌اید یعنی: شما به سبب این گوساله «فُتِنْتُمْ بِهِ»: بدان در فتنه و بلا افتاده‌اید و مورد آزمایش قرار گرفته‌اید، زیرا گوساله‌ای بدین شکل و هیئت، برای امتحان ایمان شما است، تا مدعیان راستین ایمان از دروغگویان متمایز شوند، پس از پرستش آن دست بردار شوید.

«وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَ أَطِيعُوا أَمْرِي»: پس در حقیقت پروردگارتان که سزاوار پرستش می‌باشند همانا خدای رحمان است؛ معبودی جز او نیست پس در پرستش خدای یگانه به من اقتداء کنید و مرا در آنچه از توحید حق تعالی به شما دستور می‌دهم اطاعت نمایید.

به تأسف باید گفت که برخی از انسانها در برخی از حالات چنان خودباخته میشوند که عقل و هوش خویش را بصورت کلی از دست می دهند، وحتی و صایا پیامبران را هم به فراموشی می سپارند.

ولی طوری که یاد آور شدیم که: انحراف و ارتداد بنی اسرائیل در گوساله پرستی بطور آگاهانه و داوطلبانه به رضا و رغبت شان صورت گرفته است.

در «تفسیر انوار القرآن» آمده است: ملاحظه می شود که هارون علیه السلام به نیکوترین وجه آنان را موعظه نموده بود زیرا او:

اولاً: آنان را با این سخنش: (إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ: همانا شما به سبب این گوساله به فتنه در افتاده اید)؛ از بطلان کارشان آگاه کرد.

ثانیاً: آنان را با این سخنش: (وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ: و همانا پروردگار شما خدای رحمان است)؛ به سویی معرفت الله متعال دعوت نمود.

ثالثاً: آنان را با این سخنش: (فَاتَّبِعُونِي: از من پیروی کنید)؛ به معرفت نبوت فراخواند.

رابعاً: آنان را با این سخنش: (وَأَطِيعُوا أَمْرِي: و از فرمان من اطاعت کنید)؛ به پیروی و انقیاد در برابر احکام و قوانین الهی دستور داد.

قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ ﴿٩١﴾

(منحرفان بنی اسرائیل) گفتند: (ما) پیوسته پیرامون آن (برای پرستش) مینشینیم (و آن را عبادت می کنیم)، تا موسی به سوی ما باز گردد». (٩١)

تفسیر:

«نَبْرَحَ»: برح: کنار شدن. «برح الرجل براحا: اذا تحى عن موضعه» شخصی که از جای خویش کنار رود.

دیده می شود که حتی و صایا پیامبران بالایی انسانها ی لجوج بی اثر می باشد.

آنچه از اشخاصیکه راه گوساله پرستی را در پیش گرفته بودند گفتند: ما بر پرستش گوساله باقی خواهیم ماند تا آنگاه که موسی به سوی ما باز گردد. آن گاه می بینیم که آیا او مارا در پرستش آن تأیید می کند یا خیر؟ در این هنگام بود که هارون علیه السلام از آنان کناره گرفت.

قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا ﴿٩٢﴾

پس (وقتی موسی آمد) گفت: ای هارون! چه چیزی تو را بازداشت، هنگامی که آنها را دیدی گمراه شده اند. (٩٢)

تفسیر:

بعد از اینکه موسی علیه السلام از کوه طور بازگشت و خواست تا با سرزنش برادرش هارون علیه السلام بر اوضاع چیره و مسلط شود و بساط آن انحراف را برچیند: (موسی در حالیکه موی سر و ریش برادر خود را گرفته بود به او) گفت: ای هارون! زمانی که دیدی آنان گمراه شدند، چه چیز تو را بازداشت؟ به برادرش هارون گفت: چه کسی تو را از پیوستن به من و ترک این قوم بازداشت؟ هنگامی که دیدی آنان گوساله را به جای خدای سبحان میپرستند؟

یعنی: به من به پیوندی و مرا از این عملکردشان آگاه می ساختی؟ یا معنی این است: چرا در خشمگین شدن به خاطر الله متعال از من تبعیت نکردی؟ چرا برای جلب رضایت خدا بر آنان خشم نگرفتی و به عمل آنها اعتراض نکردی و آنان را از آن گمراهی منع نه نمودی؟ و چرا با این گمراهان به مبارزه قد علم نه کردی؟

مفسران مینویسند: زمانیکه موسی علیه السلام از کوه طور بازگشت و قوم خود را منحرف دید، سه گروه را زیر بازپرس و سؤال قرار داد:

اول: در قدم نخست قوم خویش را مورد مخاطب قرار داده و گفت: «قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا» گفت: ای قوم من! آیا پروردگارتان به شما وعده‌ای نیکو (نزول تورات) نداد؟ (86 طه)

دوم: دومین مخاطب موسی علیه السلام برادرش هارون بود، طوری که برایش گفت که: «يَا هَارُونَ مَا مَنَعَكَ» (92 طه): خطاب به هارون علیه السلام گفت: (ای هارون! چه چیزی تو را بازداشت، هنگامی که آنها را دیدی گمراه شده اند؟).

واقعاً هم زعما و رهبران باید جوابگویی انحرافات مردم و قوم خویش باشند.

سوم: سومین مخاطب همان سامری بود که برایش گفت: «فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ» (95) «ای سامری! (این) کار تو چیست؟ (چرا چنین کرده ای؟)».

أَلَا تَتَّبِعُنَّ أَفْعَصَيْتَ أَمْرِي ﴿٩٣﴾

که از من پیروی نکردی؟ آیا فرمان مرا عصیان (و سرپیچی) کردی؟! (93)

تفسیر:

«أَلَا تَتَّبِعُنِي؟»: این که از من پیروی نکنی؟ اشاره به این است که موسی به هارون گفته بود که پس از رفتن موسی، او جانشین وی شود و او وظیفه داشت که به اصلاح قوم خویش بپردازد. (ملاحظه شود، سوره اعراف آیه: 142).

در ضمن قابل یاد دهانی است که: پیامبر می‌تواند فرمان بر پیامبر دیگر باشد. طوری که موسی علیه السلام به هارون علیه السلام می‌گوید: «أَفْعَصَيْتَ أَمْرِي» چگونه دستورم را در ایستادگی برای الله متعال و پشت کردن به کسانی که با دین وی به مخالفت برخاسته‌اند، خلاف کردی و در میان گروهی اقامت گزیدی که گوساله را به خدایی گرفته‌اند؟

مفسران مینویسند که: موسی علیه السلام قبل از رفتن به کوه طور، به برادرش هدایت فرموده بود که قوم را سرپرستی کند، طوری که در (142/سوره اعراف) آمده است: «وَاعِدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَاتَّمَنَّاهَا بَعِشْرَ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَ قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ أَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ ﴿١٤٢﴾» (و سی شب با موسی وعده گذاشتیم و آن را با ده شب دیگر تکمیل کردیم، تا وقت مقرر پروردگارش چهل شب کامل شد. و (در وقت رفتن به کوه طور) موسی به برادرش هارون گفت: در میان قوم من جانشین (نائب) من باش و در اصلاح (شان) بکوش و از راه مفسدان پیروی مکن).

امام قرطبی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: «این اصل است در امر به معروف و نهی از منکر که باید از اهل منکر کناره گرفت لذا کسی که در میان اهل منکر اقامت می‌گزیند، بخصوص اگر به عمل آنان راضی باشد، حکم او همچون حکم آنان است.»

بیشتر مفسران بر آنند که آن چهل شب عبارت بود از: تمام ماه ذی‌القعدة و ده روز از ماه ذی‌الحجه بنابر این، موسی علیه السلام میقات را در روز عید قربان به اتمام رسانید و حق تعالی با وی در این روز سخن گفت.

همچنین در همین روز بود که خداوند متعال، دین اسلام را برای حضرت محمد صلی الله علیه وسلم به اكمال رسانید چنان که میفرماید: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» [المائدة: 3]. (یعنی امروز، دین شما را برای شما کامل نمودم و

نعمتم را بر شما تکمیل کردم و اسلام را به عنوان دین، برای شما پسندیدم.)
 در حدیثی آمده است: «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْيَهُودِ قَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، آيَةٌ فِي كِتَابِكُمْ تَقْرَأُونَهَا لَوْ عَلَيْنَا مَعْشَرَ الْيَهُودِ نَزَلَتْ لَا تَتَّخِذْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ عِيدًا. قَالَ: أَيُّ آيَةٍ؟ قَالَ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضَيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» [المائدة: 3]. قَالَ عُمَرُ: قَدْ عَرَفْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ وَالْمَكَانَ الَّذِي نَزَلَتْ فِيهِ عَلَى النَّبِيِّ وَهُوَ قَائِمٌ بِعَرَفَةَ يَوْمَ جُمُعَةٍ». (بخاری: 45) (از عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که یک نفر یهودی، خطاب به ایشان، گفت: ای امیر المومنین! در کتاب شما (قرآن)، آیه ای هست که اگر بر ما یهودیان نازل میشد، ما آن روز را عید قرار داده، جشن می گرفتیم. امیرالمؤمنین فرمود: آن آیه کدام است؟ گفت: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضَيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» [المائدة: 3]. یعنی امروز، دین شما را برای شما کامل نمودم و نعمتم را بر شما تکمیل کردم و اسلام را به عنوان دین، برای شما پسندیدم. عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فرمود: ما آن روز را می شناسیم و آن مکان را به یاد داریم که این آیه بر نبی اکرم نازل شد. آن روز، جمعه بود و آنحضرت در عرفات، ایستاده بود.

خوانندگان محترم!

قابل یاد آوری است لحظه که موسی علیه السلام قوم را ترک می کرد و عازم کوه طور - میعادگاه مناجات با پرورگارش - بود خطاب به هارون برادر خویش گفت: «در میان قوم من جانشین من باش و در اصلاح» حال بنی اسرائیل «بکوش» با حسن سیاست، اداره امور آنان به مهربانی و رسیدگی دلسوزانه به اوضاع و احوال آنان «و از راه و روش فسادگران پیروی نکن» یعنی: راه عاصیان را نرو و یاور ستمگران نباش بلکه راه اهل صلاح و اصلاح را بپیمای.

این سخن؛ نصیحت، بیدارباش و تذکری از سوی موسی علیه السلام به برادرش هارون بود و الا هارون خود، نزد خداوند متعال پیامبری بزرگ و والامقام است. «تفسیر انوار القرآن».

قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي ﴿٩٤﴾

(هارون) گفت: «ای پسر مادرم! نه ریش مرا بگیر، و نه (موی) سرم را، همانا من ترسیدم که بگویی میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی، و سخن (و سفارش) مرا به کار نبستی». (۹۴)

تفسیر:

دیده می شود که: دین و دینداری مهمتر از روابط خونی و فامیل است. موسی علیه السلام در حالیکه در قهر و غضب از موی سر و ریش برادرش هارون را گرفت و او را به سوی خود می کشید.

طوری که ابن عباس (رض) فرموده است: موسی علیه السلام؛ از شدت عصبانیت با دست راست موی سر هارون را گرفت و با دست چپ ریشش را؛ زیرا حمیت در راه خدا بر او چیره شده بود.

باید متذکر شد که در بسیاری از موارد؛ برای خاموش کردن غضب جانب مقابل، باید از کلمات عاطفی استفاده بعمل آریم. طوری که هارون به برادر خود موسی در حالیکه در اوج غضب بود، می گوید: ای پسر مادرم! «يَا ابْنَ أُمَّ»: ای پسر مادرم! ادای سخن بدین شیوه، برای برانگیختن رأفت و رقت موسی بود، والا موسی و هارون برادران پدري و مادري

یکدیگر بودند.

نه مرا از ریشم بکش و نه با موی سرم؛ «إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ» در حقیقت من ترسیدم که اگر به تو با دوازده هزار نفر پشت سر شما بیایم در قوم بنی اسرائیل تفرقه واقع میشود، باز شما بمن می گفتید: بنی اسرائیل را در حالی که درگیر اختلاف و تفرقه بودند رها کرده و به سوی من آمدی؟ چرا به اصلاح نابسامانی‌هایشان نپرداخته و جانشین خیر و نیکی برایم در میان آنها نه گشتی؟ آخر چرا هدایتم را در مورد سرپرستی نیکو و آراسته از آنان رعایت نه کردی؟ «اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (142 اعراف) (موسی علیه السلام، پیش از رفتن به این وعده‌گاه، به برادرش هارون گفت: در میان اُمّت من جانشین من باش و کار مردم را اصلاح کن و از راه و روش مفسدان پیروی مکن!)

دیده می شود که: خطر تفرقه‌ی يك اُمّت، حتی هارون علیه السلام را نیز مُشوّش ساخته بود. واقعیت امر اینست که: حفظ وحدت امت، مهم‌تر از نجات يك گروه است. همچنان هارون علیه السلام به سوی موسی علیه السلام عذر دیگری را نیز مطرح ساخت، طوری که در آیه (150 اعراف) چنین بیان یافته است: «إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونِي» (این قوم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند) «اعراف / 150». در تفسیر «انوار القرآن» آمده است: تعداد بنی اسرائیل در آن زمان به ششصد هزار نفر می رسید، که جز دوازده هزار تن، بقیه همه به پرستش گوساله روی آوردند.

ابن عباس (رض) گفته است: هارون علیه السلام سر به زیر و فرمانبر بود. موسی علیه السلام که این عذر هارون علیه السلام را شنید، دست هارون علیه السلام را رها کرد و به سوی بانی اصلی فساد سامری متوجه شد، در هیچ جای از قرآن نیامده است که حضرت موسی علیه السلام این نظریه هارون علیه السلام را تصحیح کرد یا که فقط آن را خطای اجتهادی تصور کرده او را رها کرد. (تفسیر معارف القرآن: مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی)

قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ (۹۵)

(موسی علیه السلام رو به سامری کرد و) گفت: «ای سامری! (این) کار تو چیست؟ (چرا چنین کرده ای؟)». (۹۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَطْبُ»: امر خطیر. کار خطرناک و عظیم (ملاحظه شود سوره: یوسف/51، و سوره حجر/ 57).

تفسیر:

ای سامری! از این حرکات چه هدف منظوری داشتی و چه امری تو را به این کار وادار کرد؟ چه چیز تو را با پدید آوردن رسم باطل گوساله پرستی به گمراه سازی بنی اسرائیل واداشت؟ وای سامری! (منظور تو از) این کار (و فتنه‌ی) بزرگ که کردی چیست؟ باید یاد آور شد: زمانیکه موسی علیه السلام به ملاقات خداوند (تبارک و تعالی) به کوه طور رفت، سامری منافق از فرصت استفاده کرد، و سبب تَمَرُد در میان مردم در برابر رهبری مشروع هارون علیه السلام شد و آنها را از پرستش خداوند متعال گمراه کرد. زمانیکه موسی علیه السلام از کوه طور برگشت برای محاکمه کسی عجله نکرد. او به سامری فرصت داد تا قبل از اینکه تصمیم به راندن او از آن سرزمین بگیرد در مورد عمل

خود توضیح دهد.

قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي (٩٦)

(سامری) گفت: من چیزی را دیدم که (مردم) آنرا ندیدند، پس مشت (خاک) از نقش پای فرستاده (الله) را گرفتم، پس آن را افگندم. این چنین نفس من (این کار را) در نظرم آراست. (٩٦)

تفسیر:

در طول تاریخ دیده شده که رهبران گمراه برای انحراف اذهان مردم، از جهل آنان و بخصوص از مقدسات دینی مردم سوءاستفاده ناروی بعمل می آورند.

سامری منافق در جواب حضرت موسی علیه السلام گفت: آنگاه که من جبرئیل را بعد از غرق شدن فرعون و سپاهش بر آسبی دیدم، چیزی را دیدم و دانستم که دیگران ندیدند، پس مشت (خاک) از خاک سُم آسب جبرئیل برداشته و آن خاک را بر زیوری که گوساله را از آن ساخته بودم انداختم. در واقع این نفس اماره بالسوء بود که چنین فریبکاری را برایم آراست. (تفسیر المیسر: دکتر عایض بن عبدالله القرنی)

امام قرطبی میفرماید: «از امام ابوبکر طرطرش/پرسیدند: چه می‌گوید سید فقیه ما درباره گروهی از صوفیه که برای ذکر اجتماع میکنند و سپس برخی از آنان می‌ایستند و به رقص و وجد می‌پردازند تا آنکه بی هوش بر زمین می‌افتند آنگاه چیزی آماده کرده و می‌خورند، آیا همراهی و حضور با آنان جایز است؟ امام در جواب گفت: خداوند متعال بر تو رحم کند؛ مذهب این گروه از صوفیه، بطالت و جهالت و ضلالت است و اسلام چیزی جز کتاب الله متعال و سنت رسول وی نیست. اما از رقص و وجد بشنو: اولین کسانی که آن را پدید آوردند، یاران سامری بودند که چون برای شان گوساله‌ای صدا دارساخت، ایستادند و گرداگرد وی به رقص پرداختند پس این رقص از دین و آیین کفار و پرستشگران گوساله است... مگر نخوانده‌ای که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم با اصحابش می‌نشست، گویی پرنده بر سرهایشان آشیان ساخته بود، از بس سکوت و وقار و سنگینی و ادب داشتند؟ لذا بر سلطان و نایبانش لازم است تا اینان را از حضور در مساجد و غیر آن بازدارند و برای کسی که به الله متعال و روز آخرت ایمان دارد، روا نیست که با آنان در مجالس شان حضور یابد و آنان را بر باطل شان مدد کند، این است مذهب امام مالک و امام ابو حنیفه و امام شافعی و امام احمد بن حنبل و غیر ایشان از ائمه مسلمین» (رحمه الله علیهم جمیعاً) (قرطبی: 238-11/237).

شیخ خرمدل در تفسیر این آیه می‌نویسد: معنی دیگر آیه که تنها نقل قول از زبان سامری است عبارت است از: سامری گفت: چیزی را من دیده‌ام که آنان ندیده‌اند (که جبرئیل فرشته وحی است) و از جای پای (آسب) جبرئیل مُشتی (خاک) برگرفتم و آن را (به درون گوساله) ریختم، و نفس من این چنین کار را در نظرم آراست.

«بَصُرْتُ»: دیدم. مراد از دیدن در اینجا، فهم کردن و پی‌بردن و دانستن فنون مجسمه‌سازی و تمثال‌گری است.

«فَقَبَضْتُ قَبْضَةً»: مشت (خاک) را برگرفتم. مراد برداشتن مقداری از تورات و عمل کردن بدان است.

«أَثَرِ الرَّسُولِ»: اثر پیغمبر. مراد از (أَثَر) تورات، و مراد از (الرَّسُول) موسی است.

«نَبَذْتُ»: انداختم. رها کردم.

«سَوَّلْتُ»: آن را زینت داد و گرمی و شیرین کرد. (یوسف / 18 و 83).
قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُْحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا ﴿٩٧﴾

(موسی به سامری) گفت: «پس برو، بی شک بهره ی تو در زندگی دنیا این است که بگویی: «(به من) دست نزنید (و نزدیک نشوید)» و همانا وعده ای (از عذاب) داری، که هرگز تخلف نخواهد شد، و (اکنون) به معبودت بنگر که پیوسته عبادتت می کردی (و آن را رها نمی کردی) آن را خواهیم سوزاند، سپس (خاکستر و ذرات) آن را در دریا پراکنده می سازیم. (۹۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِساس»: تماس. مخالطت و معاشرت. مصدر باب مفاعله است. «لا مِساس»: هیچگونه همنشینی و آمیزشی نیست. هدف از آن نهي است، یعنی با من نیامیزید و تماس نگیرید. مقصود بایکوت سامری و طرد او از میان جامعه است. اشاره به یکی از قوانین جزائی شریعت موسی است که اعلان پلیدی پلید و کناره گیری از او است. (ملاحظه شود تفسیر فی ظلال القرآن).

تفسیر:

موسی علیه السلام به سامری گفت: پس برو (دور شو)، که جزایت بر آنچه کردی این است که رانده و مانده و از همه کس دور افکنده زندگی کنی و به هر کس بگویی: نه به من دست زنید و نه من به کسی دست میزنم!
 حسن بصری گفته است: الله متعال سزای دنیوی سامری را چنان مقرر نمود که او مردم را لمس نکند و مردم هم او را لمس نکنند. یعنی الله متعال سختی و عذاب را بر او شدید گرفته بود.

مفسران می نویسند: که سامری به هر کس که نزدیک می شد، هر دو را تب (سهم) می گرفت. برخی از مفسران در مورد کلمه «لامِساس» در تفاسیر خویش می نویسند که: «لا مِساس»: به معنای مبتلا شدن به مریضی است، که به هیچ وجه احدی با او تماس نگیرد. میگویند در نهایت امر سامری به یک مریضی روانی گرفتار شد که از مردم فرار میکرد و هر کس به او نزدیک می شد چیغ میزد: «لامِساس» دور شو، دور شو.

«وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ»: با این حال تو را نزد الله متعال موعده ای است که در آن بر جنایت بزرگ پدید آوردن رسم گوساله پرستی عذاب خواهد کرد و این وعده هرگز تخلف پذیر نیست و قطعاً محقق خواهد شد.

«وَ انظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا»: و به سوی این گوساله اینکه آن را به جای الله متعال پرستش می کردی و در پرستش آن پایدار بودی، بنگر.
 «لَنُْحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا»:؛ به زودی آن را با آتش می سوزانیم سپس خاکسترش را در آب دریا کاملاً فرو می پاشانیم.

به قولی معنی این است: او را میکوبیم و به وسیله سوهان ذره ذره اش می کنیم «سپس آن را در دریا پراکنده می کنیم، پراکنده می کنیم» یعنی خاکستر گوساله را در دریا می افشانیم تا باد آن را پاک از بین ببرد و نابود سازد.

در آیه مبارکه درمی یابیم که؛ محو و نابودی آثار کفر و شرک باید در ملاء عام و با حضور

مردم باشد. صورت گیرد، در ضمن در یافتیم که: حفظ افکار مردم از حفظ طلا هم مهمتر است. غیرت دینی و قاطعیّت در برابر انحراف، لازمه‌ی رهبری است. (سوزاندن طلا و به دریا ریختن خاکستر آن، تصمیم قطعی موسی بود) هکذا به جوامع نشان داد که: چیزهای نابود شدنی شایستگی پرستش را ندارند.

سرنوشت سامری، پس از گمراهی مردم:

سرانجام موسی بعد از مراجعت از کوه طور سامری را محکوم نموده و سه دستور در باره او و گوساله اش صادر نمود: که تفصیل آن در آیه 97 سوره «طه» بیان یافته است.

1 - طرد از وطن و قوم «فَاذْهَبْ»، به او گفت: باید از میان مردم دور شوی و با کسی تماس نگیری و بهره تو در باقیمانده عمرت این است که هر کس به تو نزدیک شود بگو با من تماس نگیر، «قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ» حضرت موسی علیه السلام، با یک فرمان قاطع، «سامری» را از جامعه طرد کرد و او را به انزوای مطلق کشانید.

سامری بعد از این ماجرا ناچار شد از میان بنی اسرائیل و شهر و دیار بیرون رود و در بیابان ها متواری گردد.

بعضی از مفسران گفته اند: بعد از ثبوت جرم و خطای بزرگ سامری، موسی درباره او نفرین کرد و خداوند او را به مریضی مرموزی مبتلاء ساخت که تا زنده بود کسی نمی توانست با او تماس بگیرد و اگر تماس می گرفت گرفتار مریضی میشد. (قرطبی محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، 4281/6 انتشارات ناصر خسرو، تهران 1384).

2 - نفرین «لَا مِسَاسَ»، تهدید به عذاب آخرت «لَكَ مَوْعِدًا»، وعده عذاب دردناک الهی در پیش داری که هرگز از آن تخلف نخواهد شد.

بعضی از مفسران گفته اند: جمله «لَا مِسَاسَ» اشاره به یکی از قوانین جزائی شریعت موسی (علیه السلام) است درباره بعضی از افراد که گناه سنگینی داشتند، چنین فردی به منزله موجودی که از هر نظر پلید و نجس و ناپاک بود، درمی آمد، احدی با او تماس نمی گرفت و او هم حق نداشت با کسی تماس بگیرد. (تفسیر «فی ظلال»، جلد 5، صفحه 494).

دستور و مجازات دوم سامری این بود که: موسی (علیه السلام) مجازات او را در قیامت به او گوشزد کرده گفت: (تو وعده گاهی در پیش داری - وعده عذاب دردناک الهی - که هرگز از آن تخلف نخواهد شد)؛ «وَ إِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ». (لَنْ تُخْلَفَهُ» فعل مجهولی است که نائب فاعل آن در اینجا سامری، و ضمیر آن، مفعول دوم می باشد و فاعل آن در اصل خدا است و معنی جمله روی هم رفته چنین است: برای تو موعدی است که خداوند درباره تو از آن تخلف نخواهد کرد).

3 - آتش زدن گوساله «لُنْحَرَقْنَهُ». سومین دستور این بود که: موسی علیه السلام به سامری گفت: (به این معبودت که پیوسته او را عبادت می کردی، نگاه کن و ببین ما آن را با سوهان براده نموده، می سوزانیم و سپس ذرات و خاکستر آن را به دریا می پاشیم)؛ (تا برای همیشه محو و نابود گردد) «وَ أَنْظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُْحَرَقْنَهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا» (97طه) (تفسیر المیزان، ترجمه محمد باقر موسی همدانی، 277/14).

باید یاد آور شد که: برای مروّجین فکرهای باطل، مجازات دنیوی وسیله‌ی تخفیف در سزای های اخروی شان نیست.

احتمال دارد که انسان از سزا های دنیوی فرار کند، ولی به یاد داشته باشید که از عذاب اخروی وقهر الهی در آخرت به هیچ صورت راه گریزی وجود ندارد.

إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴿٩٨﴾

بدون شک پروردگار بر حق شما تنها و بی همتا الله است، همان پروردگاری که جز او معبودی نیست، علم او همه چیز را فرا گرفته است. (۹۸)

تفسیر:

نه این گوساله‌ای که سامری شما را به وسیله آن در فتنه افگند. ای بی‌خردان! وقتی گوساله را به پرستش گرفتید، عقل‌هایتان کجا رفته بود؟!

بدین ترتیب حضرت موسی علیه السلام به فتنه گوساله پرستی سامری پایان داد و قومش را به سوی توحید برگرداند.

خوانندگان محترم!

معمولاً در برابر هر انقلابی، یک جنبش ضد انقلابی که سعی میکند دستاورد های انقلاب را در هم پیچیده و جامعه را به دوران قبل از انقلاب برگرداند وجود دارد، دلیل آن هم چندان پیچیده نیست، زیرا با تحقق یک انقلاب تمام عناصر فاسد گذشته یک مرتبه نابود نمی شوند، معمولاً تفاله ای از آن باقی می ماند که برای حفظ موجودیت خویش به تلاش بر می خیزند و با تغییر شرایط و کمیت و کیفیت، دست به اعمال ضد انقلابی آشکار یا پنهان می زنند و با استفاده از تمام ضعف های روانی و فرصت های مناسب زمانی و مکانی برای بر اندازی انقلاب تلاش می کنند.

در جنبش انقلابی موسی بن عمران به سوی توحید و استقلال و آزادی بنی اسرائیل، سامری سردمدار این جنبش ارتجاعی بود، او که مانند همه رهبران جنبش های ارتجاعی، به نقاط ضعف قوم خود به خوبی آشنا بود و میدانست با استفاده از این ضعف ها می تواند، غائله ای به راه اندازد، سعی کرد از زیور آلات و طلاهایی که معبود دنیا پرستان و مورد توجه توده عوام است، گوساله بسازد و بدین وسیله توانست در مدت کوتاهی اکثریت قاطع جاهلان بنی اسرائیل را از راه و رسم توحید منحرف ساخته و به شرک بکشاند.

داستان گوساله پرستی سامری :

داستان گوساله پرستی سامری یکی از داستان های ذی عبرتی در قرآن عظیم الشان می باشد که بصورت کل چهار بار تذکر رفته است که از جمله: در سوره بقره آیات (51، 54، 92 و 93). و در سوره نساء آیه: (153) و در سوره اعراف آیات (148 و 149) و در سوره طه از آیه ۸۸ این داستان به تفصیل بیان گردیده است. البته این مقدار یادآوری این داستان حاکی از اهمیت آن است.

عوامل گوساله پرستی بنی اسرائیل :

انحراف از توحید و میل بنی اسرائیل و گرایش آنان به گوساله پرستی چیزی جدیدی نبود، بلکه ریشه این عوامل در مصر سابقه طولانی داشت که ببر خي از این عوامل ذیلاً اشاره به عمل می آید:

قرآن عظیم الشان در آیه (38 سوره اعراف) میفرماید: «وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ

تَجْهَلُونَ ﴿138﴾» (و بنی اسرائیل را از بحر گذرانندیم، تا اینکه در راه بر قومی آمدند که به عبادت بت‌های خویش مشغول بودند، گفتند: (بنی اسرائیل) ای موسی! برای ما هم معبودی مقرر کن همان طور که آنان را معبودانی هست، گفت: یقیناً شما قوم نادان و جاهل هستید.) به تأسف باید گفت: گاهی انسان به حدی کج‌اندیش می‌شود که از رهبران الهی نیز درخواست ناروا می‌کند.

ولی نباید از این واقعیت انکار کرد که: محیط جبرآور نیست، ولی تأثیرگذار هست. پس تا در اعتقاد و ایمان قوی نشده‌ایم، ضرور و واجبی است تا از محیط و فرهنگ فاسد دوری کنیم، زیرا گاهی انسان از مهم‌ترین نعمت‌ها غفلت ورزیده و نسبت به آنها ناسپاسی می‌کند. بعد از اینکه موسی و بنی اسرائیل از بحر عبور کردند، در بین راه با قومی برخوردند که بر پرستش بت‌های خویش پایبند بودند، (با دیدن این صحنه) گفتند: ای موسی! برای ما خدایی قرار بده، همان گونه که برای اینان معبودها (و بت‌هایی) است. (موسی) گفت: آیا غیر از الله معبودی برای شما خواهیم؟ در حالیکه او شما را بر جهانیان (زمان تان) فضیلت داده است.

«قَالَ أَعْبَدُ اللَّهَ أُنَبِّئُكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿140﴾» (سوره اعراف 140) گفت: آیا معبودی غیر خدا برای شما بجویم، در حالی که او شما را بر مردم این زمانه برتری داده است؟!)

از فحوائی آیه مبارکه چنین فهمیده میشود که: اشخاص و ملت‌ها، هر لحظه و هر زمان در معرض خطر انحراف قرار می‌گیرند. ایمان سطحی، زودگذر است، آنانی که يك عمر در سحر و جادو بودند، با دیدن يك معجزه چنان مؤمن شدند که تهدیدهای فرعون آنان را نلرزاند، ولی طرفداران حضرت موسی علیه السلام با دیدن آن همه معجزات و پس از پیروزی بر فرعون، انحراف و بت پرستی قومی، آنان را به انحراف کشید و تازه از موسی علیه السلام نیز تقاضای بت و بت پرستی کردند. در این هیچگونه شکی نیست که پرستش (حق یا باطل)، در طول تاریخ بشر وجود داشته است. «يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ» (در زمان موسی علیه السلام نیز اشخاصی بت می‌پرستیدند.) واقعیت امر اینست که: بدتر از دشمنان آگاه خارجی و بیگانه، دوستان نادان داخلی‌اند.

خوانندگان محترم!

بصورت کل باید گفت که: پس از تمديد میقات حضرت موسی علیه السلام از سی شب به چهل شب و شایعه مرگ حضرت موسی علیه السلام که توسط برخی از منافقان در میان مردم منتشر شد همچنین جهل و نادانی این جماعت به همراه زیرکی و مهارت و زبردستی سامری در تهیه گوساله ای که از آن صدایی مخصوص خارج میشد به اضافه اینکه این بت از طلا و زیورآلاتی ساخته شده بود که مردم به دلیل محرومیت های پیاپی و وجود روح مادیرگی بنی اسرائیل مورد توجه شیفتگان طلا قرار میگرفت همه و همه سبب شد که در مدت کوتاهی بت پرستی و گوساله پرستی در میان بنی اسرائیل رواج یابد.

در ادامه داستان گوساله سامری و پس از مراجعت حضرت موسی علیه السلام از میقات و روشن شدن مسائل برای بنی اسرائیل از کار خود نادم و پشیمان گشتند و از خدا تقاضای عفو و بخشش کردند و گفتند: اگر پروردگار ما به ما رحم نکند و ما را نبخشد به طور مسلم از زیانکاران خواهیم بود. «و لَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَ يَعْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿149﴾» (سوره اعراف) و چون (ارزش گوساله

پرستی) در نزدشان سقوط کرد (و پشیمان شدند) و دیدند که قطعاً گمراه شده‌اند، گفتند: البته اگر پروردگارانمان به ما رحم نکند و ما را نبخشد، ما از زیانکاران خواهیم بود.

خوانندگان گرامی!

از آیات متبرکه (99 الی 112) در باره پند گرفتن از قصه‌ی قرآنی، مجازات اعراض از دساتیر قرآنی، چگونگی زمین، کوه‌ها و مردم در روز قیامت، به بحث گرفته شده است.

كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا ﴿٩٩﴾

این گونه بخشی از اخبار گذشته را برای تو بیان می‌کنیم و بی تردید ذکری [چون قرآن] از نزد خود به تو عطا کردیم. (۹۹)

تفسیر:

نقل داستان‌های قرآنی، یکی از شیوه‌های تربیتی قرآن عظیم‌الشان می‌باشد. قصه‌های قرآنی، وحی الهی است، نه گفته‌های این و آن. واقعیت امر اینست که ذکر داستان‌های قرآنی، بهترین و صادق‌ترین داستان‌هاست، زیرا گوینده‌ی آن خداوند متعال است، و مخاطب آن پیامبر صلی الله علیه وسلم و ماجرای آن حقیقی است.

در آیه مبارکه آمده است: ای پیامبر! همان طوری که قصه‌ی وسر گذشت موسی و فرعون را بر تو حکایت کردیم، اخبار امت‌های پیشین را نیز بر تو حکایت می‌کنیم.

«وَ قَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا» و مسلماً بر تو قرآنی نازل کرده‌ایم که پند و اندرز و تذکری است برای هر کس که اندرز گیرد.

در البحر آمده است: خدای متعال منت اعطای قرآنی که مشتمل بر قصه‌ها و معجزات است، را بر حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم نهاده است. (البحر ۶/۲۷۸).

مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا ﴿١٠٠﴾

هر کس از آن روی گردان شود روز قیامت بار سنگینی (از گناه و مسئولیت) بر دوش خواهد داشت! (۱۰۰)

تفسیر:

«وِزْرًا»: بار سنگین. بر گناه هم اطلاق می‌شود، و در اینجا مراد عقوبت و جزای گناه است.

کلمه «وِزْرًا» بصورت نکره (غیرمعروف، ناشناس) آمده است یعنی اینکه میزان خطر و سنگینی بار قیامت، برای کسی روشن نیست.

یعنی هر کسیکه از قرآن روی گرداند و از آن پیروی نکند و بدان عمل ننماید بی‌گمان روز قیامت بارگناهی سنگین بر دوش می‌گیرد؛ از آن رو که اعراض نموده و نسبت به آن بی‌توجه بوده است.

باید گفت که: انسان‌ها در انتخاب راه آزادند، میتوانند حق را بپذیرند و میتوانند از قبولی حق اعراض و روی بگردانند، عواقب اعراض و روی گردانی از ذکر خدا، تنها به زندگانی نکبت بار در این دنیا خلاصه نمی‌شود، بلکه بدبختی آخرت را نیز به همراه دارد. طوری که در (آیه ۱۲۴ سوره طه) می‌خوانیم: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» و هر کس از هدایت من [که سبب یاد نمودن از من در همه امور است] روی بگرداند، برای او زندگی تنگ [وسختی] خواهد بود، و روز قیامت او را نابینا محسور می‌کنیم.

خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا ﴿١٠١﴾

که همیشه در آن خواهند ماند و چه بد باری است که در روز قیامت خواهند داشت. (۱۰۱)
تفسیر:

«حِمْلًا»: بار. مراد بار سنگین گناهان است. در آیه مبارکه، گناه به بار سنگین تشبیه شده است؛ چرا که بر دوش گناهکار سنگینی می‌کند. یعنی: این گناه بزرگ شان در روز قیامت چه سربار بدی برای شان است.

يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا ﴿١٠٢﴾

(همان) روزی که در «صور» دمیده شود، و گناهکاران را در آن روز کبود چشم جمع می‌کنیم. (۱۰۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«زُرْقًا»: جمع اُزْرَق. کسی که صورتش بر اثر شدت درد و رنج، تیره و کبود شده باشد. کبود چشم. مراد از کبودی چشم ضعف بینائی است، و کبود چشم را نابینا معنی کرده‌اند (طه / 124). «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

روزی که اسرافیل برای بار دوم در صور می‌دمد و گناهکاران را با چشمانی سیاه و کبود و روی سیاه به میدان حشر برای محاسبه می‌آوریم.

مفسران می‌نویسند: مراد: مشرکان و گنهگاران است که به سبب گناهی که الله متعال بر آنان نیامرزیده است، مؤاخذه میشوند. یعنی: آنان را تشنه بر میانگیزیم زیرا سیاهی چشم‌هایشان بر اثر تشنگی به کبودی می‌گراید. همچنان احتمال دارد که مراد کبودی بدن‌هایشان و از جمله چشمان‌شان در اثر شدت خشم، پشیمانی، حسرت و گرانباریشان باشد.

همچنان امام قرطبی در این مورد می‌فرماید: با کبود شدن چشم و سیاه گشتن چهره‌ی آنها، قیافه‌ای بس زشت و کریه پیدا میکنند. (تفسیر قرطبی ۲۴۲/۱۱).

صور چیست؟

«يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ»: صور، در زبان عربی، به «شیپور» گفته میشود. صحابه (رضی الله عنهم) در مورد ماهیت صور، از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند، رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را به چیزی که نزد عرب شناخته شده بود، تفسیر فرمود، از عبدالله ابن عمرو بن عاص (رض)، روایت شده که مردی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و پرسید: صور چیست؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: صور، شاخی است که در آن دمیده میشود. (سلسلة الاحادیث الصحیحه (68/3) شماره (1080)).

از حسن بصری (رض) روایت شده است که می‌گوید: صور، جمع صوره است و به معنای دمیدن در اجساد مردگان است، تا دوباره زنده شوند و روح بیرون رفته به کالبد مادی باز گردد.

از ابو عبیده و کلبی روایت است که: صور با «واو ساکن» جمع صوره است. همانطور که سور (دیوار پیرامون شهر) جمع مسوره، صوف جمع صوفه و بسر جمع بسره است. منظور از دمیدن در صور، دمیدن در اجساد است، تا ارواح به آنها باز گردند.

يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا ﴿١٠٣﴾

آنها در میان خود آهسته سخن می‌گویند، (و به یکدیگر می‌گویند): «(شما) فقط ده روز (در دنیا) درنگ کرده اید». (۱۰۳)

تفسیر:

«یتخافتون»: تخافت: میان خود آهسته سخن گفتن. «یتخافتون» میان خود آهسته سخن میگویند. خفت (بر وزن عقل): آهسته سخن گفتن ابو سعود گفته است: وقتی با چشم خود سختی و خوف و هراس را دیدند، مدت اقامت خود را در دنیا کوتاه در نظر آوردند. (ابو سعود ۳/۳۲۴).

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا ﴿١٠٤﴾

ما به آنچه می گویند داناتریم، آن گاه که مُنصف ترینشان می گوید: جز یک روز درنگ نکرده اید. (۱۰۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً»: کسی که رأی او دادگرانه تر و به واقعیت نزدیکتر است. مراد از ترجیح سخن گوینده دوم این نیست که اوبه صداقت و راستی نزدیکتر است؛ بلکه مراد این است که او بهتر درجه پشیمانی و اندازه هراس و عذاب قیامت را به تصویر کشیده است. چرا که عمر جهان گذران، در قبال عمر بی پایان و جاویدان آخرت، نه ده روز، بلکه یک روز نیز بشمار نمی آید که کمترین عدد است. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

عظمت روز قیامت و روز حشر به قدری است که انسانها پس از حضور در آن عمر خود را در دنیا، نیم روز یا یک روز و یا حد اکثر ده روز می شمردند طوری که قرآن عظیم الشان از زبان اشخاص و گروه های مختلف، آنرا چنین بیان میدارد.

- گروه اول مدت اقامت خویش را فقط ده روز، قلمداد میدارند. «إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا».
- گروه دیگری مدت اقامت خویش را فقط یک روز در دنیا قلمداد نموده میفرمایند: «إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا»
- گروه دیگری مدت اقامت خویش را فقط یک بخشی از روز در دنیا قلمداد میدارند. «لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا» (نازعات آیه 4) و یا «لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» (بقره: 259).
- گروه دیگری مدت اقامت خویش را لحظاتی کوتاه. می دانند «مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ» (سوره روم آیه 55).
- گروه دیگری مدت اقامت خویش را زمانی اندک. می دانند طوری که آمده است «إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا» (مؤمنون آیه 114)

به نظر می رسد این تفاوت نظر در مقدار عمر دنیا بی انسانها، بستگی به مقدار بصیرت و درك اشخاص دارد. چنانکه در این آیه کسانی که قرآن از آنها به «أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً» تعبیر کرده است، عمر دنیا را يك روز می شمردند و در آیهی قبل، گنهکاران مدت آن را ده روز. ولی باید گفت که: همه ی مجرمین، در قیامت در يك سطح قرار ندارند و هرکس عاقل تر است، دنیا را کوچک تر می بیند.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ﴿١٠٥﴾

و از تو درباره کوه ها می پرسند، (که در روز قیامت چه خواهند شد) بگو: پروردگارم آنان را ریشه کن می کند و از هم می پاشد. (۱۰۵).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نسف»: یعنی قلع و قمع و نابود کردن.

تفسیر:

مردم درباره‌ی بر پا شدن روز قیامت سؤالاتی را مطرح می‌دارند که پیامبر صلی الله علیه وسلم بدان جواب داده است: در این هیچ جای شکی نیست که: نظام حاکم بر طبیعت، دائمی و ابدی نیست. متلاشی کردن کوه‌ها و به وجود آوردن قیامت، جلوه‌ای از ربوبیت الله متعال است.

در آیه مبارکه آمده است که: ای پیامبر! کافران از تو از حال و وضع آنها در روز قیامت میپرسند که: آیا در آن روز کوه‌ها باقی می‌مانند، یا از بین می‌روند؟ بگو: خداوند متعال آنها را گردی پراکنده خواهد ساخت و از روی زمین محو خواهد کرد.

شان نزول آیه 105:

711- ابن منذر از ابن جریج روایت می‌کند: قریش پرسید ای محمد! خدای تو روز قیامت با این کوه‌ها چه میکند؟ آیه «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا» (در باره کوه‌ها از تو می‌پرسند، بگو: خدای من آنها را کاملاً پراکنده می‌کند» نازل شد.)

فَيَذُرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ﴿١٠٦﴾

پس آنها را به صورت دشتی هموار و صاف وامی‌گذارد. (١٠٦)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قاع»: یعنی زمینی است هموار، صاف، بی‌گیاه و بی‌بنا. زمینی هموار که کوه و جنگل در آن نیست (بیابان هموار). «صَفْصَف»: یعنی زمین صاف هموار به گونه‌ای که همه‌ی قسمت‌های آن در يك صف و خط باشند.

تفسیر:

در آیه مبارکه میفرماید: یعنی کوه‌ها را به میدانی هموار تبدیل می‌کند. یا مواضع آنها را بعد از پراکندن و از میان بردن کوه‌هایی که بر آنها قرار داشته، رها می‌کند و فرومی‌گذارد.

لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا ﴿١٠٧﴾

که در آن هیچ نشیب پستی و بلندی نمی‌بینی. (١٠٧)

تفسیر:

«عوج»: به معنی نشیب و فرود آمدگی روی زمین است؛ چون وادی‌ها و مانند آنها. «امت»: هر فراز و مکان بلندی است؛ مانند تل‌ها و پشته‌های کوچک.

یعنی نه انسان در آن بلندی می‌بیند و نه پستی و ناهمواری؛ بلکه همه زمین بر یک شکل و یک هیأت قرار دارد.

کوبیده شدن زمین و خرد شدن کوه‌ها :

الله متعال در قرآن عظیم الشان بیان میفرماید: که این زمین ثابت و پابرجا و کوه‌های استوار در روز رستاخیز و هنگام دمیدن در صور، یکباره در هم کوبیده و متلاشی میگردند.

«فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْحَةً وَحْدَةً ﴿13﴾ وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَحْدَةً ﴿14﴾ فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴿15﴾ وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ ﴿16﴾» [الحاقة: 13-16]. (در آن هنگام، که در صور دمیده شود و زمین و کوه‌ها از جا برداشته شوند و یکباره در هم کوبیده شوند. در آن هنگام، رویداد (رستاخیز) رخ میدهد و آسمان شکافته میشود و در آن روز، سست و نا استوار میگردد).

«كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ﴿21﴾»: [الفجر: 21]. (هرگز! زمانی که زمین سخت

در هم کوبیده شود و صاف و مسطح گردد).

در آن هنگام این کوه‌های سخت، به ریگ‌های نرم تبدیل میشوند. الله متعال میفرماید: «يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيْبًا مَّهِيلًا ﴿14﴾» [المزمل: 14]. (در روزی که زمین و کوه‌ها سخت به لرزه درآیند و کوه‌ها به توده‌های پراکنده‌ی ریگ روان تبدیل شوند). در جایی دیگر خبر داده است که کوه‌ها مانند پشم رنگین میشود: «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ ﴿9﴾» [المعارج: 9]. (و کوه‌ها به سان پشم رنگین می‌گردد) در آیه‌ای دیگر کوه‌ها را به پشم رنگین حلاجی شده تشبیه میکند: «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ ﴿5﴾» [الفارعة: 5]. (و کوه‌ها به سان پشم رنگین حلاجی شده می‌شوند). سپس الله متعال این کوه‌ها را از جا می‌کند و زمین را هموار می‌گرداند، بگونه‌ای که هیچ نشیب و فرازی در آن دیده نمیشود. قرآن کریم از نابودی کوه‌ها، گاهی به سیر «روان شدن» و گاهی به نسف «پراکندن» تعبیر کرده است: «وَسَيَّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا ﴿20﴾» [النبأ: 20]. (و کوه‌ها روان میشوند و سراب می‌گردند). «وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ ﴿10﴾» [المرسلات: 10]. (و هنگامی که کوه‌ها پراکنده می‌گردند). «وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ ﴿3﴾» [التکویر: 3]. (و هنگامی که کوه‌ها رانده میشوند). سپس وضعیت زمین را پس از حرکت و پراکندگی کوه‌ها، این‌گونه بیان می‌کند: «وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالُ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴿47﴾» [الکهف: 47]. «روزی ما (نظام جهان هستی را به عنوان مقدمه‌ای برای نظام نوین، در هم می‌ریزیم و از جمله) کوه‌ها را به حرکت در می‌آوریم و (همه موانع سطح زمین را از میان بر می‌داریم به گونه‌ای که) زمین را (هموار و همه‌چیز را در آن) نمایان می‌بینی و همگان را (برای حساب و کتاب) گرد می‌آوریم و کسی از ایشان را فرو نمی‌گذاریم». «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ﴿105﴾ فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ﴿106﴾ لَا تَبْقَى فِيهَا جَبَلٌ وَلَا أُمْتًا ﴿107﴾» [طه: 105-107]. «(از تو درباره‌ی کوه‌ها می‌پرسند، بگو: پروردگارم آن‌ها را از جا می‌کند و (در هوا) پراکنده میکند. سپس زمین را مانند زمینی صاف و هموار رها می‌سازد (زمینی که) در آن هیچ‌گونه نشیب و فرازی نمی‌بینی».

ایمان به روز رستاخیز یعنی چه؟

یعنی پایان زندگی دنیوی و آغاز زندگی اخروی: قبل از همه باید گفت که: ما ایمان داریم که هرگاه فرصت از بین رفتن زندگی دنیا فرا رسد - که البته تاریخ آن را غیر از خدا کسی نمیداند - این جهان هستی دگرگون خواهد شد و نظام این کائنات از هم خواهد پاشید، و تمامی آسمان‌ها و زمین از بین خواهد رفت و آنگاه جهان آخرت در کون دیگری و با نظام دیگری پدید خواهد آمد و این امر برای الله متعال سهل و آسان است، زیرا همچنان‌که آن ذات قادر و توانا توانست این جهان شگفت‌انگیز را بیافریند و نظام خویش را بر آن حاکم کند، قادر است، آن را از بین هم ببرد و نظامش را باطل کند و بجایش کائناتی دیگر بیافریند. «ذَلِكَ يَوْمَ مَجْمُوعٍ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمَ مَشْهُودٍ ﴿103﴾ وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَّعْدُودٍ ﴿104﴾» [هود: 103-104].

(آن روز محشر روزی است که همه مردم در آن جمع کرده می‌شوند، روزی که همه آن را مشاهده خواهند کرد، و ما آن را مؤخر نمی‌کنیم مگر تا فرصتی شمرده شده). و یا طوریکه میفرماید: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّبُهَا لَوْ قِيَّتْهَا إِلَّا هُوَ» [الأعراف: 187]. (از تو در باره قیامت می‌پرسند که چه وقت بر پا میشود؟ بگو: علم آن نزد پروردگارم است، آن را در سر وقتش آشکار نمی‌کند مگر ذات توانای

(او).

و يا طوريكه ميفرمايد: «إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ ﴿1﴾ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ ﴿2﴾ وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ ﴿3﴾ وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ ﴿4﴾ عَلِمْتَ نَفْسَ مَا قَدَّمْتَ وَأَخَّرْتَ ﴿5﴾» [الإنفطار: 1-5].
(هنگامي كه آسمان شكافته شود و هنگامي كه ستارگان فرو ريزند، و هنگامي كه درياها بشدت به حركت در آيد - تا يكي شوند - هنگامي كه قبرها گشاده شود آنگاه است كه هر نفس خواهد فهميد كه چه عملي پيش فرستاده و چه عملي را بتأخير افكنده است).

معاد و برانگيخته شدن بعد از مرگ:

ايمان داريم به اينكه خداوند متعال پس از مردن ما را زنده مي‌كند، و همه ما را هر كجا كه باشيم با روح و جسد از قبرهايمان بيرون مي‌آورد و براي محاسبه اعمال و دريافت پاداش نيك يا بد در آن ميدان بزرگ، در روز حشر جمع مي‌كند، و اين امر براي ذات قادر و يكتايي مانند او ممكن است، و عدالت در حكمتش همين را تقاضا مي‌كند. «قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِارِيبٍ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿26﴾» [الجاثية: 26].

(بگو: اي رسول ما، خدا شما را زنده مي‌كند سپس مي‌ميراند سپس همه شما را براي روز قيامت كه هيچ شك و ترديدي در آن نيست جمع مي‌كند و ليكن بيشتر مردم نمي‌دانند).

و يا طوريكه ميفرمايد: «يَأْتِيهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن نُّرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عَقَلَةٍ ثُمَّ مِّن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنكُمْ مَّن يُّتَوَفَّىٰ وَمِنكُمْ مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَىٰ الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴿5﴾ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿6﴾ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَن فِي الْقُبُورِ ﴿7﴾» [الحج: 5-7]. «اي مردم، اگر در بارة رستاخيز و قدرت الله بر زنده كردن دوباره مردگان ترديد داريد، بدين نکته توجه كنيد تا به گوشه‌اي از قدرت الهي پي ببريد و به خود آييد كه ما شما را از خاك مي‌آفرينيم سپس اين خاك را به نطفه و بعد از نطفه به خون بسته و پس از آن به يك قطعه گوشت تبديل مي‌كنيم كه برخي كامل و تام الخلقه و برخي، ناتمام و ناقص الخلقه است تا در اين انتقال و تحولات، قدرت خويش را بر شما آشكار سازيم و ما جنين‌هايي را كه بخواهيم تا زماني معين در رحمها نگاه مي‌داريم و آنگاه شما را به صورت كودك از شكم مادر بيرون مي‌آوريم سپس شما را پرورش مي‌دهيم تا اينكه به رشد جسماني و عقلايي خود مي‌رسيد برخي از شما در اين ميان مي‌ميرند و برخي ديگر به نهايت عمر و غايت پيري مي‌رسند تا بدانجا كه چيزي از علوم را بخاطر نخواهند داشت. (دليل ديگري بر قدرت الله متعال اين است كه اي انسان در فصل زمستان) تو زمين را خشك و خاموش مي‌بيني اما هنگامي كه - فصل بهار (در ميرسد و - بر آن آب مي‌بارانيم به جنبش درمي‌آيد و رشد و نمو مي‌كند و انواع گياهان زيبا و شادي بخش را مي‌روياند، (آثار قدرت) دليل است كه خدائي قادر حق است و هم او مردگان را زنده مي‌گرداند. و وي بر هر چيز توانا است و اينكه قيامت بدون شك عنقریب در خواهد رسيد و اينكه خداوند مردگان را كه در قبرها هستند بر خواهد انگيخت».

يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا ﴿١٠٨﴾

در آن روز همگي از دعوت كننده الهي پيروي كرده (و دعوت او را به حيات مجدد لبيك

میگویند) و همه صداها در برابر (عظمت) خداوند رحمان خاضع میگردد، و جز صدای آهسته چیزی نمی شنوی! (۱۰۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الدَّاعِي»: دعوت کننده. مُنادي. مراد اِسرافیل است. «عَوَج»: سرپیچی و انحراف. «لِلرَّحْمَنِ»: به خاطر سیطره عظمت خداوند مهربان بر عرصه محشر. در برابر خداوند مهربان. «هَمْساً»: صدای آهسته و زیرلبی.

تفسیر:

«يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَعَوَجَ لَهُ»: در روز قیامت مردم به سوی ندای دعوتگر حق که آنان را به سوی میدان محشر فرا میخواند می شتابند؛ آنان از اجابت وی و گرد آمدن در محشر، هیچ گریزگاه و پناهی ندارند.

و او چنین ندا در میدهد: به سوی پهن دشت گسترده قرار گرفتن در پیشگاه خدای رحمان بشتابید.

«وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ»: صدا های خلق از خضوع در برابر هیبت پروردگار رحمان خاموش و ساکت می شود.

«فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْساً»: یعنی همه صداها از خشیت و خوف خدای رحمان و به منظور گوش سپردن به سخن او، خاموش میگردد و جز صدای آهسته که تقریباً شنیده نمیشود، چیزی دیگر نمیشنوی.

از ابن عباس (رض) روایت شده است که آن صدای آهسته عبارت است از صدای آرام پاها که به میدان محشر میروند. (طبری ۲۱۴/۱۶).

در آیه مبارکه درمی یابیم؛ آنده کسانی در دنیا از داعیان الهی اعراض میکردند، در روز قیامت، چاره ای جز پیروی نخواهند داشت. واقعیت اینست که: قیامت، روز تجلی و ظهور رحمانیت خداوند است و رحمانیت او، امید و ملجأ تمام مردم است.

يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا ﴿١٠٩﴾

در آن روز شفاعت (هیچکس) سودی نمی بخشد، جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده و از گفتار او راضی است. (۱۰۹)

تفسیر:

شفاعت، مقام والایی است که اشخاصی خاصی از آن برخوردارند. شفاعت، تصرف در ارادهی الله متعال و یا تخلف از حکمت و عدل و محاسبات و سنت های الهی نیست، بلکه بر اساس خواست خداوند است.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «روز قیامت در زیر عرش خدای رحمان می آیم و برای او به سجده در می افتم و بر من چنان محامد و اوصاف شگرفی داده میشود که اکنون نمیتوانم آنها را برشمارم پس خداوند متعال مرا به هر مقدار از زمان که بخواهد در حال سجده باقی می گذارد، سپس میفرماید: ای محمد! سرت را بردار و سخن بگو؛ که سخنت شنیده میشود و شفاعت کن؛ که شفاعتت پذیرفته میشود. پس برایم حدی معین در شفاعت مقرر میشود آنگاه کسانی را که در این محدوده قرار دارند، وارد بهشت می کنم، سپس مجدداً باز می گردم.»

راوی می گوید: آن حضرت صلی الله علیه وسلم از چهار بار بازگشتن مجدد خود از بهشت به منظور کسب اجازه شفاعت برای جماعت های بیشتری، سخن گفتند.

«لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ»: در روز قیامت. شفاعت به سه شرط انجام می‌گیرد: 1 - خدا به شفاعت کننده اجازه شفاعت دهد (نگاه: بقره / 255، یونس / 3). 2 - آنچه درخواست میشود خداپسند باشد (نگاه: طه / 109). 3 - خدا راضی شود از کسی که برای او شفاعت می‌گردد (نگاه: انبیاء / 28، نجم / 26).

شفاعت بزرگ :

که در روز محشر برای رفع بلا و مصیبت از مردم و رسیدگی به حساب از میان مخلوقات مخصوص پیامبر ما صلی الله علیه وسلم است. شفاعت‌های دیگر در غیر از روز قیامت یک امر عام میان پیامبران و دیگران هستند. همانند شفاعت برای بیرون آوردن مؤمنانی که وارد آتش شده‌اند از آن، و بالا بردن درجات.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا (۱۱۰)

الله میداند آنچه را که پیش روی مردم است و آنچه را که پشت سر آن‌هاست، ولی (مردم) از نگاه علم به او آگاهی ندارند. (۱۱۰)

تفسیر:

در روز قیامت، حسابرسی بسیار دقیق است، زیرا حسابگر همه چیز را به خوبی می‌داند و راهی برای سوء استفاده از شفاعت نیست.

احاطه‌ی علمی خداوند نسبت به همه کارهای گذشته و آینده مردم یکسان است.

وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا (۱۱۱)

و همه چهره‌ها (در آن روز) در برابر خداوند حی قیوم خاضع می‌شود، و آن که (بار) ظلم بر دوش دارد، ناکام (و مأیوس) می‌گردد. (۱۱۱)

تفسیر:

به یاد داشته باشد که: حالات روحی انسان، قبل از هر چیز در چهره او جلوه میکند. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» و چهره‌های بندگان برای خدای زنده پاینده که بر تدبیر هستی پایدار است و مرگ را بر وی راهی نیست. خاضع و ذلیل شده است.

امام زمخشری فرموده است: منظور از چهره‌ها، چهره‌ی گناهکاران است که آنها در روز قیامت وقتی ناامید میشوند و بدبختی و شقاوت و بدی حساب خود را می‌بینند، مانند اسیران به بند کشیده شده، چهره‌ای خوار و ذلیل به خود می‌گیرند. همان‌گونه که در جای دیگری نیز می‌فرماید: «سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا» (تفسیر قرطبی ۲۵۰/۱۱).

همچنان قابل یادآوری می‌دانم که: سرانجام ظلم، محرومیت از رحمت الهی است طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا» و هر کس به وی چیزی را شریک آورده باشد در روز حساب زیانکار و هلاک شده است. به قولی: مراد از ظلم، شرک است. یعنی: زیانکار شد هرکس بار شرکی را بر دوش گرفت.

باید گفت که: بسیاری از ظلم‌ها را میتوان در دنیا با توبه و معذرت خواهی از مردم، جبران و محو کرد، ولی انسان بدبخت آن است که ظلم خود را تا قیامت حمل کند.

در حدیث شریف آمده است: «إياكم والظلم، فإن الظلم ظلمات يوم القيامة، والخيبة كل الخيبة من لقي الله وهو به مشرك، فإن الله تعالى يقول: (إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ) [لقمان: 13]. «هان! از ظلم بپرهیزید زیرا ظلم تاریکی‌های روز قیامت است و نامرادی - همه نامرادی - برای

آن کسی است که الله متعال را درحالی ملاقات میکند که به وی مشرک است زیرا خداوند متعال میفرماید: بی‌گمان شرک ظلمی بس بزرگ است».

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا ﴿١١٢﴾

و هرکس که کارهای شایسته انجام دهد در حالی که او مؤمن باشد، پس نه از ظلمی می‌ترسد و نه از کم و کاستی، (در حقش می‌هراسد). (۱۱۲)

تفسیر:

«وَهُوَ مُؤْمِنٌ»: درحالی‌که انجام دهنده کارهای نیک مؤمن باشد. چراکه کارهای نیک کافر هدر می‌رود و ضائع می‌شود (سوره: بقره/217، زمر/65، احزاب/19). «ظُلْمًا»: مراد عقاب بدون سبب، یا افزایش بر لغزش‌ها و سیئات است. «هَضْمًا»: خوردن و کاستن. کم کردن حق کسی و وفا نکردن به ادای آن واجب. مراد کاستن از حسنات است. قبل از همه باید گفت که: شرط قبولی عمل صالح، ایمان به الله است. ایمان از عمل جدا نیست، ایمان بی عمل، مثل درخت بی ثمر و عمل بی ایمان همچون درخت بی ریشه است. در آیه مبارکه آمده است: هر آن که اعمال نیکو را پیش از خود می‌فرستد، به شرط این که به الله ایمان داشته باشد. «فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا» پس از هیچ ظلمی نمی‌ترسد، از این‌که بی‌گناه مورد مجازات قرار گیرد، و نه از «هضمی» هضم: کاستن از حق و پاداش حسنات اش. با آنکه پاداش، تفضل الهی است نه استحقاق انسان، اما خداوند درپاداش کسی کوتاهی نمی‌کند و کم نمی‌گذارد.

یعنی در قیامت، نه اصل عمل و پاداش از بین می‌رود تا ظلمی صورت گیرد و نه آنکه از پاداش کم گذاشته می‌شود.

اگر چه انجام تمام کارهای نیک و شایسته امکان پذیر نیست، ولی انسان باید به اندازه‌ی توان و طاقت، بشری خویش کوشش بعمل آرد تا کار صالح انجام داد. این آیه دلیل بر آن است که عمل شایسته بدون ایمان، هیچ قدر و ارزشی ندارد.

بناءً هرگاه يك عمل نیکو که از شخصی کافر، منافق، مشرک، ریاکار و... که دارای روحیه‌ای فاسد است سرزند، مورد قبول واقع نمیشود. چنانکه اگر کافری، کار شایسته و خوبی مثل اختراع و اکتشاف نافع انجام دهد، در حالی که حق را فهمیده و آگاهانه در کفر اصرار ورزد، کار نیکوی او پذیرفته نخواهد شد.

خواننده محترم!

در آیات ده گانه فوق الذکر درباره سیمایی اجمالی از برپایی قیامت اشارات بعمل آمده که اجمال آن به شرح ذیل است:

- دمیدن صور وزنده شدن مردگان. «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ» (102 طه)
- محشور گردیدن مجرمان. «نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ» (102 طه)
- متلاشی شدن کوه ها. «يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا» (105 طه)
- همه گوش به فرمان دعوت کننده‌ی الهی هستند. «يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ» (108 طه)
- شفاعت بدون اذن خدا مؤثر نیست. «لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ» (109 طه)
- خداوند متعال با احاطه علمی‌اش به همه حساب‌ها می‌رسد. «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ» (110 طه)
- همگی در برابر حکم الهی تسلیم هستند. «عَنْتِ الْوُجُوهُ» (111 طه)
- ظالمان مأیوس اند. «خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا» (111 طه)

- مؤمنان صالح در آرامش به سر میبرند. «فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَ لَا هَضْمًا». (112 طه)
خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (113 الی 114) در باره قرآن و شتاب نه ورزیدن در خواندن آن پیش از پایان وحی هر قسمت از آیات، بحث بعمل آمده است.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا ﴿١١٣﴾

و این گونه آن را قرآنی عربی نازل کردیم، و در آن بیم دادن و ترساندن را به (شیوه‌هایی گوناگون بیان داشتیم، تا پرهیزگار شوند، یا باعث یادآوری و پند ایشان شود. (۱۱۳)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَكَذَلِكَ»: این گونه، بدین سان، عطف است بر کذلک پیشین در آیه ی 99.
 «أَنْزَلْنَاهُ»: آن قرآن را فرورستادیم. «صَرَّفْنَا»: به صورتهای مختلف بیان کردیم.
 «يُحْدِثُ»: پدید آورد. «ذِكْرًا»: پند، یاد آوری، بیداری.

تفسیر:

در این هیچگونه شکی وجود ندارد که: همه‌ی انسان‌ها محتاج وحی میباشند، برخی از باب اخطار و برخی از باب تذکر. در آیه مبارکه آمده است: و آنگونه که حق تعالی اهل ایمان را به سوی نیوکواری و احسان فرا خواند و کافران را از نافرمانی‌ها و گناهان برحذر ساخت هم بدینسان این قرآن را بر پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم به زبان عربی مبین نازل کرد، تا مردم آن را با فهم متعهدانه بفهمند.

در قرآن انواع گونه‌گونی از هشدارها و بیم‌دهی‌ها را برای ترساندن و تهدید آنها آوردیم. یا در آن بعضی از انواع وعید را به روشهای مختلف تکرار کردیم «تا باشد که تقوا در پیش گیرند» یعنی تکرار هشدارهای قرآن برای آن است که بندگان از الله متعال پروا کرده از معاصی وی بپرهیزند و از مجازات وی حذر کنند و موعظه‌ها و هشدارهای قرآن در دل هایشان پند و عبرتی پدید آورد. به‌قولی معنی این است: یا قرآن در دل هایشان زهد و تقوا ایجاد کند.

هشدار بی اثر نیست، یا تأثیر عمیق دارد، «يَتَّقُونَ» و یا حداقل، تذکر است.

«ذِكْرًا» یا نتیجه میدهد، «يَتَّقُونَ» و یا اتمام حجت می‌کند. «ذِكْرًا»

فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُفْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا ﴿١١٤﴾

پس الله پادشاه حقیقی و برحق، بزرگ و بلند مرتبه است. و در (خواندن) قرآن عجله مکن پیش از آنکه وحی آن بر تو به انجام رسانده شود، و بگو: پروردگرم! بر علم و دانشم بافزای. (۱۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَعَالَى»: والا مقام است. از علو و عظمت مطلق برخوردار است.
 «لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ»: مراد نهی از عجله‌ای است که محمد صلی الله علیه وسلم به هنگام دریافت وحی جهت فراگیری و حفظ قرآن داشت، و بدین خاطر با شتاب به دنبال فرشته وحی جبرئیل امین، آیات قرآنی را تکرار میفرمود (قیامه/ 15 - 17، اعلی / 6). «يُفْضَى»: به پایان رسانده شود.

تفسیر:

«فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ»: جلال و عزت از آن خدا فرمانروای حقیقی است. آفرینش بی هدف و انسان رها نیست، زیرا بیهودگی و بی هدفی در شأن خدا نیست. ذات مقدس الهی را از هر فکر و اندیشه‌ای برتر و افعال او را از هر امر باطل، پاك و منزّه بدانیم. حکومت حکیمانه، حقیقی، مطلق و منحصر به فرد، از آن الله متعال است.

«وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ»: پیامبر صلی الله علیه وسلم که عاشقانه طالب شنیدن و گرفتن وحی الهی بود برایش گفته شد که: ای پیامبر! و در خواندن قرآن پیش از آنکه جبرئیل از تلاوت آن بر تو فارغ شود شتاب مکن، بلکه صبر کن و گوش فرا ده تا او قرائتش را تمام کند، آنگاه تو آن را بخوان.

ابن عباس (رض) گفته است: پیامبر صلی الله علیه وسلم از بس که بر حفظ قرآن حریص بود و میترسید فراموش گردد، قبل از این که جبرئیل قرائت را به آخر برساند، او خواندن آن را شروع می‌کرد، لذا الله متعال او را از این کار نهی کرد.

امام قرطبی در تفسیر خویش می‌نویسد: نظیر این آیه در سوره قیامت نیز آمده است، طوری که می‌فرماید: «لَا تَحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ» [16] «[القیامة: 16]». «به خواندن قرآن زبان خود را حرکت نده تا به آن شتاب ورزی». (تفسیر قرطبی ۲۵۰/۱۱).

«وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»: اگر چه خداوند می‌تواند بدون دعا هم لطف کند، ولی از پیامبرش میخواهد که دعا نماید. و از پروردگارت بخواهد که علمی بر علم اش بیفزاید زیرا علم بهترین محبوب و گرامی‌ترین مطلوب است.

امام طبری در این مورد می‌نویسد: گفته است: به او امر کرده است که فواید علمی و مطالبی را که نمی‌داند، بطلبد. (طبری ۲۲۰/۱۶).

برای علم و دانش نهایی نیست و فارغ التحصیل اصلاً معنا و مفهومی ندارد، بناءً آیه مبارکه به تحصیل علم و پیمودن مدارج عالیّه آن، تا هر پایه‌ای که خداوند متعال بخواهد، ترغیب می‌کند زیرا مرتبه علم، بلندترین مرتبه‌هاست و دریای علم چنان پرگستره است که هیچ انسانی آن را نمی‌تواند تا اخیر برساند.

امام نسفی به نقل از علماء می‌گوید: «الله متعال پیامبرش را در هیچ چیزی به افزون طلبی فرمان نداد، جز در طلب علم». علم، وسیله‌ی رشد انسان‌هاست. و علمی دارای ارزش و اعتبار است که همراه با فراگیری آن، ظرفیت انسان نیز زیاد شود و رشد کند. علم را باید از عالم حقیقی طلب کنیم.

یادداشت:

مفسر تفسیر «المیزان» مینویسد که: از عبارت «لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ» (نظیر این عبارت در سوره قیامت، آیه 18 نیز آمده است. «لَا تَحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ» چنین فهم به‌دست می‌آید که پیامبر صلی الله علیه وسلم مجموعه آیات قرآن را می‌دانسته و آن را پیش‌خوانی می‌کرده است و این خود دلیل روشنی است بر آنکه قرآن مجید دو بار بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است، یکبار به صورت دفعی و بار دیگر به شکل تدریجی و آنچه را پیامبر در نزول دفعی در شب قدر دریافت کرده بوده، در هنگام نزول تدریجی، قبل از وحی می‌خوانده است.

همچنان در تفسیر «المیزان» آمده است: میان شتابزدگی و عجله از یک طرف و سرعت و سبقت که در قرآن با عبارات «سارِعُوا» (آل عمران)، «سَابِقُوا» (حدید، 21). مورد

ستایش و دستور قرار گرفته از طرف دیگر، تفاوت و اختلاف اساسی وجود دارد. حُسن سرعت و سبقت در جایی است که تمام مسائل محاسبه و تنظیم شده باشد، لذا نباید فرصت و وقت را از دست داد، ولی شتاب زدگی و عجله در جایی است که هنوز موعد انجام نرسیده و یا نیاز به تکمیل و بررسی است، از این روی می بایست درنگ کرد. سرچشمه‌ی عجله و شتاب، گاه امور منفی چون کم صبری، غرور و اظهار وجود است که البته این صفات، مذموم، و از ذات مقدس نبوی به دور است، و گاهی به خاطر شدت عشق و علاقه به دریافت مطلب و دلسوزی برای حفظ چیزی است، که در این صورت امر نیکویی به شمار میرود و تعجیل پیامبر صلی الله علیه وسلم در وحی از این جهت بوده است، یعنی دریافت عاشقانه، و هیجان و نگرانی برای حفظ وحی.

شأن نزول آیه 114:

712- ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده است: وقتی جبرئیل آیات را می آورد پیغمبر برای حفظ آن، خود را به زحمت و مشقت می انداخت. چون می ترسید قبل از حفظ آیه جبرئیل امین صعود کند. پس الله متعال: آیه «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ...» را نازل کرد. در سوره نساء آیه 34 سبب دیگری آمده است که صحیح تر است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (115 الی 127) در باره قصه ی آدم و حوا، ابلیس و امتناع از سجده، بحث بعمل آمده است.

وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنْسِيٍّ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا ﴿١١٥﴾

و به یقین پیش از این با آدم پیمان بستیم [ولی آن را] فراموش کرد و برای او عزمی [محکم] نیافتیم. (۱۱۵)

تفسیر:

«عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ»: به آدم فرمان دادیم. مراد از عهد در اینجا سفارش و فرمان است. چنین توصیه و امری هم راجع بود به نخوردن از میوه درخت ممنوع (بقره / 35). هکذا باید یادآور شد که: از عوامل مهم انحراف انسان، یکی غفلت از کرامت و مقام انسانیت و دیگری غفلت از دشمن درونی و بیرونی است که قرآن عظیم الشان بارها بر این اصل ها تاکید و هشدار فرموده است.

«وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ» و به یقین پیش از آنکه آدم علیه السلام از درخت ممنوعه بخورد و الله متعال وی را از خوردن آن نهی نماید، به وی سفارش کرد که شیطان برای او و همسرش دشمن است و به وی نصیحت کرد که مبادا شیطان از بهشت بیرون شان کند که در آن صورت، سختی و تیره بختی به ایشان خواهد رسید. ولی شیطان وسوسه شان کرد و در نتیجه سفارش الله متعال نسبت به خود را فراموش کردند پس نه سفارش الهی برای آدم محفوظ باقی ماند و نه عزمی استوار بر عمل و پایداری.

«فَنَسِيٍّ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»: عزم در لغت: متعهد ساختن نفس، مصمم شدن بر انجام کاری و به اجراء گذاشتن باورها در هر امری است.

البته آدم علیه السلام خود را به این امر که از آن درخت معین نخورد، مُلَزَم و مُصَمَّم گردانیده بود و بدان تعهد سپرده بود اما چون شیطان وی را وسوسه کرد، طبیعتش نرم و منفعل و عزمش سُست و شکننده شد و ضعف بشری دامنگیر وی گشت لذا نتوانست از خوردن میوه آن درخت شکیبایی کند. یا معنی این است: آدم را در مخالفت با امر خویش،

مصمم و داراي عزم استواري نيافتيم بلکه اين کار وي از روي فراموشي و نسيان بود.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى ﴿١١٦﴾

و [ياد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید. همه سجده کردند؛ جز ابلیس که سر باز زد (و سجده نکرد). (۱۱۶)

تفسیر:

ای پیامبر! به یاد بیاور روزی را که به فرشتگان دستور دادیم تا برای آدم به عنوان سلام و احترام سجده کنند، آنها فرمان را اطاعت و اجراء کردند جز ابلیس که از سجده کردن امتناع ورزید و نافرمان شد.

صاوی گفته است: به منظور این که اطاعت امر را به بندگان بیاموزد، این قصه در هفت سوره‌ی قرآن تکرار شده و دشمنی و عداوت شیطان را نسبت به پدر آنان یادآور شده است. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۳/۶۶).

قابل یاد آوری است که: نام حضرت ادم علیه السلام بصورت مجموعی 25 بار در آیات متعددی از قرآن عظیم الشان از جمله: سوره بقره، آل عمران، مائده، اعراف، اسراء، کهف؛ مریم، طه، یس، تذکر رفته است، ولی داستان آدم و ابلیس بصورت کل در سوره‌های بقره، آیه 34، سوره اعراف آیات 11 و 12، سوره اسراء آیات 61 و 62، سوره کهف، آیه 50، سوره طه، آیه 116 و سوره ص، آیات 71 تا 74 و سوره حجر آیات 27 الی 43 آمده است.

فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى ﴿١١٧﴾

پس گفتیم: ای آدم! در حقیقت این ابلیس برای تو و همسرت دشمن است، پس شما را از جنت بیرون نکند، که در رنج و مشقت افتی. (۱۱۷)

تفسیر:

از بزرگترین الطاف الهی بر بندگان، همانا معرفی خطر شیطان است. جنگ و دشمنی میان حق و باطل، از ابتدای آفرینش انسان وجود داشته است، و تا به امروز ادامه دارد. در آیه مبارکه آمده است که پروردگار با عظمت ما آدم علیه السلام را آگاه و مطلع ساخت که: شیطان نسبت به تو و حوا سخت‌ترین خطرناکترین دشمن می باشد، زیرا نه برایت سجده کرد و نه به فضلتان معترف شد.

«فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى» «تَشْقَى»: تو به درد و رنج خواهی افتاد. از شقاوت به معنی زحمت و مشقت است (طه / 2).

بناءً باید قبل از اینکه شما دو تن را از بهشت بیرون کرده و آن وقت پس از نعمت‌ها تیره بختی دامنگیرتان شود، باید احتیاط و حذر داشته باشید، هشدار از نیرنگ شیطان، این بود که از او فرمان نبرید که سبب اخراج شما از بهشت میشود و بدبخت خواهید شد.

همچنان در آیه مبارکه به آدم و حواء خطاب بعمل آمده است، ولی علت مفرد آمدن فعل خاص بنام آدم بدان خاطر است که عهد و پیمان در آغاز متوجه آدم بوده و نقطه پایان هم متوجه او شده است. از سوی دیگر، درد و رنج مردکه رئیس اهل و عیال خوداست، متضمن درد و رنج اهل و عیال نیز میباشد.

ابن کثیر در تفسیر خویش در این مورد میفرماید: هدف از هشدار اینست که: در مورد اخراج خود از بهشت تلاش مکن که در طلب روزی به زحمت و به بدبختی گرفتار شوی؛ چون تو اکنون در بهشت و در رفاه زندگی میکنی و هیچ گونه رنج و زحمتی

نداری. (مختصر ۲/۴۹۶).

ولی زندگی در دنیا، همراه با مشقت است. دلیل اینکه حق تعالی فقط از افتادن آدم علیه السلام در رنج و مشقت سخن گفت، نه از همسرش؛ این است که مرد مسئول تأمین هزینه زندگی و انفاق بر زنش می‌باشد و اوست که باید تلاش بیشتر بنماید. ولی از جمله «عَدُوُّ لَكَ وَ لِرَوْحِكَ» آیه مبارکه معلوم می‌شود که: زن و مرد، هر دو در تیررس تبلیغات دشمن و وسوسه‌های شیطان قرار دارند.

إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ ﴿١١٨﴾

در حقیقت برای تو در آنجا این [امتیاز] است که نه گرسنه می‌شوی و نه برهنه می‌مانی. (۱۱۸)

تفسیر:

ای آدم! در حقیقت برایت از جانب خدا پیمانی است که تو در بهشت از انواع برخوردار باشی و بهره‌مندی‌ها مستفید و از انواع نعمت‌ها، چون خوردنی‌های لذت بخش و گوارا و پوشیدنی‌های فاخر مستریح متنعم می‌گردی. و نه برهنه می‌مانی؛ زیرا در آنجا هم غذا بسیار است و هم لباس.

«وَلَا تَعْرَىٰ»: عری (بر وزن قفل): عریان بودن: «العری: عدم اللبس». «لا تعری»: عریان نمی‌مانی.

وَأَنْتَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَضْحَىٰ ﴿١١٩﴾

و نه هرگز در آنجا به تشنگی و به گرمای آفتاب آزار بینی. (۱۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَظْمَأُ»: ظماء: عطش «لَا تَظْمَأُ»: عطشان نمی‌شوی. «لَا تَضْحَىٰ»: حرارت آفتاب سوزان به تو نمی‌رسد و گرمای آن نمی‌گردد. مراد این است که کار کردن و رنج‌کشیدن در میان نیست.

تفسیر:

ای آدم! و همچنان برایت از جانب الله پیمانی است که نه در بهشت تشنه می‌شوی و نه آفتاب زده و در گرمای آفتاب در امان می‌باشی؛ زیرا در آنجا آب شیرین سرد و گوارا موجود است و سایه‌های پهن و فراگیر بی‌آزار و بهشت منزلگاه شادمانی و سرور است و خستگی و رنج در آن وجود ندارد، و برعکس دنیا، گرما و تشنگی در آن نیست، نیازها و خواسته‌های اولیه‌ی انسان در چهار چیز نمود پیدا میکند: گرسنگی و تشنگی که مشقت درونی است و برهنگی و بی‌مسکنی که مشقت بیرونی است و در آیات متبرکه به هر چهار مورد اشاره بعمل آمده است: «أَلَّا تَجُوعَ لَا تَعْرَىٰ لَا تَظْمَأُ لَا تَضْحَىٰ».

فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَىٰ ﴿١٢٠﴾

پس شیطان او را وسوسه کرد، گفت: ای آدم! آیا تو را به درخت همیشگی و ملکی که زایل نمی‌شود، راهنمایی کنم؟ (۱۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا يَبْلَىٰ»: کهنه و فرسوده نمی‌شود. فناپذیر و زائل نمی‌گردد.

تفسیر:

در آیه مبارکه می‌خوانیم که: پس شیطان آدم را وسوسه کرد و او را بانیرنگ و خدعه و القای آرزوها فریفت و برایش گفت: ای آدم! آیا می‌خواهی درختی را به شما نشان بدهم

که هر کس از ثمر آن بخورد، هرگز نخواهد مرد، و به ملک همیشگی نائل می‌آید، ثروت و ملکی که هرگز زوال ندارد؟ این نیرنگی است که ظاهری نصیحت آمیز دارد، اما شیطان کجا و کی اندرزگو شده است؟

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد:
راه نفوذ شیطان، تمایلات انسانی است. «هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ» دروغ گفتن از جمله وسایل کار شیطان برای فریب دادن انسان‌هاست.

شیطان بر نیازها و خواسته‌های انسان آگاه بوده است لذا آدم را از راه میل به جاودانگی، اغفال کرد. آری آرزوهای طولانی و دراز، انسان را به گناه میکشاند. شیاطین از نام‌ها و عناوین زیبا و جذاب برای انحراف مردم و مقاصد شوم خود استفاده می‌کنند.

شایان ذکر است که این دو گرایش؛ یعنی گرایش به جاودانگی و گرایش به فرمانروایی، دو گرایش عمیق و ریشه دار در طبیعت بشر است که شیطان از آنها در وسوسه آدم و حوا در بهشت بهره برداری کرد و او همیشه از همین دو گرایش بهره می‌برد تا انسان را از پیام الهی و کتاب وی دور گرداند.

**فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لُهُمَا سَوَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى
آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ﴿١٢١﴾**

آنگاه (آدم و حوا) از آن (درخت) خوردند، (و لباس‌های بهشتی آنها ریخت) پس عورتشان برایشان آشکار گشت، و شروع کردند که از برگ (درختان) بهشت بر خودشان می‌چسبانند، و آدم پروردگارش را نافرمانی کرد، پس گمراه شد. (۱۲۱)

تفسیر:

«فَبَدَتَ لُهُمَا»: ظاهر شدن زشتی‌ها و برهنگی، اولین اثر عصیان آدم بود. واقعیت امر این است پوشش برای انسان، کرامت و زیبایی، و برهنگی، پستی و زشتی است.

ابن عباس (رض) در تفسیر این آیه مبارکه می‌فرماید: از نوری که به تن آن دو کرده بود، لوچ و برهنه شدند و عورتشان نمایان شد. (ابو سعود ۳/۳۲۷). در حالی که قبلاً پوشیده بود. «فَبَدَتَ لُهُمَا سَوَاتُهُمَا»: ملاحظه نمودیم که: لقمه‌ی نابجا، چطور سبب ریختن شرم و حیا و ظهور زشتی‌های می‌شود.

«وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ»: پوشش و پوشاندن شرمگاه، در فطرت تمام انسان‌هاست. در آیه مبارکه در می‌یابیم که: آدم و حوا شروع به چسباندن برگ‌های درختان بهشت بر خود و پوشاندن خودبدان‌ها کردند. تا مستور بماند.

«وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى»: مخالفت با امر الله متعال، مخالفت با رشد و تربیت خود انسان است. در آیه مبارکه می‌فرماید: آدم فرمان الله متعال را مخالفت کرد پس به گناه خوردن از درخت ممنوعه از راه رشد به بیراهه رفت. و از مقصود و هدف خویش که عبارت بود از ماندن ابدی در بهشت، منحرف و گمراه گشت؛ زیرا به گفته‌ی دشمن فریب خورد.

ابو سعود فرموده است: هر چند آدم مرتکب گناه کوچکی شد، اما خداوند او صاف «معصیت و غوایت» را برای او به کار برده است؛ زیرا این نافرمانی در نظر الله متعال بسیار بزرگ بود، و نیز تا فرزندان آدم را از نافرمانی باز دارد. (ابو سعود ۳/۳۲۷).

خواننده محترم!

پیامدهای گناه برای تمامی مرتکبان آن یکسان نیست. طوری که در آیه مبارکه بیان یافت: با

اینکه هر دو (آدم و حوا) نافرمانی کرده و از درخت ممنوعه خوردند، ولی معصیت در آیه مبارکه به آدم علیه السلام نسبت داده شده است.

ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ ﴿١٢٢﴾

سپس پروردگارش او را برگزید، پس توبه اش را پذیرفت، و (او را) هدایت کرد. (۱۲۲)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«اجْتَبَاهُ»: انتخابش کرد. به پیغمبریش برگزید. الله سبحانه و تعالی با توفیق توبه او را به خود نزدیک فرمود (اعراف / 23).

تفسیر:

توبه، زمینه‌ی هدایت است. بعد از اینکه آدم از آن معصیت توبه کرد و از پروردگارش به خاطر ارتکاب آن آمرزش طلبید و اعلام کرد که با این معصیت بر خویشتن خویش ظلم کرده است پروردگار با عظمت توبه‌اش را پذیرفت، قابل یاد آوری می باشد که: پذیرش توبه، از شئون ربوبیت الهی است، و او را به پایداری بر توبه و دست‌آویزی به اسباب طاعت و عبادت راهنمایی کرد.

قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ ﴿١٢٣﴾

(الله) فرمود: پس هر دو با هم از بهشت [به سوی زمین] پایان شوید، در حالی که بعضی از (نسل) شما دشمن بعضی دیگر خواهند بود، پس اگر برای شما از جانب من هدایت رسد، هر کس از هدایتم پیروی کند، نه گمراه می شود و نه به مشقت و رنج می افتد. (۱۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اهْبِطَا»: مراد آدم و حواء و ابلیس است (بقره آیه 36). «لَا يَضِلُّ»: در دنیا گمراه و سرگشته نمی شود. «لَا يَشْقَىٰ»: در آخرت با درآمدن به دوزخ بدبخت نمی‌گردد.

تفسیر:

دیده میشود که: ارتکاب يك گناه می‌تواند نسلی را در هبوط نگهدارد. الله متعال به آدم علیه السلام و حوا دستور فرمود که: همراه با شیطان از بهشت به زمین فرود آید، یعنی از بهشت بیرون شوید و به زمین فرود آید، که به خاطر کسب معیشت و اختلاف طبع و سلیقه و خواسته‌ها، بعضی از شما با یکدیگر دشمن می‌شوند. یعنی: در حالی که برخی از شما گروه بشر در دنیا در امر معاش و مانند آن از امور، دشمن برخی دیگر هستید و به‌سبب این دشمنی، در میان شما جنگ و خونریزی و کشمکش پدید می‌آید.

در این هیچ جای شکی نیست که: در جهان مادیات، بروز تضاد و تراحم قطعی است، مهم آن است که انسان در این بین خط الهی را گم نکند.

مفسر زمخشری می نویسد: از آنجایی که آدم و حوا اصل و اساس نوع بشرند، آنها به صورت خود انسان مورد خطاب قرار داده است. (تفسیر کشاف ۹۳/۳).

«فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ»: در آیه مبارکه اولین بشارت به آدم علیه السلام، آمدن رهنمودهای الهی است که با پیروی از آنها راه برای سعادت و برگشت به بهشت باز می نماید. و این رهنمود الهی اینست که: اگر برای شما از جانب من رهنمودی رسد، با ارسال پیامبران علیهم السلام و فرورستاندن کتاب‌ها؛ در آن صورت، هر کس از هدایتم پیروی کند، در دنیا راه را گم نکرده و در آخرت به شقاوت و بدبختی مواجه

نخواهد شد. با تمام و ضاحت در می یابیم که: خوشبختی و نجات انسان، در سایه پیروی از اوامر الهی است.

ابن عباس (رض) در این مورد میفرماید: الله متعال تضمین کرده است که هر کس قرآن را بخواند و به مندرجات آن عمل کند، در دنیا راه را گم نمی کند و در آخرت بدبخت نخواهد شد. (تفسیر قرطبی ۲۵۸/۱۱).

وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى ﴿١٢٤﴾

و هر کس از هدایت من [که سبب یاد نمودن از من در همه امور است] روی بگرداند، برای او زندگی تنگ [و سختی] خواهد بود، و روز قیامت او را نابینا محسور می کنیم. (۱۲۴).

تفسیر:

در آیهی قبل خواندیم که الله متعال به پیروان حق بشارت داده شد، ولی در این آیه هشدار و اخطار به روی گردانان از حق داده می شود، و بدین ترتیب بیم و امید در کنار هم مطرح شده، که در تبلیغ کار بی نهایت مؤثر و مفید می باشد.

قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی میفرماید: «مَنْ أَعْرَضَ - يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» کسی که در دنیا چشم جانش را بر روی حقایق بست، مطمئن باشد که در قیامت کور محسور خواهد شد.

مفسر دکتور مرحوم شیخ صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: هر کس از فرمان و دستوراتی که بر پیامبران فرستاده ام، از قبیل شرایع و احکام سر برتابد، در دنیا هر چند که به ظاهر در ناز و نعمت هم باشد، زندگی سخت و تلخ خواهد داشت.

یعنی: بی گمان در این دنیا زندگی تنگ و دشواری خواهد داشت زیرا او از آرامش روان و انشراح صدر بی بهره می ماند و هر چند ظاهراً متنعم و در رفاه باشد اما در حقیقت امر، در نگرانی و اضطراب و حیرت به سر می برد.

قابل تذکر است که: هدف از سختی و تنگی زندگی، نداشتن نیست، بلکه بسیاری از سرمایه داران به خاطر حرص، ترس و تشویش در فشار و تنگنا زندگی میکنند. زندگی آرام و شیرین، فقط در پرتو یاد و ذکر الله است، دوری از یاد الله مایه اضطراب، حیرت و حسرت است، هر چند تمکن مالی بالا باشد.

در برخی روایتی آمده است که مراد از «زندگی تنگ و سخت»، عذاب کردن کافر در قبرش میباشد. «وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»: و در روز رستاخیز او را نابینا حشر خواهیم کرد. یعنی: او را در حالی حشر می کنیم که بینایی چشمانش از وی سلب شده است. به قولی: مراد نابینایی وی از دیدن حجت، یعنی نابینایی قلب است.

ابن کثیر در این مورد می نویسد: هر کس از فرمان الله متعال سرپیچی کند، در همین دنیا زندگانش سخت در تنگنا خواهد بود، هر چند که به ظاهر خواهد بود، و اطمینان خاطر و آرامش قلب را نخواهد داشت، بلکه به سبب گمراهی سینه و درونش از لباس و خوراک و مسکن دلخواه برخوردار باشد؛ زیرا دلش همیشه آشفته و مضطرب است و در حیرت و شک قرار دارد. و عده ای میگویند: معنی آیه چنین است: قبرش بر او تنگ میشود تا حدی که چپ و راستش به هم می آیند. (مختصر ۴۹۷/۲).

قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا ﴿١٢٥﴾

کافر می گوید: پروردگارا! برای چه مرا نابینا محسور کردی، در حالی که [در دنیا] بینا

بودم؟ (۱۲۵)

تفسیر:

«قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا»: من بینا بوده‌ام. این جواب به اعتبار اکثر اشخاص است؛ چرا که برخی در دنیا کور مادرزاد بوده و یا بعدها کور شده‌اند.

واقعیت امر اینست که انسانهایی بی ایمان، هم در دنیا زندگی مشقت بار دارد و هم در آخرت از نعمت دیدن محروم است، مطابق تعریف قرآن؛ در قیامت مجرم یا بشکل کور و رو سیاه محشور می شود و یا در اثر ترس، وحشت و خیره‌نگری، به کبودی چشم مبتلا می‌گردد.

قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى (۱۲۶)

(الله) فرماید: همان گونه که آیات ما برای تو آمد پس آنها را فراموش کردی؛ و این گونه امروز (تو در آتش) فراموش خواهی شد. (۱۲۶)

تفسیر:

خداوند متعال: به وی خبر میدهد که: پس همان طور که انقیاد برای طاعت الله متعال را در دنیا فرو گذاشتی یعنی: از آنها روی برگردانده و آنها را ترک کردی و در آنها به دیده خرد ننگریسته و از آنها تغافل نمودی همانگونه امروز در جهنم به دست فراموشی رها ساخته میشوی. یعنی در نابینایی و عذاب دوزخ رها می‌گرددی زیرا جزا از جنس عمل است.

مفسران از جمله مفسر تفسیر انوار القرآن می نویسند که: فراموش کردن لفظ قرآن به همراه فهم معنی و قیام به مقتضای آن، در این وعید و هشدار داخل نیست، هر چند در وعید دیگری داخل است که این حدیث شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم ناظر به آن می باشد: «ما من رجل قرأ القرآن فنسيه إلا لقي الله يوم يلقاه وهو أجزم». «هیچ کسی نیست که قرآن را خوانده (یعنی آن را حفظ کرده) و باز آن را فراموش نموده مگر این که الله متعال را در روزی که با وی ملاقات می‌کند، در حالی ملاقات می‌کند که بی زبان است و نمی‌تواند سخن بگوید». که این حدیث برای این گونه کسان، وعیدی است سخت و تکان دهنده.

بصورت کل باید بعرض برسانیم: اگر سرچشمه‌ی نسیان، بی اعتنایی باشد، عقوبت خواهد داشت و گرنه نسیانی که بدون اختیار باشد توبیخی ندارد.

از مصادیق روشن یاد خدا، نماز است، خداوند میفرماید: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه، ۱۴) و بدیهی است که هر کس خدا را یاد کند، خداوند هم او را یاد خواهد کرد، این وعده‌ی الهی است که «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» (بقره، ۱۵۲). و قهراً کسانی که خدا را فراموش کنند، خداوند نیز آنان را رها خواهد کرد. «وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى».

وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى (۱۲۷)

و این چنین سزا می دهیم کسی را که اسراف کرده و به آیات پروردگارش ایمان نیاورده است. و البته عذاب آخرت سخت‌تر و پاینده‌تر است. (۱۲۷)

تفسیر:

«كَذَلِكَ نَجْزِي»: این‌گونه هم در دنیا سزا و جزا می‌دهیم. این‌گونه در آخرت سزا و جزا می‌دهیم.

«أَسْرَفَ»: افراط و زیاده‌روی کرد. تفریط و کوتاهی کرد.

اسراف: طوری که یاد آور شدیم؛ افراط‌گرایی و فرو رفتن در شهوات و خواهش‌های حرام

است که مراد از آن در اینجا تکذیب آیات الهی است. بناءً اسراف و استفاده نابجا از نعمت ها، زمینه ساز کفر است.

در آیه مبارکه آمده است: و هر کس در ارضای هوس ها اسراف و افراط کند و گفته و دلایل متجلی پروردگار خود را تصدیق نکند، همان کیفر برایش مقرر است. «و لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَ أَبْقَى»: و عذاب آخرت سخت تر، شدیدتر، پایدارتر و وحشتناکتر و پیوسته تر است زیرا نه قطع می شود و نه به پایان می رسد.

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه حال و وضع آنده اشخاصیکه از یاد الله متعال روی گرانیده اند و عبرت پسینیان گشته اند، به بیان گرفته شد. هکذا بعد از اینکه در باره تأخیر مجازات و سزای کافران و گنهکاران تا روز قیامت به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (128 الی 135) در باره عبرت گرفتن از سرنوشت پیشینیان، صبر و شکیبایی، پیشنهاد مشرکان برای آوردن معجزه و... بحث بعمل آمده است.

همچنان در این آیات متبرکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور بعمل آمده، تا در برابر دشمنان بردبار باشد، نمازهای پنجگانه را به وقت اش ادا نماید، هرگز آرزوی اموالی را که در دست مشرکان و بیخدایان است، به دل راه ندهد، به اهل خانه و تمامی امت اسلامی بیاموزد که نمازهای پنجگانه را به خوبی برگزار کنند.

أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَى (۱۲۸).

آیا برای هدایت (و بیداری) آنها کافی نیست که پیش از اینان چه بسیار از نسلها را هلاک کردیم که (اکنون آنان) در محل سکونتشان رفت و آمد می کنند؟ بی گمان در این (امر) نشانه های برای خردمندان است. (۱۲۸)

تفسیر:

تحوّلات تاریخی به دست خداوند است، تاریخ، بهترین معلّم و صادق ترین واعظ است، به تأسف باید گفت: هر آنکسیکه از آن عبرت نگیرد، سزاوار توبیخ است.

«أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ»: آیا برای کافران روشن نشده است که خداوند متعال چه بسیار امت های پیشین را - آنگاه که تکذیب کردند - نابود ساخته است.

«يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ»: که اینک آنان در محل ها و آثار برجای مانده از آن گروه های تکذیب پیشه عذاب شده، از جمله اصحاب حجر و ثمود و قریه های قوم لوط را با چشم خود، نابود و ویران شده می بینند و باز هم پند و عبرت نمی گیرند؟

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَى»: به راستی در نابود ساختن آن امت ها و آنچه از دیار و آثارشان باقی مانده است عبرتی است برای عبرت اندوزان و پند و اندرزی است برای پند پذیرانی که از عقل های سلیم و بینش هایی روشن و نورانی برخوردارند. ولی تمام انسانها دارای چشم عبرت بین نیستند، عبرت گرفتن مخصوص کسانی است که نفس خود را از آلودگی ها باز دارند.

بناءً تهدیدات الهی را باید جدی گرفت، و ما بدین عقیده ایم که همه تحولات تاریخی به دست خداوند متعال است.

وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى (۱۲۹)

و اگر فرمائی که پیش از این از پروردگارت مقرر شده (مبنی بر تأخیر عذاب) و وقت

معین، نبود، بدون شک (عذاب آنها در همین دنیا) حتما لازم و واقع می‌شد. (۱۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَلِمَةً سَبَقَتْ»: سخنی که زده شده، و وعده‌ای که داده شده است (انفال / 33، قمر / 46).
«أَجَلٌ مُّسَمًّى»: مدت مقدر عمرشان، یا روز قیامت (انعام / 6). عطف است بر کلمه (كَلِمَةً).

تفسیر:

سنت الهی بر مبنای برنامه و زمان بندی و مهلت دادن است، در غیر آن مجرمان فوراً به هلاکت میرسیدند. یعنی: اگر نزد خداوند متعال برای این گروه تکذیب کننده موعده معینی نبود، قطعاً عذاب عاجل و ناگهانی بر آنان فرود می‌آمد، پس ظالمان بی ایمان نباید از تأخیر عذاب الهی مغرور و فریفته شوند.

در این هیچ جای شکی نیست که خداوند متعال، مجرمان را پس از اتمام حجت عذاب میکند.

فَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ ﴿۱۳۰﴾

پس (ای پیامبر!) بر آنچه می‌گویند، صبر کن، و پیش از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن به ستایش پروردگارت تسبیح گوی، و (نیز) در ساعاتی از شب و در بخش‌هایی از روز پروردگارت را به پاکی یاد کن، تا راضی و خشنود گردی. (۱۳۰)

تفسیر:

صبر، عبارت است از ثبات نفس و اطمینان آن و مضطرب نگشتن و مقاومت کردن در بلاها و مصایب، به گونه‌ای که سینه انسان تنگ نشود و خاطرش پریشان نگردد. در فرهنگ اخلاقی، صبر عبارت است از وادار نمودن نفس به انجام آنچه که عقل و شرع اقتضا می‌کنند و باز داشتن از آنچه عقل و شرع نهی می‌کنند.

صبر یک صفت نفسانی بازدارنده و عامی است که دارای دو جهت عمده است: از یک سو گرایش‌ها و تمایلات غریزی و نفسانی انسان را حبس و در قلمرو عقل و شرع محدود می‌کند. از سوی دیگر نفس را از مسئولیت‌گریزی در برابر عقل و شرع باز داشته و آن را وادار می‌کند که زحمت و دشواری پایبندی به وظایف الهی را بر خود هموار سازد. البته این حالت اگر به سهولت و آسانی در انسان تحقق یابد، به آن صبر و هرگاه شخص خود را با زحمت و مشقت بدان وادار سازد، تصبر می‌گویند.

خداوند متعال در قرآن عظیم الشأن بصورت کل نوزده بار رسول الله صلی الله علیه وسلم را به صبر، هدایت و فرمان نموده است.

این آیه مبارکه مانند آیه (153 / سوره بقره) که میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»: (ای کسانی که ایمان آورده‌اید!) (در برابر حوادث سخت زندگی،) از صبر و نماز کمک بگیرید، همانا خداوند با صابران است. پیامبر صلی الله علیه وسلم را به شکیبایی و حمد و ستایش پروردگار دعوت می‌کند، بادر نظر داشت اینکه؛ مخاطب این آیه ظاهراً پیامبر صلی الله علیه وسلم است، اما بدیهی است که آیه جنبه عمومی دارد.

صابران واقعی در مصیبت‌ها بردباری می‌کنند، به جهت اینکه در آن حکمتی از سوی ذات اقدس ربوبی نهفته است.

طوری که در آیه مبارکه میفرماید: پس ای پیامبر! بر نیرنگ و آزار کفار شکیباباش، و به این یاوه‌هایشان هیچ اهمیتی نده زیرا برای عذابشان وقت معینی است که هرگز پس و پیش نمی‌افتد.

امام قرطبی در تفسیر خویش مینویسد: اکثر مفسران بدین باور اند که: مراد از تسبیح گفتن در اوقاتی که در این آیه مبارکه اشاره به عمل آمده است: ادای نمازهای پنج‌گانه است. تسبیح گوی «قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ»: (قبل از طلوع آفتاب) اشاره به نماز صبح است. «و قَبْلَ غُرُوبِهَا»: (و قبل از غروب آن) اشاره به نماز عصر است.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هرگز کسی که قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن نماز خوانده است، به دوزخ داخل نمی‌شود». «و مِنْ أَنَاءِ اللَّيْلِ»: (و برخی از ساعات شب تسبیح بگویی) یعنی: نماز بخوان. مراد از آن نماز تهجد است و برخی آن را بر دو نماز مغرب و عشاء حمل کرده‌اند.

«و أَطْرَافَ النَّهَارِ»: «و» تسبیح گوی در (اطراف روز) به قولی: مراد از آن، نمازهای ظهر و عصر است. به قولی دیگر: جمله (و قبل غروب‌ها) به نماز ظهر نیز اشاره دارد زیرا نمازهای ظهر و عصر هر دو قبل از غروب آفتاب است. (قرطبی ۱۱/۲۶۱).

وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ﴿١٣١﴾

و به‌سوی آنچه از زیب و زینت زندگی دنیا که برخی از آنان را بهره‌مند ساخته‌ایم چشم مدوز تا آنان را در آن بیازماییم، و روزی پروردگار تو بهتر و پایدارتر است. (۱۳۱)

تفسیر:

«وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ»: انسان به طور طبیعی به سوی مادیات گرایش دارد، اما باید آن را مهار کرد. در ضمن باید یاد آور شد که همه‌ی متاع‌های دنیوی و وسایل کامیابی، نعمت الهی محسوب نمی‌شوند. جلوه‌های زندگی دنیا، ابزار آزمایش انسان هاست. به آنچه در خود داریم بیندیشیم، نه آنچه در دست دیگران می‌بینیم.

رسیدن به مقام رضایت از خداوند، در صورتی است که به زرق و برق دنیا خیره نشوی. واقعاً اشخاصی که جذب جلوه‌های مادی شد، احساس کمبود و تبعیض می‌کند و از الله متعال راضی نمی‌شود.

«و رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ»: و بدان که روزی پاکیزه و حلال و پاداش بی‌زوال پروردگارت بهتر، بزرگتر و پایدارتر است؛ زیرا نه قطع می‌شود و نه فنا را بر آن رنگی است.

یعنی: آنچه که الله متعال برایت از روزی دنیا و ثواب و پاداش آخرت مقدر و میسر می‌کند، به هر حال بهتر از چیزهایی است که در دنیا به کفار داده است.

مفسران گفته‌اند: خطاب به پیامبر است، اما منظور امت او می‌باشد؛ زیرا پیامبر از هر کسی از دنیا بی‌نیازتر بود و از هر کس بیشتر به عطایای الله متعال رغبت داشت و آخرت را می‌خواست.

شأن نزول آیه 131:

713- ابن ابوشیبہ، ابن مردویه، بزار و ابویعلی از رافع (روایت کرده اند: به رسول خدا مهمان آمد، آن بزرگوار مرا به نزد یهودی فرستاد و گفت: تا ماه رجب از وی مقداری آرد برایم قرض بگیر، یهود گفت: هرگز به او قرض نمی‌دهم، مگر این که چیزی گرو بگذارد.

حضور پیامبر صلی الله علیه وسلم (آدم و جریان را عرض کردم. گفت: به ذات اقدس الهی سوگند که من مورد اعتماد ملکوتیان و امین زمین هستم. هنوز از خدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دور نرفته بودم که آیه: «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَرْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْثَنَّهُمْ فِيهِ وَرِزْقٌ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ» (و به سویی آنچه از زیب و زینت زندگی دنیا که برخی از آنان را بهره‌مند ساخته‌ایم چشم مدوز تا آنان را در آن بیازماییم، و روزی پروردگار تو بهتر و پایدارتر است).

وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ (۱۳۲)

و خانواده‌ات را به نماز امر کن و (خودت نیز) بر آن صابر باش، ما از تو روزی نمی خواهیم، ما تو را روزی می دهیم و عاقبت از تقوا است. (۱۳۲)

تفسیر:

«وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ» «أَهْلًا»: اهل پیغمبر، عبارت است از امت محمدی و خانواده خودش. اهل مردم، افراد خانواده ایشان است.

امر کردن به نماز از میان سایر واجبات، رمز بیمه شدن اعضای خانواده است. برای عدم وابستگی به زرق و برق دنیا، به نماز پناهنده شویم.

«لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا»: از تو روزی نمی خواهیم. از تو روزی خودت و دیگران را نمی خواهیم. لذا به سبب بدست آوردن رزق، از نماز غافل مشو.

«وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ»: و قطعاً فرجام نیک و سرانجام خوش در هر امری برای کسانی است که از پروردگار خویش پروا داشته و به لباس تقوی آراسته‌اند.

ابن کثیر گفته است: حسن عاقبت که بهشت می باشد، از آن شخصی است که از خدا می ترسد. (مختصر ۵۰۰/۲).

در حدیث شریف قدسی آمده است: «يقول الله تعالى: يا بني آدم! تفرغ لعبادتي أملأ صدرك غني وأسد فقرك وإن لم تفعل ملأت صدرك شغلا ولم أسد فقرك: خداوند متعال میفرماید: ای فرزند آدم! خود را برای عبادتم فارغ گردان تا سینه‌ات را از بی‌نیازی و توانگری پر سازم و فقر و نیازمندی را از تو دور کنم و اگر چنین نکنی، سینه‌ات را از گرفتاری و مشغله پر ساخته و فقر و بینوایی تو را برطرف نمی‌کنم».

همچنین در حدیث شریف آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «من كانت الدنيا همه، فرق الله عليه أمره وجعل فقره بين عينيه ولم يأتيه من الدنيا إلا ما كتب له، ومن كانت الآخرة نيته جمع له أمره وجعل غناه في قلبه وأتته الدنيا وهي راغمة». «هر کس همه هموغمش دنیا باشد، خداوند کار وی را بر وی پراکنده می‌کند و فقرش را در میان چشمانش قرار میدهد و برایش از دنیا جز آنچه که مقدر شده است، به دست نمی‌آید و هر کس نیتش آخرت باشد، کارش برایش به سامان آورده شده و بی‌نیازی وی در قلبش قرار داده می‌شود و دنیا اجباراً به‌سوی وی روی می‌آورد».

وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوَلَمْ تَأْتِهِم بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ (۱۳۳)

و (کافران) گفتند: چرا معجزه‌ای از سوی پروردگارش برای ما نمی‌آورد؟ آیا دلیل واضح که در صحیفه‌های پیشین است، برایشان نیامده است؟! (۱۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَوَلَمْ تَأْتِهِم... الْأُولَىٰ»: آیا خبر روشن اقوام پیشین که در کتب آسمانی گذشته بوده است

برای آنان نیامده است (که پیاپی معجزاتی پیشنهاد می‌کردند و پس از مشاهده معجزات، به کفر و انکار ادامه می‌دادند، و عذاب شدید الهی دامنگیرشان میشد). این‌ها چرا معجزه می‌طلبند و بهانه جوئی می‌کنند، مگر همین قرآن با این امتیازات بزرگ که حاوی حقائق کتب آسمانی پیشین است، برای آنان کافی نیست. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم‌دل).

تفسیر:

ملاحظه می‌داریم که: همیشه نوع معجزه مهم نیست، بلکه روحیه پذیرش آن لازم است. «ءَايَةٌ»: معجزات حسی، از قبیل: عصای موسی و ید بیضاء. مشرکین توقع داشتند که پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم نیز معجزه‌ای همانند عصای موسی و شکافتن دریا بیاورد، اما خداوند می‌فرماید: مگر نمی‌دانید که معجزه‌ی قرآن، از تمام معجزات قبلی بالاتر است، با این وجود مگر در برابر همان معجزات لجاجت نکردند؟! «بَيِّنَةٌ»: معجزه بزرگ کتاب‌های آسمانی، یعنی قرآن. معجزات انبیاء گذشته. «الصُّحُفِ الْأُولَى»: کتاب‌های آسمانی پیشین. از قبیل: تورات و انجیل و زبور (شعراء آیه 196، اعلی آیات 18 و 19).

طوری‌که در آیه مبارکه آمده است: کافران گفتند: چرا پیامبر نشانه آشکاری که دلیل رسالتش باشد به ما نمی‌آورد؟ آیا اینکه الله متعال کتاب معجزش را بر پیامبر امی به حیث تصدیق کننده کتاب‌های آسمانی ماقبلش نازل کرده است برای‌شان کافی نبوده است؟ در البحر آمده است: مشرکان به مقتضای سرشت ماجراجویانه‌ی خود، در پی عناد و لجاجت هستند، پس در جوابشان گفته شد: این قرآن که در کتب آسمانی پیشین مژده‌ی آمدن آن آمده است، بزرگترین دلایل اعجاز است و دلیل و معجزه‌ایست که تا روز رستاخیز برقرار و پایدار است. (البحر ۶/۲۹۲).

- به درخواست‌هایی که جنبه‌ی بهانه‌جویی دارد، نباید توجه کرد. «فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ... وَ قَالُوا لَوْ لَا يَأْتِينَا...» (این خصیصه‌ی انسان‌های لجوج و متکبر است که معجزات و دلایل روشن موجود (قرآن) را کنار می‌گذارند و از سر لجاجت دلیل دیگر طلب می‌کنند).

همیشه نوع معجزه مهم نیست، بلکه روحیه پذیرش آن لازم است.

وَلَوْ أَنَا أَهْلُكُمْ لَمَّا جَاءَنَا مِنْ قَبْلِهِ لَعَلَّوْا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نُنزِلَ وَنُخْزِي (۱۳۴)

و اگر آنان را پیش از نزول قرآن هلاک می‌کردیم، قطعاً می‌گفتند: پروردگار! چرا رسولی به سوی ما نفرستادی تا آیات تو را پیروی می‌کردیم، پیش از آنکه خوار و رسوا می‌شدیم؟ (۱۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِنْ قَبْلِهِ»: پیش از نزول قرآن. پیش از بعثت محمد. «نُزِّلَ وَ نَخْرِيَا»: در دنیا خوار و در آخرت رسوا شویم. در آخرت خوار و رسوا شویم.

تفسیر:

مفسران گفته‌اند: خدا خواسته است که بعد از اعزام پیامبران و نازل کردن کتب، برای هیچ کس دلیل و بهانه‌ای باقی نماند، پس عذر و بهانه‌ای را برای آنان باقی نگذاشته است. بناءً بعثت انبیاء علیهم السلام برای اتمام حجت است، تا مردم بی‌خبری خود را بهانه قرار

ندهند. این بدین معنی است تا زمانی که قانون ابلاغ نشود، جریمه و سزا عادلانه نخواهد بود.

ولی نباید فراموش کنیم که: تبلیغ دین واجب است، خواه مردم توجه کنند یا نکنند. زیرا در غیر این صورت آنان حق اعتراض خواهند داشت. بصورت کل باید گفت که: پیروی از انبیاء کلید عزت و آبرومندی برای عالم بشریت میباشد.

قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبِّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى (۱۳۵)

(ای پیامبر!) بگو: «همه منتظرند، شما (نیز) منتظر باشید، پس به زودی خواهید دانست که چه کسی اصحاب راه راست، و چه کسی هدایت یافته اند». (۱۳۵)

تفسیر:

«قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ»: پیامبر صلی الله علیه وسلم، مأمور انذار و هشدار است. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: ای پیامبر! به آن تکذیب کنندگان بگو: ما و شما همه در انتظار عواقب امور و در انتظار گردش روزگار می‌نشینیم؛ پس به زودی برای تان معلوم خواهد شد که فرجام نیک، پیروزی آشکار و فتح عظیم از آن کیست؟ «فَتَرَبِّصُوا»: امری است تهدید آمیز. یعنی منتظر عاقبت و نتیجه باشید.

«فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ»: به زودی خواهید دانست که چه کسی بر صراط مستقیم است، ما یا شما؟ یعنی گذشت زمان و تأریخ همه چیز را روشن می‌کند.

«وَمَنِ اهْتَدَى»: و زود است که بدانید، اهل هدایت که پیرو حق و حقیقت و توفیق یافته‌گان را صواب‌اند کیانند؟! و چه کسی بر گمراهی مانده است؟ امام قرطبی گفته است: در این بیان نوعی تهدید و ترساندن نهفته است که سوره مبارکه طه با آن خاتمه یافته است. (تفسیر قرطبی ۱۱/۲۶۵).

پایان جزء شانزدهم

**صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الأنبياء

جزء - (17)

سورة انبياء در مکه نازل شده و داراي يكصد و دوازده آيه و هفت ركوع ميباشد.

وجه تسميه:

اين سوره به نام «سوره‌ی انبياء» موسوم است؛ چون ازداستان پيكار و مبارزه و جد و جهد برخي از پيامبران با مردم بت پرست زمان خود، سخن مي گوید، به سوره‌ی «انبياء» مشهور است و به فداكاري هاي ابوالانبياء، ابراهيم، اسحاق، يعقوب، لوط، نوح، داود، سليمان، ايوب، اسماعيل، ادریس، ذوالكفل، ذوالنون (يونس)، زكريا، عيسي و خاتم آنان حضرت محمد صلي الله عليهم السلام اشاره ميکند که چگونه براي سعادت بشریت، سختيها، رنجاها و محنتها را بر خود هموار ساختند.

انبياء:

جمع نبي به معني پيامبران.

تعداد آيات، كلمات و تعداد حروف سوره انبياء:

طوريکه در فوق ياد آور شدیم تعداد آيات سوره انبياء به صدودوازده آيات ميرسد، و تعداد كلمات آن به هزار و صد و شصت و هشت کلمه و تعداد حروف آن به چهار هزار و هشتصدونود حرف ميرسد. (قابل تذکر است که اقوال علما در مورد تعداد كلمات و تعداد حروف مختلف مي باشد.)

يادداشت: تفصيل معلومات در مورد تعداد (آيات، كلمات و حروف قرآن عظيم الشان) را مي توانيد در سورة طور «تفسير احمد» مطالعه فرمايد.

ارتباط سوره انبياء با سوره قبلي:

خداوند متعال سوره طه را با تهديد پايان داد و سوره انبياء را با ذکر قيامت آغاز کرده است.

همچنان ميتواند ارتباط و پيوند سوره انبياء را با سوره‌ی قبلي از دو جهت به بيان گرفت:

الف: اشاره به نزديک شدن اجل معين موسوم به عذاب و سزا و به آرزويي که بداقبالان انتظارش را دارند. طوريکه در سوره ي طه ميفرمايد: «وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَاماً وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى ﴿129﴾» (طه) (و اگر سنت و تقدير پروردگارت و (ملاحظه‌ی) زمان مقرر نبود، هر آينه عذاب الهی لازم می‌آمد (ودامان آنان را نیز می‌گرفت). و «قُلْ كُلُّ مُتْرَبٍصٌ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَ مَنْ أَهْدَى ﴿135﴾» (طه) (بگو: هر يك (از ما و شما) در انتظاريم، پس انتظار بکشيد که به زودی خواهيد دانست ياران راه راست کي‌ها اند و چه کسی راه يافته است.) و طوريکه در آغاز و بدایت اين سوره مبارکه ميفرمايد: «إِقْتَرِبْ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ...»

ب: مغرور نگشتن به جلوه هاي فريبياي دنيا و تلاش در جهت روز قيامت: «و لا تمدن عينيك إلی ما متعنا به أزواجاً منهم زهرة الحياة الدنيا...» هان به سوي زيور دنيوي که گروه هايي از کفر پيشگان را از آن بهره مند ساخته ايم. چشم مدوز (طه آيه 131).

آغاز اين سوره که به نزديک شدن روز قيامت و حساب و کتاب اشاره ميکند، مقتضي

رویگردانی از زینت و شادمانی های زاید دنیاست که روی به زوال و نیستی دارد. مشرکان سرسخت مکه به پیامبر میگفتند: اگر آنچه می گویی حق است، کوه صفا را برای ما به کوه طلا تبدیل کن. الله متعال فرمود: بی باوران کفر پیشه ی پیشین نیز با وجود دیدن معجزات بزرگی مادی و محسوس، ایمان نیاوردند و نابودشان کردیم، این مخالفان ستیزه گره اگر معجزه ی حسی را دریابند باز ایمان نخواهند آورد. (انبیا آیه 6).

فضیلت سوره انبیاء:

حضرت عبد الله بن مسعود میفرماید: سوره کهف و سوره مریم و سوره طه و سوره انبیاء از نظر نزول، اولین سوره و ثروت و کسب قدیم من می باشد که همیشه از آنها حفاظت می کنم. (تفسیر امام قرطبی)

همچنان روایت شده است که هم زمان با نزول سوره انبیاء، مردی از اعراب (بادیه نشینان) به مدینه آمد و در منزل عامر بن ربیعہ رضی الله عنه رحل اقامت افکند، عامر از او به نیکویی پذیرایی کرد و درباره وی با رسول الله صلی الله علیه و سلم سخن گفت، سپس آن مرد به محضر رسول الله صلی الله علیه و سلم مشرف شد و چون از حضور ایشان برگشت، به عامر گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم به من وادی ای بخشیدند که وادی بهتر از آن در میان اعراب نیست و من می خواهم که قطعه ای از آن را به تو ببخشم که از آن تو و بازماندگانت باشد. عامر گفت: «مرا به قطعه زمینت نیازی نیست زیرا امروز سوره ای نازل شد که دنیا را از یادمان برد».

محتوای سوره انبیاء:

سوره انبیاء از جمله سوره های مکی است و به موضوعات مهم ایدئولوژی اسلامی و بیان اصول عقیده ی اسلامی؛ یعنی، توحید، نبوت، معاد. بحث نموده است. و درباره ی قیامت و سختی ها خوف و ترس و هیبت این روز بحث به عمل آورده است. در این سوره هدف از بعثت پیامبران و فرستادگان بیان گردیده است.

- سر آغاز سوره، آمدن روز قیامت را خبر می دهد. حال آنکه مردم ناسپاس در خواب غفلت به سر میبرند و سرگرم بازی اند و از پندهای قرآن رویگردان و در آرزوها و لذایذ زندگانی دنیا فرو رفته اند.
- سپس به بحث درباره ی تکذیب کنندگان می پردازد؛ آنهایی که هلاکت گذشتگان را مشاهده می کنند، اما پند و عبرت نمی گیرند، تا زمانی که عذاب دامن آنان را می گیرد و صدای شیون و زاری و التماسشان بلند می شود، اما چه فایده که دیگر دیر شده است.
- سوره انبیاء دلایل قدرت الله متعال را در آفاق و انفس مورد بررسی قرار داده است، تا عظمت خالق مدبر و آگاه را در مورد خلق و ابداع و ایجاد یادآور شود و تا وحدت عالم هستی و یگانگی خدای بزرگ را به هم ربط بدهد.
- سوره انبیاء بعد از این که دلایل یگانگی پروردگار عالمیان را ارائه داد، برخورد و عملکرد مشرکین را خاطر نشان میسازد که آنها با حالتی از تمسخر و ریشخند با پیامبر صلی الله علیه و سلم روبرو میشدند و او را تکذیب میکردند. به دنبال آن سنت و روش جهان شمول خدا را در نابود کردن گردنکشان و تبهکاران یادآور می شود.
- در این سوره به نقل قصه ی بعضی از پیامبران پرداخته شده و قصه ی ابراهیم علیه السلام را با قوم بت پرستش به تفصیل به بیان گرفته و آن را در اسلوب و روشی جذاب بیان کرده است.

- در سوره انبياء از مجموع پیامبران که نامشان در قرآن آمده به داستان شانزده نفر از آنها اشاره شده است: از جمله هریک: اسحاق، یعقوب، لوط، نوح، داود، سلیمان، ایوب، اسماعیل، ادريس، ذی الکفل، ذی النون، زکریا، یحیی و عیسی علیهم السلام نام گرفت. در خاتمه رسالت حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به عنوان رحمة للعالمین معرفی میکند. (تفسیر صفاة التفاسیر)

ذکر انبیاء در قرآن :

در قرآن عظیم الشان بصورت کل فقط از بیست و پنج پیامبر نام برده شده است. که از جمله اسماء هیجده نفر آنها در (آیات 83 - 86 سوره انعام) میباید. طوری که میفرماید: «وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَي قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ * وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمَن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ * وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَي الْعَالَمِينَ»

(و این (نوع دلیل قطعی) حجت ماست که آن را به ابراهیم در برابر قومش دادیم، هر که را بخواهیم به درجات بالا می‌بریم، یقیناً پروردگار تو حکیم (و) داناست. (84) و ما به او (ابراهیم) اسحاق و یعقوب را بخشیدیم. و هر یکی آنها را هدایت نمودیم، و نوح را (هم) پیش از آنها هدایت کرده بودیم، و از نسل او (ابراهیم) داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را نیز هدایت کردیم و ما اینگونه نیکوکاران را پاداش میدهم، (85) و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را نیز هدایت نمودیم و همه از صالحان بودند. (86) و اسماعیل و یسع و یونس و لوط را (نیز هدایت نمودیم)، و همه را بر جهانیان فضیلت دادیم.)

و ذکر بقیه آنها در جاهای دیگر از قرآن آمده است. مانند: هود، صالح، شعیب، آدم، ادريس، ذالکفل و محمد علیهم الصلاة والسلام.

بنابر این تعداد پیامبرانی که اسامی آنها بر ما انسانها مشخص است به ترتیب زمانی عبارتند از: آدم، ادريس، نوح، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، اسحق، یعقوب، یوسف، ایوب، شعیب، موسی، هارون، یونس، داود، سلیمان، الیاس، الیسع، زکریا، یحیی، عیسی، ذوالکفل علیهم السلام و سرور همه آنان محمد علیهم الصلاة والسلام. اما بدون شک تعداد پیامبران از این عدد بیشتر بوده اند، ولی خدای متعال اسم و داستان آنها را برای ما ذکر نکرده است، چنانکه میفرماید: «وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَیْكَ مِن قَبْلُ وَرُسُلًا لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَیْكَ». (نساء 164). یعنی: و پیامبرانی که سرگذشت آنها را پیش از این، برای تو باز گفته‌ایم؛ و پیامبرانی که سرگذشت آنها را بیان نکرده‌ایم.

بعضی از علما فرموده اند که تعداد انبیاء الهی 124000 یکصد و بیست و چهار هزار نفر هستند، اما این قول ثابت شده نیست.

ذکر تعداد 124000 نفر پیامبر به روایت حدیثی:

در مورد تعداد انبیاء ظاهرا بین علما اختلاف وجود دارد، قبل از همه باید گفت حدیثی که اشاره به تعداد پیامبران به (124000) می‌کند حدیثی ضعیفی است.

عن أبي ذر قال: قلت: يا رسول الله، كم الأنبياء؟ قال: (مائة ألف وأربعة وعشرون ألفاً)، قلت: يا رسول الله،... «أبو حاتم ابن حبان (361). که این حدیث را صحیح دانسته یعنی: از ابوذر رضی الله عنه روایت است که گفت: گفتیم ای رسول خدا انبیاء چند نفر هستند؟

فرمودند: صدو بیست و چهار هزار نبی...

ولی حقیقت اینست که این حدیث ضعیف است زیرا در سند آن شخصی بنام ابراهیم بن هشام الغسانی موجود است که امام ذهبی رحمه الله در مورد وی میگوید: او متهم به دروغگویی است. حتی ابوحاتم گفته: او کذاب است.

پس این حدیث مقبول نیست. البته احادیث دیگری نیز در همین تعداد نبی ذکر شده اند که همگی ضعیف هستند.

حدیثی دیگر موجود است که: عن أنس قال: قال رسول الله صلي الله عليه وسلم: (بعث الله ثمانية آلاف نبى، أربعة آلاف إلى بني إسرائيل، وأربعة آلاف إلى سائر الناس). (مسند ابویعلی 160/7) از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: خداوند هشتاد هزار نبی را فرستاده که از این میان چهل هزار نبی را در بین بنی اسرائیل مبعوث نموده و چهل هزار نبی دیگر را در بین سایر مردم (اقوام دیگر) مبعوث کرده اند.

این حدیث نیز ضعیف است، زیرا در سند آن حدیث شخصی بنام «زبدی» و همچنین استادش «رقاشی» موجود است که هر دو ضعیف (غیر ثقه) هستند.

به هر حال بعضی از علما تعداد انبیاء را صدو بیست و چهار هزار نفر می دانند که در این میان تعداد سیصد و پنجاه نفر آنها رسول بوده اند و برای اثبات ادعای خود به حدیث ابودر (با چند لفظ مختلف) استناد کرده اند. (ولی در پایین نام بعضی از علما را ذکر می کنیم که مخالف این رای هستند: شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله در مجموع الفتاوی 409/7، امام احمد بن حنبل رحمه الله، ابن عطیه رحمه الله در ذیل تفسیر 164 نساء، شیخ عبد العزیز بن باز، شیخ عبد الرزاق عقیفی، شیخ عبد الله بن غدیان، شیخ عبد الله بن قعود. در «فتاوی اللجنة الدائمة» (3 / 256). اخذ شده از فتاوی اسلامیة (1 / 41) شیخ عبد الله بن جبرین.

فلسفه ذکر قصه های انبیاء:

هدف اساسی از بازگویی و بررسی داستان و قصه های انبیاء جز این نیست که، مصلحان و دعوتگران مسلمان از سیره عطرآگین ایشان به مثابه‌ی چراغی روشن استفاده کرده و در روشنایی آن در کانال و جاده هدایت خدایی به حرکت درآیند و راهی را که ایشان پیموده‌اند بپیمایند و آن‌ها را در تمامی اعمال و کردار الگویی خود قرار دهند و سرمشق زندگی شان این پیغمبران بزرگوار باشند. هدف از ذکر داستان پیغمبران تسلی قلب و تفریح آن نیست، بلکه هدف از آن پند و عبرت گرفتن است چنانچه قرآن کریم اشاره می‌کند.

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» [یوسف: 101]. (به حقیقت در سرگذشت آنان، عبرت برای همه‌ی اندیشمندان است.) طوری که در آیه‌ی دیگری اشاره می‌کند که لازم است با تفکر و تدبیر و حرکت بر راه و روش انبیاء از سیره‌ی و داستان ایشان استفاده شود. «فَأَقْصَصْنَا الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» [الأعراف: 176]. (پس داستان رابازگو کن بلکه ببیندیشانند.) بخصوص بر کسانی که در مقام دعوتگری قرار دارند لازم است هدف از دعوت انبیاء، تثبیت ایشان بر دعوت و تقویت اراده باشد و با اطلاع بر سیره انبیاء دریابند چه رنج‌ها و سختی‌هایی در راه دعوت خویش متحمل شده اند.

فاصله زمانی بین بعثت پیامبران اولوالعزم:

با در نظر داشت اینکه معلومات دقیقی و مستندی در مورد فاصله زمانی بین بعثت پیامبران

اولوالعزم تذکر نه رفته است ولي با آنها در برخي از کتب تاريخي مطالب متفاوتي در اين زمينه به بيان گرفته شده است که از مجموعه آنها مي توان اينطور نتيجه گيري بدست آورد:

فاصله حضرت آدم(ع) تا حضرت نوح(ع) بيش از 1200 سال، فاصله حضرت نوح(ع) تا حضرت ابراهيم(ع) حدود 2240 سال، فاصله حضرت ابراهيم(ع) تا حضرت موسي(ع) حدود 900 سال، فاصله حضرت موسي(ع) تا حضرت عيسي(ع) حدود 1900 سال و فاصله حضرت عيسي(ع) تا حضرت محمد(ص) حدود 620 سال بوده است.

ترجمه و تفسیر سورة الأنبياء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ ﴿١﴾

برای مردم (وقت) حسابشان نزدیک شده است، در حالی که آنان در غفلت روی گردانند.

(۱)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: غفلت، (بی توجهی) زمانی خطرناک است که این غفلت بر اساس بی اعتنایی باشد. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: برای انسان ها وقت حسابشان بر آنچه که در دنیا انجام داده اند نزدیک شده است اما با وجود نزدیکی حساب، کافران از آمادگی برای این روز غافلند؛ به تأسف آن ها در رویگردانی و سرگرمی تمام به سر می‌برند. در حدیث شریف به روایت انس (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بعثت أنا و الساعة كهاتين». «من در حالی مبعوث شدم که قیامت مانند این دو انگشت من نزدیک است» و به دو انگشت سبابه و میانی خود اشاره کردند.

«غفلت و اعراض»:

«غفلت»: به معنای بی توجهی نسبت به چیزی است.

و «اعراض» روی گرداندن با توجه از چیزی است، در اینجا سوال در ذهن انسان خطور میکند که چرا این مفهوم (غفلت و اعراض) در کنار هم در یک آیه مبارکه مطرح گردیده است؟

در جواب باید گفت که: غفلت و بی توجهی دو گونه است: الف: غفلتی که شخص با هشدار بیدار میشود. ب: غفلتی که مقدمه‌ی اعراض است، یعنی شخص غافل نمی‌خواهد بیدار شود. همچون کسی که خودش را به خواب زده که با صدا زدن نیز چشم خود را باز نمی‌کند.

ولی برای همچون انسان ها باید گفت که: محاسبه و حسابرسی انسانها قطعی است. زیرا در آیه مبارکه کلمه؛ «اَقْتَرَبَ» (بکار گرفتن فعل ماضی به جای مضارع، نشانه‌ی قطعی بودن این امر بزرگ را نشان می‌دهد).

غفلت عبارت است از این که پرده‌ای بر فکر و قلب انسان بیفتد که او از یک واقعیت و حقیقتی دور بماند. قرآن عظیم الشان، در این باره میفرماید: «برخی از انسانها با آن که دل دارند ولی نمی‌فهمند، چشم دارند، اما بینایی ندارند، گوش دارند، ولی با آن نمی‌شنوند، آنها همان کسانی هستند که غافل اند. (اعراف، 179).

منظور از غفلت در این جا می‌تواند اعم از غفلت از الله، غفلت از آیات خدا، یا غفلت از آخرت، باشد. یا به تعبیر دیگر، غفلت از هر آنچه که انسان را، به سوی کمال می‌برد: «وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنِ آيَاتِنَا لَعَافُونَ»؛ (یونس، 92). بسیاری از مردم از آیات و نشانه‌های ما غافل‌اند.

اعراض از یاد الله خسارات عظیمی در دنیا و آخرت دارد.

قرآن عظیم الشان در (آیه 44 سوره شوری) میفرماید: «وَمَنْ يَضِللِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِّن

بَعْدِهِ وَتَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِّن سَبِيلٍ؛ کسی را که خدا گمراه کند ولي و ياورى بعد از او نخواهد داشت، و ظالمان را (روز قيامت) مي بيني كه وقتي عذاب الهى را مشاهده مي كنند، ميگويند: آيا راهي به سوي بازگشت (و جبران) وجود دارد؟ بناءً انسان هميشه بايد توجه اش به خداوند باشد و كارهايش را به او واگذار كند.

ياد از الله بايد خصلت دايمي انسان باشد:

انسان بايد در حد توان خود، به ياد الله باشد، چون شيطان در حال غفلت به انسان حمله ميكند و اگر انسان به نام الله متذکر باشد، به دام شيطان نمي افتد، ذکر الله باعث تقويت روح معنويت در انسان ذاکر است.

خداوند متعال در (آية 124 سوره طه) مي فرمايد: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»؛ و هر کس از ياد من دل بگرداند در حقيقت زندگي تنگ [و سختي] خواهد داشت و روز رستاخيز او را نابينا محشور مي كنيم».

بناءً نابينايي در آخرت، يکي ديگر از عوامل روي گرداني از ذکر الله است به اين دليل كه اينان در دنيا، چشم دلشان را به حقايق بسته بودند و الله را فراموش کرده بودند، پروردگار نيز در قيامت آنها را مورد فراموشي قرار مي دهد و بينايي آنها را مي گيرد.

ذکر الله را بايد به خوبي بشناسيم و آنرا بطور دقيق درک نمايم، و بدانيم كه اعراض از ياد الله انسان را به چه خسارات بزرگي مواجه مي سازد. به ياد داشته باشيد: کسيکه از ذکر و ياد الله اعراض کند، از حيات قلب محروم می ماند.

نگاهی موجز به مسئله حساب در روز قيامت :

حساب:

کلمه حساب در اصل، از «حسب» گرفته شده و ريشه «ح س ب» دلالت بر چندين معنا؛ مانند شمارش و آمارگيري مي کند. (معجم مقاييس اللغة، ج 2، ص 59؛ لسان العرب، ج 1، ص 311).

حساب در فهم شرعي :

حساب در فهم شرعي اينکه الله تعالي در روز قيامت، بندگان را از اعمال شان آگاه ميسازد و کارهاي خوب يا بدی که انجام داده اند را به آنان بيان مي نمايد. (لمعة الاعتقاد، ص 117؛ شرح الواسطية، هراس، صفحه 209).

دلایل اثبات حساب :

دلایل اثبات حساب در قرآن عظيم الشأن، سنت رسول الله صلي الله عليه وسلم و اجماع مسلمانان بشرح ذيل بيان يافته است.

قرآن عظيم الشأن در (سوره الغاشية: آيات 25 - 26) مي فرمايد: «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ۖ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» «همانا بازگشت آنان به سوي ماست. سپس قطعاً حسابشان [نيز] با ماست.» پیامبر صلي الله عليه وسلم در برخي از نمازها، اين گونه دعا مي کردند: «اللَّهُمَّ حَاسِبِي حِسَابًا يَسِيرًا»؛ «پروردگار! [اعمال] مرا به آساني مورد محاسبه قرار بده.»

أم المؤمنین عایشه (رض) پرسید: حساب آسان چیست؟ رسول الله صلي الله عليه وسلم جواب فرمودند: «أَنْ يَنْظَرَ فِي كِتَابِهِ، فَيَتَجَاوَزُ عَنْهُ»؛ «يعني اینکه به نامه اعمالش نگاه شود و از [گناهان] او صرف نظر گردد.» (مسند احمد، ج 6، ص 48؛ ابن ابي عاصم در السنة، شماره حديث: 885؛ ألباني در تخريج السنة، ج 2، ص 429 مي گوید كه اسناد اين روايت،

(صحيح است.)

در صحيح بخاري و صحيح مسلم از أمّ المؤمنين عايشه (رض) روايت شده كه پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمودند: «مَنْ حُوسِبَ عُدْبَ»؛ «كسي كه [به دقت] مورد محاسبه قرار گيرد، عذاب مي شود.»

أمّ المؤمنين عايشه (رض) ميگويد كه پرسيدم: مگر الله متعال نميفرمايد: «فَسَوْفَ يُحَاسِبُ حِسَابًا يَسِيرًا» [الانشقاق: 8]؛ «به زودي با حسابي آسان، محاسبه مي شود.» وي در ادامه مي آورد كه رسول الله صلي اله عليه وسلم چنين جواب فرمودند: «إِنَّمَا ذَلِكَ الْعَرْضُ، وَلَكِنْ مَنْ نُوقِشَ الْحِسَابَ يَهْلِكُ» «مراد از آن [حساب آسان در آيه قرآن] نشان دادن [اعمال انسان] است، اما كسي كه در حسابري او دقت و سختگيري شود، هلاک مي گردد.» (صحيح بخاري، شماره حديث: 103 و 4939 و 6536 و 6537؛ صحيح مسلم، شماره حديث: 2876.)

حسابري مقتضاي حكمت است:

الله متعال كتابهاي آسماني را نازل نمود و پيامبران را فرستاد و بر بندگان، پذيرش آنچه پيامبران آوردند را واجب و عمل به آنچه واجب است را فرض گردانيد. بنا بر اين اگر حساب و جزايي نباشد، اين امور بيهوده و بي فايده خواهد بود، اما الله تعالي از اين كار منزّه است.

طوريكه الله متعال در (سوره الأعراف: 6-7) ميفرمايد: «فَلَنَسَلْنَ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ۖ فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِم بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ» [الأعراف: 6-7] «قطعا ما از كساني كه [پيامبران] به سويشان فرستاده شدند، سؤال خواهيم كرد. و البته از پيامبران [نيز] مي پرسيم. يقينا [كردارشان را] با علم [خود] براي شان بيان مي كنيم و ما هرگز غايب نبوده ايم.»

شيوه و كيفيت حسابري :

متون شرعي شيوه و روش حسابري در قيامت را روشن ساخته اند. به طور خلاصه بايد گفت: الله تعالي بندگان را در حضور خويش نگه ميدارد و از آنان به سبب گناهاني كه مرتكب شدند و اعمايي كه انجام داده و سخاني كه بر زبان آوردند، اقرار مي گيرد و آنان را از كفر يا ايمان، اطاعت يا نافرماني و استقامت يا انحرافشان در دنيا و نيز از پاداش يا عذابي كه مستحق آن هستند، آگاه مي سازد.

حساب شامل آنچه پروردگار به آنان مي گويد، سخاني كه بندگان بر زبان مي آورند، عذر و بهانه هايي كه آورده مي شود، دليل و برهان هايي كه عليه آنان اقامه مي گردد، گواهي شاهدان، وزن اعمال و امثال آن مي شود. (رساله القيامة الكبرى، صفحه 193.)

انواع حساب:

برخي از حسابها سخت و برخي آسان هستند. انواع ديگر آن، حساب تقرير و تكميم و بزرگداشت، توبيخ و نكوهش، فضل و بخشش و مواخذه و مجازات بوده و متولي آن، بخشنده ترين بخشنندگان، مهربان ترين مهربانان و فرمانروا ترين فرمانروايان است. (رساله القيامة الكبرى، ص 193.)

قوانيني كه بندگان بر اساس آنها مورد محاسبه قرار مي گيرند:

اگر الله - تاممي بندگان را عذاب نمايد، باز هم بر آنان ستمي نكرده است، زيرا بنده و

تحت فرمان و سلطه او هستند و مالک هرگونه که بخواهد، میتواند در ملکش تصرف نماید. اما الله متعال آنان را عادلانه و براساس حکمت و عدالتش مورد محاسبه قرار میدهد. الله متعال در متون بسیاری، تعدادی از قوانین را که محاکمه و حسابرسی براساس آنها واقع می شود، برای ما بیان نموده است.

برخی از آن قوانین، به طور مختصر از این قرار است:

- عدالتی که خالی و پاک از هر نوع ستمی است؛ هیچکس به سبب جرم و گناه شخص دیگری، مورد مؤاخذه قرار نمی گیرد و هیچ شخصی بار گناه انسان دیگری را تحمل نمی کند؛
- آگاهی بندگان از اعمالی که پیش فرستاده اند؛
- چندین برابر شدن نیکی ها و نه بدی ها؛
- آوردن شاهدان علیه کافران و منافقان. (بنقل از رساله القيامة الكبرى، صفحه 193).

عمومیت حساب و کسانی که مورد محاسبه قرار نمی گیرند:

تمامی مردم محاسبه میشوند مگر هفتاد هزار نفری که پیامبر صلی الله علیه وسلم آنان را استثنا نمودند.

در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابن عباس (رض) نقل شده که پیامبر (ص) فرمودند: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الْأُمَّةُ»؛ «تمامی امت ها به من نشان داده شدند.» و در ادامه عرض کردند: «فَنظَرْتُ فَإِذَا سَوَادٌ كَثِيرٌ، قَالَ: هُوَ لِأُمَّتِكَ وَهُوَ لِأُمَّةٍ قَدَّمَ لَهُمْ لَا حِسَابَ عَلَيْهِمْ وَلَا عَذَابَ. قُلْتُ: وَلِمَ؟ قَالَ: كَانُوا لَا يَكْتُوبُونَ وَلَا يَسْتَرْقُونَ وَلَا يَتَطَيَّرُونَ وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»؛ «سپس نگاه کردم و ناگهان جمعیت زیادی را دیدم. جبرئیل علیهم السلام گفت: اینها امت تو هستند و این هفتاد هزار نفر که در پیشروی شان هستند، هیچ گونه حساب و عذابی ندارند.

پرسیدم: چرا؟ جبرئیل علیه السلام پاسخ داد: چون آنان از داغ کردن پرهیز می کردند، درخواست رقیه نمی نمودند، فال بد نمی زدند و بر پروردگارشان توکل می کردند. عکاشه بن محسن برخاست و گفت: از الله تعالی بخواه که مرا از آنان قرار دهد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ مِنْهُمْ»؛ «پروردگارا! عکاشه را از آنان قرار بده.» سپس مرد دیگری بلند شد و گفت: از الله تعالی بخواه که مرا از آنان بگرداند. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سَبَقَكَ بِهَا عَکَّاشَةُ»؛ «عکاشه در این کار از تو سبقت گرفت.» (صحیح بخاری، شماره حدیث: 6541؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: 220).

شیوه رسیدگی به حساب کافران:

شیخ الإسلام ابن تیمیه (رح) میگوید: «الله متعال مردم را مورد محاسبه قرار میدهد و بنده مؤمنش را جدا نموده و از وی به سبب گناهی که انجام داده، اعتراف و اقرار می گیرد، چنانکه در قرآن و سنت بیان شده است.

اما کافران همچون کسی که نیکی ها و بدی هایش سنجیده شود، مورد محاسبه قرار نمی گیرند، زیرا آنان نیکی ندارند، اما اعمالشان شمارش می شود و آنان از آن آگاه شده و اقرار نموده و به سبب این اعمال، مجازات میشوند.» (مجموع الفتاوی، جلد 3، صفحه 146).

اولين امتي كه مورد محاسبه قرار مي گيرد:

پيش از ساير امت ها، به حساب امت محمد صلي الله عليه وسلم پرداخته ميشود. رسول الله صلي الله عليه وسلم مي فرمايند: «نَحْنُ الْأَخْرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، الْمُقْضَى بَيْنَهُمْ قَبْلَ الْخَلَائِقِ»؛ «ما آخرين امت [در دنيا] و نخستين امت در روز قيامتيم كه پيش از ساير مردم، به حساب ما رسيدگي مي شود.» (صحيح بخاري، شماره حديث: 876؛ صحيح مسلم، شماره حديث: 855 و 856).

همچنين از ابن عباس (رض) به صورت مرفوع چنين روايت شده است: «نَحْنُ آخِرُ الْأُمَّمِ وَأَوَّلُ مَنْ يُحَاسَبُ»؛ «ما [در دنيا] آخرين امت و [در آخرت] نخستين امت هستيم كه مورد محاسبه قرار مي گيرد.» (مسند احمد، ج 1، ص 282 و ج 2، صص 274، 342؛ ابن ماجه، شماره حديث: 4290؛ بوسيري در الزوائد، ج 3، ص 317 مي گويد: «اسناد اين روايت، صحيح بوده و رجالش ثقه و مورد اعتماداند.»

اولين عملي كه از بنده پرسيده مي شود :

اولين عمل مورد سؤال، نماز است كه اگر صحيح باشد، ساير اعمال قبول مي شود و در غير اين صورت، ساير اعمال باطل و غير قابل قبول است، و از پيامبر صلي الله عليه وسلم چنين مطلبي نقل شده است. (سنن ترمذي، شماره حديث: 413؛ ابن ماجه، شماره حديث: 1426؛ آلباني اين حديث را در صحيح الجامع، شماره حديث: 2020 صحيح دانسته است.) واقعيت امر اينست كه؛ نماز برترين عبادت و اساس و بنياد عبوديت است. عملي كه انجام آن به طور موكد مورد توجه شرع مقدس اسلام قرار دارد. پيامبر صلي الله عليه وسلم نماز ستون دين مقدس اسلام معرفي داشته است. «الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ.» يعني نماز ستون (خيمه) دين است. ايستادگي و بقاي هر خيمه اي به وجود ستون آن است و هر مقدار كه ستون مستحكم تر باشد بقاي خيمه تضمين بيشتري ميبابد.

در اهميت نماز همين بس كه اين تكليف شيرين و پر معنای الهي اولاً در هيچ حالي ترك نمي شود، و ثانياً انجامش در شبانه روز به صورت پنج وقت بر بندگان خدا واجب است، تكليفي كه مشابه ندارد و همواره در شبانه روز صورت مي گيرد. به همين خاطر است كه نماز حتي اگر در مجموعه اي از تكاليف هم قرار گيرد، باز هم به عنوان اولين تكليف مورد سوال قرار مي گيرد.

اولين عملي كه در بين مردم، فيصله و حكم مي شود:

اولين كار فيصله شده در ميان مردم، مسأله خون هاست، زيرا رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «أَوَّلُ مَا يُقْضَى بَيْنَ النَّاسِ فِي الدِّمَاءِ»؛ «در روز قيامت، نخستين عملي كه در ميان مردم حكم فيصله مي شود، موضوع خون هاست.» متفق عليه. (صحيح بخاري، شماره حديث: 6864؛ صحيح مسلم، شماره حديث: 1678).

مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ ﴿٢﴾

هيچ پند (و هدايت) جديدي از نزد پروردگارشان به آنها نمي رسد، مگر اينكه بازي كنان آن را مي شنوند. (٢)

عالم جليل القدر حسن در اين مورد مي فرمايد: هر اندازه براي آنان يادآوري تجديد شود، آنها به ناداني خود ادامه مي دهند و در آن فرو مي روند. (تفسير قرطبي ٢٤٨/١١).

بايد يادآور شد كه در آيه مباركه درس بزرگي نهفته است و آن اينكه: صرف؛ گوش دادن

وفهمیدن یک حکم الهی کافی نیست، بلکه پذیرش و عمل به آن لازم و واجب می باشد.
**لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَأَسْرَأُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ
 وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ ﴿٣﴾**

در حالی که قلوب شان (به دنیا) مشغول است و آنان که ظلم کرده بودند در پنهان به نجوی و راز گویی پرداختند و گفتند که آیا این (شخص) انسانی مانند شما نیست، آیا به سویی جادو میروید؟ حال آنکه شما (حقیقت را) می بینید. (۳)

تفسیر:

واقعیت امر اینست که: زندگی به دور از وحی و یاد الهی، بازیچه ای بیش نیست. سرگرمی و مشغولیت بیش از حد به مسائل بی ارزش دنیوی انسان را از توجه به مسائل اصلی مثل حساب آخرت و قیامت غافل می سازد. واقعیت امر همین است، تا زمانی که قلب از یاد الله متعال غافل نشود، انسان، آیات الهی را به بازی نمی گیرد.

در آیه مبارکه بیان یافت که: قلوب کافران از قرآن غافل، به باطل مشغول و از هوی پُر است چنان که کافران قریش گردهم آمده و در میان خود پنهانی چنین نجوا کردند: محمد صلی الله علیه و سلم که مدعی پیامبری است، شخصی مانند شما نیست که مانند شما خوراک می خورد و به بازار می رود؟ آنان می خواستند با مطرح ساختن این موضوعات و سوالات مردم را از پیروی پیامبر صلی الله علیه و سلم و ایمان به وی باز دارند.

سپس ادعا کردند که قرآن همراه وی نیز سحر است و افزودند: چگونه دیده و دانسته به سحر ایمان آورده و در حالی که او نیز بشری مانند شماست از وی پیروی می کنید؟ دیده می شود که در طول تاریخ: مخالفان انبیا، در پنهان دست به توطئه میزنند، و در قدم اول معجزات پیامبران را سحر و جادو می نامند. و میخواهند با نشر همچو تبلیغات سو ذهن مردم را در برابر رسول الله و معجزه علمی اش یعنی قرآن عظیم الشأن مشکوک بسازند. مفسر آلوسی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: منظور آنان این بود که آنچه محمد صلی الله علیه و سلم آورده است، سحر است و بس؛ چون آنان معتقد بودند که پیامبر باید جز از فرشتگان باشد، و در ضمن می گفتند: تمام آنچه محمد صلی الله علیه و سلم از خوارق آورده است، سحر است و مقصود آنان از سحر قرآن بود. (آلوسی ۹/۱۷).

قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٤﴾

(اما پیامبر) گفت پروردگار من همه سخنان را چه در آسمان باشد و چه در زمین میداند و او شنوا و داناست. (۴)

تفسیر:

با در نظر داشت اینکه دشمنان دین، مصروف توطئه، نجوا و مخفی کاری می باشد «وَأَسْرَأُوا النَّجْوَى»، اما الله متعال همه از همه توطئه شان آگاه است، و از همه نجواهای شان که پنهان می دارند؛ او شنوای سخنان شان و دانای کارهای شان است. و این بیان برای آنان تهدید و وعید و هشدار است سخت برای کافران.

بَلْ قَالُوا أَضْغَاثٌ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ ﴿٥﴾

[مشرکان] گفتند: [نه، قرآن سحر نیست] بلکه خواب هایی آشفته و پریشان است، [نه] بلکه آن را از پیش خود ساخته است، [نه] بلکه او شاعر [خیال پردازی] است، (اگر پیغمبر در دعوی خود راست باشد) باید برای ما معجزه ای بیاورد مانند معجزه هایی که پیامبران

گذشته را [با آنها] فرستادند. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

أضغاث: خوابهای پریشانی است که تعبیر و تأویلی نداشته باشد.
احلام: حلم (بر وزن قفل و عنق) چیزی است که در خواب دیده می شود. در اقرب الموارد **گوید:** لکن غالباً در خواب پریشان و بد، به کار می رود. چنان که رؤیا در خواب خوب. مراد از «احلام» خوابهای آشفته است.

تفسیر:

در التسهیل آمده است: این اقوال را از آنان نقل کرده است تا آشفتگی وضع آنان و بطلان گفته‌های آنان را نمایان سازد، پس معلوم میشود که آنها متحیرند و بر چیزی مستقر نیستند و حقیقتی را در اختیار ندارند. (التسهیل ۲۳/۳).

دیده می شود که؛ کفار از پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم معجزاتی همچون معجزات موسی و عیسی علیه السلام می‌خواستند، ولی هدفشان در این کار صرف بهانه‌جویی بود. زیرا انتخاب نوع معجزه وابسته به حکمت الهی است نه هوسهای مردم. بطور مثال آن طور نیست که هر چیزی را که مردم مطرح کند و پیامبر مجبور به اجرا معجزه شود. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «فَلْيَأْتِنَا بآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ» پس محمد معجزه‌ی خارق العاده و دال بر صدق خود را بیاورد و ارائه دهد، که پیشینیان به آن مبعوث شده اند. یعنی: همان‌گونه که معجزاتی چون عصا برای موسی علیه السلام و شتر برای صالح علیه السلام و غیر آن به پیامبران پیشین داده شد، پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم نیز باید معجزه‌ای از همین نوع را برای ما بیاورد.

فحواي آیه مبارکه این فهم را میرساند که: دشمن صرف به وارد کردن يك تهمت قناعت شان حاصل نمی شود. بلکه همیشه میگویند: «بَلْ... بَلْ... بَلْ...» «بَلْ هُوَ شَاعِرٌ» تهاجم تبلیغاتی و اتهامات پی در پی دشمن، ناشی از شیوه‌های اصلی کار دشمن است. ولی با همه‌ی تهمت‌هایی که دشمن وارد میکند دیده میشود که آنان از درون دچار تردید است.

پروردگار با عظمت در جواب شان میفرماید:

مَا أَمْنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾

تمام آبادیهائی را که پیش از اینها هلاک کردیم (تقاضای معجزات گوناگون کردند و پیشنهادشان عملی شد، ولی) هرگز ایمان نیاوردند، آیا اینها ایمان می‌آورند؟! (۶)

تفسیر:

سنت الهی همین است که هر کجا کفر و لجابت باشد قهر الهی خواهد بارید «ما أَمْنَتْ... أَهْلَكْنَاهَا» (ایمان و عقیده سبب و موجب حفظ و بقای جوامع بشری است.) بناءً باید با دیده‌ی عبرت به تاریخ نظر به اندازیم.

مفسر مشهور جهان اسلام ابوحنیان در تفسیر این آیه مبارکه میفرماید: این استفهام انکاری است و آنرا بعید می داند؛ یعنی اینان از مشرکینی که از پیامبران خود دلایل می طلبیدند، نافرمان‌تر و گردنکش‌ترند، پس اگر خواسته هایشان را برآورده کنیم از آنان گمراهرتر میشوند و مستحق عذاب و نابودی می‌گردند. اما خدا چون می‌داند که از نسل آنها افرادی با ایمان پیدا میشوند، حکم به بقای آنان کرده است. (البحر ۲۹۸/۶).

همچنان عبدالرؤف مخلص هروی، مفسر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: این آیه بیانگر این سنت الهی در حق امتهای پیشین است که هرگاه به آنان معجزه درخواستی‌شان فرستاده

می شد و سپس ایمان نمی آوردند، به طور قطع عذابی ریشه کن کننده و خانمان برانداز بر آنان نازل می شد.

در این آیه مبارکه نیز خداوند متعال میفرماید: هرگاه سنت ما چنین است پس ما چگونه درخواست مشرکان منکر محمد صلی الله علیه وسلم و قرآن را در ارائه معجزات حسی دیگر افزون بر معجزاتی که وجود دارد- برآورده میکنیم؟

«پس آیا اینان ایمان می آورند؟» یعنی: هرگاه امتهای هلاک شده پیشین - با وصف آن که معجزات درخواستی شان نیز به آنان ارائه شد- ایمان نیاوردند، دیگر چگونه این گروه ایمان خواهند آورد؛ حتی اگر آنچه را درخواست کرده اند به آنان فرستاده شود؟ گویا اینکه خداوند متعال با این بیان، به رحمت خویش بر این امت اشاره کرده و تلویحاً میگوید: ما اراده نداریم تا این امت را به سرنوشت امتهای پیشین که استیصال و نابودی مطلقشان بود روبرو سازیم، به همین دلیل است که پیشنهادشان در فرستادن معجزات حسی بیشتری را اجابت نمیکنیم.

شان نزول آیه 6:

714- این جریر از قتاده روایت کرده است: اهالی مکه به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: اگر سخنان حق است و از گرایش ما به اسلام خرسند می شوی کوه صفا را برای ما به کوه طلا تبدیل کن، جبرئیل امین خدمت پیامبر (ص) آمد و گفت: اگر دوست داشته باشی آنچه قوم تو از تو درخواست کرده اند واقع می شود، اما اگر خواست آنها برآورده شد و باز هم ایمان نیاوردند به آنان مهلت داده نمیشود. اگر خواسته باشی در برابر آنها با ثانی و آهستگی کار کن. آیه: «مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِّنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ ﴿6﴾» نازل شد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (7 الی 10) در باره موضوعاتی از قبیلی: پیامبران، بشراند، وعدهی آنان قطعی و قرآن کتاب پند و اندرز است. بحث بعمل آمده است.

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٧﴾

و ما پیش از تو کسی را به رسالت نفرستادیم جز مردانی (پاک) را که به آنها (هم مانند تو) وحی می فرستادیم؛ شما اگر خود نمی دانید بروید و از اهل ذکر (و دانشمندان امت) سؤال کنید. (٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رِجَالًا»: مردان. مراد این است که پیغمبران همه انسان بوده و از میان مردان برگزیده شده اند؛ نه زنان.

«الذِّكْر»: مراد کتاب های آسمانی پیشین است (ملاحظه شود: انبیاء: 105).

«أَهْلَ الذِّكْرِ»: آشنایان و آگاهان به کتابهای آسمانی پیشین. («ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» پس ای کافران مکه! اگر این حقیقت را نمی دانید و منکر آن هستید، از دانشمندان آگاه به تورات و انجیل (از علمای اهل کتاب؛ یهود و نصاری) بپرسید که پیامبرانی که نزد آنها آمدند انسان بودند یا فرشته؟

در ضمن قابل یاد آوری است که: تنها اهل عالم بودن کافی نیست، بلکه اهل ذکر بودن با ارزش تر است. هستند بسیاری از اشخاصی که: دانشمند هستند ولی متأسفانه از الله غافل

می باشند.

خواننده محترم!

در آیات قبل، کفار می‌گفتند: «هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ؟» آیا این شخص، جز بشری مثل شماست؟ در این آیه الله متعال میفرماید: نه تنها این پیامبر صلی الله علیه وسلم بلکه تمام انبیای پیشین نیز انسان‌هایی بودند که به آنان وحی می‌شده است. بشر بودن با پیامبری منافاتی ندارد.

دلیل این‌که خدای متعال در این آیه مشرکان را به اهل کتاب حواله کرد، این است که مشرکان در کار پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم با اهل کتاب مشورتها و تبادل نظرهایی داشتند، از طرفی همه آنها در دشمنی با پیامبر صلی الله علیه وسلم با هم همدست بودند بنابراین، مشرکان مکه به سخن اهل کتاب اعتماد داشتند. در عین حال، این حقیقت که رسولان همه از جنس بشر بوده‌اند، حقیقتی نبود که اهل کتاب بتوانند آن را پنهان کنند. از جانب دیگر در هر امری که انسان نسبت به آن جاهل است، باید از اهل علم و دانش سؤال به عمل آید. بنابر همین آیه، علمای اسلام بر وجوب تقلید عامی از عالم، اجماع کرده‌اند. «تفسیر انوار القرآن» عبدالرؤف مخلص هروی»

وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ ﴿٨﴾

و ما پیغمبران را (چون فرشته) بدون بدن دنیوی قرار ندادیم تا به غذا و طعام محتاج نباشند و در دنیا هم همیشه زنده نمانند. (۸)

تفسیر:

«جَسَدًا»: مراد کالبد و جسم است که مانند فرشتگان به غذا نیازمند نباشد. طوریکه خداوند متعال در رد سخنان مشرکان را این‌گونه دنبال می‌کند: «وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ» پیامبران را مانند فرشتگان اجساد بدون خوراک و نوشیدن قرار نداده‌ایم، بلکه آنها مانند سایر انسان‌ها می‌خورند و می‌نوشند و می‌خوابند زیرا جسم هیچ انسانی از غذا و نوشیدنی بی‌نیاز نیست بنابراین، انبیا علیهم السلام نیز از آن بی‌نیاز نیستند. در ضمن باید گفت که: انبیا در بعد مادی و نیازهای انسانی هیچ فرقی با سایر انسانها ندارند. انتظار فرشته بودن انبیا و مصلحین و مربیان، توقعی ناپجاست.

ترك غذا و همسر، خواست خدا و ادیان الهی نیست. «وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ» در دنیا زندگی جاودانه و بدون مرگ نداشتند. همان طوری که الله متعال برای پیامبران در دنیا جاودانگی مقدر نکرده است بلکه آنها نیز می‌میرند چنان‌که سایر افراد بشر می‌میرند. بناءً پدیده مرگ فراگیر است، حتی پیامبران هم ابدی نیستند. و از آن خلاصی ندارند.

ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ ﴿٩﴾

سپس به وعده ای که به آنان داده بودیم [که شکست برای دشمنان لجاج و پیروزی برای آنان است] وفا کردیم، و آنان و هر که را می‌خواستیم، نجات دادیم و متجاوزان [از حدود حق] را هلاک کردیم. (۹)

تفسیر:

وعده پیروزی را که الله متعال به انبیا داده، حتمی است:

این آیه مبارکه در مقام تسلیت و دلداری پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم است، که ما به وعده‌های خود در مورد نجات مؤمنان وفا می‌کنیم. یعنی: وعده‌ای را که به پیامبران علیه السلام در مورد نجات دادنتان و نابود ساختن تکذیب‌کنندگان‌شان داده بودیم، محقق گردانیدیم.

و عدهی خداوند متعال به انبیا نجات آنان و هلاکت مخالفان آنهاست، «و أَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ» و تکذیب کنندگان پیامبر و تجاوزگران از حدود و گمراهی را نابود کردیم. یعنی: از حد گذرندگان در کفر و معاصی را که مشرکانند «هلاک ساختیم» با فرستادن عذاب دنیوی بر آنان. و بدین ترتیب مردم مکه را میترساند.

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٠﴾

ما بر شما کتابی نازل کردیم که وسیله تذکر (و بیداری) شما در آنست، آیا اندیشه نمی‌کنید؟

(۱۰)

تفسیر:

مرحوم شیخ صابونی در تفسیر خویش صفاة التفسیر می نویسد: لام در «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ» برای قسم است. یعنی قسم به خداوند متعال ای جماعت عرب! کتابی بزرگ و پرافتخار و بی نظیر را بر شما نازل کرده‌ایم و در آن شرف و عزت شما مقرر است؛ زیرا به زبان خود شما نازل گردیده است.

ای مسلمانان! این قرآن را که در آن عزت، شرف و رستگاری دنیا و آخرت شماست بر شما نازل کرد اما مشروط به اینکه در آن اندیشیده و به هدایات و دساتیر آن عمل نمایید. «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» پس چرا در این فضل بزرگ تعقل و اندیشه نمی‌کنید؟!

خواننده محترم!

یکی از اهداف نزول کتب آسمانی، تذکر و کرامت بخشیدن به انسان و مقام انسانیت است. تاریخ گذشته‌ی انسان و سرنوشت و آینده‌ی او در قرآن عظیم الشان ترسیم یافته است. اگر انسان‌ها دقیقاً ببیندند، حتماً دست نیاز به سوی وحی و کتاب آسمانی دراز خواهند کرد.

شهید سید محمد قطب (رح) در تفسیر «فی ظلال القرآن» مینویسد: «مگر اعراب جز این قرآن که به زبانشان نازل شده، دیگر چه توشه و ارمغانی دارند که آن را تقدیم بشریت کنند...؟ و مگر نژاد عرب بر دیگر نژادها و اقوام بشر چه برتری‌ای دارد؟».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (11 الی 20) موضوع هشدار و یادآوری به بحث گرفته میشود.

وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ ﴿١١﴾

و چه بسیار شهرهایی را که [اهالی آن] ظالم بودند، در هم شکستیم، (هلاک کردیم) و بعد از آنان قومی دیگر پدید آوردیم. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَصَمْنَا»: در هم شکسته‌ایم. مراد هلاک کردن و نابود ساختن است.

تفسیر:

واقعیت امر همین است که: هلاکت بدنبال ظلم، يك سنت الهی است. دیده شده است که در طول تاریخ انسان‌ها خود، سرنوشت خویش را رقم می‌زنند. بناءً خداوند متعال بسیاری از شهرها را که ساکنانش با کفر بر خویشتن ستمکار بودند، هلاک گردانید و در هم شکست و پس از آنها قومی دیگر آفرید که جانشین پیشینیان خویش گشتند.

که از جمله میتوان طوفان حضرت نوح علیه السلام، تندباد قوم عاد، صیحه و زلزله قوم ثمود، بارش سجیل بر سر قوم لوط و سایر مثال های که در قرآن عظیم الشان و احادیث

نبوي و تاريخ اسلامي از آن روايت به عمل آمده است. يعني: بعد از نابود ساختن مردم آن شهرها، قوم ديگري را كه از آنان نبودند، از نو پديد آورديم و آن نو درآمدگان را ساكن ديارشان گردانيديم. و نبايد فراموش كنيم كه: اگر ظلم به صورت يك سيره و روش در آيد، قهر الهی را در پی خواهد داشت. «كَانَتْ ظَالِمَةً» لکن اگر ظلمی مداوم نباشد و انسان با متوجه شدن آن توبه كند آن قهر را به دنبال نخواهد داشت.

فَلَمَّا أَحْسَوْا بِأَسْنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ ﴿١٢﴾

آنها هنگامی كه احساس عذاب ما را كردند ناگهان پا به فرار گذاشتند! (١٢)

تفسیر:

قبل از همه بايد گفت كه: نبايد فراموش كرد كه: از قهر الهی نمی توان فرار كرد: عذابی كه بر جوامع ظالم و ستمگر نازل ميشود تدريجی است. «فَلَمَّا أَحْسَوْا» (احساس در مورد ديدن آثار قهر است كه به تدريج پيدا می شود).

پس وقتی كفار كه با چشم خود عذاب ما را مشاهده كردند و از نزول آن يقين حاصل نمودند، در آن هنگام منازل خویش را ترك و به سرعت پا به فرار گذاشتند. بايد متذكر شد كه: هيچ كس را در مقابل قهر خداوند، تاب مقاومت نيست.

«يَرْكُضُونَ» (مغرورها نيز بهنگام خطر، صحنه را خالی کرده و می گريزند).

معني ركض: همانا فرار و گريز و انهزام است.

مفسر ابو حيان گفته است: وقتی كه مقدمه‌ی عذاب را دريافتند، بر چهارپايان خود سوار شده و شكست خوردند و پا به فرار نهادند. (تفسير البحر ٣٠٢/٦).

لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَسْأَلُونَ ﴿١٣﴾

[از روي استهزا و تحقير به آنان گفتند: نگريزيد و به سوي ناز و نعمتي كه در آن منتعم بوديد، باز گرديد، شايد كه از شما (چيزي) پرسيده شود. (١٣)]

تفسیر:

طوريكه در فوق هم يادآور شد كه از قهر الهی نمی توان فرار كرد:

«لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ»: ملائك با ريشخند و به شيوه تمسخر و استهزا، به آنان ندا داده می گویند: از نزول عذاب فرار نكنيد، به ميان نعمت و شادی و رفاه زندگی كه سبب سرکشي و كفرتان بود برگريد.

«وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَسْأَلُونَ»: برگريد به سوي دنياي تان و سرگمي ها و سرمستي هاي تان و قصرهاي آراسته و كاخ هاي مجلل تان؛ باشد كه مورد پرسش قرار گيريد كه چرا گريختيد و چه چيز شما را سراسيمه ساخت؟

نبايد انسان به كاميابی موقتي مغرور شود زيرا در بسياري از اوقات كاميابي ها موقتي می تواند زمينه ساز ظلم و طغيان باشد.

قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿١٤﴾

[با ديدن عذاب فرياد برداشتند و] گفتند: اي واي بر ما، واقعاً كه ما ظالم بوديم. (١٤)

تفسیر:

پايان ظلم، پشيمانی است:

مطمین باشيد روزي آمدني است كه در نهايت، وجدان های خفته، از خواب غفلت بيدار

و منکران حقیقت، بر آن اقرار خواهند کرد. کفار گرفتار در سرینجه عذاب گفتند: وای به حالمان! نابود شدیم، ای مرگ بر ما! به راستی ما، با کفر و ناسپاسی و غفلت از یاد حق بر خویشتن ستمگر بودیم.

به تأسف باید گفت، آنان به گناه خویش زمانی معترف شدند که؛ کار از کار گذشته بود و ای پیشیمانی، سود و فایده ای به حال شان نداشت. حقیقت همین است که؛ ظلم مستمر، عذاب الهی را در پی دارد.

فَمَا زَأَلْتِ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ ﴿١٥﴾

پس همواره سخنشان همین بود تا اینکه آنان را مانند کشت درو شده، بی حرکت و خاموش شده گردانیدیم. (۱۵)

تفسیر:

«فَمَا زَأَلْتِ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ» پس پیوسته عادتشان همین بود که علیه خود دعای نابودی نموده و به کفر خویش اعتراف کنند. «حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ» تا آنکه سرانجام خداوند متعال آنان را به وسیله عذاب مانند کشتی درو شده با مرگ خاموش و بی جان گردانید. پس ای کافران! از اینکه بر شما نیز همان آید که بر آنان آمد، حذر کنید و دست بردارید.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ ﴿١٦﴾

و ما آسمان و زمین و آنچه را که بین زمین و آسمان است، برای بازی و شوخی (بیهوده) نیافریده‌ایم. (۱۶)

بلکه خلقت زمین و آسمان و ما فیها آن، را دلیل بر قدرت و یگانگی خود قرار داده‌ایم تا انسان ها پند و عبرت بگیرد و با مشاهده‌ی خلق بر وجود خالق مدبر و آگاه استدلال کند.

هستی هدفدار است:

خداوند متعال آسمان و زمین و آنچه را که میان آن دو است بیهوده و بازیچه نیافرید، بلکه برای حکمتی عظیم خلق کرد است.

از آنجمله، در آیه 12 سوره‌ی طلاق، هدف را ایمان انسان‌ها دانسته و میفرماید: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِيَتَلَمَّعُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا» (الله ذاتی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آن را (آفرید)، فرمان الهی میان آنها نازل میشود تا بدانید که الله بر هر کاری قادر است و علم او همه چیز را احاطه کرده است.) البته تحقق این هدف با تفکر در هستی و درس گرفتن و اقرار بر آنست.

لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُمْ لَهْوًا لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ ﴿١٧﴾

به فرض محال اگر میخواستیم بازیچه‌ای بگیریم حتماً آن را از نزد خود انتخاب می‌کردیم. (۱۷)

تفسیر:

«لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُمْ لَهْوًا» لهو: چیزی است که بدان سرگرم می‌شوند. به قولی: لهو، زن و فرزند است. فرق در میان «لهو» و «لعب» این است که از «لعب» هدف صحیحی مورد نظر نیست، در حالیکه هدف از «لهو»، سرگرمی و خوشگذرانی میباشد. («تفسیر انوار القرآن» عبدالرؤف مخلص هروی)

پس معنی این است: اگر خدا میخواست بازی و سرگرمی اختیار کند قطعاً آن را از نزد

خود اختیار میکرد نه از نزد خلق. یعنی: آن را از نزد خود و از خاستگاه قدرت خود بر میگرفتیم، نه از نزد شما و بر اساس ساخت و پرداخت و انتخاب شما.

ابن عباس (رض) گفته است: بدین ترتیب به رد گفته‌ی اشخاصی پرداخته است که میگفتند: خدا اولاد انتخاب کرده است. یعنی: اگر میخواستیم چیزی برای سرگرمی اتخاذ کنیم، از قبیل زن و فرزند، «لَا تَخَذُنَاهُ مِنْ لَدُنَّا» آن را از حوریان بهشتی و یا فرشتگان بر می‌گرفتیم که در نزد ما قرار دارند.

«إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ» اگر می‌خواستیم چنان عملی انجام دهیم، آن را از آنچه که در اختیار ما قرار دارد و شایسته‌ی مقام والای ما می‌باشد، اتخاذ می‌کردیم، اما چون با حکمت ما منافات دارد آن را انجام ندادیم.

مجاهد در تفسیر «إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ» می‌فرماید: هر «إِنْ» در قرآن برای نفی است، یعنی: ما انجام دهنده چنین کاری نیستیم و لهو و لعب را اختیار نمی‌کنیم. به قولی: مراد حق تعالی در این آیه، رد سخن کسانی است که گفتند: بتان، یا فرشتگان دختران خدایند.

بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ ﴿١٨﴾
 نه، بلکه [شأن ما این است که] با حق بر باطل می‌کوبیم تا آن را در هم شکنند [و از هم بپاشند] پس ناگهان باطل نابود شود؛ و وای بر شما از آنچه [درباره خدا و مخلوقات او به ناحق] توصیف می‌کنید. (۱۸)

تفسیر:

کلمه «نقذف» به معنای پرتاب از راه دور و با سرعت و قدرت است و کلمه «دمغ» نیز به ضربه‌ای گفته می‌شود که به سر می‌خورد و تا مغز اثر می‌گذارد. «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ» بلکه خداوند حق را به باطل تصادم داده و بدین‌گونه حق باطل را از میان می‌برد و آن را محو و نابود می‌سازد. پیروزی حق، اراده و خواست خداوند متعال و جلوه‌ای از هدفداری نظام آفرینش است. واضح است که برخورد حق با باطل باید تهاجمی باشد نه تدافعی.

اصل دمغ: شکستن و شگافتن سر است طوری که یادآور شدیم، تا آنجا که شگاف به دماغ برسد، که این ضربه کشنده‌ای است. به قولی: مراد از حق: حجت، و مراد از باطل، یاهوها و شبهه‌هایشان است که حق بر آنها فرود می‌آید و آنها را نابود می‌کند.

حق بر باطل پیروز است باطل رفتی است:

«فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ» به ناگاه باطل مضمحل و متلاشی می‌گردد زاهق: از بین رفته و ناپدید شونده است. توجه باید داشت که: در مبارزه علیه باطل باید سرعت، قدرت و هدف‌گیری درست مراعات شود.

«وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ» وای بر کسانی که آفرینش را بازیچه می‌دانند. ای گروه کفار! به علت توصیف بد و نادرست از خدای یگانه قهار، از قبیل داشتن زن و فرزند توصیف می‌نمایید، سزاوار بدفرجامی سخت و تنگینی مانند عذاب آخرت هستید.

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ﴿١٩﴾

و هر که در آسمان‌ها و زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی اوست، و کسانی که [از فرشتگان] در محضر اویند از بندگیش تکبر نمی‌ورزند و خسته و درمانده نمی‌شوند.

(۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَنْ عِنْدَهُ»: کسانی که در پیشگاه الله تعالی اند و هدف فرشتگان مقرب است که همچون صاحبان مکانات و منزلت در نزد شاهانند. مراد از پیشگاه خدا هم، محضر قرب معنوی است. «لَا يَسْتَحْسِرُونَ»: خسته و درمانده نمی‌شوند (ملک آیه 4). «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل

تفسیر:

«وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و همه کسانی که در آسمان‌ها و زمین‌اند تنها از آن الله می‌باشند یعنی مالکیت جمیع مخلوقات از آن الله متعال می‌باشد زیرا ذات پروردگار آفریننده تدبیرگر فقط اوست پس چگونه می‌توان عبد و مخلوق را شریک او قرار داد؟ «وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ» و فرشتگانی که نزد او مقرب‌اند هرگز از پرستش تکبر نورزیده، از خضوع برایش بزرگ منشی نکرده، نه از عبادت دلتنگ و خسته می‌شوند و نه از آن دست بر می‌دارند.

یعنی: فرشتگان. «عندیت: نزد او بودن» در اینجا، عندیت تشریف و منزلت معنوی است، نه عندیت مکانی. آری! کسانی که نزد او هستند؛ «از عبادت او تکبر نمی‌ورزند» یعنی فرشتگان، شأن و منزلت خود را از پرستش حق تعالی بزرگتر نمی‌شمرند و از عبادت و تدلل در پیشگاه او سر باز نمی‌زنند «و خسته نمی‌شوند» از پرستش و نیایش پروردگار سبحان بلکه؛

يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ ﴿٢٠﴾

شب و روز تسبیح می‌گویند و ضعف و سستی به خود راه نمی‌دهند. (۲۰) «لَا يَفْتُرُونَ»: سست، دلگیر و خسته نه می‌شوند. و شب و روز، بی آنکه سستی ورزند تسبیح می‌گویند. یعنی: فرشتگان همیشه بر تسبیح گفتن و نیایش حق تعالی پایبنداند، و شب و روز را در نماز و ذکر خدا سپری کرده و ضعف و سستی و کوتاهی از خود بروز نمی‌دهند. طوریکه در حدیث شریف آمده است؛ تسبیح گفتن برای فرشتگان به منزله نفس کشیدن برای ما است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (21 الی 33) موضوع نکوهش مشرکان و دلایل گونی بر اثبات وجود و یکتایی آفریدگار هستی بخش، بحث بعمل می‌آید.

أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ ﴿٢١﴾

آیا برای خود خدایانی از (موجودات) زمین اختیار کرده اند که آنها [مردگان را] زنده می‌کنند. (۲۱)

تفسیر:

مفسر کبیر جهان اسلام شیخ مرحوم صابونی می‌نویسد: بعد از این که دلایل یگانگی خود را ذکر کرد و بیان نمود که تمام موجوداتی که در آسمان‌ها و زمین به سر می‌برند، به او تعلق دارند و فرشتگان مقرب مدام در خدمت و اطاعت او هستند، به توبیخ و ذم مشرکین پرداخت و آنها را سفیه و نادان معرفی کرد.

«أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ» حرف «ام» منقطع و به معنی بل می‌باشد و همزه ی آن برای تعجب و انکار آمده است. پس معنی آن چنین است: آیا آن مشرکان برای خود در

زمین خدایانی برگرفته‌اند که توانایی زنده کردن مردگان را دارند؟ نه، هرگز بلکه آنها خدایانی کر و کور برگرفته‌اند که فاقد قدرتند و توانایی انجام دادن هیچ چیز را ندارند، پس در حقیقت خدا نیستند؛ زیرا از جمله صفات خدا توانایی زنده کردن و مرگ دادن است. (تفسیر صفاة التفاسیر شیخ صابونی)

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٢٢﴾

اگر در آن دو (آسمان‌ها و زمین) غیر از الله معبودهای وجود داشت، حتماً آسمان‌ها و زمین هردو تباه می‌شد، پس پاک و منزّه است الله پروردگار عرش، از آنچه وصف می‌کنند. (۲۲)

تفسیر:

قبل از همه باید گفته شود که: عدد پروردگار، امری محال است، غیر ممکن و دور از تعقل. «لَوْ كَانَ» (کلمه «لَوْ» در جایی استعمال می‌گردد که انجام شدنی نباشد.) خدای آسمان‌ها و زمین یکی است. «فِيهِمَا» بر خلاف مشرکین که برای هر کدام از آسمان‌ها و زمین، ربی قائل بودند، قرآن پروردگار همه را یکی می‌داند. «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ» (زخرف، 84).

«لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» یعنی اگر در عالم وجود غیر از خدا، خدایانی موجود باشند، نظام عالم به هم می‌خورد؛ زیرا در چنان صورتی در بین خدایان درزمینه‌ی خلق و ایجاد و اداره کردن اختلاف و کشمکش پیدا می‌شد.

مفسران گفته‌اند: این آیه بیانگر «تَمَانَع» است که اصولیان آن را آورده‌اند: به این معنی اگر دو خدا را فرض کنیم که یکی از آن دو چیزی اراده کند و دیگری نقیض آن را بخواهد، در این صورت یا قصد هر دو عملی می‌شود که این در واقع اجتماع دو نقیص و محال است. و یا منظور یکی عملی می‌شود و قصد دیگری نادیده گرفته می‌شود، و در این صورت آن که قصدش عملی شده است، خدا می‌باشد و دومی ناتوان است و صلاحیت خدا بودن را ندارد.

بصورت کل گفته می‌توانیم: تعدّد در مدیریت، مایه‌ی از هم پاشیدگی و فساد است. «فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» پاک و منزّه است الله با عظمت از اینکه با وی خدایان دیگری وجود داشته باشد؛ والا و متعالی است پروردگار عرش عظیم از دروغ و افتراپی که دشمنان کافرش او را بدان وصف می‌کنند. و از آنچه نادانان و مشرکان در وصفش می‌آورند، از قبیل زن و فرزند، دور و منزّه است.

لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ ﴿٢٣﴾

خدا از آنچه انجام می‌دهد، بازسؤال نمی‌شود و آنان [در برابر خدا] بازخواست خواهند شد. (۲۳)

تفسیر:

زیرا ذات پروردگار مالک همه چیز است و مالک به میل خود در ملکش تصرف می‌کند. و چون حکیم و آگاه است پس تمام اعمالش بر اساس حکمت جاری است. اما آنها در مورد اعمالشان مورد سؤال و محاسبه قرار می‌گیرند؛ چون آنها بندگان خدا می‌باشند.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می‌نویسد: یعنی: حق تعالی به سبب قوت سلطه، عظمت، جلال و یگانگی‌اش در الوهیت و مالکیت؛ از سوی احدی از خلقش درباره چیزی از قضا و قدرش مورد پرسش قرار نمی‌گیرد «وَلِيَّ الْأَنْبِيَاءِ» یعنی بندگان «پرسیده می‌شوند» از آنچه

می‌کنند. یعنی: خدای سبحان آنان را از افعالشان مورد پرسش قرار میدهد زیرا آنها بندگان و مملوکان اویند همچنین همه مخلوقاتی که مشرکان مدعی الوهیت آنان هستند - مانند مسیح و فرشتگان - مورد بازپرسی قرار می‌گیرند؛ زیرا هیچ مخلوقی صلاحیت خدایی را ندارد و بنده و آفریده مطیع خدای سبحان است. «تفسیر انوار القرآن».

انسان‌ها در قبال کارهایشان مسئول و متعهدند:

سؤال و مؤاخذه، بهترین نشانه بر مسئولیت و مهم‌ترین علامت بر آزادی و اختیار انسان‌هاست. مسئولیت پاسخگویی انسان در قبال کارهایی که انجام میدهد، بارها در قرآن مطرح شده است، از جمله: «فَو رَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» «حجر، 92». به پروردگارت سوگند که از همه‌ی مردم سؤال خواهیم کرد. و یا در جایی دیگر می‌خوانیم: «وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» «صافات، 24» آنها را متوقف کنید، آنها باید بازخواست شوند. به هر حال در روز قیامت، از افکار و نیات، از جوانی و عمر، از درآمد و مصرف، از انتخاب رهبر و اطاعت از بزرگان، سؤال خواهد شد.

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٢٤﴾

آیا آنها جز خدا معبودانی را به پرستش گرفته‌اند؟ بگو دلیل تانرا بیاورید این سخن من و سخن (پیامبرانی است) که پیش از من بودند، اما اکثر آنها حق را نمی‌دانند و به این دلیل از آن رویگردانند. (۲۴)

تفسیر:

هر کس از الله واحد دور شود، در دام خدایان متعدّد می‌افتد.

«أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ» ای محمد! به مشرکین بگو: بیاوید بر راستی و درستی ادعای خود در مورد خداوندی این بتان، دلیل و برهان استواری ارائه دهید. «هَذَا ذِكْرٌ مِنْ مَعِيَ وَ ذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي» زیرا در این قرآنی که بر من نازل شده است و نیز کتاب‌هایی که قبل از من نازل شده‌اند از قبیل تورات و انجیل، حاوی مطالبی نیستند که مقتضی شریک آوردن برای خدا باشد. پس این گفته در کدام کتاب آمده است؟ در قرآن یا در دیگر کتب نازل شده بر پیامبران؟!!

بنابراین وجود خدایان مزعوم شما نه بر عقل مبتنی است و نه بر نقل. بلکه کتاب‌های پیشین که از جانب خدا نازل شده‌اند عموماً بر منزه بودن خدا از داشتن شریک و هم‌ت شهادت و گواهی می‌دهد.

«بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ» «بلکه بیشترشان حق را نمی‌دانند» یعنی: از آن جاهل و بی‌خبرند و میان حق و باطل هیچ فرق و تمییزی نمی‌گذارند «پس آنان» به سبب این جهل «رویگردانند» از پذیرش حق و ادامه دهندگان بر روگردانی از توحید و پیروی از پیامبر لذا نه در حجتی تأمل، نه در برهانی تدبر و نه در دلیلی تفکر می‌کنند.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴿٢٥﴾

و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر آنکه به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست، پس تنها مرا عبادت کنید. (۲۵)

تفسیر:

بعد از این که خدای متعال احوال مشرکین را بیان کرد و بریگانگی خود و باطل بودن خدایان

دلیل و برهان اقامه کرد، در اینجا یادآور شده است که اساس و بنیاد دعوت تمام پیامبران پیرامون توحید و یگانگی الله واحد دور میزند.

زیر توحید در رأس برنامه همه‌ی انبیای الهی قرار داشت. طوریکه میفرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوْحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا» مگر این که به او وحی کرده‌ایم که جز الله معبودی به حق نیست. «فَاعْبُدُون» ای بندگان! پس در حالی که دین را برای وی خالص گردانیده‌اید فقط او را بپرستید.

بنابر این، طوریکه در فوق یاد آور شدیم، رسالت‌های همه انبیای عظام علیهم السلام بر توحید و یکتاپرستی مبتنی بوده است و بالعکس مشرکان بر شرک خود هیچ گونه حجت دلیل و برهانی را نمی‌توانند ارائه نمایند.

وظایف پیغمبران چیست؟

از وظایف عمده و اساسی پیامبران همانا دعوت مردم به عبادت خداوند واحد قهار، و این در حقیقت وظیفه اساسی آن‌ها به شمار می‌رود، بلکه مأموریتی است که در واقع پیغمبران بخاطر ابلاغ آن مبعوث گردیده‌اند، این وظیفه مهم در شناساندن خداوند به بندگان و راهنمایی آنان به سوی او و ایمان به یگانگی او و اختصاص دادن عبادت و بندگی به او (نه‌غیر) جلوه میکند خداوند متعال طوریکه در (آیه 25 الأنبياء): فرمود: «ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم، مگر اینکه به او وحی کرده‌ایم که: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا پرستش کنید.»

همچنان در (آیه 36 سوره النحل) آمده است: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَأَجْتَنِبُوا الطُّغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ ﴿36﴾» (ما به میان هر ملتی پیغمبری را فرستاده‌ایم که خدا را بپرستید و از طاغوت دوری کنید خداوند گروهی از مردم را هدایت داد و گروهی از ایشان گمراهی بر آنان واجب گردید پس در زمین گردش کنید بنگرید و ببینید که سرانجام کار کسانی تکذیب کرده‌اند به کجا کشیده است.)

- تبلیغ اوامر و نواهی خداوند برای بشر:

وظیفه و رسالت دیگری که در برابر انبیا وجود دارد، همانا تبلیغ اوامر و دستورات خداوند متعال است، و باید این مبلغ از جنس بشر باشد تا مردم بتوانند (آن اوامر و نواهی) از او دریافت دارند.

لهذا خداوند اراده کرد که انبیاء از جنس پیغمبران بزرگوار و وظیفه و رسالت خود را به بهترین وجه ادا کرده و هیچ یک از آنها حتی برای لحظه‌ای از تبلیغ آن تأخیر نکرده‌اند قرآن عظیم الشان در رابطه با آنان میفرماید: «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا ﴿39﴾» [الأحزاب: 39]. (کسانی که رسالت‌های خدا را می‌رسانند و از او می‌ترسیدند و از کسی جز خدا نمی‌ترسیدند به همین بس که خدا حسابگر باشد.)

خداوند متعال «تبلیغ رسالت» را یکی از علایم رسولان قرار داده و خطاب به خاتم و سید پیغمبران حضرت محمدص میفرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿67﴾» [المائدة: 67]. (ای فرستاده‌ی هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است برسان و اگر چنین

نکني رسالت خدا را نرساندهاي خداوند تو را از مردمان محفوظ مي‌دارد خداوند گروه کافران را هدايت نمي‌نمايد)

- هدايت و ارشاد مردم به شاهراه سعادت (صراط مستقيم):

اين وظيفه مأموريت تاممي پيغمبران بوده است، چنانچه خداوند در رابطه با موسي عليه السلام مي‌فرمايد: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِنَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿5﴾» [ابراهيم: 5].

موسي را همراه با آيات خود فرستاديم كه قوم خويش را از تاريكي‌ها بيرون بياور به سوي خود و روزهاي خوشي و ناخوشي و نعمت و نعمتي را به ياد ايشان بياور كه خدا بر سر گذشتگان آورده است بي گمان در اين كار براي هر شكيبايي سپاسگزار دلایل بزرگي است. چنانكه در رابطه با شأن خاتم پيغمبران مي‌فرمايد: «يَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿45﴾ وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا ﴿46﴾» [الأحزاب: 45-46]. (اي پيغمبر! ما تو را به عنوان گواه و مژده رسان و بيم‌دهنده فرستاديم و به عنوان دعوت کننده به سوي خدا طبق فرمان الله، و به عنوان چراغ تابان).

- پيغمبر بايد سر مشق و نمونه نيكو باشد:

تاممي پيغمبران عليهم السلام الكو و سرمشق و اسوهي صالح براي بشريت بوده‌اند و خداوند عزوجل ما را مأمور تبعيت از ايشان و حرکت كردن بر راههاي روشن آنها، نموده است و آنها را به عنوان نمونه‌هاي كمال و نشانه‌هاي فضل قرار داد. چون از نظر عقل برترين و كاملترين انسان‌ها، و از نقطه نظر رفتار و سلوك پاكي‌زهرتري آنها بوده و داراي رتبه و مرتبت برتر از منزلت تاممي انسان‌ها بوده‌اند. خداوند مي‌فرمايد: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ﴿21﴾» [الأحزاب: 21]. (سرمشق و الكوي زيبايي در پيغمبر خدا براي شما است. براي كساني كه اميد به خدا داشته و جويابي قيامت باشند و خدای را بسيار ياد كنند).

- از جمله وظيفه پيامبران همانا يادآوري مبدأ و معاد و آشنا نمودن مردم با زندگي بعد از مرگ و شدايد و احوال آن است.

خداوند متعال مي‌فرمايد: «يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ ءآيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنفُسِنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ﴿130﴾ ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْفَرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَفُلُونَ ﴿131﴾» [الأنعام: 130-131].

(اي جنيان و انسان‌ها! آيا پيغمبراني از خودتان به سوي شما نيامدند و آيات مرا براي‌تان بازگو نكردند و شما را از رسيدن بدين روز بيم ندادند؟ مي‌گويند: ما عليه خود گواهي مي‌دهيم زندگي جهان، آنان را گول زد و عليه خود گواهي مي‌دهند كه ايشان كافر بوده‌اند، به خاطر آن است كه پروردگارت هيچگاه مردان شهرها و آبادي‌ها را به سبب ستم‌هايشان هلاک نمي‌كند، در حالي كه اهل آنجا غافل و بي‌خبر باشند).

- انتقال دادن اهتمام مردم از زندگي فاني دنيايي به حيات جاويدان اخروي:

خداوند پيغمبران را براي اين منظور مبعوث فرموده تا توجه بشر را از اين زندگي رو به زوالي برگردانده آنرا متوجه زندگي جاويدان اخروي گردانند، زيرا چنانكه خداوند فرموده زندگي جاويدان در آنجا است. «وَمَا هَذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوةُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿64﴾» [العنكبوت: 64]. (زندگي اين دنيا جز لهو و لعبي نيست و

زندگی سرای آخرت زندگی است اگر فهم و شعور داشته باشند.)
و فرموده: «أَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُو وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» [الحديد: 20].

- در نهایت تا حجتی برای انسان‌ها نزد خداوند باقی نماند:

چنانکه خداوند متعال فرموده: «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الْرُسُلِ» [النساء: 165]. (ما پیغمبران را فرستادیم تا مزده رسان و بیم دهنده باشند و بعد از آمدن پیغمبران حجت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند.)

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ﴿٢٦﴾

[مشرکان] گفتند: [خدای] رحمان (برای خود از فرشته‌ها) فرزند گرفته است! او پاک و منزّه است او، [فرشتگان، فرزند خدا نیستند] بلکه بندگانی گرامی و ارجمندند. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلَدًا»: فرزندان. هدف از آن فرشتگان است (نحل آیه 57). کلمه «وَلَدٌ»: برای مفرد و مثنی و جمع و مذکر و مؤنث به کار می‌رود (سوره: بقره آیه 116).
«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» مشرکان گفته‌اند: خدای رحمان از میان فرشتگان فرزند برگرفته است.

تفسیر:

مفسران گفته‌اند: گویندگان این گفته طایفه‌ای از خزاعه بودند که می‌گفتند: فرشتگان دختران خدا می‌باشند.

«سُبْحَانَهُ» منزّه و متعالی است خدای سبحان از این پندار به برتری و تنزیهی بزرگ. «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ» اطلاق کلمه «مُكْرَمُونَ» بر فرشتگان از این جهت است که آنان اولاً بندگان خدا هستند و ثانیاً این بندگی همراه با اخلاص است.

بناءً فرشتگان بندگان الله هستند نه چیزی دیگر، ایشان به الله احترام و منزلتی والا و مرتبه و مقام عالی دارند. و در اطاعت و عبادت و فروتنی به بالاترین مقام رسیده‌اند. و به موهبت قرب وی نایل آمده‌اند و از آنجا که عبودیت با ولدیت منافات دارد پس آنان فرزندان وی نیستند.

فرشتگان، مأموران الهی‌اند که تنها به فرمان او عمل می‌کنند و هیچگاه بر او امر او پیشی نمی‌گیرند.

ملایکه:

کلمه «ملائکه» در اصل از «أَلَك» به معنای فرستاد، گرفته شده و «أَلُوك» یعنی رسالت و فرستادن. بنابراین «مَلَك» در لغت به معنای «مُرْسَل» یعنی فرستاده شده است. (لسان العرب، ج 10، صص 392-395)

ملایکه در اصطلاح:

فرشتگان، جهانی غیبی هستند که از نور آفریده شده و عبادت الله متعال را به جایی می‌آورند. آنان هیچ یک از خصوصیت ربوبیت و الوهیت را ندارند؛ یعنی چیزی را نمی‌آفرینند، روزی نمی‌دهند و هرگز جایز نیست که با الله تعالی یا به تنهایی، پرستش شوند.

الله متعال به آنان فرمانبرداری کامل از دستوراتش و قدرت بر اجرای آن‌ها را بخشیده است. تعداد فرشتگان فراوان بوده و فقط الله - از این موضوع آگاه است. (رسائل في العقيدة،

محمد بن عثيمين، ص 19)

لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ﴿٢٧﴾

که در سخن بر او پیشی نمی گیرند و خود به دستور او کار می کنند. (۲۷)

تفسیر:

فرشتگان پروردگار خویش را فرمانبر و مطیع اند؛ یعنی قبل از این که الله متعال چیزی بگوید آنها لب به سخن نمی گشایند و بندگانی مؤدب هستند و فرمان و دستورات او را انجام می دهند. یعنی: فرشتگان فقط همان کاری را می کنند که الله متعال ایشان را به آن دستور و هدایت دهد پس ایشان در نهایت اطاعت برای حق تعالی قرار دارند و چنان که سخنان تابع سخن پروردگار است، عملشان نیز مبتنی بر امر وی می باشد.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ ﴿٢٨﴾

الله همه اعمال امروز و آینده آنها را می داند، و هم گذشته آنها را، و آنها جز برای کسی که خدا از او خشنود است (و اجازه شفاعتش را داده) شفاعت نمی کنند و آنان از ترس [عظمت و جلال] او هراسان و بیمناکند. (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَشْيَةٌ»: خوف همراه با تعظیم و تکریم و هیبت و رهبت است (فاطر آیه 28).

«مُشْفِقُونَ»: افراد ترسان. اشخاص برحذر.

تفسیر:

«يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ» خداوند متعال اعمال پیشین و پسین فرشتگان را می داند و بر آنان احاطه کامل دارد و هیچ چیز آنان بر او پوشیده نیست. این بدین معنی است که خداوند متعال آنچه را که فرشتگان در گذشته عمل کرده اند و آنچه را که در آینده عمل خواهند کرد، میداند پس ایشان هیچ عملی را انجام نداده و هیچ سخنی را نگفته اند و نمی گویند مگر به علم حق تعالی.

«وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى» در روز «رستاخیز» برای کسی شفاعت نمی کنند جز کسی که خدا از او راضی و اهل ایمان باشد.

همان طور که ابن عباس (رض) فرموده است: آنها عبارتند از گویندگان «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». «وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ» آنها از خوف و بیم خدا ترسان و هراسانند؛ زیرا از عظمت خدا آگاهند.

حسن بصري فرموده است: از بیم عذاب خدا به خود می لرزند.

«خوف» یعنی ترس از گناه، ولی «خشیت» به معنای ترس از عظمت الهی است، ترسی که با تعظیم و احترام همراه باشد.

«اشفاق»: ترسی است که با توقع و احتیاط و حذر همراه باشد. یعنی: فرشتگان به سبب شناخت و معرفتی که نسبت به خداوند متعال دارند چنان که حق خشیت وی است، از وی می ترسند.

تسلیم بی چون و چرا بودن، در برابر خدایی ارزش دارد که به همه چیز آگاه است. «بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ يَعْلَمُونَ» (توجه به اینکه خداوند همه چیز را می داند سبب تسلیم همراه با خشیت می شود.)

وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿٢٩﴾
 و هر کس از آنان (فرشته‌ها) بگوید: غیر از الله من نیز معبود هستم، پس او را به دوزخ سزا دهیم، این چنین به ظالمان سزا می‌دهیم. (۲۹)

تفسیر:

ادّعی شریک از هیچ موجودی قابل قبول و بخشش نیست:

هر کس در برابر خداوند، قد علم و خود را به عنوان شریک مطرح کند، چه طرفداری بیابد و چه نیابد، کیفر او جهنّم است.
 «وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ» و اگر فرشته‌ای از فرشتگان بر فرض چنین ادعا کند که او خود جز خداوند متعال خدایی دیگر است، «فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ» پس یقیناً حق تعالی او را در آتش جهنم عذاب می‌کند. یعنی عقوبت و کیفرش جهنم است.
 مفسران گفته‌اند: این بیان بر مبنای تهدید و فرض قرار دارد؛ چون این شرط است و وقوع شرط لازم نیست و ملائک معصوم اند.
 «كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ» این است جزای هر کسی که با شرک بر خویشتن ستم نموده و مدعی چیزی برای خود شود که از آن بی‌بهره است.

أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٠﴾

آیا کسانی که کفر ورزیدند ندیدند که آسمان‌ها و زمین (ابتدا باهم) چسبیده و متصل بودند، باز آن دو را از هم جدا کردیم. و هر چیز زنده را از آب آفریدیم، آیا (به وحدانیت من) ایمان نمی‌آورند؟! (۳۰)

تفسیر:

در جمود و بسته بودن، خیری نیست، باز شدن سرچشمه‌ی حیات است.

«أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا» آیا کافران ندانسته‌اند که آسمان‌ها و زمین هردو به هم چسبیده بودند و هیچ فاصله‌ای میان آن‌ها وجود نداشت؛ نه آسمان می‌بارانید و نه زمین می‌رویانید پس حق تعالی به قدرتش میان زمین و آسمان فاصله ایجاد کرد. (تفسیر المیسر: دکتر عایض بن عبدالله القرنی)

یعنی: مگر آن منکران نمی‌دانند که آسمان‌ها و زمین یکی و به هم چسبیده بودند، آنگاه خدا آن دو را از هم باز کرد. و آسمان را به جای فعلی بلند کرد و زمین را همان طور که هست مستقر نمود؟ (تفسیر صفوة التفاسیر)

به قولی: مراد این است که آسمانها همه یک آسمان و زمین‌ها نیز همه یک زمین بودند پس از هم شکافته و جدا ساخته شدند. به قولی دیگر: آسمانها و زمین همه به یک دیگر چسبیده و متصل بودند. به قولی دیگر: آسمان در حالی قرار داشت که نمی‌بارانید و زمین در حالی قرار داشت که نمی‌رویانید پس حق تعالی به قدرتش میان زمین و آسمان فاصله ایجاد کرد. (تفسیر المیسر: دکتر عایض بن عبدالله القرنی)
 یعنی: بعضی از آن دو را از بعضی دیگر جدا کرده و برگشادیم. بنابر وجه دیگر در تفسیر آیه، معنی چنین است: آسمان را چنان گردانیدیم که بارانند و زمین را چنان گردانیدیم که برویانند. گفتنی است که امروزه هر دوی این تفسیر با دقیق‌ترین نظریات علمی دانشمندان علوم هستی‌شناسی سازگار است. (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی)

حسن و قتاده گفته‌اند: آسمان‌ها و زمین به هم وصل و چسبیده بودند و خدا به وسیله‌ی هوا

آنها را از هم جدا ساخت. (تفسیر قرطبی ۲۸۳/۱۱)
و ابن عباس (رض) گفته است: آسمان‌ها مسدود بودند و باران از آن ریزش نمی‌کرد.
و زمین محکم بود و گیاهی در آن نمی‌روئید. آنگاه آسمان به وسیله‌ی باران و زمین به
وسیله‌ی سبز شدن نبات باز شد. (زاد المسیر ۳۴۸/۵).

سرچشمه‌ی همه موجودات زنده، از آب است.

«وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ» آیا کافران ندانسته‌اند که ما «هر چیز زنده‌ای را از آب
پدید آوردیم؟» یعنی: ما هر موجود زنده‌ای را - اعم از حیوان و نبات - با آبی که آن را از
آسمان نازل می‌کنیم، زنده ساختیم و آب را منشأ هر موجود زنده و سبب حیات قرار دادیم.
بدون آب انسان و حیوان و نبات زنده نمی‌ماند. باران را از آسمان نازل نمود، گیاه را از
زمین رویانید و او هرچیز را از آب زنده ساخت؟
این مقطع از آیه نیز نظریه علمی‌ای را که می‌گوید: منشأ پیدایش حیات اولیه، بحر بوده
است، تأیید می‌کند.

«أَفَلَا يُؤْمِنُونَ» آیا این منکران کافر، به قدرت یگانگی حق تعالی باور ندارند تا به وی
چنان‌که باید ایمان آورده و پرستش را برایش خالص گردانند؟
مفسران تفسیر جلالین (علامه جلال الدین محلی و جلال الدین سیوطی) در تفسیر این آیه
مبارکه می‌نویسد: (آیا کافران ندانسته‌اند که آسمانها و زمین فرو بسته بودند) یعنی آسمانها
و زمین یک کره بودند (آن دو را جدا کردیم) آسمان را هفت و زمین را هفت گردانیدیم
یافتند آسمان آن که نمی‌بارید پس بارید و فتنق زمین آن که نمی‌رویانید پس گیاه را رویانید
(هر زنده‌ای را از آب پدید آورده ایم) از آبی که از آسمان نازل می‌شود و آبی که از
زمین چشمه می‌گیرد گیاه و چیزهای دیگر را زنده می‌گردانیم، پس آب سبب زندگی است
(آیا باز هم ایمان نمی‌آورید) به یگانگی من.

«نظریه ستاره شناسان درباره رتق و فتق نیز چنین است: چون ثابت کرده‌اند که خورشید
یک کره ناری بوده میلیونها سال پیرامون نفس خود دور زده است و در خلال این حرکت
سریعش زمین ما و زمینهای دیگر از آن جدا شده، سپس از خورشید بسیار دور شده‌اند
و مدام زمین ما پیرامون خود و پیرامون خورشید طبق نظام خاصی به حکم جاذبیت دور
می‌زند.»

مطالعه کنندگان گرامی!

در اینکه هدف از بسته بودن «رَتَقًا» و سپس باز شدن آسمانها و زمین «فَفَتَقْنَاهُمَا» چیست،
نظریات مختلفی در این باب تذکریافته است: که جمعی از این اقوال عبارتند از:
الف: نظریه اول اینست که: زمین و آسمان در آغاز خلقت، یک چیز بودند و آن، توده‌ی
عظیمی از گازها بود، سپس بر اثر انفجارات درونی و حرکتها، تدریجاً از هم جدا شدند.
ب: مواد اصلی آسمان و زمین در ابتدا یکی بوده است، ولی با گذشت زمان، شکل جدیدی
پیدا کرده‌اند.

ج: هدف از بسته بودن آسمان، نباریدن و منظور از بسته بودن زمین، گیاه نداشتن است،
خداوند آنها را گشود، از آسمان باران نازل کرد و از زمین گیاهان را رویاند (تفسیر نمونه).
علماء بدین باور اند که سرچشمه‌ی پیدایش انسان و حیوانات، آب است. 70% بدن انسان‌ها
و حیوانات از آب است. حیات گیاهان، وابسته به آب است.

سپس خداوند متعال آیات و نشانه‌های موجود در جهان آفرینش و آفاق را بر شمرد و

فرمود:

وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٣١﴾

و در زمین کوه‌های استوار و پا بر جایی قرار دادیم تا مبادا زمین آنان را بجنباند. و در میان کوه‌ها راه‌های گشاده ایجاد کردیم تا که آنان راه یابند. (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

کلمه‌ی «رَوَاسِيَ» جمع «راسیه» به معنای ثابت است و مقصود از آن در این آیه، کوه‌های پابرجا است. (باید متذکر شد که کوه‌ها مایه‌ی آرامش زمین‌اند. زمین بدون وجود کوه، به خاطر گازهای درونی و مواد مذاب، در معرض لرزشهای شدید قرار دارد.)

کلمه‌ی «تَمِيدَ» از «مید» به معنای اضطراب چیزهای بزرگ است. کلمه «فجاج» فجاج: عبارت از گشادگی‌هاست. علامه زجاج در باره «فجاج» می‌گوید: «هر پارگی و شکافی در میان دو کوه، فج است». و این گشادگی‌ها «راه‌هایی» فراخ و آماده عبور و مرور عابران است. همانگونه که راه‌های باریک و تنگ بین کوه‌ها «شعب» نام دارد. راه‌های میان کوه‌ها، هم وسیله دستیابی به مناطق دیگر و هم عامل هدایت به حکمت الهی است. «وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ» و خداوند متعال بر روی زمین کوه‌هایی استوار ایجاد کرد، تا زمین نجبد و آشفته و مضطرب نگردد، و توازن زمین را نگه دارند.

تفسیر:

«وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ» او در زمین راه‌هایی وسیع و فراخ پدید آورد، باشد که خلق به سوی آنچه که سامانبخش زندگی‌شان هست راهیافته که با پیش گرفتن آن در سفرها به مقصد خود می‌رسند. و به سوی ایمان به پروردگار خود هدایت شوند. این کثیر گفته است: همان طور که در روی زمین نیز مشاهده می‌شود، در دل کوه‌ها دره و شکاف را ایجاد کرده است و برای رفتن از محلی به محلی دیگر و از منطقه‌ای به منطقه دیگر از آن استفاده می‌شود؛ چون کوه حایل و مانع بین مناطق و اماکن است و دو منطقه را از هم جدا می‌سازد، لذا خدا در دل آن دره و شکاف قرار داده است تا مردم از آن عبور کنند. (مختصر ۵۰۷/۲).

وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَفْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ ﴿٣٢﴾

و آسمان را سقفی محفوظ قرار دادیم و [الی] آنان از [مطالعه در] نشانه‌های آن اعراض می‌کنند. (۳۲)

تفسیر:

آسمان دارای نشانه‌هایی از قدرت و حکمت الهی است:

«وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَفْفًا مَحْفُوظًا» و خداوند متعال آسمان را سقفی محفوظ برای زمین گردانید که با وجود ضخامت خود، بدون ستون برپاست یعنی و آن را از سقوط و فرو افتادن محفوظ کرده است.

ابن عباس (رض) گفته است: به وسیله‌ی ستارگان از نفوذ شیاطین مصون مانده است. «وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ» و درحقیقت او آسمان را از سقوط و از نفوذ شیاطین به آن حفظ کرد؛ اما کافران از این نشانه‌های درخشان و برهان‌های دلایل دال بر وجود صانع

از قبیل آفتاب و ماه و ستارگان و سایر دلایل روگردانند و از آنها پند نمی‌گیرند و درباره‌ی ابداعات دست خدا نمی‌اندیشند و در آفرینش شگفت‌انگیز جهان هستی که دال بر حکمت کامل و قدرت نمایان الله است، در آنها به درستی تدبر و تفکر نمی‌نمایند تا به وجود و حدانیت خالق متعال پی ببرند.

امام قرطبی فرموده است: خدای متعال روشن کرده است که مشرکین از اندیشیدن درباره‌ی آسمان‌ها و آیاتش، از قبیل شب و روز و آفتاب و ماه و افلاک و باده‌ها و آنچه که متضمن قدرت نمایان خدا است، غافل شده‌اند؛ زیرا اگر می‌اندیشیدند و عبرت می‌گرفتند، در می‌یافتند و می‌دانستند که صانعی قادر و توانا و یگانه دارند و محال است شریک و انباز داشته باشد. (تفسیر قرطبی ۲۸۵/۱۱).

قابل تذکر است که: زمین دارای دو نوع حفاظت است، یکی از درون و دیگری از بیرون. یکی به واسطه کوه‌ها، از تحرکات و فشار گازهای درونی که باعث زلزله و لرزشهای شدید است، و دیگری بوسیله هوای آسمان و جوی که گرداگرد زمین را فراگرفته است، از بمباران شبانه روزی شهاب سنگ‌ها، شعاع کشنده‌ی نور آفتاب و اشعه‌های مرگبار کیهانی که دائماً زمین را در معرض خطرناک‌ترین تهدیدها قرار می‌دهد.

شاید مراد از محفوظ بودن آسمان، حفاظت آسمان‌ها از آمد و رفت شیطان‌ها باشد، چنانکه در جای دیگر میفرماید: «وَحَفَظْنَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ» (حجر، ۱۷)

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿۳۳﴾

و اوست آن کسی که شب و روز و آفتاب و ماه را پدید آورده است هر کدام از این دو در مداری [معین] شناورند. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كُلٌّ»: همه این چهار چیز. یعنی شب و روز و آفتاب و مهتاب. زیرا شب که همان سایه مخروطی زمین است، در گرد زمین دائماً در حرکت است، و نور آفتاب که به زمین می‌تابد و روز را تشکیل می‌دهد، همانند استوانه‌ای است که در گرد این کره پیوسته نقل مکان می‌کند. بنابر این شب و روز نیز برای خود مسیر و مکانی دارند. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

تفسیر:

بهترین راه خدا شناسی:

بهترین راه خدا شناسی، دقت در آفریده‌های الهی است. زیرا طبیعت، همواره در اختیار همه‌ی انسان‌ها قرار دارد.

الله متعال در آیه فوق میفرماید: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ» و خدای متعال است که با قدرت بی‌پایان خود، زندگی را متنوع کرده و در آن شب و روز قرار داده است، شب را آفرید تا مردم در آن بخوابند و بیاسایند، روز را آفرید تا در آن گشت و گذار کرده و کار کنند، آفتاب را آفرید که روز را روشن‌گر باشد، ماه را آفرید تا شب را منور گرداند.

«كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» و هریک از آفتاب و ماه را مدار فلکی است که در آن به حسابی دقیق سیر نموده، نه از مجرای خود منحرف میشوند و نه از مدار خود تجاوز می‌کنند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که گذشت برای اثبات وجود آفریدگار هستی شش دلیل ارائه داد و روشن

نمود که دنیا به سوی نیستی می‌رود و هدف از آفرینش آن، آزمونی بیش نیست و پلّی است برای سرای جاودانه و سرانجام بازگشت همگی برای حساب و پاداش به سوی الله متعال خواهد بود.

در آیات متبرکه (34 الی 41) موضوعات، مرگ، که فراگیر است آمدن قیامت و عذاب سهمگین آن، ناگهانی و حتمی است. پس نباید انسان عاقل به دنیا زود گزردل بندد و پیام آوران الله را مورد تمسخر و استهزا قرار دهد؛ چون بصورت قطع مجازات استهزا و تمسخر اش را می‌چشد.

وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ ﴿٣٤﴾

ما برای هیچ انسانی قبل از تو زندگی جاویدان قرار ندادیم (وانگهی آیا آنها که انتظار مرگ تو را میکشند) اگر تو بمیری آنها زندگی جاویدان دارند؟! (۳۴)

تفسیر:

قبل از همه باید به عرض برسانم که: مرگ، پایان راه نیست، بلکه به منزله‌ی تغییر در حیات و شیوه‌ی زندگی به عمل می‌آید.

«وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ» ای محمد! هیچ انسانی را قبل از تو در دنیا ابدی و جاویدان و پایدار قرار نداده‌ایم. «أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ» «و ما پیش از تو هم برای هیچ بشری جاودانگی قرار ندادیم» پس اگر پیامبر صلی الله علیه وسلم بمیرد آیا باز دشمنانش که در آرزوی مرگش به سر می‌برند بعد از وی جاویدان زندگی می‌کنند؟

اکثر فقها با استناد به این آیه کریمه بر آنند که: خضر علیه السلام نیز فوت نموده است. زیرا او نیز فردی از افراد بشر می‌باشد.

باید گفت که: آمادگی برای مرگ، نشانه‌ی اولیای الله است. «إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ» (جمعه، 6). (اگر گمان میکنید که تنها شما اولیای الله هستید نه سایر مردم، اگر (در این پندار) راست می‌گویید، آرزوی مرگ کنید (تا به پادشاهی که خداوند برای اولیای خود مقرر کرده، برسید!).

خضر علیه السلام :

در قرآن عظیم الشان درباره خضر علیه السلام غیر از داستان رفتن موسی علیه السلام به مجمع البحرين چیزی دیگری از او و صاف اش ذکر نگردیده است:

قرآن عظیم الشان در (آیه: 65 سوره کهف) می‌فرماید: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (پس (در آنجا) بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود، رحمتی (عظیم) به او عطا کرده بودیم و از نزد خود علمی (فراوان) به او آموخته بودیم).

در احادیث صحیح آمده است که: آن بنده، بلیابن ملک‌ان ملقب به خضر علیه السلام بود. در مورد چگونگی لقب خضر در حدیث شریف در صحیح بخاری آمده است: که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خضر را خضر نامیدند زیرا او بر روی بوته خشکی نشست، بناگاه آن بوته خشک از زیر پایش سبز و خرم به جنبش درآمد».

جمهور علماء بر آنند که خضر علیه السلام فوت نموده است، خضر علیه السلام بشر بود و نبی بود و وظیفه اش مانند سایر پیامبران تبلیغ دین بود، و در زمان حضرت موسی علیه السلام زندگی میکرد و او فوت کرده است و چنین نیست که برخی مردم او را زنده می‌پندارند. البته داستان او با موسی علیه السلام در اواخر سوره کهف بیان شده است.

مدعیان زنده بودن خضر بجز روایات و داستانهایی دروغین هیچ دلیلی بر زنده بودن خضر از قرآن و سنت صحیح وجود ندارند.

از امام بخاری سؤال شد که آیا خضر و الیاس زنده هستند؟ فرمودند که چطور میشود آنها زنده باشند در صورتیکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «هیچ کس از آنهايي که الآن بر روی زمین زنده هستند بعد از صد سال آینده زنده خواهد بود».

همچنان طوریکه در آیه (34 الأنبياء) خواندیم: یعنی: «و ما برای هیچکس قبل از تو زندگی جاویدان را قرار ندادیم، مگر اگر تو بمیري ایشان جاویدان خواهند ماند؟». همچنین پیامبر صلی الله علیه و سلم میفرماید: «أَرَأَيْتُمْ لَيْلَتَكُمْ هَذِهِ؟ فَإِنَّهُ عَلِي رَأْس مِائَةِ سَنَةٍ لَا يَبْقَى عَلِي وَجْه الْأَرْضِ مِمَّنْ هُوَ عَلَيْهَا الْيَوْمَ أَحَدٌ» «امشب را به خاطر بسپارید؛ زیرا پس از گذشت صد سال از این تاریخ، احدی از کسانی که روی زمین هستند، باقی نخواهند ماند.» بخاری (116، 564، 601) مسلم (2537).

با این وجود حالت خضر علیه السلام مانند دیگر مردگان می باشد که نه ندایی را می شنود و نه جواب کسی را می دهد. ونه گم شده ای را راهنمایی می کند.

و اگر زنده باشد و غائب، حالت او مانند دیگر غائبین می باشد. که دعا کردن و کمک خواستن از او در مشکلات و خوشی ها جایز نمی باشد. خداوند متعال میفرماید: «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا (18)» «پس هیچ کس را با خدا نخوانید.» (18 آیه جن» قول صحیح این است که خضر علیه السلام قبل از رسالت پیامبر صلی الله علیه و سلم وفات یافته است.

ولی آنده از افراد یکه که معتقد به زنده بودن خضر علیه السلام تا امروز اند باید برای شان گفت که: زنده بودن و پنهان بودن او در دشتهای و کوه ها چه منفعتی برای مسلمین دارد جوابشان چه خواهد بود؟ پس حکمت زنده بودن او چیست؟

شان نزول آیه 34:

در بیان سبب نزول آمده است، هنگامیکه این آیه نازل شد کفار گفتند: محمد صلی الله علیه وسلم بهزودی می میرد و ما از دست وی آرام می شویم.

715- ابن منذر از ابن جریج روایت کرده است: به پیامبر صلی الله علیه وسلم (اطلاع داده شد که زمان مرگت فرا رسیده است. گفت: پروردگارا! پس چه کسی مرا راهنمایی میکند؟ آنگاه الله تعالی آیه: «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ» را نازل کرد.

امام احمد می گوید: احادیثی که ابن جریج به صورت مرسل روایت می کند، مانند حدیث موضوع هستند. تفرد ابن جریج به این روایت بدون ائمة دیگر مثل ابن عباس (رض) و علمای تفسیر بعد از او، دلیل بر وهن این است.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبَلُوكُمْ بِالْحَسْرِ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (۳۵)

و هر نفس (جاندار) چشنده مرگ است. و شما را بخاطر امتحان به سختی و آسایش آزمایش می کنیم، و سر انجام به سوی ما باز گردانیده می شوید. (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَبَلُوكُمْ»: شما رامی آزمائیم. یعنی همچون آزماینده ای شما را مورد آزمایشهای گوناگون خوشی و ناخوشی قرار می دهیم. «فِتْنَةً»: آزمایش.

آزمون. مفعول مطلق است از غیر لفظ فعل و برای تأکید است (سوره فرقان آیه 20).

تفسیر:

هیچ کسی در این دنیا فانی عمر جاودانه نخواهد داشت. خداوند به پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: هیچ کس در دنیا جاودانه نیست و باید همگی طعم مرگ را بچشند، تو نیز خواهی مرد، همان گونه که انسانها ی قبل از شما مردند و ایندگان هم پس از سپری کردن عمری معین و زمانی مشخص این جهان را به جای خواهند گذاشت. مشرکان، آرزوی مرگ پیامبر صلی علیه وسلم را در دل داشتند و این که روزی خواهد مرد، خوشحالی میکردند. خداوند نیز در رد؛ خوشحالی آنان، این آیه و نظیر آن را بر پیامبر وحی فرمود تا مشرکان و دشمنان بدانند کسی - چه نیک چه بد- عمر جاودانه نخواهد داشت. (رحمان آیه 26 و 27)؛ زیرا هر آغازی پایانی دارد و هر پدیده ای (حادث / ضد قدیم) به زوال و نیستی میگراید و نابود می شود و این قانون استثنا نخواهد داشت و بر حیات همه ی جانداران، حاکم است و هرکس پس از سپری شدن مدت زندگانی اش رخت بر می بندد. الله متعال انسان ها را در دنیا مورد آزمایش و ابتلا قرار میدهد، همه ای ما به پیش درگاه الهی با کار نامه ها و اعمال که در این دنیا انجام داده ایم به پیش الله متعال رفتنی هستیم، ذات پروردگار ما انسانها را با انواع محنتها، نعمتها، خوشیها و ناخوشیها، سختیها و آسایشها، صحتمندی ها و مریضی ها، نیازمندیها و بی نیازیها، حلالها و حرامها، طاعتها و معصیتها و... آزموده است؛ تا بردباری و شکر گذاری و یا بی تابي و ناسپاسی هر کس روشن گردد و به ثبت برسد، آن گاه به سویش رهسپار شویم و حساب و کتاب خویش را بازگو نمایم.

سنت الهی بر جاوید نبودن انسان در این جهان است:

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» احدي از صاحبان ارواح باقي نمي ماند مگر اين که روح از بدنش جدا ميشود؛ هر کسی که باشد و این مقتضای صفت قهاریت حق تعالی است. یعنی اینکه هر شخص لابد چشونده مرگ است هر چند عمرش در دنیا طولانی شود و جز خدای زنده و پایدار احدی نخواهد ماند.

«و نَبَلُوکُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَیْرِ فِتْنَةً» و باید دانست که بقای انسان در دنیا جز به منظور آزمایش وی نیست؛ این آزمایش در دو میدان نمود پیدا می کند:

- 1- با احکام شرعی در حوزه امر و نهی و حلال و حرام.
 - 2- با احکام قدری در خیر و شرّ و آسانی و سختی. تا معلوم شود سپاسگزار و ناسپاس کی است و صبور و شکیبیا و نومید و بی تحمل کیست؟
- حضرت ابن عباس (رض) در تفسیر آیه مبارکه می نویسد: یعنی به وسیله سختی و رفاه شما را آزمایش می کنیم و به وسیله سلامت و مریضی، و ثروتمندی و بی نوایی، حلال و حرام، طاعت و نافرمانی، و هدایت و گمراهی، شما را «در دنیا» آزمایش می کنیم. (مختصر ۵۰۸/۲).

و ابن زید میفرماید: یعنی شما را به وسیله چیزهایی که به آنها علاقمند هستید، آزمایش می کنیم تا ببینیم چگونه سپاس گزارید، و نیز به وسیله اموری که از آنها تنفر دارید، شما را آزمایش می کنیم، تا صبر و تحملتان معلوم گردد. (ابن جوزی ۳۵۰/۵).

«وَ اَلینَا تُرْجَعُونَ» باید گفت: با مرگ، نیست و نابود نمیشویم. الله متعال میفرماید: در نهایت و سرانجام نزد ما بر می گردید و در مورد اعمالتان کیفر یا پاداش می یابید. در می یابیم که در نهایت بازگشت همه در روز قیامت تنها به سوی الله یگانه است تا هر عمل

کننده را در برابر عملش جزا دهد.
وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوعًا أَهَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿٣٦﴾

هنگامی که کافران تو را می‌بینند کاری جز استهزا کردن ندارند (و می‌گویند) آیا این همان کسی است که سخن از خدایان شما می‌گوید؟ در حالی‌که آنان یاد پروردگار رحمن را انکار می‌کنند. (۳۶)

تفسیر:

حربه کاری کفار:

کفار جز مسخره و تحقیر کردن حربه علمی و منطقی دیگری در اختیار ندارند. و باید گفت که: استهزا، نشانه‌ی ناتوانی در استدلال است.

«وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوعًا» و چون کافران ابوجهل و دار و دسته‌اش، پیامبر صلی الله علیه و سلم را ببینند وی را به مسخره گرفته و می‌گویند:

«أَهَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ» به سویی این مرد که خدایان‌تان را به بدی یاد می‌کند بنگرید! استفهام برای انکار و تعجب است. یعنی آیا همین است که به خدایان شما ناسزا می‌گوید و شما را سفیه و بی‌خرد توصیف می‌کند؟

«وَ هُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ» آنها آیات خدای رحمان را تکذیب کرده، از ایمان رویگردان و منکر قرآن گردیدند. پس در واقع آنها هستند که سزاوار طعن و تمسخر و سرزنش می‌باشند نه نبی رحمت.

امام قرطبی گفته است: مشرکان در حالی‌که خدای رحمان را انکار میکردند، خود از کسی عیب و ایراد می‌گرفتند که بت‌های آنان را انکار می‌کرد. و معلوم است چنین پنداری اوج نادانی است. (تفسیر قرطبی ۲۸۸/۱۱).

با تأسف باید گفت که در طول تاریخ دیده شده که: عامل کفر، انسان را به مرحله‌ای میرساند که: حتی منطق قوی را هم به باد مسخره می‌گیرند ولی حاضر نیست کوچک‌ترین بی‌احترامی نسبت به سنگ و چوب که مورد پرستش است، روا بدارد.

شان نزول آیه 36:

716- ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده است: سرور کائنات از کنار ابوجهل و ابوسفیان (که باهم صحبت می‌کردند) گذشت. چون ابوجهل او (را دید، خندید و به ابوسفیان گفت: این پیامبر خاندان عبد مناف است، ابوسفیان خشمگین شد و گفت: آیا به بعثت پیامبری از خاندان عبد مناف باور ندارید سرور کائنات سخنان آنها را شنید و برگشت و زشتی‌ها و ناشایستی‌های ابوجهل را بیان کرد و با تهدید گفت: عاقبت تو را به جز رنج و اندوه نمی‌بینم تو گرفتار سختی‌ها و محنت‌های مشقت‌باری خواهی شد که دیگر عهدشکنان دچار آن شدند. پس آیه «وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوعًا» نازل شد.

(مرسل و ضعیف است، بسیاری از علما سدی را ضعیف میدانند، اگر حدیث را به صورت موصول روایت کند و اگر به صورت مرسل روایت کند چه خواهد بود. «تفسیر شوکانی» 1730).

خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأَرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ ﴿٣٧﴾

(آری) انسان از شتاب آفریده شده است. به زودی نشانه‌های خود را به شما نشان خواهیم

داد، پس (عذاب و معجزه‌ها را) از من به شتاب طلب نکنید. (۳۷)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: تعجیل انسان‌ها درخواست‌هایشان، بر مشیّت و حکمت الهی هیچگونه تأثیری ندارد.

«خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ» خداوند متعال انسان را بسیار شتابکار آفریده است بناءً او رویدادها را به شتاب می‌طلبد چرا که اندک شکیب و کم انتظار است، به همین جهت کافران عذاب خدا را به شتاب طلبیدند، یا اینکه «انسان از شتاب آفریده شده است» یعنی: شتاب کردن در کارها جزو طبیعت انسان است.

انسان عجله دارد که برخی از اشیاء زودتر از زمان مقرر شده واقع شوند، هر چند که زیان آور هم باشند.

شیخ ابن کثیر در این مورد مینویسد: حکمت این که در اینجا عجل بودن انسان را یادآور شده است این است: بعد از این که از مسخره‌کنندگان پیامبر صلی الله علیه و سلم بحث به میان آورد، سرعت انتقام از آنان در اذهان به وجود می‌آید، همان چیزی که آنها بارها خواستار تسریع آن شده بودند، از این رو گفته است: «سَأْرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُون» به همین جهت کافران عذاب خداوند متعال را به شتاب طلبیدند، پس خدای سبحان خبر داد که او به زودی عذابی را که به شتاب طلبیدند به آنان نشان خواهد داد. و چون هر امر آینده‌ای نزدیک است پس انگیزه‌ای برای شتاب خواهی وجود ندارد.

به قولی: مراد از «آیات» معجزاتی است که بر راستگویی رسول الله صلی الله علیه و سلم دلالت میکند و سرانجام نیکی است که خداوند متعال برای محمد صلی الله علیه و سلم و دعوت‌شان قرار داده است.

در بیان سبب نزول آمده است: آیه‌کریمه درباره قبیله قریش نازل شد زیرا آنها عذاب الهی را به شتاب طلبیدند.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣٨﴾

آنها می‌گویند اگر راست می‌گوئید این وعده قیامت کی فرا می‌رسد؟ (۳۸)

تفسیر:

«هَذَا الْوَعْدُ»: مراد وعده عذاب دنیوی و اخروی است که پیغمبر و مؤمنان فرا رسیدن آن را به گوش کافران می‌رساندند.

کافران مکه در ضمن اینکه عذاب را به شتاب طلب کرده و از روی تمسخر و استهزا می‌گویند: ای گروه مؤمنان! اگر شما به وعده خود درباره فرودآمدن عذاب و فرا رسیدن قیامت صادق هستید و اگر راست می‌گویید کی این عذاب ما را فرا می‌گیرد که محمد ما را به آن تهدید می‌کند؟ البته آنها این سخن را از سر تکذیب و انکار و عناد و استبعاد گفتند. الله متعال می‌فرماید:

لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونُ عَنْ وُجُوهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٣٩﴾

ولی اگر کافران می‌دانستند زمانی را که نمی‌توانند شعله‌های آتش را از صورت و از پشت‌های خود دور کنند و هیچکس آنها را یاری نمی‌کند (اینقدر در باره قیامت شتاب نمی‌کردند). (۳۹)

تفسیر:

عجله انسان، به خاطر جهل است:

اگر کافران می دانستند که چه خوف و ترس، غل و زنجیرها، عذاب و نکبت‌ها پیش‌رو دارند (آنگاه که نمی‌توانند آتش را از چهره‌های خود برگردانند) هرگز به عناد و تکذیب خود ادامه نداده و هیچگاه وقوع آن روز را به شتاب درخواست نمی‌کردند.

واقعاً! اگر آنها با علم یقین به این حالات راه می‌بردند، یقیناً می‌دانستند که قیامت آمدنی است لذا این جهل شان است که کفر و استهزا و انکار قیامت را در نگاه و اندیشه‌شان این‌چنین سهل و ساده گردانیده است.

در البحر آمده است: جواب «لَوْ يَعْلَمُ» محذوف است؛ زیرا وعید را بلیغتر و هولناکتر نشان میدهد، و زمخشری آن را چنین تقدیر کرده است: هر چند که در زمینه‌ی کفر و استهزا به آن درجه از عناد و لجاجت رسیده بودند، اما به سبب جهل و نادانی، عذاب را دست کم گرفته بودند، به همین سبب عجله‌ی تحقق آن را داشتند. (البحر ۳۱۳/۶).

«وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ» کفار در قیامت، نه خود توان دور کردن آتش را دارند و نه از جانب بت‌ها و طاغوت‌هایی که مصروف پرستش شان هستند، به آنان کمک رسانند. یعنی احدی وجود ندارد که: عذاب الهی را از آنان برطرف کند.

بَلْ تَأْتِيهِمْ بَعْتَةٌ فَيَقْتُلُونَ فَلَا يَشْعُرُونَ بِهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٤٠﴾

بلکه [آتش] به طور ناگهانی به آنان میرسد و ایشان را حیران و سراسیمه می‌سازند [به گونه ای] که نه می‌توانند آنرا برگردانند و نه به آنان مهلت داده میشود. (۴۰)

تفسیر:

مهلت دادن به کفار، سنت الهی در دنیا است، نه آخرت:

یعنی: کفار نمی‌توانند آتش دوزخ را از خود دفع کنند «و نه به آنان مهلت داده می‌شود» یعنی: هیچ‌گونه ضرب‌الاجل و تأخیری هم برای‌شان منظور نمی‌شود تا توبه کنند و عذری پیش آورند.

وَلَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٤١﴾

و مسلماً پیامبران پیش از تو [نیز] مورد ریشخند قرار گرفتند پس کسانی که آنان را مسخره میکردند [سزای] آنچه که آن را به ریشخند می‌گرفتند گریبانگیرشان شد. (۴۱)

تفسیر:

شیوه‌ی دایمی کفار در طول تاریخ همین تمسخر و استهزا بوده است. یعنی ای پیامبر (نگران مباش که تو را استهزا میکنند) همانا پیامبران پیش از تو نیز مورد تمسخر و استهزا قرار گرفتند. اما آنچه (از وعده‌های الهی) که مسخره میکردند، (سرانجام) دامن (خود) مسخره‌کنندگان را گرفت!

مفسر شیخ ابو حیان فرموده است: خدا پیامبر را تسلی داده و از او دلجویی کرده است که پیامبران قبل از او، از جانب ملت‌های خود مورد استهزا قرار گرفتند، و ثمره‌ی استهزای خود را چیدند، در دنیا نابود شدند و در آخرت کیفر یافتند و وضع این مسخره‌کنندگان نیز چنان است. (البحر ۳۱۴/۶).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (42 الی 47) در باره حفظ و حمایت الله متعال از بندگان و هشدارهای قرآنی توسط پیامبر صلی الله علیه وسلم تا به عذاب و کیفر سخت گرفتار نشوند. مطالبی به بیان گرفته شده است.

قُلْ مَنْ يَكْلُوْكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٤٢﴾
 بگو چه کسی شما را شب و روز از [عذاب] رحمان حفظ می کند [نه] بلکه آنان از یاد پروردگارشان رویگردانند. (۴۲)

تفسیر:

ای پیامبر! برای شتابخواهان عذاب الهی بگو: غیر از خدا نگرهانی ندارید که شما را در شب و روز و خواب و بیداری از عذاب رحمان، آنگاه که بر شما فرود آید، حفظ نماید ولی با این حال کافران از عذاب خدای یگانه قهار در رویگردانی و انکار به سر می برند.

أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنَّْا يُصْحَبُونَ ﴿٤٣﴾
 آیا برای آنان معبودانی غیر از ما است که ایشان را (از عذاب) حمایت کنند؟! (این معبودان ساختگی) نه میتوانند خود را مدد کنند، و نه آنان مدد کرده میشوند. (۴۳)

ابن عباس (رض) گفته است: «یصحبون» یعنی «یجأرون»؛ یعنی هیچ کس به آنها پناه نمیدهد؛ زیرا پناه دهنده هم شریک جرم آنان شده و به عذاب ما گرفتار می آید. (زاد المسیر ۳۵۳/۵)

بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ ﴿٤٤﴾

ما آنها و پدرانشان را از نعمتها بهره مند ساختیم تا آنجا که عمر طولانی پیدا کردند (و مایه غرور و طغیانشان شد) آیا نمی بینند که ما مرتباً از زمین (و اهل آن) می کاهیم آیا آنها غالبند (یا ما)؟! (۴۴)

تفسیر:

باید یاد آور شد که: طول عمر و کامیابی به اراده خداوند متعال است و هیچ معبودی نمیتواند در آن نقش را بجا آرد. در آیه مبارکه آمده است: «بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ» یعنی: ما مشرکان و پدرانشان را با نعمت هایی که بر آنان دادیم، بهره مند کردیم «تا آن که عمرشان به درازا کشید» پس به این طول عمر فریفته شده و گمان کردند که پیوسته در همین ناز و نعمت برقرار خواهند ماند.

«أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» چرا نمینگرند و پند نمیگیرند از این که ما به وسیلهی مؤمنان زمین های آنان را فتح میکنیم و روز به روز از محدودهی قلمرو آنان میکاهیم و مسلمانان را بر آن مسلط می گردانیم.

«أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ» استفهام به معنی سرزنش و انکار است. یعنی آیا با این حال آنها غالبند یا مغلوب، البته که آنها مغلوب و زیانمند و پستند. (تفسیر صفاة التفاسیر)

قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصَّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ ﴿٤٥﴾
 بگو: من فقط شما را به وسیله وحی بیم می دهم، ولی آنها که گوشهائشان کر است هنگامی که انذار می شوند سخنان را نمی شنوند! (۴۵)

تفسیر:

«قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ» ای پیامبر! به کافران بگو: من شما را جز به وحی از جانب الله متعال از عذابش بیم نمی دهم؛ بلکه این وحی همان کتاب بزرگ اوست که خداوند مرا «مبلّغ» آن قرار داده و شما را از عذاب آتش جهنم بر حذر میدارم. قابل تذکر است که: بشارت و هشدار پیامبران بر مبنای آرای شخصی، حدس، گمان و خیالات انسانی نیست، بلکه بر اساس وحی قطعی الهی است.

«وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ» ولی چون ناشنوایان بیم داده شوند، دعوت را نمی شنوند. یعنی: قطعاً کسی که خداوند شنوایی اش را از بین برده باشد، دعوت و ندای کسی را که از افتادن در خطر بیمش می دهد نمی شنود پس این گروه نیز از شنیدن بیم و هشدارهای تو کردند زیرا همچون کران از کنار هشدارهای تو بی پروا می گذرند. کسانی که از نعمت های الهی، استفاده صحیح نمی کنند، گویا از آن نعمت بی بهره اند. «الصُّمُّ» یعنی اگر کسی به ظاهر گوش دارد ولی حق را نمی شنود و یا چشم دارد ولی حقایق را نمی بیند، در واقع هم کر است و هم کور.

وَلَيْنُ مَسْتَهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٤٦﴾

و اگر اندکی از عذاب پروردگارت به آنان برسد، خواهند گفت: ای وای بر ما که قطعاً ظالم بودیم! (۴۶)

تفسیر:

«مَسْتَهُمْ»: بدیشان رسید. دامنگیرشان شد. «نَفْحَةٌ»: وزشی. بویی. مراد کمی و اندکی است. «ترجمه معانی قرآن»: دکتر مصطفی خرمدل.

به یاد داشته باشید: کسانی که با انذار و هشدار انبیا بیدار نمی شوند، روزی آمدنی است که با شلاق عذاب بیدار خواهند شد. با پیش آمدن سادهترین خطرها، همه ی غرورهای ادعایی، درهم می شکند و وجدان های خفته بیدار میشود. طوری که میفرماید: «وَلَيْنُ مَسْتَهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ» و اگر شمه ای از عذاب یعنی: کمترین چیزی از عذاب پروردگارت به آنان برسد آنگاه فرجام تکذیب و انکار خود را دانسته و از اینکه با پرستش بتان و سنگها بر خود ستم کرده اند، خود را به باد نفرین گرفته و میگویند:

«لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ» ستمگران، روزی به ظلم و ستم و گناه خویش اعتراف خواهند کرد و خواهند گفت: «ای وای بر ما، بی گمان ما ستمکار بوده ایم» و با تکذیب پیامبران الهی به خودظلم کردیم.

وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ ﴿٤٧﴾

و ترازوهای عدالت را در روز قیامت می نهیم و به هیچ کس هیچ ستمی نمی شود؛ و اگر [عمل خوب یا بد] هم وزن دانه خردلی باشد آن را [برای وزن کردن] می آوریم، و کافی است که ما حسابگر باشیم. (۴۷)

تفسیر:

«وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» الله سبحانه و تعالی در روز قیامت برای سنجش نیکی ها و بدی ها ترازوی عدالت را برای سنجش اعمال بندگان بر قرار می سازد.

«فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا» و به هیچ یک از بندگان، با افزودن بر بدی ها یا کاستن از نیکی ها هیچ ظلم نمی کند، یعنی: آن ترازو چنان به عدل مطلق سنجش می کند که از نیکی های هیچ

نیکوکاری چیزی کم نشده و بر بدی هیچ بدکاری نیز چیزی افزوده نمی شود. «وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ حَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا» اعمال ما در دنیا محو نمی شود و در قیامت با آن روبرو هستیم. حساب خداوند بسیار دقیق است. یعنی اگر عمل به قدر ذره‌ای از خیر یا شر باشد آن را برای صاحبش نگاه داشته و او را بدان جزا می دهد. ابو سعود گفته است: یعنی هر اندازه ناچیز و کم باشد؛ چون دانه‌ی خردل برای کوچکی مثال است. (ابو سعود ۳/۱۲۴).

«وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ(47)» (و ما خود حسابرسی را بسنده‌ایم) و حساب را به درستی و محکمی هر چه تمامتر برپا می داریم پس هیچ چیز از نزد ما فوت نمی شود. و بر مبنای آن جزا تعیین کند.

مفسر علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازن مفسر تفسیر «لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیر الخازن)» میفرماید: غرض از آن برحذر داشتن است؛ زیرا وقتی حسابرس به حدی آگاه باشد که چیزی را اشتباه نکند و به حدی توانا باشد که هیچ امری او را ناتوان و درمانده ننماید، شایسته است که انسان عاقل سخت از او بترسد و برحذر باشد. (حاشیه‌ی جمل ۳/۱۳۱). این آیه بشارتی به نیکوکاران و هشداری به خلافکاران است که اعمال شما بی‌کم و کاست، کیفر و پاداش داده می شود.

مطالعه کنندگان گرامی!

باید یادآور شد که: کار الهی جز عدل نیست و جز به عدل و داد حکم نخواهد کرد و هم وزن کمترین چیزی به کسی ستم روا نمی دارد و ترازوی مهیا شده‌ی عدل، دانه‌ی خردلی را نشان می دهد و در کارنامه‌ی اعمال به شمار می آورد و خدا خود، حسابرس است. [اعراف/۸ و ۹].

ترازوی اعمال [میزان]

میزان چیست:

اصل این کلمه «موزان» بوده که حرف «واو» به سبب مکسور بودن ماقبلش، تبدیل به «یاء» شده و جمع آن، موازین است.

میزان نام وسیله‌ای است که اشیاء توسط آن وزن می‌گردد یا وسیله‌ای که سنگینی و سبکی اشیاء به وسیله آن سنجیده میشود. (لسان العرب، جلد 13، صفحه 446).

میزان در فهم شرعی:

میزان یعنی وسیله‌ای که الله تعالی در روز قیامت، برای سنجش اعمال بندگان قرار میدهد. (لمعة الاعتقاد، صفحه 120).

دلایل اثبات میزان:

دلایل اثبات میزان همانا قرآن عظیم الشان، سنت و اجماع است. قرآن عظیم الشان در (آیه: 47 الأنبياء) میفرماید: (و [ما] در روز قیامت ترازوهای عدل را می نهیم، پس به هیچ کس، ستمی نمی شود و اگر [عملی] به مقدار سنگینی یک دانه خردل باشد، آنرا [به حساب] می‌آوریم. و حسابرسی ما کافی است.)

سنت نبوی در باره میزان:

پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «كَلِمَتَانِ حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ، خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ، ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ»؛ «دو کلمه [یا جمله] برای

پروردگار رحمان، بسیار محبوب، بر زبان، خیلی سبک و در ترازوی اعمال، بسیار سنگین هستند: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ؛ پاک و منزّه است الله متعال و ستایش مخصوص اوست [من تسبیح و تحمید او را به جای می‌آورم]، پاک و منزّه است پروردگار بزرگ.» (صحیح بخاری، شماره حدیث: 7563؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: 2694). قابل یاد آوری است که: تمامی سلف صالح بر ثبوت ترازوی اعمال، اجماع و توافق نموده اند: (التذکرة، صص 360-373؛ شرح العقيدة الطحاوية، صص 417-419؛ لمعة الاعتقاد، صفحه 120).

حسّی یا معنوی بودن ترازوی اعمال:

ترازویی که اعمال با آن وزن میشود، حسّی و واقعی و دارای دو کفّه و یک شاهین [میله] است. (لمعة الاعتقاد، صفحه 119؛ القیامة الكبرى، صفحه 249). شارح کتاب «العقيدة الطحاوية» میگوید: «براساس احادیث پیامبر صلی الله علیه وسلم، ترازوی اعمال دارای دو کفّه حسّی و قابل مشاهده است.» (دلایل موجود در کتاب شرح العقيدة الطحاوية، صص 417-419).

چه چیزی با ترازوی اعمال وزن می‌شود؟

اعمال بندگان در این ترازو سنجیده میشود و هرچند اعمال مذکور، عرض و قائم به غیر خود هستند، اما الله - آن‌ها را تبدیل به جسم نموده و نیکی‌ها در یک کفّه و بدی‌ها در کفّه دیگر نهاده میشود. از ظاهر متون قبلی چنین مطلبی فهمیده میشود. بنا بر قولی، نامه‌های اعمال و بنا بر قولی، خود فرد عمل‌کننده وزن میشود، (شرح العقيدة الواسطية، هراس، صفحه 207؛ لمعة الاعتقاد، صفحه 121).

زیرا ابو هریره (رض) روایت نموده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّهُ لَيَأْتِي الرَّجُلُ السَّمِينُ الْعَظِيمُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يَزُنُّ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ»؛ «همانا در روز قیامت، مرد چاق و عظیم الجثه‌ای می‌آید که در نزد الله متعال، به اندازه بال پشه‌ای ارزش ندارد.» سپس عرض نمود: این آیه را بخوانید: «فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًّا» [الكهف: 105]؛ «سپس در روز قیامت برای آنان [ارزشی قائل نیستیم و] وزنی برپا نخواهیم کرد.» (صحیح بخاری، شماره حدیث: 7429؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: 2785).

شیخ ابن عثیمین (رح) میفرماید: «برخی از عالمان برای هماهنگ نمودن این متون گفته‌اند که تمامی موارد مذکور و زن می‌شود یا اینکه در حقیقت، نامه‌های اعمال سنجیده می‌شود و چون براساس اعمال نوشته شده، سنگین یا سبک هستند، گویی که اعمال وزن شده است. شارح «العقيدة الطحاوية» چنین می‌آورد: پس وزن اعمال، صاحب عمل و نامه‌های اعمال ثابت است و نیز اینکه ترازوی اعمال، دو کفّه دارد و الله تعالی از خصوصیات‌های دیگر آگاه‌تر است و باید که به غیب ایمان آوریم همان‌گونه که پیامبر صلی الله علیه وسلم خبر دادند بدون اینکه چیزی زیاد یا کم کنیم.» (شرح العقيدة الطحاوية، صفحه 419).

ابن حجر (رح) میفرماید: «ابو اسحاق زجاج می‌آورد: اهل سنت بر ایمان به ترازوی اعمال اجماع دارند و نیز به اینکه اعمال بندگان در روز قیامت، وزن می‌شود و این ترازو یک شاهین [میله] و دو کفّه دارد و بر اثر وزن اعمال، بالا و پایین می‌رود.» (فتح الباری، جلد 3، صفحه 538).

ترازوی اعمال یکی است یا متعدد؟

در جواب باید گفت: که علما در این باره اختلاف دارند؛ «برخی معتقدند که بر حسب امت‌ها

و افراد یا اعمال، چندین ترازو وجود دارد، چون در قرآن کریم، فقط به صورت جمع [موازین] آمده است.» اما از لحاظ جنس، در حدیث به صورت مفرد بیان شده است.

تعدادی دیگری از علما بر این باورند که ترازوی اعمال، یکی است، زیرا در حدیث، به صورت مفرد آمده، ولی از لحاظ آنچه وزن میشود، در قرآن کریم، به صیغه جمع بیان شده است. احتمال هر دو مورد وجود دارد و الله تعالی داناتراست. « (لمعة الاعتقاد شرح الشيخ محمد بن عثيمين، صفحه 121)

حکمت و دلیل نهادن ترازوی اعمال:

هدف کلی از این کار، آشکار ساختن عدالت الهی است. (شرح العقيدة الطحاوية، صفحه 419).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (48 الي 50) درباره قصه ها و داستان ها پیامبران هریک:

الف: قصه موسی علیه السلام، در مقایسه‌ی ویژگی‌های تورات و قرآن.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٨﴾

یقیناً به موسی و هارون [کتابی که] جداکننده [حق از باطل] و نور و مایه یادآوری برای پرهیزکاران [است] عطا کردیم. (۴۸)

تفسیر:

فرقان:

در اصل مصدر است ولی به معنی اسم فاعل به کار رفته است. یعنی فارق بین الحق و الباطل.

مراد از فرقان: تورات است زیرا در آن میان حلال و حرام و حق و باطل فرق نهاده شده. به قولی: مراد از فرقان در اینجا، پیروزی بر دشمنان است «و» تورات «روشنی است» یعنی: تورات برای پرهیزگاران هدایت و نوری است پس اگر به آن تمسک جویند، روانشان از آن روشن گشته و به وسیله انوار آن بر تاریکی‌های جهل و گمراهی فایق می‌آیند («تفسیر انوار القرآن» قابل یادآوری است: لازم نیست که هر پیامبری برای خود کتابی جداگانه و مستقلی داشته باشد، بطور مثال حضرت موسی و حضرت هارون، هر دو پیامبر بودند، ولی دارای یک کتاب که همانا تورات بود. در ضمن قابل یادآوری است: همانطوریکه اهداف کلی انبیا یکی است، صفات کتب آسمانی آنان نیز یکسان می‌باشد. «ضیاء»: نور و روشنائی، روشنی بخش، روشنی ده. «ذکراً»: پند و اندرز، مصدر به معنی اسم فاعل؛ یعنی، ذاکراً: پند دهنده، اندرزگو، پند آموز.

الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ ﴿٤٩﴾

همانها که از پروردگارشان در غیب و نهان می‌ترسند و از قیامت بیم دارند. (۴۹)

تفسیر:

«الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ» ترس برآمده از تقوا است، مؤمنان راستین اشخاص هستند که با این که الله را ندیده‌اند از او می‌ترسند؛ چون به طریق نظر و استدلال دریافته‌اند که پروردگاری بزرگ و توانا دارند و در مقابل اعمالشان آنها را کیفر یا پاداش می‌دهد. از این رو هر چند او را ندیده‌اند از عقابش می‌ترسند و بیمناک اند.

قابل یادآوری است که: خوف به معنی ترس و وحشت درونی است، خوف از الله به معنی ترس از ذات پاک او نیست. بلکه به معنی خوف از قانون و عدالت او است. این خوف نیز

از مقایسه اعمال خود با عدل الهی حاصل می شود، بنابر این خوف یک ناراحتی درونی از مجازاتی است که بازتات گناه و ترک اطاعت خدای باشد.

«وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ» (وَأَنان از قیامت بیمناک اند).

ترس از خداوند به دو صورت است:

اول: اینکه بدانیم خداوند در عالم، ما را از بعضی کارها منع کرده است و نباید انجام شان دهیم و به بعضی دیگر از کارها فرمان داده، تا انجامشان دهیم.

اگر از این امرها و نهی های خداوند اطاعت نکنیم، عذاب های دردناک و آتش جهنم در انتظار ماست؛ علاوه بر اینکه از پاداش های اخروی، نظیر بهشت و نعمت های آن محروم میگردیم. پس، مطابق این معنا، ترس از خدا به این است که کارهای ممنوع و حرام را انجام ندهیم و کارهای واجب را به انجام رسانیم.

به عبارت دیگر، این خداوند نیست که ما باید از او بترسیم؛ بلکه اعمال و ملکات خود ما است که باید از آن بترسیم؛ چون عذاب جهنم، چیزی جز همان اعمال زشت ما در دنیا نیست و بهشت نیز دست ساخته اعمال نیکو و پسندیده خود ما است. خداترس بودن در این معنا به این است که دزدی نکنیم، زنا نکنیم، غیبت نکنیم و در يك کلام آنچه را که شرع ممنوع و حرام قرار داده، انجام ندهیم و در مقابل هرچه را که خدا به آن هدای فرموده است، انجام دهیم. روزه، نماز، زکات، احسان به دیگران، حج و... وسایر هدایات الهی. سرکشی از این فرمانها است که باید از آن ترسید.

دوم اینکه: انسان، عظمت و بزرگی خداوند را در دلش پرورش دهد. در آیات و بزرگی خلقتش از قبیل آسمانها و زمین و شگفتیهایی که در آن وجود دارد، تدبّر کند. اگر این حالت ادامه یابد و در کنار آن، انسان به تصفیه و تهذیب نفس خود نیز بپردازد، به راز عظمت و بزرگی خداوند و کوچک بودن خودش در مقابل آن عظمت بی پایان پی میبرد. در آن لحظه انسان، از خداوند می ترسد؛ اما نه مانند ترسی که از يك موجود درنده دارد، بلکه از نوع ترسی که بسیار شیرین و لذت بخش است. و این حالت یکی از مقامات اولیای الهی است. و به ندرت برای انسان های عادی پیش می آید. از الله متعال میخواهیم که آنرا نصیب ما بگردان. آمین یا رب العالمین.

وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿٥٠﴾

و این [قرآنی] که آن را نازل کرده ایم، ذکر و پندی پرمنفعت است؛ آیا باز هم شما منکر آن هستید؟ (۵۰)

تفسیر:

قرآن، از جمله آخرین، خاتم، طولانیترین و جامعترین کتابهای آسمانی است که بدسترس بشر قرار دارد.

قابل یاد آوری که: نزول تمامی کتاب های آسمانی، هدفی واحدی دارد. اهداف اساسی و جوهری آنان اینست که: فقط الله تعالی پرستش شود و این کتابها قانون زندگی بشری باشد که بر روی زمین زندگی می کنند و آنان را به سوی خوبی ها راهنمایی نماید و روح ونوری برای احیای جانها و برطرف ساختن تاریکی ها باشد و تمامی راههای زندگی را برایشان روشن سازد. (الرّسل والرّسالات، عمر أشقر، صفحه 235).

در آیه مبارکه میفرماید: این قرآنی که خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم وحی کرده است، پندی خجسته و یادآوری بایسته است؛ برای هر کس که بدان راه یابد. این کتاب

بسیار سودمند و بسی با برکت است پس با آنکه بیانش کامل و برهانش روشن است باز هم آن را انکار می‌کنید؟

تعریف لغوی قرآن :

برخی از زبان‌شناسان معتقدند که کلمه «قرآن» مصدر بر وزن فعلان مانند غفران، شکران، رُحان و گرفته‌شده از قرأ، قراءه و قرأناً است.

و تعدادی دیگر بدین باور اند که: «قرآن» اسم علم غیر مشتق بوده و از «قرأ» گرفته نشده، اما نامی برای کتاب الله است؛ مانند سایر کتاب‌های آسمانی؛ همچون تورات و انجیل. برخی می‌گویند: «قرآن» به معنای جمع‌آوری بوده و علت نامگذاری قرآن این است که سوره‌ها را جمع نموده و باهم گرد می‌آورد. (لسان العرب، ابن منظور، جلد 1، صص 128-129؛ البیان فی علوم القرآن، محمد بن علی حسن و سلیمان قرعای، صفحه 3).

تعریف اصطلاحی قرآن:

علما تعاریفات زیادی برای قرآن آورده‌اند که کامل‌ترین و بهترین آن‌ها، این تعریف است: «قرآن کلام معجز الهی است که بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده و به صورت تواتر نقل گشته و به قصد عبادت، تلاوت می‌شود.» (البیان فی علوم القرآن، صفحه 3).

مراد از «کلام معجز الهی»، این است که سخن انس و جن، فرشتگان، پیامبر یا رسول نیست، بلکه کلام الله متعال بوده و آنگونه که شایسته اوست، قطعاً سخن گفته است.

با عبارت «نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه وسلم»، کتاب‌های نازل شده بر پیامبران پیش از سیدنا محمد صلی الله علیه وسلم از تعریف مذکور خارج می‌شود؛ مانند صحف ابراهیم، تورات نازل شده بر موسی و انجیل نازل شده بر حضرت عیسی علیه السلام. و با قید «تواتر»، آنچه گفته می‌شود قرآن است و به صورت تواتر نقل نگشته، خارج می‌شود.

با جمله «به قصد عبادت، تلاوت می‌شود»، حدیث قدسی خارج می‌گردد، چون به منظور عبادت، خوانده نمی‌شود هر چند منسوب به الله متعال است. (لسان العرب، ابن منظور، جلد 1، صص 128-129؛ البیان فی علوم القرآن، محمد بن علی حسن و سلیمان قرعای، صفحه 3).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (51 الی 70) درباره قصه‌ها و داستان‌ها پیامبران هر یک: ب: قصه‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام، نفي بتان، دعوت به یکتاپرستی، گفتگو میان ابراهیم و قومش پس از حادثه‌ی شکستن بت‌های بتخانه، پیروزی چشمگیر و رستگاری از آتش نمرود. بحث بعمل می‌آورد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ ﴿٥١﴾

و همانا ما پیش از این (دادن تورات به موسی و هارون) ابراهیم را کاملاً به رشد و کمال خود رسانیدیم (تا بیریق توحید و خداپرستی را در عالم برافرازد) و ما به شایستگی او بر این مقام دانا بودیم. (51)

تفسیر:

در آیات قبلی، بحث پیرامون تورات و قرآن عظیم الشأن بود، اما در این آیه مبارکه خداوند می‌فرماید: فرستادن پیامبران و کتب آسمانی، مسئله جدیدی نیست و ما پیش از اینها نیز در زمان ابراهیم علیه السلام برنامه‌ی دعوت منحرفان را داشتیم.

با نگاهی به تاریخچه‌ی بت‌پرستی، به دست می‌آید که ساختن مجسمه در ابتدا، جنبه‌ی یادبود بزرگان را داشته که تدریجاً حالت قداست به خود گرفته و به صورت پرستش آنها درآمده است.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ ﴿٥٢﴾

[یاد کن] زمانی را که به پدرش و قومش گفت: این مجسمه‌هایی که شما ملازم پرستش آنها شده‌اید، چیست؟ (۵۲)

تفسیر:

«إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ» بیان هدایتی است که در عهد صخر به ابراهیم علیه السلام عطا شده است. یعنی: وقتی به پدرش، آزر و قوم مشرکین نمرود گفت: این مجسمه‌ها که ساخته و تراشیده‌اید مدام آنها را می‌پرستید، چیست؟ «مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ» «این تمثالهایی که شما ملازم آنها شده‌اید چیستند؟» و افزود: اگر یکی از شما قوغ آتش را به دست گیرد تا در دست او خاموش شود و خاکستر گردد، بهتر از آن است که به این مهره‌ها دست بزند.

بیانگر تحقیر و توهین است. و با وجود این که می‌دانست مشرکین از آنها تعظیم به عمل می‌آورند، آنها را تحقیر کرده و خود را به نادانی زده است.

سلسله نسب حضرت ابراهیم علیه السلام:

ابراهیم پسر تارح، پسر ناحور، پسر ساروغ... نسبتش به سام پسر نوح می‌رسد. فاصله بین او و نوح بیشتر از هزار سال است، این نسب را مؤرخان به نقل از تورات ذکر کرده‌اند، اما در قرآن کریم آمده که اسم پدرش آزر بوده که این یکی، قول صحیح و معتمد می‌باشد، زیرا به عقیده مسلمانان تحریف به تورات و انجیل راه یافته و نمی‌توان بر تمامی منقولات آنها اعتماد کرد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم تصریح فرموده که: پدر ابراهیم آزر بوده است. در حدیث بخاری منقول از رسول خدا آمده است: «حضرت ابراهیم در روز قیامت پدر خود (آزر) را ملاقات میکند در حالیکه غباروسیاهی صورت او را پوشانیده، ابراهیم به او می‌گوید: نگفتم: مرا نافرمانی نکن؟ می‌گوید که: امروز تو را نافرمانی نمی‌کنم. ابراهیم گوید: خدایا تو وعده داده بودی در روز قیامت مرا شرمنده نکنی و چه شرمندگی از این شرم‌آورتر است که پدرم دور از رحمت تو باشد؟ خداوند گوید: من بهشت را بر کافرین حرام کرده‌ام. سپس به ابراهیم گوید: به زیر پاهایت بنگر. نگاه می‌کند جنازه خون‌آلودی مشاهده میکند که در آتش انداخته میشود. (رجوع کنید به صحیح البخاری) این حدیث صریح است در اینکه اسم پدر ابراهیم آزر بوده است و این مطلبی صحیح است که باید آن را بپذیریم.

ابن کثیر می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ اتَّخَذُ أَصْنَامًا ءَالِهَةً» [الأنعام: 74].

(و بدانگاه که ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا بتها را به خدایی می‌گیری.)

این آیه به صراحت نام پدر ابراهیم را آزر دانسته، جمهور نسب شناسان از جمله ابن عباس (رض) بر این هستند که نام پدرش تارح و به گفته تورات تاریخ بوده، و گفته‌اند: لقب بتی که آزر پرستش می‌کرد تارح بوده است. ابن جریر طبری گوید: قول اصح اینکه اسم پدرش آزر بوده و احتمال دارد دو اسم بنام آزر و تارح یا یک نام و یک لقب داشته است و الله اعلم. (البدایة والنهایة جلد 1 ص 142).

کنیه ی ابراهیم:

ابن عساکر به نقل از عکرمه گوید: ابراهیم مکنی به (ابوالضیفان) یعنی پدر مهمانان بود. گویم: این کنیه را از آنجا به او داده‌اند که مهمانان بسیار به خانه او می‌آمدند و هرکس به خانه او می‌آمد مورد احترام و تکریم فراوان واقع می‌شد، بسیار سخی بود برای مهمانان گوسفند و گاو و شتر سر می‌برید.

قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ ﴿٥٣﴾

گفتند: ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت میکنند! (۵۳)

تفسیر:

«قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ» قوم ابراهیم علیه السلام گفتند: وقتی ما به دنیا آمدیم پدران خود را درحالی یافتیم که این مجسمه‌ها را پرستش میکردند پس ما هم با اقتدا به آنان و دنبال کردن راه و رسم‌شان به پرستش آنها پرداخته‌ایم. ابن کثیر گفته است: جز عمل پدران گمراه خود دلیلی در دست نداشتند. (مختصر ۵۱۱/۲).

قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٥٤﴾

ابراهیم گفت: همانا شما خود و پدرانتان همه در گمراهی آشکاری بوده و هستید. (۵۴)

قَالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ ﴿٥٥﴾

گفتند: ای ابراهیم! تو مطلب حقی برای ما آورده‌ای یا تواز بازی کنندگان؟ (۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لاعبین»: لعب فعلی است که مقصد صحیحی در آن نیست. لاعب: بازی‌گر و کسی که از کار خود مقصد صحیحی ندارد و خودش را مشغول می‌کند.

تفسیر:

کلمه «حق» در مقابل کلمه «لاعب» به معنای جدی بودن است، یعنی آیا جدی و راست می‌گویی یا هم مذاق می‌کنی؟ یعنی قوم به ابراهیم علیه السلام گفتند: آیا این سخن که به ما می‌گویی حق و راست می‌گویی آیا تو در آنچه می‌گویی جدی هستی، یا که با ما مزاح و شوخی می‌کنی؟ و به اصطلاح ما را به تمسخر گرفته و با عقل‌های ما بازی می‌کنی؟! زیرا آنها بعید می‌دانستند که عبادتشان برای بت‌ها ضلال و گمراهی باشد. بناءً گفتار حضرت ابراهیم علیه السلام را مذاق می‌پنداشتند نه جدی. و از جانب دیگر باید گفت: اشخاصی که نسل در نسل با تقلیدهای کورکورانه خود منحرف شده‌اند، پذیرش یکباره‌ی حق برایشان کار آسان و ساده نیست.

قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٥٦﴾

(ابراهیم) گفت: (کاملاً حق آورده‌ام) پروردگار شما، پروردگار آسمان‌ها و زمین است، همان پروردگاری که آنها را آفرید، و من بر این (سخن) از گواهانم. (۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَطَرَهُنَّ»: آنها را خلق کرده است. بدون مُدِل و نمونه قبلی آنها را آفریده است. «الشَّاهِدِينَ»: گواهان. در اینجا مراد کسانی است که مسأله‌ای برای آنان واضح و آشکار است و برای اثبات آن دلیل و برهان کامل دارند. تنها چیزی را خواهند گفت که می‌بینند و می‌دانند. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

تفسیر:

«قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ» ابراهیم علیه السلام به آنان گفت: نه با شما مذاق دارم و نه هم بازیگرم «بلکه» حق این است که «پروردگارتان، پروردگار آسمانها و زمین است، همان که آنها را خلق و ابداع کرده است، نه این بت‌های خیالی. «وَ أَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ» «و من بر این» امر که فقط پروردگارتان آفریننده آسمانها و زمین است، نه غیر وی «از گواهانم» یعنی: از دانایان به این حقیقت و از برهان اقامه‌کنندگان بر آنم زیرا گواه کسی است که امر مورد گواهی، بر وی روشن، مبرهن و مستدل باشد.

در ضمن قابل یاد دهانی است که: مردان الهی در عقیده‌ی حق خویش تنها نیستند، بلکه خود را به همه‌ی موحدان تاریخ و فرشتگان الهی متصل می‌بینند.

وَتَاللَّهِ لَآكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ ﴿٥٧﴾

و قسم به الله پس از آنکه پشت گردانیدید و رفتید، قطعاً در کار بتانان تدبیری خواهم کرد. (۵۷)

تفسیر:**فرق میان صنم و وثن:**

هرچه که به جز الله متعال، بمثابه پروردگار گرفته شود، «صنم» نامیده می‌شود. این تعریف، تعریفی عام است که از کتب تفسیر و فرهنگ‌ها و سایر منابع گرفته شده است.

کلمه‌ی صنم در قرآن عظیم الشان به صورت جمع آمده و در پنج آیه متبرکه ذکر شده است. یکی از آن‌ها در داستان قوم موسی علیه السلام است که به گروهی رسیدند که سخت مشغول پرستش بت‌ها بودند و چهار مورد دیگر مربوط است به داستان ابراهیم علیه السلام و پدر او و قوم اش. (مراجعه شود به: سوره اعراف، آیه‌ی 134؛ سوره انعام آیه‌ی 74؛ شعرا، آیه‌ی 71، ابراهیم، آیه‌ی 38؛ انبیا، آیه‌ی 58).

مفسر مشهور جهان اسلام محمد بن سائب کلبی (تفسیر احکام القرآن) مینویسد: «آن چه صنم نامیده می‌شد، از جنس چوب یا طلا یا نقره بود که به صورت انسان ساخته شده بود. (کتاب الاصلنام، صفحه 53). هم چنین گفته شده است آن چه را که به عنوان خدایان می‌پرستیدند اگر شکل [و صورت] داشت، به آن صنم می‌گفتند (لسان العرب، جلد 15، صفحه 241). و نیز گفته شده است: اگر آن چه را که عبادت می‌کردند سنگی بود که صورت نداشت، آن را نصب می‌گفتند و اگر تمثال داشت، صنم یا وثن نامیده میشد. (الجارم، محمد نعمان، ادیان العرب، فی الجاهلیه، ص 132).

همچنان تعدادی از علمای زبان معتقد اند که فرق میان «صنم» و «وثن» این است که «صنم» به بت‌هایی گفته میشود که دارای شکل و صورت خاصی است؛ و اگر شکل و صورت خاصی نداشته باشد «وثن» نامیده می‌شود.

مناظره‌ی حضرت ابراهیم با قوم بت پرستش:

حضرت ابراهیم علیه السلام در دعوت به سوی الله خستگی‌ناشناس بود، بدون وقفه قوم و عشیره‌ی خود را به بازگشت به خداوند دعوت می‌کرد. پدر خود را به ایمان دعوت کرد، ولی متأسفانه او امتناع ورزید. پس دعوت قوم خویش آغاز کرد ولی آنها نیز دعوت‌شان را انکار کرده، رسالتش را به باد تمسخر گرفتند. اما او با وجود این با آنان مهربان بود و

نخواست برای همیشه آن‌ها را در گمراهی رها کند لذا عزم خود را بر رهایی ایشان از آن عقاید باطله جزم نمود و تصمیم گرفت آن‌ها را به سوی عقل و رشدشان باز گرداند، ولو از آن‌ها اذیت فراوان ببیند، یا زندگیش به خطر بیافتد.

ابراهیم علیه السلام شخصیت زیرک و دوراندیش داشت، می‌دانست حجت و مناظره لفظی آن‌ها را قانع نمی‌کند لذا بایستی با استدلال حسی و ملموسی با ایشان به مقابله برخیزد این بود که به منظور رهایی ایشان از گمراهی از راه دیگری وارد میدان معرکه گردید.

مفسران می‌نویسند: در یکی از روزها قوم حضرت ابراهیم علیه السلام عید بزرگی داشتند در آن روز همگی از شهر خارج میشدند و ایام عید را با شادی و تفریح‌های گوناگون سپری مینمودند چون مردم به منظور تفریح از شهر خارج می‌شدند از او خواستند با ایشان بیرون رود.

مفسران می‌افزایند که: آنها عید و مراسمی داشتند که هر ساله برای برگزاری آن بیرون رفته و در مکانی تجمع می‌کردند. آزر به ابراهیم گفت: اگر با ما بیایی و جشن ما را ببینی از دین ما شکفت زده می‌شوی!

ابراهیم علیه السلام با آنها بیرون رفت، بعد از این که کمی راه رفت، خود را به زمین انداخت و گفت: مریضم، پایم درد می‌کند، او را گذاشتند و خود رفتند، آنگاه پشت سر آنها صدا زد و گفت: «به خدا درباره‌ی بت‌هایتان به حيله متوسل میشوم». یک نفر این صدا را شنید و آن را در دل نگهداشت. (تفسیر خازن ۲۴۱/۳).

حضرت ابراهیم که خود را به اصطلاح به مریضی زده بود، تصمیم داشت تا بت‌ها را نابود کند، زیرا قلبش به خاطر انزجار پرستش بت‌ها در رنج بود چون مردم از شهر بیرون رفتند به جان بت‌ها افتاد و با تبر یکایک آن‌ها را شکستند تا از این طریق بر قومش اقامه حجت نماید سپس تبر را بردست بت بزرگ قرار داد.

مردم زمانیکه از جشن و تفریح برگشتند و راهی بتخانه شهر خویش شدند تا شکرانه بت‌ها را انجام دهند، اما از دهشت آنچه دیدند سراسیمه شدند این بود همگی ناله و فغان‌کنان گفتند: «مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْئَةِ إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ» [الأنبياء: 59]. گفتند: چه کسی چنین کاری را بر سر خدایان ما آورده است او از جمله ستمکاران است.

بعد از بازگشت به خود و سکوت به تهدید ابراهیم پرداخته، گفتند: «قَالُوا سَمِعْنَا فَتَى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ» [الأنبياء: 60]. گفتند: (جوانی از بت‌ها سخن می‌گفت که بدو ابراهیم می‌گوئیم.) حتماً او به این کار اقدام کرده است گفتند: باید به او درسی دهیم که عبرت همگان باشد صدا زدند او را حاضر کنند تا دفاعیات او را بشنوند و شاهد نوع عذاب وارده بر او باشند.

این بود که همگی در یک جا جمع شدند زمینه‌ی خوبی برای اقامه حجت ابراهیم و بیان بطلان عقاید ایشان فراهم گردید، تا ثابت کند بر عقاید باطل هستند. بعد از تجمع مردم دل پر از کینه و خشم و منتظر انتقام از ابراهیم، علیه السلام بودند، ووی را درملاء عام محاکمه نمودند. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

فَجَعَلَهُمْ جُودًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ ﴿٥٨﴾

سرانجام (با استفاده از يك فرصت مناسب) همه آنها - جز بت بزرگشان را - قطعه قطعه کرد، تا به سراغ او بیایند (و او حقایق را بازگو کند). (۵۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

کلمه «جُدَادًا»: بمعنای قطعه قطعه شدن است. مصدر است و به معنی اسم مفعول. «إِلَّا كَبِيرًا لَّهُمْ»: مگر بت بزرگتر در مقام یا از لحاظ پیکره را. مگر بت بزرگ مردمان را. «إِلَيْهِ»: مرجع (ه) میتواند بت بزرگ باشد، تا عبرت بگیرند. و نیز میتواند (ابراهیم) باشد تا تمام گفتنی‌ها را بگوید. «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل.

تفسیر:

مجاهد گفته است: بت بزرگ را رها کرد و تبری را که با آن بت‌ها را شکسته بود، به گردن آن آویزان کرد تا بدین وسیله بر علیه آنان به استدلال و اعتراض بپردازد. (تفسیر قرطبی ۲۹۸/۱۱).

بت شکنی، از جمله وظایف اصلی پیامبران الهی است:

اگر چه پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز در روز فتح مکه حدود 360 بت را شکست، اما این کار به همراهی سایر صحابه کرام صورت پذیرفت، ولی حضرت ابراهیم علیه السلام به تنهایی و تک و تنها آن همه بت‌ها را شکستاند.

شاید اگر حضرت ابراهیم علیه السلام بت بزرگ را هم می شکست، با جریحه‌دار کردن کامل احساسات آنان، نه تنها به هدف عالی خود دست نمی‌یافت، بلکه نتیجه معکوس را شاید بیار می‌آورد، و زمینه تفکر بکلی از میان می‌رفت.

«لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ» شاید نزد بت برگردند و از او بپرسند چه کسی بت‌ها را شکسته است و به او بگویند: چرا اینها همه ریز ریز شده و تو سالمی و تبر بر گردنت آویخته است؟! پس چون از وی بپرسند، هیچ صدایی از وی بر نمی‌خیزد، در این هنگام می‌دانند که آن بت نه قادر به رساندن منفعتی است، نه می‌تواند زیانی را دفع کند و نه حتی از هیچ کاری آگاه است.

خوانندگان گرامی!

باید در زیاتر از موارد زمانیکه؛ استدلال و موعظه فایده‌ای نداشته باشد، نوبت به برخورد انقلابی میرسد. و ضرورت می‌افتد تا برخورد انقلابی صورت گیرد. همچنان در بسیاری از حالات برای بیداری افکار عمومی و محو شرک، تلف کردن برخی اشیاء و اموال لازم است. (بطور مثال؛ بت‌های زمان ابراهیم علیه السلام و گوساله سامری در زمان خویش، دارای قیمت و ارزشی بودند).

قابل یاد آوری است که در برخی از اوقات؛ انسان چنان سقوط می‌کند که بالاترین ظلم (شرک) را حق، و روشن‌ترین حقایق (توحید) را ظلم می‌شمارند.

کفار، بعد از تجمع در بتخانه و احضار حضرت ابراهیم علیه السلام، در ابتدا او را ظالم معرفی کردند «إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ» تا بدینوسیله وی را به اسانی به محکمه برسانند.

ولی حضرت ابراهیم علیه السلام قبل از عملیات تخریب، با تبلیغات خود زمینه انقلاب را علیه بت‌ها قبل از قبل آماده ساخته بود.

قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٩﴾

گفتند چه کسی با خدایان ما چنین [معامله ای] کرده که او واقعا از ظالمان است. (۵۹)

تفسیر:

«إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ»: مراد این است کسی که چنین کرده است، خویشتن را در معرض هلاک انداخته و به خود و دیگران ستم روا داشته است.

خوانندگان محترم!

طوری که در آیه (57: الأنبياء) مطالعه نمودیم: حضرت ابراهیم علیه السلام گفت: «و سوگند به الله که بعد از آن که پشت کردید و رفتید» از شهر به سوی اجتماع جشن خود «البته در کار بتانان کیدی خواهم کرد» یعنی: نسبت به آنها تدبیری عملی به کار خواهم برد و آنها را خواهم شکست.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: که ابراهیم علیه السلام به آنان قسم یاد کرد که با توکل به خداوند متعال و به انگیزه دفاع از حق بهزودی از مرحله محاجه بازبان، به سوی مرحله تغییر منکر با فعل و عمل، گذر خواهد کرد.

نقل است که ابراهیم علیه السلام این سخن را آهسته گفت و مردی از آنان این سخنش را شنید. قابل یاد آوری می دانیم که قوم ابراهیم علیه السلام جشن سالیانه‌ای داشتند که همه ساله به‌طور گروهی از شهر بیرون می رفتند، و در آن شرکت می کردند و چون از مراسم جشن باز می‌گشتند مستقیماً به بتخانه رفته برای بتان سجده می نمودند.

دیدند بت‌ها همه تخریب و تکه تکه و در هم شکسته است، ولی بت بزرگ در بتخانه تبر بر گردن ایستاده است. پس در میان خود به پرس‌وجو پرداخته گفتند: چه کسی بتان ما را در هم شکسته است؟ بی‌گمان او تجاوزگر و ستمکار است؛ زیرا، از نظر آنان، او بدانچه مستحق تعظیم احترام بوده است، بی‌حرمتی و اهانت روا داشته است.

قَالُوا سَمِعْنَا فَتَىٰ يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ ﴿٦٠﴾

(گروهی) گفتند: شنیدیم جوانی از (مخالفت با) بتها سخن میگفت که او را ابراهیم میگفتند. (۶۰)

تفسیر:

«گفتند» بعضی از آنان در جواب سؤال کنندگان. یا همان کسی که سوگند ابراهیم علیه السلام در به‌کار بردن تدبیری علیه بتان را شنیده بود، گفت: «شنیدیم جوانی از آنان سخن میگفت» یعنی: از بتان به بدی یاد میکرد و عییشان را بر ملا مینمود؛ «که به او ابراهیم گفته میشود» یعنی: اسم او ابراهیم است.

ابن عباس (رض) می گوید: «خداوند متعال هیچ پیامبری را به نبوت مبعوث نکرد مگر در جوانی». لذا جوانان باید به هوش باشند که فرصت جوانی بهترین فرصت برای پرداختن به کار دین است.

قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ ﴿٦١﴾

(سران قوم) گفتند: پس او را در پیش چشم مردم بیاورید باشد که آنان شهادت دهند. (۶۱)

تفسیر:

«قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ» نمرود و اشراف قوم گفتند: ابراهیم را به میان مردم بیاورید تا او را ببینند. منظور این بود در ملاء عام و در حضور تمام مردم او را محاکمه کنند، تا سزای اش برای دیگران درس عبرت باشد تا دیگر کسی در آینده به‌سوی بتان چپ سیل هم نکند. «لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ (61)» تا شاید در وقت کیفرش حاضر باشند و بدانند با او چگونه عمل می‌شود. یا مراد این است: مردم را گرد آورید که علیه ابراهیم علیه السلام شهادت دهند تا این شهادت حجتی باشد علیه وی و با اتمام این حجت، آن تصمیمی که در قبال وی گرفته می‌شود، نزد مردم توجیه شده باشد.

البته ابراهیم علیه السلام نیز دقیقاً به دنبال چنین فرصت بود تا در یک گردهمایی بزرگ،

جهل و کودنی بت پرستان در پرستش بتان بی‌جان را که حتی در دفع زیان از خود هم توانا نیستند، نمایان سازد.

مناظره‌ی ابراهیم و نمرود:

حضرت ابراهیم علیه السلام در زمانی حساس و دشوار در تاریخ زندگی میکرد، مردم در اوج گمراهی و شرک اعتقادی بسر می‌بردند. در زمان او پادشاهی جبار و متمدن، که ادعای ربوبیت می‌کرد ظهور کرده و یکی از چهار پادشاه مشهور جهان بود. زیرا گفته‌اند: چهار نفر (دو مسلمان و دو کافر) همه‌ی دنیا را تسخیر کرده به قبضه قدرت خود درآورده‌اند. مسلمانان ذوالقرنین و حضرت سلیمان پسر داوود و کافران نمرود و بختنصر بوده‌اند، غیر از این چهار نفر کسی همه‌ی دنیا را فتح نکرده است، بلکه کشوری یا چند کشور را در اختیار داشته‌اند مانند فرعون که فرمانروای سرزمین مصر بود.

مؤرخین می‌نویسند: نمرود 400 سال حکمرانی کرد طی این مدت اهل طغیان و جبروت تکبر و سرکشی بود ادعای خدایی داشت با حضرت ابراهیم به مناظره پرداخت چون ابراهیم بر او وارد شد پرسید: خدای تو کیست؟ آیا غیر از من خدایی داری؟ حضرت ابراهیم خلیل در کلامی برگرفته از ایمان و خرد به او جواب داد و گفت: «رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ» [البقرة: 258]. (پروردگار من کسی است که زنده می‌گرداند و می‌میراند.) او پروردگار قادری است که می‌تواند انسان را از عدم به وجود آورد او را می‌میراند بعد او را زنده می‌کند پس زنده کردن و میراندن، از مظاهر قدرت خدای اند.

نمرود از باب تمسخر بر او خندید و گفت: «أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ» [البقرة: 258].

(او گفت: من هم زنده می‌گردانم و می‌میرانم.) یعنی آنچه را خدای تو می‌تواند انجام دهد منم قادر بر انجام آن می‌باشم. ابراهیم گفت: چطور؟

فوراً به محافظان خود دستور داد دو زندانی بیاوردند که هر دو محکوم به اعدام بودند دستور داد سر یکی را از تن جدا کردند و دیگری را آزاد کرد و خلعت بخشید و در منتهای حماقت می‌خواست با این عمل مسخره امیز خویش، در مقابل خدا و قدرت او ابراهیم قدرت نمایی کند و احیاء و امانه را که هر دو جزو صفات مخصوص الله متعال است آنرا به خود نسبت دهد.

چون ابراهیم پوچی و حقارت او را دید متوجه امر دیگری شد که اصلاً نمرود را توان احتجاج و لجاجت در آن نبود گفت: «فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ» [البقرة: 258]. (خداوند خورشید را از مشرق برمی‌آورد تو آن را از مغرب در آور.) با این حجت دامغه که مکابره و مبادله در برابر آن بی‌حاصل بود او را مبهوت کرد، زیرا اگر خدا است باید توان ایجاد تغییر در نظام آفرینش را داشته باشد و مسیر طلوع و غروب آفتاب را بتواند تغییر دهد: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمَ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (258) [البقرة: 258]. (آیا آگاهی از کسی که با ابراهیم درباره‌ی پروردگارش راه مجادله و ستیز در پیش گرفت بدان علت که خداوند به او حکومت و شاهی داده بود هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار من کسی است که زنده می‌گرداند و می‌میراند، او گفت: من هم زنده می‌گردانم و می‌میرانم. ابراهیم گفت: پروردگار من خورشید را از مشرق برمی‌آورد تو آن را از مغرب برآور پس آن مرد کافر واماند و مبهوت شد و خداوند مردم ستمکار را هدایت

نمی‌کند.)

و این چنین حق پیروز و باطل شکست خورد. سدی گفته: این مناظره بین ابراهیم و نمرود در روز خروجش از آتش بوده است. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم علی صابونی) **قَالُوا أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتَا يَا إِبْرَاهِيمُ (۶۲)**

(هنگامی که ابراهیم را حاضر مجلس کردند) گفتند: آیا تو این کار را با معبودان ما کردی ای ابراهیم؟ (۶۲)

محاکمه حضرت ابراهیم علیه السلام:

بعد از حضور حضرت ابراهیم علیه السلام در جمع مردم اولین سوالی که متوجه او گردید برایش گفته شد: «أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتَا يَا إِبْرَاهِيمُ (62)» (آیا تو ای ابراهیم این کار را بر سر خدایان ما آورده‌ای؟) آیا تو بودی که بتان ما را در هم شکستی؟

قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ (۶۳)

(ابراهیم) گفت: بلکه این بت بزرگ چنین کاری را کرده است، پس اگر سخن می‌گویند از آنان بپرسید. (۶۳)

تفسیر:

حضرت ابراهیم حکیم و خردمند، بحث با ایشان را از بعد دیگری به راه انداخت تا هدف خود را بیان کند و رسالت خود را ابلاغ نماید و نتیجه هر چه می‌خواهد باشد. این بود که به طریق حکمت جوابی به آن‌ها داد که انتظارش نداشتند، حضرت ابراهیم علیه السلام در حالیکه به‌سوی بت بزرگتری اشاره میکرد که آنرا نشکسته بود: گفت: «نه! بلکه آنرا همین بزرگترشان کرده است» بلکه آن کس که بتان‌تان را شکستاده و خراب کرده است این بت بزرگ است! پس در این باره از بتان‌تان بپرسید چنانچه زنده‌اند و می‌توانند سخن گویند! بفرمایید از خود آنها بپرسید! بدین گونه، ابراهیم علیه السلام زمینه را برای ارائه بزرگترین حجت بر بطلان آیین‌شان آماده ساخت زیرا وقتی آنها بگویند که بتان نمی‌توانند سخن بگویند، او بی‌درنگ در جواب شان می‌گوید: پس چگونه به پرستش آنها می‌پردازید که حتی از نطق و بیان هم عاجزند؟ لذا هدف حقیقی ابراهیم علیه السلام نفی آن کار از خود نبود بلکه این نفی به طریق محاجه از وی صادر شد و این شیوه از باب مجاز است که در بیان حجت معمول می‌باشد.

امام قرطبی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: کلام به صورت تعریض در آمده است؛ چون مردم آنها را می‌پرستیدند و آنها را خدایان برگرفته بودند. همچنان که ابراهیم به پدرش گفت: چرا چیزی را پرستش می‌کنید که نه می‌شنود و نه می‌بیند و نه آزاری را از تو دور می‌کند. لذا ابراهیم گفت: بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا تا بگویند: آنها زبان ندارند و نفع و ضرری از آنها نمی‌خیزد، آنگاه او هم بگوید: پس چرا آنها را پرستش می‌کنید. آنگاه دلیل از خود آنان بر آن اقامه شود؛ زیرا جایز است که با خصم مامشات و همراهی کرد و باطل او را به طور موقت صحیح فرض کرد سپس بر آن تاخت تا او خود به حق بازآید. این روش در مباحثات استدلال موفقیت آمیزتر است و بیشتر شبهه را برطرف میکند. (تفسیر قرطبی ۳۰۰/۱۱). با این حجت دامغه آن‌ها را تنبه نموده از غفلت بیدار کرد، گروهی با حالتی سرزنش‌آمیز، خطاب به همدیگر گفتند:

فَرَجِعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٦٤﴾

پس آنها به وجدان خود بازگشتند و (به خود) گفتند: واقعاً شما ستمگرید (که معبودهاي خود ساخته را عبادت مي‌کنید). (٦٤)

تفسیر:

«فَرَجِعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ»: به خود بازگشتند و بیدار گشتند. «فَقَالُوا»: به خویشتن گفتند. برخی به برخی گفتند.

آنها بت‌ها را بدون حافظ و نگهبان رها کرده‌اید تا به این درد مبتلا شوند و کسی که به آن‌ها ایمان ندارد قطعه قطعه شان کند. بعد از شدت خفگان و قهر و غضب زیانشان بند آمده به تفکر و سر به زیر انداختند.

آنان در حیرت افتادند و به گمراهی و بی‌عقلی خویش پی بردند؛ زیرا بتی که حتی از خود زیان را دفع کرده نمیتواند چي جاي رسد که به کمک دیگران برسد. بتی که به سوال جواب قوم اش که او را پرستش می‌گردند جواب گفته نتواند چگونه خواهد توانست به مردم مساعدت رساند و مایحتاج اشخاص را که وي را عبادت میکند جواب دهد؟ در اینجا بود که آنان به ستمکاری خویشتن اعتراف کردند. «فَرَجِعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ»: به خود بازگشتند و بیدار گشتند. «فَقَالُوا»: یکی به دیگری گفتند: **در حقیقت شما ستمکارید** این جمادات بی‌جان و ناتوان، نه این کسی که شکننده بتانی است که شما آنها را خدایان نام گذاشته‌اید زیرا کسی که نتواند تیر را از خود دفع‌کند، چگونه می‌تواند از پرستشگران خود ضرر را دفع کند؟!.

خواننده محترم!

بیدار کردن وجدان‌ها، خودیابی، بازگشت به خویشتن و توجه به فطرت، از اهداف عمده و اساسی انبیا علیه السلام است.

در وقت بیداری افکار، هر خلاف کاری تقصیر و گناه خویش را به گردن دیگران می‌اندازد. طوری که در روز قیامت، نیز گناهکاران و مجرمین به یکدیگر می‌گویند: «لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ» (سبأ، 31). (اگر شما نبودید، حتماً ما مؤمن بودیم).

ثُمَّ نَكْسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ ﴿٦٥﴾

آن گاه سرافکنده و شرمسار شدند [ولی از روی ستیزه جویی به ابراهیم گفتند:] مسلماً تو می‌دانی که اینان سخن نمی‌گویند. (٦٥)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَكْسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ»: گرد سر خود چرخیدند. یعنی از حالت اقرار به اشتباه و خطا، به ستیزه و جدال باطل گرائیدند و هدایت را رها و به ضلالت دست یافتند. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم‌دل)

تفسیر:

در آیه مبارکه آمده است: تو که می‌دانی که این‌ها چیزی نمی‌گویند چگونه ما را به سؤال از آن‌ها فرا می‌خوانی درحالی‌که خود می‌دانی جامد و کر هستند و توان شناخت پیرامون خود را ندارند اینجا بود که حجت ابراهیم بر ملا گردید و از فرصت استفاده کرده گفت:

قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ ﴿٦٦﴾

(ابراهیم) گفت: آیا جز خدا چیزی را می‌پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارد، و نه زیانی می‌رساند (که به سودشان چشم دوخته باشید یا از زیانشان بترسید). (٦٦)

تفسیر:

یکی از شیوه‌های دعوت مردم به دین، آگاه کردن آنان به ضرر بی‌دینی است. شخصیت‌های الهی اهداف مقدس خود را در هر شرایطی فراموش نه نموده و آنرا دنبال می‌کنند و لحظه‌ای هم آرام نمی‌گیرند، هرچند کوشش‌های شان به شیوه‌ها و تکنیک‌های مختلفی و متفاوتی صورت پذیرد.

حضرت ابراهیم علیه السلام در مسیر رسالت الهی خویش ابتدا به سراغ کاکای خویش ازرقوم خویش مرود و آنرا به سوی توحید و یکتا پرستی دعوت میکند و چون نتیجه‌ای حاصل نمیشود در دومین مرحله به سراغ بت‌ها می‌شتابد و همه آنها را درهم می‌شکند، آنگاه فطرتشان را مخاطب قرار داده و به بیدار کردن آنان می‌پردازد و در نهایت پس از اندرز و توبیخ، آنها را به تعمق و اندیشه وامی‌دارد.

حضرت ابراهیم علیه السلام خطاب به مجتبعین در بتخانه گفت: آیا جماداتی را پرستش میکنید که سود و ندارند؟ در حالیکه سرچشمه و انگیزه‌ی عبادت، دستیابی به خیر و یا نجات از شر است که بت‌ها بر هیچ کدام قادر نیستند.

أَفِ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾

وای بر شما و بر آنچه که به جای الله می‌پرستید! آیا (در قباحات این کارتان) نمی‌اندیشید؟ (و عقل ندارید)؟! (٦٧)

تفسیر:

واقعیت امر اینست که بت‌پرستی اساساً با عقل و منطق انسانی سازگار نیست. توحید، اندیشه‌ای عقلانی است.

«اف بر شما» اف: فریادی است که بر دل‌تنگی و استهزا دلالت می‌کند. آری اف بر شما «و بر آنچه غیر از خدا می‌پرستید» حقارت و گنبدگی و شرمساری بر شما و بربتان شما باد! «مگر نمی‌اندیشید» تابه قبح وزشتی این کارتان پی برید؟

پس چون در میدان حجت درمانده و از دادن جواب عاجز شدند، به منطق ستم و ارباب روی آوردند و این شیوه همیشگی ظالمین و ستمگران در هر زمان و مکانی است:

قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿٦٨﴾

قوم گفتند: ابراهیم را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید، اگر کاری از شما ساخته است. (٦٨)

نور حق، با نار کفر خاموش نمی‌شود:

نور حق را نمی‌توان به آتش و نار کفر خاموش کرد، در تاریخ بشریت دیده می‌شود که: مردان الهی تا پای جان بر اهداف خود پایدار می‌مانند. بعد از این که محکوم شدند و از دادن جواب ناتوان ماندند، زیرا ابراهیم با حجت و برهان بر آنان غالب شد، علیه وی از نیرو و سلطه کار گرفته و گفتند: به انتقام و نصرت خدایانتان، ابراهیم را در آتش بسوزانید. «إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ» اگر واقعا آنها را یاری و نصرت می‌دهید.

می‌بینیم که تعصبات نابجا، و تعصب جاهلانه انسان را تا مرز سوزاندن پیامبر به پیش می‌برد. ولی فراموش نموده اند که: خداوند بزرگوار، هم سبب ساز است و هم سبب سوز. سبب ساز است، زیرا نفس حضرت عیسی علیه السلام را سبب زنده شدن مردگان قرار می‌دهد، و سبب سوز است، زیرا سوزندگی را از آتش می‌گیرد و آن را بر ابراهیم سرد و سلامت می‌کند.

مفسران می نویسند: که آنان هیزم بسیاری جمع کردند چندان که به مدت یک ماه مشغول جمع‌آوری هیزم بودند، سپس آتشی عظیم که شراره های هولناکی داشت برافروختند، به گونه‌ای که هرگز نظیر آن آتش دیده نشده بود آن‌گاه ابراهیم علیه السلام در کفه منجیق گذاشته و او را به آتش انداختند، پس چون او را به آتش می‌افکندند، فرمود: «حسبنا الله ونعم الوکیل، خدا ما را بس است و او نیکوکار سازی است».

در حدیث شریف به روایت ابو هریره (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «چون ابراهیم علیه السلام در آتش افکنده شد، گفت: اللهم إنيك في السماء واحد و أنا في الأرض واحداً عبدك: بار خدایا! تو در آسمانها یگانه هستی و من در زمین یگانه کسی هستم که تو را می‌پرستم».

در روایت آمده است: زمانیکه دست و پای حضرت ابراهیم علیه السلام می‌بستند؛ گفت: «لا اله الا انت سبحانك لك الحمد ولك الملك لا شريك لك». نقل است که عمروی در آن هنگام شانزده سال بود.

همچنین روایت شده است که چون ابراهیم علیه السلام را به هوا بلند کردند تا به آتش افکندند، جبرئیل علیه السلام در هوا به او گفت: آیا حاجتی داری؟ ابراهیم علیه السلام گفت: اما به تو خیر! جبرئیل علیه السلام گفت: پس از پروردگارت بخواه! ابراهیم علیه السلام گفت: علم او به حالم، مرا از درخواست نمودن بی‌نیاز می‌کند».

قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿٦٩﴾

(پس آن قوم آتشی سخت افروختند و ابراهیم را در آن افکندند) ما خطاب کردیم که ای آتش سرد و سالم برای ابراهیم باش (آتش به خطاب خدا گل و ریحان گردید). (۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَرْدًا»: سرد. «سَلَامًا»: نجات و امان. «بَرْدًا وَ سَلَامًا»: در اصل به معنی «ذات بَرْدٍ وَ سَلَامٍ» است.

تفسیر:

ابراهیم علیه السلام به آتش انداخته می‌شود:

بعد از پایان محاکمه، خواستند حضرت ابراهیم علیه السلام بعنوان عتاب او را بسوزانند. وی را در آتش شعله‌ور سوزان انداخته به اندازند تا باعث تسکین آلام ایشان گردد، اما چگونه؟

مفسران می‌نویسند: وقتی خواستند ابراهیم علیه السلام را در آتش بزنند، مدت یک ماه هیزم را جمع‌آوری کردند، حتی اگر زنی مریض می‌شد نذر می‌کرد در صورت بهبودی برای سوزاندن ابراهیم هیزم بیاورد.

سپس هیزم را در چاله‌ای قرار دادند و آن را آتش زدند، آتش زیانه و حرارتی عظیم داشت. به طوری که اگر پرنده از بالای آن پرواز می‌کرد، پرو بالش از زیانه و حرارت آن می‌سوخت. آن‌گاه ابراهیم را بستند و در منجیق نهادند و در آتش انداختند، در این هنگام جبرئیل آمد و گفت: طلب و احتیاجی داری؟ ابراهیم گفت: به تو احتیاجی ندارم. آن‌گاه جبرئیل گفت: خدا را بخواه.

ابراهیم گفت: «همین که وضع مرا می‌داند مرا بس است». آن‌گاه خدا به آتش گفت: برابر ابراهیم خنک و سالم باش، (تفسیر قرطبی ۳۰۳/۱۱). آتش جز بندهای دست و پایش را نسوزاند.

ابن عباس (رض) گفته است: اگر خدا کلمه‌ی «و سلاما» را نمی‌گفت: سردی آتش به ابراهیم صدمه می‌رساند. (مختصر ۵۱۴/۲).

بدین وسیله معجزه‌ی بزرگ خدایی به وقوع پیوست و آتش سوزان (به امر خداوند متعال) آن چنان سرد گردید که ابراهیم در بجه‌های آن احساس سرما می‌کرد و کید دشمنان خدا به سوی خودشان برگشت.

روایت شده است که چون این فرمان الهی صادر شد، هیچ آتشی در زمین باقی نماند مگر این‌که خاموش شد.

در حدیث شریف به روایت عائشه (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «وقتی ابراهیم در آتش افکنده شد، هیچ خزنده‌ای در روی زمین نبود مگر این‌که آتش را خاموش می‌کرد، بجز مارمولک که آتش را بر ابراهیم می‌دمید»، عائشه (رض) می‌افزاید: از این روی رسول الله صلی الله علیه وسلم ما را به کشتن چلیپاسک دستور دادند. همچنان در حدیث شریف به روایت ابو هریره (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «ابراهیم علیه السلام در تمام حیات خود هیچ دروغی نگفت مگر در سه مورد که هر سه آن در راه الله بود. یکی این گفته‌ی وی (خطاب به قوم مشرکش، وقتی از او خواستند تا با آنان به جشنشان برود): من مریضم (و نمی‌توانم با شما در جشن‌تان شرکت کنم) در حالی‌که او مریض نبود. دوم این سخن وی به ساره همسرش: (به آن پادشاه ظالم) بگو که خواهر من هستی.

(چون ابراهیم علیه السلام در راه هجرت خود، به سرزمین یکی از حکام ستمگر فرود آمد، در آنجا کسی به آن حاکم ستمگر خبر داد که: زیباترین زن روزگار در سرزمینت فرود آمده و او با مردی همراه است! پس آن حاکم به دنبال ابراهیم علیه السلام فرستاد و از وی پرسید که این زن با تو چه نسبتی دارد؟ ابراهیم علیه السلام گفت: او خواهر من است! پس آن ظالم ستمگر ساره را از وی گرفت اما هر بار که قصد تجاوز به وی را کرد، نتوانست به وی دست برساند لذا ناگزیر هاجر را که کنیز وی بود نیز به ساره بخشید و آزادش کرد.) و سوم این سخن وی: من بتان را نشکسته‌ام بلکه آن بت بزرگتر بوده که بتان دیگر را شکسته است».

مفسران می‌نویسند: سخن ابراهیم علیه السلام در هر سه‌جا از باب «معاریض» بود که به نوعی محملی (کنایه) داشت و چنان‌که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند، معاریض گریزگاهی از دروغ‌گویی است.

وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ ﴿٧٠﴾

و قوم در مقام کید و کینه او برآمدند و ما (کیدشان را باطل کرده) ولی ما آنها را زیانکارترین مردم قرار دادیم. (۷۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«کَيْدًا»: نقشه نابودی خطرناک. نیرنگ بزرگ.

تفسیر:

قدرت خداوند می‌تواند همه‌ی توطئه‌ها را خنثی کند. عاقبت، حق پیروز است. کافران به ابراهیم علیه السلام هلاکت را خواستند اما خداوند متعال نیرنگ‌شان را باطل گردانید و خوار و مغلوب‌شان ساخت.

کلمه «أخسرین» در قرآن کریم به کسانی اطلاق شده است که کار بدی را انجام می‌دهند،

اما گمان می‌کنند که کارشان خوب است، پس زیان خود را درك نمی‌کنند، تا در پی جبران آن باشند.

یادداشت کوتاه در مسیر مهاجرت ابراهیم:

مؤرخان در مورد مسیر مهاجرت حضرت ابراهیم به شام می‌نویسند: ابراهیم علیه السلام همراه لوط و ساره از «کوٹ» کوٹی یا «تل ابراهیم» (شهری قدیمی در عراق. در تورات آمده که کوٹی در آن زمان، مرکز آموزش دینی در عصر سومریها بوده است. (اعلام منجد). از سرزمین عراق برای پایداری دین و بندگی پروردگارش مهاجرت کرد تا به «حران» رسید. (حران، شهری قدیمی در سرزمین بین النهرین و وطن خانواده ی ابراهیم خلیل پس از مهاجرت از عراق بوده است. (اعلام منجد). و به امر خداوند مدتی در آنجا ماندگار شد، سپس به مصر رفت. از مصر به سرزمین شام و سرانجام، خود، در فلسطین ساکن گشت و لوط را در «مؤتفکه» - که مسیر یک شبانه روز تا فلسطین بود - بر جای گذاشت و لوط در یکی از شهرهای آنجا به نام سدوم، مقیم گشت.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (71 الی 77) قصه وداستان انبیا: اعطای فرزند به ابراهیم علیه السلام، رستگاری او، لوط علیه السلام و نوح علیه السلام، مورد بحث قرار گرفته است.

وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ ﴿٧١﴾

و او و لوط را [از آن سرزمین پر از شرک و فساد] نجات داده و به سوی سرزمینی که در آن برای جهانیان برکت نهاده ایم، بردیم. (٧١)

تفسیر:

کسی که از کوه آتش و بحر دشمن نترسد، به منطقه مبارک خواهد رسید. «إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا» خداوند متعال می‌فرماید: حضرت ابراهیم علیه السلام و برادر زاده‌اش، لوط علیه السلام را نجات دادیم؛ زیرا از عراق به شام مهاجرت کردند. بعد از آن که او را به سلامت از آتش بیرون آوردیم. «به سوی آن سرزمینی که برای جهانیان در آن برکت نهاده ایم» که سرزمین بیت المقدس است، سرزمینی که هم از جهت مادی و هم از جهت معنوی، مبارک یعنی پربرکت است زیرا آن سرزمین، سرزمینی است بسیار حاصل خیز و دارای جویبارها و میوه‌ها و محصولات بسیار همچنین از آن روی مبارک است که مهد انبیا علیه السلام می‌باشد و خداوند متعال اکثر انبیا را از آنجا برانگیخته و شریعت هایشان که بنیاد کمالات و خیرات دینی و دنیوی است، از آنجا در تمام جهان منتشر شده است.

سلسله نسب لوط عیه السلام :

لوط پسر هاران پسر تارح یعنی آذر است. بدین وسیله نسبت او به حضرت ابراهیم علیه السلام می‌رسد. لوط برادرزاده ی ابراهیم علیه السلام بود.

و خداوند متعال او را در زمان ابراهیم علیه السلام مبعوث فرمود، در داستان ابراهیم بیان کردیم که ابراهیم و هاران و ناحور برادر و همگی از آذر بودند.

لوط پسر هاران بود، لوط به ابراهیم ایمان آورد.

خداوند متعال او را به سوی اهل سدوم که در منطقه اردن است، مبعوث کرد و بین او و قومی که در میان آن‌ها مبعوث گردیده بود هیچ رابطه‌ی نسبی وجود نداشت چون عضو قبیله نبود.

حضرت لوط عليه السلام به دستور کاکایش ابراهیم خلیل الله در شهر سدوم واقع در اطراف شرق اردن مستقر گردید. قوم آن شهر کافرترین و فاجرترین اقوام بودند. در خبث طینت و قبح سیرت سرآمد روزگار به شمار می‌رفتند. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم: صابونی)

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ ﴿٧٢﴾

و اسحاق و یعقوب را [به عنوان نعمتی] افزون به او بخشودیم و همه و همه آنها را مردانی صالح قرار دادیم. (٧٢)

تفسیر:

دشمن می‌خواست ابراهیم را نابود کند «أَرَأَيْتُمْ إِيَّاهُ كَيْدًا» اما ما نه تنها او را نجات دادیم «نَجَّيْنَاهُ» بلکه به او نسل با برکتی بخشیده «وَوَهَبْنَا لَهُ» و همه آنها را نیز از صالحان و شایستگان قرار دادیم. «وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ» ایمان و عمل صالح، علاوه بر خود شخص، در نسل او نیز بازتاب و اثر می‌گزارد:

خداوند متعال به حضرت ابراهیم علیه السلام فرزندی عنایت کرد که اسحاق است، فرزندی که درخواست کرده بود «و یعقوب را نافلة» یعنی به عنوان نعمتی افزون بر آنچه که ابراهیم علیه السلام درخواست کرده بود، به او بخشیدیم «و هریک را از صالحان قرار دادیم» یعنی: هریک از آن چهار تن: ابراهیم، لوط، اسحاق و یعقوب علیهم السلام را صالح، عمل‌کننده به طاعت خداوند متعال و فروگذارنده معصیت وی گردانیدیم.

مفسران گفته‌اند: ابراهیم علیه السلام از خدا خواست که فرزندی به او عطا فرماید. خدا اسحاق علیه السلام را به او بخشید و یعقوب علیه السلام را اضافه بر درخواست او به ایشان عطا کرد؛ زیرا نوه صورت فرزند را دارد.

قابل تذکر است که: فرزند، عطیه‌ی الهی است «وَهَبْنَا» ولی آنچه از وجود فرزند مهم‌تر است، صالح بودن اوست. «كُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ» در ضمن قابل یاد دهانی می‌دانم که از مفهوم جمله زیبا «كُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ» بر می‌آید که: صالح بودن، شرط اساسی در رهبری و نبوت است.

اینکه نام اسحاق علیه السلام در این آیه مبارکه ذکر شد، ولی از اسماعیل علیه السلام که فرزند اول حضرت ابراهیم علیه السلام است، ذکر می‌شود به عمل نیامده، شاید بخاطر توجه دادن به تولد عجیب و فوق العاده‌ی اسحاق باشد که با اراده‌ی الهی از مادری عقیم یعنی ساره، آن هم در سن پیری بدنیا آمده است.

سلسله نسب حضرت اسحاق و یعقوب:

حضرت اسحاق علیه السلام:

او اسحاق پسر ابراهیم علیه السلام و مادرش سارا است. او دومین فرزند ابراهیم است. ملایکه‌ی اطهار تولد او را مژده دادند. انبیای بنی اسرائیل از نسل او بوجود آمده‌اند و نبوت در ذریه‌ی ابراهیم (اسحاق و اسماعیل) متمرکز گشته است. «وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ الْأَنْبِيَاءَ» [العنکبوت: 27]. (پیغمبری را در نسل و ذریه‌ی ابراهیم قرار دادیم.)

حضرت یعقوب علیه السلام:

یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم، مادرش رفقه‌ی دختر بتوئیل پسر ناحور پسر آزر است که مؤرخان او را (تارج) می‌گفتند. ناحور برادر ابراهیم علیه السلام بود یعقوب پدر اسباط

دوازدهگانه ي بني اسرائيل است. نسب بني اسرائيليان به او ميرسد. مؤرخان مي افزايند: يعقوب عليه السلام در سرزمين کنعان (فلسطين) به دنيا آمد و در کنف حمايت پدرش اسحاق بزرگ شد. مادرش (رفقه) به او دستور داد به نزد دايه اش (لابان) که در (فدان آرام) بخشي از سرزمين بابل عراق، زندگي مي کرد، سفر کند و نزد او بماند. چون از برادرش (العيص) مي ترسيد که صدمه اي بر او وارد کند. زيرا او را تهديد کرده بود. يعقوب عليه السلام به قصد ديدار دايه اش از فلسطين خارج شد، شب هنگام در جايي خوابيد در خواب ديد که ملائکه از آسمان فرود مي آيند و دوباره صعود مي کنند، خدا را در خواب ديد که خطاب به او گفت: «من برکت را بر تو خواهم فرستاد و ذريه ي تو را فراوان خواهم کرد و اين سرزمين براي تو و نواسه گان تو قرار خواهم داد». چون از خواب بيدار شد، خوشحال گشت و نذر کرد در جايي که اين رؤيا را در آن ديده معبدي بنا کند. به سوي سنگي رفت و آن را نشانه کرد، تا در آينده آن را بشناسد. بعدها اين مکان به بيت ايل يعني بيت الله موسوم گرديد. اين مکان بيت المقدس کنوني است که بعدها يعقوب آن را بنا نهاد. (پيغمبري و پيغمبران در قرآن کریم مرحوم صابوني)

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ ﴿٧٣﴾

و آنان را پيشوای مردم ساختيم تا (خلق را) به امر ما هدايت کنند و هر کار نیکو را (از انواع عبادات و خيرات) و خصوص اقامه نماز و اداء زکات را به آنها وحی کردیم و آنها فقط مرا عبادت ميکردند. (٧٣)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أُمَّةً»: پيشوایان. مراد انبياء و پيغمبران است. «بِأَمْرِنَا»: به فرمان ما. برابر قوانين و مقررات ما. «فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ اِيتَاءَ الزَّكَاةِ»: «گزاردن نماز» و «دادن زکات»، ذکر خاص بعد از عام است و اشاره به اهميت اين دو کار است.

تفسیر:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» خداوند متعال ابراهيم! اسحاق و يعقوب را پيشوایاني براي بندگانش قرار داد که به طاعتش فرا مي خواندند و به شريعتش عمل مي کردند. «وَ اَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» و به آنان وحی کردیم که کارهای نیک را انجام بدهند، تا علم و عمل را با هم جمع کنند.

«وَ اِقَامَ الصَّلَاةِ وَ اِيتَاءَ الزَّكَاةِ» «و پرپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان عبادت کننده ما بودند» چرا از نماز و زکات بصورت اخص در آیه مبارکه یادآوری بعمل آمد، بخاطري است که: نماز برترين عبادت بدنی و زکات بهترين عبادت مالی است. يعني: ايشان انجام دهنده هر چيزي بودند که ما ايشان را بدان دستور مي داديم و ترک کننده هر چيزي بودند که ايشان را از آن نهي مي کردیم زيرا ايشان يکتاپرستاني بودند و ارسته و با اخلاص.

انبیاء برگزیدگان بشر هستند:

خداوند عز وجل از میان آفریدگانش گروهی از انسان ها را برگزیده تا بعنوان سنبُل، و نمونه ي کمال انساني مطرح باشند، وجودشان نمود و نشانه ي فضل باشد و حامل مشعل نور و هدايت براي قافله کاروان تمدن بشري در طول ادوار و زمان ها به حساب آيند. الله متعال آنها را برگزیده تا هادي و مصلح باشند، انتخاب ايشان از روي علم بوده، خداوند

خود به تربیت آنان همت گماشته و آنها را به کمال اوصاف مشرف گردانیده و بعنوان پیشوا و رهبران دینی و دنیاشان معرفی کرده.

این گروه برگزیده و مختار از بندگان خداوند «انبیاء و پیغمبران» کسانی هستند که خداوند ایشان را به نبوت مشرف گردانیده و به ایشان حکمت و قوت عقل و رأی محکم ارزانی داشته و آنها را برگزیده تا واسطه‌ی بین خدا و خلق باشند و اوامر خدا را به بندگان او ابلاغ نمایند... و ایشان را از خشم و عقابش برحذر دارند و آنها را به سویی چیزی که خیر و سعادت، صلاح دین و دنیای آنها در آن است رهنمون شوند.

انبیاء علیه السلام بهترین و برترین مخلوقات خدا، برگزیدگان بشر بوده‌اند. اکرام خداوند برایشان و گزینش آنان به این منصب از سر فضل محض خدائی و حکمت ربانی بوده است لاغیر؛ و برای هیچ احدی امکان ندارد به هیچ وسیله‌ای به این مقام برسد هر چند مدارج عالی‌هی کمال و ترقی را پشت سر بنهد زیرا از طریق ریاضت نفسی نمی‌توان به مقام نبوت رسید و از کمال طاعت و عبادت دست‌رسی به آن امکان پذیر نیست. نبوت با کسب و عزم و مداومت بر فعل خیر و انجام طاعت بدست نمی‌آید چنانکه گفتیم. بلکه این مقام و منصب، منصبی است خدایی و تنها به گزینش و انتخاب او می‌باشد.

«اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» [الأنعام: 124]. (خداوند بهتر می‌داند که رسالت خویش را به چه کسی حواله می‌دارد.

تفاضل بین انبیاء:

تمامی انبیای کرام در یک درجه از فضل و مکانت قرار ندارند بلکه برخی از آنها با برخی نفوق و برتری دارند و خداوند متعال آنها را در درجات مختلف قرار داده و قرآن کریم در این مورد می‌گوید: (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ) [البقرة: 253]. (این پیغمبران بعضی از ایشان را بر بعضی دیگر برتری دادیم.) و در جای دیگر می‌فرماید: «وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَءَاتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا» [الإسراء: 55]. (ما برخی از پیغمبران را بر برخی دیگر برتری داده‌ایم، و به داود زبور عطا نموده‌ایم.)

خداوند متعال در قرآن کریم بعضی از انبیاء را «أولو العزم» نام برده، آنها پیشوا و رهبران انبیاء به شمار می‌آیند و خداوند آنها را مورد ستایش فراوان قرار داده و به رسول بزرگوار «حضرت محمد ص» دستور فرموده آنها را در جهاد و صبر مقتدای خود قرار دهد آنجا که می‌فرماید: «فَصَبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» [الأحقاف: 35]. (پس شکیبایی کن، آنگونه که پیغمبران اولوالعزم شکیبایی کرده‌اند.)

سبب نام گذاری ایشان به «أولی العزم» اینکه، دارای عزم و اراده‌ی قوی بوده و به انواع ابتلاء و امتحان گرفتار و دوران جهاد و مبارزه شان (با طواغیت) بسیار طولانی بوده است... بعضی از آنها به مدت چندین قرن متوالی و در میان چندین نسل بر تکذیب و بلائی مخالفین صبر کرده و بردباری از خود نشان داده است. چرا که از عمر طولانی بهره‌مند بوده و همگی آن را در محنت و شداید سپری کرده است همانند حضرت نوح علیه السلام که نزدیک به یک هزار سال در میان قومش به دعوت و فراخوانی پرداخت، اما جز اندک افرادی کسی به او ایمان نیاورد ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ﴾ [14] [العنكبوت: 14].

(نوح را به سویی قومش فرستادیم 950 سال در میان آنها بماند، سرانجام طوفان آنها را فراگرفت، چرا که ستمگر بودند.)

و در جاي ديگر مي فرمايد: «وَمَا ءَامَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿40﴾» [هود: 40]. جز اندك افراي از قومش به او ايمان نياوردند.

مصايب و شدايد وارده بر بعضي از انبياء و محنت هايي كه از سوي قومشان تحمل مي كردند به حدي تند بود كه بعضي از آنها همانند حضرت ابراهيم عليه السلام را محكوم به سوزاندن و در آتش انداختن نمودند؛ اما خداوند عزوجل از سر رحمت خويش او را نجات داد.

و هكذا ساير پيغمبران «أولي العزم» همانند موسي عليه السلام و عيسي عليه السلام و محمد صلي الله عليه وسلم اذيت و شكنجه، فشار و تبعيد شديدي در راه عقايد و آرمان هاي خود تحمل کرده و بر بلايا و شدايد صبر و شكيبايي از خود نشان داده اند.

وَلَوْطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا سَوِيًّا فَاسِقِينَ ﴿٧٤﴾

و به لوط، حكمت و دانش داديم و او را از آن شهري كه [اهلش] كارهاي زشت مرتكب مي شدند، نجات داديم؛ بي ترديد آنان قومي بسيار بدكار و فاسق بودند. (٧٤)

تفسير:

بدتر از گناه، اصرار بر گناه و استمرار آن است. استمرار در گناه، ثمره ي كفر و سبب بد عاقبتی است.

«وَلَوْطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا» خداوند متعال به لوط نبوت، دانش و فهم سودمند، حكمت و فرزاني بخشيد به طوري كه در رفتار و گفتار و داوري مي ان مردم، به درستي و استواري عمل مي كرد. به قولي: حكم، عبارت است از داوري و دادرسي در دعاوي بر مبناي حق و عدل ابن كثير گفته است: لوط به ابراهيم ايمان آورد و از او پيروي كرد.

الله متعال فرموده است: فَأَمَّنْ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي «و او را از آن شهري كه كارهاي ناپاك مي كرد» يعني: مردم آن چنان كارهايي مي كردند «نجات داديم» مراد شهر «سدوم» است.

حق تعالي وي را از شهر سدوم كه مردمش به كارهاي پليد آلوده بودند نجات داد. در حقيقت آنها با آلودگي به فحشا و منكر گروهي بدكار، شرير، پليد، از طاعت حق تعالي خارج و منحرف بودند.

بايد گفت كه در اين آيه مباركه: خداوند متعال به چهار نعمت مهمي كه به حضرت لوط عليه السلام داده شده، اشاره مي فرمايد كه عبارتند از: حكم، علم، نجات و دخول در رحمت.

شايد مراد از «حكم» در اين آيه، مقام نبوت باشد، چنانكه درباره ي حضرت يحيي نيز به همين معنا آمده است، «وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (مريم، 12).

نجات دادن خداوند، با تلاش خود انسان ها منافاتي ندارد، چنانكه نجات حضرت لوط عليه السلام با فرمان و هدايت الهی و با خواست و تلاش خودش صورت پذيرفت. «فَأَسْرِبْ أَهْلَكَ يَقْطَعُ مِنَ اللَّيْلِ» (هود، 83).

مراد از «فاسقين» در اینجا، كفار است، نظير آيه ي: «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا» (سجده 18) داستان برآمده لوط مختصر و مهماني ملايکه ذکر شود.

وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٧٥﴾

و او را در رحمت خود درآورديم؛ چون او از صالحان بود. (٧٥)

تفسیر:

خداوند متعال لوط علیه السلام را برگزید و نعمت خویش را بر وی کامل ساخته از عذاب نجاتش داد؛ زیرا او پروردگارش را فرمانبردار بود و به موجبات محبت و رضایش عمل می‌کرد. یعنی: او از شایستگی‌هایی بود که برای‌شان از جانب ماخصلت‌هایی نیکو پیش فرستاده شده است پس این‌ها در مجموع چهار نعمت بود که به لوط علیه السلام عنایت شد.

وَنُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿٧٦﴾

و (یاد کن حکایت) نوح را وقتی که پیش از این دعا کرد، پس ما هم دعای او را پذیرفتیم، پس او و خانواده‌اش را از اندوه بزرگ نجات دادیم. (۷۶)

تفسیر:

اساساً شنیدن تاریخ دیگران و توجه به مصائب و مشکلات آنان، انسان را صبور می‌سازد، در آیه مبارکه آمده است که: ای پیامبر! **قصه نوح** را یادآور شو که قبل از این پیامبران، وقتی قومش او را تکذیب کردند از خدا خواست آنها را نابود کند، خداوند متعال دعایش را اجابت کرد و مؤمنان خانواده‌اش را از غم بزرگ و خطر عظیم رهانید.

سلسله نسب نوح علیه السلام:

نوح پسر لامک پسر متوشلخ پسر اخنوخ «ادریس» است. ادریس جد اکبر او به شمار می‌رود. نسبت ادریس هم به «شیث» پسر آدم ابی البشر برمی‌گردد فاصله زمانی بین آدم و نوح بیش از هزار سال بوده است. در روایتی از تورات 1056 سال ذکر شده است. در روایت بخاری به نقل از ابن عباس (رض) آمده که: «فاصله زمانی بین آدم و نوح ده قرن بود که همگی بر دین اسلام بودند».

ابن کثیر در «البدایة والنهاية» گوید: آنچه از معنای قرن به ذهن تبادر می‌کند صد سال است بنا بر این فاصله زمانی آن‌ها هزار سال بوده و به جهت قیدی که در روایت «کلهم علی اسلام» است بیش از ده قرن قبول نمی‌شود اما احتمال دارد بین آن‌ها قرن‌هایی دیگری که بر اسلام نبوده‌اند وجود داشته باشد. از روایت ابو امامه حصر بر ده قرن فهم می‌شود اما ابن عباس (رض) قید (کلهم علی اسلام) را بر آن افزوده، حدیث ابو امامه را ابن حیان در صحیح خود آورده است: «مردی عرض کرد ای رسول خدا آیا آدم پیغمبر بود؟ گفت: بلی پیغمبر مکلم بود. گفت: فاصله زمانی بین او نوح چقدر بود؟ گفت: ده قرن. ابن کثیر گوید: از حدیث ابن عباس (رض) پوچی و باطل بودن گفته کسانی که گویند: فرزندان قابیل آتش پرست بوده‌اند به روشنی بر می‌آید.

آیات قرآنی مربوط به داستان حضرت نوح اشاره دارند که وی به سوی قومی فرستاده شده که مشرک بوده و بت‌ها را پرستش می‌کردند و خدایانی غیر از الله را به الوهیت گرفته بودند عقیده داشتند آن‌ها نافع و ضار هستند، می‌بینند و می‌شنوند می‌توانند نفع برای ایشان جلب و ضرر از آن‌ها دفع نمایند. آن‌ها اولین قومی بودند که به خدا شرک ورزیدند، لذا خداوند حضرت نوح را بر آن‌ها فرستاد تا آن‌ها را بیم دهد.

وَنَصْرَنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا سَوِيًّا فَأَعْرَفْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٧٧﴾

و او را در برابر جمعیتی که آیات ما را دروغ پنداشتند، مدد کردیم، چرا که آنها قوم بدی بودند، لذا همه را غرق کردیم. (۷۷)

تفسیر:

عاقبت، اهل حق، پیروز و اهل باطل، نابود شدند. خداوند نوح را بر قومش که تکذیبگر آیتش بودند پیروز ساخت، زیرا آن‌ها مردم بدکار و پلید بودند. پس خداوند همگی‌شان را با طوفان غرق گردانید. و حتی یک نفر از آنان باقی نماند.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (78 الی 82) قصه ی داود و سلیمان علیهم السلام مورد بحث قرار می‌گیرد.

وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحَكْمِهِمْ شَاهِدِينَ ﴿٧٨﴾

و داوود و سلیمان را [یاد کن] هنگامی که در باره آن کشتزار که گوسفندان مردم شب هنگام در آن چریده بودند فیصله می‌کردند و [ما] شاهد (و ناظر) فیصله آنان بودیم (۷۸)

تفسیر:

ای پیامبر! و داود و پسرش سلیمان علیهما السلام را یاد کن؛ هنگامی که در قضیه گوسفندان مردی داور می‌کردند که بر مزرعه شخص دیگری تجاوز کرده و شبانگاه کشتزارش را تلف ساخته بودند؛ داود چنین حکم کرد که گوسفندان در عوض کشت تلف شده از آن صاحب کشتزار باشد. و خداوند شاهد فیصله آنان بود.

فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ ﴿٧٩﴾

پس آن (قضاوت درست) را به سلیمان فهمانیدیم. و به هر یک [از آن دو] حکمت و علم داده بودیم. و کوه‌ها را برای داود مسخر ساختیم که با او تسبیح می‌گفتند و پرندگان را (نیز مسخر کردیم) و ما کننده این کار بودیم. (۷۹)

تفسیر:

در آیه مبارکه احترام از مقام عالی پدر، حتی در ترتیب ذکر نام داود علیه السلام را قبل از فرزندش سلیمان علیه السلام ذکر نموده است.

قضاوت، یکی از شئون انبیا است:

مفسران مینویسند: در یکی از روزها: دو نفر مالک کشتزار و مالک گوسفندانی به دعوی و مرافعه نزد داود علیه السلام آمدند، مالک کشتزار در شکایت خود گفت: گوسفندان این شخص از تبیله شان بیرون آمده و به کشتزار من درآمدند و آن را تلف ساخته از آن چیزی باقی نگذاشتند.

داوود علیه السلام در فیصله میان آنها به دادن آن گوسفندان به وی در عوض کشت تلف شده اش حکم کرد و گفت: گوسفندان از آن توست. سلیمان علیه السلام که در صحنه حاضر بود گفت - و در آن هنگام یازده سال بیشتر نداشت - آیا غیر از این نمی شود حکم کرد؟ بدین سان که مالک تاکستان گوسفندان را ببرد و از شیر و منافع آنها بهره مند شود و مالک گوسفندان بر آن زمین گمارده شود تا چون تاکستان را به مانند همان شبی که گوسفندان در آن چریده اند به سامان رساند آنگاه او گوسفندانش را بدو بدهد و وی نیز تاکستان شان را به او بازگرداند؟ داوود علیه السلام گفت: حکم همان است که تو کردی! لذا این فیصله سلیمان علیه السلام را به اجرا گذاشت. البته حکم هر دو بر مبنای اجتهادشان بود، از این جهت

حسن بصري گفته است: «اگر این آیه نمی‌بود، قطعاً من تمام قضات را در هلاکت می‌دیدم». پس حق تعالی سلیمان علیه السلام را در رسیدن به حکم صواب در اجتهادش ستود و داوود علیه السلام را نیز به خاطر اجتهادش معذور شمرد.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در تفسیر خویش می‌نویسد: شایان ذکر است که هر دو حکم در شریعت ما منسوخ است زیرا در شریعت ما - چنانکه در حدیث شریف براء (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده - حکم این است که: باید مالکان رمه و چهارپایان، شب‌هنگام آنها را نگهداری و نگهداری کنند تا وارد زمین و زراعت مردم نشوند و مقابلتاً مالکان باغها و کشتزارها باید از طرف روز، زراعت و باغهای خود را نگهداری و نگهداری کنند. پس هر چه که چهارپایان در شب تلف کردند، ضمان و جبران خسارت آن بر عهده مالکان آنهاست و این ضمان به مقدار آن چیزی است که از زمین و زراعتشان تلف شده است - یا به رد عین جنس و یا قیمت آن - اما آسیب رساندن چهارپایان به کشت و زرع مردم در روز، ضمانی ندارد که این رأی جمهور علماء است. ولی رأی ابوحنیفه (رح) این است که تلف کردن زرع و کشت از سوی چهارپایان در صورتی ضمان ندارد که نگهبان یا چوپان همراه آنها نباشد، به دلیل این فرموده رسول الله صلی الله علیه وسلم: «جرح العجماء جبار». «آنچه چهارپایان تلف کنند، هدر و بی‌توان است».

«و سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يَسْبِخْنَ وَ الطَّيْرَ» کوه‌ها و پرندگان را با داود تسبیح گو قرار دادیم، به گونه‌ای که وقتی داود تسبیح میگفت آنها هم تسبیح میگفتند. ابن کثیر گفته است: از بس که داود در تلاوت صدای لطیف و خوبی داشت، در وقت تلاوت زبور، پرنده در هوا می‌ایستاد و او را در تسبیح همراهی میکرد و کوه‌ها با فروتنی و توبه کنان آن را باز می‌گفتند. (مختصر ۵۱۶/۲).

از این رو جبال را قبل از طیر آورده است که تسخیر و تسبیح آن جالب‌تر و عجیب‌تر است و بیشتر جلب توجه می‌کند؛ چون کوه جماد است.

«و كُنَّا فَاعِلِينَ (79)» و ما قدرت چنان عملی را داشتیم. یعنی: ما انجام دهنده کاری بودیم که بیان شد؛ از تفهیم حکم صواب به سلیمان علیه السلام، دادن حکمت و دانش به داوود علیه السلام و سلیمان علیه السلام هر دو و به تسبیح و اداه شدن کوه‌ها و پرندگان همراه با داوود، هر چند که این امور نزد شما تعجب برانگیز است. و به مناسبت این آیه که مربوط به حکم قضاوت است، حدیث شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم را نقل می‌کنیم که فرمودند: «القضاة ثلاثة، قاض في الجنة وقاضيان في النار: رجل علم الحق وقضي به فهو في الجنة ورجل حكم بين الناس علي جهل فهو في النار ورجل علم الحق وقضي بخلافه فهو في النار». «قضات بر سه گروهند: يك گروه از آنان در بهشت است و دو گروه در دوزخ: مردی که خداوند متعال به او علم حق را داده و او به حق حکم می‌کند، در بهشت است. مردی که در میان مردم بر مبنای جهل حکم کرده، در دوزخ است و مردی که حق را دانسته اما برخلاف آن حکم کرده است، او نیز در دوزخ است».

سلسله نسب داوود علیه السلام:

داوود علیه السلام فرزند ایشا پسر عوید، از فرزندان یهودای پسر یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم خلیل است. اهل تورات و انجیل نسب او را در کتب خود مفصل بیان داشته‌اند و متفق‌اند که او از اسباط یهودای پسر یعقوب موسوم به اسرائیل است. داود یکی از پیغمبرانی است که بعد از موسی بر او کتاب آسمانی فرود آمده است. خداوند زبور را بر وی نازل

فرمود. «وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ ﴿٨٠﴾» [الإسراء: 55].

و به [داوود] فن زره [سازی] آموختیم تا شما را از [خطرات] جنگتان حفظ کند پس آیا شما سپاسگزارید. (۸۰)

تفسیر:

«وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ» و خداوند متعال به داود صنعت زره سازی را آموخت لذا او می دانست که چگونه میخ های زره را بر اندازه حلقه های آن بسازد. قتاده گفته است: اولین انسانی که زره را ساخت داود علیه السلام بود. در ابتدا، زره از چند صفحه تشکیل می شد و داود اولین کسی بود که زره را بافت و به صورت حلقه در آورد. (تفسیر قرطبی ۳۲۰/۱۱).

«لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ» تا در جنگ شما را از شر دشمنان حفظ کند. «فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ» پس آیا شما این نعمت حق تعالی بر خود را سپاس می گذارید؟ زیرا او داود را بر شناخت و تولید آن فن توفیق داد و سپس این صنعت به فضل او تعالی در میان مردم گسترش و انتشار یافت. بعد از ذکر خصوصیات داود علیه السلام به ذکر اختصاصات پسرش، سلیمان پرداخت و فرمود:

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ ﴿٨١﴾

و ما باد سریع را برای سلیمان مسخر ساختیم که به حکم او به سوی سرزمینی روان می شد که در آن برکت نهاده ایم و ما به هر چیز دانا بودیم. (۸۱)

تفسیر:

«وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً» خداوند متعال برای سلیمان تند باد را رام ساخت. «تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا» که به فرمانش جریان می یافت و او و همراهانش را به بیت المقدس در شام انتقال می داد؛ آنجا که سرزمینی حاصل خیز، پاکیزه و بسیار پر خیر و برکت است.

«وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ (81)» و به تمام امور آگاه بودیم و جز به خاطر این که او را از حکمت آگاه کنیم، ملک و مکانت را به او عطا کردیم.

در تفسیر انوار القرآن آمده است: یادآور می شویم که همین باد رام شده برای سلیمان علیه السلام در جایی دیگر به «بادنرم» وصف شده است، دلیل تنوع در وصف آن این است که آن باد به اختیار سلیمان علیه السلام و تحت فرمان و خواست وی بود لذا طبق خواسته وی گاهی نرم می وزید و گاهی تند و توفانی.

مفسران نقل کرده اند که: سلیمان علیه السلام تخت چوبی بسیار بزرگ و عریضی داشت که همه مایحتاج امور مملکت داری؛ چون اسبان، شتران، خیمه ها و لشکریان بر آن قرار داده می شدند آن گاه او به باد فرمان می داد که آن را بردارد و باد آن را به هوا برمی داشت و در هر جایی که او فرمان می داد بر زمین می گذاشت.

پرنندگان نیز به فرمان او در مسیر راه با بالهایشان بر این تخت روان سایه می افکندند تا سرنشینان آن فضاپیماي بزرگ را که بشر با ابزارهای مصنوعی خود هرگز قادر به ساختن سفینه هوایی ای بدان حجم و کیفیت نیست، از گزند گرمای موصون نگاه دارند.

سعیدبن جبیر (رض) میگوید: «برای سلیمان علیه السلام در آن تخت روان ششصد هزار چوکی گذاشته می شد که در صف اول نزدیک وی مؤمنان انسی می نشستند و در پشت سر آنها مؤمنان جنی آنگاه سلیمان علیه السلام به پرندگان فرمان می داد که بر آنان سایه افکنند سپس به باد فرمان می داد که این مجمع بزرگ را بردارد و به آنجا که اومی خواست ببرد و باد چنین می کرد».

وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ ﴿٨٢﴾

و مسخر ساختیم برای سلیمان از شیاطین گروهی را که برای او (در بحر) غواصی می کردند (برای او مروارید را از بحر بیرون می آوردند) و کارهای دیگر غیر از آن می کردند، و ما نگهبان آنها بودیم. (۸۲)

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه که (83 الی 91) قصه ی ایوب، اسماعیل، ادریس، نو الکفل، یونس، زکریا، یحیی و مریم علیهم السلام مورد بحث قرار میگیرد.

وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿٨٣﴾

و ایوب را (به یاد آور) هنگامی که پروردگارش را ندا کرد (و عرضه داشت) بدحالی و مشکلات به من روی آورده و تو ارحم الراحمینی. (۸۳)

تفسیر:

«وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ» ای پیامبر! «و یاد کن ایوب علیه السلام که با زاری و تضرع در پیشگاه الله متعال التماس و دعا می کرد و می گفت: «أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ» به بلا و مصیبت و سختی گرفتار شده ام. خداوند متعال او را به از دست دادن خانواده، مریضی جسمی و از بین رفتن مال مورد آزمایش و ابتلای قرار داد. دیده میشود؛ که انبیا هم در زندگی مادی، همچون سایر مردم عادی به مشکلات مریضی هایی مبتلا می شده اند، اگر چه این تکالیف در ظاهر، ضرر می نماید، ولی در بسیاری از مواقع باطناً لطف خفی و رحمت الهی است، بلاها دارای ابعاد گوناگونی است، گاهی برای آزمایش است، گاهی برای رشد فکری و علمی، و زمانی هم برای عبرت آموزی به دیگران.

«ذِكْرِي لِلْعَابِدِينَ» ولی حضرت ایوب علیه السلام در مقابل همه ای مصایب صبر را پیشه کرد و آن مصیبت را به حیث سرمایه قرب پروردگار حساب کرد، او به پروردگارش پناه برد و از مولایش چنین خواست: پروردگار! به من آسیب رسیده است پس آن را از من بر طرف کن «وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» که تویی مهربانترین مهربانان. و دعا را به صراحت نگفت ولی خود را به ضعف و ناتوانی و خدا را به مهربانی توصیف کرده است تا به او رحم کند در مقام دعا، خدا را با صفتی بخوانیم که بادر خواست و مایحتاج ما تناسب داشته باشد. واقعیت امر اینست که یادآوری و مرور تاریخ زندگانی پیامبران و سایر بزرگان، بهترین وسیله تسکین و صبر و ارشاد و راهنمایی برای انسانها می باشد، این قصه ها باید خواند و از آن باید درس عبرت گرفت.

حضرت ایوب علیه السلام از خداوند درخواست دفع بلا می کرد که به آن دچار شده بود را داشت، ولی پروردگار با عظمت و مهربان علاوه بر اجابت خواسته او، اهلش را هم به او باز گرداند.

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذَكَرَى لِلْعَابِدِينَ ﴿٨٤﴾

پس [دعای] او را اجابت نمودیم و آسیب وارده بر او را برطرف کردیم، و خانواده‌اش و (نیز) مانندشان را همراه با آنان به او دادیم تا (اینها) رحمتی از جانب ما و پندی برای عبادت کنندگان باشد. (۸۴)

تفسیر:

پس الله متعال دعایش را اجابت نموده آسیب وارده را از وی برطرف کرد، در مصیبتش بهبود رونما ساخت و خانواده‌اش را به وی برگردانید، از بلاي وارده عافیتش بخشید و به او از فضل و منت خویش مال بسیار و مضاعفی بخشید.

امام قرطبی گفته است: یعنی برای بندگان یادآوری باشد؛ زیرا وقتی برای آنان بلايا و مصایب و صبر ایوب بازگو شود، آنها هم در موقع سختی دنیوی صبر را پیشه میکنند. همان طور که ایوب چنان کرد، ایوب بزرگترین و با فضیلت‌ترین اهل زمان خود بود. (تفسیر قرطبی ۳۲۷/۱۱).

روایت شده است که ایوب علیه السلام هیجده سال را در مصیبت سپری کرد و همسرش روزی به او گفت: ای کاش در پیشگاه خدا دعا می‌کردی! ایوب به او گفت: چند سال را در ناز و نعمت به سر بردیم؟ گفت: هشتاد سال.

ایوب گفت: من در پیشگاه خدا خجالت میکشم که دعا کنم؛ زیرا من به اندازه‌ی مدت رفاه و ناز و نعمت بلا ندیده‌ام. (تفسیر نسفی ۸۷/۳).

در حدیث شریف آمده است: «أشد الناس بلاء الأنبياء ثم الصالحون ثم الأمثل فالأمثل، يبئلي الرجل علي حسب دينه، فإن كان في دينه صلبا اشتد بلائه». «سخت‌ترین مردم در ابتلا انبیاء علیهم السلام اند، سپس صالحان و سپس شخص بر حسب دین خویش مرتبه به مرتبه مورد ابتلا قرار می‌گیرد پس اگر در دین وی استواری و صلابتی بود، ابتلايش سخت‌تر است».

سلسله نسب حضرت ایوب علیه السلام:

علماء در نسب ایوب علیه السلام اختلاف کرده‌اند تا جایی که ابوالبقاء گفته است: «در مورد نسب او هیچ چیزی صحیح نیست»، اما ابن کثیر ترجیح داده که او از نسل عیص پسر اسحاق بوده و مادرش دختر لوط بوده، او این سخن را از ابن عساکر نقل نموده است. اما قول ارجح در مورد نسب او این است که ابن اسحاق ذکر کرده و آن اینکه: ایوب پسر أموص پسر زارح پسر عیص پسر اسحاق پسر ابراهیم خلیل الله است.

امتحان و آزمایش:

نام مبارک حضرت ایوب علیه السلام در قرآن عظیم الشان بصورت کل چهار بار در سوره های نساء (۱۶۳)، انعام [۸۴]، انبیاء [۸۳]، ص [۴۱] تذکر یافته است. طبق روایات تاریخی اسم پدرش «انوص» یا «اموص» و مادرش از نسل لوط و از بنی اسرائیل است. خداوند، افتخار پیامبری را به وی داد، نعمت دنیوی را بر رویش گشود و داراي اموال و زن و فرزندان زیادی شد.

ایوب ناگهان مدتی طولانی مریض شد، و یکی پس از دیگری فرزندان و اموال خویش را از دست داد. او با بینوایان بسیار مهربان و دلسوز بود و از کودکان یتیم و افراد بی

سرپرست مراقبت و نگهداری می کرد و بیچارگان را یاری می داد. حضرت ایوب علیه السلام در ارتباط وضع صحیحی اش، در مورد خانواده اش، شدیداً مورد امتحان و ابتلاء واقع شد، ولی بر همه‌ی مصیبت‌ها صبر را پیشه کرد، تا جایی که به عنوان ضرب‌المثلی در بین انسانها می‌باشد. طوری که مردم می‌گویند: «صبر ایوب داشته باش!» خداوند نیز او را تمجید و ستایش کرده و می‌فرماید: «إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نَّعَمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» (44) [ص: 44]. (ما ایوب را شکیبایافتیم چه بنده‌ی خوبی بود او بسیار توبه و استغفار سر می داد.) حضرت ایوب علیه السلام ثروتمند و صاحب اموال و فرزند بود زمین‌های فراوان و باغ‌های زیاد داشت، خداوند او را به نعمت و ثروت امتحان کرد با این عیش پر از ناز و نعمت یک لحظه از شکر خدا غافل نشد و ثروت و نعمت او را از ادای وظیفه‌ی بندگی برای خدا باز نداشت. بعد خداوند او را به سلب نعمت و اهل و اولاد مبتلا کرد، بعد امراض سخت و شدید به سوی جسم او هجوم آوردند ایوب بر بلاها و امراض صبر ورزید.

سیرت نویسان می‌نویسند: از بس که مریضی زار و نزارش کرده و رنج و مصیبت از پایش در آورده بود؛ به درگاه خداوند متعال دست به دعا بلند نموده و در نهایت ادب و تواضع گفت: «پروردگارا! مریضی و رنج فراوان مرا گرفته و سخت ناتوان گشته‌ام و تو مهربان‌ترین مهربانانی و جز تو کسی ندارم». در دعایش به ضرر و زیان مالی اشاره نکرد و کارهایش را به الله متعال واگذار و به این دعای موجز اکتفا کرد؛ چون می‌دانست که الله متعال از احوالش خبر دارد و خداوند، سلامتیش را به او باز می‌گرداند و به رحمت خود به جایی زن و فرزند و اموال از دست رفته اش، همه را دو چندان به او عطا می‌کند. «اللهم صبرا كصبر أيوب»: بارها! صبري چون صبر ایوب به ما ارزانی دار. (بنقل از رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم نوشته علی صابونی)

وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ ﴿٨٥﴾

و نیز یاد کن اسماعیل و ادريس و ذالکفل را که هر یک از بندگان صابر ما بودند. (۸۵)
تفسیر:

ای پیامبر! و اسماعیل، ادريس و ذالکفل را یاد کن که بر طاعات صابر بودند «كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ» تمام آنها پیامبران اهل احسان و صبر بودند، در راه خدا تلاش کردند و در مقابل اذیت و آزاری که دیدند شکیبایافتند. پس سزاوار پاداش و نام نیک گردیدند.

وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٨٦﴾

و آنان را در رحمت خود داخل نمودیم چرا که ایشان از صالحان بودند. (۸۶)
تفسیر:

و خداوند متعال این گروه انبیا را زیر چتر رحمت و رعایت خویش داخل نمود؛ زیرا ایشان میان خود و پروردگار خویش را با عمل به طاعتش و ترک معصیتش، کرده و خود را اصلاح نمودند.

سلسله نسب حضرت اسماعیل علیه السلام:

اسماعیل علیه السلام پسر ابراهیم خلیل الرحمن است. مادرش هاجر نام داشت. اسماعیل علیه السلام اولین فرزند حضرت ابراهیم علیه السلام بود. در خواب به حضرت ابراهیم علیه السلام دستور دادند که اسماعیل علیه السلام را ذبح کند. اسماعیل علیه السلام جد رسول بزرگوار حضرت محمد صلی الله علیه وسلم است. چون او از نسل اسماعیل علیه

السلام به دنیا آمده است.

سلسله نسب ادريس عليه السلام :

نام او ادريس پسر يارد پسر مهلائيل است. نسب او به شيث فرزند حضرت آدم عليه السلام منتهي مي‌شود. نام او نزد عبراني‌ها (يهوديان) خنوخ است و در ترجمه‌ي عربي اخنوخ آمده است. او از اجداد نوح به شمار مي‌رود. برخي از تاريخ نويسان گمان برده‌اند که ادريس قبل از نوح نيامده بلکه در زمان بني اسرائيل بوده است. اما اين گمان خطاست، و حافظ ابن كثير و غير او از تاريخ نويسان معتبر اين گمان را رد کرده‌اند.

ادريس عليه السلام اولين كسي است که بعد از آدم و شيث به مقام نبوت نائل گشته ابن اسحاق مي‌گويد: ادريس اولين كسي است که به وسيله‌ي قلم نوشت، او 308 سال از عمر خود را در زمان آدم سپري کرده است. (البداية والنهاية ج 1 ص 99).

علماء در مورد مولد و نشأت او اختلاف کرده‌اند بعضي گفته‌اند: ادريس در بابل به دنيا آمده و تعدادي فرموده اند که: در مصر چشم به جهان گشوده است، اما قول صحيح، قول اول است.

مدت اقامت ادريس عليه السلام در روي زمين 82 سال بود. بعد خداوند او را بسوي خویش بازگردانيد و رفعت بخشيد چنانکه گويد: «وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا ٥٧». مواظ و آدابي از او بر جاي مانده است، مردم را به دين خدا فرا مي‌خواند و به سوي عبادت خداوند و خلاصي نمودن نفس خود از عذاب آخرت به وسيله‌ي عمل صالح در دنيا دعوت مي‌نمود و بر زهد در اين دنياي فاني تشويق و ترغيب مي‌کرد، آن‌ها را به نماز و روزه و زکات دستور مي‌داد، بر انجام غسل جنابت بسيار تاکيد مي‌ورزيد، مسکرات را حرام مي‌دانست و مردم را به شدت از آن نهي مي‌کرد. گویند: در زمان او مردم با 72 زبان با هم صحبت مي‌کردند که خداوند همهي آن زبان‌ها را به او ياد داده بود، تا آموزه‌هاي ديني را بازيان خاص هر قومي به آنها آموزش دهد، چنانکه خداوند مي‌فرمايد: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» [ابراهيم: 4].

ما هيچ رسولي را جز به زبان قومش نفرستاديم تا (وحي به زبان خودشان) براي آن‌ها بيان کند و توضيح دهد. (قصص الأنبياء، نجار، صفحه 26).

سلسله نسب ذوالکفل عليه السلام:

اهل تاريخ گفته اند: ذوالکفل فرزند ايوب است. پس نسب او همان نسب ايوب است. نام او در اصل بشر بوده است. خداوند او را بعد از ايوب مبعوث فرمود و ذوالکفلش نام نهاد. چون او خود را مکلف به انجام بعضي از طاعات و عبادت‌ها نمود و آن‌ها را به خوبي و نيکي انجام داد. مقبره‌اش در شام بوده است. اهل دمشق از يکديگر نقل مي‌کنند که او داراي قبري در کوهي به نام کوه قاسيون، مشرف بر دمشق، مي‌باشد.

بعضي از علماء گفته‌اند: او پيغمبر نبوده بلکه يکي از صالحان بني اسرائيل بوده است. اما ابن كثير پيغمبر بودن او را ترجيح داده چون خداوند او را مقارن انبياء ذکر فرموده است: «وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ (85) وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ (86)» [الأنبياء: 85-86]. اسماعيل و ادريس و ذوالکفل را که جملگي از زمره‌ي صابرين بودند ما آنان را غرق رحمت خود کرديم چرا که ايشان از زمره‌ي صالحين بودند. در سوره‌ي «ص» بعد از داستان ايوب مي‌فرمايد: «وَأَذْكُرُ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلًّا مِّنَ الْأَخْيَارِ (48)» [ص: 48]. از اسماعيل و اليسع و ذوالکفل ياد کن آنان جملگي از خوبان

و نیکانند.

ابن کثیر میگوید: از ظاهر ثناء و مدحی که در قرآن از ذوالکفل شده است چنین بر می آید که او از جمله پیغمبران بوده است و این قول مشهور است (البدایة والنهاية ج 1 ص 227).

قرآن فقط او را در جمله انبیاء ذکر فرموده و بیش از این سخنی از او به میان نیاورده است اما موضوع دعوت و رسالت او و قومی که به سوی آن‌ها مبعوث شده نه بصورت اجمال و نه تفصیل متعرض آن شده است. لذا ما هم از بحث بیشتر در این موضوع خود داری می‌ورزیم. چون بسیاری از تاریخ نویسان نیز جز بحث ناچیز سخنی از وی به میان نیاورده‌اند.

نکته‌ی قابل توجه اینکه ذوالکفل وارده در قرآن شخصی غیر از کفل مذکور در حدیث است. نص حدیث در روایت امام احمد به روایت از ابن عمر (رض) چنین آورده است. «کفل از بنی اسرائیل بود از ارتکاب هیچ گناهی کوتاهی نمی‌کرد. زنی نزدش آمد و به او شصت دینار داد در مقابل اینکه اجازه دهد به او تجاوز کند. چون در میان دو ران او قرار گرفت زن گریه و لرزیدن را شروع کرد. گفت: چرا گریه می‌کنی مگر به زور تو را وادار به این عمل کرده‌ام؟ زن گفت: نه، لیکن من هرگز مرتکب چنین عملی نشده‌ام و حاجتمندی و ناداری مرا وادار به این عمل می‌کند.

میگفت: این بار انجام بده بعد برای همیشه آنرا ترک کن. بعد پایین آمد و خطاب به زن گفت: دینار هارا باخود ببر. سپس گفت: قسم به خدا کفل از این به بعد هرگز نافرمانی خدا نخواهد نمود. کفل در همان شب فوت کرد و صبح هنگام بر دروازه‌اش نوشته شده بود خداوند از تقصیر کفل در گذشته است».

ابن کثیر می‌گوید: ترمذی این حدیث را به قید حسن روایت کرده و به صورت موقوف از ابن عمر نقل شده است و در اسنادش اشکال و نظر وجود دارد. اگر این روایت محفوظ و صحیح باشد این مرد ذوالکفل نیست، چون لفظ حدیث کفل است، بدون اضافه ذو به آن، بنابراین او مرد دیگری غیر از ذوالکفل مذکور در قرآن بوده است.

بعضی از مؤرخان نقل میکنند که ذوالکفل عهده‌دار ریاست قومش گردید و میان آن‌ها به عدالت رفتار می‌کرد، این امر سبب شد او را ذوالکفل بنامند و داستان‌هایی در این زمینه نقل کرده‌اند. اما آنها داستان‌هایی هستند که نیازمند اثبات و تمحیص و دقت هستند، لذا از ذکر آنها خود داری ورزیده‌ایم، چون آنچه در روایت صحیح آمده ما را از ذکر آنها بی‌نیاز میکند. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۸۷﴾

و ذالنون (صاحب ماهی - یونس) را یاد کن وقتی که خشمگینانه (از میان قومش) بیرون رفت و گمان کرد که بر او تنگ نمی‌گیریم. پس در تاریکی‌های شکم ماهی فریاد نمود که (ای الله) معبود (برحق) جز تو نیست، تو پاک و منزهی، واقعاً که من از ظالمان بودم. (۸۷)

تفسیر:

باید گفت که در مباحث از قصه‌های تاریخی، همیشه از شیرینی‌ها و موفقیت‌ها بحث نشده،

بلکه در این قصه ها به حوادث تلخ و شکست‌ها نیز اشاراتی بعمل آمده است که یکی از آنان داستان وقصه حضرت یونس علیه السلام می باشد. طوری که در آیه مبارکه آمده است: «وَ ذَا النُّونِ» برای قومت قصه ذوالنون - یونس بن متی - را یاد کن؛ که او را نهنگ بلعید.

نون یعنی ماهی بزرگ و یونس را «ذالنون» گفته‌اند؛ چون او را بلعید. «إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا» هنگامی که از میان قومش خشمگین از شهر بیرون رفت آنگاه که دعوتش را رد نمودند. چون آنان را به ایمان فرامی خواند، اما آنها کافر شدند، پس از آنها خشمگین شد و از آن شهر خارج شد، از این رو خدا فرموده است: «وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْأُخُوتِ» درست نیست گفته شود: از خدا عصبانی بود. ابو حیان گفته است: باید گفته‌ی آن که میگوید: از خدا عصبانی بود، پرت شود؛ زیرا با مقام نبوت جور در نمی آید و مناسب نیست. (البحر ۳۳۵/۶).

و امام فخر رازی گفته است: درست نیست غضب و عصبانیت را به خدا نسبت داد؛ زیرا چنین صفتی از آن فردی است که نمی داند خدا مالک امر و نهی می باشد. و نادان نمیتواند مؤمن واقعی باشد تا چه رسد به این که بتواند به مقام نبوت و پیامبری برسد. و قهر و کینش در مورد قومش به خاطر خدا بود، و از کفر و کافر عصبانی و ناراضی بود. (تفسیر رازی ۲۱۴/۲۲).

«فَضَّلَ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» یونس گمان برد که کيفر و عقوبت را بر او سخت نمی گیریم و او را در مضیقه قرار نمیدهیم. همان گونه که در جای دیگری نیز میفرماید: «وَمَنْ قَدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ» و کسی که خدا بر او سخت گرفت، پس «نقدر» از ماده‌ی «قدر» است نه از قدرت. امام فخر رازی گفته است: هر کس درباره‌ی خدا گمان ناتوانی برد، کافر است. و چنین تصور و نسبتی به هیچ یک از افراد با ایمان درست نیست، پس درباره‌ی پیامبران علیهم السلام چگونه درست است! روایت شده است که ابن عباس (رض) نزد معاویه رفت. معاویه گفت: دیشب امواج قرآن مرا زد و در آن غرق شدم و خلاص شدن از آن برایم مقدور نیست، مگر به وسیله‌ی تو. ابن عباس (رض) گفت: موضوع چیست؟ گفت: پیامبر خدا، یونس گمان برده که خدا بر او قادر نیست؟ ابن عباس (رض) گفت: این از قدر است نه از قدرت. (تفسیر رازی ۲۱۵/۲۲).

«فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ» پس در تاریکی شب و در شکم ماهی خدای خود را خواند. ابن عباس (رض) گفته است: ظلمات به صورت جمع آمده است؛ زیرا ظلمت شب و ظلمت بحر و ظلمت شکم ماهی جمع شده‌اند. «أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ» بانگ برآورد که خدایا! جز تو پروردگاری نیست. «سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (87)» خدایا! تو از نقص و ظلم منزّه و پاکی، و من به خود ظلم کردم، اما حالا از جمله‌ی توبه کرده‌ها و پشیمان گشتگانم، از تو مسألت دارم سختی را از من برطرف کنی.

در حدیث آمده است: «هر فرد مبتلا و دردمندی که این دعا را بخواند دعایش مستجاب میشود» (اصل حدیث را میتوانید در سنن ابو داود مطالعه فرمایید.) و تفصیل موضوع در (تفسیر صفاة التفاسیر شیخ مرحوم صابونی تذکر یافته است).

یکی از دروس های حاصله از قصه حضرت یونس علیه السلام همین است که: انسان نباید در هیچ وخت رسالت الهی خویش را پایان یافته تلقی نماید و یا اینکه آن را رها کند. دیده شد که در يك حرکت عجولانه، بدون حساب و بی‌اجازه، سزای سختی را بدنبال

داشت. مطمئن باشید که الله متعال بر خیالات، افکار و گمان‌های ما آگاه مطلق دارد. دیده شد که يك غضب بیجا، پیامبر را به چه مشکل گرفتار کرد. به تأسف باید گفت که در برخی از اوقات ناشایستگی يك عمل باعث انواع ظلمت‌ها می‌گردد. اگر حرکت‌ها و حبّ و بغض‌ها به فرمان خداوند و مرضی خاطر او نباشد، نتیجه مطلوب را در پی نخواهد داشت. اقرار به گناه در پیشگاه خداوند، خود يك کمال و از آداب دعاست. طوریکه یونس علیه السلام گفت: «إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»

فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٨﴾

پس دعایش را اجابت کردیم و او را از غم نجات دادیم و مؤمنان را (وقتی به ما رجوع کنند) این چنین نجات می‌دهیم. (۸۸)

تفسیر:

پس الله سبحان و تعالی دعایش را اجابت کرد و او را از آن غم و سختی رهانید. و این سنت خدا است در مورد هر مؤمن راستینی که پس از هر سختی، آسانی و بعد از هر تنگنا، فراخی و گشایشی برایش قرار می‌دهد.

دعایی که در آن، اقرار به توحید، تنزیه پروردگار و اعتراف به خطا و اشتباه و گناه باشد، مستجاب است، دعا حضرت یونس علیه السلام استجاب یافت و نهنگ به فرمان پروردگار او را به ساحل بحر افکند. آمده است که اوسه ساعت، یا سه روز، یا چهل روز در شکم ماهی باقی مانده است. والله اعلم

تنها راه نجات، خواست و اراده‌ی الهی است:

مفسران می‌نویسند: افگندن یونس علیه السلام در شکم نهنگ برای پاکسازی وی از آن لغزش و برای تعلیم و تنبیه وی بود نه برای عذاب کردن وی زیرا بر انبیا علیهم السلام عذاب نازل نمیشود. («تفسیر انوار القرآن» تألیف عبدالرؤف مخلص هروی)

دعای حضرت یونس برای هر کس در هر زمان و برای هر مقصد مقبول است:

«وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ» یعنی چنانکه حضرت یونس علیه السلام را از غم و مصیبت نجات دادیم، هم چنان با همه مؤمنان چنین خواهیم کرد، به شرطی که با صدق و اخلاص به سوی ما متوجه باشند و به ما پناه بیاورند، در حدیثی آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: دعای ذوالنون که آن را در بطن ماهی خوانده بود یعنی: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» [الأنبياء: 87] هر مسلمانی برای مقصدی وقتی به آن دعا کند خداوند متعال استجاب خواهد نمود. (رواه احمد و الترمذی و الحاكم و صححه من حدیث سعد بن ابی وقاص - مظهري)

سلسله نسب حضرت یونس علیه السلام:

تاریخ نویسان نسبی برای حضرت یونس علیه السلام ذکر نکرده‌اند. تنها بر این متفق‌اند که نام او یونس بن متی است و گفته‌اند: متی مادر یونس بوده و در میان انبیا جز او و حضرت عیسی کسی به مادرشان نسبت داده نشده است.

اهل کتاب او را (یونان بن امتای) نام می‌برند. یونس علیه السلام از بنی اسرائیل است و نسبش به بنیامین یکی از اولاد یعقوب می‌رسد.

خداوند متعال او را به سوی مردم نینوا در منطقه‌ی موصل عراق فرستاد زیرا آنها گرفتار بت پرستی شده و عبادت بتان در میان آن‌ها رواج پیدا کرده بود.

حضرت یونس مرتب مشغول دعوت و تبلیغ آنها بود آنها را به یکتاپرستی و عبادت خداوند دعوت می کرد ولی جز گوش های ناشنوا و دلهایی به غلاف پوشیده شده پاسخی از ایشان دریافت نکرد سرانجام از دست ایشان به تنگ آمد و آنها را در صورت ایمان نیاوردن به عذاب تهدید کرد. چون نافرمانی و سرکشی آنها به درازا کشید خشمگینانه از میان آنها خارج شد و آنها را به عذاب خدا بعد از سه روز تهدید کرد، چنین پیدا است که آنها نیز در مقابل وی را تهدید به کشتن کردند و او را تعقیب نمودند. سرانجام از میان آنها خارج شد و قبل از اینکه خداوند به او دستور هجرت بدهد فرار کرد و از میان آنها رفت و گمان برد که خداوند او را به خاطر این خروج عجولانه مؤاخذه نخواهد کرد و در تنگنا قرار نخواهد داد. فرموده ی خداوند متعال این معنی را میرساند آنجا که میفرماید: «وَدَا النُّونُ إِذْ ذَهَبَ مُغْضَبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۸۷﴾» [الأنبياء: ۸۷]. (یاد کن یونس را ملقب به) ذالنون را در آن هنگام که خشمناک بیرون رفت و گمان برد که بر او سخت نمی گیریم در میان تاریکی ها فریاد برآورد پروردگاری جز تو نیست و تو پاک و منزهی، من از جمله ستمکاران شده ام. ابن مسعود و مجاهد و گروهی از سلف گفته اند: چون یونس از میان قومش بیرون رفت و یقین حاصل کردند که نزول عذاب بر آنها حتمی است خداوند توبه و بازگشت را بر قلبشان القا کرد و از رفتار خویش با پیغمبر پشیمان شدند جامه ی پشمینه ی راهبان و توبه کاران به تن کردند و میان بهایم و بچه هایشان جدایی افکندند و زن و مرد، پیر و جوان، دختر و پسر، تضرع و زاری کنان از شهر خارج شدند، حیوانات نیز به فریاد و صدا درآمدند. ساعتی بس شدید و خوفناک بود، خداوند به حول و قوه و رحمت و رأفت خویش عذاب را از آنان دفع کرد، عذابی که چون شبی تاریک بر بالایی سر آنها قرار گرفته بود و به مرگشان تهدید می کرد. خداوند متعال میفرماید: «فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةً ءَامَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ لَمَّا ءَامَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ ءَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ ﴿۹۸﴾» [یونس: ۹۸]. (هیچ قوم و ملتی ایمان نیاورده اند تا ایمانشان برایشان سودمند باشد مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند عذاب خوارکننده را در دنیا از آنان بدور داشتیم و ایشان را تا مدت زمانی برخوردار کردیم.) (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی)

وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ﴿۸۹﴾

و زکریا را یاد کن چون پروردگارش را ندا کرد که ای پروردگار من! مرا تنها مگذار و تو بهترین وارثان هستی. (۸۹)

تفسیر:

انبیا هر زمانیکه به کدام مشکلی روبرو و مواجه شده اند، به درگاه الهی شتافته و گشایش آن مشکل و پرابلم را از پروردگار خویش خواستار شده اند. بطور مثال در آیات قبلی دعای های که پیامبران هر یک حضرت نوح علیه السلام، حضرت ایوب علیه السلام، و حضرت یونس علیه السلام را مطالعه نمودیم. و در این آیه مبارکه قصه حضرت زکریا علیه السلام را یادآور شده میفرماید: ای محمد! و زکریا آن پیامبر بزرگوار را یاد کن؛ که مخلصانه از پیشگاه الهی خواست و گفت: پروردگارا! مرا تنها بدون فرزندی که علم، حکمت و نبوت را از من به ارث برد مگذار.

ابن عباس (رض) گفته است: در آن موقع یک صد سال از عمرش گذشته بود و زنش در

سن نود و نه سالگی قرار داشت. (تفسیر رازی ۲۱۷/۱۲).
 «وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ» خدايا! و تو بهترین باقی ماندگان و بهترین کسی هستی که همه مردگان را جانشینی! زیرا حق تعالی بعد از فناي خلقش باقی است.
 آلوسی گفته است: در این بخش از آیه خدا را به «جاودانگی» و غیر او را به «فنا پذیری» توصیف کرده و از ابر رحمتش طلب باران لطف و رحمت کرده است. (روح المعانی ۸۷/۱۷)

انسان نباید از درگاه الهی و نباید از رحمت الهی مأیوس شود. در آیه مبارکه خواندیم: «وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى» زمانیکه زکریا ندا داد، خداوند با عظمت حتی به انسانی که نسل هم چون زکریا علیه السلام از همسری عقیم اش طفلی عنایت فرمود. مطمئن باشید که ذکر کلمه‌ی «رب» و تکرار آن در دعا، درخواست‌ها را با اجابت مقرون می سازد.

سلسله نسب زکریا علیه السلام:

نام زکریا در قرآن عظیم الشأن بصورت کل 8 بار آمده است، در سوره‌های آل عمران، مریم، انعام و انبیاء. ولی داستان او به صورت مفصل در سوره های آل عمران و مریم آمده است.

او به طور قطع از پیغمبران بنی اسرائیل و از نسل سلیمان پسر داود بوده و نسب‌هاش به یعقوب موسوم به اسرائیل می رسد. زکریا جزو پیغمبرانی است که ایمان به آنها به تفصیل واجب است.

تاریخ نویسان نسب متصل و موثقی برای او ذکر نکرده‌اند، اما حافظ ابن عساکر در کتاب تاریخش نسبی طویلی برای او ذکر کرده که مکون از 14 پدر است و به سلیمان میرسد که آن را بصورت مؤجز در اینجا می‌آوریم: «زکریا پسر دان بن مسلم پسر صدوق پسر حشبان... تا به ربحام پسر سلیمان پسر داود» می‌رسد.

شیخ عبدالوهاب نجار در کتاب قصص الأنبياء میگوید: زکریای دیگری غیر از پدر یحیی وجود داشته که داستان او در قرآن نیامده و زکریای پسر برخیا بوده است و این زکریا صاحب یکی از کتاب‌های قانونی مورد اعتماد نصاری می‌باشد. در زمان داریوس، سه قرن قبل از تولد مسیح زندگی می کرد. او در فصل سوم کتابش از ولایت عمر پسر خطاب و غلبه‌ی او بر بیت المقدس که سوار بر الاغ وارد آن می‌شود سخن به میان آورده است. مسیحیان این روایت به ظهور مسیح تأویل میکنند ولی یهود او را به مسیح منتظر یعنی مسیح دجال تفسیر می کنند. (قصص الأنبياء صفحه 268).

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ ﴿٩٠﴾

پس دعایش را اجابت کردیم و یحیی را به او بخشیدیم و همسرش را برای او شایسته (حمل) گردانیدیم، البته آنان در (انجام) کارهای خیر شتاب می‌کردند و با امید و بیم ما را می‌خواندند و برای ما متواضع بودند. (۹۰)

تفسیر:

«فَاسْتَجَبْنَا لَهُ» خداوند متعال دعا زکریا را اجابت کردیم. «وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ» و به او با وجود کهن‌سالی و پیری اش الله متعال فرزندی به نام یحیی به او بخشید، «وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ» و همسرش را آماده آن ساخت که بتواند باردار شده و زایمان کند حال آنکه او زنی عقیم و سالخورده بود.

ابن عباس (رض) گفته است: زنش بد اخلاق و زبان دراز بود، خدا او را اصلاح کرد و حسن اخلاق به او عطا کرد. (نظر اول از آن قتاده و سعید بن جبیر و بسی از مفسرین است. قرطبی ۳۳۶/۱۱).

«إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» کمالات انسانی زمانی با ارزش است که دائمی باشد نه زودگذر و موقت.

دعای پیامبران مذکور را از این جهت قبول کردیم که آنها صالح بودند و در طاعت خدا جدیت و تلاش به خرج می دادند. یعنی: زکریا و همسرش علیهما السلام ما را برای طلب خیر و دفع شر، در حال خوشی و ناخوشی، در راحتی و شدت می خواندند و به سویی ما زاری می کردند پس سزاوار این اجابت بودند.

سعادت کامل، زمانی است که همه‌ی اعضای خانواده در انجام کار خیر، با یکدیگر شریک، همفکر و همگام باشند. «إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ»

آنچه مایه‌ی ارزش بیشتر کارهای خوبست، سرعت و نشاط در انجام آنهاست.

سرعت در کار خیر و دعا همراه با بیم و امید، در استجاب دعا مؤثر است

«وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا» به طمع و امید برخورداری از رحمت، ما را می خواندند و از بیم و هراس عذاب، از ما التماس می کردند.

«وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ» یعنی: متواضع و متضرع و فروتن بودند. و در نهان و آشکار در پیشگاه خدا سر ذلت و فروتنی خم کرده و از کیفرش می ترسیدند.

سلسله نسب یحیی علیه السلام:

نام یحیی علیه السلام در چهار آیه از سوره‌های آل عمران، انعام، مریم و انبیاء آمده است. خداوند او را بسیار تمجید و تعریف کرده و او را بر تقوی، صلاح و استقامت توصیف نموده است: خداوند متعال در عمر سی سالگی نبوت را به او ارزانی کرد: «وَوَعَّاتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا (12)» [مریم: 12]. (و ما در کودکی بدو ببینش دادیم.) و او را سید و پرهیزکار و به دور از ارتکاب منکرات و شهوات نامشروع قرار داد.

یحیی علیه السلام پسر زکریا علیه السلام یا پسر دان پسر مسلم پسر صدوق پسر حشبان... تا اینکه نسبش به سلیمان علیه السلام پسر داود علیه السلام میرسد او از سبط یهودای پسر یعقوب علیه السلام می باشد چون بنابر تحقیق انجام شده داود علیه السلام از سبط یهوذا بوده است.

وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ (۹۱)

و (یاد کن) زنی را که پاکدامنی خود را حفظ کرد (مریم)، پس از روح (مخلوق) خویش در او دمیدیم و او و پسرش را نشانه (قدرت خود) برای جهانیان قرار دادیم. (۹۱)

تفسیر:

«أَحْصَنَتْ»: مصون و محفوظ داشت. «فَرْجَهَا»: عورت خود را. کنایه از پاکدامنی و عفت است. «أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا»: خود را از آمیزش با مرد، چه از راه حلال و چه از راه حرام، به دور داشت، خویشتن را از آلودگی به بی‌عفتی مصون و محفوظ کرد و عقیف و پاکدامن زیست. «نَفَخْنَا»: مراد از نفخ و دمیدن، پدید آوردن رازی از رازهای الهی در شکم مریم است که در پرتو آن حیات جنینی فرزندش عیسی برقرار و بر دوام گردد (ملاحظه شود سوره حجر آیه 29). «مِنْ رُوحِنَا»: از روح متعلق به خود. پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم نوشته مرحوم شیخ علی صابونی

پاکدامنی از برجسته‌ترین کمالات زن است:

«الَّتِي أَحْصَنْتَ فَرْجَهَا» و داستان مریم دختر عمران را یاد کن؛ داستان «آن زن را که خود را پاکدامن نگاه داشت» او مریم، است که دامن خویش را به عفت پیچید و پاکدامنی خویش را حفظ کرد و هرگز هیچ بشری در حرام به او دست نیازید.

پاکدامنی مادر می تواند او و فرزندانش را به بالاترین مقامها برساند.

ابن کثیر گفته است: خداوند متعال داستان مریم و فرزندش عیسی را مقارن با قصه‌ی زکریا و پسرش، یحیی آورده است؛ زیرا این دو قصه با هم ارتباط و تناسب دارند؛ داستان زکریا و یحیی عبارت است از خلق فرزندی از پیرمردی سالخورده و پیرزنی که در جوانی عقیم بوده است. اما این قصه بس عجیب‌تر است، و آن عبارت است از خلق فرزندی از یک زن بدون ازدواج و بدون تماس بامذکر، از این رو قصه‌ی مریم را بعد از قصه‌ی زکریا ذکر کرده است.

«فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا» (پس در او از روح خویش دمیدیم) مراد روح عیسی علیه السلام است. نسبت دادن روح عیسی علیه السلام به خداوند، از باب گرامیداشت عیسی علیه السلام است. «وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ» بناءً مریم و پسرش نشانه‌ای آشکار بر قدرت حق تعالی بودند که بشر امتی پس از امت دیگر از آن درس و آموزه بر می‌گیرند.

در حدیث شریف آمده است: «كَمَلٌ مِنَ الرِّجَالِ كَثِيرٌ، وَلَمْ يَكْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا: أَسِيَةُ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ، وَمَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَإِنَّ فَضْلَ عَائِشَةَ عَلَي النِّسَاءِ كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَي سَائِرِ الطَّعَامِ». بخاری (3411) و مسلم (2431) «از مردان کسان بسیاری به پایه کمال رسیده‌اند، اما از زنان غیر از مریم دختر عمران و آسیه زن فرعون کسی دیگر به پایه کمال نرسیده، و همانا فضل و برتری عایشه بر سایر زنان، همچون برتری آب‌گوشت بر سایر غذاهاست».

سلسله نسب مریم :

مریم دختر عمران صدیقه‌ی باکره و دختر عفیفه‌ای است که در حجره‌ی فضیلت و پاکی تربیت یافت و پاک زیست. خداوند متعال در جاهای متعددی از قرآن به تعریف و تمجید از او پرداخته است. بطور مثال در (آیه 12 سوره التحريم) میفرماید: «وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنْتَ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقْتَ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا إِتْقَانُ الْإِسْلَامِ وَابْنَتِ عِمْرَانَ» (همچنین مریم دختر عمران که دامن به گناه نیالوده و خود را پاک نگاهداشت و ما از روح متعلق به خود در آن دمیدیم و او سخنان پروردگارش و کتاب هایش را تصدیق کرد و از زمره‌ی مطیعان و فرمانبرداران بود).

پدرش عمران مردی بزرگوار و دانشمندی از دانشمندان بنی اسرائیل بود. همسرش (مادر مریم) (به روایت ابن اسحق) عقیم بود نذر کرد اگر حامله شود فرزند خود را به خدمت بیت المقدس اختصاص می‌دهد. خداوند دعای او را استجابت نمود و به مریم حامله گردید چون وضع حمل کرد، دید آنچه از او جدا شده دختر است در حالی که انتظار پسر می‌کشید تا به خدمت بیت المقدس اختصاص داده شود. از باب اعتذار و تأسف دست دعا به سوی خداوند بلند کرد و گفت: «قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَئِن كُنْتُ إِلَّا لَأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمِيئُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أَخَافُكَ وَأَنْتَ عَلِيمٌ بِالْغُيُوبِ» [آل عمران: 36]. (گفت: خداوند من او را دختر زائیدم ولی خدا بدانچه او بدنی آورده آگاه‌تر است) خدا بهتر می‌دانست که) پسر مانند دختر نیست (و گفت): من او را مریم نام گذارده و او و

فرزندانش را از اهریمن مطرود در پناه تو می‌دارم.)
اما خداوند آن را نیکو پسندید و به صورت نیکو پرورش داد و او مادرش را از شر شیطان مصون نگاه داشت.

سلسله نسب حضرت عیسی علیه السلام:

حضرت مسیح عیسی پسر مریم، آخرین پیغمبر بنی اسرائیلی است نامش عیسی لقبش مسیح کنیه‌اش ابن مریم است. به مریم دختر عمران نسبت داده می‌شود، چون بدون پدر از او تولد یافته در زبان عبری «یشوع» نام دارد و به معنی مخلص (فرشته‌ی نجات) است و در انجیل «یسوع» نامیده می‌شود.

عیسی عبد و برگزیده‌ی خدا است و کلمه‌ی خداوند است که به مریم باکره‌ی طاهره‌ی عقیقه‌ی پاکدامن القاء کرد «وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُنْتِ مِّنَ الْمُفْتَتِينَ» [التحریم: 12]. (و او سخنان پروردگارش و کتاب‌هایش را تصدیق کرد و از زمهره‌ی مطیعان و فرمانبرداران خدا بود.)

عیسی علیه السلام، آخرین پیغمبر بنی اسرائیلی است چنانکه محمد صلی الله علیه وسلم آخرین حلقه‌ی همه‌ی انبیاء و رسولان است. درود و سلام خداوند بر همه‌ی آنها باد.

نسب عیسی علیه السلام در انجیل:

هرگاه سخن از نسب عیسی علیه السلام به میان می‌آید، نصاری نسبت (یوسف نجار را) به یاد می‌آورند چون حضرت عیسی علیه السلام در نزد ایشان به (یسوع پسر یوسف نجار) مشهور است. چون حضرت مریم قبل از حامله شدن به عیسی نامزد یوسف نجار بود و چون حامله گردید در خواب به یوسف امر کردند مسئله را مخفی بدارد و آن را آشکار نکند چون یوسف از هر گناهی پاک و مبری می‌باشد. (انجیل متی صفحه 1-20).

یوسف نجار یکی از جوانان صالح و پرهیزگار یهودی بود و در اوج عفت و طهارت می‌زیست. سپس از مریم خواستگاری اما هرگز التقاء و ازدواج بین آنان صورت نگرفت. عادت مرسوم در نزد آن‌ها این بود که پسر جوان در میان دختران طایفه‌ی خود یکی را انتخاب کند، سپس مدتی را بدون رابطه‌ی همسری به منظور آشنایی با اخلاق یکدیگر، با هم سپری کنند و در صورت رضایت طرفین از هم دیگر تن به ازدواج با هم بدهند و اگر یکی ناراضی بود بدون اتصال جنسی خطبه و عقد فسخ گردد.

انجیل (برنابا) به صراحت می‌گوید: مریم از زمانی که احساس کرد به عیسی حامله است یوسف نجار را بعنوان معاشر خود (بدون روابط جنسی) برگزید.

در میان تمامی انجیل‌ها تنها انجیل متی و انجیل لوقا نسب حضرت عیسی را ذکر کرده‌اند و تعجب در اینجا است که اختلاف فاحش و تناقض واضحی بر سر نسب او در این دو انجیل مشاهده می‌کنیم. به طوری که به هیچ وجه با هم جور در نمی‌آیند. این مسئله‌ها را بر آن می‌دارد که معتقد باشیم اهل کتاب به دور از تحقیق مطالب را می‌نویسند و بدون یقین و ثبوت ایمان می‌آورند و هرچه را که سران دین بگویند، بدون تحقیق تصدیق کرده و می‌پذیرند و اینکه قطعاً تحریف و تبدیل به تورات و انجیل راه پیدا کرده است، چنانچه قرآن بدان تصریح می‌کند و با یک نگاه می‌توان تعارض و تناقض بین مشهورترین انجیل‌های نصاری (انجیل متی و لوقا) کشف کرد. قابل تذکر است که همچو روایات اسرائیلی بوده که دین مقدس اسلام این روایات را سریحاً رد نموده و قابل هیچ نوع اعتبار نمی‌باشد.

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ ﴿٩٢﴾

این (پیامبران بزرگی که به آنها اشاره کردیم و پیروان آنها) همه امت واحدی بودند (و پیرو یک هدف) و من پروردگار شما هستم، مرا پرستش کنید. (۹۲)

تفسیر:

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» در حقیقت دین تمام پیامبران اسلام است و آفریننده روزی بخش تدبیر کننده تنها خداوند متعال میباشد؛ ابن عباس (رض) گفته است: یعنی دینتان یکی است. (مختصر ۵۲۰/۲).

زیرا میان امت‌های مختلف هیچ گونه اختلافی در عقیده توحید نیست، تفاوتی که هست، در شریعتها و فروع دین است. همه‌ی ادیان الهی، در مقصد و هدف یکی هستند. توحید و وحدت کلمه، اساس کار و شعار اساسی ادیان الهی را تشکیل می‌دهد.

در حدیث شریف آمده است: که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «نحن معاشر الأنبياء أولاد علات». «ما گروه‌های انبیا برادران علاتی هستیم» علاء: فرزندان یک مرد از زن‌های مختلف‌اند. «وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ» و من پروردگار شما هستم و به غیر از من معبودی به حق موجود نیست. پس مرا به تنهایی پرستش کنید.

وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلُّ إِلَيْنَا رَاغِبُونَ ﴿٩٣﴾

ولی [آنان] دین‌شان را در میان خود قطعه قطعه کردند [و نسبت به دین گروه گروه شدند و به شدت با هم اختلاف پیدا کردند]؛ و همه آنان به سوی ما باز خواهند گشت [تا سزای سخت این گروه گرای را ببینند]. (۹۳)

تفسیر:

منشأ تفرقه در ادیان الهی و دین اسلام، خود مردم هستند، طوریکه میفرماید: «وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ» یعنی: امتها میان خود در کار انبیاء علیهم السلام پراکنده گشته هر یک راه و روشی را در پیش گرفتند و به بخش و گروه و فرقه‌ای جداگانه تقسیم شدند بعضی موحد و بعضی یهودی و بعضی نصرانی و بالاخره جمعی مجوس شدند. «كُلُّ إِلَيْنَا رَاغِبُونَ» بازگشت همه‌ی آنان به سوی ماست و محاسبه‌ی تمام آنان بر عهده‌ی ما می‌باشد. تفرقه‌اندازان باید خود را برای پاسخگویی در محضر الهی آماده کنند.

امام فخر رازی در معنی ایه مبارکه می‌فرماید: دین را در بین خود تقسیم و قطعه قطعه کردند، همان‌طور که جمعی در بین خود چیزی را تقسیم می‌کنند. بدین ترتیب اختلاف آنان را در دین مثال زده است؛ چرا که به صورت فرقه‌ها و احزاب گوناگون درآمدند. (مختصر ۵۲۱/۲).

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بني اسرائيل به هفتادویک فرقه متفرق شدند، هفتاد فرقه از آنان هلاک شد و فقط یک فرقه نجات یافت و قطعاً امت من به هفتاد و دو فرقه متفرق می‌شوند پس هفتاد و یک فرقه از آنان هلاک می‌شود و فقط یک فرقه نجات می‌یابد.

اصحاب گفتند: یا رسول الله! این فرقه ناجیه چه فرقه‌ای است؟ فرمودند: جماعت، جماعت، جماعت».

فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ ﴿٩٤﴾

هر کس چیزی از اعمال صالح را بجا آورد در حالی که ایمان داشته باشد، کوشش‌های او ناسپاسی نخواهد شد، و ما تمام اعمال آنها را می‌نویسیم (تا دقیقاً همه پاداش داده شود).

(۹۴)

تفسیر:

اگر توفیق همه‌ی کارهای خیر را بدست نیاوردید، حداقل هر مقدار از آن را که برایتان ممکن است، انجام دهید. آنچه مهم است، سعی و تلاش برای انجام کار نیک است، هر چند جامه‌ی عمل نباشد. اعمال انسان ثبت می‌شود و پاداش بر اساس حساب و کتاب است.

وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿٩٥﴾

و اهل دیاری را که ما هلاک گردانیم دیگر زندگانی بر آنها محال و حرام است و هرگز (به دنیا یا به ایمان) باز نخواهند گشت. (۹۵)

تفسیر:

یعنی محال است که قبل از روز قیامت به دنیا برگشته و بر آنچه کرده‌اند پشیمان و توبه‌کار شوند.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی محال است وقتی اهل منطقه‌ای را نابود کردیم، بار دیگر به دنیا باز آیند و برگردند. در روایتی دیگر از او آمده است: لا يَرْجِعُونَ یعنی «لا یتوبون» ابن کثیر گفته است: نظر اول روشن‌تر است. و در البحر آمده است: یعنی امکان ندارد اهل محلی که آنها را به سبب کفرشان نابود کردیم، باری دیگر به دنیا برگردند و ایمان بیاورند، اما وقتی زمان رستاخیز فرا می‌رسد، آنگاه بر می‌گردند. (زاد المسیر ۳۸۹/۵).

حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ ﴿٩٦﴾

تا وقتی که یاجوج و ماجوج [راهشان] گشوده شود و آنها شتابان از هر بلندی بیایند. (۹۶) منظور این است: یاجوج و ماجوج از بس که زیادند از هر طرف بیرون آمده و در سرزمین فساد ایجاد می‌کنند.

تفسیر:

یاجوج و ماجوج اقوامی اند که با حملات خود به مناطق همجوار، موجب فساد در زمین و خرابی و نابودی می‌شدند، تا آنکه به دست ذوالقرنین سدّی ساخته شد و راه نفوذ آنان به دیگر مناطق بسته شد.

ولی یکی از نشانه‌های قیامت و پایان عمر زمین، خراب شدن این سدّ و هجوم مجدد این اقوام است. چنانکه در آنجا فرمود: «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ» (کهف 98) و در اینجا در آیه بعد می‌فرماید: «وَ أَقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ». به هر حال این آیات، نوعی پیشگویی در مورد یورش تجاوزکاران و سرازیر شدن آنان به همه‌ی مناطق زمین است.

وَ أَقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٩٧﴾

و آن وعده حق [که قیامت است] نزدیک شود، پس ناگهان چشم‌های کافران خیره شود [و گویند]: وای بر ما! که ما از این روز در بی‌خبری سنگینی قرار داشتیم، بلکه ما ظالم بودیم. (۹۷)

تفسیر:

مفسران گفته‌اند: یکی از نشانه‌های (کبرای) برپا شدن قیامت ظهور یاجوج و ماجوج هستند؛ ابن مسعود (رض) گفته است: بعد از خروج یاجوج و ماجوج زمان قیامت برای مردم مانند وقت فارغ شدن بارداری است که مدتش سرآمده و خانواده نمی‌دانند شب فارغ

میشود یا روز. (البحر ۳۴۰/۶).

یاجوج و ماجوج گروهی از نواسه گان یافت یکی از فرزندان نوح هستند که چون مردم زمین را مورد آزار و اذیت قرار میدادند، ذوالقرنین آنها را داخل سدی محبوس کرد تا خداوند اجازه خروجشان را صادر سازد. {نوح علیه السلام چهار فرزند داشت به نام‌های: حام، سام، یام و یافت. یام که همان کنعان باشد که در طوفان غرق شد و نسل کنونی بشر زاده سه فرزند دیگر وی هستند. از سام، عرب، فارس و رومیان به وجود آمدند، از یافت ترک‌ها و سقالبه و یاجوج و ماجوج پدیدار شدند و از حام قبطیان و سودان و بربریان زاده شدند. این نسب‌بندی در حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به روایت حافظ ابوبکر بزاز نقل شده است. البته ابن عبدالبر آن را به سعید بن المسیب رحمه الله نسبت داده است والله اعلم} این کثیر میفرماید: یاجوج و ماجوج دو طایفه ترک‌تبار و از سلاله آدم هستند. (بعضی گفته‌اند که این دو قبیله از کشور چین برمی‌خیزند و آنچه این فرضیه را تقویت می‌کند این است که نژاد ملت چین و ملت ترک یکی است و حتی در اشکالشان نیز به یکدیگر شباهت فراوانی دارند والله اعلم) در حدیث صحیح آمده است که «روز قیامت خداوند به حضرت آدم دستور می‌دهد که جهنمیان را به جهنم بفرست. آدم می‌پرسد: چند درصد را؟ میفرماید: از هر یک هزار نفر 999 نفر را به جهنم و یک نفر را به بهشت بفرست و آن زمانی است که کودکان از ترس و وحشت پیر می‌شوند و زنان حامله سقط جنین می‌کنند، ندا زده می‌شود: مرده دهید که یاجوج و ماجوج فدیة شما خواهند بود و در روایتی: «در میان شما دو قوم به نام‌های یاجوج و ماجوج هستند که هر جا باشند، اکثریت را تشکیل می‌دهند». (به روایت بخاری، مسلم و احمد).

در حدیث نواس بن سمعان آمده است که: «بعد از اینکه حضرت عیسی علیه السلام، مسیح دجال را نزد دروازه شهر لُد می‌کشد، خداوند به عیسی علیه السلام وحی میکند که مردمی از بندگانم را خارج نموده‌ام که هیچ کس حتی تو نیز یارای مقابله با آنها را نداری. بندگانم را به کوه طور پناه ده، خداوند یاجوج و ماجوج را فرستاده که از هر تپه‌ای سرازیر میشوند، حضرت عیسی علیه السلام و همراهانش به خدا پناه می‌برند و خداوند کرمی را مأمور آنها کرده و آنها را همچون مرگ یک نفر نابود می‌سازد و عیسی علیه السلام و یارانش به زمین برمی‌گردند، ولی حتی یک وجب از زمین را که بوی گندیده و متعفن آنها درامان مانده باشد نیز پیدا نمی‌کنند که دیگر بار عیسی علیه السلام و یارانش به خدا پناه می‌برند و خداوند پرندگان با گردنی همچون گردن شترهای عظیم‌الجثه و قوی هیکل را میفرستد و آنها را به جایی که خدا بخواهد انتقال می‌دهند، سپس خداوند بارانی را به مدت چهل روز میفرستد که به همه نقاط زمین از شهرها گرفته تا صحراها می‌رسد و زمین را به صورتی شستشو میدهد که مثل آینه پاک و منزه می‌گردد، به زمین گفته می‌شود ثمرات را برویان و برکات را بیرون بریز تا جایی که گروهی از مردم از یک انار میخورند و زیر پوستش نیز سایه میگیرند» تا آنجا که فرمود: «در این حالت خداوند نسیمی لطیف و خوش میفرستد که به زیر بغل مؤمنان نفوذ کرده و روحشان را میگیرد و فقط فاسدان و تبهکاران میمانند که الاغوار و حیوان صفت بر یکدیگر سوار می‌شوند و قیامت بر همین مردمان برپا میشود».

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (98 الی 106) درباره فرجام کافران و مؤمنان بحث بعمل می‌آید.

إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ ﴿٩٨﴾

درحقیقت شما و آنچه غیر از خدا می پرستید هیزم دوزخید شما در آن وارد خواهید شد. (۹۸)

تفسیر:

«إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» ای مشرکین! شما و چوب و سنگ‌هایی که پرستش می‌کنید هیزم دوزخید. ابو حیان گفته است: حصب آن است که در آتش جهنم انداخته میشود، و قبل از این که در جهنم انداخته شود نام حصب بر آن اطلاق نمی‌شود مگر به طریق مجاز. «أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ ﴿98﴾» شما همراه فجّار بدکار وارد آن می‌شوید.

لَوْ كَانَ هُوَ لِآلِهَةٍ مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٩٩﴾

اگر اینها خدایانی [واقعی] بودند در آن وارد نمی‌شدند و همه آنها (عابدان و معبودها) در آنجا جاودانه‌اند. (۹۹)

تفسیر:

از فحوای آیه مبارکه بر می‌آید که: عذاب شرک، عذابی ابدی است، بناءً نباید به غیر خدا دل نبندیم و سرنوشت خود را به خدایان دروغین و عاجز گره نزنیم «لَوْ كَانَ هُوَ لِآلِهَةٍ مَا وَرَدُوهَا» اگر آن بت‌های مورد پرستش شما خدا بودند، داخل جهنم نمی‌شدند. «وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿99﴾» عابد و معبود عموماً و برای همیشه در دوزخ خواهند ماند.

لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ ﴿١٠٠﴾

آنها در آن ناله‌های دردناک دارند، و چیزی نمی‌شنوند! (۱۰۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«زَفِيرٌ»: صدای آه و نفس شخص غم گرفته است، صدایی که در گلو شکسته شود و به سبب غم و اندوه با زحمت اداء گردد. «لَا يَسْمَعُونَ»: نمی‌شنوند. مراد شنیدن سخنان دل‌انگیز و مایه سرور است (اعراف / 44).

تفسیر:

دوزخ، جایگاه ناله‌های بی‌جواب است:

بی‌پاسخی ناله‌ها و فریادها، خود شکنجه دیگری برای اهل دوزخ است. «لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ» گروه کافران عذاب شده در جهنم آه و ناله‌ی کفار بلند است همانند صدای آهی که از قلبی محزون و صدمه دیده بیرون می‌آید.

«وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ (100)» و آنان از سختی‌های سخت عذاب و بسیاری وحشت و هراس، چیزی را نمی‌شنوند.

طوری‌که خداوند متعال می‌فرماید: «وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيَآ وَ بُكْمًا وَ صُمًّا». منظور از جمله «لَا يَسْمَعُونَ» این نیست که اهل دوزخ هیچ صدایی را نمی‌شنوند، بلکه هدف آنست که هر چه فریاد می‌زنند پاسخ نجات بخشی را دریافت نمی‌کنند، زیرا در قرآن آیاتی است که بر شنیدن اهل جهنم دلالت میکند، آنجا که از مأمور عذاب، مهلت می‌خواهند و یا از خداوند، درخواست نجات می‌کنند و یا زمانی که از آنان سؤال میشود پاسخ می‌دهند.

امام قرطبی گفته است: شنیدن موجب شادی و انس است، اما خدا آن را در جهنم از کفار منع و دریغ می‌کند. (تفسیر قرطبی ۳۴۵/۱۱).

و ابن مسعود (رض) گفته است: آنهایی که در آتش جهنم مقیم و ماندگار هستند در تابوت آتشین قرار می دهند و با میخ های آتشین در تابوت را پرس می کنند و چیزی نمی شنوند و هیچ کدام از آنان جز خود احدی را در عذاب نمی بیند. آنگاه آن آیه را تلاوت کرد. (تفسیر قرطبی ۳۴۵/۱۱).

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ﴿١٠١﴾

بی گمان کسانی که قبلاً از جانب ما به آنان وعده نیکو داده شده است، این ها از دوزخ دور داشته خواهند شد. (۱۰۱)

تفسیر:

آنچه گذشت بیان حال اهل شقاوت بود پس حال اهل سعادت چگونه است؟ خداوند متعال، به وعده هایی که به اهل ایمان و تقوی داده است وفا می کند، در آیه مبارکه می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ» بی گمان کسانی که از قبل در قضا و قدر الله برای شان سعادت پیشی گرفته است از آتش نجات یابنده اند؛ «أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ» نه به آن داخل میشوند و نه از سوی الله آزاری به ایشان میرسد چرا که ایشان را به اسباب نجات توفیق بخشیده و به راه فوز و فلاح هدایت نموده است. کسی که به بهشت وارد شود، دیگر وارد جهنم نمیشود ابن عباس (رض) می فرماید: آنها عبارتند از اولیاء الله، که برق آسا از روی صراط می گذرند. و کفار دست به زانو در آن خواهند ماند. (مختصر ۵۲۳/۲).

شان نزول آیه 101:

717- حاکم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: چون آیه: «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبٌ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ ﴿98﴾» (انبیاء 98) «به یقین شما و آنچه به جای خداوند می پرستید، آتش افروز جهنم [خواهید بود]. شما بر آن وارد خواهید شد» نازل شد. ابن زبیری گفت: پرستندگان آفتاب، مهتاب، فرشتگان و عزیر همه باهم همراه با خدایان ما در دوزخند.

پس الله متعال «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ﴿101﴾»: و لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُونَ ﴿57﴾ وَقَالُوا آلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ ﴿58﴾ (زخرف: 57 - 58) «و چون [آفرینش] فرزند مریم مثل زده شد، آن گاه قومت از آن بانگ [به ریشخند] برداشتند. و گفتند: آیا معبودان ما بهترند یا او. [آن مثل را] برای تو جز از روی جدال نزد حق این است که آنان گروهی ستیزه جویند» را نازل کرد. (حاکم 385/2 و طبری 24838 از ابن عباس (رض) روایت کرده اند. در اسناد طبری عطاء بن سائب راستگوست مگر شوریده خرد شده، این حدیث متابع دارد که حاکم روایت کرده و صحیح شمرده و ذهبی هم موافق است و واحدی 616 و طبرانی 12 / 153 هم از ابن عباس روایت کرده اند. در اسناد ابن عاصم بن بهدله صدوق است و گاهی خطا می کند. طبری 24835 از ابن اسحاق به صورت مرسل روایت کرده است. مراجعه شود: «تفسیر شوکانی» 1747 و 1817).

لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ ﴿١٠٢﴾

(حتی) آواز دوزخ را نمی شنوند و آنان در آنچه نفس هایشان خواهش داشته باشد، همیشه خواهند بود. (۱۰۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَسِيسَهَا»: صدای آتش. صدای شعله ها و تنوره کشیدن آتش.

تفسیر:

بهشت جایی است که هر آنچه نفس آرزو کند و چشم از آن لذت ببرد در آن موجود است. در قیامت، اهل بهشت، فارغ از هر نوع رنج و ناله در معیشت عالی زندگی بسر میبرند. اشباع واقعی غرایز، تنها در بهشت ممکن است انسان‌ها در دنیا، بادر نظر داشت اینکه در رفاه و کامیابی به بسر ببرد، ولی با آنهم خواسته یا ناخواسته ممکن است خبرهای ناگوار و حوادث تلخ به گوشش برسد و از لذت و عیش او بکاهد، اما در قیامت، اهل بهشت به دور از هر خبر بد و سر و صدای مخوف و ناله و فریاد گرفتاران، با عیش کامل به کامروایی مشغولند. واقعاً در بهشت، نه محدودیت در نعمت‌هاست «فِي مَا اسْتَنْهَتْ» و نه محدودیت در زمان بهره‌مندی. «خَالِدُونَ»

لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَفَّاهُمْ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمَكُمُ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۱۰۳)
 ترس بزرگ آن‌ها را غمگین نمی‌سازد و فرشتگان به استقبال‌شان می‌آیند (و میگویند): این همان روزی است که به شما وعده داده می‌شد. (۱۰۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْفَرَعُ الْأَكْبَرُ»: بزرگ‌ترین هراس و عظیم‌ترین و وحشتناک‌ترین بیم. مراد خوف و هراس روز قیامت است که به دنبال نفخه دوم پدیدار و هویدا می‌گردد (سوره: نمل / 87 و 89). «تَتَلَفَّاهُمْ»: پذیره ایشان می‌گردند و با آنان رویاروی می‌شوند.

تفسیر:

باید گفت که: دفع شرّ، مهم‌تر از جلب منفعت است. بناءً در آیه مبارکه بحث اول را موضوع دوری از غم‌ها مطرح گرفته است، بعداً به دریافت بشارت‌ها مژده داده است طوری که می‌فرماید: «لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرَعُ الْأَكْبَرُ» (ترس بزرگ) یعنی: خوف و ترس روز قیامت بعد از نفخه آخر، آنان را اندوهگین نمی‌کند؛ زیرا آنها از آن در امانند. و از عذاب در حفظ گشته‌اند. «و تَتَلَفَّاهُمْ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمَكُمُ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» فرشتگان بامژده‌ها استقبال‌شان نموده و به آنان می‌گویند: این همان روزی اکرام و برخوردارگی از نعمت‌هایی است که خداوند متعال به شما رستگاری عظیم و کامیابی بزرگ را در آن وعده داده بود. این همان روز اکرام و برخوردارگی از نعمت‌ها است. واقعاً تحقق وعده‌های الهی حتمی است. اگر امروز دنیا به کام طاغوتیان افتاده، غمگین و متاثر نباش، اطمینان باید داشته باشی که: روزگار مؤمنان نیز فرا خواهد رسید. انشالله تعالی.

يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكِتَابِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نَعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْنا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ (۱۰۴)

روزی که آسمان را مانند پیچیدن صفحه نوشته شده کتاب‌ها می‌پیچیم طوری که بار اول آفرینش را آغاز کردیم (بار دیگر) آن را باز می‌گردانیم. وعده لازمی بر عهده ماست، یقیناً ما انجام دهنده (آن) هستیم. (۱۰۴)

تفسیر:

قدرت و عظمت خداوند متعال نسبت به درهم پیچیدن آسمان‌ها، به آسانی پیچیدن يك طومار است، طوری که می‌فرماید «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكِتَابِ» روزی که خداوند متعال آسمان را همچون در پیچیدن صفحه نامه‌ها همراه با سطرهایش در هم می‌پیچد، همان گونه که پیچیدن يك طومار به معنای محو نوشته‌های آن نیست، درهم پیچیده شدن آسمان‌ها نیز نشانه نابودی آفریده‌ها نیست.

ابن عباس(رض) گفته است: مانند در هم پیچیدن صفحه با محتوایش. پس لام به معنی «علی» می باشد.

«كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ» او مردم را بر چهره اول بار آنها که بر آن ایجادشان کرده بود بر می انگیزد؛ همانگونه که مادران شان به دنیا شان آورده بودند. چنانکه آفرینش نخستین شان را در شکمهای مادرانشان آغاز کردیم و آنان را پای برهنه، عریان و ختنه نشده از شکم های مادرانشان بیرون آوردیم، همین گونه مجدداً آنان را در روز قیامت باز می گردانیم. طوریکه در حدیث مبارک آمده است: «شما با پای برهنه و بدن لوچ و ختنه نشده در محضر خدا حاضر می شوید و اولین مخلوقی که روز قیامت لباس به تن می کند ابراهیم علیه السلام است». (مسلم آن را از ابن عباس(رض) نقل می کند).
«وَعَدَا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ» وعده های الهی حتمی است و عملی می شود این وعده ای است از جانب الله متعال که از تحقق وعده اش خلاف نمی کند؛ زیرا او انجام دهنده وعده های خویش است، برای آنچه اراده کرده، هیچ بر گرداننده ای نیست.
وعده ایست مؤکد و غیر قابل تخلف و تبدیل و انجام دادنش بر ما لازم است و وفای به آن واجب.

آن وعده عبارت است از: اعاده خلقت و تجدید آفرینش و ما یقیناً بر آنچه خواهیم توانیم پس برای روز رستاخیز آماده شوید و برای نجات یافتن از چنین روز خوفناک و هیبتناک، اعمال شایسته از پیش فرستید.

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ﴿١٠٥﴾
ما در زبور (کتاب داود) بعد از ذکر (تورات) نوشتیم که بندگان صالح من وارث (حکومت) زمین خواهند شد. (۱۰۵)

تفسیر:

مجاهد میفرماید: گفته است: زبور یعنی کتاب هایی که قبل از قرآن نازل شده اند و ذکر یعنی «ام الكتاب»ی که نزد خدا می باشد. (این نظر مورد پسند این جریر طبری نیز می باشد).

باید گفت که: پیشگویی های قرآن قطعی است و سنت الهی آن است که بندگان صالح، حاکم و وارث جهان باشند. در آیه مبارکه آمده است: یعنی در حقیقت خداوند متعال پس از نوشتن در لوح محفوظ در همه کتاب های نازل شده نوشت و مقدر کرد که زمین را بندگان شایسته من به ارث میبرند؛ همانان که من را آنگونه که شایسته پرستش و اطاعت من است؛ پرستش و اطاعت کرده اند و در نتیجه شایسته جانشینی در زمین گردیدند. عبادت تنها کافی نیست، صلاحیت و عمل صالح نیز لازم است و چه زیبا است که وراثت زمین و حکومت بر جهان دو شرط دارد، بندگی خداوند و انجام اعمال صالح، این کثیر می نویسد: خداوند متعال در تورات و زبور خبر داده است و در علم ازلی او، قبل از این که آسمان ها و زمین خلق شوند، مقرر شده است که امت محمد وارث زمین میشوند. و چون صالح اند آنان رابه بهشت میبرد. (مختصر ۵۲۴/۲).

و امام قرطبی گفته است: بهترین گفته در این مورد این است که منظور از زمین بهشت است؛ زیرا به نظر ابن عباس(رض) و مجاهد، زمین دنیا به ارث صالحان و غیر صالحان در آمده است و آیهی وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ بر آن دلالت دارد. و اکثر مفسران بر آنند که منظور از بندگان صالح، امت محمد صلی الله علیه و اله و سلم

است. (تفسیر قرطبی ۳۴۹/۱۱).

إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِينَ ﴿١٠٦﴾

بی‌شک در این قرآن برای اهل عبادت مایه و وصول به مقصد حق نهفته است. (۱۰۶) **تفسیر:**

بندگان الله، به سراغ کسب صلاحیت و لیاقت بروید تا وارث زمین شوید: در آیه قبل خواندیم که وراثت و حکومت صالحان بر زمین با دو شرط محقق میشود، یکی با بندگی خالص خدا که با لفظ «عِبَادِي» آمده بود و دیگری با کسب صلاحیت، «الصَّالِحُونَ». در این آیه خداوند باز تأکید میفرماید که، بندگان باید این پیام را دریافت نمایند که هم باید در بندگی خالص شوند و از مرحله‌ی بندگی کلی و عام «عَابِدِينَ» به مرحله بندگی خاص «عِبَادِي» برسند و هم در ایجاد صلاحیت بکوشند.

«إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِينَ» به راستی در این آیات خوانده شده از کتاب الهی پیرامون این موضوع، اندرزی کافی است برای کسانی که مطیع و فرمانبردار خدای عزوجل میباشد. و پروردگار خویش را در چهار چوب شریعتش پرستش کرده، او امر اش را انجام داد و از نواهی پرهیز نموده اند. شایان ذکر است که رأس همه عبادتها، نماز است.

خواننده محترم!

در آیات متبرکه (107 الي 112) در باره شخصیت والای محمد صلی الله علیه وسلم پیامبر رحمت و صلح و دوستی بحث بعمل می‌آید:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴿١٠٧﴾

و تو را (ای پیغمبر) نفرستادیم مگر رحمتی برای جهانیان. (۱۰۷)

تفسیر:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» بدون شک خداوند متعال، «رَبِّ الْعَالَمِينَ» و رسولش «رحمة للعالمین» است، یعنی تربیت واقعی در سایه هدایت انبیا امکان پذیر است.

واقعاً پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم برای همه‌ی انسان‌ها، در همه‌ی اعصار و تمامی مکان‌ها رحمت است و نیازی به پیامبر دیگری نیست.

الله متعال پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم را جز رحمتی برای تمام خلق نیافریده است پس هر که از پیامبر پیروی کرده و به پیام و شریعت اش ایمان آورده باشد، به چنان سعادت‌ی نایل میشود که بعد از آن هیچ شقاوت و تیره بختی‌ای را نخواهد دید، و او یقیناً به خیر دنیا و آخرت نایل میگردد؛ ولی هر کس به پیامش ایمان نیاورد، ناکام و نگونبخت شده و در گمراهی آشکاری قرار می‌گیرد.

«رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»: رحمت برای جهانیان. وجود پیغمبر خاتم سبب سعادت دو جهان مردمان است. چرا که عمل به ائین و برنامه‌ای که او با خود آورده است ناکامیها و بدبختیها و بیدادگریها و تباهاکاریها را پایان میدهد، و سرانجام منتهی به حکومت صالحان با ایمان بر معموره جهان خواهد شد، و در پایان آنان را به نعمت جاوید و سرمدی آخرت نائل خواهد کرد.

در «تفسیر انوار القرآن» در تفسیر آیه «إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» می‌نویسد: **رحمتی برای عالمیان** البته تعبیر (عالمین) شامل همه جهانیان از جمله کفار نیز می‌شود پس معنای رحمت بودن آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای کفار این است که: کفار به سبب بعثت آن حضرت صلی الله علیه وسلم، از عذابهای دنیوی چون خسف (فروبردن در زمین)،

مسخ و عذاب استیصال (ریشه‌کن شدن کلی از عرصه هستی) در امان شده‌اند. در حدیث آمده است: «همانا من رحمت و برکتی هستم که از جانب خدا به بشریت هدیه شده است». (اخراج از ابن عساکر است.) پس هر کس این رحمت را بپذیرد و این نعمت را سپاسگزار باشد، در دنیا و آخرت نیکبخت خواهد شد.

الله تعالی فرموده است: «رحمة للمؤمنين»، بلکه فرمود: «رحمة للعالمين»؛ زیرا با فرستادن سید و بزرگ پیامبران علیهم السلام به تمام خلق رحم و کرم مبذول داشته است؛ زیرا نیکبختی بزرگ را با خود آورده و رستگاری را به ارمغان آورده است. و به وسیله‌ی او به خیرات فراوانی نایل آمده‌اند؛ خیر دنیا و آخرت. و بعد از نادانی آنان را آگاه ساخت و بعد از گمراهی آنان را به راه راست هدایت کرد. پس واقعاً رحمة للعالمين است. حتی به کفار هم رحم شده است که کيفرشان به تاخیر افتاده و به وسیله‌ی عذاب ریشه‌ی آنها را از بیخ برکنده نشده و با مسخ و فرو رفتن در زمین عذاب نیافته‌اند.

قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٠٨﴾

بگو: جز این نیست که به من وحی می‌شود که معبود شما پروردگار یکتا و یگانه است، پس آیا شما مسلمان هستید؟ (۱۰۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ»: خدا و معبودتان تنها خدای یگانه و معبود یکتائی است و بس. جمله نائب فاعل (یوحی) است. «مُسْلِمُونَ»: گردن نهندگان. تسلیم‌شوندگان. مراد از پرستش، تشویق و ترغیب به پذیرش توحید است. «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم‌دل.

تفسیر:

«فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» استفهامی است به معنی امر. یعنی پس تسلیم و مطیع بشوید و فرمان و حکم او را انجام دهید. (صفوأة التفاسیر)

نسب شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم:

او محمد پسر عبدالله پسر عبدالمطلب پسر هاشم پسر عبدمناف پسر قُصَیّ پسر کلاب پسر مُرّه پسر کعب پسر لؤی پسر غالب پسر فهد پسر مالک پسر نضر پسر کنانه پسر خزیمه پسر مدرکه پسر الیاس پسر مضر پسر نزار پسر معد پسر عدنان است. و این نسب شریف در نهایت به اسماعیل علیه السلام پسر ابراهیم علیه السلام می‌رسد. تمامی اجداد رسول الله از بزرگان و اصحاب فخر و شرافت بوده‌اند نسب او بهترین و برترین نسب‌ها است. چون خدا هیچ پیغمبری را جز از میان برترین و شریفترین نسب‌ها بر نیانگیخته است.

در حدیث بخاری آمده است، چون هرقل پادشاه روم در مورد نسب رسول الله صلی الله علیه وسلم از ابوسفیان سؤال کرد و گفت: نسب او در میان شما چگونه است؟ گفت: او در میان ما دارای نسبه‌ی اصیل و فاضل است.

هرقل گفت: «چنین است که انبیاء از میان شریفترین افراد و نسب‌های قومشان مبعوث میشوند». یعنی از میان شریفترین افراد و قبایل قوم. در حقیقت ولادت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم بر طهر و پاکی بوده است و نسب او به هیچ وجه به ناپاکی و خباثت جاهلی آلوده نگردیده است و ثمره‌ی یک نکاح صحیح است که به نکاح اسلامی شباهت دارد. دلیل این ادعا فرموده‌ی رسول الله صلی الله علیه وسلم است که میفرماید:

«إني خرجت من نكاح ولم أخرج من سفاح» و در روایت عایشه (رض) آمده است: «وُلِدْتُ مِنْ نِكَاحٍ غَيْرِ سِفَاحٍ» من محصول و مولود نكاح هستم نه نتیجه و ثمره‌ی زنا.

رسول الله صلی الله علیه وسلم از اولاد اسماعیل است نه از اولاد اسحاق، و پیغمبران بنی اسرائیل همگی از نسل یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم تراوش یافته‌اند در حالی که رسول الله صلی الله علیه وسلم از ذریه‌ی اسماعیل علیه السلام بوده است. در حدیث مسلم آمده است:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى مِنْ وَدِّ إِبْرَاهِيمَ إِسْمَاعِيلَ وَاصْطَفَى مِنْ وَدِّ إِسْمَاعِيلَ بَنِي كِنَانَةَ وَاصْطَفَى مِنْ بَنِي كِنَانَةَ قُرَيْشًا وَاصْطَفَى مِنْ قُرَيْشٍ بَنِي هَاشِمٍ وَاصْطَفَانِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ».

«همانا خداوند از اولاد ابراهیم اسماعیل را برگزید و از فرزندان و نواسه گان اسماعیل بنی کنانه را برگزید و از بنی کنانه قریش را برگزید و از میان قریش بنی هاشم را برگزید و مرا از میان بنی هاشم برگزید». در برخی از روایت‌ها آمده است: پس من برگزیده‌ی از میان برگزیدگان هستم.

تولد رسول الله صلی الله علیه وسلم:

حضرت محمد صلی اله علیه وسلم در روز دوشنبه دوازده ربیع‌الأول سال عام الفیل حوالی سال 570 میلادی تولد یافته است، منظورم از میلاد مسیح است.

ابن کثیر گوید: «در اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم روز دوشنبه به دنیا آمده است اختلافی وجود ندارد» (البداية والنهاية صفحة 260).

ابن عباس (رض) روایت کرده: «رسول الله روز دوشنبه تولد یافته و در روز دوشنبه به نبوت رسیده و در روز دوشنبه از مکه به مدینه هجرت کرده و در روز دوشنبه از دنیا رفته است». (روایت از احمد).

و اینکه در سال مشهور به «عام الفیل» به دنیا آمده قطعی است. اما در روز و ماه اختلاف کرده‌اند، جمهور علماء بر این قول هستند که در روز دوازده ربیع‌الأول به دنیا آمده است. ابن اسحاق در کتاب سیره‌ی خویش بر این قول نص و تأکید دارد. از ابن عباس (رض) روایت شده که: «رسول الله صلی الله علیه وسلم در عام الفیل روز دوشنبه دوازده ماه ربیع‌الأول تولد یافته و در همان روز (دوشنبه) مبعوث شده و به معراج رفته و هجرت کرده و از دنیا رفته است» صاحب‌البداية والنهاية می‌فرماید: قول مشهور نزد جمهور این قول است. (البداية والنهاية صفحة 260).

مادر محمد صلی الله علیه وسلم آمنه دختر وهب پسر عبدمناف پسر زهره می‌باشد نسب آمنه و عبدالله در جد ششم رسول الله کلاب به هم می‌رسند.

محمد صلی الله علیه وسلم پیامبر رحمت است:

در این هیچ جای شکی نیست که: يك انسان با اراده‌ی الهی می‌تواند در تمام هستی اثر بگذارد. قرآن عظیم‌الشان در آیه (107 سوره انبیا) می‌فرماید: «وما ارسلناک الا رحمة للعالمین» (ای رسول الله ما تو را جز برای رحمت برای جهانیان نفرستادیم)

در این آیه متبرکه بوضحات تام ملاحظه می‌نمایم که پروردگار ما پیامبر عالم بشریت محمد صلی الله علیه وسلم را رسول رحمت برای جهانیان و عالم بشریت اعلام نموده است. این فهم و حکم قرآن تنها یک ادعا نیست بلکه کلام الله سبحانه و تعالی است.

اگر زندگانی پیامبر صلی الله علیه وسلم را بطور واقع‌بینانه و بیطرفانه مطالعه‌ی نمایم به این واقعیت پی خواهیم برد که او رحمتی برای همگان است و این رحمت و بزرگواری را می‌

توان در زندگی اصحاب او نیز مشاهده نمود.

- از حضرت عایشه ام المومنین (رض) روایت است که شبی رسول الله صلی الله علیه وسلم را در سجده با چشم گریان دیدم که می فرمود امتی امتی یا ربی امتی (پروردگارا امتم امتم «را رستگار فرما»

پیامبر ما نمونه بهترین اخلاق است:

پروردگار با عظمت در مورد پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «وَإِنَّكَ لَعَلِي خُلِقَ عَظِيمٌ» (و تو اخلاق بزرگ و برجسته‌ای داری.) از جمله فضایل برجسته‌ی اخلاقی پیامبر صلی الله علیه وسلم، عزت و شرافت نفس است.

قرآن کریم با تاکید بر پیروی از پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَ اطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا و پیامبر خدا و اولوالامر، پیروی کنید. پس اگر در امری، اختلاف داشتید، آن را در روشنی کتاب الله و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم حل و فصل نمایید، اگر واقعاً شما به الله و روز قیامت، ایمان دارید، این کار نیکو و پایانش نیکوتر است.

بدین ترتیب، پیروی از پیامبر صلی الله علیه وسلم سرچشمه‌ی عزت، و عملی ساختن رهنمودهای پیامبر صلی الله علیه وسلم، مایه‌ی عزتمندی انسان می‌گردد. پیامبر بزرگوار اسلام هیچ وقت از خود ذلت نشان نداد و از مؤمنان نیز درخواست و تقاضاء بعمل می‌آید که هیچگاه به ذلت تن در ندهند.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آدْنَتْكُمْ عَلَى سَوَاءٍ وَإِنْ أُدْرِي أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ ﴿١٠٩﴾

پس اگر روی گردان شدند، پس بگو: به همه شما برابر اعلام کردم. و نمی‌دانم که آنچه به شما وعده داده می‌شود نزدیک است یا دور. (۱۰۹)

تفسیر:

باتأسف باید گفت که برخی از انسانها لجوج، حتی از «رحمة للعالمین» نیز روی برمی‌گردانند. در این جایی شکی نیست که: انسان مختار است نه مجبور، لذا می‌تواند حتی در برابر دعوت و درخواست انبیا نیز مقاومت و اعراض کند.

«ءَاَدْنَتْكُمْ»: به شما اطلاع دادم و باخبرتان کردم (فصلت / 47). «عَلَيَا سَوَاءٍ»: به طور یکسان. بدون استثناء. «إِنْ»: نه! حرف نفی است.

خداوند متعال در آیه مبارکه میفرماید: «فَإِنْ تَوَلَّوْا» پس اگر کافران از اسلام روی برگردانند، «فَقُلْ آدْنَتْكُمْ عَلَى سَوَاءٍ» به آنان بگو: من آنچه را حق تعالی به من نازل نموده، به همه شما ابلاغ می‌کنم و حجت را بر همه شما برپا می‌دارم تا آنکه من و شما در آگاهی از این پیام الهی یکسان باشیم، «وَ إِنْ أُدْرِي أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ» و من نمی‌دانم که آیا نزول آن عذابی را که خدای سبحان به شما وعده داده نزدیک است یا دور. اما بدون شک محقق و واقع می‌شود ولی من از دوری و نزدیکی آن آگاه نیستم. واقعیت امر هم همین است: چیزی را که انسان نمی‌داند، باید با صراحت بگوید که نمی‌دانم.

إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ ﴿١١٠﴾

بی تردید الله هم سخن آشکار را و آنچه را پنهان می‌دارید، می‌داند. (۱۱۰)

تفسیر:

در حقیقت الله آگاه است و هیچ امری بر او مخفی و نهان نیست، یعنی اینکه تنها ذات

پروردگار است که سخنان آشکار و نهان شما را می‌داند؛ هیچ امر پنهانی بر وی نهان و مخفی نیست او پنهانها را همچون آشکارها می‌داند و علم هر دوی آن نزد او یکسان است پس شما را به زودی در قبال آن مجازات می‌کند.

اگر احياناً در تحقق وعده‌های الهی در برخی از موارد تأخیری دیده می‌شود، این به معنای بی‌خبری و غفلت او نیست، زیرا آیه مبارکه با صراحت تأکید میکند که او؛ همه چیز را می‌داند و از همه جا آگاه است، ولی دادن مهلت‌ها دارای حکمت‌های متعددی می‌باشد که از جمله:

الف: تا هر میزان که گنهگار می‌تواند، پیمانه گناه خود را پر کند. «إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا» «آل عمران، 178». همانا به آنان مهلت می‌دهیم تا گناهانشان زیاد شود.

ب: خطاکار توفیقی بیابد و توبه کند.

ج: کارهای نیک گنهگار مصرف شود و او دیگر در قیامت قرضداری نداشته باشد.

وَأَنْ أَدْرِي لَعَلَّه فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ (۱۱۱)

و نمی‌دانم؛ شاید (دوری وعده) برای شما آزمایش باشد (و تأخیر شدن آن) برخوردار شدن (از نعمت‌ها برای شما باشد) تا مدت مقرر. (۱۱۱)

تفسیر:

تأخیر قهر و سزای الهی یا بخاطر آزمایش است و یا جهت پر شدن پیمانه مهلت. و فراموش نکنید که: کامیابی‌ها و لذت‌جویی‌های دنیا موقت است.

«وَأَنْ أَدْرِي لَعَلَّه فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ (111)» و شاید این تأخیر «کیفر» به این منظور باشد که شما تا مدتی معین از متاع و لذایذ دنیا بهره‌گیرید و آنگاه عذاب دردناک خدا شما را دربر گیرد.

قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ (۱۱۲)

(و پیامبر) گفت: پروردگار! به حق (میان ما و ایشان) فیصله کن. و پروردگار مهربان ما (آن ذاتی است که از او) مدد خواسته می‌شود بر آنچه شما وصف می‌کنید. (۱۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَحْكُم»: فیصله فرما و کار را یکسره کن. «الْمُسْتَعَانُ»: کسی که از او استمداد خواسته می‌شود و طلب یاری و کمک می‌گردد.

تفسیر:

در برابر لجابت دشمنان، از الله متعال باید در خواست کمک کنیم. به یاد داشته باشیم که حساب و کتاب در کار است، پس در ستایش‌ها و انتقادها باید دقت لازم کار گیریم.

و بدنترتیب سوره مبارکه انبیاء به استعانت و کمک خواستن از الله متعال خاتمه می‌یابد. و خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه و سلم دستور می‌دهد که کار را به او واگذار کند و از او انتظار گشایش و کامیابی را داشته باشد. که نیکو یاور و نیکو معین ذات پروردگار است.

**صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
ومن الله التوفيق**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الحج

جزء - (17)

سورة حج در مدینه نازل شده، دارای هفتاد و هشت آیه و ده رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب اعلان فریضه حج در آن برای مردم بر زبان ابراهیم خلیل الله بعد از بنای بیت عتیق الهی، به نام «حج» نامیده شد. (آیه: 27 همین سوره). این سوره مبارکه در برگزیده احکامی چون فرضیت حج و مشروعیت جهاد مسلحانه است و هرچند بیان احکام از خصوصیات سوره‌های مدنی است اما در عین حال این سوره از موضوعات سوره مکی، چون ایمان به خداوند لایزال، توحید و معاد نیز بحث به عمل آورده است، از این روی جمهور علماء بر آنند که در این سوره، از آیات مکی و مدنی هر دو متشکل شده است.

خصوصیات خاص سوره حج:

مفسران در مورد مکی بودن و مدنی بودن این سوره با هم اختلاف دارند، هر دو روایت از حضرت ابن عباس (رض) منقول است. جمهور مفسران بر این عقیده اند که این سوره ترکیبی از آیات مدنی و مکی است، و امام قرطبی این نظریه را اصح قرار داده است، و نیز فرموده است که از عجایب این سوره است که بعضی از آیات آن در شب و بعضی در روز، بعضی در سفر و بعضی در حضر، بعضی در مکه و بعضی در مدینه، بعضی هنگام جنگ و جهاد، و بعضی در حال صلح و امن نازل شده‌اند، و بعضی از آنها ناسخ و بعضی آنها منسوخ و بعضی محکم و بعضی متشابه می باشند؛ زیرا بر تمام اصناف تنزیل مشتمل است. بطور مثال آیه مبارکه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» (آیه 1 سوره حج) در حال سفر بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم نازل گردیده، و آن حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نزول، آیه مبارکه آنرا با صدای بلند تلاوت نمود، همراهان سفر، صحابه ی کرام با شنیدن صدای رسول الله صلی الله علیه وسلم جمع شدند، آن جناب آنان را مورد خطاب قرار داد که: آیا شما زلزله قیامت را که در آیه ذکر شده است می دانید که در چه روزی واقع می شود، صحابه عرض کردند: خدا و رسول او بهتر می دانند، آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: آن همان روزی است که خداوند متعال به حضرت آدم علیه السلام دستور می دهد که اهل جهنم را جدا کن، آدم علیه السلام، عرض می کند: اهل جهنم چه کسانی هستند؟ خداوند میفرماید: از هر هزار نفر نهصد و نود و نه نفر، فرمود: در آن هنگام است که به سبب خوف و ترس کودکان پیر می شوند و زنان بار دار سقط جنین میکنند، صحابه کرم با شنیدن آن پریشان شدند و عرض کردند: یا رسول الله چي کسی است، آنکه از ما نجات می یابد؟ فرمود: شما اندیشه ای نداشته باشید اهل جهنم از یاجوج و ماجوج هزار نفر می باشند و از شما یک نفر، این مضمون در صحیح مسلم و غیره به روایت ابو سعید خدری نقل است، و در بعضی از روایات آمده است که در آن روز شما با دو گروه از مخلوق قرار می گیرید، که هر گاه آنان با هر اجتماع باشند، آن از روی آمار، غالب و اکثر می باشند، یکی یاجوج و ماجوج، دوم ابلیس و ذریه‌ی او، و از اولاد آدم کسانی که

قبلاً مرده اند (لذا بیشتر تعداد نه صدونود ونه از آنها می باشند) همه ی این روایات در تفسیر قرطبی و سایر تفاسیر نقل شده اند.

حج:

حج در لغت: به معنی قصد پی در پی و در شریعت قصد خانه خداست برای انجام اعمال بخصوصی.

در قرآن عظیم الشان ده بار بحث از «حج» با تکرار کلمه «حج» بعمل آمده است. نه (۹) بار این کلمه با تعبیر «حج» به فتح حا (و يك بار) در آیه 97 سوره آل عمران (با تعبیر) حج به کسر حاء بیان شده است.

کلمه «حج» به فتح حاء (در لغت بمعنی قصد با حرکت است؛ کلمه «محجه» به معنای راه هموار و مستقیمی است که انسان را به مقصد رهسپار می سازد.

ارتباط و پیوند سوره حج با سوره قبلی:

سر آغاز این سوره با پایان سوره ی الأنبياء ارتباط دارد بدین ترتیب که: آیه های پایانی سوره ی انبياء فرا رسیدن روز رستاخیز و خوف و ترس سخت آن روز را بیان می کند. [انبياء/۹۷] و طلیعه ی این سوره با آیه ی «... إن زلزلة الساعة شيء عظيم يوم ترونها تذهل...» آراسته شده است.

سوره ی انبياء در بیان سرگذشت بیشتر از ده تن از پیامبران، اثبات توحید و یکتایی الله، ترک شرک و ایمان به معاد است. در این سوره ی حج درباره ی گونه های مختلف آفرینش انسان و دوران متعدد آن، ابداع آسمانها و زمین، زنده کردن انسانها برای روز حساب و کتاب به استدلال می پردازد، سپس برای التفات نمودن به احوال ظالمان و نابودی آنان و سراها و قصر های شان و پندپذیری از آن، اندیشه ها و عقل را بیدار می کند.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره حج :

تعداد آیات سوره حج طوریکه یاد آور شدیم به هفتاد و هشت آیه میرسد، تعداد کلمات آن هزار و دویست و هفتاد و یک کلمه می باشد. (البته قابل تذکر است که اقوال علماء در این بابت مختلف است.) تعداد حروف سوره حج به؛ پنج هزار و نود و پنج حرف میرسد (طوریکه علمای کرام در مورد تعداد حروف سوره های قرآنی نظریاتی مختلف دارند.)

یادداشت:

آیات (18 و 77) «سوره حج» دارای سجده تلاوت می باشد. شما میتوانید معلومات تفصیلی در مورد حکم سجده تلاوت را در سوره «النجم» همین تفسیر مطالعه فرماید.

فضیلت سوره حج:

عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: «أَوَّلُ سُورَةِ نَزَلَتْ فِيهَا السُّجْدَةُ الْحَجِّ، قَرَأَهَا رَسُولُ اللَّهِ فَسَجَدَ وَسَجَدَ النَّاسُ إِلَّا رَجُلًا أَخَذَ التُّرَابَ فَسَجَدَ عَلَيْهِ فَرَأَيْتَهُ قُتِلَ كَافِرًا».

ابن مسعود (رض) میفرماید: اولین سوره ای که نازل گردید و در آن، سجده وجود داشت، سوره حج بود. رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را تلاوت نمود و سجده کرد و مردم همراه ایشان، سجده کردند به جز یک نفر که مقداری خاک را برداشت (و بدون اینکه سرش را پایین کند) بر آنها سجده کرد. بعدها وی را دیدم که در حالت کفر کشته شد» (روایت حکام نیشابوری در المستدرک با سند صحیح).

فضیلت بخصوص سوره حج :

مفسیر عبد العزیز در تفسیر خویش تفسیر فتح العزیز میفرماید: از شگفتیهایی این سوره آن

است که در شب و روز، در سفر و حضر، در مکه و مدینه، وقت جنگ و استراحت و به صورت محکم و متشابه شرف نزول یافته است.

خطاب این آیه به همه ی مردم از آدم تا روز قیامت است که بدین وسیله خداوند، شیوه ی پرهیزگاری و حق شناسی را به آنان دستور می دهد و از بیم و هراس قیامت و زلزله ی سخت و چگونگی آخرت باخبر شان می کند تا جز راه راست راه دیگری در پیش نگیرند. پس ای مردم! از سزای الهی بترسید، اوامر اش را اطاعت کنید و به حق گرایید و از نافرمانی دوری و اجتناب نمایید، قطعاً این کره ی زمین شما چون سایر پدیده های هستی، زیر و زبر می شود و رویدادی و حوادث وحشتناک و دهشت انگیز است و چنان دلها را به لرزه در می آورد که کسی تصور سختی آن را نخواهد کرد. وقتی قیامت برپا شود، کافران خوار و زبون میگردند و مؤمنان سرافرازند، زمین، سخت به جنب و جوش در می آید، کوه ها در هم کوبیده، خورد و ریز می شوند و همچون خاک به هوا برمی خیزند و پراکنده می شوند.» (واقعه آیات 1 الی 6)، (سوره الحاقه آیات 14 و 15)، (سوره زلزله، آیات 1 و 2).

آن روز مادران مهربان و دلسوز از شیر دادن به نوزادان خود غافل می مانند، حتی پستانشان از دهان آنان بیرون میکشند و جز به خود در فکر عزیزترین کسانشان نیستند. زنان آبستن هم از خوف و ترس آن روز، سقط جنین میکنند. مردم را افتان و خیزان و بی حال و مست و واره می بینی، طوریکه تصور میشوند که نیشه شراب شده اند، حال آنکه خوف، ترس و دهشت، سست و ناتوانشان کرده و نزدیک است دلها از بیم آن روز از قفسه ی سینه بیرون به افتد.

در میان مردم کسانی بدون دانش و بینش و اندیشه، درباره ی یکتایی الله، صفات و افعالش و درباره ی قدرت او مجادله می کنند و سر انکار دارند.

صاحب تفسیرکشاف میفرماید: این آیه، عام است و جدال بدون منطق و دانش در مورد کارهای الله متعال جایز نیست؛ اما مجادله ی نیکو و از روی دلیل و دانش رواست. (سوره نحل، آیه 125).

مجادله ی باطل مانند این که: مشرکان می گفتند: آیا خدایان ما بهترند یا عیسی؟ این مثال را جز برای جدال و دشمنی بیان نمی کردند. (سوره زخرف آیه 58). پس هر کس از راه و روش شیطان را پیروی کند، او را دوست بدارد و یار و غمخوار خود پندارد، در چاه تاریک گمراهی افتاده است و شیطان او را تا قعر آتش دوزخ می برد.

محتوای سوره حج:

طوریکه در فوق یاد آور شدیم که سوره حج در مدینه نازل شده است و مانند سایر سوره های مدنی که به امور تشریح می پردازند، جوانب تشریح را مورد بحث و بررسی قرار میدهد. با این که این سوره در مدینه نازل شده است اما فضای سوره های مکی بر آن غالب است. به این معنی که موضوع ایمان، و توحید و برحذر داشتن و تهدید و حشر و نشر و جزا و مناظر قیامت خوف و ترس این روز، به صورتی بارز در این سوره انعکاس یافته است. تا جایی که نزدیک است خواننده تصور کند از جمله سوره های مکی است. و در کنار این، موضوعات تشریحی از قبیل اجازه ی قتال و احکام حج و ذبح، و امر به جهاد در راه الله و سایر موضوعاتی که از خصوصیات سوره های مدنی است، وارد شده است، و طوریکه در فوق هم متذکر شدیم برخی از علماء آن را از جمله سوره های مشترک بین مکی و مدنی

دانسته‌اند.

- سورة مبارکه حج با سرآغازی خشن و ترسناک شروع شده که قلب‌ها را به لرزه در می‌آورد و از خوف و ترس آن عقل تعجب میکند. این سرآغاز هولناک عبارت است از زلزله‌ای شدید و سرسام‌آور که قبل از قیام قیامت و زمان رستاخیز به وقوع می‌پیوندد و خوف و رعب را بر قلب انسان مستولی میکند؛ زیرا فقط منازل و قصرها را زیرورو نمیکند، بلکه هراس آن به مادران شیرده می‌رسد و آنها را از شیرخوارگان غافل میکند و بارداران از شدت خوف و ترس آن روز بار خود را سقط میکنند و انسان‌ها از ترس و وحشت آن روز همچون انسان مست میگردند. هیبت و ترس این روز قلب انسان را می‌لرزاند؛ طوریکه میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» (۱) ای مردم! از پروردگارتان بترسید، بیگمان زلزله قیامت، واقعه‌ای بزرگ است.

- این سوره موضوع را از خوف رعب و ترس رستاخیز انتقال داده و به ارائه دلایل بر تحقق حشر و نشر می‌پردازد تا بر تحقق حشر دلایل اقامه کند. سپس به بحث درباره‌ی دار جزاء می‌پردازد، سرایی که در آن انسان به پاداش عمل خود نایل می‌آید، اگر خیر باشد، پاداش خیر می‌بیند و اگر شر باشد، جزای آن را می‌بیند.

- این سوره همچنین درباره‌ی بعضی از مناظر روز قیامت بحث نموده است که در آن نیکوکاران در اقامتگاه پر نعمت، و بدان و گنجهکاران در دوزخ اقامت دارند.

- این سوره سپس به بحث درباره‌ی حکمت اجازه‌ی قتال با کفار پرداخته و اماکن ویران شده به سبب ظلم و ستم ساکنانش را مورد بحث قرار داده است. و بدین ترتیب سنت خداوند متعال را در دعوت‌های پیامبران، بیان کرده است تا مسلمانان از سرانجام خود اطمینان خاطر داشته باشند، سرانجامی که وعده‌ی آن را به شکیبایان داده است.

- در آخر سوره، برای پرستش بت‌ها توسط مشرکان مثال آورده است، و روشن کرده است که چنین معبودانی ناتوان‌تر و ناچیزتر از آنند که پشه‌ای را خلق کنند، تا چه رسد به این که انسانی شنوا و بینا را هستی بخشند، و سوره انسان را به پیروی از آیین پاک ابراهیم، آیینی که به منزله‌ی زیربنای ایمان و بنیان و اساس توحید است فرا خوانده است.

وسرانجام قسمتی از آن پند و اندرزهایی است در زمینه‌های مختلف زندگی و تشویق به نماز و زکات و امر به معروف و نهی از منکر و توکل و توجه به پروردگار با عظمت است. (بنقل از تفسیر صفوة التفاسیر شیخ مرحوم صابونی).

ناسخ و منسوخ:

قرآن از جانب خداوندی است که جهانیان را با علم قدرت و حکمت خود آفریده است و اوست که این قرآن را بر بنده اش محمد صلی الله علیه وسلم نازل فرمود و خود او هم حافظ آن بود: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر 9) یعنی: مآقرآن را نازل کردیم؛ و ما بطور قطع نگهدار آنیم!

بنابر این خداوندی که بر هر چیز تواناست، و تمامی کائنات را با قدرت و علم خود نگهداشته است، قرآن و کلام خویش را هم محفوظ نگهداشت و هیچ شک و تردیدی وجود ندارد که این قرآنی که اکنون در دست انسانهاست، تمام و کمال همان قرآنی است که بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده بدون کم و کاست و یا فزونی بر آن.

وکسي که بر آن شک کند و يا منکر آيه اي از آن گردد او به اجماع امت کافر است زیرا در حقيقت منکر آیات خداوندي شده است.

اما گاهي برخي از آیات قرآن توسط آیات ديگري نسخ ميشوند، ناسخ يعني آنکه آيه يا حکمي جديد توسط خداوند متعال بر پيامبرش نازل ميگردد و توسط آن آيه يا حکم سابق را تغيير ميدهد، به آيه يا حکم سابق هم منسوخ گویند، يعني آيه و حکمي که نسخ شده است. اما ناسخ انواع و حالتهاي مختلفی دارد:

- گاهي فقط حکم آيه اي از قرآن نسخ مي شود ولي لفظ و تلاوت آن آيه در قرآن باقي مي ماند.

- گاهي فقط تلاوت آيه نسخ مي شود ولي حکم آن باقي مي ماند.

- احکامي که مربوط به دوران پيش از اسلام بوده و در بين مردم باقي مانده بود، توسط برخي از آیات منسوخ شدند.

تمامي اين امور هم بنابر حکمت خداوند متعال رخ مي دهند و مي توان گفت که يکي از حکمتهاي آن، والله اعلم، نزول تدريجي آیات و احکام قرآن بر مردم آنزمان بود و چون آنها از جاهليت به اسلام وارد شده بودند، بنابر اين خداوند متعال بنا به حکمت خویش برخي از احکام را در طی چند مرحله بر آنها تشریح کرد تا آنها اندک اندک به مرور خود را با قوانين اسلام تطبیق دهند، بعد که نفوس آنها ثابت گشت، آنوقت بود که خداوند حکم اصلي را نازل ميکرد و حکم سابق را نسخ مینمود.

سایر خصوصیات سورة حج :

سورة حج از سور مثنائي مي باشد (لست سور مثنائي در... ويا گفته شود که سوره هاي مثنائي عبارت اند از:...). مثنائي سوره هايي هستند که بعد از سور مئين قرار گرفته اند و زیر صد آيه دارند مانند اينکه سور مئين مبدي باشند و توالي آن مثنائي آن فرض شده اند. سوره هاي مثنائي عبارتند از: احزاب و حج و قصص و نمل و نور و انفال و مريم و عنكبوت و روم و يس و فرقان و حجر و رعد و سبأ و فاطر و ابراهيم و ص و محمد و لقمان و زمر.

از خصوصيات سورة حج دو سجده اي بودن آن است. آیات هجده و هفتاد و هفت اين سوره داراي سجده تلاوت مي باشند.

ترجمه و تفسیر سورة الحج

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ﴿١﴾

ای مردم! از پروردگارتان بترسید، بیگمان زلزله قیامت، واقعه ای بزرگ است. (۱)

تفسیر:

«زَلْزَلَةٌ» یعنی حرکت شدید، و اصل آن از «زَلَّ» به معنی زایل شد و حرکت کرد، آمده است. «زلزل الله قدمه» یعنی پای او را به حرکت آورد. و لفظ «زلزله» برای امور هولناک و سهمگین به کار می رود. (صفوأة التفسیر).

پروردگار با عظمت ما در این آیه مبارکه همه مردم را مورد خطاب قرار میدهد که از پروردگارشان که نعمتهای ظاهری و باطنی به آنها بخشیده است بترسند. یعنی با انجام دادن واجبات و ترک محرمات - از عذابش درپناه آملی قرار دهید زیرا تقوی ملکه‌ای در نهاد انسان است که اثر اعمال نیک است، بعضی از علماء گفته‌اند: تقوا یعنی خدا تو را در حال ارتکاب عمل نهی شده نبیند، بلکه اوامر و دستورات او را به طور کامل انجام دهی امر به تقوا در واقع امر به همه آن اعمال نیک میباشد «چراکه زلزله قیامت چیز بزرگی است» و بسیار هولناک و سهمگین است.

«زَلْزَلَةٌ»:

حرکت و تکان سختی که در سازمان عالم هستی در آستانه رستاخیز ایجاد میگردد و کوهها را از جا می‌کند و ابحار را به هم می‌ریزد و آسمان‌ها را در هم می‌کوبد (سوره واقعه آیه 4).

«السَّاعَةَ»: هنگامه رستاخیز قیامت (سوره أنعام آیات 31 و 40).

زلزله قیامت:

واقعا زلزله قیامت حادثه بزرگی است که به مقدار قوت و عمق آن نمیتوان پی برد. این همان زلزله‌ای است که یکی از نشانه‌های قیامت می باشد و به قول جمهور علماء، قبل از برپایی روز قیامت در دنیا به وقوع می‌پیوندد.

چون وقتی قیامت بر پا میشود زمین به لرزه میافتد و تکان میخورد و کوهها از جا کنده شده و تکه تکه گشته و به توده‌های از ریگ و خاک تبدیل میشوند، سپس غبار شده و به هوا میروند. در آن روز مردم به سه گروه تقسیم میشوند.

پس در آن وقت آسمان میشکافد و آفتاب و ماه در هم پیچیده میشود و ستارگان پراکنده میگردند و پریشانی و اضطراب شدیدی که دلها را از جا میکند بر دلها مستولی میشود، و کودکان از شدت خوف و هتئیت این روز پیر میشوند، و چیزهای سخت از هیبت آن نوب میشوند، بنابراین پروردگار با عظمت میفرماید: «يَوْمَ تَرُؤْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ» (حج: 2) (روزی که آن را ببینید، هر شیردهنده‌ای از آن کس که شیر می‌دهد، غافل می‌شود و هر زن (مادر) باردار بار (جنین) خود را می‌نهد. و مردم را مست می‌بینی حال آنکه

مست نیستند، بلکه عذاب الله بسیار سخت است.)

يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ رَوْيَ كِه زلزله قِيَامَتِ ار ميبينيد آن چنان هول و هراس سراپاي مردمان را فرا ميگيرد كه همه زنان شيردهي كه پستان به دهان طفل شيرخوار خود نهاده اند كودك خويش را رها ميكنند، با اينكه، مادر به شدت كودكش را دوست دارد، به خصوص در اين حالت كه او در آن به سر ميبرد. وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا و از شدت وحشت و هراس آن روز همه بارداران سقط جنين مينمايند.

وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَ مَرْدَمَانِ رَا مَسْتِ مِيبِنِي، و لي آنان مست نيستند، وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ. بلکه عذاب الله بسيار سخت است، بنابر اين عقلايشان پريده و دلهايشان از جا بركنده شده و به گلو رسيده است،

در اين روز پدران براي فرزندان خويش كاري نميكنند و فرزندان نيز به پدران خويش كاري كرده نميتوانند.

و در اين روز طوريكه قرآن عظيم الشان ميفرمايد: «فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ (33) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (34) وَ أُمِّهِ (35) وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ (36) لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (37) (آيات 33 الي 37 عبس) (پس چون آواز سخت و هولناك (قيامت) بيايد. (34)

روزي كه انسان از برادر خود ميگريزد. (35) و از مادر و پدر خود. (36) و از زن و فرزند خود. (37) (چون) هر كس از آنان در آن روز حالي دارد كه برايش كفايت مي كند.)

و در چنين روزي «وَ يَوْمَ يَعْضُ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا (27) يَا وَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا (28) (آيات 27 و 28 فرقان) (و يادآور شو)

روزي را كه ظالم دستهاي خود را با دندان ميگزد؛ ميگويد: اي كاش من هم همراي پيغمبر، راهي (ايمان و نجات را) در پيش ميگرفتم. (28) واي بر من! اي كاش فلان شخص (گمراه) را دوست خود نميگرفتم.)

در حديثي شريف آمده است: امام بخاري از ابو هريره (رض) روايت كرده كه پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمود: «قيامت برپا نمي شود تا زماني كه علم از ميان مردم برداشته ميشود، و زلزلههاي فراوان به وقوع مي پيوند و زمان، براي طي مسافت، به هم نزديك ميشود و فتنهها و بي بند و باري كه همان قتل و كشتار است زياد ميشود و مال و ثروت شما بسيار شده و به وفور يافت مي شود». (به روايت بخاري، حديث شماره (989).

خوانندگان گرامي!

در آيات متبركه (1 الي 4) مبحث دعوت به پرهيزكاري مورد بحث قرار ميگيرد.

يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ﴿٢﴾

روزي كه آن را ببينيد [مشاهده خواهيد كرد كه] هر مادر شير دهنده اي از كودكي كه شيرش ميدهد، بي خبر ميشود، و هر ماده بارداري (جنين) خود را سقط ميكند، و مردم را مست مي بيني درحالي كه مست نيستند، بلکه عذاب خدا بسيار سخت است. (٢)

تفسير:

اي مردم (از عقاب و عذاب) پروردگارتان بترسيد (و به ياد روز قيامت باشيد). واقعا زلزله (انفجار جهان، و فرو تپيدن ارکان آن، در آستانه) هنگامه رستاخيز، چيز بزرگي (و حادثه هراس انگيزي) است. روزي كه زلزله رستاخيز را مي بينيد. (آن چنان هول و هراس سر تا پاي انسانها را فرا ميگيرد.

«تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ» شيخ مرحوم صابوني عليه الرحمه مفسر تفسير صفاوة

التفاسير مي نويسد: مرضع يعني آن که می تواند شير بدهد. اما مرضعه زنی است که در حال شير دادن است؛ يعني پستانش را در دهان طفلش قرار داده است. از اين رو فرمود: «تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ» و نگفته است: (کل مرضع) تا بدین وسيله اهميت و عظمت فراموش کردن و غفلت را نشان دهد؛ زیرا پستان را از دهان شیرخواره بیرون می کشد که برایش عزیزترین انسان به شمار می آید. و اینهم اوج هراس و آشفتگی را می رساند.

يعني از دیدن صحنه هاي هولناک و خوف و ترس که در این روز وجود میداشته باشد، زنان شیردهي که پستان به دهان طفل شیرخواره خود نهاده اند، و کودک خود مصروف مکدین شیر مي باشد آن را رها و فراموش می کنند.

يعني شدت هولناک بودن این روز چنان قوت دارد که مادر شیر ده فرزند شیرخواره اش، که بند دل و جگرگوشه اش مي باشد آنرا هم رها مي کند.

«و تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا» و جملگی زنان باردار (از خوف این صحنه بیمناک) سقط جنین مینمایند، «و تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى» و (تو اي بیننده!) مردمان را مست می بینی، ولي مست نیستند و بلکه عذاب خدا سخت (وحشتناک و هراس انگیز) است (و توازن ایشان را به هم زده است و لذا آنان را آشفته و خراب، با چشمان از حدقه به در آمده و با گامهاي افتان و خیزان، و با وضع بی سر و سامان و حال پریشان می بینی).

«و لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ» «ولي عذاب خدا شديد است» پس به سبب این رعب و ترس بزرگ، عقل هایشان از سرشان می پرد و فهم هایشان آشفته و مشوش می گردد و بنابراین، مانند شخص مست، مدهوش می شوند.

روایت شده است که این دو آیه شب هنگام در غزوه بني مصطلق نازل شد و رسول الله صلي الله عليه وسلم آن را بر مردم تلاوت نمود و مردم در هیچ زمان دیگری بیش از آن شب چنان گریان و پریشان دیده نشده بودند به طوري که همه یا غرق گریه بودند، یا غرق اندوه و تفکر.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ ﴿٣﴾

و برخی از مردم کسی هست که [همواره] بدون هیچ دانشی [بلکه از روی جهل و نادانی] درباره الله برخورد خصمانه و گفتگوي ستیزآمیز می کنند، و از هر شیطان سرکشي پیروي می نمایند. (۳)

تفسیر:

نباید فراموش کنیم؛ آنعه انسانهاي که: از الله و راه او جدا شود، هر لحظه در دام شیطانی اسیر می گردد.

آنچه که در این آیه مبارکه از آن نهی بعمل آمده است، بحث و جدال بدون داشتن علم و فهم می باشد در غیر آن جدال با مخالفان اگر با منطق صحیح و یا منطق خودشان باشد، بسیار درست و بجا می باشد، طوري که در (آیه 125 سورة نحل) میفرماید: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...» (ای پیامبر! مردم را) با حکمت (و گفتار استوار و منطقی) و پند نیکو، به راه پروردگارت بخوان و (با مخالفان) به شیوه ای که نیکوتر است جدال و گفتگو کن) واقعاً هم موعظه باید حسن باشد، ولی جدال باید احسن باشد. (هم محتوا نیکو داشته باشد و هم شیوه و بیان).

شان نزول آیه 3:

ابن ابوحاتم از ابومالک روایت کرده است: که این آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ» در مورد «نضر بن حارث» نازل شده است که انسانی مجادله گر بود و میگفت: فرشته ها

دختران خدا هستند و قرآن عبارت از افسانه‌ها و اسطوره‌های گذشتگان است، و بعد از مرگ حشری در کار نیست. ابو سعود گفته است: آیه عام است و شامل او و دیگر عاصیان می‌شود. (ارشاد العقل السليم ۳/۴).

كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿٤﴾

(در ازل) بر او نوشته شده است که هر کس با شیطان دوستی کند، پس شیطان گمراهش می‌کند و او را به سوی عذاب آتش سوزان راهنمایی می‌کند. (۴)

تفسیر:

مفسران در تفاسیر خویش می‌نویسند که در معنای «كُتِبَ»، جبری علیه شیطان وجود ندارد، زیرا در آیات متبرکه دیگر می‌خوانیم که: شیطان با اراده‌ی خود و لجاجت با حق، سجده نکرد و به کار الله متعال اعتراض نمود و قسم یاد کرد که مردم را گمراه کند. (حجر، 31-40) بنابراین، «كُتِبَ عَلَيْهِ» یعنی بر اساس اراده و تصمیمی که شیطان گرفت، گمراه کردن پیروانش برای او حتمی شده است.

طوری‌که در آیه مبارکه بیان شد که: الله متعال در مورد آن شیطان متمرّد چنین مقدر و فیصله نموده است که هر کس از او پیروی کند گمراهش ساخته، و وی را به سزای گمراهی‌اش به عذاب دوزخ می‌رساند.

پیروی از شیطان، به معنی پذیرفتن ولایت شیطان بر خود است، باید گفت که: شیطان تنها کسانی را گمراه می‌سازد که؛ از او پیروی کنند، نه هر کسی دیگری که بخواهد. انتخاب راه شیطان و پیروی از او جز عذاب قطعی الهی، هیچ نتیجه‌ای در بر نخواهد داشت. تمام شیطان‌ها، انسان را به يك راه سوق می‌دهد که در نهایت به آتش سوزان جهنم منجر می‌شود.

خساره دوستی با شیطان:

اشخاصی که رهنمود و هدایات پیامبران الهی را برای وجود الله متعال نمی‌پذیرند، و آنرا به فکر خود تحلیل و تجزیه ورد می‌نمایند. از جمله اشخاصی اند که پیروی راه شیطان می‌باشند، طوری‌که در آیه مبارکه چهارم این سوره خواندیم: «کسی که از شیطان تبعیت می‌کند و او را سرپرست خود قرار می‌دهد مطمئن باشد شیطان او را فریب خواهد داد و نهایتاً او را به طرف آتش جهنم خواهد برد.»

واقعیت امر هم همین است که: وجود انسان و دلیل حضور انسان در دنیا تقویت صفات اخلاقی خوب و نابودی رذائل اخلاقی است تا به کمال برسد، از این رو انسان برای تقویت صفات اخلاقی خوب و نابودی رذائل اخلاقی در خود نیاز به حریف و مبارزی دارد که بتواند برای رسیدن به این صفات با او مبارزه کند.

طوری‌که یادآور شدیم؛ شیطان یک حریف و مبارز برای انسان‌هایی است که قصد دارند صفات اخلاقی خوب را تقویت و رذائل اخلاقی را در خود نابود کنند، بنابراین انسان باید از شیطان که عیوب او را آشکار می‌کند نهایت استفاده و بهره برداری را برای رسیدن به کمال شخصیت خویش داشته باشد.

حضور شیطان در کنار انسان محبت بزرگی از سوی خداوند است، چرا که اگر شیطان نبود انسان نمی‌توانست به کمال مطلوب برسد ضمن اینکه خداوند برخی از بندگان خود را نیز شیطان صفت کرده است، طوری‌که می‌فرماید: «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرًا مُّجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَ مَا يُمَكِّرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ» (آیه 123 سوره انعام) (وما این چنین

در هر قریه (دهی) مجرمان را بزرگان‌شان قرار دادیم تا در آن دهات، حيله (و فساد) کنند. اما جز به ضرر خودشان حيله سازي نمي‌کنند و (ليکن) نمي‌فهمند.

اگر الله سبحان و تعالی به شیطان مریض و متمرّد و سرکش اجازه ابراز وجود و بروز ظهور و قدرت داده است برای این است که انسان برای رسیدن به کمال با شیطان مبارزه کند و در این راه برخی فریب می‌خورند و منحرف می‌شوند در حالیکه شیطان هیچ کس را به زور و اجبار منحرف نمی‌کند.

طوری‌که در آیات متعدّدی از قرآن عظیم الشان از نقشه‌ها و پلان‌های شوم شیطان یادآوری به عمل آمده است و در ضمن هشدار داده شده است تا بندگان او از دام‌های شیطان متابعت نکنند، اما شیطان تا انسان را به جهنم نفرستد راضی نخواهد شد چرا که انتهای دوستی با شیطان همانا آتش جهنم است.

در این هیچ جای شکی نیست که برخی از انسانها با دوستی با شیطان امکان دارد به مال و ثروت و منصب و مقام عالی دست یابد، اما انتهای این دوستی که شیطان گناهان را برای انسان زینت داده است آتش جهنم است، بنابر این خداوند متعال از بندگان خودش می‌خواهد مراقب و هوشیار باشند تا اسیر دام و تزویر شیطان نشوند.

دوستان شیطان:

دوستان شیطان کسانی هستند که فتنه و فتنه‌انگیزی را دوست دارند، آن‌ها تحت تأثیر و سوسه‌های شیاطین قرار می‌گیرند و به خاطر دوستی با آنان، با مؤمنان می‌جنگند: طوری‌که می‌فرماید: «وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيَجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ»؛ (بی‌گمان شیاطین به دوستان خود القا می‌کنند تا با شما مجادله کنند، اگر از ایشان اطاعت کنید، یقیناً شما هم مشرک می‌شوید.) (آیه 121 سوره انعام)

قرآن عظیم الشان برای این اشخاص خصوصیت‌های خاصی را ذکر نموده اند که در ذیل به برخی اشاره بعمل می‌آید:

ترسو بودن:

قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ (در واقع این شیطان است که دوستانش را می‌ترساند پس اگر مومن هستید از آنان مترسید و از من بترسید.) (آل عمران: 175).

واقعیت هم همین است که: نشانه دوستان شیطان، ترس و وحشت است؛ زیرا اولیاء الله اهل خوف و ترس نیستند. «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ آگاه باشید که بردوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند. (آیه 4/سوره اعراف).

بی‌ایمانی و شرک:

از دیگر نشانه‌های اولیای شیطان، بی‌ایمانی است؛ زیرا شیطان فقط بر افراد بی‌ایمان سلطه دارد. «يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَاتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»؛ (ای اولاد آدم! زندهار شیطان شما را نفریبید (و در فتنه و گمراهی نه اندازد) طوری که پدر و مادر شما را از جنت بیرون کرد، لباس‌شان را از تنشان بیرون کشید تا شرمگاهشان را به ایشان نمایان کند. البته شیطان و قبيله اش از جایی که آنها را نمی‌بینید شما را می‌بینند. البته ما شیطانها را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند.) (سوره اعراف: 27).

شیطان از الله و یاد او خوف دارد؛ چرا که هر جا نام و یاد خداست، ملائک الهی حاضرند

و با حضور ملائک، شیاطین جرأت حضور ندارند؛ بلکه شیطان فقط بر کسانی سلطه دارد که از او پیروی می‌کنند و او را سرپرست خود می‌گیرند و به خدا شرک می‌ورزند.

سست بنیاتی:

ضعف و سستی و آسیب پذیری از مشخصات مهم دیگر آنها است طوری که میفرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» داستان کسانی که غیر از خدا دوستانی اختیار کرده‌اند، همچون عنکبوت است که خانه‌ای برای خویش ساخته و در حقیقت اگر می‌دانستند، سست‌ترین خانه‌ها همان خانه عنکبوت است. (عنکبوت: 41).

اولیای شیطان به عنوان تکیه‌گاه‌هایی همچون لانه عنکبوت هستند؛ زیرا خانه باید دیوار، چت، دروازه و سایر ملحقات مستحکمی داشته باشد؛ ولی خانه عنکبوت هیچ یکی را دار نیست. شیطان و اولیای او هم چنین هستند. قرآن به مسلمانان می‌آموزد که نه تنها از اولیای شیطان نباشند؛ بلکه با دوستان شیطان نیز مقابله کنند؛ چرا که آنان بسیار سست عنصر و ضعیف هستند. طوری که میفرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا يَفْتَلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» کسانی که ایمان آورده‌اند در راه خدا کارزار می‌کنند و کسانی که کافر شده‌اند در راه طاغوت می‌جنگند؛ پس با یاران شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان [در نهایت] ضعیف است. (نساء: 76).

برادران شیطان:

هنگامی که ارتباط با شیطان از حد معمول و متعارف فراتر برود و آن قدر تنگاتنگ و صمیمی بشود که به مرحله برادری برسد، شیطان آن‌ها را به عنوان برادران صمیمی خویش می‌پذیرد و این نهایت سقوط برای انسان است. قرآن برادران شیطان را کسانی معرفی میکند که در خرج اموال و صرف دارایی خود حد و مرزی قائل نیستند و اهل اسراف و تبذیر هستند.

طوری که میفرماید: «أَتَىٰ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَالْبَنِ السَّبِيلِ وَلَا تَبْذُرْ تَبْذِيرًا إِنَّ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا» وحق خویشاوند را به او بده و مستمند و در راه مانده را [دستگیری کن] و اضافه خرجی و اسراف مکن؛ چرا که اسرافکاران برادران شیطان‌هاوند و شیطان همواره نسبت به پروردگارش ناسپاس بوده است. (اسراء: 26 - 27).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (5 الی 7) بعد از این که الله متعال از مجادله‌گران در قدرت الله متعال بحث بعمل می‌آورد، به ردّ ادعای منکران حشر و نشر و دلایل دوباره زنده شدن، می‌پردازد، و دو دلیل بسیار روشن و واضح را در مورد امکان حشر ذکر نمود: یکی از آن دو در خلقت انسان و دیگری در خلقت نباتات نهفته است. طوری که خداوند متعال میفرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِّنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمْرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَىٰ الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (5).

ای مردم! اگر از دوباره زنده شدن در شک هستید پس (بدانید که) ما شما را از خاک آفریده‌ایم، باز از نطفه، باز از خون بسته، باز از پاره گوشت شکل داده شده و شکل داده نشده آفریده‌ایم، (همه این مراحل) به خاطر این است که برای شما (کمال قدرت خود را) روشن سازیم، و آنچه را بخواهیم تا زمان معین در رحم‌ها قرار می‌دهیم. باز شما را به صورت کودک بیرون می‌آوریم، باز تا به حد رشد (جوانی) تان برسید. و بعضی از شما جانش گرفته می‌شود. و بعضی از شما به پست‌ترین مرحله عمر و پیری باز گردانیده می‌شود تا پس از (آن همه) دانستن چیزی نداند. و زمین را خشک شده می‌بینی اما وقتی که بر آن باران ببارانیم، به حرکت می‌آید و نمو می‌کند و از هر نوع گیاهان زیبا و خرم می‌رویاند. (۵)

تفسیر:

شیخ مرحوم صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: «یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ اللَّبَثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ» ای مردم! اگر در قدرت باری تعالی بر زنده ساختن مردگان در شک قرار دارید پس بدانید که او پدرتان آدم را از گل آفرید، سپس نسلش را از نطفه مرکب از آب منی مرد و آب منی زن خلق کرد.

«ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ» یعنی نسلش را از منی بساختیم که از پشت مرد می‌چکد. امام قرطبی در تفسیر خویش می‌نویسد: «نطف» به معنی قطره است و به خاطر کوچکیش به نطفه موسوم گشته است. (تفسیر قرطبی ۶/۱۲).

«ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ» علقه خونی از خون غلیظ سرخ رنگ، «ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ» سپس پاره گوشت کوچکی همچون قطعه‌ای جویده شده از غذا. «مُخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ» شکل یافته و شکل نیافته؛ یعنی دارای شکل و صورت کامل و حیواناً خلقت ناقص.

ابن زید گفته است: «مخلقة» آن است که خدا سر و دو دست و پا را در آن ایجاد کرده است و غیر «مخلقة» آن است که چیزی در آن ایجاد نشده است. «لِنُبَيِّنَ لَكُمْ» برای این که راز و سرّ قدرت و حکمت خود را نشان دهیم، شما را بر این الگوی شگفت‌انگیز و نوظهور خلق کردیم.

مفسر زمخشری در این مورد می‌فرماید: یعنی تا بدین ترتیب قدرت خود را برایتان بیان کنیم. و در حقیقت هر آن که توانست انسان را از گل خلق کند و سپس از نطفه که هیچ تناسبی در بین خاک و آب موجود نیست، و توانست نطفه را به صورت علقه درآورد که با هم متفاوتند، سپس علقه را به مضغه و مضغه را به استخوان تبدیل کند، همو نیز میتواند آنچه را که اول ساخته است باز آورد. بلکه این اعاده و باز آوردن در مقایسه با آفرینش اولیه آسان‌تر است. (تفسیر کشاف ۱۴۲/۳).

«وَ نُقَرِّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ» و هر چه را که بخواهیم در ارحام مادران باردار قرار می‌دهیم تا خلقتش کامل شود.

«إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» تا زمانی معین که وقت وضع حمل است. «ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً» سپس این جنین را به صورت طفلی ناتوان که قدرت شنوایی و بینایی و... ندارد، در می‌آوریم. و سپس به تدریج او را قوی و نیرومند می‌کنیم.

«ثُمَّ لِنَبْلُوًا أَشْدَّكُمْ» تا نیرو و عقالتان کامل شود. «وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ» و بعضی در عهد جوانی می‌میرند.

«وَمِنْكُمْ مَنْ يَرُدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمُرِ» و بعضی به سن پیری و ناتوانی و خرفتی میرسند. «لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً» به گونه‌ای که به حالت طفلی باز می‌گردد، بدنی رنجور و ناتوان و خردی خرفت و درک و شعوری ناقص پیدا می‌کند و هر چه را می‌دانست فراموش می‌کند، و آشنا را ناآشنا می‌داند، و از انجام دادن آنچه که قبلاً می‌توانست انجام بدهد ناتوان می‌شود. خدا فرموده است: «وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ. وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً» این هم دلیل دوم برای اثبات معاد است و امکان وقوع حشر است. یعنی ای مخاطب یا ای مجادله‌گر! زمین را خشک و مرده و بدون حاصلات می‌بینی. «فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ» وقتی آب بر آن نازل کنیم و باران بر آن بریزد، به جنبش و حرکت افتاده و رشد و نمو کرده و بعد از مردن دوباره جان می‌گیرد. «وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (5)» و از هرگونه گیاه شگفت‌آور می‌رویاند که مایه‌ی سرور بیننده می‌شود.

در آیات قبلی خواندیم که: مانع اساسی فرا راه تقوا، جهل به الوهیت و وحدانیت خداوند متعال بوده و همین جهل است که به پیروی شیطان می‌انجامد، در آیه 5 سوره حج خداوند متعال واضح می‌دارد که از آثار این جهل، شک و رزیدن در وقوع روز جزا و روز قیامت است.

عکرمه می‌گوید: «هر کس قرآن بخواند، به این حالت نمی‌پیوندد». نقل است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در جمله دعاهایشان همیشه این دعا را می‌خواندند: «اللهم اني أعود بك من البخل وأعود بك من الجبن وأعود بك من أن أرد إلى أردل العمر وأعود بك من فتنة الدنيا وعذاب القبر». «بارخدايا! من از بخل به تو پناه می‌برم و از جبن به تو پناه می‌برم و به تو پناه می‌برم از این که برگردانده شوم به پست‌ترین عمر و به تو پناه می‌برم از فتنه دنیا و عذاب قبر».

همچنان در این آیه مبارکه؛ دومین دلیل بر امکان رستاخیز مطرح ساخته می‌فرماید: «و زمین را خشکیده می‌بینی» یعنی: آن را مرده و افسرده می‌بینی که هیچ گیاهی را نمی‌رویاند، همچون آتش؛ وقتی که سرد و خاموش شود «پس چون بر آن آب را» یعنی: آب باران را «فروفرستیم، به جنبش در می‌آید» یعنی: آن گیاه‌ها به سبب بسیاری و نیرومندی خود به جنبش در می‌آید «و نمو می‌کند» یعنی: بلند می‌شود، یا باد می‌کند «و می‌رویاند» یعنی: بیرون می‌آورد «از هر نوع گیاه‌های خرم» یعنی: از هرگونه گیاه‌های زیبا و از هر رنگ رعنا و دلربا؛ اعم از سبزیها، میوه‌ها، گلها و ریاحین.

بَهجت:

زیبایی، نیکویی و خرمی است. پس ذاتی که بر زنده ساختن زمین مرده‌ای قادر باشد، بر آفرینش دوباره انسان نیز تواناست.

در بخشی از حدیث شریف لقیط بن عامر (رض) آمده است: «... گفتم یا رسول الله! چگونه خدای متعال مرده را زنده می‌کند و نشانه این رستاخیز در خلقش چیست؟ فرمودند: آیا به وادی مرده و بی‌آب و علف گذر کرده‌ای؟ گفتم: بلی! فرمودند: آیا مجدداً در حالی که از سبزی و خرمی جنب و جوش دارد بر آن وادی گذشته‌ای؟ گفتم: بلی! فرمودند: خداوند متعال این چنین مردگان را زنده می‌کند و این است نشانه وی در (رستاخیز) خلقش».

مراحل هفتگانه ای که انسان از آن می‌گذرد:

طوری‌که در فوق هم تذکر یافت؛ مراحل هفت گانه که انسان از آن می‌گذرد بشرح ذیل

جمعبندي و خلاصه گردیده است:

الف: اصل انسان از گل است. الله متعال غذاي مني را از آب و خاک - که گیاهان و انواع نباتات را مي رویاند - به وجود مي آورد.

ب: پس زاد و ولد به وسیلهي نطفه اي ناچیز که اساساً تغذیه اش از آب و خاک است، پدید مي آید. نطفه، معلق در مني مرد است. که در هر انزال، میلیونها نطفه (اسپرم یا اسپرماتوزوئید) دارد که در یک رقابت شدید و با طی مسافتي طولاني، قویترین نطفه ها به تخمک (اول) مادر میرسند. تخمک، ممکن است از تخمدان مادر، آزاد شده و به طرف رحم حرکت کرده باشد و با شرایط پیچیده و خاصی نطفه در تخمک جذب مي شود و به خواست پروردگار، هسته ي اولیه ي یک انسان متولد میگردد و سپس به جداره ي رحم آویزان مي شوند.

ج: پس نطفه، تغییر شکل میدهد و پس از چهل روز به خون بسته ي علق نقش مي یابد و به دیواره ي رحم زن آویزان مي شود.

د: آنگاه به پارچه گوشتي کوچک جویده شده، تبدیل مي گردد. این پارچه گوشت نیز پس از سپری کردن چهل روز، شکل مي گیرد، استخوان بندي اش شروع مي شود و گوشت روي آن را مي پوشاند و از آن موجودي به نام انسان، صورت مي بندد «ولقد خلقناکم ثم صورناکم» [اعراف/۱۱]. پس از آفرینش به انسان، صورت و سامان مي بخشد. «و صورکم فأحسن صورکم» [غافر/۶۴]. شما را نقش و صورت بست و نقش و صورتهایتان را بس نیکو بست. و یا این که پیش از طی این مراحل از رحم خارج مي شود و ناقص و ناتمام مي ماند و به کمال خود نمي رسد. اینها نشان قدرت آفریدگار است که هر چه بیشتر روشن مي گردد.

با این بیان «مضغة مخلقه» بي نقص و عیب و نقش یافته است و خلقت کامل دارد، اما «مضغة غير مخلقه» معیوب و نقش نایافته و ناقص الخلقه است.

ه: جنین، پس از سپری شدن این مراحل و مدت زمان بارداری مادر، به کودکی تبدیل مي گردد و در ساعات مقرر به دنیا مي آید،

و: آنگاه به تدریج و اندک اندک به رشد جسماني، عقلاني و... دست مییابد،

ز: بلي! برخي از همان دم ولادت، یا پس از طی زماني نه چندان زیاد و یا در سن نوجواني و جواني و میانسالي، و یا در همان بدو تشکیل نطفه و مراحل اولیه در زهدان مي میرند و دنیا را ترک مي کنند، برخي دیگر به سن پيري و کهنسالي مي رسند و آن قدر فرتوت و فراموشکار مي شوند که به حال دوران کودکی باز مي گردند و عقل و دانش و حواس را کم کم از دست مي دهند.

معمولاً عمر طولاني، آفرینش انسان را دگرگون میکند. (نحل/۷۰)، [یس/۶۸]. بي تردید همه ي اینها نشان وجود و قدرت صانع تواناست.

خداوند، در آغاز انسان را ناتوان آفرید، سپس نیرو و توان بخشید و پس از آن بار دیگر او را ناتوان و پیر گردانید. (سوره روم آیه 54).

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٦﴾

این (قدرت نماییها) به خاطر آن است که (بدانید) الله ذات حق است. و این که اوست که مردهها را زنده میکند و هم اوست که بر هر چیزی تواناست. (۶)

تفسیر:

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ»: این نشانه‌ها و علایم، برهان قاطعی است بر اینکه تنها الله متعال پروردگار معبود بر حقی است که عبادت جز برای وی سزاوار نمی‌باشد. و آنچه در عالم هستی پدید می‌آید از آثار قدرت او می‌باشد و گواه به این واقعیت است که خدا حق است. «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ»: مطرح کردن موضوع خلقت انسان و گیاه برای این است که دریابید خالق و تدبیر کننده‌ی امور همانا فقط الله است، و آنچه در عالم هستی پدید می‌آید از آثار قدرت او می‌باشد و گواه به این واقعیت است که الله حق است پس جایز نیست که کسی ویا چیزی را با وی شریک سازیم.

«وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى» زیرا الله ذاتی است که مردگان را زنده می‌کند و او بر هر چیز تواناست. «وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» کاری که او بخواهد هیچ چیز وی را از تحققش در مانده نتواند کرد.

وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ ﴿٧﴾

و اینکه قیامت آمدنی است هیچ شکی در آن نیست. و اینکه تنها الله است تمام کسانی را که در قبرها آرمیده اند زنده می‌کند. (٧)

تفسیر:

«يَبْعَثُ»: دوباره حیات می‌بخشد و زنده می‌گرداند یعنی: اگر قیامت و رستاخیزی در کار نبود، الله متعال این آفرینش را پدید نمی‌آورد بنابر این، کسی که به رستاخیز ایمان ندارد، قطعاً الله با عظمت را نشناخته و حکمت وی در آفرینش انسان و گونه‌های دیگر خلقت را نفهمیده است.

اهمیت ایمان به آخرت و تأثیر آن بر رفتار انسان:

ایمان به روز واپسین یکی از ارکان ایمان و عقیده‌ای از عقائد اساسی اسلام است. قضیه بعثت در دنیای پس از مرگ بعد از وحدانیت خداوند پایه دوم عقیده اسلامی است. ایمان به وقایع عالم پس از مرگ و ایمان به نشانه‌های قیامت از جمله ایمان به غیبات است که عقل انسان قادر به درک کیف وکان آنها نیست و جز از طریق وحی نبوی و ایمان بر وحی نبوی راهی برای شناخت آنها وجود ندارد.

بخاطر اهمیت به این روز بزرگ خداوند متعال در بسیاری از مواقع ایمان به خودش را به ایمان به روز قیامت ربط می‌دهد. همانطور که می‌فرماید: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» [البقره: ۱۷۷].

(نیکی این نیست که چهره‌هایتان را به جانب مشرق و مغرب کنید بلکه نیکی (در) کسی است که به خدا و روز آخرت ایمان بیاورد...) «ذَلِكَ يُوَعِّظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» [الطلاق: ۲]. (کسی بدانها پند و اندرز می‌گیرد که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشد).

در بینش اسلامی حیات به زندگی کوتاه دنیا محدود نمی‌گردد و تنها در عمر کوتاه و محدود انسان خلاصه نمی‌شود.

در بینش اسلامی حیات از نظر زمانی تا ابد و از نظر مکانی بعد از دنیا در بهشتی که وسعت آن باندازه آسمان و زمین است و یا در آتشی که ظرفیت آن به اندازه انسان‌هایی است که در طول سال‌های متمادی روی زمین زندگی کرده‌اند، تداوم می‌یابد. (در این مورد به رساله: «اليوم الآخر في ظلال القرآن» (صفحات 3 - 4) احمد فائز چاپ خالد حسن

الطرابيشي، چاپ اول (۱۳۹۵ هـ) براي معلومات بيشتتر مراجعه نمايد.

خوانندگان گرامي!

در آيات (8 الي 14) در باره احوال مردم، مجادله کردن بيهوده، پاداش مؤمنان شايسته، بحث بعمل آمده است.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ﴿٨﴾
و گروهی از مردم درباره خدا بدون هیچ دانش و بدون هیچ هدايت و کتاب روشني به مجادله بر مي خيزند. (۸)

تفسير:

«عِلْمٌ»: مراد علم ضروري و بديهي است. از قبيل: اطلاع انسان از زنده بودن خود، و اين که يك، نصف دو است.

«هُدًى»: مراد استدلال درست و حجت صحيح است.

«كِتَابٍ»: مراد کتاب آسماني است (أحْقَاف / 4). کتاب منير: يعني کتاب روشنگري که حامل حجت‌هاي واضح و برهانهاي روشن از جانب خداوند متعال باشد.

يعني آنان فقط از روی هوای محض به جدل می‌پردازند. دستمايه‌شان فقط جهل است و دروغ. بناءً اين جدالگران از دانشي که بدان بيناي حق گزیدند بي‌بهره‌اند حجتی نیز که بدان بر مخالفان‌شان غالب آیند دارا نمی‌باشند، کتابي هم از نزد الله ندارند که حق را از باطل بدان جدا سازد.

مفسر ابن عطيه گفته است: به طريق توبيخ و سرزنش اين را تکرار کرده است. انگاه ميگويد: اين مثال‌ها بسيار واضح و روشن ميباشند، اما با وجود اين بعضی از مردم بدون دليل و برهان درباره‌ی خدا مجادله می کنند. (البحر ۳۵۴/۶).

براي شناخت انسان راه و طروق انسان متعدّد وجود دارد، گاهی از راه فکر و تعقل و تحصيل بدست می‌آيد که شايد کلمه «بِغَيْرِ عِلْمٍ» اشاره به آن باشد و گاهی به قلب که همانا الهام می شود که شايد کلمه «هُدًى» اشاره به آن باشد و گاهی هم از طريق کتب آسمانی و وحی و نبوت که در جمله «وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ» توضيح يافته است.

شان نزول آيه مبارکه :

مفسران درشان نزول اين آيه مبارکه مي نويسند: اين آيه کریمه در مورد ابوجهل و نضر بن حارث نازل شد. ابو جهل در رأس مشرکان مکه قرارداشت و پيوسته با اسلام دشمني مي‌ورزید که خدای متعال در آيه بعد او را به ذلت و خواري دنيا بيم مي‌دهد و اين هشدار در روز بدر به تحقق پيوست و او به ذلت کشته شد.

همچنين نضر بن حارث پيوسته در کوچه‌هاي مکه مي‌گشت و درباره دعوت اسلامي نيرنگ هاي گونه‌گون سازمان داده و شايعه‌هاي باطل مي‌پراکند. او نیز در بدر کشته شد. (کذا رواه ابن أبي حاتم عن أبي مالک، مظهري)

بايد گفت با اینکه نزول آيه متعلق به شخصي خاص شده است، ولي حکم آن براي هر کسي که در او اين خصايل رذيله يافته بشوند، عام است.

در روايتي از ابن أبي حاتم آمده است: که به حضرت علی خبر دادند که یک نفر درباره‌ی «مشيت» صحبت می‌کند. حضرت او را خواست و گفت: ای بنده‌ی خدا! خدا به میل خودش تو را خلق کرد يا به میل خودت؟ گفت: به میل خودش. باز گفت: اگر او بخوهد مريض می شوی يا اگر تو خواهی؟ گفت: مسلم است اگر او بخوهد. گفت: اگر او بخوهد شفا

می‌یابی یا اگر تو بخواهی؟ گفت: اگر او بخواهد. گفت: هر جا او بخواهد واردت می‌کند یا هر جا که خودت بخواهی؟ گفت: هر جا که او بخواهد. گفت: به خدا قسم! اگر غیر از این می‌گفتی، با شمشیر میان دو چشمت را می‌شکافتم.

ثَانِي عَطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنَذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٩﴾

[آن هم] با حالتی متکبرانه و مغرورانه که سرانجام مردم را از راه خدا گمراه کند؛ برای او در دنیا رسوایی است و روز قیامت عذاب سوزان به وی می‌چشانیم. (۹)

تفسیر:

«ثانی عطفه» از حق روگردان است و به عنوان کفرورزی روبر می‌تابد. ابن عباس (رض) فرموده است: وقتی به سوی حق خوانده شود به عنوان تکبر از آن رو میگردانند. زمخشری فرموده است: «ثنی العطف» به معنی تکبر و افاده و غرور است. پس مانند روی گردانند است. (تفسیر کشاف ۱۴۴/۳).

«در دنیا برای همچو انسانها خزی است» «لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ» خزی: رسوایی و ذلتی است که دامنگیر مستکبران می‌شود و عبارت است از: پیامد بد عذاب عاجل دنیوی و نام و آوازه بد بر سر زبانهای مردم، «و در روز قیامت به او عذاب سوزان می‌چشانیم» به این ترتیب است که عذاب هر دو سرا، برایش جمع می‌گردد.

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ﴿١٠﴾

این (عذاب) به سزای آن چیزهایی است که در دست تو پیش فرستاده بود. و [گرنه] خدا به بندگان خود بیدادگر نیست. (۱۰)

تفسیر:

«بِما قَدَّمْتَ يَدَاكَ» شامل مجاز مرسل است و علاقه‌ی آن سببیت است؛ زیرا دست انجام دهنده‌ی خیر و شر است. از آنجا که اغلب کارها توسط دست انجام می‌پذیرد، اعمال سائر اعضاء بدان نسبت داده شده است.

«لَيْسَ بِظَلَّامٍ»: کمترین ستمی روا نمی‌دارد (آل عمران آیه 182، نساء آیه 40). «وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» والله عادل و دادگر است و به هیچ یک از بندگان خود ظلم نمی‌کند. واقعاً الله عادل است و قهر یا مهر او نتیجه‌ی عملکرد ماست. و خداوند متعال بندگان را بدون گناه عذاب نمی‌کند.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ﴿١١﴾

بعضی از مردم خدا را تنها با زبان می‌پرستند (و ایمان قلبیشان بسیار ضعیف است). همین که دنیا به آنها رو کند و نفع و خیری به آنان رسد حالت اطمینان پیدا می‌کنند اما اگر مصیبتی به عنوان امتحان به آنها برسد دگرگون می‌شوند و به کفر رو می‌آورند! و به این ترتیب هم دنیا را از دست داده اند و هم آخرت را و این خسران و زیان آشکاری است! (۱۱)

تفسیر:

با تأسف باید گفت که: ایمان برخی از انسانها موسمی و سطحی است و حوادث تلخ و شیرین روزگار زندگی اثر تغییر می‌دهد.

ارتداد و بازگشت از راه خداوند، قهر شدید الهی و عذاب دوزخ را به دنبال دارد. «خَسِرَ

الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ» بدین ترتیب دنیا و آخرت خود را تباه می‌کند. پس به بدبختی همیشگی درمی‌افتد.

«فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ» «اگر خیري به او برسد» یعنی: خیر دنیوی‌ای؛ چون رفاه و عافیت و فراوانی صحت و سلامتی «بدان آرام می‌گیرد» و بر دین خود ثابت قدم مانده و بر عبادت حق تعالی استمرار می‌ورزد. «وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ» و اگر ناملايمات و مصیبتی در روزگار زندگی برایش پیش آید، یعنی: ناخوشی‌ای در خانواده، یا مال، یا جانش پیش آید، مرتد می‌شود و به کفر باز می‌گردد.

«ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ»: «در دنیا و آخرت زیان‌کار شده» یعنی: در حالی که دنیا و آخرتش برباد رفته است پس نه در دنیا او را از غنیمت و سپاس و ثنا بهره‌ای است و نه در آخرت از پاداش و اجر و آنچه که خداوند متعال به بندگان صالح خود آماده ساخته است «این» زیان دنیا و آخرت «همانا زیان آشکار است» و این نهایت زیان و غایت خواری و رسوایی است.

شأن نزول آیه 11:

719- بخاری از ابن عباس(رض) روایت کرده است: شخصی به مدینه می‌آمد و دین اسلام را می‌پذیرفت، پس اگر همسرش پسر به دنیا می‌آورد و گله اسب‌هایش زاد و ولد می‌کرد. می‌گفت: اسلام دین نیکو و شایسته است. اگر همسرش پسر نمی‌زاید و گله اسب‌هایش زاد و ولد نمی‌کرد. می‌گفت: اسلام دین شر و آفت است. پس خداوند متعال آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَغْبُذُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ...» را نازل کرد. (صحیح است، بخاری 4742).

720- ابن مردویه از قول عطیه از ابو سعید روایت کرده: مردی از یهود ایمان آورد پس خودش نابینا شد، فرزندش مُرد و اموالش از بین رفت. اسلام را به فال بد گرفت و گفت: از این دین برای من خیري نرسید، پسر مُرد، مال و ثروتم تباه گشت و چشمانم نابینا گردید. پس آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَغْبُذُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ...» نازل شد.

يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُ وَمَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا يَنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ ﴿١٢﴾

چیزی را به جای الله می‌پرستند که نه زیانی به آنان می‌رساند و نه سودی به آنان می‌دهد؛ این است همان گمراهی (از حق) است. (۱۲)

تفسیر:

باید گفت که: شرك و دل‌بستگی به غیر الله، بزرگترین انحراف و بزرگترین مصیبتی است که انسان بدان مبتلا می‌شود. شرك، دارای هیچ‌گونه اساس و بنیاد منطقی نمی‌باشد، زیرا پرستش، یا برای رسیدن به سودی است و یا هم جلوگیری از شرّی، که عبادت و پرستش بت‌ها هیچ کدام را ندارند. ونباید به خاطر منافع زودگذر دنیوی، ضرر دائمی آخرت را نخریم. و متیقن باشیم که: تمام سود و زیان‌ها به دست الله است و غیر او هیچ نقشی ندارد. «ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ ﴿12﴾» این آخرین درجه‌ی گمراهی و انحراف از راه راست است که بالاتر از آن گمراهی وجود ندارد.

يَدْعُو لِمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَيْسَ الْمَوْلَىٰ وَلَيْسَ الْعَشِيرُ ﴿١٣﴾

او کسی را می‌خواند که زیانش از نفعش نزدیکتر است، چه مددگار بد و چه یاران بد هستند! (۱۳)

تفسیر:

شیخ مرحوم صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: بنابر یکی از نظریه‌ها آیه مبتنی

بر فرض است؛ یعنی اگر فرضاً نفع و ضرر آن را بپذیریم، حتماً ضرر و زیانش از نفع آن بیشتر است. (البحر ۳۵۶/۶).

همچنان آیه مبارکه سفاقت و نادانی بعضی انسانها را نشان می‌دهد که معتقد است پرستش غیر خدا برایش سودی دربر دارد و وقتی از آن شفاعت بطلبد مفید خواهد بود. یعنی: بصورت قطع معبودی که عبادتش زیان وارد کند، برای پرستشگر خود یار و یاور بسیار بد و رفیق و همدم بسیار نامیمونی است.

تمام سود و زیان‌ها به دست الله است و غیر او هیچ نقشی ندارد.

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿١٤﴾

یقیناً الله کسانی را که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند، در بهشت‌هایی در می‌آورد که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است؛ مسلماً خدا هر چه را بخواهد انجام می‌دهد. (۱۴)

تفسیر:

ایمان همراه با عمل، کلید نجات است و هیچ یک به تنهایی کارساز نیست. و در ضمن ایمان و امید به وعده‌های حق، بزرگترین عامل برای رها کردن غیر اوست. بعد از این که حال و وضع مشرکان و منافقان مذذب و متردد بیان یافت، حال به توضیح زندگی مؤمنان در آخرت را یادآور شد. میفرماید:

پروردگار با عظمت مؤمنان صادق را به باغ‌هایی پرناز و نعمت بهشت خواهد برد که در زیر قصرها و اطاق‌های نهرهای شیر و شراب و غسل جاری است و آنها در باغ‌های بهشت شاد و مسرورند.

«إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿١٤﴾»: حقیقت، امر همین است هرچه را که خداوند متعال بخواهد آنرا انجام می‌دهد، پس هر که را بخواهد، پاداش نیک می‌دهد و هر که را بخواهد، عذاب می‌کند. فرمان و حکم او قابل تعقیب نیست، پس بهشت را از سر کرم و لطف خود به مؤمنین عطا می‌کند و دوزخ را از روی عدالت و قضاوت به کافران می‌دهد.

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه در آیات فوق حال مشرکان یاره گو و اهل مجادله و منافقان به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (15 الی 16) مبحثی در مورد اینکه الله یار پیامبر صلی الله علیه وسلم است، اشاراتی بعمل آمده است. هدف کلی و اساسی این دو آیه متبرکه را میتوان در نقطه ذیل خلاصه و جمع‌بندی نمود:

الف: پیروزی و یاری رساندن خاتم النبیین محمد صلی الله علیه وسلم در دنیا و آخرت تا دشمنانش ناامید شوند.

ب: فروفرستادن قرآن به شکل آیاتی گویا و روشنی بخش، تا مردم را به سوی حق و درستی و راستی رهنمائی و هدایت نموده و از بدی باز دارد.

مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ ﴿١٥﴾

هر کس گمان میکند که خدا پیامبرش را در دنیا و آخرت یاری نخواهد کرد (و از این نظر عصبانی است هر کاری از دستش ساخته است بکند) ریسمانی به سقف خانه خود بیاویزد

و خود را از آن آویزان نماید و نفس خود را قطع کند! (و تا لب پرتگاه مرگ پیش رود) ببیند آیا این کار خشم او را فرو می‌نشاند؟! (۱۵)

تفسیر:

با تمام قوت باید گفت که: امداد و نصرت الهی، در دنیا و آخرت قطعی است. و ناامیدی از قدرت و نصرت الهی، تعادل انسان را از بین می‌برد. مفسیر «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: حاصل معنی این است: همان طوری که رسیدن او به آسمان غیر ممکن است، یاری دادن محمد صلی الله علیه وسلم نیز از سوی حق تعالی اجتناب ناپذیر و امری قطعی و غیر قابل برگشت است. به قولی: معنای «خِرَّةٌ فَلَيْمَدُ بِسَبَبِ إِلَى السَّمَاءِ» [الحج: 15] این است: باید این پندارگر، ریسمانی را به سقف خانه‌اش بیاویزد زیرا هر چیزی که بر فراز سر انسان باشد، لغتاً «سما» نامیده می‌شود و در این صورت، «ثُمَّ لَيَقَطَّعَ» این گونه معنی میشود: سپس خود را حلق‌آویز کرده و آن ریسمان را ببرد تا در اثر خفگی بمیرد آنگاه بنگردد که آیا این کار و تدبیرش، آنچه را که مایه خشمش شده است از بین می‌برد و یاری دادن پیامبر صلی الله علیه وسلم از سوی خداوند متعال قطع می‌شود؟ هرگز!

ابن کثیر در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: این نظر که معنی را روشن‌تر میرساند و سرزنش را بلیغ‌تر، نشان میدهد، تفسیر ابن عباس (رض) از آیه مبارکه است، طوری که میفرماید: «هرکس می‌پندارد که الله متعال یاری دهنده محمد صلی الله علیه وسلم و کتاب و دین خویش نیست پس اگر نصرت الله به پیامبرش او را بر سر خشم می‌آورد، باید برود خودکشی نماید؛ زیرا خداوند متعال خواه نا خواه نصرت دهنده پیامبر و دینش می‌باشد و این نصرت هرگز قطع شدنی نیست». البته این امر دعوت به انتحار نیست بلکه چنان است که مردم عادتاً می‌گویند: هرکس این امر را نمی‌پسندد، بگو آب دریا را بیاشامد، سر بر دیوار زند، به آسمان برود... و مانند آن از تعبیرات دیگر. چنین تعبیراتی برای دادن این معنی است که: از کار و تدبیرش فایده‌ای متصور نیست و عکس العملش به جایی نمی‌رسد. ابن کثیر نیز آیه کریمه را همین گونه معنی و تفسیر کرده است.

شیخ مفسر زمخشری در تفسیر خود کشف معنای آیه را چنین بیان کرده است: «خداوند در دنیا و آخرت یار پیامبر خاتم است. پس هرکس از روی حسادت و عداوت چنان تصور کند که خداوند خلاف آن عمل می‌کند. و چشم امید و طمع به آن دوخته و خشمش را بالا برده است که پیامبر بر خواسته اش ظفر نخواهد یافت، باید به هر وسیله‌ی ممکنه که در توان دارد، آن را مورد بررسی قرار دهد و تلاش خود را برای از میان برداشتن آنچه که او را به خشم آورده، به کار گیرد، تا جایی که ریسمانی به سقف خانه اش آویزان کند و خود را بدان وسیله از پای در آورد. این شخص باید نزد خود بیندیشد و به فکر فرو رود که اگر چنین اقدامی کند و خود را خفه نماید، یاری خدا به پیامبر - که او را به خشم آورده است - منتفی میشود؟!» (تفسیر الواضح، محمد محمود حجازی). کلیمه «کید» در آیه از سر تمسخر است؛ چون این شخص حسود در این مورد به هدف نخواهد رسید؛ بلکه خود را نابود می‌کند؟! (تفسیر الواضح، محمد محمود حجازی).

این آیه در رد دشمنان اسلام است که چشم طمع و حسد به خاموش شدن دعوت اسلامی دوخته اند؛ اما خداوند نور خود را به کمال میرساند، پیامبرش را تأیید میفرماید، از دست دشمنان و ناپاکان مصونش می‌دارد، وحی را پشتوانه اش میگرداند و نشانه‌های روشن و

روشنی بخش خود را به وی عطا میفرماید. [غافر/۵۱]، [صف/۸ و ۹] همچنان قابل یادآوری میدانم که: این آیه مبارکه برای مسلمانان بسی امید آفرین است زیرا گویای آن است که مسلمان هرگز نباید در نصرت الهی شک و تردد را به خود راه دهد، بالعکس باید در هر شرایطی شکیبیا بوده و یقین داشته باشد که سرانجام پیروزی از آن وی است.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ ﴿١٦﴾

و این گونه، قرآن را [به صورت] آیاتی روشن نازل کردیم؛ و قطعاً الله هر کس را که بخواهد هدایت می‌کند. (۱۶)

تفسیر:

در این جای هیچ گونه شکی وجود ندارد که: قرآن وسیله‌ی هدایت است، ولی اصل هدایت کار خداوند و لطف اوست.

«بَيِّنَاتٍ»: یعنی واضح و روشن، دارای دلالت آشکار بر مدلولات و معانی خود و در برگیرنده حجت‌های قاطع از جانب خداوند متعال.

«وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ»: و هدایت دهنده همانا خداست و جز او هدایت دهنده‌ای نیست. یعنی: هر که را که حق تعالی ابتداء اراده هدایتش را داشته باشد، هدایت میکند. یا بر هدایت کسی که از قبل هدایت شده و ره یافته باشد، می‌افزاید - و قطعاً او را در این کار، حکمت تام و حجت قاطع است.

یعنی خداوند هر که را اراده کند هدایت می‌کند، ولی اراده او تابع حکمت اوست و لذا کسی را هدایت می‌کند که زمینه‌های لازم را در خودش ایجاد کرده باشد.

همچنان مفسران از جمله زمخشری و بیضاوی می‌فرمایند که: الله متعال به وسیله‌ی قرآن، کسانی را هدایت می‌کند و به راه راست می‌برد که می‌داند آنان مؤمن اند و دل‌هایشان از نور ایمان و باور مآل‌امال است و قطعاً بر سر حق و هدایت پایدار می‌مانند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۱۷ و ۱۸) حکم الهی میان ملت‌های پیشین، تواضع همه‌ی آفریده‌ها در بارگاه باعظمت آفریدگار مورد بحث قرار می‌گیرد.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿١٧﴾

کسانی که ایمان آورده‌اند و آنان که یهودی شدند و صابئین (بی‌دینان) و نصارا و آتش پرستان و آنان که به الله شریک آوردند، یقیناً الله روز قیامت میان‌شان فیصله خواهد کرد، چون الله بر هر چیز گواه است (و از همه چیز آگاه). (۱۷)

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا»: آنان که در ایمان صادقند، یعنی پیروان محمد صلی الله علیه وسلم است. «وَالَّذِينَ هَادُوا»: و یهودیان که به حضرت موسی علیه السلام انتساب دارند.

«وَالصَّابِئِينَ»: و ستاره پرستان. (مراجعه سوره: بقره آیه ۶۲) «و صائبی‌ها» فرقه مشهور اند که به هیچ یک از ادیان منتسب به انبیا علیه السلام وابستگی ندارند.

ظاهراً شعبه‌ای از نصاری هستند، بواسطه کثرتشان در وقت نزول قرآن، گروه مستقل آمده‌اند، این کلمه فقط دو بار در قرآن آمده است.

در مورد اینکه صابئین چه کسانی هستند، روایاتی متعددی تذکر یافته است، بعضی گفته

اند: آنها ستاره پرست هستند، برخی بدین باور اند که آنان ملائکه پرست اند و برخی می گویند، اینان گروهی از پیروان نوح علیه السلام هستند.

«وَالنَّصَارَى» و آنان که به دین حضرت عیسی علیه السلام منسوب هستند. نصاری: مفرد آن نصرانی است، گویند: این تسمیه برای آن است که عیسی علیه السلام در شهر ناصره زندگی می کرد که پیروان او را نصاری گفتند.

«وَالْمَجُوسَ» آتش پرستان. یعنی: زرتشتیان که آتش را می پرستند و برآنند که عالم دارای دو اصل است: نور و ظلمت. به قولی: آنان در اصل یکتا پرست بوده و کتابی آسمانی نیز داشته اند، سپس به انحراف کشیده شدند و کتابشان از میانشان برداشته شد.

این لفظ فقط يك بار در قرآن عظیم الشأن تذکر رفته است.

«وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا» اشاره به اعراب بت پرست دارد.

«إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» حتماً الله در بین مؤمنان و پنج فرقه‌ی گمراه حکم و قضاوت می کند و مؤمنان را راهی بهشت می کند و کفار را به دوزخ می فرستد.

به قولی، فصل میانشان به این معنی است: الله سبحانه و تعالی کسانی را که برحق اند، از کسانی که بر باطلند، جدا و متمایز می گرداند. «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» «بی گمان خداوند بر همه چیز گواه است» اعم از افعال و اقوال و غیره امور خلقت و ذره‌ای از او پنهان نمی ماند، از این رو، حکم و فیصله حق تعالی در میان بندگان از روی علم است پس باید هر شخصی در عقیده و شیوه عملش بنگرد که به کدامین راه روان می باشد؟.

هادوا: یهودی شدند. هود (بفتح اول) رجوع و توبه است «هاد الرجل هوداً» یعنی توبه کرد و به سوی حق برگشت. و نیز به معنی داخل شدن به دین یهودیت است «هاد و تهود» یعنی به دین یهود داخل شد.

صابئیان در قرآن:

خداوند متعال در قرآن عظیم الشأن (آیه: 62 سوره بقره) می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَرَى وَالصَّبِيَّانَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (62)». «بدرستی کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و مسیحیان و صابئیان، هر کس به خدا و روز آخرت ایمان بیاورد و کردار نیک انجام دهد، پاداششان نزد پروردگارشان (محفوظ) است و نه ترسی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند».

نظریات مفسران در مورد «صابئیان»:

مفسر جارالله زمخشری در تفسیر خویش می نویسد:

صابئیان قومی هستند که از آئین یهودیت و مسیحیت برگشته و فرشتگان را پرستش می کردند. کلمه «صبأ» به معنی خارج شدن از دین است. (تفسیر زمخشری: جلد 1، صفحه 146).

مفسر أبو محمد عبدالحق بن غالب بن عبدالرحمن بن تمام بن عطية الأندلسي المحاربي مینویسد:

صابئی در لغت به معنی کسی است که از دینی برگشته و به دین دیگری گرویده است. از این روی عرب‌ها به کسی که مسلمان میشد می گفتند: «قد صبأ» یعنی از دین خود خارج شده و دین جدید را پذیرفته است. و اما «صابئین» که در آیه بدان‌ها اشاره شده است، سدی گفته است: آنان گروهی از اهل کتاب هستند. مجاهد گفته است: آنان قومی بی دین هستند که

نه يهودي به حساب مي آيند و نه مسيحي. ابن ابي نجیح هم گفته است: صابئيان قومي هستند که در موصل عراق سکونت دارند و لفظ «لا إله إلا الله» را ميگويند ولي بدان عمل نميکنند و کتابي هم ندارند. حسن بن ابي الحسن و قتاده هم بر اين باورند که صابئيان قومي هستند که فرشتگان را ميپرستند و پنج نماز را رو به قبله ميخوانند و زبور را تلاوت ميکنند، وقتي که زياد بن ابيسفیان آنان را ديد، خواست که جزيه را از آنان بردارد تا اينکه فهميد که آنان فرشتگان را پرستش مي کنند (و در نتيجه از کار خود منصرف شد). (تفسير ابن عطيه: ج 1، ص 327-328).

در تفسير آلوسي آمده است: صابئيان چندين گروه هستند، گروهي ستارگان و گروهي بتان را ميپرستند و هرکدام از اين دو گروه نيز خود دستههاي مختلفی دارند که هر یک از آنها داراي اعتقادات و عبادات خاص خود است.

امام ابوحنيفه (رح) در مورد گروه صابئيان مي نويسد: آنان بت پرست نيستند بلکه تنها ستارگان را تعظيم ميکنند همانگونه که کعبه تعظيم مي شود. عدهاي هم گفته اند: صابئيان موحداني هستند که به تأثير ستارگان اعتقاد دارند و به بعضي از پيامبران از جمله يحيي ايمان دارند. برخي هم گفته اند: صابئيان قومي هستند که به خدا اقرار ميکنند و زبور را ميخوانند و فرشتگان را پرستش ميکنند و رو به کعبه نماز ميخوانند و در واقع از هر ديني چيزي را گرفته اند. اما در مورد جواز ازدواج با آنان و خوردن ذبح آنان فقها با هم اختلاف نظر دارند.

مفسر تفسير قرطبي مينويسد: اختلافي در اين نيست که يهوديان و مسيحيان اهل کتاب هستند، لذا هم ازدواج با زنان آنان و هم خوردن ذبح آنان و هم وضع جزيه بر آنان جايز است، ولي در مورد «صابئين» اختلاف نظر وجود دارد؛ سدي و اسحاق بن راهويه گفته اند: صابئيان گروهی از اهل کتاب هستند.

ابن منذر به نقل از ابن اسحاق گفته است: خوردن ذبح آنان و ازدواج با زنان آنان اشکالي ندارد. مجاهد و حسن بن ابي نجیح هم گفته اند: صابئيان قومي هستند که آئينشان آميزه اي است از يهوديت و مجوسيت و خوردن ذبحشان جايز نيست. حسن و قتاده هم آنان را قومي معرفي کرده اند که فرشتگان را مي پرستند و رو به قبله نماز مي خوانند و زبور را تلاوت ميکنند.

قرطبي بعد از نقل اين اقوال گفته است: آنچه از مذهب صابئيان برمي آيد اين است که آنان موحداني هستند که به تأثير ستارگان اعتقاد دارند، از اين روي وقتي که «القادر بالله» در مورد آنان از ابوسعید اصطخري سؤال کرد، به کافر بودن آنان فتواء داد. (تفسير قرطبي: ج 1، ص 434-435).

تفسير ابن کثير: اما در مورد صابئيان اختلاف نظر وجود دارد، سفیان ثوري به نقل از مجاهد گفته است: صابئيان ملتي هستند بين مجوسيان و يهوديان و مسيحيان و دين (بخصوصي) ندارند.

ابوالعاليه، سدي، ضحاک و اسحاق بن راهويه بر اين عقیده اند که: صابئيان گروهی از اهل کتابند که زبور را ميخوانند، از اين روي امام ابوحنيفه و اسحاق گفته اند: خوردن ذبح آنان و ازدواج با زنان آنان اشکالي ندارد.

از حسن بصري هم روايت شده که ميگفت: صابئيان ملتي مانند مجوسيان هستند. امام فخر رازي هم بر اين باور است که آنان قومي هستند که ستارگان را ميپرستند بدین معني که

خداوند ستارگان را قبله‌ی عبادت و دعا قرار داده و یا اینکه تدبیر امور عالم را به آن‌ها واگذار کرده است.

سپس ابن کثیر گفته است: ظاهرترین و قویترین این اقوال -خدا هم بهتر می‌داند- قول مجاهد و پیروان او و وهب بن منبه است که اعتقادشان بر این است که صابئیان ملتی هستند که نه بر دین یهودیان و مسیحیان و مجوسیان هستند و نه به آیین مشرکین اعتقاد دارند بلکه بر فطرت خود باقی مانده و دین مشخصی ندارند که از آن پیروی کنند. از این روی مشرکان، مسلمانان را «صابئی» می‌نامیدند بدین معنی که از تمام ادیان موجود در آن زمان خارج شده اند. (تفسیر ابن کثیر: ج 1، ص 104).

در تفسیر شوکانی آمده است: صابئیان قومی هستند که ستارگان را می‌پرستند، عده‌ای هم آنان را گروهی از مسیحیان به حساب آورده‌اند ولی این غیر صحیح است، چون آنان گروه معروفی هستند که به هیچ یک از ادیان منتسب به پیامبران بر نمی‌گردد (تفسیر شوکانی: ج 3، ص 423).

از آنچه که مفسران در مورد صابئیان گفته و از پیشینیان خود نقل کرده‌اند به روشنی در می‌یابیم که آنان شناختی کافی از اعتقادات و دیانت صابئیان نداشته‌اند و هرچه گفته‌اند از روی حدس و گمان و از روی ظاهر عبادات و اوضاع و احوال آنان بوده است، چون اگر حقیقت دیانت و معتقدات آنان را می‌شناختند، تا این حد با هم اختلاف نظر نمی‌داشتند. ولی آنچه برای ما روشن شده است این است که صابئیان نه اهل کتابند و نه گروهی از اهل کتاب و قرآن کریم و سنت نبوی هم این مطلب را تأیید می‌کنند.

1 - قرآن کریم و صابئیان:

خداوند متعال می‌فرماید: «وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (155) «أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ عَلَيَّ الْكِتَابُ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَفْلِينَ» (156) «الأنعام: 155-156». (این قرآن) کتاب مبارک (و پر خیر و برکتی) است که ما آن را فرو فرستاده‌ایم، پس از آن پیروی (و بدان عمل) کنید و (از مخالفت با آن) بپرهیزید باشد که مورد رحمت خدا قرار گیرید. (آن را فرو فرستاده‌ایم) تا نگوید کتاب تنها بر دو گروه پیش از ما فرو فرستاده شده است و ما از بحث و بررسی آن‌ها بی‌خبر بوده‌ایم).

مفسران در تفسیر این دو آیه نظرات مختلفی را به شرح زیر بیان داشته‌اند:

الف - تفسیر قرطبی: خداوند متعال در این دو آیه خطاب به اهل مکه گفته است: ما قرآن را بر شما فرو فرستادیم تا نگوید که کتاب‌های تورات و انجیل بر یهودیان و مسیحیان نازل شده و کتابی بر ما نازل نشده است. (تفسیر قرطبی: ج 7، ص 143-144).

از تفسیر قرطبی چنین بر می‌آید که منظور اهل مکه و دیگران از اهل کتاب تنها یهودیان و مسیحیان بوده‌اند و سیاق آیه هم بیانگر این امر است، پس مفهوم «اهل کتاب» غیر یهودیان و مسیحیان از قبیل صابئیان و مجوسیان را در بر نمی‌گیرد.

ب - تفسیر ابن کثیر: علی بن ابی طلحه از ابن عباس (رض) روایت کرده است که در دو آیه‌ی فوق منظور از دو گروهی که کتاب بر آنان نازل شده یهودیان و مسیحیان هستند. مجاهد و سدی و قتاده هم، چنین گفته‌اند. و منظور از «وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَفْلِينَ» این است که ما نمی‌فهمیدیم که آنان چه می‌گفتند، چون زبان آنان با زبان ما تفاوت داشت و در نتیجه ما از آن‌ها غافل بودیم. (تفسیر ابن کثیر: ج 2، ص 192).

گفته‌ی مجاهد و همفکران او هم نشان می‌دهد که منظور از دو گروهی که کتاب بر آنها

فرو فرستاده شده است، یهودیان و مسیحیان هستند و در اصطلاح آنان تنها این دو گروه اهل کتاب به حساب می‌آیند، بنابر این، اهل کتاب شامل صابئیان و مجوسیان و امثال آنها نمیشود. به همین دلیل تمام مفسران گفته‌اند: منظور از این دو گروه تنها یهودیان و مسیحیان هستند و ابن عطیه در این مورد ادعای اجماع مفسرین را کرده است. (تفسیر ابن عطیه: ج 5، ص 405. تفسیر آلوسی: ج 8، ص 61. تفسیر المنار: ج 8، ص 204).

ج - تفسیر فتح البیان: در این آیه تنها به دو کتاب نازل شده بر یهودیان و مسیحیان اشاره شده است، چون از میان کتاب‌های آسمانی، این دو کتاب از لحاظ اشمال بر احکام از همه مشهورتر بوده‌اند و این دلالت می‌کند بر اینکه مجوسیان اهل کتاب نبوده‌اند، چون اگر آنها هم اهل کتاب می‌بودند، گروه‌هایی که کتاب بر آنها نازل شده است سه گروه می‌شدند نه دو گروه.

ابن کمال این سخن را گفته است. (تفسیر فتح البیان: ج 4، ص 281). این آیه همچنین دلالت می‌کند بر اینکه صابئیان هم اهل کتاب به حساب نمی‌آیند، چون اگر آنها هم اهل کتاب به حساب می‌آمدند، گروه‌هایی که کتاب بر آنها نازل شده است بیش از دو گروه می‌بودند.

2 - سنت نبوی و صابئیان :

در سنت نبوی چیزی وارد نشده است مبنی بر اینکه صابئیان جزو اهل کتاب به حساب می‌آیند و یا اینکه مثل اهل کتاب باید با آنها رفتار شود همانطوریکه در مورد مجوسیان وارد شده است. در حالیکه اگر صابئیان هم مثل مجوسیان بودند، در سنت نبوی به آنها اشاره می‌شد به اعتبار اینکه اهل کتاب هستند و یا به اعتبار اینکه مانند مجوسیان در بعضی از احکام ملحق به اهل کتاب هستند. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود: آشنائی با ادیان در قرآن تألیف دکتر عبدالکریم زیدان (جدی) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری) **أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ﴿١٨﴾**

آیا ندیدی که سجده می‌کنند برای خدا تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند و همچنین آفتاب و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جنبندگان، و بسیاری از مردم، اما بسیاری ابا دارند و فرمان عذاب در باره آنها حتمی است، و هر که را الله خوار کند، او هیچ عزت دهنده‌ای ندارد. بی‌گمان الله هر چه بخواهد (و صلاح بداند) انجام می‌دهد. (۱۸) «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ» «آیا ندانستی که آنان که در آسمان هایند برای خدا سجده میکنند» از فرشتگان در اقطار آسمانها «و آنان که در زمینند» از مؤمنان انس و جن و دیگر مخلوقات در عالم زمین و در کره‌ی خاکی. نیز برای خدا سجده می‌کنند.

«وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ»: این کرات با عظمت با دیگر کوهها و درختان و حیوانات در مقابل عظمتش سر سجده بزمین می‌نهند و سجده‌ی تسلیم و فروتنی و خضوع می‌برند.

ابن کثیر گفته است: از این جهت آفتاب و ماه و ستارگان را مخصوصاً ذکر کرده است که آنها مورد پرستش قرار گرفته‌اند. و بدین وسیله روشن شده است که آنها برای خالق خود سجده می‌برند و آنها در برابر فرمان خدا رام و مسخرند. (مختصر این کثیر ۵۳۴/۲).

و غرض از آیه بیان عظمت و یکتایی و پروردگاری میباشد؛ زیرا تمامی موجودات عالم هستی در برابر امر و فرمان او مطیع و فرمانبردارند و مطابق امر و تدبیر او در جریانند. «وَ كَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ» و بسی از انسانها نیز در مقابلش سر سجده خم می‌کنند. «وَ كَثِيرٌ حَقٌّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ»: «و بسیاری هم هستند که عذاب بر آنان ثابت شده است» زیرا از سجده اطاعت برای خداوند متعال سر باز میزنند و بنابر این، عذاب بر آنان ثابت و لازم می‌شود.

«وَمَنْ يَهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ»: عزت و ذلت تنها به دست الله متعال است. و هر کس خدا او را به شقاوت و کفر خوار کند هیچ کس نمی‌تواند خواری و خفت را از او دور و برطرف نماید. «إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ»: در برابر اراده‌ی خداوند، هیچ مانعی وجود ندارد. و هرگاه الله متعال کسی را خوار کند هرگز هیچ‌کس گرامی‌دارنده‌ی وی نیست؛ چرا که خدا هر چه در خلقش بخواهد انجام می‌دهد، مشیتش را معارض و برگرداننده‌ی نیست. در حدیث شریف آمده است: «چون فرزند آدم آیه سجده را بخواند، شیطان به کناری خزیده گریه می‌کند و می‌گوید: ای وای بر من، فرزند آدم مأمور به سجده کردن شد و سجده کرد پس بهشت از آن وی است اما من که به سجده مأمور شدم از آن سر باز زدم لذا دوزخ از آن من است».

یادداشت:

آیه 18: این سوره مبارکه، از جمله آیات سجده تلاوت می‌باشد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (19 الی 24) در باره موضوعاتی مجازات کافران و مکافات مؤمنان بحث بعمل می‌آورد.

هَذَانِ حَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ ﴿١٩﴾

این دو [گروه حق پیشه و باطل گرا] دشمن یکدیگرند که درباره پروردگارشان باهم اختلاف کردند پس آنان که کفر ورزیده‌اند بر ایشان لباس‌هایی از آتش بریده شده است، و مایع سوزان و جوشان بر سر آنها فرو می‌ریزند. (۱۹)

تفسیر:

«هذان»: این دو گروه. مراد مؤمنان و کافران بوده که پیوسته در صفوف مختلف مبارزه با یکدیگرند.

«حَصْمَانِ»: طرفین دعاوی. دو دسته مقابل هم. خصم برای یک نفر و بیشتر استعمال می‌گردد، و در اینجا مراد دسته و گروه است (ملاحظه شود سوره: ص آیه 21). «يُصَبُّ»: ریخته می‌شود.

«الْحَمِيمُ»: آب بسیار گرم و سوزان و جوشان.

صحنه از عذاب روز قیامت :

کسانی که کافرند، (خداوند برایشان آتش دوزخ را تهیه دیده، و انگار آتش آن) جامه‌هایی (است که به تن آنان چست بوده و) برای آنان از آتش بریده (و دوخته) شده است. (علاوه بر آن) از بالای سرهایشان (بر آنان) آب بسیار گرم و سوزان ریخته میشود. (این آب جوشان آن چنان در بدنشان نفوذ میکند که) آنچه در درونشان است بدان گداخته و ذوب میگردد، و هم پوستهایشان.

مجاهد گفته است: دو گروه عبارتند از مؤمنان و کفار؛ مؤمنان نصرت و پیروزی دین خدا را می‌خواهند و کافران در تلاشند نور خدا را خاموش کنند.

«فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ» آنهایی که کافرنند از آتش برای آنان لباسی دوخته شده است و تا زمانی که به دوزخ می‌روند آن را به تن می‌کنند.

لباس آتشین دوزخیان سرد نمی‌شود و دائماً از بالای سرشان مواد گداخته به آن تزریق میشود. «يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ»، امام قرطبی گفته است: آتش به لباس تشبیه شده است؛ چون بسان لباس آنان را دربر می‌گیرد.

و «قُطِعَتْ» به معنی دوخته و بریده و آماده شده می‌باشد، و از این رو به لفظ ماضی آمده است؛ چون آنچه که وعده داده شده محقق الوقوع است. (تفسیر قرطبی ۲۶/۱۲).

یعنی: آتش دوزخ به‌عنوان لباسی مناسب حال‌شان برای‌شان آماده شده است «از بالای سرشان حمیم ریخته میشود» حمیم: آب جوشانی است که به وسیله آتش جهنم داغ شده است.

شأن نزول آیه 19:

721- بخاری، مسلم و دیگران از ابوذر(رض) (روایت کرده اند: آیه «هَذَا نَحْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ...» در باره [شش نفر از قریش سه مسلمان] علی، حمزه و عبیده [بن حارث و سه نفر مشرک] ولید بن عتبه، عتبه بن ربیع و شیبیه بن ربیع [که روز بدر حمزه با عتبه و عبیده با شیبیه و علی(رض) با ولید به جنگ تن به تن پرداختند] نازل شده است.

4- صحیح است، بخاری 3968 و 3969 و 3966، مسلم 3033، نسائی در «تفسیر» 361، ابن ماجه 2835، طبری 24979، واحدي در «اسباب نزول» 619 و بغوي 2701 از ابوذر روایت کرده اند. «زاد المسیر» 1005).

722- حاکم از علی(رض) (روایت کرده است: این کلام الهی «هَذَا نَحْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يَصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ» (19) يَصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ (20) وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ (21) كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (22) در باره نبرد ما در بدر نازل شده است. (حاکم 386 / 2 روایت کرده اسنادش حسن است).

723- از وجه دیگر از او (روایت کرده است: در روز بدر حمزه، علی(رض) و عبیده بن حارث (در میدان نبرد آمدند و با عتبه پسر ربیع، ولید پسر عتبه و شیبیه پسر ربیع جنگیدند. این آیه در باره آن‌ها نازل شده است. (حاکم 386 / 2 از علی روایت کرده اسناد آن به خاطر ابو جعفر رازی قوی نیست. بخاری 3965 و 4744 و واحدي 620 از قیس بن عباد از علی(رض) روایت کرده اند از زبان قیس.

724- ابن جریر از طریق عوفی از ابن عباس(رض) روایت کرده است: این آیه در مورد اهل کتاب نازل شده است که خطاب به مسلمانان گفتند: ما در نزد الله از شما برتر و سزاوارتریم، کتاب ما قدیمی‌تر از کتاب شماست و پیامبر ما از پیامبر شما پیشتر است. مسلمانان گفتند: ما در نزد خدا از شما شایسته‌تریم. زیرا به محمد (و پیامبران پیشین و به همه کتب آسمانی ایمان داریم.

يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ (۲۰)

آنچه در شکم های آنهاست و(نیز) پوست‌هایشان به آن(آب جوشان) گداخته و ذوب میگردد. (۲۰)

تفسیر:

«يَصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ»: بر اثر آن پوست و داخل بدن و روده و احشاء آنها ذوب میشود.

«صهر»: ذوب کردن و گداختن با شدت حرارت است چنانکه آهن و مس با چنین حرارتی گداخته میشوند. یعنی: آنچه در شکم‌های آنها از روده‌ها و بافتها و احشاء است، با این آب جوشان گداخته میشود، در نتیجه پوست و گوشت و درون‌شان ریز ریز و پاشان میشود. ابن عباس (رض) در این مورد فرموده است: اگر یک قطره‌ی آن روی کوه‌های این دنیا بیفتد، آنرا ذوب و آب میکند. در حدیث است: «آب جوشیده بر سر آنها ریخته می‌شود، از کاسه‌ی سر نفوذ و عبور کرده و به داخل بدن وارد میشود. آنگاه تمام آنچه در داخل دارند بیرون میریزد و از نوک پاهایشان به صورت مذاب بیرون می‌زنند، سپس به حالت اول بر می‌گردد». (اخراج از ترمذی است و گفته است: حسن صحیح غریب است.)

امام فخر رازی می‌فرماید: منظور این است که وقتی «حمیم» بر سر آنها ریخته میشود تأثیر آن بر ظاهر و باطن یکسان است، پس همانطور که پوست ظاهر بدن را ذوب و آب می‌کند، روده‌ها و احشاء را نیز ذوب می‌کند. و این بیان از آیه‌ی «وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ» بلیغ‌تر است. (تفسیر رازی ۲۲/۲۳)

وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِّنْ حَدِيدٍ ﴿٢١﴾

و برای آنان گرزهایی از آهن [مخصوص] است [که بر سرشان می‌کوبند]. (۲۱).

تفسیر:

«مَقَامِعٌ»: جمع مَقْمَعَةٍ، تازیانه. گرز. چکش چوگان مانندی که با آن بر سر فیل می‌زنند و در حدیث آمده است: «اگر یکی از آن مقمعه‌ها را روی زمین قرار دهند، تمام انس و جن نمی‌توانند آن را بلند کنند». (اخراج از احمد).

كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٢٢﴾
هرگاه بخواهند از شدت غم از آن بیرون آیند، آنها را به آن باز می‌گردانند و (به آنها گفته میشود) بچشید عذاب سوزان را!! (۲۲)

تفسیر:

دوزخیان برای نجات خود دست و پا می‌زنند، و همه تلاش خویش را به خرچ میدهند تا از این عذاب نجات یابند، اما تلاش‌های آنان بی‌نتیجه است. هر بار که کفار بخواهند از شدت درد و رنج، سختی و وحشت، غل و زنجیر آتشین خود را خلاص سازند و از جهنم بیرون روند در آن باز گردانیده میشوند.

حسن گفته است: زبانه‌ی آتش آنها را می‌زند و آنها را بلند می‌کند تا به بالای آن می‌رسند، آنگاه با گرز و قمچین آنها را می‌زنند و به فاصله‌ی هفتادخزان (فصل‌های سال) پایین می‌آیند. (تفسیر رازی ۲۲/۲۳).

و برای شان گفته میشود: «وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ» عذاب آتش را که اجسام‌تان را می‌سوزاند بچشید. که آن را تکذیب میکردید. دردناکتر از آتش دوزخ، غم‌ها و عذاب‌های روحی است. که دوزخیان به آن مواجه اند، در جنب عذاب جسمی دوزخیان به عذاب تحقیر و سرزنش مواجه اند.

بعد از این که الله متعال عذاب و نابودی کافران را یادآور شد، پاداش و نعمت‌هایی را خاطر نشان ساخت که برای مؤمنان مهیا شده است:

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ (٢٣)

بي تردید خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای نیک ه انجام داده اند، در بهشت هایی داخل می کند که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید آرایش می شوند، و لباسشان در آنجا ابریشم است. (٢٣)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُحَلَّوْنَ»: زینت داده می شوند. از مصدر (تَحَلَّى) به معنی آراستن، و از ماده (حَلَى).
«أَسَاوِرَ»: (کَهْف آیه: 31). «مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ»: حرف (مِنْ) نخست برای بیان جنس، و دومی برای تبعیض است. «لُؤْلُؤًا»: در. مروارید. عطف بر محل (مِنْ أَسَاوِرَ) است.

تفسیر:

در حدیث شریف آمده است: «زیورات مؤمن در بهشت تا همانجایی میرسد که آب وضویش بدان میرسد». «و لباسشان در آنجا از ابریشم است» در مقابل لباس اهل دوزخ که از آتش است. یعنی: لباس ابریشمین که در دنیا بر ایشان حرام بود، در آخرت برای شان حلال است.

پوشیدن دستبند های طلایی در جنت:

باید یاد آور شد که استعمال طلا برای زینت زنان در دنیا جواز و برای مردان عیب می باشد، زیرا در دنیا شاهان بر سر خود تاج و در دست خود دستبند طلاع می پوشیدند، در حدیثی آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتی که به سفر هجرت از مکه به مدینه بیرون آمد در این وقت، سراقه بن مالک در تعقیب او برای دستگیر کردن آن جناب صلی الله علیه وسلم، حرکت کرد و به دستور الله متعال اسب سراقه به زمین فرورفت و او توبه کرد، و به دعای آن حضرت صلی الله علیه وسلم اسب از زمین بیرون آمد، آنگاه آن حضرت صلی الله علیه وسلم به سراقه بن مالک وعده فرمود بود که وقتی زیورات، تاج و دستبند ها و سایر تزیینات کسری پادشاه فارس به غنیمت در دست مسلمانان می آید به تو داده خواهد شد. بدین ترتیب در عهد خلافت حضرت عمر کشور فارس فتح شد و این دستبند ها و زیورات پادشاه ایران در ضمن بقیه ای اموال غنیمت به دست مسلمانان افتاد، سراقه آنها را مطالبه کرد و به او داده شد، خلاصه همان گونه که پوشیدن تاج بر سر، برای عموم مردم رایج نیست، و از جمله اعزاز شاهان است، هم چنین دستبند در دست هم از اعزاز شاهی فهمیده می شد، لذا به اهل جنت دستبند طلا پوشانیده می شود، در باره پوشیدن دستبند های طلا در این آیه و آیه های سوره فاطر ذکر بعمل آمده است و گفته شده است که: این دستبند از طلا می باشند، و در آیهی سوره نسا آمده است که این دستبندها از نقره میباشند، بنابر این مفسران فرموده اند که به اهل جنت سه نوع دستبند پوشانیده می شود: یکی از طلا، و دیگری از نقره، و سومی از مروارید، چنان که در آیه مروارید هم ذکر گریده است. (تفسیر قرطبی).

پوشیدن لباس ابریشم برای مردان حرام است:

ولی در (آیه 23، سوره حج) مطالعه نمودیم: که لباس اهل جنت از ابریشم می باشد، نه تنها لباس جنتیان از ابریشم بوده، بلکه سایر ملبوسات جنتیان از جمله: فرش، پرده و غیره از ابریشم می باشد که در دنیا از همه عمده ترین لباس فهمیده می شود و روشن است که ابریشم جنت، با ابریشم دنیا تنها در نام یکی است و کیفیت و ساخت و ساز آن نمیتوان هیچ

نسبتي بين آنان قابل شد.

امام نسائي، بزار و بيهقي با سند جيد از حضرت عبد الله بن عمر نقل کرده است که رسول الله صلي الله عليه وسلم فرموده است: لباس ابريشم اهل جنت از گلهاي جنت بيرون مي آيد و در روايت حضرت جابر آمده است که: در جنت در ختي مي باشد که ابريشم از آن پديد مي آيد و لباس اهل جنت از آن تهيه مي گردد. (مظهري)

امام نسائي از حضرت ابو هريره رضي الله عنه روايت نموده است که نبي کریم صلي الله عليه وسلم فرمود: «من لبس الحرير في الدنيا فلن يلبسه في الآخرة». (البخاري 5832)، «إنما يلبس الحرير في الدنيا من لا خلاق له في الآخرة». (البخاري 5835)

«إن كنتم تحبون حلية الجنة وحريرها فلا تلبسوها في الدنيا». (صحيح النسائي/ الألباني 5151) «من لبس ثوب شهرة في الدنيا؛ ألبسه الله ثوب مذلة يوم القيامة، ثم ألهب فيه ناراً». (حسن/ صحيح الترغيب 2089)، همچنان در حديثي آمده است: «من شرب الخمر في الدنيا، ثم لم يتب منها، حرمها في الآخرة».

«البخاري 5575»، «كل مسكر خمر. وكل مسكر حرام. ومن شرب الخمر في الدنيا فمات وهو يدمنها، لم يتب، لم يشربها في الآخرة». (مسلم 2003) (از قرطبي به حواله نسائي) کسیکه که در دنيا لباس ابريشم بپوشد آن را در آخرت نمي پوشد و کسیکه در دنيا شراب بنوشد در آخرت آن را نمي نوشد و کسی که در دنيا در ظروف طلا و نقره غذا بخورد، در آخرت در آنها غذا نخواهد خورد، سپس رسول الله صلي الله عليه وسلم، فرمود: هر سه چيز مختص اهل جنت مي باشد.

مطلب که چون کسی در دنيا اين کارها را انجام داده و توبه نکند، او در بهشت از اين سه چيز محروم مي ماند، اگرچه در جنت داخل هم باشد، چنانکه در روايت حضرت عبد الله بن عمر آمده است که رسول الله صلي الله عليه وسلم فرموده است: کسی که در دنيا شراب نوشيد، و سپس از آن توبه نکرد او در آخرت از شراب جنت محروم مي ماند. (رواه الأئمة - قرطبي)

مطالعه کنندگان گرامي!

در اینجا ميتواند اين شبهه وارد گردد، وقتی که شخص وارد بهشت ميگردد، و باز از چيزي محروم گردد او متحسر و متأسف ميشود و جنت جاي نيست، در اینجا نبايد کسی براي چيزي اندوه و افسوس بخورد، و اگر اين موجب حسرت و افسوس نباشد، پس محرومي نتيجه اي ندارد، مفسر قرطبي به آن جواب مناسبی داده است، همانگونه که مقامات و درجات اهل متفاوت و مختلف مي باشد، و همه تفاوت را احساس ميکنند، اما با اين حال حق تعالي قلوب بهشتيان را به گونه اي قرار مي دهد که در آنها نسبت به هيچ چيزي حسرت و افسوس با قي نماند. والله اعلم بالصواب.

يادداشت ضروري:

بايد ياد آور شد که در دنيا پوشيدن ابريشم بر مردان حرام و بر زنان حلال است و استعمال طلا نيز به عنوان زيور بر زنان حلال مي باشد اما بهره گيري از ظروف طلا و نقره در خوردن و آشاميدن - هم بر مردان و هم بر زنان - حرام مطلق مي باشد.

حکم پوشيدن لباس ابريشم و طلا براي مردان در دنيا:

طوريکه يادآور شدیم: پوشيدن لباس ابريشمي در دنيا براي مردان حرام است، چون پيامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هشدار داده که هرکس در دنيا لباس ابريشمي بپوشد در آخرت آنرا

نخواهد پوشید و میفرماید: «أَجَلُ الذَّهَبِ وَالْحَرِيرُ لِأَنَّا أُمَّتِي وَحَرَّمَ عَلَيَّ ذُكُورَهَا» آلبانی در صحیح نسائی آن را صحیح قرار داده (4754). «طلا و ابریشم برای زنان امت من حلال قرار داده شده اند و برای مردان امت من حرام هستند» اما به اندازه چهار انگشت و یا اگر آنچه با ابریشم آمیخته شده از ابریشم بیشتر باشد جایز است چون در این مورد حدیث آمده است. مسلم (12-15، 2069) فتوای با امضای شیخ ابن عثیمین.

استفاده از طلا باب برای مردان در دنیا:

برای مردان جایز نیست که از طلا استفاده کنند و آن را بپوشند، پوشیدن آن از منکرات است، خواه ساعت باشد خواه انگشتر و یا زنجیر، همه اینها برای مردان حرام است؛ زیرا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به طور کلی فرموده است: «أَجَلُ الذَّهَبِ وَالْحَرِيرُ لِأَنَّا أُمَّتِي، وَحَرَّمَ عَلَيَّ ذُكُورَهَا» آلبانی در «صحیح سنن نسائی» 4754 این حدیث را صحیح قرار داده است.

«طلا و ابریشم برای زنان امت من حلال شده اند و برای مردان امت حرام شده اند» پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از به دست کردن انگشتر طلا نهی کرده است. بخاری و مسلم این حدیث را به روایت براء بن عازب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ ذکر کرده اند. بخاری 6235 و مسلم 2066 وقتی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مردی را دید که انگشتر طلایی به دست داشت آن را بیرون کشید و دور انداخت و فرمود: «يَعْمُدُ أَحَدَكُمْ إِلَى جَمْرَةٍ مِنْ نَارٍ فَيَجْعَلُهَا فِي يَدِهِ» مسلم 2090 «فردی از شما قصد اخگری از آتش می کند و آن را در دستش قرار می دهد.» (شیخ ابن باز، مجلة الدعوة ش 1044)

وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ ﴿٢٤﴾

آنها به سوی سخنان پاکیزه هدایت می شوند و به راه خداوند شایسته ستایش راهنمایی می گردند. (٢٤)

تفسیر:

«هُدُوا»: یعنی رهنمود می گردند. «الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ»: سخنان زیبا و پسندیده. مراد سخنان روح پرور و نشاط آور و لبریز از صفا و صمیمیت تا گفتار شیرین به زبان بیاورند؛ (از توحید، تسبیح، علم سوئمنند، امر به معروف، نهی از منکر و مانند این ها) زیرا در بهشت بیهوده گویی و دروغ موجود نیست. او ایشان را در بهشت به حمد و شکر خویش رهنمائی مینماید که وی را بر پاداش نیک و مزد عظیمی که دریافت کرده اند ثنا و سپاس میگویند. حضرت ابن عباس (رض) فرموده است که: مراد از «وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ» کلمه طیبه «لا اله الا الله» است. بعضی فرموده اند که مراد از آن قرآن است (تفسیر شیخ قرطبی). همچنان اقوال دیگری نیز در این باره نقل شده است؛ از جمله این که: مراد از آن الحمد لله، یا طوریکه گفتیم قرآن، یا سخن پاکیزه در آخرت است چنان که در حدیث شریف آمده است: به بهشتیان تسبیح گفتن الهام می شود.

«وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ»: به راه صراط مستقیم هدایت میشوند که عبارت است از: ایمان به وی، پیروی از رضوانش، عمل به کتابش و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (25 الی 29) در مورد اینکه کافران راه مسجد الحرام را بر مردم می بستند. حج خانه ی خدا، بحث بعمل می آورد.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُّذِقْهُ مِن عَذَابِ أَلِيمٍ ﴿٢٥﴾

مسلمانان کسانی که کفر ورزیده و [مردم را] از راه الله و مسجدالحرام باز میدارند که ما آن را برای همه مردم اعم از مقیم در آنجا و بادیه نشین (آینده) یک برابر قرار داده ایم (برای آنان عذاب سخت و دردناک است)، و هر کس به قصد ظلم در آنجا مرتکب الحاد (شرک و قتل) گردد، او را از عذاب دردناک می‌چشانیم. (۲۵)

تفسیر:

«الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»: مراد مکه است که به سبب اهمیت فراوان مسجدالحرام، از مکه بدان تعبیر شده است.

مراد از: «وَالْبَادِ» در آیه مبارکه کسانی هستند که به قصد ادای مناسک و زیارت و عبادت به سوی مسجدالحرام می‌آیند، اعم از بادیه نشینان یا غیر آنان.

امام قرطبی می‌فرماید: هدف از آن وقتی بود که: در سال حدیبیه پیامبر صلی الله علیه و سلم را از ورود به مسجد الحرام مانع شدند. (تفسیر قرطبی ۳۱/۱۲).

«وَيَصُدُّونَ»: باز می‌دارند، جلوگیری میکنند، مفسر تفسیر صفاة التفاسیر مینویسد که از این جهت در آیه مبارکه کلمه «وَيَصُدُّونَ» را به صیغه مضارع آورده است تا بر استمرار دلالت کند؛ یعنی کافران همیشه راه الله را سد میکنند. و نظیر آن آیه «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ»، می‌باشد.

«الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَ الْبَادِ» جایی که آن را محل نسک و عبادت انسان قرار داده ایم و مقیم و بادیه‌نشین در آن برابرند.

ابن مسعود (رض) می‌فرماید: اگر یک نفر قصد کند که در خانه‌ی خدا عملی پلید را انجام دهد، خدا عذاب دردناک را به او می‌چشاند. و مجاهد گفته است: یعنی در آنجا مانند حسنات گناهان و بدی‌ها چند برابر می‌شوند. (تفسیر رازی ۲۵/۲۳).

نظریات فقها در باره حکم این آیه:

فقها در باره حکم این آیه دارای اختلاف رأی اند: امام مالک (رح) می‌فرماید: مقیمان و مسافرانی که به مکه وارد می‌شوند، همه در سراها و منازل مکه حقی برابر دارند. جمعی بر آنند که وارد شونده به مکه می‌تواند در هر جایی که یافت، فرود آید و صاحب منزلی که او در آن فرود می‌آید - چه خوش باشد چه ناخوش - مکلف است که او را جای دهد. اما جمهور فقهاء بر آنند که سراها و منازل مکه مانند مسجدالحرام نیست و صاحبان آنها می‌توانند مسافران را از فرود آمدن در آن بازدارند.

أحناف نیز برخلاف رأی جمهور، با این آیه کریمه بر ممنوع بودن جواز فروش و اجاره دادن منازل مکه استدلال کرده و گفته‌اند: از آنجا که مراد از مسجدالحرام در این آیه، تمام مکه است و با توجه به اینکه از رفتار عملی رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابوبکر و عمر (رض) نیز - که استفاده از خانه‌های مکه را عملاً برای همه مساوی قرار دادند - چنین استنباط می‌شود که مراد از آن همه مکه است.

بنابر این، فروش و به اجاره دادن منازل مکه جواز ندارد.

شان نزول آیه 25:

726- ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: سرور کائنات (عبدالله بن انیس) را با دو نفر دیگر که یکی از آنها مهاجر و دیگری از انصار بود فرستاد. و این دو به

نیاکان خود فخر میکردند. در آن حال عبدالله بن انیس خشمگین شد و انصاری را به قتل رساند، مرتد شد و به مکه گریخت. در باره او «وَمَنْ يَرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ... تا آخر» نازل شد. (ضعیف است، ابن ابوحاتم از ابن عباس(رض) روایت کرده چنانچه ابن کثیر در «تفسیر» 3 / 271 آورده در این اسناد ابن لهیعه ضعیف است و عطاء بن دینار از سعید بن جبیر نشنیده. «تفسیر شوکانی» 1779).

به روایت دیگری از ابن عباس(رض) در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره ابوسفیان بن حرب و یاران وی نازل شد آن گاه که رسول الله صلی الله علیه وسلم واصحاب شان را درسال حدیبیه از مسجدالحرام بازداشتند.

وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ﴿٢٦﴾

و [یاد کن] وقتی که جایگاه خانه [کعبه] را برای ابراهیم آماده کردیم [و از او پیمان گرفتیم] که هیچ چیز را شریک من قرار مده و خانه ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان و سجده کنندگان (از آلودگی بنها و از هر گونه آلودگی) پاک و پاکیزه گردان. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَوَّأْنَا»: آماده ساختیم. وارد کردیم. شناسانیدیم. «بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ»: جای کعبه را برای حضرت ابراهیم علیه السلام آماده ساختیم. مکان قدیمی کعبه را به ابراهیم نشان دادیم. ابراهیم را به محل کعبه رساندیم.

«الطَّائِفِينَ»: طواف کنندهگان دور کعبه. «الْقَائِمِينَ»: ایستادگان در نماز. «الرُّكَّعِ»: رکوع کنندهگان در نماز. «السُّجُودِ»: سجده کنندهگان در نماز. این سه کلمه اشاره دارند به سه رکن از ارکان مهم نماز که قیام و رکوع و سجود است، و لذا ذکر آنها کنایه از خود نماز است.

تفسیر:

ابن کثیر در تفسیر آیه مبارکه می نویسد که: یعنی آن را تنها به نام من بنا نهاده و بس. (مختصر ۵۳۹/۲).

«وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ»: «و خانه مرا پاک کن» از شرک و پرستش بتان «برای طواف کنندهگان» به آن خانه «و قیام کنندگان» در آن برای نماز «و رکوع کنندهگان و سجده کنندهگان» یعنی: برای نمازگزاران.

دیده میشود که مقام و منزلت نماز و نمازگزار به قدری عزیز و معتبر است که حتی ابراهیم علیه السلام باید خادم مکان آن باشد.

امام قرطبی مینویسد که: «وَالْقَائِمِينَ» قائمون یعنی نمازگزاران. خدا مهمترین ارکان نماز یعنی قیام و رکوع و سجود را یادآور شده است. (تفسیر قرطبی ۳۷/۱۲).

مفسیر تفسیر انوار القرآن شیخ عبدالرؤف مخلص هروی می نویسد: این آیه کریمه متضمن طعن و توبیخ کسانی از مقیمان بیت الحرام است که در آن شرک ورزیده اند. یعنی: ای ساکنان حریم بیت و ای مدعیان ولای ابراهیم! بدانید که توحید و یگانه پرستی و پاک نگاه داشتن حریم بیت از شرک و بت پرستی، شرط حق تعالی بر پدرتان ابراهیم علیه السلام و کسانی که بعد از وی می آیند بود اما شما به این شرط و به ولای پدرتان وفادار نمائید بلکه شرک آورده و در خانه کعبه بتان رانصب کردید و در نتیجه با این کارتان کعبه را به پلیدی

آلوده کردید.

وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ﴿٢٧﴾
و (به ابراهیم گفتیم که) در میان مردم برای حج اعلان کن، تا پیاده و (سوار) بر هر شتر لاغری که از هر راه دور می‌آیند، به‌سوی تو بیایند. (۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَذِّنْ»: اعلام کن. آگهی کن. «رِجَالًا»: جمع راجل، پیادگان. حال است.
«ضَامِرٍ»: شتر لاغر و باریک اندام. مراد استفاده از مرکبهای قوی و دارای عضلات قوی و محکمی است که تاب تحمل بیابانهایی خشک و سوزان و بی‌آب و علف را داشته باشند. «رِجَالًا وَ عَلَيَّ كُلِّ ضَامِرٍ»: مراد استفاده از هرگونه امکانات، برای شرکت در این فریضه مهم است.

تفسیر:

«وَ أَدِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ»: و در میان مردم برای ادای حج بانگ برآور و آنها را به حج و زیارت «بیت العتیق» فراخوان.

ابن عباس (رض) فرموده است: بعد از این‌که ابراهیم ساختمان بیت را تمام کرد به او گفته شد: مردم را به سوی حج فراخوان، گفت: خدایا! صدایم نمیرسد.

فرمود: تو جار بده و من ابلاغ می‌کنم، آنگاه ابراهیم بر بالای کوه ابو قبیس رفت و با صدای بلند جار داد: ای مردم! خدا دستور انجام مراسم حج و زیارت این خانه را به شما داده است، تا در پاداش آن بهشت را به شما عطا فرماید و شما را از آتش دوزخ پناه بدهد. بنابراین حج را انجام دهید، پس تمام نطفه‌ها در پشت مردان و رحم زنان آن را لیبیک گویان اجابت کردند و گفتند: لیبیک اللهم لیبیک. (تفسیر رازی ۲۷/۲۳).

جمعی از مفسران گفته‌اند: بعد از اینکه ابراهیم علیه السلام از بنای کعبه فارغ شد، جبرئیل علیه السلام نزد وی آمد و به وی دستور داد تا در میان مردم برای حج صدا برآورد. نقل است که ابراهیم علیه السلام گفت: این پیام را چگونه به مردم ابلاغ کنم، درحالی‌که صدای من به آنان نمی‌رسد؟ جبرئیل علیه السلام گفت: تو صدا برآور و رساندنش بر عهده ما. آنگاه ابراهیم علیه السلام بر مقام خود و به‌قولی بر فراز حجرالاسود و به‌قولی بر فراز صفا و به‌قولی بر فراز کوه ابو قبیس برآمد و چنین ندا درداد: هان ای مردم! بدانید که پروردگار شما خانه‌ای برای خود برگرفته و بر شما حج این خانه را فرض گردانیده پس پروردگارتان را اجابت گویند، «لیبیک اللهم لیبیک»، نقل است که: کوه‌ها همه سر خم کردند و خداوند متعال صدای ابراهیم علیه السلام را به همه اطراف و اکناف زمین و نیز به همه کسانی که در رحمهای مادران و پشت‌های پدرانشان بودند، رسانید پس همه چیزهایی که صدای ابراهیم علیه السلام را شنیدند - اعم از سنگ و درخت و غیره - و همه کسانی که خدای متعال تا روز قیامت بر آنان مقدر کرده که به حج خانه کعبه مشرف شوند، جواب دادند: «لیبیک اللهم لیبیک»: به فرمان حاضریم بار خدایا! به فرمان حاضریم». این همان مضمونی است که ابن کثیر آن را از ابن عباس (رض) و مجاهد و عکرمه و سعیدبن جبیر و جمعی دیگر از سلف صالح نقل کرده است. والله اعلم. (ملاحظه شود تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی) «يَأْتُوكَ رِجَالًا وَ عَلَيَّ كُلِّ ضَامِرٍ» ای ابراهیم! در میان مردم برای حج ندا درده «تا» زیرا آن «به‌سوی تو پیاده و سوار بر هر شتر لاغری بیایند» «ضامِرٍ»: به معنای حیوانی است که چربی بدنش آب شده و گوشت‌هایش به ماهیچه تبدیل

شده و چابك است، مانند حیوانی که برای مسابقات آماده است.

«يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ»: شتر لاغر از راه‌های دور می‌آید.

فج: راه وسیع. رَأْبُ غَوَيْد: فج شکافی است میان دو کوه و در راه وسیع بکار رود جمع آن فجاج است.

امام قرطبی گفته است: ضمیر در «يَأْتِينَ» به شتر برمی‌گردد و برای احترام است؛ زیرا باصاحبش قصد حج را کرده است. همان گونه که اسب جهادگران مورد تکریم قرار گرفته‌اند: وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا، اسب‌هایی که در راه خدا می‌تازند. (تفسیر قرطبی ۳۹/۱۲).

مجاهد می‌گوید: مردم تا آن زمان در سفر حج بر مرکب سوار نمیشدند پس خداوند متعال سوار شدن بر مرکب و نیز تجارت در مراسم حج را به آنان رخصت داد، که حکم آن هم در این آیه و هم در آیه بعدی توضیح می‌یابد:

شأن نزول آیه 27:

727- این جریر از مجاهد روایت کرده است: مسلمانان در ابتدا [وقتی برای ادای مراسم حج می‌آمدند] سوار مرکب نمیشدند. پس خدای بزرگ «يَأْتُوكَ رَجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ»: را نازل کرد و به آن‌ها دستور داد که آنچه را در سفر لازم دارند با خود بیاورند و اجازه سواری و تجارت را هم به آنان داد. (طبری 25057 به قسم مرسل روایت کرده است).

لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ ﴿٢٨﴾

تا شاهد منافع گوناگون خویش [از برکت این سفر معنوی] باشند، و نام خدا را در ایام معینی بر چهار پایانی که به آنها روزی داده است (هنگام قربانی کردن) ببرند (و هنگامی که قربانی کردید) از گوشت آنها بخورید، و بینوای فقیر را نیز اطعام نمائید. (۲۸)

تفسیر:

«مَنَافِعَ»: هدف از آن سود مادی همچون تجارت و داد و گرفت تجارتي، و

سود معنوی همچون عبادت و عفو و مغفرت است.

«أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ»: چند روز معین و مشخص. مراد روز عید و دو روز یا سه روز بعد از آن است. برخی هم روز عرفه و روز عید و یک روز بعد از آن و بعضی هم ده روز ذی‌الحجه دانسته‌اند. «بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ»: چهارپایان اهلی (سوره: مائده آیه 1).

«فَكُلُوا مِنْهَا وَ...»: معنی مستفاد از این بخش آیه، این است که گوشت قربانی باید به مصرف‌های لازم برسد. دیگر گوشت‌های قربانی در سرزمین منی بر روی زمین انداخته نشود تا گندیده و یا در زیر خاکها مدفون گردد. بلکه اگر نیازمندی در آنجا و در آن زمان پیدا نشوند، باید گوشتها - در صورت امکان - هرگونه که شده است به مناطق دیگری حمل و به مصرف برسد.

«الْبَائِسَ»: سخت نیازمند. مستمند.

«لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ»: تا فواید دینی و دنیوی را به دست آورند. یعنی تا مردم در حج شاهد منافع خویش باشند؛ که این منافع عبارت است از: کفاره شدن گناهان، به دست آوردن ثواب و حسنات، سود بردن در تجارت، ادای طاعات و دیگر خیرات و برکات.

برخی از مفسران می‌نویسند که هدف از آن منافع، ادای مناسک حج است.

به قولی دیگر: مراد، تجارت و ذبح هدایا و قربانی‌هاست.

امام فخر رازی فرموده است: از این جهت «منافع» را نکره آورده است که قصد بیان منافع دینی و دنیوی مختص به این عبادت را داشته است، منافی که در دیگر عبادات موجود نیست. (تفسیر رازی ۲۹/۲۳). ابن عباس (رض) میگوید: «مراد، منافع دنیا و آخرت هر دو است»

«وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنَ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ»: «و تا نام خدا را در روزهای معلومی یاد کنند» یعنی: تا نام الله را در هنگام ذبح هدایا و قربانیها یاد کنند. یعنی هنگام ذبح شتر، گاو و گوسفند در ایام معین و معلومی که عبارت از دهم ذی الحجه و سه روز بعد از آن می باشد، نام خدا را در حالی ببرند که سپاسگزار اویند بر نعمتی که به ایشان ارزانی داشته است، بدین ترتیب این نکته را یادآور شده است که غرض اصلی عبارت است از ذکر نام خدا در موقع ذبح، و در این مورد با مشرکین مخالفت شود که آنها ذبح را برای «نصب» یا بتها انجام می دهند. (تفسیر کشاف ۳).

«ایام معلومات» نزد امام مالک و امام ابو یوسف و امام محمد بن حسن از یاران امام ابو حنیفه، همان ایام النحر، یعنی روز عید قربان و دو روز بعد از آن است اما در رأی امام ابو حنیفه و امام شافعی: «ایام معلومات»: عبارت است از: ده روز اول ذی الحجه که آخرین آن روز عید قربان می باشد. و اکثر مفسران نیز بر این نظر اند. «فَكُلُوا مِنْهَا»: و برای شان مستحب است از گوشت قربانی حیوانات ذبح شده خود بخورند. «وَأَطْعَمُوا الْأَبْيَاسَ الْفَقِيرَ»: و از آن به فقیر و محتاج بدهید که سخت در بینوایی قرار دارد، و به فقیر بدهید که فقر او را ضعیف کرده است.

ابن عباس (رض) گفته است: «بئس» یعنی بینوا و آن کسی است که فقر و بینوایی از سیما و لباسش نمایان میشود. اما فقیر چنان نیست؛ زیرا لباسش مرتب و سیمایش سیمای بی نیاز است.

حج:

حج شرعاً عبارت است از قصد مکه بمنظور اداء عبادت طواف خانه کعبه و سعی بین صفا و مروه الحاج و وقوف در عرفه و دیگر مناسک حج تنها بخاطر اجابت امر خدا و طلب رضای او.

حج یکی از ارکان پنجگانه اسلام است و یکی از فرایضی است که از ضروریات دین شناخته شده است. بنابر این هرکس وجوب آن را انکار کند، کافر و مرتد از اسلام می باشد.

بنابقول برگزیده جمهور علماء حج در سال ششم هجری واجب شده است. زیرا آیه «وَأَتَمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ» (حج و عمره را برای رضای خدا بتمام و کمال انجام دهید). در آن سال نازل شده است و این وقتی درست است که مراد از «اتَمُوا = اتمام حج» آغاز وجوب و فرضیت آن باشد.

در تائید این نظریه در قرائت «علقمه» و «مسروق» و «ابراهیم نخعی» بجای «اتَمُوا» «اقیموا» آمده است که طبرانی آنرا با سند صحیح روایت کرده است. ابن القیم ترجیح داده است که حج در سال نهم یا دهم واجب شده باشد.

حرم مکه و حدود آن:

حریم مکی، دارای حدودی است که از پنج جهت مکه را احاطه نموده و بر آنجاها، نشانه‌هایی نصب شده است، که این نشانه‌ها سنگهای بلندی است که باندازه يك متر ارتفاع دارند و در

دو طرف راه نصب شده‌اند بدین شرح: از جانب شمال "تنعیم" واقع در شش کیلومتری مکه است.

و از جانب جنوب «اضاه» واقع در دوازده کیلومتری مکه است. از جانب شرق "جعرانه" واقع در شانزده کیلومتری مکه است. از جانب شمال شرقی "وادی نخله" واقع در چهارده کیلومتری مکه است. از جانب غرب «شمیسی» که حدیبیه می‌باشد واقع در پانزده کیلومتری مکه است. محب الدین طبری از زهری و او از عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه روایت کرده است که حضرت ابراهیم علیه السلام با اشاره جبریل این علامات و نشانه‌های حدود حریم مکه را نصب کرده است که بر جای مانده بودند تا اینکه قصی بن کلاب آنها را تجدید نمود، تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و سلم در سال فتح مکه تمیم بن اسید خزاعی را مامور تجدید آنها نمود و آنها همچنان مانده بودند، تا اینکه عمر بن خطاب، چهار نفر از قریش را با اسامی: محرّمه بن نوفل و سعید بن یربوع و حویطب بن عبدالعزی و زهر بن عبدعوف را مامور نمود که آنها را تجدید نمودند، سپس معاویه هم آنها را تجدید نمود و بعد از او در زمان عبدالملک بدستور وی تجدید شدند.

تجارت و کسب و کار در ایام حج:

مسلمانان که عازم مناسک سفر حج و عمره اند، در ضمن اینکه مصروف مراسم حج و عمره می‌باشند در شرع اسلامی برایشان اجازه داده شده تا، به امور تجارتي از قبیل خرید و فروش، موثروانی، کرایه دادن وسایل ترانسپورتی از قبیل (موتور، آسب، شتر، بایسکیل، کراچی حمل نقل و غیره و غیره...) با کسب حلال بپردازند. در دین مقدس اسلام چنین اجازه در صورتیکه مانع ادای مناسک حج و عمره نه شود، داده است.

ابن عباس (رض) در روایت می‌فرماید: مسلمانان از همان بدو اسلام، در ایام حج، به امور تجارتي می‌پرداختند، و این فعالیت‌های تجارتي بصورت عمده در منی و عرفات و بازارهای «عکاظ و مجنه ذوالمجاز»، در کنار عرفات، بر پا می‌گردید.

در اوایل اسلام زمانیکه، مسلمانان، مصروف اموری تجاری بودند، ترس و خوف داشتند که مباد این داد و ستدشان در حال احرام، از دید شرع کدام ممانعتی، داشته باشد، لذا پروردگار با عظمت فرمود: «لیس علیکم جناح أن تبتغوا فضلا من ربکم» «فی مواسم الحج» (بر شما باکی نیست و گناهی نیست که در موسم حج همراه با انجام فریضه حج، خیر و برکت خدا را در معامله و داد و ستد، بجوئید) (بروایت بخاری و مسلم و نسائی). در حدیثی دیگری که آنرا ابوداود از ابن عباس روایت فرموده، آمده است: «لیس علیکم جناح أن تبتغوا فضلا من ربکم» قال: كانوا لا يتجرون بمنی فأمروا أن يتجروا إذا أفاضوا من عرفات» (بر شما گناهی ... مسلمانان در منی تجارت نمی‌کردند. به آنان دستور داده شد، که بعد از پراکنده شدن از عرفات به تجارت بپردازند).

ابی امامه تیمی به ابن عمر گفت: من در راه حج مصروف حمل و نقل حجاج بودم، در این حال عده ای بمن گفتند که تو: ثواب حج را کمایی نخواهی کرد.

ابن عمر گفت برایش: مگر احرام نمی‌بندی و تلبیه نمی‌گوئی و طواف خانه کعبه را نمی‌کنی و بعد از وقوف در عرفات رهسپار منی نمی‌شوی و رمی جمرات نمی‌کنی؟ گفتم: چرا، همه آنها را انجام می‌دهم، گفت: پس تو حج با ما می‌گزاری و ثواب آن را داری. مردی به

حضور پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و همین سؤال را که تو از من می کنی از او پرسید. پیامبر صلی الله علیه و سلم به وی جواب نداد تا اینکه این آیه نازل شد:

«لیس علیکم جناح أن تبتغوا فضلا من ربکم» پیامبر صلی الله علیه و سلم بدنبال وی شخصی را فرستاد و این آیه را بروی خواند و گفت حج تو صحیح است. (بروایت ابوداود)

شخصی از ابن عباس (رض) پرسید: من نفس خود را، بدین قوم اجاره داده‌ام و مناسک حج را همراه آنان انجام می‌دهم، آیا من هم پاداش و ثواب دارم؟ ابن عباس گفت: بلی. «أولئك لهم نصیب مما کسبوا، و الله سریع الحساب» (آنان از کسب خود بهره‌ای می‌برند و حساب خداوند سریع است و حساب آن بر خداوند مجهول نیست). (بروایت بیهقی و دارقطنی).

تفاوت مراسم حج مسلمانان با مراسم حج در دوران جاهلیت:

باید گفت که تمام مناسک حج و عمره و احرام و لمس حجرالاسود و سعی بین صفا و مروه و وقفه در عرفات و رمی جمره همگی در دوره جاهلیت متداول بوده و تنها بعضی تعدیلات در حج اسلامی نسبت به دوره جاهلیت روی داده که از آن جمله می‌توان بمراد ذیل اشاره کرد:

1 - اعراب قبل از اسلام هنگام طواف «لبیک یا لات»، «لبیک یا عزی» می‌گفتند و هر قومی بت خود را صدا می‌کرد. در اسلام «اللهم» جای بت‌ها را گرفت و آن عبارت بدین شکل تعدیل شد: «لبیک اللهم لبیک»

2 - اعراب گاهی لچ (بدون لباس) به طواف کعبه می‌پرداختند. اما دین مقدس اسلام آن را منع کرد و پوشیدن لباس دوخته نشده را مقرر فرمود.

3 - اعراب از خوردن گوشت قربانی اکراه داشتند. ولی پیامبر صلی الله علیه و سلم خوردن آنرا مجاز ساخت.

4 - مشهور است که مسلمانان پس از فتح مکه و بر انداختن بت‌های قریش از سعی بین صفا و مروه اکراه داشتند زیرا قبل از اسلام بر این دو کوه دو بت سنگی وجود داشت که حاجیان و زائران دوره جاهلیت سعی بین صفا و مروه را برای نزدیک شدن به آنها و دست کشیدن و بوسیدن آنها کسب تبرک می‌کردند. ولی پیامبر صلی الله علیه و سلم نه تنها بین صفا و مروه را مجاز کرد بلکه در (سوره بقره، آیه 158) آن را از شعائر الله قرار داد.

«حج به سوی یکی از معبدها، یک رسم دیرینه سامی است که حتی در اجزای قدیمی اسفار پنجگانه موسی، به عنوان یک فریضه دینی عنوان شده است. در «سفر خروج». فصل بیست و سوم، فقره چهاردهم آمده است: «در هر سال سه مرتبه برای من عید بگیرید» و در آیه سی و سوم از فصل سی و چهارم آمده است: «در هر سال سه مرتبه همه مردان باید در برابر خدای بزرگ، خدای اسرائیل ظاهر شوند.» و در سرزمین‌های عربی نیز اماکن بسیاری وجود داشته که در آن اماکن مراسمی همچون حضور در عرفات صورت می‌گرفته است.»

در هر یک از اعیاد سه‌گانه، فرقه‌های یهود به اماکن معینی سفر حج می‌کردند. در روز «استغفار» (عید مظال) به سوی کوه سینا حج می‌کرده و در عید «فصح» به بیت المقدس و در عید «استیر» و «عید باران» و... به اماکن دیگری رهسپار می‌شدند.

با این حال، از تحقیق و تفحص در تورات، مکان خاصی را پیدا نمی‌کنیم که از زبان

پیامبرشان حضرت موسی علیه السلام، حج همانند یک دستور الهی آمده باشد. و جای این پرسش است که: آیا خداوند برای یهودیان حج به مکان مخصوصی را واجب نساخته است یا اینکه راویان و نویسندگان متون دینی توراتی، آن را از قلم انداخته اند یا به عادت معروف قوم یهود که تورات را تحریف می کردند آن را نیز تحریف نموده اند؟! بدین جهت است که اماکن حج متعدد شده و کوچ یهودیان در اعیاد سالانه به نقاط مختلف بوده و هر مکان عبادتی را با عنوان «بیت» می نامیده اند که در ازمنه مختلف محل برگزاری حج آنان بوده است؛ مثلاً در «بیت المقدس» «بیت ایل» «بیت آن» که در نزدیکی بیت ایل بوده و «بیت اصل» در یهودا و «بیت حور» نزدیکی قدس و «بیت هاجن» در جایگاه تولد عیسی علیه السلام در «بیت لحم» و «بیت هاشطه» و سایر بیوت که شمارش آنها به درازا می کشد و می توان به کتاب مقدس در عهد جدید و قدیم مراجعه کرد که در آن جا درج شده است.

در خصوص زمان حج یهودیان «دکتر حسن ظاظا» می نویسد: اوقاتی که در آن حج می کنند همزمان با اعیاد آنهاست و اینها سه زمان است:

- 1 - عید فصیح، که در فصل بهار واقع شده و مدت آن هفت روز است و از روز پانزدهم نیسان به تقویم یهودی آغاز می شود.
- 2 - عید حصاد یا «اسابیع»، (شبو عوت) که مدت آن یک روز است مصادف با ششم ماه سیوان به تقویم یهودی که در اوایل تابستان (یونیه) قرار گرفته است.
- 3 - «عید ظلل»، (سرکوت) که مدت آن هشت روز است و در ماه های خزان قرار دارد و از روز پانزدهم ماه «تشرین» یهودی آغاز می گردد. موسم های سه گانه یاد شده را سه عید می نامند که حج در آن ها مستحب است و با صدقات بسیاری همراه می گردد.

حج در دین یهودیت:

دیانت یهودی، حج را به عنوان یک عبادت با آثار مادی و معنوی می نگرد، همان گونه که دین اسلام و سایر ادیان توحیدی و غیر توحیدی چنین نگرشی به حج دارند، ولی تفاوت در ماهیت این عبادت و آداب و اعمال و شعائر و مکان و زمان آن است.

حضرت موسی کلیم الله (ع) از پیامبران اولو العزم بوده و می دانست که ندای ابراهیم (ع)، جهان شمول است و به شریعت خاصی اختصاص ندارد و امکان نداشت از طریق حج صحیح ابراهیمی منحرف گردد و به راهی جز تعالیم خداوند برود.

شایان ذکر است در حال حاضر حج از دیدگاه یهودیان واجب نیست و از ارکان عبادت آنها به شیوه ای که در اسلام دیده می شود، به شمار نمی آید.

پس از حضرت موسی (ع) یهود به فرقه های مختلف در آمدند و هر فرقه ای شیوه ای را برای حج برگزید و مکانی را برای آداب و مراسم حج انتخاب کرد که به برخی از آنها اشاره می شود:

- 1 - گروهی از یهود به بیت المقدس و هیکل سلیمان رفتند.
- 2 - گروهی به طور سینا رفتند.
- 3 - گروهی «بئرچی» در نزدیکی شهر الخلیل را برگزیدند.
- 4 - گروهی اماکن طبیعی را برگزیدند

دکتر حسن ظاظا در خصوص زمان حج یهودیان می نویسد:

- 1 - «عید فصیح» که در فصل بهار واقع شده و مدت آن هفت روز است و از روز پانزدهم نیشان به تقویم یهودی آغاز می شود.
- 2 - «عید حساد» یا «اسابیع» که مدت آن یک روز است که در اوایل تابستان قرار گرفته است.
- 3 - «عید ظفل» که مدت آن هشت روز است و درخزان قرار دارد.

در این بخش به این نکته اشاره می شود:

در دائره المعارف الاسلامیه آمده است: حج به سوی یکی از معبدها، یک رسم دیرینه سامی است که حتی در اجزای قدیمی اسفار پنجگانه موسی(ع) به عنوان یک فریضه دینی عنوان شده است.

در سفر خروج، فصل بیست و سوم، فقره چهاردهم آمده: «در هر سال سه مرتبه برای من عید بگیرید».

در آیه سی و سوم از فصل سی و چهارم آمده: «در هر سال سه مرتبه همه مردان باید در برابر خدای بزرگ، خدای اسرائیل ظاهر شوند».

در سرزمین های عربی نیز اماکن بسیاری وجود داشته که در آن اماکن مراسمی همچون حضور در عرفات صورت می گرفته است.

ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُدُورَهُمْ وَلِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ﴿٢٩﴾

سپس باید آلودگی های بدنشان را پاک کنند و باید به نذرهایشان وفا کنند و باید خانه قدیمی و گرامی را طواف نمایند. (۲۹)

تفسیر:

«ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ»: حجاج و معتمران، چرک و ناپاکی را برطرف کنند که بر اثر احرام بر آنان عارض شده است، یعنی بعد از ذبح، و با حلال ساختن خود از حال احرام، سایر اعمالی دیگر از حج را که بر ذمه شان باقی مانده است کامل کنند؛ مانند، دورساختن آلودگی ها بدن، گرفتن ناخن ها و کوتاه ساختن و یا تراشیدن مو. و این کار در روز عید قربان انجام می شود.

«وَلِيُوفُوا نُدُورَهُمْ»: و باید بدانچه که بر خود از حج، یا عمره، یا هدیه، یا قربانی و طاعات دیگر لازم گردانیده و به گردن گرفته اند وفا نمایند. یا معنی این است که: باید واجبات حج خویش را به جای آورند.

«وَلِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ»: و در پیرامون بیت العتیق «طواف الافاضة» را انجام دهند که عبارت است از طواف زیارت که تحلل کامل با آن صورت پذیر است.

یعنی باید به بیت الله طواف کنند؛ همان خانه ای که بنای آن بسیار کهن است و حق تعالی آن را از تسلط جباران گردنکش آزاد نموده است و به این دو دلیل «کعبه» را «بیت العتیق» نامید [زیرا عتیق هم به معنی کهن است و هم به معنی آزاد شده]. و اولین خانه ایست که برای عبادت انسان بنا شده است.

در حدیث شریف آمده است: که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که خداوند متعال از این جهت خانه خود را به بیت العتیق نام گذاری کرده است که آن را از غلبه و قبضه کفار و جباران آزاد کرده است. (رواه الترمذی وحسنه والطبرانی و غیر هم - از روح المعانی). و هیچ کافری نمیتواند بر آن قبضه و تسلط داشته باشد، حادثه ی اصحاب فیل شاهد این امر است. والله اعلم.

همچنان به قولی دیگر: عتیق به معنای «کریم» است، یعنی خانه بزرگ و گرامی. به قولی دیگر: عتیق، یعنی خانه کهن و قدیمی زیرا نخستین خانه‌ای که بر روی زمین ساخته شد، خانه کعبه بود و بعد از آن بیت‌المقدس بناشد.

طواف افاضه چیست؟

علامه شیخ ابن عثیمین میفرماید: «طواف افاضه رکنی از ارکان حج است که حج بدون آن کامل نیست، یعنی همان طوافی که وقت آن بعد از رمی جمره عقبه در روز عید قربان آغاز میشود. البته در حج طواف واجبی است که عبارت است از: طواف وداع و نیز طواف سنتی است که عبارت است از: طواف قدوم.

هرگاه کسی آنرا انجام ندهد حجتش تمام نیست، بایستی بازگردد و طواف افاضه را انجام دهد حتی اگر به شهرش بازگشته باشد، و در این حال مادام که طواف (افاضه) را انجام نداده (هنوز از احرام خارج نشده و لذا) جایز نیست به همسرش نزدیک شود، چون هنوز تحلل دوم صورت نگرفته، چرا که تا بعد از انجام طواف افاضه و سعی - اگر تمتع باشد - تحلل دوم صورت نمیگیرد و اگر قارن یا مفرد باشد بدون سعی و طواف قدم (تحلل دوم) حاصل نمیشود». (فتاویٰ ارکان الإسلام، صفحه 541).

انواع طواف در کعبه:

- طواف قدوم برای حج هرگاه شخص به کعبه میرسد، این طواف برای کسی است که احرام به حج بسته و یا مقارن بین حج و عمره است، و این نوع طواف بر حسب اختلاف بین علماء واجبی از واجبات حج و یا سنتی از سنن آن است.
- طواف افاضه در حج، که طواف زیارت نیز نامیده می‌شود، این طواف بعد از توقف در عرفات در روز عید قربان یا بعد از آن نیز صورت میگیرد، و طواف افاضه رکنی از ارکان حج است.
- طواف عمره که یکی از ارکان عمره است و بدون آن صحیح نیست.
- طواف وداع، که بعد از پایان مراسم حج و عزم برای خروج از مکه مکرمه صورت می‌گیرد، و بر طبق رأی صحیح از اقوال علماء طواف وداع بر هر حاجی واجب است جز برای زن حائضه یا نفساء، هرکس آنرا ترک کند بر او واجب است ذبیحه‌ای را ذبح کند.
- طواف وفای به نذر، کسی که نذر طواف کرده باشد، و به دلیل نذر انجام آن واجب می‌شود.
- طواف مستحبه (کسی که برای کسب اجر و ثواب و تقرب الی الله دوست دارد طواف کند).

یادداشت:

تمام این طواف‌ها باید هفت دور باشد، بعد از آن در صورت امکان فرد طواف کننده پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز بخواند، و اگر مقدور نبود در بقیه جاهای مسجد نماز بخواند. (مواخذ: فتاویٰ اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والإفتاء" (223/11، 224). شیخ عبدالعزیز بن عبدالله بن باز... شیخ عبد الرزاق عفیفی... شیخ عبد الله بن غدیان.)

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه الله متعال به ابراهیم علیه السلام دستور داد تا مردم را برای ادای حج فراخواند، ثواب و پاداش بزرگداشت احکام و شریعت آسمانی را - از جمله: مناسک حج، ذبح حیوانات

حلال گوشت را بیان نمود و بزرگداشت بتان، دروغ ساز کردن به زبان خدا و شهادت دروغ را منع کرد.

اینکه در آیات متبرکه (30 الي 35) در باره بزرگداشت مقررات و شعایر الهی، و اینکه محل قربانی، همان حرم مکه است، بحث بعمل آمده است.

ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمِ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ ﴿٣٠﴾

این است [آنچه به عنوان مناسک حج قرار داده ایم]، و هر کس مقدسات و شعائر الله را بزرگ و محترم بشمارد، پس آن برایش در نزد پروردگارش بهتر است، و چهار پایان برایتان حلال کرده شد مگر آنچه بر شما خوانده می‌شود، پس از پلیدی‌ها که از بت‌ها بیار می‌آید، دوری کنید و از سخن دروغ اجتناب ورزید. (۳۰)

تفسیر:

«وَأُحِلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ»: الله متعال خوردن چارپایان را برای بندگان خویش حلال گردانیده است جز آنچه را که در کتاب مجید استثناء شده است؛ مانند گوشت مردار (خود مرده) و خفه شده و آنچه اسم غیر خدا بر آن خوانده شده است.

بت پرستی، اساساً آلودگی است. «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ» همان طور که از ناپاکی‌ها دوری می‌جوئید از کثافت و نجاستی دیگر به نام بت‌ها دوری جوئید. این نهی مبالغه در نهی از پرستش و تعظیم آنها را نشان می‌دهد.

«رجس»: نجاست و پلیدی است. البته نجاست شرک از مشرک جز با ایمان دور نمی‌شود چنان‌که نجاست حسی جز با آب برطرف نمی‌گردد.

«وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»: «و از سخن دروغ اجتناب کنید» قول الزور: سخن ناروا و دروغ و افتراء، یا گواهی دروغ است. حق تعالی میان شرک و «قول الزور» جمع کرد زیرا شرک ورزیدن به الله متعال، در واقع سخن و گواهی‌ای دروغ و افتراء بیش نیست.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «گواهی دروغ برابر با شرک آوردن به خداوند متعال است» و سه بار این سخنشان را تکرار کردند.

حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا حَرَّمَ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ ﴿٣١﴾

(برنامه و مناسک حج را انجام دهید) در حالی که به‌سوی الله خالصانه گرویده باشید و هیچ‌گونه شریکی برای او قائل نشوید، و هرکس شریکی برای الله قرار دهد گوئی از آسمان سقوط کرده و پرنندگان (در وسط هوا) او را میربایند، و یا تندباد او را به مکان دوری پرتاب می‌کند! (۳۱)

تفسیر:

حنفاء: جمع حنیف به معنی گرایش یابنده از دین باطل به سوی دین حق است. یعنی خالصانه به سوی حق تعالی گرویده و از هر چه که بجز او مورد پرستش قرار می‌گیرد، بی‌زاری جوئید.

ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ ﴿٣٢﴾

این است [برنامه‌های حج و حدود و مقررات خدا] و هرکس شعایر الله را بزرگ بشمارد، بدون تردید این بزرگ شمردن ناشی از تقوای قلوب است. (۳۲)

تفسیر:

باید گفت که: تقوای درونی باید آثار بیرونی هم بخود داشته باشد، هر کس به شعائر بی اعتنا باشد، در حقیقت تقوای قلبی او کم است.

امام قرطبی گفته است: از این جهت تقوی را به قلوب نسبت داده است که حقیقت تقوی از قلب سرچشمه می‌گیرد. آمده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم به سینه‌ی خود اشاره کرد و فرمود: «تقوی در اینجاست» (تفسیر قرطبی ۵۶/۱۲).

لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ (۳۳)

برای شما در آن (قربانی) تا مدت معین فایده‌هاست، باز محل قربانی کردن آنها در جوار خانه قدیمی و گرامی (کعبه) است. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ...»: مراد این است که استفاده از فرآورده‌های حیوانات قربانی آزاد است. یا این که: در مراسم و مناسک، سود شما است. «أَجَلٍ مُّسَمًّى»: وقت مشخص. مراد روز ذبح است. «مَحِلُّهَا»: حلال بودن ذبح، یا محلّ و یا زمان حلال بودن ذبح حیوان قربانی. یا این که: محلّ مردم از احرامشان تا کعبه است. یعنی پس از مناسک، کعبه را طواف میکنند.

تفسیر:

«لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى»: «برای شما در آنها» یعنی: در شعایر حج مخصوصاً «منافعی است» یعنی در سایه‌ی تعظیم شعائر، منافع مادی شما نیز تأمین میشود. و «لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ» مراد در اینجا: حیوانات هدی و مخصوصاً شتر است (تا زمان نحر و ذبح در هدی منافعی) از جمله منافع آنها سوار شدن بر آنها، استفاده از شیر آنها، بهره‌گیری از نسل و از پشم آنها و دیگر منافع است.

«تا میعاد معین» که همانا وقت ذبح آنهاست. (بعضی گمان می‌کردند همین که شتر یا حیوان دیگری را برای قربانی معین کردند، حقّ سوار شدن بر آن و شیر دوشیدن از آن را ندارند. این آیه این تفکر را رد می‌کند).

ولی علمای احناف بر آنند که منفعت گرفتن از شتر قربانی و هدی بعد از روان کردن آن به مقصد ذبح گاه، جایز نیست مگر در حالت اضطرار.

«ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ» (33) آنگاه مکان ذبح آنها در حرم یعنی مکه یا منی می باشد. یعنی: جای قربانی کردن آنها «در بیت العتیق است» یعنی: باید شتران هدی به نزدیک خانه کعبه در سرزمین حرم آورده شوند و در آنجا ذبح گردند.

چهار پایان قربانی = هدی:

هدی عبارت است از چهارپایانی که به حرم شریف جهت تقرب و نزدیکی بخداوند اهداء میشوند. خداوند میفرماید: «وَالْبَدَنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ، لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ، فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ، فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعَمُوا الْقَانِعَ وَالْمَعْتَرُ كَذَلِكَ سَخِرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.»

«لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لِحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا، وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ» [و شترانی که برای قربانی به حرم شریف اهداء می‌کنید، آنها را برایتان از نشانه‌ها و شعایر دین الله قرار داده‌ایم، بشما در قربانی کردن آنها خیر فراوان میرسد، در حالیکه این شتران ایستاده‌اند و عیبی ندارند و شما می خواهید آنها را نحر کنید، نام خدا را یاد کنید در حال نحر ایشان، چون آن شتران بزمین افتادند از گوشت آنها بخورند و خواهندگان و ناخواهنگان و فقیران قانع و غیرقانع را

از گوشت آنها بخور کنید، ماهمچنین آنها را برایتان مسخر کرده‌ایم و در اختیار شما قرار داده‌ایم که سپاس خدای را بجای آورید، گوشتها و خونهای آنها به خداوند نمیرسد لیکن این تقوای شما است که بخداوند میرسد و موجب رضای او میگردد.

عمر ابن خطاب گفت: قربانی اهداء کنید، بی‌گمان خداوند قربانی و حیوان اهداء کردن را دوست دارد. پیامبر صلی الله علیه وسلم یکصد شتر را قربانی کرد و این اهدای یکصد شتر از طرف او داوطلبانه بود نه واجب (یعنی بطور سنت این عمل را انجام داد نه بطور وجوب)

بهترین قربانی:

باجماع علماء حیوانات اهداء شده برای قربانی، باید از جمله «نعم» شتر و گاو و بز و گوسفند نریا ماده، باشد و باتفاق بهترین آنها نخست شتر، سپس گاو و سپس گوسفند است. چون شتر بعلت بزرگی بیشتر به سود فقیران است و گاو هم بهمین سبب از گوسفند بهتر می‌باشد. در اینکه برای یک شخص کدام بهتر است اختلاف کرده‌اند، که آیا یک هفتم شتر یا یک هفتم گاو یا یک گوسفند بهتر است؟ بهر حال هر کدام بنفع فقرا باشد آن بهتر است.

کمترین چیزی که برای اهداء به خانه خدا کفایت می‌کند:

انسان می‌تواند هر یک از این چهار پایان را که نام بردیم، به خانه خدا اهداء نماید و قربانی کند و پیامبر صلی الله علیه و سلم بدلخواه خویش، یکصد شتر را پیشکش خانه خدا کرد و قربانی نمود و کمترین چیزی که برای یک نفر کفایت میکند، یک گوسفند یا یک هفتم شتر یا یک هفتم گاو می‌باشد، زیرا شتر و گاو هر یک برای هفت نفر کافی می‌باشند.

جابر (رض) میفرماید: ما همراه پیامبر صلی الله علیه و سلم به حج رفتیم، برای هفت نفر یک شتر یا یک گاو نحر نمودیم و قربانی کردیم. بروایت احمد و مسلم. لازم نیست که هر هفت نفر یا همه شرکاء، قصد تقرب بخدا را داشته باشند، بلکه اگر بعضی بقصد قربت و بعضی بقصد بهره‌گرفتن از گوشت آن با هم شریک شدند، جایز می‌باشد. ولی پیروان فقه حنفی می‌گویند، قصد تقرب بخداوند از طرف همه شرکاء شرط می‌باشد.

عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) نقل می‌کند که: عمر (رض) بهترین شتر را که به سیصد دینار خریده بود، برای قربانی برگزید. خدمت پیامبر رفت و گفت: من بهترین شتر را برای قربانی خریده‌ام؛ می‌توانم آن را بفروشم و با قیمت آن، چند شتر ماده و یا گاو بخرم و آنها را قربانی کنم؟ حضرت فرمود: «لا»، (انحرها ایها). خیر، همان شتر را قربانی کن.

سواری گرفتن از حیوان اهداء شده برای قربانی:

سواری گرفتن از شتران قربانی و بهره گرفتن از آنها جایز می‌باشد، چون خداوند میفرماید: «لکم فیها منافع إلى أجل مسمى ثم محلها إلى البیت العتیق» [شما را است در این حیوانات قربانی - شتران - انواع منفعتها، به برنشستن به وقت حاجت و شیر آنها خوردن به وقت ضرورت تا وقت نام برده یعنی تمام شدن عبادت و فرا رسیدن هنگام قربانی سپس قربانگاه آنها به نزد این خانه محترم یعنی همه حرم است]. ضحاک و عطاء گفته‌اند: این منافع عبارت است از سواری بوقت حاجت و بهره گرفتن از پشم و شیر آنها. و اجل مسمی آنست که قلاده بگردن آنها آویخته شود تا مشخص گردند که به حرم شریف اهداء شده‌اند. و گفته‌اند: مراد از "محلها إلى البیت العتیق" روز قربانی است در منی. ابو هریره میگوید: پیامبر صلی الله علیه و سلم مردی را دید که شتری را برای قربانی می‌برد، فرمود سوار آن

شود. آن مردگفت شترقرباني است.

مرتبه دوم يا مرتبه سوم به وي گفت: واي بر تو سوار آن شو. بروايت بخاري و مسلم و ابوداود و نسائي و اين مذهب احمد و اسحاق و مشهور مذهب مالك است و شافعي گويد: بوقت حاجت سواري آن اشكالي ندارد.

وقت قرباني و ذبح كردن:

درباره وقت ذبح حيوان قرباني اختلاف کرده‌اند. شافعي گويد: وقت قرباني روز عيد قربان و روزهاي ايام التشریق مي‌باشد، چون پيامبر صلي الله عليه و سلم فرموده است: "وكل أيام التشریق ذبح. بروايت احمد. اگر آن وقت گذشت، قرباني واجب را بايد بصورت قضاء ذبح كرد. مالك و احمد گویند: وقتي ذبح حيوان قرباني، خواه واجب يا غيرواجب روزهاي قرباني است. و حنفيه هم براي قرباني "متمتع"، و "مقارن" اين رأي را دارند ولي گویند قرباني نذري و كفارات و داوطلبانه و سنت در هر وقت ذبح آن صورت‌گیرد جايز است. از ابو سلمه بن عبدالرحمن و نخعي حکايت شده است که وقت ذبح از روز عيد تا آخر ماه ذي الحجه است.

مکان و جاي ذبح:

قرباني كردن حيواناتي که به حرم شريف اهداء ميشوند، خواه واجب يا سنت تنها بايد در سرزمين حرم ذبح‌گردد و قرباني کننده مختار است که در هر نقطه از سرزمين حرم به ذبح قرباني خويش مبادرت ورزد. جابر گويد: پيامبر صلي الله عليه و سلم گفت: «كل منى منحر، وكل المزدلفة موقف، وكل فجاج مكة طرق، ومنحر» [همه سرزمين مني جاي ذبح قرباني است و همه مزدلفه جاي توقف است و همه راههاي مکه راه و قربانيگاه مي‌باشد]. بروايت ابوداود و ابن ماجه. براي حاجيان بهتر است که در مني ذبح نمايند و براي کسیکه عمره مي‌کند بهتر است در مروه قرباني کند، چون احرام هر دوي حج‌گزار و عمره‌گزار در آنجا پايان مي‌يابد. نظير حديث فوق با همان معني و الفاظ از مالك هم روايت شده است که گفت، بمن رسیده است که پيامبر صلي الله عليه و سلم در مني گفت: اينجا قربانيگاه است، همه مني قربانيگاه است و براي عمره‌گفت: اينجا يعني مروه قربانيگاه است همه راههاي مکه قربانيگاه و جاي ذبح قرباني است.

خوردن گوشت حيوان اهداء شده به حرم شريف:

خداوند دستور داده است که اهداءکننده از گوشت حيوان قرباني اهداء شده به حرم شريف، بخورد: «فكلوا منها وأطعموا البائس الفقير [خود از گوشت آن بخوريد و آن را به فقيران و بينوايان بخورانيد]». بر حسب ظاهر معني اين امر قرباني واجب و سنت را دربر مي‌گيرد. و فقيهان در آن اختلاف دارند.

ابو امام حنيفه و امام احمد رحمت الله عليهما گویند: خوردن از گوشت قرباني "متععه حج" - تمتع - و قرباني "حج قران" و قرباني سنت جايز است و از غير آنها جايز نيست. امام مالك گويد: اگر قرباني بخاطر توان تباه شدن و باطل شدن حج يا فوت حج يا براي حج متعه و يا بطوركلي اهداء شده به حرم شريف باشد، خوردن از گوشت آن براي صاحبش اشكالي ندارد. ولي اگر براي فديه اذيت و آزار جاندار يا توان شكار يا نذر فقراء و مساكين يا قرباني سنت مشروط بر آنکه پيش از رسيدن به محل قرباني هلاک‌گردد، خوردن از گوشت آن براي صاحبش جايز نيست. بقول شافعي بهيچ وجه خوردن از گوشت قرباني واجب جايز نيست مانند قرباني ايکه بعلت توان واجب ميگردد بخاطر ارتكاب شكار ممنوع و تباه

شدن حج و قربانی متعه و قران حج و قربانی که با نذرواجب شده باشد. ولی اگر قربانی سنت باشد صاحبش میتواند از گوشت آن بخورد و بدیگران صدقه و هدیه کند.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ ﴿٣٤﴾

و برای هر امتی جای قربانی کردن را مقرر نموده‌ایم، تا با نام الله چهارپایانی را ذبح کنند که الله به ایشان عطاء نموده است. پس معبودتان معبود یگانه است، پس برای او منقاد شوید و تواضع کنندگان را مژده ده. (۳۴)

تفسیر:

«وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا»: در تاریخ ادیان ابراهیمی دیده می شود که رسم قربانی، در تمام ادیان آسمانی وجود داشته است.

از زمان ابراهیم علیه السلام برای هر ملتی از ملت‌های پیشین مکانی جهت ذبح قربانی‌های آن قرار داده‌ایم تا در آن ذبح کنند و به خدا تَقَرَّبَ جویند.

مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر در تفسیر خویش می نویسد: خدای متعال خیر میدهد که در تمام ملت‌ها ذبح قربانی و ریختن خون به خاطر خدا مشروع بوده است.

«لِيذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ»: به آنان دستور دادیم که در موقع ذبح نام خدا را به تنهایی «یاد کنند» و هدیه و مناسک خود را تنها برای او انجام دهند یعنی قربانی برای رضایت خدا ذبح کنند.

از فحوای آیه مبارکه به یک اصل دست می یابیم که: شیوه‌ی بندگی خداوند، تنها باید از طریق وحی باشد. و هنگام ذبح قربانی، نام خدا را باید به زبان آورد. نام خداوند متعال به قدری دارای ارزش و اهمیت است که: اگر هنگام ذبح حیوان بر زبان جاری شود، گوشت آن حیوان حلال، و گرنه همان گوشت قربانی هم حرام خواهد بود. چه زیبا است که: غذای انسان‌های خداپرست نیز باید رنگ الهی داشته باشد.

«عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ»: بدین وسیله در مقابل نعمت‌های خدا از جمله اعطای شتر و گاو و بز و گوسفند، مر او را سپاسگزار باشند. خدا مشخص کرده است که ذبح باید به خاطر او صورت گیرد و اسم او بر آن خوانده شود؛ زیرا همو خالق و روزی رسان است. نه مانند بت‌پرستان آن را برای بت‌ها ذبح کنند.

در حدیث شریف به روایت انس (رض) آمده است: «دو گوسفند قوچ ابلق شاخ‌داری را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم برای ذبح آوردند، آن حضرت صلی الله علیه وسلم نام الله را بردند و تکبیر گفتند آنگاه پای خویش را بر یک جانب روی هر یک از گوسفندان گذاشته و آنها را ذبح کردند».

«فَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ» پس ای بندگان! آله و معبود بر حق شما فقط الله یگانه است از این رو فقط از او اطاعت کرده و «فَلَهُ أَسْلِمُوا» عبادت را برای وی خالص گردانید و از راه و روش پیامبرش صلی الله علیه وسلم پیروی نمایید.

«وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ»: ای پیامبر! و مؤمنان فروتن را که برای پروردگارشان خاضع اند به خیر و سعادت دنیا و دستیابی به بهشت‌های پرنواز و نعمت بشارت ده.

چهار صفت برای مخبتین واقعی:

اصطلاح «مخبتین» به معنی متواضعان، از «خَبَت» است به معنی زمین هموار، اخبات به معنی نرمی و تواضع بکار رفته است.

خبت عبارت است از: تواضع، طمأنینه و خشوع هم گفته میشود. کلمه اخبات یک معنای

خاصی است که اگر سه معنای تواضع، طمأنینه و خشوع را با هم جمع کنیم، معنای اِخبات است.

تواضع در مقابل تکبر است. در تکبر یک حالت سرپیچی نهفته شده است. اما در تواضع یک حالت اطاعت و مطیع بودن نهفته شده است.

طمأنینه به معنای سکون و آرامش است و در مقابل آن عدم ثبات و عدم استقرار قرار دارد. کسی که ثبات ندارد و هر روز رنگی است.

خضوع معنایش متقارب با خشوع است اما تنها فرقی که دارد می فرماید خضوع مربوط به اعضا و جوارح است، اما همین خضوع وقتی در قلب قرار گرفت خشوع می شود.

مخبتین چه کسانی هستند؟

اما اینکه «مخبتین» چه کسانی هستند و چه خصوصیات دارند، خداوند در آیه 35 سوره مبارکه حج، بعد از بشارت دادن به «مخبتین» در آیه 34 همین سوره، چهار صفت برای ایشان برمی شمرد و چنین میفرماید:

الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمُ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٣٥﴾

(آنان) کسانی (هستند) که چون نام الله یاد شود دل‌هایشان ترسان گردد، و در برابر مصیبت‌هایی که به آنان می‌رسد صبر می‌کنند، و (نیز کسانی را مژده بده که) نماز را برپا می‌کنند و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم انفاق می‌کنند. (۳۵)

تفسیر:

«الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ»: ترس از الله متعال و پروای درونی، يك ارزش است، اولین صفت گروه فروتنان، متواضعان همین است که: چون نام الله متعال یاد شود قلب‌هایشان خاشع می‌گردد. یعنی: به سخت‌ترین خوف هراسناک می‌شوند و از مخالفت به الله متعال حذر می‌کنند؛ به سبب کمال یقین و قوت ایمانشان طوری که انگار در پیشگاهش ایستاده‌اند و عظمت و جبروتش را مشاهده می‌کنند.

«وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ» زیربنای انجام وظیفه بعد از تقوا، مقاومت و صبر است، در دین مقدس اسلام صبری دارایی ارزش است که: در برابر مشکلات دوام بیاورد.

چون به ایشان ناخوشی برسد و مصیبتی فرود آید به امتثال امر الله متعال و حسابداشت وی صبر میکنند. یعنی همیشه در خوشی و سختی در موقع مریضی و یا هم سایر مصایب، صبر را پیشه می‌کنند.

«وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ»: همچنان ایشان نمازها را به کامل‌ترین وجه برپا می‌دارند، یعنی نمازهای خویش را سر وقت و با خشوع و فروتنی و با رعایت ارکان و آداب آن می‌خوانند.

«وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»: و از آنچه حق تعالی به ایشان بخشیده است در انفاق‌های فرض و مستحب مانند زکات، مصارف خانواده، کمک به بستگان و فقیران و مستمندان و دیگر راه‌های خیر صدقه می‌کنند. و از قسمتی از روزی که به آنان ارزانی داشته‌ایم انفاق میکنند و آن را در راه‌های خیر مصرف میکنند. نباید فراموش کرد که انفاق تنها و تنها در مال خلاصه نمی‌گردد، بلکه، از علم و آبرو و هنر نیز می‌توان انفاق کرد. همچنان قابل یادآوری است که: اموال و دارائی‌های انسان رزق الهی است انفاقی ارزش دارد که دائمی باشد.

(«يُنْفِقُونَ» فعل مضارع نشانه استمرار است) ولی در انفاق نیز باید اعتدال و میانه‌روی لازم است.

پس «مخبتین»، یعنی مخلصان خاشع و خداترس، دارای چهار وصف بود که در فوق بیان یافت.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (36 الی 37) در مورد آداب ذبح در مراسم حج، مطالبی را به بیان گرفته است.

وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافً فَاذًا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٣٦﴾

و(قربانی کردن) شتران (چاق و فربه) را برایتان از شعائر الله قرار دادیم، در آنها برای شما خیر (منافع دینی و دنیوی) است، پس درحالیکه بر پای ایستاده‌اند نام الله را بر آنها یاد کنید، پس چون پهلویشان بر زمین افتد از گوشت آنها بخورید، و به بینوایان سائل و غیر سائل بخورانید، اینگونه آنها را برایتان رام و مطیع کرده‌ایم تا که شکر کنید. (۳۶)

تفسیر:

«وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ» در بزرگداشت شعائر الهی، سخاوتمندانه خرج کنید. «وَالْبُدْنَ» یعنی «بدن» به معنای شتر چاق است.

خداوند متعال ذبح شتران (چاق و فربه) را از نشانه‌های دین و شعائر مسلمین قرار داده است تا وسیله قربتی به سوی وی باشند.

ابن کثیر گفته است: چون به خانه‌ی خدا هدیه می‌شود از جمله شعائر دین به شمار می‌آید، بلکه بهترین چیزی است که هدیه می‌شود. (مختصر ۵۴۴/۱).

در این باره که آیا اطلاق نام «بدنه» بر گاو هم صحیح است یا خیر؟ میان فقها اختلاف است. در مذهب امام ابوحنیفه و جمعی دیگر از تابعان و صحابه اسم «بدنه» که مفرد «بدن» است بر شتر و گاو هر دو اطلاق می‌شود و به سبب درشت بودن اندام و فربه‌ی حیوان به آن «بدنه» می‌گویند.

«بدن» جمع «بدنه» است به معنای شتر سالم و فربه، و «صَوَافً» حیوانی است که زانوی خود را صاف نگاه داشته است.

«لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ»: یعنی برای کسانی که با ذبح آن‌ها به خدا نزدیکی می‌جویند خیر دنیا و آخرت است؛ در دنیا با خوردن و صدقه دادن و در آخرت با دریافت پاداش عظیم و اجر جزیل.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی در دنیا نفع و در آخرت پاداش و ثواب برایتان دارد. «فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافً»: می‌بینیم که در مکتب بزرگ اسلام شیوه سالم تربیتی در بخش تغذیه با زیبایی خاصی مطرح نموده می‌فرماید: در حالی که روی چهار دست و پا منظم ایستاده‌اند، آنها را ذبح کنید و در هنگام ذبح آن‌ها «بسم الله» بگویید.

صواف: یعنی: در حالی ایستاده‌اند که چهار دست و پای آنها ردیف شده است زیرا شتر به شکل ایستاده ذبح می‌شود و یک دست آن در هنگام ذبح بسته می‌شود تا حرکت نکند و کار ذبح را مختل نگرداند.

«فَاذًا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا»: پس هرگاه بعد از ذبح برپهلوه روی زمین افتاد. کنایه از خارج شدن روح از کالبد آن است. در این هنگام الله متعال خوردنش را مباح گردانیده است. «فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ»: عرب جاهلی زمانیکه حیوانات را قربانی می‌کردند

میگفتند که از گوشت قربانی نباید استفاده کند. ولی در این آیه مبارکه پروردگار با عظمت فرمود: «از آنها بخورید» قرطبی می‌گوید: «علما بر آنند که خوردن شخص از گوشت هدیه خویش، مستحب است و اجر و پاداش دارد».

یعنی اینکه نه تنها شما از آن گوشت بخورید بلکه از آن به انسان قانع و به تنگدستی که از روی عفت و پاکیزه منشی از مردم درخواست کمک نمی‌کند و به فقرا و سائل نیز بدهید این نظر ابن عباس (رض) هم است. (نظر قتاده و نحی و مجاهد و بسی از مفسران نیز همین است).

امام فخر رازی فرموده است: آنچه به حقیقت نزدیکتر است این است: قانع یعنی آنکه هر چه به او بدهید راضی میشود و درخواست و اصرار هم نمی‌کند.

اما فقیر آن است که درخواست و اصرار می‌کند. (تفسیر رازی ۳۶/۲۳).

«كَذَلِكَ سَخَّرْنَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»: به این شیوه آنها را برایتان مسخر کرده‌ایم، و با وجود جسم بزرگشان آنها را برای شما رام کرده‌ایم، که به خواسته شما در رفتن به ذبح‌گاهها گردن می‌نهند و در نتیجه، آنها را ذبح می‌کنید و از آنها نفع می‌برید، بعد از آن که در سواری، حمل بار، دوشیدن شیر و مانند این‌ها رام شده شما بودند. برای این که در مقابل نعمت‌های خدا او را سپاسگزار باشید.

چه مقدار می‌توان از گوشت قربانی خورد؟

کسی که حیوانی را هدیه می‌کند برای قربانی در صورتیکه خوردن از گوشت آن بشرحی که گذشت برای او مباح باشد، مقدار آن محدود نیست و می‌تواند نصف آن را بخورد و نصف دیگرش را صدقه بدهد. بعضی گفته‌اند یک سوم آن را میتواند بخورد و یک سوم را هدیه‌کند و یک سوم را صدقه بدهد.

لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاؤها وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ ﴿۳۷﴾

هرگز گوشت‌ها و خون‌های قربانی‌ها به الله نمی‌رسد، بلکه تقوای شما به او میرسد، این چنین آنها را برایتان مسخر نمود تا الله را به خاطر آنکه شمارا هدایت کرده است به بزرگی یاد کنید، و نیکوکاران احسان کننده را مژده بدهد. (۳۷)

تفسیر:

مراد از «لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ» الله اکبر گفتن ذبح‌کننده در هنگام ذبح است. این آیه دلیل مشروعیت جمع کردن میان «بسم‌الله» و «الله اکبر» در هنگام ذبح است. اطلاق نام «محسن» بر هرکسی که از وی به جهت رضای خدا سخن یا عمل خیری صادر شود، صحیح است.

بصورت کل باید بعرض رسانید که: گوشت و خون قربانی هرگز به الله متعال نخواهد رسید؛ بلکه آنچه به او میرسد و مورد قبول بارگاه الله متعال است، تقوی و پرهیزگاری انسان است و این که مشرکان، علاوه بر خون آلود کردن بتان خود، در و دیوار خانه‌ی خدا را با خون و خونابه و گوشت قربانیها می‌آلودند، این عادت شان غیر مقبول، ناپسند و مردود و در نهایت عادت است که خلاف دستور الهی صورت می‌گیرد.

شان نزول آیه 37:

728- ابن ابوحاتم از ابن جریج روایت کرده است: اهل جاهلیت کعبه را به گوشت و خون شتر آلوده میکردند. یاران پیامبر (گفتند: آیا شایسته است که ما هم کعبه را به خون و گوشت

[قربانی] بیالایم. پس آیه «لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا...» نازل شد. قابل یاد آوری است که: در نزد امام ابو حنیفه (رح) آدای قربانی بر مالک نصابی که مقیم باشد نه مسافر، واجب است، به دلیل این حدیث شریف: «من وجد سعة فلم يضح فلا يقربن مصلانا». «هر کس در زندگی مادی خویش گشایشی یافت و قربانی نکرد پس به مصلاهی ما نزدیک نشود».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (38 الی 41) مطالبی در مورد دفاع از مؤمنان و مشروعیت پیکار با دشمنان، مورد بحث قرار گرفته است.

إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ ﴿٣٨﴾

مسلماً خدا از مؤمنان دفاع می کند، قطعاً خدا هیچ خیانت کار ناسپاسی را دوست ندارد. (۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَوَّانٍ»: بسیار خیانتکار. صیغه مبالغه خائن است (نساء، آیه 107). «كُفُورٍ»: شدیدالکفر. بس کفر پیشه. صیغه مبالغه کافر است. استعمال صیغه مبالغه (خَوَّانٍ) و (كُفُورٍ) متوجه مبالغه در نفي محبت است (آل عمران / 182). چرا که خداوند هیچگونه خائنی (أنفال، آیه 58) و کافری (آل عمران آیه: 32) را دوست نمی دارد. (ترجمه معانی قرآن: دکتر مصطفی خرمدل).

تفسیر:

«إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا»: خداوند از کسانی که ایمان آورده اند، دفاع میکند یعنی: الله متعال شر مشرکان را از آنان دفع میکند. و عنصری که نصرت و دفاع خدا را جلب می کند، ایمان است.

یکی از وعده ها و سنت های الهی، نصرت و دفاع از مؤمنین است و خداوند این دفاع و حمایت را به عنوان يك حق، بر خود لازم فرموده است: «وَوَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ» (روم، 47). البته معنای دفاع و نصرت الهی، همیشه دفاع و نصرت فوری و کوتاه مدت نیست، بلکه دفاع دراز مدت را نیز شامل می شود، زیرا در آیات دیگر میفرماید: «وَوَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» بلی، ممکن است در يك درنبرد و جنگ، مؤمنین به ظاهر شکست بخورند، ولی اهداف و تفکر آنان پیروز شود.

در آیه متذکره الله متعال به مؤمنان مژده داده است که بر کفار غلبه می یابند و نیرنگ و حیلای آنها را برطرف می کند.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ»: زیرا خدا هیچ خیانتکار کفوری را دوست ندارد، بلکه ناسپاسان و خائنان در عهدها و امانت ها، نزد خدای سبحان منفورند و هیچ محبوبیتی ندارند. شأن نزول آیه مبارکه:

صحابه کرام از دست مشرکان مکه آزار فراوان می دیدند. جمعی ضربت خورده، سر شکسته و زخمی و شلاق خورده، شکایت خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند. پیامبر فرمود: صبور باشید، الله به من دستور جهاد نداده است. (بنقل از تفسیر فرقان)

أِنَّ لِلَّذِينَ يُفَاتِنُونَ بَأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ﴿٣٩﴾

به مسلمانان که مورد قتل (و غارت) قرار گرفته اند اجازه (جهاد با دشمنان) داده شد، زیرا آنها از دشمن سخت ظلم کشیدند و همانا خدا بر یاری آنها قادر است. (۳۹)

تفسیر:

ابن عباس(رض) گفته است: این اولین آیه‌ایست که درباره‌ی جهاد نازل شده است. مفسران گفته‌اند: آنها عبارت بودند از یاران پیامبر صلی الله علیه و سلم که مشرکان مکه آنان را با دست و زبان سخت مورد آزار و اذیت قرار میدادند، آنها شکایت را نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم بردند. درحالی‌که ولت و کوب شده بودند، و سر و روی شان خونین بود و از ظلم و ستم آنها نالان و شاکی بودند. پیامبر صلی الله علیه و سلم به آنها گفت: صبر کنید، دستور جنگ با آنان به من داده نشده است. تا این که مامور به مهاجرت شدند مهاجرت کردند. آنگاه همین آیه در سال دوم هجرت در مدینه نازل شد و این اولین آیه‌ایست که در آن اجازه‌ی جنگ داده شده است در حالی که قبل از آن بیش از هفتاد آیه مسلمانان به خودداری از جنگ فرا خوانده شده اند.

البته اجازه دادن جنگ برای مؤمنان، از جمله دفاع الهی از ایشان، یعنی از مصادیق روشن آیه (38) از همین سوره است: «إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا» [الحج: 38].

اسباب نزول آیه 39:

729- أحمد و ترمذی به صورت حسن و حاکم به قسم صحیح از ابن عباس(رض) روایت کرده اند: هنگامی که سرور کائنات از مکه خارج شد، ابوبکر صدیق(رض) (گفت: آن‌هایی که پیامبر خویش را بیرون کردند بدون تردید هلاک می‌شوند. پس آیه «أَنَّ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» (39) نازل شد. (ترمذی 3171، نسائی در «سنن الکبری» 52 / 6 و «تفسیر» 365، احمد 1 / 216، حاکم 2 / 66 و 946 و 390، طبری 25254 و 25255، طبرانی 17 / 123 و بیهقی در «دلایل» 2 / 294 از چند طریق از ثوری از اعمش از مسلم بطین از سعید بن جبیر از ابن عباس(رض) روایت کرده اند. این اسناد به شرط بخاری و مسلم است. طبری 25256 از قیس بن ربیع از اعمش روایت کرده. حاکم 3 / 7 از شعبه از کاکایش روایت کرده، پس این خبر به سه طریق از اعمش به صورت موصول روایت شده است. ترمذی 3172 و طبری 25253 از ثوری از اعمش از مسلم بطین از سعید بن جبیر به قسم مرسل روایت کرده اند. حدیث موصول را حاکم و ذهی صحیح می‌شمارند، این حدیث شواهد مرسل دیگر هم دارد که طبری 25259 و 25260 از مجاهد 25262 از قتاده روایت کرده. «احکام قرآن» ابن عربی 1513 و «زاد المسیر» (1009)

مطالعه کنندگان گرامی!

باید گفت که: جهاد، بدون اذن الله متعال و رسول الله صلی الله علیه و سلم جایز نیست. برای مظلومان، مجازند با دشمنان خود جهاد کنند. و مطمئن باید بود که: نصرت الهی، بعد از بپاخاستن و حرکت در راه الله برای مجاهد میسر میشود. امداد الهی، را نباید تنها و تنها در جنبه‌ی نظامی محاسبه کرد، بلکه سایر نصرت‌ها و امدادها را شامل می‌شود. ولی نصرت الهی حتمی است.

در کتاب «فقه السنة» استاد سید سابق رحمه الله آمده است: «چون شکنجه و آزار مشرکان مکه شدت گرفت و ظلم و ستم ادامه و استمرار یافت، تا جائیکه به آخرین درجه خود رسید و نقشه ترور پیامبر صلی الله علیه و سلم را کشیدند، پیامبر صلی الله علیه و سلم ناچار گردید که از مکه به مدینه هجرت کند و یاران خویش را نیز به هجرت بخواند، بعد از اینکه 13 سال از بعثت و دعوت او گذشته بود: «وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيَتَّبِعُوكَ أَوْ يَفْتُلُوكَ أَوْ

يُخْرِجُوكَ وَيَمَكِّرُونَ وَيَمَكِّرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» [الأنفال: 30]. «به خاطر بياور هنگامی را که کافران نقشه می کشیدند و توطئه می کردند که تو را به زندان بيفکنند و حبس کنند یا به قتل برسانند و یا از مکه اخراج کنند آنها چاره می اندیشیدند و تدبیر می کردند و خداوند هم تدبیر میکرد و چاره می اندیشید و خداوند بهترین چاره اندیش و مدیر و مدبر است.»

در مدینه پایتخت و مرکز جدید اسلام، چون دشمنان، مسلمانان را محاصره کرده بودند و مسلمانان ناچار بودند، که شمشیر بکشند و از جان خویش دفاع کنند و راه را برای دعوت دین خود هموار سازند، خداوند بدانان اجازه جنگ و دفاع داد و نخستین آیه ای که در این باره نازل شد این آیه بود: «أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلِيُّ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ..» [الحج: 39]. «به آنها که جنگ بر آنان تحمیل شده است اجازه جهاد داده شده است یعنی می توانند مسلحانه جهاد کنند، چراکه مورد ستم قرار گرفته اند و خداوند قادر است بر نصرت و یاری آنها، همانها که بناحق از خانه و لانه خود بدون حق و بدون هیچ دلیلی از دیار خود اخراج شدند و تنها گناهشان این بود که میگفتند: پروردگار ما الله است...».

«.. وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَآيُنُصِرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ * الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» [الحج: 40-41]. «و اگر خداوند بعضی از مردم را بوسیله بعضی دیگر دفع نکند دیرها و صومعه ها و معابد یهود و نصاری و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده میشود، ویران می گردد و خداوند کسانی را که او را یاری کنند و از آیینش دفاع نمایند یاری می کند، خداوند قوی و شکست ناپذیر است. یاران خدا کسانی هستند که هرگاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم نماز را برپا می دارند و زکات را ادا می کنند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند و پایان همه کارها از آن خدا است.»

در این آیات سه چیز برای علت جنگ ذکر شده است:

- 1 - مسلمانان مظلوم واقع و برآنان تعدی شده است و بناحق از دیار خود اخراج شده اند و تنها علت اخراجشان پیروی از دین حق است و اینکه میگویند: پروردگار ما الله است.
- 2 - اگر خداوند اجازه این دفاع را نمی داد همه معابد و مساجدی که فراوان نام الله در آنها برده می شود ویران می گردید بسبب ظلم کافران که به الله و روز رستاخیز ایمان نمی آورند.
- 3 - اینکه هدف از جهاد پیروزی و قدرت یافتن در زمین و حکم رانی، و برپایی داشتن نماز و دادن زکات و امر بمعروف و نهی از منکر می باشد.

سال واجب شدن جهاد:

در سال دوم هجرت خداوند متعال قتال و جنگ را فرض کرد و آن را واجب نمود که فرمود: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» [البقره: 216]. «خداوند جنگ با دشمنان را بر شما فرض کرده است در حالیکه شما از آن بدتان می آید و شاید از چیزی بدتان بیاید که در واقع برای شما خیر و نیکی است و شاید چیزی را دوست داشته باشید که در واقع

برای شما شر و بدی است و الله می‌داند و شما نمی‌دانید». پایان نقل قول از کتاب (فقه السنة).

و در کتاب «أسباب النزول» سیوطی در ارتباط با شأن نزول آیه 39، سوره حج چنین گفته است: «امام أحمد در مسند خویش و ترمذی به صورت حسن و حاکم به قسم صحیح از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند: «لما أخرج النبي صلي الله عليه وسلم من مكة قال أبو بكر أخرجوا نبيهم ليهلكن فأنزل الله تعالي (أذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا وإن الله علي نصرهم لقدير) الآية فقال أبو بكر لقد علمت أنه سيكون قتال». ترمذی (3171). یعنی: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم از مکه خارج شد (هجرت نمود)، ابوبکر صدیق گفت: آنهایی که پیامبر خویش را بیرون کردند بدون تردید هلاک میشوند. پس آیه «أذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا وإن الله علي نصرهم لقدير» نازل شد، ابوبکر گفت: می‌دانستم که بزودی جنگ روی میدهد». علامه ألبانی در مورد این حدیث گفته: اسناد آن صحیح است. و عبدالرزاق المهدي محقق کتاب سیوطی گفته: این اسناد به شرط بخاری و مسلم است. این حدیث شواهد مرسل دیگر هم دارد که طبری 25259 و 25260 از مجاهد 25262 از قتاده روایت کرده است.

علامه عبدالرحمن سعدي در تفسیر آیه 29، سوره حج مینویسد: «بر اساس حکمت الهی، جنگیدن با کافران در آغاز اسلام برای مسلمانها ممنوع بود، و آنها دستور داده شده بودند تا شکیبایی ورزند. وقتی که به مدینه هجرت کردند و مورد آزار و اذیت قرار گرفتند، و دارای قدرت و توان گشتند به آنها اجازه داده شد تا جنگ کنند، چنان که خداوند متعال فرموده است: (أذن للذين يقاتلون) به کسانی که با آنان جنگ میشود اجازه جهاد داده شده است. از این فهمیده میشود که پیشتر جنگیدن برایشان ممنوع بود، پس خداوند به آنها اجازه داد تا با کسانی بجنگد که با آنها می‌جنگند و بدان خاطر به آنها اجازه جهاد داده شد که مورد ستم قرار گرفته و از عمل کردن به دینشان بازداشته میشدند».

الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٤٠﴾

همان کسانی که از سرزمین‌شان به ناحق بیرون رانده شدند، جز به سبب آن که می‌گفتند: پروردگار ما الله است. اگر الله بعضی از مردم را به وسیله بعضی (دیگر) دفع نمی‌کرد، البته صومعه‌های راهبان و معابد نصارا و معابد یهود و مسجدهایی که در آنها الله بسیار یاد میشود، ویران می‌شد، و یقیناً الله کسی را که قصد یاری وی کند، یاری می‌کند. همانا الله قوی (و) غالب است. (۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صَوَامِعُ»: جمع صومعه و به معنی ساختمان مرتفع مخصوص راهبان است.

«بِيَعٌ»: جمع «ببيعة» به معنی کلیسای نصاری است.

بیع: عبارت است از کنیسه‌های نصارا - که واحد آن «ببيعة» است «صَلَوَاتٌ» کنیسه‌های یهودیان. زجاج گفته است: در زبان عبری به آن «صلوتا» می‌گویند.

«مساجد»: عبارت است از معابد مسلمین.

تفسیر:

«الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ»: آنان که به ناروا و از روی عداوت و دشمنی و

بدون این که دلیلی برای اخراج آنان وجود داشته باشد، از وطن خود رانده و اخراج شدند. مراد از دیار، شهر مکه است.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی حضرت محمد نیز و یارانش به ناحق از مکه اخراج شدند.

«إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ»: جرم و گناهی دیگری نداشتند «جز به سبب آن که می گفتند: پروردگار ما خداست» از خانه و کاشانه شان بیرون رانده شدند، درحالی که این سخن، سخن حقی است پس بیرون راندنشان به سبب این سخن، عملی ناحق و ناروا و ستمی آشکار بوده است.

«وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ»: اگر الله متعال جهاد و جنگ با دشمنان را مشروع نمی کرد، مشرکان بر اهل ادیان چیره شده و شعایر دین تعطیل میشد، اما خدا شر آنان را دفع کرد و فرمان جنگ با آنان را داد.

در این آیه مبارکه حکمت قتال و جهاد بیان گردیده است، که این دستوری تازه ای نیست، به انبیاء گذشته و امم آنها هم دستور قتال با کفار داده شده بود، و اگر چنین نمی؛ هیچ مذهب و دینی باقی نمی ماند، همه دین و مذهب و عبادتگاههای آنها ویران می گشتند.

«لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَ بِيَعٌ»: صومعه های راهبان و کلیساهای نصاری ویران میشدند. «وَ صَلَوَاتٌ»: و کنیسه های یهودیان «وَ مَسَاجِدُ يَذْكُرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا»: و مساجد مسلمانان که در صبح و شامگاهان در آن خدا را پرستش می کنند.

معنی آیه چنین است: اگر خدا شر مشرکان را از مسلمین دفع نمی کرد و اگر اجازه نمی داد که مسلمانان به جهاد کفار بروند، مشرکان بر اهل ادیان تسلط یافته و بر ملت های مختلف زمان خود چیره گشته و در نتیجه اماکن عبادت آنان ویران میشد؛ برای نصاری عبادتگاه و برای راهبان صومعه ای را باقی نمی گذاشتند و کنیسه های یهودیان و مساجد مسلمانان را از بیخ برمی کنند. و مشرکان بر اهل ادیان غالب می شدند. مساجد را از این جهت به این وصف اختصاص داده و می گوید:

«يَذْكُرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا»: که اماکنی شریف و با عظمت اند و محل عبادت حق میباشند. «وَ لَيُنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ»، قسم است. یعنی به خدا قسم! خدا آن کس را یاری خواهد داد که دین و پیامبر او را یاری می دهد.

«إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (40)»: خدا به حق توانا می باشد و هیچ چیز او را درمانده نمی کند. و مقتدر است و هیچ قهر و قدرتی بر او غالب نمی آید و مغلوب نمیشود.

ابن کثیر گفته است: خود را به قوت و عزت توصیف کرده است. پس با قدرت و نیروی خود همه چیز را خلعت هستی داده و هیچ قدرتمندی بر او چیره نمی شود. و مغلوب غالبی نخواهد شد. (تفسیر صفوة التفاسیر شیخ مرحوم صابونی).

همچنان برخی از مفسران در تفاسیر خویش نگاشته اند که: «اگر این دفع و طرد نمی بود، قطعاً در زمان موسی علیه السلام کنیسه ها، در زمان عیسی علیه السلام صومعه ها و بیعه ها و در زمان محمد صلی الله علیه وسلم مساجد ویران ساخته می شد».

اولین فرمان جهاد:

اولین [بار فرمان جهاد با نزول] آیه شریفه: «أُوذِيَ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» (سوره حج/ آیه ۳۹) صادر شده است چون مسلمانان مدت ها بود از رسول الله صلی الله علیه وسلم [در خواست اجازه جهاد] می کردند که با مشرکین قتال کنند، و

حضرت به ایشان می فرمود: من مأمور به قتل نشده ام، و در این باب هیچ دستوری نرسیده است.

و تا در مکه بود همه روزه عده ای از مسلمانان نزدش می آمدند که یا مورد لت و کوب قرار گرفته، و یا زخمی شده و یا شکنجه دیده بودند، و در محضر آن جناب از وضع خود و ستمهایی که از مشرکین مکه می دیدند شکوه میکردند، حضرت هم ایشان را تسلیت داده، امر به صبر و انتظار فرج میکرد تا آنکه این آیات نازل شد که در آنها فرمود: «أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَأَنَّهُمْ ظَلَمُوا» سورة حج، آیه ۳۹؛ به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل گردیده، اجازه جهاد داده شده است؛ چرا که مورد ستم قرار گرفته اند؛).

ولی بعضی از مفسرین گفته اند: اولین آیه ای که درباره اذن به جهاد نازل شد. آیه «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ» (سورة بقره، آیه ۱۹۰؛ و در راه خدا، با کسانی که با شما می جنگند، نبرد کنید!) است.

ولی برخی از مفسران می گویند که اولین هدایت جهاد آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِنَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (سورة توبه، آیه ۱۱۱) خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به گونه ای که:) در راه خدا بیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند؛ این وعده حقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و گرفت که با خدا کرده اید؛ و این است آن پیروزی بزرگ!) بوده است.

ولی اعتبار عقلی اقتضاء می کند که همین آیه ۳۹، سورة حج اولین آنها باشد، برای اینکه صریحاً کلمه اجازه در آن آمده، علاوه در آن زمینه چینی شده و مردم را بر جهاد تهبیح، و ترغیب و دلها را تقویت، و با وعده نصرت به طور اشاره و تصریح آنان را ثابت قدم نموده، و رفتاری را که خدا با اقوام ستمگر گذشته نموده یادآور شده است.

و همه اینها از لوازم تشریح احکام مهم و بیان و ابلاغ برای اولین بار است، آن هم حکم جهاد که بنای آن بر اساس فداکاری و جانبازی است، و از دشوارترین احکام اجتماعی اسلام و مؤثرترین آنها در حفظ اجتماعی دینی است.

الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿٤١﴾

آن کسانی را که اگر در زمین آنها را قدرت (و حکمرانی) ببخشیم، نماز را برپا می دارند و زکات (اموال) را میدهند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند و پایان همه کارها از آن خدا است. (۴۱)

تفسیر:

یعنی کسانی را که الله متعال ایشان را و عده نصرت و پیروزی داده است همان کسانی اند که چون او به آنان تمکین و توانایی دهد و بردشمنان پیروشان سازد و در زمین خلیفه شان گرداند، نماز را به شیوه که حق تعالی مشروع ساخته است برپا می دارند؛ یعنی با رعایت وقت و ادای آن بر طریقه سنت نبوی صلی الله علیه وسلم و زکات مال را به مستحقان آن می پردازند و مردم را به ادای هر حقی از حقوق خداوند متعال و هر حق مشروعی از حقوق بندگانش دستور میدهند و از هر آنچه الله متعال و پیامبراش محمد صلی الله علیه وسلم

نهی کرده‌اند، باز می‌دارند.

«وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»: و عاقبت همه کارها از آن الله است» و سرانجام همه امور به حکم و تدبیر هر چیز تنها و تنها به سوی خدای سبحان می‌باشد و سرانجام از آن متقیان است. از حضرت عثمان (رض) در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: «این آیه درباره ما اصحاب رسول خدا نازل شد».

ابن عباس (رض) گفته است: آنها عبارتند از مهاجران و انصار و تابعین و پیروان نیک آنها. معنی آیه چنین است: آنها استحقاق نصرت و یاری دارند، آنها هستند که اگر برای آنان تسلط و تملک و تفوق در سرزمین را قرار دهیم، عبادت الله متعال را به جا آورده و نماز را برپا می‌دارند و زکات را پرداخت می‌کنند. (تفسیر صفاة التفاسیر صابونی) پس کسی که آرزوی پیروزی بر دشمنان - اعم از یهود و غیر آنان - را دارد، باید به این چهار وصف متصف گردد، چهار وصفی که مهاجران و مجاهدان اول به آن آراسته شده و به وسیله آن کلید فتح دنیا را در اختیار گرفتند.

خواننده گان گرامی!

در آیات متبرکه که (42 الی 48) مبحث از عبرت گرفتن از نابودی ملل پیشین، مورد بحث قرار گرفته است.

وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودٌ ﴿٤٢﴾

و اگر تو را تکذیب می‌کنند [کار جدیدی نیست] پیش از اینان قوم نوح و عاد و ثمود هم [پیامبرانشان را] تکذیب کردند. (۴۲)

تفسیر:

این آیه شریفه برای پیامبر صلی الله علیه وسلم تسلی خاطر و برای مشرکین و عید است. طوریکه می‌فرماید: ای پیامبر! و اگر قومت تو را تکذیب نموده‌اند (نگران مباش، زیرا) پس پیامبران پیشین راهم مانند تو مورد تکذیب قرار داده اند مانند تکذیب قوم نوح، عاد و ثمود.

اما آن پیامبران صبر و شکیبایی را پیشه کردند تا این که الله متعال تکذیب کنندگان را به دیار نیستی فرستاد. پس تو هم از آن پیامبران پیروی کن و صبر و حوصله داشته باش.

وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمِ لُوطٍ ﴿٤٣﴾

و همچنین قوم ابراهیم و قوم لوط. (۴۳)

تفسیر:

هكذا قوم ابراهیم علیه السلام و قوم لوط علیه السلام پیامبران خویش را باوجود عظمت معجزاتش تکذیب کردند و درمقابله با این دوپیامبر خستند.

وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكَذَّبَ مُوسَىٰ فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٤٤﴾

و [هم چنین] اهل مدین؛ (قوم شعیب، نیز پیغمبر خود را تکذیب نمودند) و موسی هم تکذیب شد. پس کافران را مهلت دادم، سپس آنان را [به عذابی سخت] گرفتار نمودم، پس [بنگر که] کیفر و انتقام من [نسبت به آنان] چگونه بود؟ (۴۴)

تفسیر:

این آیات هم تسلیت و دلجویی و تعزیتی برای رسول صلی الله علیه وسلم است، و بیان یک واقعیت است که: تکذیب دشمنان، نباید مانع ادامه‌ی راه ات شود، و نباید از دشمنی کفار خوف و هراسی داشته باشی. وعده الهی به هلاک کردن تکذیب کنندگان ایشان از اشراف

وسران قریش میباشند، همانان که پرچم دشمنی را علیه آن حضرت صلی الله علیه وسلم برافراشتند و الله متعال بیرق های شان را سرنگون کرد، همان گونه که تکذیب کنندگان دیگر از امتهای انبیای ذکر شده را به هلاکت رسانید.

باید گفت که از حکمت های الهی است که: به تبهاران مهلت می دهد. ولی تبهاران، مهلت الله بزرگوار را نشانهی محبت یا غفلت او ندانند. پس بدون شک همه مورد تکذیب واقع خواهند شد.

فَكَأَيُّ مَن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبِنْرِ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ ﴿٤٥﴾

و چه بسیار قریه ها را در حالی که اهلش ظالم بودند، هلاک کردیم، پس [به سبب نزول عذاب سقف های خانه هایشان خراب شده و دیوارهایشان بر] سقف ها فرو ریخته است و [چه بسیار] چاه های پر آب [که به سبب نابود شدن مالکانش] متروک افتاده و کاخ ها و قصرهای برافراشته [و محکمی که بی ساکن و بی صاحب مانده است]. [٤٥]

تفسیر:

به صورت کل باید به این حقیقت پی برد که: قهر الهی بر ستمگران حادثه نیست، بلکه يك جريان است. نتیجهی ظلم، همیشه نابودی است متوجه باید بود که: در برابر قهر الهی، نه سقفی میماند و نه ستونی، نه قصری میماند و نه باغ ها و زیبایی های مجلل دنیوی. در تاریخ آدیان دیده شد که: اهالی بسیاری از شهرها و صحراهایی را که تکذیب و ستم پیشه کرده اند، به سبب این تکذیب و ستم نابود کردیم پس باید دروغ گویان ظالم از چنان سرنوشتی بر حذر باشند و به خود آیند.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارَ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ﴿٤٦﴾

آیا در زمین سیر و سفر نکرده اند تا قلب ها یی داشته باشند که با آن بفهمند و گوش هایی داشته باشند که با آن بشنوند، درحقیقت چشمها کور نمی گردند، بلکه قلب که در سینه هاست کور می شوند. [٤٦]

تفسیر:

بدترین نابینایی:

با تأسف باید گفت که: بدتر از نابینایی چشم، نابینایی قلب است که با پند گرفتن هم بینا نمی شود.

«أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا» آیا کافران آیا اهل مکه در زمین سفر نکرده اند تا آثار ویران برجای مانده از عذاب شدگان رابه چشم ببینند؟ و قتلگاه کفار و هلاکت گاه های آن امتهای ظالمین را ببینند را مشاهده کنند و از آنچه که برسر آنها آمده و از مجازات سخت و ریشه کن شدن آنها درس و عبرت بگیرند؟! تا آنها با عقل های خود اندیشیده و اخبار گذشتگان را باتدبیر بشنوند و پند بگیرند.

پس وقتی قلب دچار کجی و انحراف شود در حقیقت کوری، کوری چشم نیست بلکه کوری بصیرت شان است. یعنی: در حواس ظاهری آنان خللی نیست بلکه خللی که هست در عقلها و قلوب شان است پس به سبب این خلل، قلب های شان مسائل حق را درک نمی کند و از مشاهده اماکن عبرت انگیز به خود نمی آید.

واقعا؛ اصرار در لجاجت و دشمنی با حق، انسان را مسخ می‌کند و او را به جایی می‌رساند که نه با عقل حقیقت را درک می‌کند و نه با چشم و گوش آن را احساس میکند.

ابن عباس(رض) در بیان سبب نزول می‌گوید: چون آیه مبارکه میفرماید: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى» [الإسراء: 72]. «و هرکه در این دنیا کور باشد پس در آخرت هم کور و گمراه‌تر خواهد بود». نازل شد، ابن ام‌مکتوم گفت: یا رسول الله! پس من که در دنیا کورم، آیا در آخرت هم کور خواهم بود؟ در این هنگام این آیه مبارکه نازل شد: «فَأِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَرَ» [الحج: 46]. «در حقیقت چشم‌ها کور نمی‌شوند ولی دل‌هایی که در سینه‌ها اند کور میشوند».

کوری دل در قرآن :

در قرآن عظیم الشان بصورت کل کلمه «عمی» و مانند آن بیش از 36 بار تذکر رفته است که از جمله 31 بار آن مربوط به کوری دل است در پنج مورد آن مربوط به کوری ظاهری است.

در آیه (46 سورة مبارکه حج) خواندیم: «آیا آنها در زمین سیر نکردند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن حقیقت را درک کنند یا گوش‌هایی شنوایی که ندای حق را بشنوند چرا که چشم‌هایی ظاهر نابینا نمی‌شود، بلکه دل‌هایی که در سینه‌ها جای دارد بینایی را از دست می‌دهد». مراد از کوری دل و یا قلب این نیست که قلب صنوبری شکلی که در سینه جا دارد حالت کوری پیدا میکند، چون این قلب تنها وسیله برای گردش خون است.

یکی از معانی قلب عقل است و گاه به معنای روح هم آمده است، کوری عقل و یا روح آن است که انسان از درک حقایق الهی عاجز و تحمل سخنان حق را نداشته و سخن حق در روح او اثر نداشته باشد و بر اثر گناهان بر روح و قلب او پرده جهل باشد.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَنفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ ﴿٤٧﴾

و از تو عذاب را به شتاب می‌خواهند و حال آنکه خداوند هرگز در وعده‌اش خلاف نمی‌کند، و یک روز به حساب پروردگارت برابر با هزار سال است که شما می‌شمارید. (۴۷)

تفسیر:

یعنی ای پیامبر! کافران از جهلی که دارند از تو [به عنوان استهزا و از روی مسخره و ریشخند] شتاب در عذاب را درخواست میکنند، یعنی از تو می‌خواهند عذابی که آنها را از آن می‌ترسانی زودتر از موعد بر آنان نازل شود، در حالی که الله هرگز از عذابی که به کافران وعده داده است، تخلف نمی‌کند؛ و ناگزیر عذابش واقع می‌شود. و همانا یک روز نزد پروردگارت مانند هزار سال از سال‌هایی است که شما می‌شمارید [برای او زمان نزدیک، زمان دور، امروز، دیروز، گذشته و آینده مفهومی ندارد؛ بنابر این فاصله زمانی شما با عذاب الهی شما را دچار این پندار نکند که تهدید به عذاب، تهدیدی طولانی و دروغ است.] به یاد داشته باشد؛ مهلت‌دادن الله را نشانه‌ی غفلت او و رها شدن خود باید ندانیم. و باید بدانیم که: زمان در نزد ما با زمان نزد خداوند متعال متفاوت است. قابل تذکر است که: این آیه مبارکه شش بار بصورت کل در قرآن عظیم الشان تکرار شده است.

شیخ سعید حوی(رح) در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «مردم در عصر ما از دنیایی هستی و عمر آن تصورات وسیعی دارند چنان‌که امروزه در اثر تطور و پیشرفت علوم می‌گویند

که - مثلاً - عمر فلان سیاره این مقدار سال است. پس فضاي علمي و ذهني بشر هم اکنون با این آیه بسیار آشناست و این نیز از اعجاز قرآن کریم است».

حسن بصري؛ مي‌گوید: «سبب به تأخیر انداختن عذاب استیصال و بنیاد برانداز از امت اسلام این است که چنین عذابي مشروط به دو امر است:

1- خدای سبحان حدي از کفر را نزد خود معین داشته است که هرکس بدان حد برسد، او را عذاب مي‌کند و هرکس به آن حد نرسد، عذابش نمی‌کند.

خداوند متعال قومي را عذاب نمی‌کند مگر این‌که بداند حتي یک تن از آنان هم ایمان نمی‌آورد. و چون این دو شرط محقق شد، حق تعالی انبیائش را فرمان می‌دهد تا در حق امت‌هایشان نفرین کنند آن‌گاه دعای آنها را اجابت کرده و عذاب بنیان برانداز و ریشه‌کن کننده‌اي را به سراغشان می‌فرستد.

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمَلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَالِيَّ الْمَصِيرُ ﴿٤٨﴾

و چه بسا شهرها که به [اهل] آنها در حالی که ظالم بودند، مهلت دادم، سپس آنان را [در موقع مناسب به عذابي سخت] گرفتار کردم، و بازگشت (همه) به سوي من است. (۴۸)

تفسیر:

خداوند، آبادانها و شهرهاي فراواني را - که مردمش ستمکار بودند - مهلت داد. آنان جز بیراهه نرفتند و او بر آنان خشم گرفت و نابودشان کرد و عبرت تاریخ گشتند.

ظلم انسان، سبب قهر الهی است:

«وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمَلَيْتُ لَهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ»: و چه بسیار از (شهرها و) آبادی‌هایی که به (اهل) آن مهلت دادم در حالی که ستمگر بودند (اما از این مهلت، برای توبه و اصلاح خویش استفاده نکردند و بر کفر خود اصرار ورزیدند). و به این مهلت ولی با این کار مغرور شدند.

«ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ (48)» سپس بعد از طول مهلت، آنان را به عذاب و قهر گرفتار کردیم، و سرانجام بازگشت (همه) به سوی من است.

در البحر آمده است: هنگامی که خدا به قریش مهلت داد، آنها خواستار آن شدند که عذاب قبل از زمان مقرر بر آنان نازل شود، و این آیه مبارکه بیانگر آن است که پیامبر صلی الله علیه و سلم به آنها یاد آور شود که: هر چند عذاب پیشینیان تأخیر شده بود اما بعدا نابود شدند. و هر چند عذاب قریش به تأخیر افتاده است اما حتماً آن را خواهند دید. پس از تأخیر عذاب خود شاد و مغرور نشوند. (البحر ۳۷۹).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (49 الی 57) در مورد حد و مرز رسالت پیامبر، احکام وحی، مصون بودنش از شر شیطان، داستان غرانیق، مورد بحث قرار می‌گیرد.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿٤٩﴾

بگو: ای مردم! جز این نیست که من برای شما تنها بيم دهنده آشکار هستم. (۴۹)

تفسیر:

پیامبران، از پیش خود سخن نمی‌گفتند:

«نَذِيرٌ مُبِينٌ»: بيم دهنده آشکار. بيم دهنده‌اي که بیان‌گر اوامر و نواهي آسماني و روشن کننده حقائق از اباطیل باشد.

در آیه مبارکه آمده است که: ای محمد! به آن مشرکان بگو: من برای شما جز هشدار دهنده‌اي

آشکار نیستیم؛ شمارا از عذاب خدا می ترسانم و به صورتی آشکار و روشن شما را برحذر می دارم. بدون این که در تعجیل یا تاخیر عذاب دخالتی داشته باشم. قابل یاد آوری است که: هشدار انبیاء به نفع خود مردم است. و پیامبر، بر مردم تحکم و سیطره و حق اجبار ندارد.

فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٥٠﴾

پس کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند، آمرزش و رزق نیکو برای آنهاست. (۵۰)

تفسیر:

ایمان از عمل صالح جدا نیست، پاداش معنوی، بر پاداش مادی مقدم است. مؤمنان صادقی که ایمان و عمل صالح را با هم جمع کرده اند، در نزد خدای خود بخشودگی و روزی فراوان و با برکتی در بهشت ارزانی می دارد. واقعاً هم رزق ارزش دارد که با کرامت و تکریم باشد.

امام رازی گفته است: خدای متعال توضیح داده و بیان کرده است که هر کس ایمان و عمل صالح را با هم جمع کند، او هم بخشودگی و روزی نیکو را به او می دهد. (رازی ۴۷/۲۳). و قرطبی گفته است: وقتی خدا رزق کریم را نام می برد منظور بهشت است. (مختصر ۵۵۰/۲)

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿٥١﴾

و آنها که در [باطل کردن و بی اثر نمودن] آیات ما تلاش کردند و چنین می پنداشتند که میتوانند بر اراده حتمی ما غالب شوند اصحاب دوزخ اند. (۵۱)

تفسیر:

«وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ»: و آنان که در آیات ما سعی کردند یعنی: در تکذیب و تخلف و انکار آیات ما حرکت های مذبوحانه به راه انداخته، و مردم را از پیروی پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم کند و سست ساختند، و میخواهند آن را باطل و بی اثر کنند و از طریق دشمنی و مخالفت قصد غلبه بر آن را دارند و می خواهند بدین طریق نور خدا را خاموش کنند.

مطمین باید باشند که: هیچ کس نمیتواند مانع تحقق اهداف الهی شود، گرچه کافران همه توان و تلاش های خویش را بخرچ دهند. واضح است که کفار، نه حرف تازه دارند و نه منطق روشن، تنها کارشان، تلاش برای خنثی کردن راه حق است.

«أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ»: دوزخ، برای این گروه از مردم دائمی است. آنان یاران آتش سوزان و دردناکی هستند و طوری که گفتیم عذاب و مجازات شان شدید است. از این جهت که همیشه در آن به سر می برند آنها را به رفیق و یار تشبیه کرده است. امام فخر رازی گفته است: اگر گفته شود: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در این آیه اولاً به مؤمنان مژده داد و ثانیاً کافران را برحذر داشت، پس قیاس چنان اقتضاء میکرد که گفته شود: «إنما أنا لكم بشیر و نذیر»: در جواب گفته میشود: روی سخن و خطاب با مشرکین است؛ چون آنها هستند که خواستار تعجیل عذاب هستند. و با «أَيُّهَا النَّاسُ» آنها را مخاطب قرار داده است. اما یادآوری مؤمنان و پاداش نیکشان، برای افزودن کین و اذیت مشرکان آمده است. (تفسیر فخر رازی ۴۷/۲۳).

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٢﴾

ما هیچ رسول و پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هر گاه آرزو میکرد (و طرحی برای پیش برد اهداف الهی خود می‌ریخت) شیطان القائاتی در آن می‌کرد، اما خداوند القائات شیطان را از میان می‌برد، سپس آیات خود را استحکام می‌بخشید و خداوند علیم و حکیم است. (۵۲)

تفسیر:

در تفسیر «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل آمده است که:

«رَسُولٌ»: پیغمبری که شرع جدید و برنامه خاصی را با خود بیاورد.

«نَبِيٌّ»: پیغمبری که شرع جدید و برنامه بخصوصی را با خود نیاورد، و بلکه تنها عهده دار تبلیغ و تقریر شرع و پروگرام پیغمبران پیشین باشد، مانند انبیاء بنی‌اسرائیلی که در فاصله بین موسی و عیسی زندگی کرده اند.

«تَمَنَّى»: قرائت و تلاوت کرده است. آرزو کرده است و دوست داشته است.

«أُمْنِيَّةٌ»: قرائت و تلاوت. امید و آرزو. اگر کلمه (تَمَنَّى) به معنی (خوانده است) و (أُمْنِيَّةٌ) به معنی (خواندن) در نظر گرفته شود معنی آیه می‌شود: «ما پیش از تو رسولی و نبیی را نفرستاده‌ایم، مگر این که هنگامی که (آن رسول یا نبی آیات و احکام خدا را برای مردم) تلاوت کرده است شیطان (با ایجاد وساوس و باطیل در دل شنوندگان سست ایمان، و با پخش یاهوسرائی توسط ذریه و دارودسته خود) در تلاوت او القاء (شبهه) نموده است (و گاهی پیغمبران را شاعر، و زمانی ساحر، و وقتی ناقل افسانه‌ها و خرافات پیشینیان جلوه‌گر ساخته است). اما خداوند آنچه را که شیطان القاء نموده است (توسط تبلیغ و تبیین پیغمبران و دعوت و زحمت شبانه روزی پیروان ایشان در همه جا و همه آن) از میان برداشته است (و شبهات و ترهات شیاطین انس و جان را از صفحه دل مردمان زدوده است) و سپس آیات خود را (در برابر سخنان ناروا و دلایل نابه‌جای نیرنگ بازان بی‌مایه و دسیسه بازان بی‌پایه) پایدار و استوار داشته است، زیرا که خدا بس آگاه (از کردار و گفتار و پندار شیطان و شیطان صفتان بوده و همه کارهایش از روی فلسفه و) دارای حکمت است (و لذا شیطان و پیروان او را همیشه مهلت داده است تا به دسائیس و وساوس خود بپردازند).» ولی اگر (تَمَنَّى) به معنی (آرزو کرده است) و (أُمْنِيَّةٌ) به معنی (آرزو) باشد، معنی آیه چنین می‌شود: ما پیش از تو رسولی و نبیی را نفرستاده‌ایم، مگر این که هنگامی که (آن رسول یا نبی) آرزو کرده است (و تلاش نموده است که دعوتش در بین مردم با سرعت موفق و هرچه زودتر همه‌جا گستر شود) شیطان (انس و جن، مشکلات و موانعی در سر راه دعوت او با شایعه‌پراکنیها و یاهوسرائیها) پدید آورده است. اما خداوند آنچه را که شیطان پدید آورده است (توسط تبلیغ و تبیین پیغمبران و دعوت و زحمت شبانه‌روزی پیروان ایشان... «يَنسَخُ اللَّهُ»: از میان برمی‌دارد و باطل می‌گرداند (انبیاء / 18). «يُحْكِمُ»: محکم و استوار و ثابت و پایدار می‌دارد (رعد / 17).

«أَلْقَى، يُلْقِي»: مراد از القاء شیطان در آیه، ایجاد موانع در راه دعوت پیغمبران و بازداشتن مردم از پذیرش آئین آسمانی ایشان با دسائیس و وساوس و شبهات است و بس (انعام / 112، فصلت / 26، شعراء / 221 و 222). اما این که شیطان الفاظ و جملاتی را بر زبان پیغمبران و بخصوص رسول اکرم جاری و داخل در کتاب‌های آسمانی و از جمله قرآن کند،

مخالف نصّ صریح آیات متعدّد قرآن است که بیانگر عدم سلطه شیطان بر مؤمنان - چه رسد بر پیغمبران - است (ابراهیم / 22، حجر / 42، نحل / 99 و 100، اسراء / 65). مگر نه این است که قرآن در حفظ و پناه پروردگار با عظمت است و جز وحی آسمانی سخنی در آن نیست؟ (حجر / 9، فصلت / 42، نجم / 3 و 4).

شیخ صابونی در تفسیر آیه مبارکه می نویسد: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ» و قبل از تو ای محمد! هیچ فرستاده و پیامبری را نفرستادیم، «إِلَّا إِذَا تَمَنَّى» جز این که هر وقت چیزی را خواست و نفسش آن را آرزو کرد، «أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أَمْنِيَّتِهِ» شیطان وسوسه و شبهات را وارد آرزوی او کرده و باعث روی آوردن به دنیا شده است. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «تیرگی قلب مرا فرا می‌گیرد، بدین سبب روزانه هفتاد بار از خدا طلب بخشودگی می‌کنم». فراء گفته است: «تمنی» یعنی در دل با خود چیزی گفت.

و بخاری از ابن عباس (رض) نقل کرده است که: «إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أَمْنِيَّتِهِ»؛ یعنی هر وقت سخن بگوید، شیطان چیزی در سخنش وارد میکند، اما خدا آنچه را که شیطان القا مینماید باطل و آیات خود را استوار و محکم می‌گرداند. گفته میشود: «أَمْنِيَّتِهِ» به معنی قراءتش می باشد. (صحیح بخاری کتاب تفسیر).

نحاس گفته است: این بهترین و والاترین چیزی است که در تفسیر این آیه گفته شده است. معنی آیه چنین است: هیچ پیامبری را نفرستادیم که در دل به خود چیزی بگوید و برای امتش هدایت و ایمان را آرزو کند، مگر این که شیطان در راه او وسوسه و موانع ایجاد کرده است و با آراستن کفر برای قومش و ایجاد مخالفت با فرمان پیامبر در دل آنها، در راه دعوت پیامبر مانع ایجاد کرده است. در این وخت این آیه برای تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم نازل شده و به او میگوید: ای محمد! از دشمنی قومت افسرده و غمگین مباش که روش پیامبران همین است. (صحیح ترین گفته در مورد آیه همین است و مفسران محقق آن را پذیرفته‌اند. اما داستان غرائیق که بعضی مفسران در بیان آن اشتیاق داشته‌اند، باطل و مردود است.

قضیه غرائیق از این قرار است: پیامبر صلی الله علیه و سلم در حضور مشرکین و مسلمین سوره‌ی (النجم) را میخواند وقتی به أَفْرَأَيْتُمْ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَ مَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى، رسید شیطان به زبانش انداخت: تَلْكَ الْغُرَانِيقُ الْعَلَىٰ وَ إِن شَفَاعَتُهُن لَتَرْجَى، از این رو مشرکان مسرور شدند. و وقتی سوره را تا آخر خواند و به سجده رفت، مشرکین نیز با او به سجده رفتند. ابن عربی گفته است: تمام آنچه درباره‌ی این قصه آمده است عموماً باطل است و اصل و اساس ندارد. ابن اسحاق گفته است: این قضیه از جعلیات زندیقان است. بیهقی گفته است: راویان آن مورد اعتماد نمی باشند.

و ابن کثیر گفته است: بسی از مفسران قصه‌ی غرائیق را روایت کرده‌اند، اما در قالب روایاتی پراکنده و مرسل و منقطع، نقل کرده‌اند اما بویی از صحت و درستی نبرده‌اند. و قاضی عیاض گفته است: این سخنی است که هیچ یک از اهل حجت آن را نقل نکرده و هیچ کس آن را با سند متصل و سالم نقل نکرده است. فقط مفسران و مورخان به آن روآورده‌اند، که مشتاق غریبند. و هر درست و نادرستی را در اوراق جا می‌دهند. من هم می‌گویم (شیخ صابونی) گفته‌ی خدا در همان سوره که میگوید: وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى، دلیل بر باطل بودن قصه میباشد. پس معصوم چگونه چنان میگوید که

آنها گمان برده‌اند. سبحان الله هذا بهتان عظیم. رد قاطع را در تفسیر امام فخر رازی بخوانید.)

«فَيَسْخُ اللَّهُ مَا يَلْفِي الشَّيْطَانُ»: خدا وسوسه‌ها و اوهامی را که شیطان القاء میکند، باطل و برطرف می‌کند.

«ثُمَّ يَحْكُمُ اللَّهُ آيَاتِهِ»: سپس خدا آیات دال بر وحدانیت و رسالت را در نهاد پیامبر صلی الله علیه و سلم ثابت و استوار و مستقر می‌کند.

«وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (52)»: دانش او بی‌حد است و حکیم است و اشیاء را در جای خود قرار می‌دهد.

مفسر ابو سعود فرموده است: آیه در ضمن بر جواز سهو از جانب پیامبران صلی الله علیه و سلم و راه یافتن وسوسه به نهاد آنان دلالت دارد. (ابو سعود ۱۸/۴).

در تفسیر انوار القرآن آمده است: گروهی از مفسران در بیان سبب نزول این آیه نقل کرده‌اند: چون رویگردانی قوم رسول الله صلی الله علیه و سلم از دعوت برای‌شان بسیار دشوار آمد، در دل چنین آرزو کردند که کاش بر ایشان چیزی نازل نشود که قوم‌شان را از ایشان برماند و متنفر سازد. از بس که بر ایمان قوم خود مشتاق بودند - پس روزی در یکی از محل تجمع قوم خود نشسته بودند و در حالی که سوره: «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ» [النجم: 1] بر ایشان نازل شده بود، شروع به تلاوت این سوره بر حاضران کردند و چون به آیه: «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّتَّ وَالْعُرَىٰ وَمَنْوَةَ الثَّلَاثَةِ الْأُخْرَىٰ» [النجم: 19-20] رسیدند، در اینجا در اثر القای شیطان بر زبان‌شان چنین جاری شد که: «تلك الغرائق العلي، و ان شفاعتها لترجي». «این غرائق برتر، بی‌گمان شفاعت آنها امید برده می‌شود».

مراد از غرائق :

بتان، یا فرشتگان مورد اعتقاد مشرکان است که به پندار آنها - العیاذ بالله - دختران خدایند. پس چون قریش این دو جمله را از آن حضرت صلی الله علیه و سلم شنیدند، بسیار شادمان گشتند به طوری که چون رسول الله صلی الله علیه و سلم در آخر آیات سوره نجم سجده کردند، تمام کسانی که در آن محل بودند، اعم از مسلمان و مشرک همه با ایشان سجده کردند و قریش شادمان از این رخداد، از محل تجمع متفرق شدند و هر جا که رسیدند، گفتند: امروز محمد خدایان ما را به نیکوترین وجه یاد کرد. در این اثنا جبرئیل علیه السلام نزد آن حضرت صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: بر مردم چیزی را خواندی که من از نزد الله متعال بر تو نیاورده بودم! رسول الله صلی الله علیه و سلم سخت اندوهگین و نگران شدند، همان بود که خداوند متعال این آیه را نازل کرد و ایشان را مورد دلجویی قرار داد.

بلی! جمعی از مفسران چنین روایتی را نقل کرده‌اند ولی هیچ چیز از این روایت به صحت نرسیده است. چنان‌که ابن‌کثیر، فخرالدین رازی، قرطبی و جمع بسیاری از مفسران بر موضوعی بودن این روایت تأکید کرده و آن را باطل و بی‌اساس دانسته‌اند. بیهقی نیز گفته است: این داستان از جهت نقل ثابت نشده است. ابن‌خزیمه گفته است: این داستان از جعل زنادقه است.

بخاری نیز در صحیح خویش روایت قرائت سوره «نجم» و سجدۀ مسلمانان و مشرکان و انس و جن را نقل کرده ولی در آن از داستان «غرائق» هیچ ذکری به میان نیاورده است. امام فخرالدین رازی می‌گوید: «عقلاً نیز این داستان مردود است، به چندین دلیل؛ و

قوي‌ترین آنها این است که: اگر ما وقوع این ماجرا را جایز بدانیم، امان و اطمینان از شریعت خداوند متعال برداشته می‌شود زیرا در میان کم ساختن از وحی و افزودن بر آن، عقلاً هیچ تفاوتی وجود ندارد و اگر بپذیریم که این جمله در اثر القای شیطان بر وحی افزوده شده است، آن وقت - العیاذ بالله - این فرموده خداوند متعال باطل می‌شود که: «يَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» [المائدة: 67]. «ای پیامبر! آنچه را که از جانب پروردگارت به سویت نازل شده است ابلاغ کن و اگر چنین نکنی، پیام او رانسانده‌ای و خداوند تو را از آسیب مردم نگاه می‌دارد».

قرآن عظیم نیز از چند وجه و در چندین آیه، بطلان این روایت را روشن کرده است؛ از جمله در این آیه: (و اگر بر ما سخنانی می‌بست، دست راستش را می‌گرفتیم، سپس شاهرگش را قطع می‌کردیم) «الحاقه/44-46». همچنین در این آیه: (بگو: مرا نرسد که آن را از پیش خود تغییر دهم، جز از وحی که به من می‌شود از چیز دیگری پیروی نمی‌کنم) «یونس/15». و نیز در این آیه: (و پیامبر از سر هوای نفس سخن نمی‌گوید، این نیست جز وحی که به او فرستاده می‌شود) «نجم/4-3».

بنابر این، معنی: (شیطان چیزی در امنیه وی افکند) این است که: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم در خاطر خود سخنی را مرور کردند، یعنی «حدیث نفس» نمودند، شیطان آن را بر زبان آورد و آن را در شنوایی‌های مشرکان افکند، بدون آن‌که ایشان به آن امر سخن گفته باشند یا آن حدیث نفس بر زبانشان جاری شده باشد. یعنی: ای پیامبر! این ماجرا که شیطان سخنی را بر شنوایی مردم افکند، نباید تو را به هول و هراس اندازد یا اندوهگین کند زیرا چنین امری برای برخی از انبیای قبل از تو نیز اتفاق افتاده است. (تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی)

شان نزول آیه 52:

730- ابن ابوحاتم، ابن جریر و ابن منذر از یک طریق با سند صحیح از سعید بن جبیر روایت کرده اند: نبی کریم در مکه - وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ﴿1﴾ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ﴿2﴾ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿3﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴿4﴾ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ ﴿5﴾ ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ ﴿6﴾ وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ ﴿7﴾ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ ﴿8﴾ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ﴿9﴾ فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ ﴿10﴾ مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ ﴿11﴾ أَفَتُمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ ﴿12﴾ وَلَقَدْ رَأَهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ ﴿13﴾ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ ﴿14﴾ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ ﴿15﴾ إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ ﴿16﴾ مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ ﴿17﴾ لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ ﴿18﴾ أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ﴿19﴾ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ ﴿20﴾ (نجم: 1 - 20) را تلاوت کرد.

شیطان این کلمات را به او إلقاء کرد: «تِلْكَ الْغُرَانِيقُ الْعَلَا وَإِنْ شَفَاعَتُهُن لَتُرْتَجَى» «آن بت های زیبا شکل و بلند مرتبه به شفاعت‌شان امید است» مشرکان گفتند: پیامبر تاکنون خدایان ما را به خوبی و نیکی یاد نکرده بود، پیامبر ((آیه سجده را در آخر سوره نجم خواند] و سجده کرد. مشرکان نیز همراه با پیغمبر سجده کردند. آنگاه آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ...» نازل شد.

731- همین مورد را بزار و ابن مردویه از وجه دیگر از سعید بن جبیر از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: بزار می‌گوید: این حدیث به قسم موصول روایت نشده، مگر به همین سند امیه بن خالد که ثقة مشهور است یگانه کسی است که این حدیث را به قسم موصول روایت کرده است.

(طبرانی 12450، در این سند امیه بن خالد را بسیاری از علمای ثقه می‌دانند، اما ذهبی در «میزان الاعتدال» 1029 می‌گوید: «در خصوص او از احمد پرسیدند تحسین و تمجیدش نکرد و عقیلی او را در «الضعفاء» [در الکتاب العلمیه بیروت، ج 1، ص 129] ذکر کرده است».

732- بخاری از ابن عباس (رض) به سندی که در آن واقدي است روایت کرده. در نسخه‌ها چنین آمده این عجیب و غریب است، زیرا بخاری این باطل را روایت نمی‌کند و از واقدي و امثال او که متروک و متهم به کذب هستند هم در صحیح و هم در کتاب‌های تاریخ خود روایت نکرده است. محقق در «دُر المنثور» 4 / 661 این روایت را نیافته است.

733- ابن مردويه از طریق کلبی از ابوصالح از ابن عباس (رض) روایت کرده است (این اسناد ساقط و مصنوع است، کلبی و ابوصالح کتابی را به تفسیر قرآن وضع کرده و به دروغ به ابن عباس (رض) نسبت داده اند. کلبی خود به این کار اقرار نموده است.

734- ابن جریر از طریق عوفی از ابن عباس (رض) بروایت کرده است. (طبری 25333 به سندی که در آن مجاهیل است از عطیه عوفی که ضعیف است از ابن عباس (رض) روایت کرده پس این سند هم ساقط است و نمی‌توان به آن دل خوش کرد).

735- ابن اسحاق در کتاب سیره از محمد بن کعب [قرظی] روایت کرده است (طبری 25328. این دارای سه علت است: مرسل است، در این عنعنۀ ابن اسحاق است، در این سند یزید بن زیاد مدنی است که بخاری در خصوص او می‌گوید: نمی‌توان از حدیث او پیروی کرد).

لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿٥٣﴾

تا آنچه را که شیطان آقا می‌کند برای کسانی که در دل‌هایشان مریضی است و [نیز] برای سنگدلان آزمایشی گرداند و یقیناً ظالمان در مخالفت دور از حق‌اند. (۵۳)

تفسیر:

القائات شیطان، وسیله‌ی آزمایش اشخاص سنگدل و مریضان شک و نفاق است. «وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ»: و آن را برای کافران فتنه قرار دهد که سنگدل هستند و نهادشان با یاد خدا نرم نمی‌شود، اینها همان سرکردگان کفرند، انسان‌های لجوج و معاندی همچون ابو جهل و نضر و عتبه.

وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٤﴾

و نیز هدف این بود کسانی که الله علم به آنان بخشیده بدانند این حقی است از سوی پروردگار تو، در نتیجه به آن ایمان بیاورند و دل‌هایشان در برابر آن خاضع و منقاد گردد و خداوند کسانی را که ایمان آوردند به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کند. (۵۴)

تفسیر:

علم آن است که به انسان قدرت تشخیص حق از باطل را بدهد. علم، يك موهبت الهی است که به انسان داده می‌شود. اهل علم نباید سنگدل و مریض قلبی باشند. زیرا در این آیه، «أُوتُوا الْعِلْمَ» در برابر «فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَ الْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ» - که در آیه‌ی قبل آمده - قرار

گرفته است.

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مَرِيَةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ (۵۵)

و کافران همواره نسبت به آیات خدا در تردیدی سخت قرار دارند تا آنکه ناگهان قیامت بر آنان در رسد، یا عذاب روزی که روز دیگری به دنبال ندارد [بلکه ابدی است] به سراغشان آید. (۵۵)

تفسیر:

«وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مَرِيَةٍ مِنْهُ»: هنوز مشرکان درباره‌ی این قرآن شک و تردید دارند.

«حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً»: تا این که ناگهان و بدون این که خبری داشته باشند، قیامت و رستاخیز فرا می‌رسد.

قتاده گفته است: خدا هرگز قومی را دچار عذاب و نابودی نکرده است مگر در موقع سرمستی و غرور و فرورفتن در ناز و نعمت، پس به نعمت‌های الله مغرور نشوید که جز فاسقان هیچ کس در برابر پروردگار دچار عذاب نمیشود.

«أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ»: یا عذاب روز قیامت به سراغشان بیاید. روز قیامت به «عقیم»: موصوف شده است؛ چون بعد از آن روزی نیست.

ابو سعود گفته است: طوریکه هر روز، روز بعدش را می‌زاید، پس روزی که بعد از آن روزی نیست، نازا و عقیم است. و منظور از ساعت، قیامت است.

طوریکه گفته شده است: یا عذاب آن روز بر آنان نازل می‌شود. و به جای ضمیر اسم ظاهر «یوم عقیم» را آورده است تا بیشتر ایجاد هول و هراس کند. (ابو سعود ۱۹/۴).

قابل تذکر است که: اگر شك و تردید، مقدمه‌ی تحقیق و ایمان شود ارزشمند است؛ اما شك و تردید دائمی پایانش انحراف و عذاب است.

شخصی که خط کفر و مبارزه با حق را پذیرفت، در برابر هر حقیقتی با سوء ظن و تردید برخورد می‌کند.

الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۵۶)

حکومت و فرمانروائی در آن روز از آن الله است و بین آنها حکم می‌فرماید کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند، در باغ‌های پرناز و نعمت خواهند بود. (۵۶)

تفسیر:

یعنی: سلطه قاهرانه و استیلائی تام و تمام در روز قیامت فقط از آن خداوند متعال است، شریک و منازعی ندارد و کسی را با او یارای مجادله و مناقشه نیست.

«يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ»: با عدالت به کار بندگانش رسیدگی می‌کند و آن را فیصله می‌دهد. پس مؤمنان را به بهشت و کافران را به دوزخ راهی می‌کند. از این رو فرموده است: «فَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (56)»: پس آنان که خدا و پیامبر خدا را تصدیق کردند و اعمال صالح و نیکو انجام دادند، نعمت پایدار و سرمدی دارند و در بهشت جاویدان ساکن خواهند شد.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (۵۷)

و کسانی که کافر شده و آیات ما را تکذیب کرده اند، پس برای ایشان عذاب اهانت کننده

است. (۵۷)

تفسیر:

مبنای قضاوت پروردگار با عظمت در روز قیامت، کفر و ایمان مردم است. جزای کسانی که متکبران حق را نپذیرفتند، از خالق خویش انکار نموده اند و رسالت پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم را انکار نموده اند، برای شان در آتش جهنم عذابی است که خوار و رسوای شان می سازد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (58 الي 66) در باره اي فضل و الطاف بزرگوارانه ي الله متعال نسبت به همه ي مردم ، بخصوص مهاجران دفاع کننده و مؤمنان و دلایل قدرت آفریدگار، بحث بعمل آمده است.

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿٥٨﴾

و کسانی که در راه خدا هجرت کرده سپس کشته شده یا مرده اند، به یقین خدا رزقی نیکو به آنان میدهد؛ قطعاً خدا بهترین روزی دهندگان است. (۵۸)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت: در دین مقدس اسلام هجرتی دارای يك ارزش است که هدف پاک و مقدسی داشته باشد. طوری که پروردگار با عظمت ما میفرماید: «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» و انانی که به منظور جلب رضایت خدا یار و دیار خود راترک نمودند و برای اعلاى دین الله تلاش کردند، مهاجرانی هستند که در طلب رضای باری تعالی از مکه به مدینه هجرت کرده اند و نیز همه کسانی که در راه الله و طلب رضایش از خانه و کاشانه خویش هجرت گزیده اند.

«ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا»: سپس کشته شده یا مرده اند. قابل یاد اوری است که: در راه الله اصلاً فهم ناکامی و شکست وجود ندارد، اگر بندگان شایسته‌ی خداوند از لذت‌های دنیا محروم شوند مطمئن باشد که به نعمت‌های بزرگ اخروی دست می یابند.

«لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا»: «قطعاً خداوند به آنان رزقی نیکو میبخشد» در بهشت می خورند و می آشامند و از ناز و نعمت های قطع نشدنی آن استفاده می گیرند. در این جای شکی نیست که: رزق دنیا گاهی نیکوست و گاهی تلخ، ولی جنتیان تنها از رزق نیکو برخوردارند.

مفسران میفرمایند که: هدف از دریافت این روزی نیک در بهشت، همانا دریافت بی درنگ آن پس از کشته شدن و قبل از برپایی قیامت است زیرا آنان زنده اند و در پیشگاه پروردگارشان روزی می خورند. طوری که در حدیث شریف آمده است: «ارواح الشهداء في اجواف طير خضر تأكل من ثمار الجنة». «ارواح شهدا در جوف های پرندگان سبز رنگ قرار دارند که از میوه های بهشت می خورند».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «المقتول في سبيل الله والمتوفي في سبيل الله بغير قتل هما في الأجر شريكان». «کشته شده در راه الله و وفات یافته در راه وي بدون قتل، هر دو در پاداش شریکند».

«وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»: و بی گمان خداوند بهترین روزی دهندگان است؛ زیرا روزی اش پاکیزه، بسیار پربرکت و همیشگی است؛ عطایش با غنایش هم آواست.

مهاجران چه کسانی اند؟

مهاجران کسانی اند که در راه الله از تمام مال و منال و وطن و کاشانه ی خود و حتی زن و فرزندانشان می گذارند و با دلی مالامال از عشق به محبوب و بدون دودلی و تردید به سوی دوست می روند، حال اگر در جنگ کشته شوند و یا در بستر استراحت بمیرند، به پاداش بزرگ و رحمت پروردگار - که برایشان فراهم است - خواهند رسید و به جایی آن چه از دست داده اند، نصیبشان بهشتی برین است که به آن شادمانند. هر کس از خانه ی خود به قصد مهاجرت به سوی الله و پیامبر بیرون رود و در راه، مرگ مهلتش ندهد، قطعاً پاداش نیت و هجرتش با خداست. [نساء آیه 100] و چون به خدا نزدیک شده اند و از مقربانند، سرور و شادی، گل و ریاحین، باغ پر نعمت و همه ی نادیدنیها آنان راست. [واقعه/ ۸۸ و ۸۹]. خداوند از ظلمی که بر آنان و بر سایر حقدوستان می رود، خبر دارد و ظالمان را نیز تا مدتی فرصت میدهد، آنگاه کیفرشان می کند.

این حکم و آیین الهی است که ستمگر به میزان ستمش کیفر شود، نه بیشتر و شر تجاوزگران و زور گویان سرکوب گردد. [بقره/ ۱۹۴]. باز اگر ستمگر بار دیگر به ستم دست زد و آدمی را آزار داد، در این صورت به ترک وطن و مهاجرت ناچار می گردد تا خود را از شر و ستم جنایتکار بداندیش برهاند و خدا هم او را یاری می دهد و از دشمنانش انتقام می گیرد؛ قطعاً انتقام گرفتن ستمگر حقی شرعی است؛ اما با این وصف اگر انسان بتواند انتقام بگیرد ولی در گذرد، کار بزرگی کرده است. [بقره/ ۲۳۷]، (سوره شوری آیات 40 و 43)

لَيَدْخُلْنَهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴿٥٩﴾

الله آنها را در جایگاهی وارد می کند که از آن خشنود خواهند بود و یقیناً الله دانا (و) بردبار است. (۵۹)

تفسیر:

«لَيَدْخُلْنَهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ»: خداوند متعال بطور یقینی؛ بندگان مهاجر و مجاهد در راهش را به جایگاهی از عطای جزیل و پاداش جمیل که دوستش دارند وارد میکند؛ که عبارت از جنتی است که در آن چیزی وجود دارد که نه چشم آنرا دیده و نه گوش آنرا شنیده و نه به خاطر احدی خطور کرده است.

«وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ»: حق تعالی به کسانی که برای رضایش بیرون می شوند داناست، بر کسانی که نافرمانی اش کرده اند بردبار است. و آنان را بدانچه مرتکب شده اند، مؤاخذه نمی کند، یعنی از سر قصور و کوتاهی تقصیر ایشان می گذرد و آنان را به شتاب عذاب نمی کند.

ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوِقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُؤٌ غَفُورٌ ﴿٦٠﴾

(حکم) این است، و هر کس (دیگری را) به مانند آنچه خودش مورد ظلم قرار گرفته بود عقوبت دهد، (و اگر) باز مورد ظلم قرار گیرد، حتماً الله او را نصرت خواهد داد، چرا که الله بسیار بخشاینده (و) آمرزگار است. (۶۰)

تفسیر:

دفاع، حق مسلم و طبیعی هر انسانی است:

فحوائی اساسی در این آیه مبارکه ترغیب خلق است برگرفتن حق مظلوم از ظالم. بعد از آنکه خداوند متعال سنتی از سنت هایش را در آیات فوق بیان کرد، اینک به بیان

سنت دیگری از سنت‌های خویش می‌پردازد: و می‌فرماید: و هر کس از ظالم آزاری ببیند بی‌گمان حق تعالی به وی اجازه داده است تا از وی به مانند ظلمی که به او شده است قصاص بگیرد، پس اگر ظلم ظالم فزونی یافت الله تعالی یقیناً مظلوم را یاری خواهد داد؛ زیرا جواز ندارد بر کسی تعدی رود که برای خویش از ستمگر قصاص گرفته است. بی‌گمان خداوند از بدکار در گذشته وی را به شتاب مجازات نمی‌کند و بر کسی که مرتکب گناه شده است می‌آمزد و وی را به گناه مؤاخذه نمی‌کند.

اسباب نزول آیه 60:

739- ابن ابوحاتم از مقاتل روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم (دسته‌ای از سپاه اسلام را [به یکی از میدان‌های جنگ] فرستاد. دو شب به پایان ماه محرم باقی مانده بود که آنان با مشرکان رودررو شدند. مشرکان به هم گفتند: با اصحاب محمد بجنگید که آن‌ها در ماه محرم جنگ را حرام می‌دانند [دست به نبرد نمی‌زنند] مسلمانان خدا را به آنان یادآور شدند و با اصرار از آن‌ها خواستند که برای جنگ پیش قدم نشوید چون مسلمانان در ماه حرام جنگ را حلال نمی‌دانند. مشرکان نپذیرفتند و جنگ را آغاز کردند. مسلمانان نیز حمله کردند و بر آن‌ها پیروز شدند. پس این آیه نازل شد (مرسل است، مقاتل بن حبان است چنانچه در تفسیر ابن کثیر 4 / 455).

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿٦١﴾
این (نصرت دادن مظلوم) به آن سبب است که الله (قادر به همه کار است که) شب را در روز و روز را در شب داخل می‌گرداند، و (نیز به آن سبب است) که الله شنوای بیناست. (۶۱)

در آیه مبارکه قبلی الله متعال فرمود: «لَيُنْصِرَنَّه»، ما مظلوم را یاری می‌کنیم. در این آیه و آیه بعد به دلایل و زمینه‌های نصرت، اشاره نموده و آنرا به بیان می‌گیرد. در ضمن قابل یادآوری است که: قدرت و علم خدا در تغییر شبانه روز، نشانه‌ی قدرت او بر نصرت بندگان است.

در آیه مبارکه آمده است: «این» یاری دادن مظلوم «بدان سبب است که خدا» تواناست بر هر آنچه بخواهد و از نشانه‌های توانایی اوست، زیرا او بر هر چه بخواهد تواناست و از قدرتش هست که آنچه را از وقت شب می‌کاهد در روز داخل میکند و آنچه را از وقت روز می‌کاهد در شب داخل میکند این افزایش و نقصان در تابستان و زمستان ملموس و قابل مشاهده و رؤیت است. تغییرات شب و روز تصادفی نیست و تدبیر امور جهان، مدبری حکیم و دانا دارد.

«وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ»: و او شنوای هر صدا و بینا به هر عملی است؛ پس شنوایی در برابر نشانه شب است و بینایی در برابر نشانه روز. و خدا گفته‌ی بندگان را می‌شنود و از احوال آنها آگاه است و هیچ امری بر او پوشیده نیست. و هیچ چیز از حرکات و سکنتان شان بر او پنهان نمی‌ماند لذا مظلومان را بی‌یار و یاور نمی‌گذارد.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿٦٢﴾

این (نصرت دادن مظلوم) به آن سبب است که الله همان معبود بر حق است و آنچه را که به جز او می‌پرستند همه باطل است، و (نیز به آن سبب است که) همان الله بلندمرتبه (و) بزرگ است. (۶۲)

تفسیر:

الله متعال معیار حق است، نه چیز دیگر: این نصرت مظلومان و تصرف مطلق در هستی بدان سبب است که جز الله متعال هیچ الله و معبود بر حقی وجود ندارد، تنها او سزاوار الوهیت است. «وَأَنَّ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ»: عبادتش حق و عبادت ما سواش باطل است. و آنچه مشرکین آن را می‌خوانند از قبیل بت‌ها و اوثان، باطل و بیکاره می‌باشند و توانایی چیزی را ندارند بناءً پرستش مشرکان از غیر وی دروغ و بهتان است، زیرا عبادت معبودان باطل نه سودی می‌بخشد و نه زیانی. این خدای متعال است که در ذات، قدر، قدرت، غلبه و قهر بر خلقش والا و متعالی است و اوست بزرگی که هر مخلوقی دون اوست پس بزرگتر و والاتر از وی وجود ندارد یعنی: صاحب بزرگی و عظمت و جلال است پس، از علو و عظمت وی است که مظلومان رایاری می‌دهد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴿٦٣﴾
 آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی نازل می‌کند، در نتیجه زمین سرسبز و خرم میشود؛ به یقین خدا لطیف و آگاه است. (۶۳)

تفسیر:

آثار و برکات طبیعت از اوست. (اگر باران، زمین و طبیعت مرده را سبز و خرم می‌کند، این هم لطف الهی است)

در آیه متبرکه با زیبایی خاصی میفرماید: آیا ندیدی که خداوند متعال از آسمان باران می‌فرستد «فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً» زمین بر اثر آن بعد از خشکی سرسبز و خرم و زنده می‌گردد، در آن گیاهانی می‌روید، بعد از آن که خشک و پژمرده بود. مفسیر تفسیر صفوة التفاسیر می‌نویسد که: «فَتُصْبِحُ» را از این روبه صیغهی مضارع آورده است تا تصویر را در ذهن حاضر کند و نشان دهد که زمین مدت زمانی چنان باقی می‌ماند.

«إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ»: ابن عباس (رض) می‌نویسد: خداوند متعال در رساندن روزی به بندگان دارای لطف است و از نومییدی نهادشان با خبر است. غرض از آیه عبارت است از اقامه‌ی دلیل بر کمال قدرت الله متعال و بر وجود حشر و نشر.

پس آن‌که بر این امر قادر باشد می‌تواند بعد از مرگ نیز حیات را اعاده کند.

از این رو گفته است: «وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يَمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ.»

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٦٤﴾

آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی اوست؛ و یقیناً خداست که خود بی‌نیاز و ستوده است. (۶۴)

تفسیر:

«الْغَنِيُّ»: بی‌نیاز. خداخالق و مالک همه چیز است و نیازی به بندگان و آفریدگان خود ندارد، بلکه همه‌کس و همه چیز نیازمند بدو و لطف و وجود او است.

پروردگار ما ذاتی است که تمام صفات ستوده را جمع نموده و در کمال، جمال و جلال یگانه و یکتاست. به چیزی احتیاج ندارد، درحالی‌که همگان به وی محتاجند «حمیداست» یعنی: در هر حالی سزاوار ستایش و حمد و سپاس است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ

السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٦٥﴾

آیا ندانسته ای که الله آنچه را در زمین است و [نیز] کشتی ها را که به حکم او در بحر روانند، برای شما رام و مسخر کرده است؟ و (الله) آسمان را نگه میدارد که بر زمین نیفتد، مگر به اذن خودش. زیرا الله نسبت به مردم مشفق (و) مهربان است. (٦٥)

تفسیر:

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ»: در این آیه مبارکه یادآوری از نعمتی دیگر است، که الله متعال آنرا به بندگان خویش عنایت فرموده است، طوریکه میفرماید: ای انسان خردمند! آیا نمی دانی که خداوند متعال مخلوقاتی مانند چهارپایان و مانند آن را برای منافع شما رام گردانیده گیاه و جماد درختان و رودخانه ها و معادن را برای منافع و مصالح انسان آفریده.

هدف از تسخیر موجودات آن است که همه در مسیر کامگیری و منافع بشر قرار داده شده، مثلاً آفتاب مسخر ماست یعنی از او بهره مند می شویم.

«وَأَلْفُكَّ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ»: و کشتی های بزرگی که مصالح و منافع شما را تأمین می کنند، با امر و فرمان او در بحر روان ساخته که در راستای منافع انسان ها چون سفر، تجارت و حمل و نقل در حرکت اند؟

«وَيَمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ»: در این آیه مبارکه این فهم را برای ما انسانها می رساند که: آسمان و اجرام آن ساقط شدنی است و تنها الله است که آسمان را نگاه میدارد تا بر زمین نیفتد و ساکنان آن نابود نشوند، «إِلَّا بِإِذْنِهِ» جز وقتی که او بخواهد و چنین امری در موقع برپایی قیامت صورت پذیر است. آسمان و اجرام آن ساقط شدنی است و خداوند آنها را نگاه داشته است.

«إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُءُوفٌ رَحِيمٌ»: همانا خداوند به مردم بسیار رئوف است؛ خیر و نیکی اش را با دقت ترین وسایل به ایشان رسانده و با انواع دوستی ها به بندگانش محبت می ورزد. رام بودن طبیعت برای انسان، حرکت کشتی در بحر و امنیت زمین از برخورد کرات آسمانی به آن جلوه های رأفت و رحمت گسترده الهی است. لذا باید نعمت های او را سپاسگزار باشید.

وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ ﴿٦٦﴾

و او همان ذاتی است که به شما حیات داد، سپس شما را می میراند، آن گاه شما را زنده می کند؛ به یقین که انسان بسیار ناسپاس است. (٦٦)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَفُورٌ»: بسیار ناباور و بی ایمان. بس ناسپاس و ناشکر (هود آیه 9، اسراء آیات 27 و 67).

تفسیر:

«وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ»: و تنها ذاتی است که: شما را از عدم آفرید، ثُمَّ يُمِيتُكُمْ سپس در انتهای عمرتان شما را مرگ میدهد. سپس هنگام فرا رسیدن اجل های تان شما را می میراند. «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ»: و باز شما را زنده از قبرهای تان برای محاسبه و پاداش و کیفر شما را زنده می کند.

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ»: واقعاً انسان منکر نشانه ها و آیات الله متعال و ناسپاس نعمت های اوست.

ابن عباس (رض) فرموده است: منظور از انسان، شخص کافر است و غرض از آیه توبیخ مشرکین است. طوریکه میفرماید: در حالیکه خدا در خلق و اعطای رزق و تصرف، مستقل و تنها می‌باشد، شما چگونه برایش انباز و شریک می‌آورید و غیر او را پرستش میکنید؟! **خوانندگان گرامی!**

در آیات متبرکه (67 الی 70) موضوعاتی در باره مقررات خاصی برای هر امت، مورد بحث قرار گرفته است.

لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُونَكَ فِي الْأَمْرِ وَإِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ ﴿٦٧﴾

برای هر امتی شریعت خاص مقرر کرده‌ایم تا آنان به آن عمل کنند، بنابراین آنها نباید در این امر با تو به نزاع برخیزند، به سویی پروردگارت دعوت کن همانا تو بر هدایت مستقیم قرار داری. (۶۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَنْسَكًا»: مراسم شریعت. برنامه عبادت. مراد شیوه معاملات و کیفیت عبادات است که با توجه به ظروف و احوال، مختلف و متغیر بوده است؛ نه اصول عقائد و اصول اخلاق که در همه شریعت‌ها و برنامه‌های انبیاء یکی بوده است (مائده / 48، شوری / 13). لذا برنامه عبادات و معاملات از بعثت موسی تا بعثت عیسی تورات، و از بعثت عیسی تا بعثت محمد (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ) انجیل، و از بعثت محمد تا جهان باقی است قرآن می‌باشد و بقیه مردود و منسوخ هستند. (ترجمه معانی قرآن: دکتر مصطفی خرم‌دل)

تفسیر:

خداوند، هیچ امتی را بدون مکتب نمی‌گذارد:

در آیه مبارکه آمده است که: «لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا» الله متعال برای هر امتی از امت‌های پیشین شریعتی و عبادت و پروگرامی مخصوص قرار دادیم. (ابن عباس (رض) گفته است: منسک یعنی شریعت و برنامه، امام فخر رازی گفته است: اقرب همان است.)
طوریکه در جای دیگری میفرماید: «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَاجًا. هُمْ نَاسِكُوهُ» و آنان به آن شریعت و برنامه عمل کرده‌اند.

«برای هر امتی منسکی قرار داده‌ایم» یعنی: برای هر اهل دینی از امت‌های گذشته، شریعت خاصی وضع نمودیم، به گونه‌ای که هیچ امتی از شریعت ویژه خود به غیر آن از شرایع تخطی نکند.

مفسر تفسیر انوار القرآن عبدالرؤف مخلص هروی می‌نویسد: منسک در کلام عرب در اصل به معنای جایی است که انسان در آن تردد و رفت‌وآمد میکند به همین جهت اعمال و مشاعر حج را «مناسک» نامیدند زیرا مردم در آنها تردد و رفت‌وآمد می‌کنند پس منسک عبارت است از: محل ادای طاعت.

یعنی: هر امتی دارای شریعت مخصوص به خود است که به آن عمل می‌کند و هر ملتی دارای مناسک و شعایر معین و زیارتگاه‌ها و معابد مخصوصی است که فقط به آن مشغول است نه به غیر آن. مثلاً تورات شریعت امتی است که از زمان بعثت موسی علیه السلام تا بعثت عیسی علیه السلام به سر می‌برده‌اند، انجیل شریعت امتی است که از بعثت عیسی علیه السلام تا بعثت محمد صلی الله علیه وسلم به سر می‌برده‌اند و قرآن شریعت مسلمین است که تا یوم القیامه برقرار می‌باشد.

«فَلَا يَنَازِعُكَ فِي الْأَمْرِ»: «پس نباید که در این امر با تو منازعه کنند» یعنی: خود این اصل که هر امت دارای شریعتی مخصوص به خود است، موجب آن است که بقایای امتهای گذشته با رسول الله صلی الله علیه وسلم در دین و مناسک ایشان نزاع و ستیزه نکنند و نیز مستلزم آن است که آنها از رسول الله صلی الله علیه وسلم و شریعت ایشان در امر دین حق اطاعت کنند زیرا اسلام از زمان بعثت ایشان تا قیام قیامت شریعت آخر الزمان میباشد. (تفسیر انوار القرآن).

این عبارت نهی و به معنی نفی است؛ یعنی نباید با پیامبر به منازعه برخاست؛ زیرا حقیقت به شیوه‌ای نمایان است که مجالی را برای نزاع باقی نمی‌گذارد.

«وَأُدْعُ إِلَى رَبِّكَ» و مردم را به عبادت و شریعت پاک و نیکوی پروردگارت بخوان.
«إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ» هر آینه تو بر راه و روش روشن و راست قرار داری که به بهشت رضوان می‌انجامد.

وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٦٨﴾

و اگر با تو مجادله کردند بگو خدا به آنچه می‌کنید داناتر است. (۶۸)

تفسیر:

«وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ»: یعنی: بعد از روشن شدن حق و اقامه‌ی دلیل بر آنان با تو به مخاصمه در پیش گرفتن جدال و مکابره با تو را در امر دین نپذیرفتند بعد از آن که حجت بر آنان آشکار شد؛ بگو: خدا به تکذیب‌تان داناتر است و به زودی شما را مجازات خواهد کرد. واقعاً با معاند لجباز پای فشار بر کفر نباید جدال کرد؛ زیرا جدال با وی سودی ندارد. دیده می‌شود که: در تاریخ ادیان انبیا با آن همه معجزه و منطق، باز گرفتار افراد لجوج بودند. با افراد لجوج و اهل جدل نباید درگیر شد.

اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٦٩﴾

خدا روز قیامت در مورد آنچه با یکدیگر در آن اختلاف میکردید فیصله خواهد کرد. (۶۹)

تفسیر:

ایمان به علم و قضاوت خداوند متعال، آرامبخش مؤمنان و تهدید کننده‌ی کافران است. و ایمان به روز قیامت بهترین اهرم برای مهار کردن اختلاف‌ها و مجادله‌هاست. درگیری جبهه حق با باطل سابقه‌ای طولانی در بشریت دارد. «كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ» (کلمه‌ی «كُنْتُمْ» همراه با فعل مضارع، نشانه‌ی سابقه طولانی آنرا بیان می‌دارد.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٧٠﴾

آیا ندانسته‌ای که خدا آنچه را در آسمان و زمین است، می‌داند؟ مسلماً [همه] این [اعمالی که انجام می‌دهید] در کتابی [چون لوح محفوظ، ثبت] است [و] البته [ثبت در آن کتاب] بر الله آسان است. (۷۰)

تفسیر:

«كِتَابٍ»: مراد لوح محفوظ است که همه چیز، حتی قرآن عظیم الشان در آن نوشته شده است (ملاحظه شود سوره‌های: انعام آیه 59، حدید آیه 22، بروج آیه 21 و 22).

یعنی: تمام دانستنی‌های حق تعالی در آسمان و زمین «در کتابی ثبت است» یعنی: نزد حق تعالی در لوح محفوظ نوشته شده است «قطعاً این بر خدا آسان است» یعنی: قطعاً احاطه

علمی حق تعالی به آنچه که در آسمان و زمین است، بر وی آسان است. در حدیث شریف آمده است: «اولین چیزی که خداوند متعال آفرید، قلم بود پس به او فرمود: بنویس. گفت: چه بنویسم؟ فرمود: بنویس هر چه را که واقع می شود. پس قلم در هر آنچه که تا روز قیامت پدید می آید، به جریان افتاد و همه را نوشت».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (71 الی 76) بحثی در باره برخی از اعمال باطل مشرکان بعمل آمده است.

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ ﴿٧١﴾

و به جای خدا چیزی را می پرستند که بر [تایید] آن حجتی نازل نکرده و بدان دانشی ندارند و برای ظالمان یآوری نخواهد بود. (۷۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سُلْطَانًا»: حجت و برهان.

تفسیر:

«وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»: کفار قریش؛ به جای خدا چیزی را عبادت می کنند که خدا حجتی بر آن نازل نکرده است یعنی: بتانی را می پرستند که در پرستش آنها به حجتی روشن از جانب خدای سبحان متکی نیستند و این پرستش و عبادت نه سودی را برای شان می رسانند و نه چیزی می شنوند.

«مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا»: کفار چیزی را می پرستند، که بر ثبوت آن هیچ دانشی نیست، یعنی بر صحت آن دلیل و برهانی از سوی وحی و شرع نازل نشده و نیامده است، بلکه آنان به محض جهل خویش این بتان را پرستش می کنند.

«وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ»: اشیا را پرستش می کنند، که لحاظ عقلی دلیلی بر آن وجود ندارد، پرستش آنان فقط تقلید و پیروی کورکورانه از پدران نادان و گمراهان است.

«وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ»: پس چون خدا عذاب شان را اراده کند برای شان یاری بخشی نیست که عذاب را از آنان دفع نماید.

واقعیست امر هم همین است؛ هر پرستشی و عبادت که بدون دلیلی از وحی و علم باشد، بمثابة ظلم شمرده میشود.

وَإِذَا تَتَلَوْا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ نَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْمُتُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ أَفَأَنْبِئُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ النَّارِ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿٧٢﴾

و چون آیات واضح ما بر آنان خوانده می شود در چهره کسانی که کفر ورزیده اند [اثر] انکار را تشخیص می دهی چیزی نمانده که بر کسانی که آیات ما را برایشان تلاوت می کنند حمله ور شوند بگو آیا شما را به بدتر از این خبر دهم [همان] آتش است که الله آن را به کسانی که کفر ورزیده اند وعده داده و چه بد سرانجامی است. (۷۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَيِّنَاتٍ»: جمع بینة، واضح و روشن. یعنی آشکارا بر عقائد حقه و احکام صادق و بر بطلان عبادت ایشان دلالت دارند.

تفسیر:

«وَإِذَا تَنَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ»: از خصوصیات همیشگی کفار حالت انکار است، طوریکه در آیه مبارکه آمده است: زمانیکه بر مشرکان دلایل قاطع و درخشان قرآن خوانده شود، آثار کراهت و گرفتگی را بر چهره‌هایشان میبیند.

«تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ»: باید یاد آور شد که انکار قلبی و روحی اثر بسزای در جسم بعمل می‌آورد، طوریکه در این آیه مبارکه آمده است؛ زمانیکه کفار آیات قرآنی را می‌شنوند، نشانه‌های خشم و ترش‌رویی بر چهره‌هایشان هویدا می‌گردد، چهره کفار در حین شنیدن آیات قرآنی در هم می‌کشند و عبوس و خمود می‌شوند.

به قولی برخی از مفسران: «منکر» در اینجا عبارت از برتری جویی و گردنکشی است، یعنی: زمانیکه آیات بینات ما بر آنان تلاوت می‌شود، آنان را می‌بینی که گردن بر می‌کشند و متکبرانه از آن روی گردانده و به آن هیچ توجهی بعمل نمی‌آورند.

«يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا»: کسی که برهان ندارد، به حمله و یورش تمسک میجوید. «يَسْطُونَ» (توسل به زور نشانه‌ی عجز در منطق است) طوریکه میفرماید: «نزدیک است به مؤمنانی که آیات قرآنی ما را بر آنان می‌خوانند حمله‌ور شوند» و آنان را بزنند. یعنی: چیزی نمانده که به رسول الله صلی الله علیه و سلم و اصحابشان حمله بزنند؛ با زدن، یا دشنام دادن، یا بازداشت کردن آنها اقدام نمایند.

مطالعه کنندگان گرامی!

در طول تاریخ بشری؛ در مبارزه میان کفر و ایمان، لبه تیز حمله‌های کافران، روی مراکز و شخصیت‌های معنوی و فرهنگی متمرکز می‌شود، آنان گاهی مراکز عبادت را هدف قرار می‌دهند، طوریکه در آیه ی 40 همین سوره بدان اشاره نمودیم: «لَهْدِمْتُ صَوَامِعَ وَبَيْعَ» و گاهی بدنبال حمله به مبلغان و مروّجان دین یا مستمعین آنان هستند. طوریکه در جمله «يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ»: همین آیه مبارکه بدان اشاره نموده است.

«قُلْ أَفَأَنْتُمْ بَشَرٌ مِّنْ ذَلِكُمُ النَّارُ»: ای پیامبر! به آنان بگو: آیا می‌خواهید بدتر از حمله و آزاری را به شما بگویم که میخواهید نسبت به مؤمنان انجام دهید و آنان را بدان بترسانید؟ این همان آتش جهنم است که خداوند آن را در آخرت برای‌تان آماده ساخته است.

«وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا» و خدا آن را به کافران وعده داده است و چه بد سرانجامی است. «وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» بی‌گمان جایگاهی که بدان باز می‌گردید بسیار بد باز گشت گاهی است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْأَلُهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ ﴿٧٣﴾

ای مردم! [برای شما و معبودانتان] مثلی زده شده است؛ پس به آن گوش فرا دهید، کسانی را که غیر از الله به کمک می‌خوانید (و پرستش می‌کنید) هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند، اگر چه برای آفریدن آن گرد آیند و اگر مگس، چیزی را از آنان برباید، نمی‌توانند آن را از او بازگیرند، هم پرستش کنندگان و هم معبودان ناتوانند. (۷۳)

تفسیر:

قابل یادآوری میدانم که: ما نباید مخلوقات کوچک را کوچک بشماریم، در آیه مبارکه با چه زیبایی اعجازی فرموده است: اگر انسان‌ها، همه‌ی توان خود را هم به کار گیرند، نمی‌توانند موجود زنده‌ای خلق کنند. «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ»

شیخ صابونی در تفسیر این آیه می فرماید: اگر تمام بت‌های مورد پرستش شما با هم جمع شوند و همیاری کنند نخواهند توانست پشه‌ای را با آن همه ضعیفی و حقارت خلق کنند، پس چگونه شایسته است انسان عاقل آنها را خدایان معبود قرار دهد!

امام قرطبی در تفسیر خویش در مورد این آیه مبارکه می نویسد: به چهار سبب پشه را ذکر کرده است: پستی و حقارت آن، ضعف و ناتوانیش، ناپاکیش و فزونی تعدادش. پس وقتی معبودان آنها قدرت خلق و دفع اذیت این جاندار ناچیز و ناتوان را ندارند، چگونه درست است خدایان مورد پرستش و ارباب اطاعت باشند؟ و بدین ترتیب قوی‌ترین دلیل و روشن‌ترین برهان را اقامه کرده است. (تفسیر قرطبی ۹۷/۱۲).

«وَإِنْ يَسْأَلُكَ الدُّبَابُ شَيْئاً لَّا يَسْتَنْفِذُوهُ مِنْهُ» : «و اگر آن مگس چیزی از آنان برباید، نمی توانند آن را بازپس گیرند» پس هرگاه از خلق کردن چنین حیوان ضعیفی هم عاجزند و از آن گذشته، نمی توانند با آن حیوان ضعیف در بازپس گرفتن آنچه که از آنان ربوده است مقابله کنند، یقیناً از آفریدن غیر آن از چیزهایی که نسبت به مگس دارای جرم و اندامی بزرگتر و نیرو و توان بیشتر است، عاجزتر و درمانده‌ترند.

«ضَعْفُ الطَّالِبِ وَ الْمَطْلُوبِ» : کسی که در برابر یک مگس عاجز است، لایق نیست پرستش شود، واقعاً عابدی که از بت ناتوان طلب خیر میکند، هم خود او و هم مطلوبش یعنی بت، ضعیف و ناتوانند. پس هر دو حقیر و ناچیزند. (ابن عباس (رض) گفته است: «الطالب» یعنی بت «والمطلوب» یعنی پشه، و سدی گفته است: «الطالب» یعنی عابد «والمطلوب» یعنی خود بت و این نظر ارجح است که ما آن را برگرفته‌ایم).

بنابراین هم بتان و هم مگس هر دو ضعیف و ناتوانند، طالب که معبود غیر الله است از بازپس گیری آنچه که مگس گرفته ناتوان است و مطلوب که خود مگس می باشد نیز ضعیف و ناتوان است پس چگونه این بتان را با وجود این همه ضعف و حقارت و خواری، مورد پرستش قرار می دهید؟!

مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٧٤﴾

الله را آن گونه که سزاوار اوست نشناختند، بی تردید الله نیرومند و توانای شکست ناپذیر است. (۷۴)

تفسیر:

«مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» : کفار الله را آنطوریکه شایسته تعظیم و قدر بود حرمت نکرده‌اند؛ چرا که بت‌ها که حتی از دفع کردن مگسی هم ناتوانند، شریک خدای توانا و غالب قرار داده‌اند.

از این رو گفته است: «إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» : «در حقیقت خداست که توانای غالب است» یعنی خدا توانا می باشد و هیچ چیز او را درمانده و ناتوان نمیکند. اونیرومندی است که شکست نمیخورد و غیرخویش را باجبروت خویش مقهور ساخته است، عزتمندی است که در عظمت یگانه و به کبریا و مجد یکتاست.

اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿٧٥﴾

الله از میان فرشتگان رسولانی برمی گزیند و نیز از میان مردم بی گمان الله شنوای بیناست. (۷۵)

تفسیر:

کلمه «اصطفی» از «صفوة» به معنای خالص و ناب است و برگزیدن ناب نشانه آن

است که بعضی از مردم و فرشتگان لیاقت دارند و ناب و خالص هستند. در آیه مبارکه پروردگار با عظمت ما میفرماید: «اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ الْإِنْسِ» الله تعالی از میان فرشتگان رسولانی برمیگزیند، مانند جبرئیل، اسرافیل، میکائیل و عزرائیل تا در ابلاغ وحی به پیامبرانش واسطه شوند.

«و» نیز رسولانی را برمیگزیند «از میان مردم» مانند ابراهیم، موسی، عیسی علیهم السلام و محمد صلی الله علیه وسلم برای ابلاغ شرایع دین به بندگان. این آیه مبارکه نظر آن عده کسانی را رد می‌کند که منکر آمدن پیامبران از نوع انسان اند.

«إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ»: او شنوای هر سخن و بینا به هر عملی است از این جهت در گزینش و انتخاب پیامبرانش بسیار خوب عمل کرده است. و می‌داند که چه کسی از آنان شایسته این گزینش است. واقعاً هم گزینش پیامبر، حق الله است، که خالق و بصیر است.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٧٦﴾

آنچه را در پیش روی آنها و پشت سر آنهاست می‌داند. و همه کارها به سوی الله باز گردانیده می‌شود. (٧٦)

تفسیر:

یعنی: پروردگار با عظمت آنچه را پیشاپیش فرشتگان و پیامبرانش قبل از آفرینششان وجود داشته می‌داند لذا آن فرستادگان قادر نیستند تا چیزی از پیامهایی را که به تبلیغ آن مأمورند، پنهان کنند چنانکه نمی‌توانند آنچه را که به ابلاغ آن مأمور نشده‌اند، تبلیغ کنند.

«وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»: امور بندگان به خدا بازگردانیده میشود، پایان هر کار، بازگشت هر مخلوق و مرجع هر چیز تنها به سوی اوست. آنگاه مطابق آن، آنها را پاداش می‌دهد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (77 الی 78) بر موضوع عبادت فردی و جمعی و راه رستگاری و آزادی در دین، بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٧٧﴾

ای اهل ایمان! رکوع به جا آورید و سجده نمایید و پروردگارتان را عبادت کنید و کار نیک انجام دهید تا رستگار شوید. (٧٧)

تفسیر:

«ارکعوا و اسجدوا»: رکوع و سجده کنید، نماز به جای آورید. و افعلوا الخیر: کار نیک انجام دهید. کار نیک مانند: مستحبات، صلّه ی ارحام و داشتن اخلاق و منشهای پسندیده.

فلسفه رکوع در نماز:

اولین و زیباترین نشانه تواضع و فروتنی یک انسان مسلمان در برابر پروردگارش، خم شدن در برابر او (رکوع) و تعظیم کردن به او است.

علماء در تعریف، رکوع میفرمایند که: رکوع در نماز عبارت از آن است که نمازگزار پس از سوره فاتحه و قرائت یک سوره بعد از آن، به نیت تعظیم و فروتنی در برابر فرمان الهی و عظمت پروردگار با عظمت، تا حدی خم شود که دست‌ها به زانوهای برسد، کمر صاف باشد، گردن کشیده باشد.

خم می‌شود، یعنی کبریایی تو ما را به تعظیم و احترام می‌دارد و در برابر بزرگی و بی‌همتایی تو، سرو قامتمان می‌شکند.

نمازگزار وقت به رکوع خم می‌گردد در حقیقت با عمل خود به ذلت و خواریش و با ذکر رکوع به عظمت و کبریائی خداوند بزرگ اش اعتراف و اقرار می‌کند. طوریکه گفتیم، این بهترین نوع تواضع بنده در مقابل مقام با عظمت پروردگارش است. به همین خاطر که او الله را به عظمت و بزرگی یاد کرد پروردگار با عظمت نیز او را در نزد بندگان عزت و بزرگی می‌بخشد.

علماء می‌گویند که: هر چند که قرب کامل در سجده حاصل می‌شود ولی تا موقعی که ادب خضوع در رکوع کامل نگردد، قرب مطلق بدست نمی‌آید چون نقص در هر جزئی به کل سرایت میکند. چنانچه از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل شده که: «هرکس که وضوء و رکوع و خشوعش در نماز کامل نباشد نمازش ناقص است».

رکوع مرحله اول است و سجود مرحله دوم، هرکس که معنی و حقیقت اولی را به جای آورد شایستگی دومی را یافته. پس باید که رکوع با خضوع و خشوع کامل باشد تا سجده به تبع آن کامل گردد.

راز و حکمت مشترک رکوع و سجود:

راز مشترک رکوع و سجود تسلیم و فروتنی در برابر پروردگار با عظمت است، تفاوت رکوع و سجود در این است که سجود، چون فروتراز رکوع است، سجود نماینگر وضع است که این حالت به الله سبحان نزدیک تر است، چون بنده هر اندازه به تواضع نزدیک تر شود، احتمال رسیدنش به پروردگار بیشتر میشود، بنابر اهمیت مقام سجده است که از آن در تعداد زیادی نصوص اسلامی تذکر یافته است. «اقرب ما یكون العبد من الله عز وجل و هو ساجد».

علماء در مورد حکمت رکوع می‌فرمایند که بجاء آوردن رکوع: از جمله زیباترین خضوع و فروتنی بشمار میرود؛ رکوع و خم شدن در برابر آفریدگار هستی، با شکوه ترین و زیباترین حالت تواضع و خضوع انسان است.

رکوع، سراسر تواضع، تذلل، فروتنی، خاکساری، سرسپاری، فرمانبرداری، شکستگی، دوری از تکبر، منیت و خود خواهی است.

وجه تمایز مسلمانان از سایر ملت‌ها؛ در همین ادای رکوع و خم شدن در عبادت نماز نهفته است.

مقام و حقیقت سجده:

پروردگار با عظمت در قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «و اسجد و اقترب» (سجده گن و تقرب به سوی الله حاصل نما).

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در مورد مقام و منزلت سجده در نماز می‌فرماید: «اقرب ما یكون العبد من الله اذا كان ساجداً» (نزدیکترین حالت بنده به خداوند زمانی است که در سجده باشد).

قرآن عظیم الشان می‌فرماید: مؤمنین افرادی هستند که انفاق در راه خدا میکنند و آن را مایه تقرب خود نزد پروردگار می‌دانند و جالب این است که این طرز تفکر مؤمنین را تصدیق میکند و می‌فرماید: آری این انفاق مایه تقرب به خداوند است.

سجده در معنای لغوی به حالتی از حالتهای انسانی اطلاق می‌شود که در جوارح و بدن ظاهر می‌گردد.

در کتاب لغت سجده را به معنای خم شدن و گرنش در برابر دیگری با مالیدن پیشانی به

خاك تعبير و تفسیر نموده اند.

اما در حقیقت این حالت گرنش ظاهری و پیشانی بر خاك گذاشتن در برابر کسی و یا چیزی، ظاهر معنا و نمادی از حقیقت دیگری است که در باطن سجده کننده وجود دارد. حقیقت معنای سجده را باید در فروتنی، تواضع، تذلل و خواری نسبت به مسجود له دانست. از این رو سجده را به معنای تذلل و عبودیت و پذیرش بندگی دانسته اند. در فهم قرآن عظیم الشان، از آنجائیکه تنها ذات پروردگار قابل پرستش و معبود واقعی و حقیقی، است و تنها اوست که سزاوار اطاعت بی چون و چرا میباشد، سجده معنای خاصی می یابد. بنابراین سجده در فرهنگ قرآنی و تعریف قرآنی، عبارت از تذلل و عبادت برای الله است. (مفردات الفاظ قرآن کریم؛ راغب اصفهانی)

خواننده محترم!

سجده در نماز بخصوص که باخشوع و خضوع کامل بجاء گردد، کمال بندگی انسان را در برابر خالق اش نشان میدهد، نمازگزار در سجده خود را نمی بیند ولی تمام عظمت و بزرگی را از ان الله می داند، لذا سجده یکی از بهترین لحظات برای نمازگزار میباشد، مخصوصاً که سجده اش در وقت نماز توأم با ذکر و شکرگزاری لفظی و قلبی انجام یابد. الهی ما را از بهترین ساجدین دربار خویش بگردانی. امین یا رب العالمین.

یادداشت :

آیه 77: از جمله آیات سجده تلاوت است.

مبحث سجده تلاوت در آیه مبارکه:

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سورة حج به دو سجده فضیلت داده شده است پس هرکس در آنها سجده نمی کند، آنها را نخواند».

ولی امام اعظم ابوحنفیه، امام مالک، و سفیان ثوری (رحمهم الله جمیعاً) بدین نظر اند که در این آیه سجده تلاوت واجب نیست. زیرا پیوستگی سجده به رکوع دلیل بر آن است که مراد از آن سجده نماز می باشد نه سجده تلاوت.

طوری که در آیه مبارکه: «وَ اسْجُدْ وَ ارْكَعْ مَعَ الرَّاكِعِينَ» (آیه 43، آل عمران) همه متفقند که مراد از آن نماز است و به تلاوت آن، سجده واجب نمی شود، هم چنین بر تلاوت آیه مذکور هم سجده تلاوت واجب نیست، ولی امام شافعی و امام احمد و غیره معتقد اند که بر این آیه هم، سجده تلاوت واجب است.

دلایلشان حدیثی است که در آن آمده است، برتری سوره ی حج بر بقیه سوره ها از آنجا است که در آن دو سجده تلاوت وجود دارد، و نزد امام اعظم ابوحنفیه (رح) این روایت متکلم فیه است که شما میتوانید تفصیل آنرا در کتب فقه و حدیث مطالعه فرمایید.

یعنی امام ابوحنفیه (رح) بصورت کل میفرماید که: این حدیث ضعیف است و روایتی که از ابی بن کعب (رض) نقل شده است، آنرا رد میکند زیرا ابی بن کعب (رض) سجده های تلاوتی را که از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده بود، بر شمرد و در سوره حج فقط یک سجده تلاوت را ذکر کرد نه بیشتر از آنرا.

باید متذکر شد که با در نظر داشت اینکه: رکوع و سجود از مصادیق عبادت هستند ولی در این آیه نام آن دو در کنار «وَ اعْبُدُوا» آمده که نشانه ی اهمیت نماز و این دو رکن نماز است.

وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةً
أُيُوبُكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ
وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ
مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿٧٨﴾

و در راه الله چنانکه حق جهاد [در راه] اوست جهاد کنید اوست که شما را [برای خود] برگزیده و در دین بر شما سختی قرار نداده است آیین پدران ابراهیم [نیز چنین بوده است] او بود که قبلاً شما را مسلمان نامید و در این [قرآن نیز همین مطلب آمده است] تا این پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید پس نماز را برپا دارید و زکات بدهید، و به دین الله تمسک جوید که او مددگار شماست. پس چه نیک مولایی، و چه نیک مددگاری! (۷۸)

تفسیر:

«وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ»: تا حد توان با مال و جان در راه اعلاى دین خدا چنان که حق جهاده اوست جهاد و تلاش کنید.

باید متذکر شد که: ارزش کارها، به انگیزه و شیوه و مقدار آن بستگی دارد. (در این جمله جهادی ارزش دارد که با تمام توان در راه الله متعال باشد).

در آیه مبارکه میفرماید: با دشمنان خدابه تمام انواع جهاد برزمید؛ چون جهاد با جان، مال، زبان و قلم درحالیکه تنها و تنها رضای او را مد نظر دارید، جهاد در راه الله عبارت است از: به کار بردن توان و نیرو در مبارزه علیه دشمن، جنگیدن با کفار و دفع کردنشان از بلاد مسلمین و به طور کلی به جا آوردن هر چیزی که خداوند متعال مؤمنان را بدان امر یا از آن نهی کرده است.

جهاد بر سه نوع است:

- 1 - جهاد و مبارزه با دشمنی که در میدان نبرد با تو روبه رو می شود.
- 2 - پیکار جانانه با شیطان و پیروانش.
- 3 - پیکار و جهاد جدی با نفس سرکش بدفرما که از همه مهمتر است.

«هُوَ اجْتَبَاكُمْ»: زیرا اوست که شما را به شرف حمل رسالت برای نصرت و یاری دینش انتخاب کرد و برای شما شریعتش را آسان گردانید؛ به گونه ای که آن را چنان سهل و نرم قرار داد است.

«وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»: واقعیت اینست که: در وضع قانون، مراعات توان مردم را بصورت دقیق در نظر گرفته شده است. در آیه مبارکه میفرماید: در دین بر شما سختی قرار نداده است، نه در آن تنگویی است، نه در آن دشواری، نه در عقاید آن فشار و سختی وجود دارد، نه در احکام و در اخلاق آن بلکه سهل و آسان است. بلکه دینی است مستقیم و معتدل و باگذشت و دارای سعه صدر.

واقعاً هم دین مقدس اسلام، دین آسان و احکام آن انعطاف پذیر است.

در زمان ها و مکان های مختلف، شایستگی اجرا شدن را دارد.

طوری که میفرماید: «مَلَّةً أُيُوبُكُمْ إِبْرَاهِيمَ»: این دین که در آن فشار و سختی نیست همانا دین پدران، ابراهیم است، دین پدرتان ابراهیم نیز چنین بوده است. یعنی: دینتان را به مانند فراخی و وسعت آیین پدران ابراهیم علیه السلام، بر شما وسیع گردانیدیم.

مفسر زجاج در تفسیر جمله: «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ» می نویسد: «از دین پدرتان ابراهیم علیه السلام پیروی کنید. ابراهیم علیه السلام از آن روی پدر مسلمین نامیده شد که او جد محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم است و ایشان از حیث این که سبب حیات ابدی امت خویش هستند، مانند پدری برای امتشان می باشند. یا ابراهیم علیه السلام از باب تغلیب پدر همگی مسلمانان نامیده شد بدان جهت که اکثریت اعراب از نسل وی اند.

همان گونه که در جای دیگری میفرماید: «دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا. هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا» «او» یعنی: خداوند متعال «شما را پیش از این مسلمان نام گذاشت» «مسلمان» نام مبارکی است که از قبل برای ما انتخاب شده است. در کتابهای پیشین. به قولی مراد این است: ابراهیم علیه السلام بود که شما را پیش از این مسلمان نامید؛ با این دعای خویش: «وَمَنْ ذُرِّيَّتَنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ» [البقرة: 128]. «و از نسل ما نیز امتی قرار ده که برای تو مسلمان باشند». «و در این نیز» یعنی: در قرآن نیز، شما مسلمان نامیده شده‌اید.

امام فخر رازی میفرماید: به خاطر همان شهادت مذکور، خدا در کتاب‌های قبل از قرآن و در این قرآن فضل و برتری شما را بر سایر ملت‌ها بیان کرده و شما را با این نام گرامی نامیده است. پس چون این شرف و کرامت را به شما اختصاص داده است، شما هم متقابلاً تکالیف او را رد نکنید.

«لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ»: تا پیامبر صلی الله علیه وسلم بر این امر که رسالت را به شما رسانده است بر شما گواه باشد و شما به نوبه خود بر تمام امت‌ها گواه باشید که پیامبرانشان رسالت خود را به آنها ابلاغ کرده‌اند.

«فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ»: پس چون خداوند شما را به این منزلت والا رسانده است، نعمت عظیمی را چنانکه در خور آن است قدر نموده حق تعالی را بر آن شکرگزار باشید و به بهترین وجه دین بی‌پیرایه و خالص را برپا دارید؛ از برپاداشت نماز بر بهترین وجهی که خدای متعال می‌پسندد، بیرون آوردن زکات فرض شده بر شما در اموال‌تان، همراه با توکل بر حق تعالی و چنگ زدن به آستان عنایت وی، اتکا و اعتماد بر وی و سپردن کار به وی، زیرا او برای کسی که ولایتش را بر گزیند، نیکوترین مولی است؛ نصرت و پناهاش داده و به عفو و سترش می‌پوشاند. اوست یاری بخش دوستانش؛ ایشان را بر هدایت راه نموده، از دنائت و سقوط و پستی بر کنار می‌دارد و آزارها را از ایشان دفع می‌کند.

خوانندگان گرامی!

نماز و زکات، تشکر و سپاس از خداوند است. باید به شکرانه‌ی برگزیدگی و سابقه و لیاقت و گواه بودن امت اسلام، نماز به پا داشت. ما نباید تنها به برگزیده بودن و نام اسلام و مسلمانی تکیه نکنیم، با نماز و زکات و تمسک به خدا، این افتخارات را پاسداری کنیم «فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ» یعنی: او مددکار و متولی امور شماست، پروردگار با عظمت بهترین یار و یاور است.

و به ریسمان محکم خدا چنگ بزنید و در تمام امور خود به خدا تکیه کنید و از او یاری بجویید.

خوانندگان معزز!

الله سبحانه و تعالی در بدایت این سوره مبارکه، از زلزله عظیم قیامت و عذاب شدید الهی

یادی به عمل آورد، و اینک در پایان سوره از جهاد و نماز و زکات سخن گفت و یادآور شد که او برای همه بندگان، مولا و سرپرست و یاور و نیکوست، این نکته به ما می آموزد که برای نجات از خطرهای زلزله‌ی عظیم قیامت و عذاب شدید الهی، بنده‌ی او باشیم و به او پناه ببریم که «فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَ نِعْمَ النَّصِيرُ» چه خوش مولایی و چه نیکو یآوری است. خداوند متعال، بهترین مولاست، چون نه ما را به دیگری می‌سپارد، نه ما را فراموش میکند، نه ما را برای نیاز خودش می‌خواهد و نه حق و اجر کسی را ضایع می‌سازد. یاری خداوند بزرگ، برتر از هر یآوری است.

پایان جزء هفدهم

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
ومن الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره المؤمنون

جزء - (17)

سوره مؤمنون در مکه نازل شده و دارای یکصد و هجده آیه و شش رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره «مؤمنون» نامیده شد زیرا با این فرموده حق تعالی: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» آغاز شده است و آیات بعد از آن نیز به بیان اوصاف هفتگانه مؤمنان و پاداش عظیم ایشان در آخرت، که عبارت از به ارث بردن جنت فردوس برین است، می پردازد.

فضایل و خصوصیات سوره مؤمنون:

در مسند امام احمد، ترمذی، نسائی و حاکم از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده اند که فرمود: هنگام نزول وحی بر رسول الله صلی الله علیه و سلم نزدیک چهره ایشان زمزمه ای مانند صدای زنبور عسل شنیده می شد.

روزی وحی بر ایشان در حال نزول بود و ما ساعتی معطل کردیم تا نزول وحی بر ایشان تمام شد سپس ایشان روی به قبله کرده، دستان خود را به آسمان برداشتند و چنین دعا کردند: «اللهم زدنا ولا تنقصنا، وأكرمنا ولا تهنا، وأعطنا ولا تحرمنا، وأثرنا ولا تؤثر علينا، وارض عنا وأرضنا: بارالها! بر ما بیفزای و از ما کم نکن، گرامی مان بدار و خواریمان نکن، به ما بده و ما را محروم نگردان، ما را برگزین و دیگران را بر ما ترجیح مده و از ما راضی باش و ما را راضی کن». سپس فرمودند: «به تحقیق همین اکنون بر من ده آیه نازل شد که هر کس آنها را برپا دارد، به بهشت داخل می شود آن گاه قرائت کردند: (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ...) تا ده آیه را تمام نمودند».

و امام نسائی در کتاب التفسیر از یزید بن باینوس نقل کرده است که او از حضرت عایشه صدیقه سؤال کرد که خلق رسول الله صلی الله علیه و سلم، چگونه و چه بود؟ او فرمود: خلق آن جناب صلی الله علیه و سلم یعنی عادت طبیعی او، چنان بود که در قرآن است، سپس این ده آیه را تلاوت نموده گفت: این خلق و عادت رسول الله صلی الله علیه و سلم بود. (ابن کثیر).

نامگذاری سوره مؤمنون:

نام این سوره «مؤمنون» دال بر سوره است و موضوع آن را معلوم و معین میسازد. المؤمنون: جمع مؤمن، به معنای افراد با ایمان، این سوره به «المؤمنون» موسوم شده است تا یاد و نام آنها را جاودانه گرداند و از اخلاق و فضایل نیکوی آنان تمجید به عمل آورد، فضایلی که به وسیله ای آن استحقاق دریافت فردوس (اعلی) را در جنات نعیم پیدا کردند. مفسران مینویسند که: علت نام گذاری «سوره مؤمنون»؛ همانا یازده آیه ابتدای این سوره است که اوصاف و آثار و نشانه های مؤمنان را به بیان گرفته است. طوری که در (آیات 1 الی 11 سوره مؤمنون) میفرماید: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» مسلماً مؤمنان پیروز و رستگارند.

«الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ»: کسانی که در نمازشان فروتن و خاشع هستند.

«وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ»: و کسانی که از کردار بیهوده و گفتار یاوه و پوچ روی گردانند.

«وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ»: و کسانی که زکات را پرداخت میکنند.
 «وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ»: و آنانکه شرمگاه‌هایشان را پاک نگاه میدارند.
 «إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ»: مگر در مورد همسران یا کنیزان خود، که در این صورت سزاوار نکوهش نیستند.
 «فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ»: پس هر کس فراتر از این را بجوید، اینان همان تجاوز کارانند.

«وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ»: و کسانی که امانتها و پیمانهایشان را رعایت میکنند.

«وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ»: و کسانی که به نمازهایشان پایبنداند.
 «أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ»: آنان همان وارثان هستند.
 «الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»: کسانی که بهشت برین را به دست می‌آورند، و آنان در آن جاودانه اند.

خداوند با یاد کردن بندگان مؤمن خود و بیان موفقیت و رستگاری آنها، و اینکه چگونه به آن میرسند، یاد آنها را گرامی میدارد، و آنان را ستایش مینماید، و در ضمن مردم را تشویق و تحریک میکند تا خود را به صفتهای آنان متصف کنند، پس بنده باید وضعیت خود و دیگران را با این آیات بسنجد، که از این طریق ضعف و قوت ایمان خود و دیگران را میداند.

پس خداوند فرمود: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» مؤمنان که به خداوند ایمان آورده اند و پیامبران را تصدیق نموده اند، رستگار و موفق شده و همه آنچه را که یک انسان سعادت‌مند به دنبال آن است، به دست آورده اند.

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره المؤمنون:

سوره مؤمنون پس از سوره ی انبیا شرف نزول یافته است و طوریکه گفته شد دارای صدو هیجده آیه بوده، و تعداد کلمات آن به هزار و هشتصد و چهل کلمه می رسد، تعداد حروف این سوره به چهار هزار و هشتصد و دو حرف می رسد. (قابل یاد آوری است که اقوال علماء در باره تعداد کلمات و حروف سوره های قرآن مختلف اند).

ارتباط سوره المؤمنون با سوره قبلی:

خداوند متعال سوره حج را به امر مکلفین به عبادت و نیکوکاری بطور اجمال تمام کرد. «وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ - ۷۷» اکنون سوره مؤمنون را به تفصیل آن مجمل و بیان کارهای نیکو آغاز فرموده است.

اوایل سوره ی حج در اثبات قیامت و زنده شدن دوباره، بحث بعمل آمده، طوریکه میفرماید: «ای مردم! اگر درباره ی زنده شدن تردید دارید، بدانید که ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه..» و در این سوره از دید دیگری به اثبات قیامت می پردازد و میفرماید: «انسان را از چکیده ی گل آفریدیم، سپس او را در قرارگاهی استوار به صورت نطفه ای در آوردیم». (سوره مؤمنون آیات 12 و 13).

در هر دو سوره، دلایلی بر وجود خالق هستی و یکتایی او، وجود دارد.
 در هر دو سوره داستانهایی از برخی پیامبران تذکر رفته، تا در هر دوره و برای هر

نسلی مایه ی عبرت باشد.

محور اصلی سوره:

این سوره، سوره «مؤمنون» یا سوره ایمان است با همه مسائل و دلائل و صفاتی که ایمان دارد. این، موضوع سوره، و محور اصیل آن است.

محتوای سوره المؤمنون:

طوری که یاد آور شدیم سوره ی «المؤمنون» از سوره های مکی است که اصول دین از قبیل «توحید و نبوت و معاد» را مورد بحث و بررسی قرار می دهد. سوره مؤمنون چنان که از نامش پیدا است بخش مهمی از آن سخن از اوصاف برگزیده مؤمنان است.

بخش اول که از آیه «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» آغاز می شود تا چندین آیه بعد بیانگر صفاتی است که مایه فلاح و رستگاری مؤمنان است و خواهیم دید این اوصاف آن قدر حساب شده و جامع است که جنبه های مختلف زندگی فردی و اجتماعی را تحت پوشش خود قرار میدهد. و از آنجا که خمیر مایه همه آنها ایمان و توحید است در بخش دوم به نشانه های مختلف خداشناسی، و آیات آفاقی و انفسی پروردگار در پهنه عالم هستی، اشاره کرده، و نمونه هایی از نظام شگرف عالم آفرینش را در آسمان و زمین و آفرینش انسان و حیوانات و گیاهان بر می شمارد.

سپس بحث هایی در زمینه اعتقاد و عمل بیان می کند که تکمیل کننده آن صفات می باشد. در سوره به ذکر دلائل ایمان در آفاق و اقطار بیرون و در زوایا و گستره درون میپردازد. این سوره با بیان صفت مومنان آغاز می یابد. سپس روند قرآنی در سوره به ذکر دلائل ایمان در آفاق و اقطار بیرون و در زوایا و گستره درون میپردازد.

آنگاه به حقیقت ایمان سر میزند، حقیقت ایمان آنگونه که پیغمبران خدا - صلوات الله علیهم - از نوح (علیه السلام) تا محمد (صلی الله علیه و سلم) خاتم الانبیاء عرضه داشته اند. شبهه های تکذیب کنندگان را بیان میدارد، شبهه های پیرامون حقیقت ایمان، و اعتراض هایی که بر این حقیقت داشته اند و چگونه در برابر آن ایستاده اند. تا بدانجا که پیغمبران از خدا مدد و یاری درخواست میکنند، و خدا تکذیب کنندگان را نابود میسازد، و مؤمنان را نجات میدهد... سپس روند قرآنی میپردازد به اختلافی که مردمان میزند بعد از پیغمبران درباره این حقیقت یگانهایکه تعدد نمی پذیرد و چندانگانه نمیشود... از اینجا به بعد از موضع مشرکان در برابر پیغمبر صلی الله علیه و سلم سخن میگوید، و این موضع را بر آنان زشت و ناپسند میشمرد، موضعی که دلیل و حجتی بر اتخاذ آن نیست.

همچنان در این سوره دلایل قدرت و یگانگی خداوند متعال را مورد بحث و بررسی قرار داده است، دلایل واضحی که در این عالم شگفت انگیز مشاهده می شود؛ از قبیل «انسان، حیوان، گیاهان، خلق آسمان های جالب و آراسته به گونه هاستارگان، انواع درختان خرما و انگور و زیتون و انار و دیگر میوه جات، کشتی های غول پیکر که دل دریاها میشکافند، و سایر آیات و دلایل کونی که همه و همه برو وجود و یگانگی ذات خدای عز و جل دلالت دارند».

همچنان در این سوره به منظور تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد اذیت و آزاری که از سوی مشرکین برای پیامبر ایجاد میشد، قصه ی عبرت انگیزی بعضی از پیامبران را مانند داستان نوح علیه السلام، هود علیه السلام، موسی علیه السلام، عیسی

عليهم السلام را با بیان زندگی‌شان پرداخته است. در این سوره به بحث در مورد کفار مکه و دشمنی و گردنکشی آنان پرداخته است که چگونه با وجود دلایل درخشان به مخالفت با حق برخاسته‌اند. آنگاه در مورد تحقق وقوع حشر و نشر دلایل و براهین قاطع اقامه کرده است. موضوع حشر و نشر محوری است که مطالب سوره به دور آن می‌چرخد، و مهمترین مطلبی است که باطل جویان درباره‌ی آن به مجادله پرداخته‌اند، آنگاه سوره با بیان قاطع خود پشت و کمر باطل را درهم می‌شکند. سوره با بحث درباره‌ی روز قیامت بحث خویش را پایان می‌دهد، روزی که در آن مردم به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروه نیکبختان و گروه بدبختان، در آن روز حسب و نسب فایده‌ای ندارد و جز ایمان و عمل نیکو هیچ چیز سودمند نیست و با بیان هدف آفرینش انسان سوره را پایان می‌دهد. سوره درباره‌ی خوف و ترس، و سختی دوران احتضار و جان‌کندن کفار که در حالت سكرات مرگ با آن روبه‌رو میشوند داد سخن داده است، آنگاه که آنان آرزو می‌کنند باری دیگر به دنیا باز آیند تا اعمال نیکوی از دست رفته را جبران کنند. اما بسیار دور است؛ چرا که فرصت از دست رفت و دریچه‌ی امید بسته شد. بصورت کل گفته می‌توانیم که محتوای این سوره مجموعه‌ای است از درسهای اعتقادی و عملی، و مسائل بیدارکننده و بیان خط سیر مؤمنان از آغاز تا پایان می‌باشد.

ترجمه و تفسیر سوره المؤمنون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١﴾

مسلماناً مؤمنان پیروز و رستگارند. (۱)

تفسیر:

به راستی مؤمنان به الله و پیامبر اش محمد صلی الله علیه وسلم رستگار شدند؛ همانان که بدانچه حق تعالی مشروع ساخته است عمل کرده و از آنچه نهی نموده، پرهیز کرده اند.

«أَفْلَحَ»: پیروز شد. به آرزو رسید. رستگار گردید.

کلمه «أَفْلَحَ»: (فلاح) در قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم به کثرت استعمال شده است، بطور مثال در اذان و اقامه هر روز پنج بار هر مسلمان به سوی فلاح دعوت داده می شود و معنای فلاح این است که هر مرادی به دست آید، و هر گونه مشقتی از بین برود، (قاموس)، این لفظ اگرچه مختصر است ولی به همان مقدار چنان جامع است که هیچ انسانی نمی تواند پیش از آن چیزی را آرزو کند، و بدیهی است که فلاح کامل آنست که حتی یک مراد نیز باقی نماند که انجام نگیرد، و مشقتی باقی نماند که بر طرف نگردد.

قابل یاد آوری است که فلاح حقیقی و کامل چیزی است که نمی تواند آنرا بطور واقعی و کامل، در این دنیا بدست آورد؛ زیرا دنیا دار التکلیف والمحنة است، و هیچ چیزی آن باقی و پایدار نیست، این متاع گرانمایه در عالم دیگری به دست می آید که نام آن بهشت است. قرآن عظیم الشأن در سوره اعلی آیات (14 و 15) با چه زیبایی میفرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى ﴿١٤﴾ وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى ﴿١٥﴾» (به راستی رستگار شد آن کس که خود را (از پلیدی ها) پاک گردانید. نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گذارد).

تزکیه، آن است که؛ فکر از عقاید فاسد و نفس از اخلاق فاسد و اعضاء از رفتار فاسد، پاک شود و زکات پاک کردن روح از حرص و بخل و مال از حقوق محرومان است.

در مکتب عالی انبیاء، رستگاران پاکان هستند: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» ولی در مکتب طاغوتیان، رستگاران زورمندانند. فرعون می گفت: هر کس پیروز شود رستگار است.

«قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى» (سوره: طه، 65). در قرآن رستگاری قطعی، هم برای مؤمنان آمده: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» (آیه 1 سوره مومنون) و هم برای کسانی که خود را تزکیه کرده اند: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» پس مؤمن واقعی همان کسانی هستند که خود را تزکیه کرده باشند.

خلاصه اینکه که فلاح کامل و مکمل، تنها در بهشت نصیب می گردد و دنیا جای آن نیست.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 11) در باره صفات مؤمنان بحث بعمل آمده است.

صفات مؤمن واقعی:

زندگی انسان ساحت و ابعاد مختلفی دارد که انسان مؤمن همانطور که از نامش پیداست باید در هر کدام از آن ها ایمان خود را ظهور و بروز دهد. در ساحت های شخصی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، هنری، اعتقادی، اخلاقی، علمی، اقتصادی و جسمی. بروز ایمان نیز در این ساحت ها چیزی نیست جز تقوا.

یعنی شخص در همه این ابعاد زندگی خویش نظر الله متعال و رضایت او را محور قرار دهد. این میشود زندگی مومنانه. قرآن عظیم الشان اوصاف و خصوصیات های کلی مومنان را در (آیه 2 / سورة أنفال) با چه زیبایی جمعبندی نموده میفرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (مؤمنان، تنها کسانی هستند که هرگاه نام الله برده شود، دل‌هایشان (از عظمت او) لرزان شود و هرگاه آیات خدا بر آنان تلاوت شود، ایمانشان را می‌افزاید و تنها بر پروردگارشان توکل می‌کنند.) صفات مؤمنین در قرآن عظیم الشان بطور مفصل بیان شده است ولی در آیه سوره مبارکه به هفت صفت مؤمنان را بشرح ذیل ذیل به معرفی گرفته است:

اولین وصف:

اولین وصف مؤمن کامل همانا خشوع در نماز است، طوریکه میفرماید:

الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿٢﴾

آنانی که در نمازشان [به ظاهر] فروتن [و به باطن با حضور قلب] اند. (۲)

تفسیر:

«خَاشِعُونَ»: هدف از خاشعون کسانی اند که قلب خویش به الله متعال تسلیم نموده و میدانند که چه می‌گویند و چه میکنند. و طوری در برابر پروردگار خویش ایستاده‌اند و بطور مؤدبانه او را می‌ستایند و متواضعانه از بارگاه کبریائی رسیدن به سعادت و دوری از شقاوت را می‌طلبند.

خشوع و فروتنی در نماز یعنی حضور قلب در برابر خداوند، و به خاطر آوردن نزدیکی او، که از این طریق قلب مؤمن و جانش آرام می‌گیرد، و سکونت مییابد، و کمتر به این سو و آن سو توجه مینماید، و مؤدبانه در پیشگاه پروردگارش ایستاده می‌شود، و همه آنچه را که می‌گوید انجام میدهد، و به خاطر می‌آورد، و از اول نمازش تا آخر آن بدان توجه دارد، و با این کار و سوسه‌ها و افکار بی‌ارزش را از خود دور میگرداند، و این روح نماز، است و مقصود و هدف از نماز همین است. و این چیزی است که برای بنده نوشته می‌شود. پس نمازی که خشوع و فروتنی و حضور قلب در آن نباشد چنانچه قابل قبول باشد و صاحبش بر آن پاداش یابد، پاداش آن به اندازه ای است که قلب از آن تعقل کند و بفهمد.

مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه بخصوص در وصف کلمه «خشوع» می‌نویسد: «خشوع» بمعنی پیش کسی با خوف و هیبت ساکن و پست شدن است چنانچه ابن عباس (رض) تفسیر «خاشعون» را به «خایفون ساکنون» کرده است و آیه «تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِي الْمَوْتِ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (39 فصلت) (زمین را پژمرده (و بی‌جان) می‌بینی پس همین که (از آسمان) آب را بر آن فرو فرستادیم به حرکت و تحول در آمد و نمو کرد، البته همان کسی که (زمین مرده را) زنده کرد، قطعاً زنده کننده‌ی مردگان است؛ بدون شك او بر هرکاری قادر است.) هم دلالت میکند برین که در «خشوع» يك قسم سکون و تذلل معتبر است در قرآن عظیم الشان «خشوع» را صفت وجوه، ابصار، اصوات و غیره قرار داده اند. و در يك موقع در آیه «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ» (آیا برای کسانی که ایمان آورده‌اند، زمان آن نرسیده که دل‌هایشان برای یاد خدا و آنچه از حق نازل شده، نرم و فروتن گردد) (آیه 16 حدید) صفت قلب و انمود کرده اند. معلوم میشود که اصل خشوع از قلب است و خشوع اعضای بدن تابع آن است و وقتی که در نماز قلب خاشع و خائف و یا کن و پست شود خیالات

در اطراف مختلف منتشر نمیشود بلکه به يك مقصود تمرکز مییابد. سپس آثار خوف و هیبت و سکون و خضوع در اعضای بدن هم ظاهر میشود مثلاً بازو و سر رام کردن، نگاه را بست نگهداشتن، به ادب دست بسته ایستادن، این سو و آن سو ننگریستن با کالایا یا با ریش و غیره بازی نکردن - آواز انگشتان را نکشیدن و امثال چنین احوال و افعال از جمله لوازم خشوع میباشند. در احادیث از حضرت عبدالله بن زبیر و حضرت ابوبکر صدیق (رض) منقول است که ایشان در نماز مانند چوب بیجان سکون میداشتند که این خشوع نماز گفته میشود، فقها درین مسئله اختلاف دارند که آیا نماز بدون خشوع صحیح و مقبول میباشد یا نه؟ صاحب روح المعانی نوشته است که خشوع برای روا شدن و صحت صلوٰة شرط نی بلکه برای قبول صلوٰة شرط است و الله اعلم.

خوانندگان گرامی!

نماز، از جمله عباداتی است که: در رأس همه عبادت های اسلامی قرار دارد، و باید گفت که: در نماز، حالت و کیفیت مهم است. مومنان نماز های خویش را آنگونه که مشروع شده است به کاملترین وجه درحالی ادا میکنند که قلب های شان در آن خاشع و اندام های شان از شیرینی مناجات، آرام است.

حضرت ابن عباس (رض) مفسر مشهور جهان اسلام میفرماید: «خَاشِعُونَ» یعنی میترسند و آرام میگیرند. یعنی با تواضع در مقابل جلال و عظمت پروردگار با عظمت به نماز ایستاده میشوند؛ زیرا هیبت و شکوه بر قلب آنان مستولی است.

در حدیث شریف آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم شخصی را دیدند که در حال نماز با ریش خود بازی میکرد، فرمودند: «لو خشع قلب هذا، لخشعت جوارحه: اگر قلب این (شخص) خاشع و فروتن میبود، قطعاً اندامهای او نیز آرامش و سکون خود را حفظ می کرد».

پس در نماز فقط برای کسی خشوع پیدا میشود که دلش فارغ از همه‌های اندرونی به خلوتگاه نیایش حاضر باشد و در این هنگام است که نماز برایش بسیار راحت بخش و روح افزا خواهد بود. چنانکه در حدیث شریف دیگری آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «... آرامش روان من در نماز قرار داده شده است».

شان نزول آیه 2:

740- حاکم از ابوهریره (روایت کرده است: هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم (نماز میخواند نگاه خود را به سوی آسمان معطوف می کردند. ولی بعد از اینکه آیه «الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (2)» نازل شد. بعد از آن پیامبر صلی الله علیه وسلم همیشه به زمین نگاه می کرد.

741- ابن مردویه این حدیث را چنین روایت کرده است: پیامبر در نماز نگاه می کرد.

742- سعید بن منصور از ابن سیرین به صورت مرسل روایت کرده است: پیامبر نگاه خود را می گرداند. پس این آیه نازل شد.

خشوع در نماز:

فحوای این آیه کریمه به وضاحت تام برای ما مسلمانان این مفهوم را میرساند که: آن مؤمنان نماز خوان کامیاب و پیروز میگردند و از شر تمام مصائب نجات می یابند که نماز های خود را با هوش یعنی با فروتنی و گریه و زاری خاص از برای الله تعالی می خوانند. علماء میگویند که قلب مؤمن به دلیل صفا و جلایی که دارد، با خواندن نماز با حضور قلبی

و رعایت خشوع در نماز، مانند یک آئینه صاف و شفاف میتواند انوار و تجلیات پروردگار را به سوی خود جذب کند.

علماء اسلام بدین امر معتقد اند که استعداد پذیرش انوار الهی در قلب، به حدی است که نماز گزار واقعی میتواند در اثر تابش انوار الهی به منزله و مقام دست‌یابد، که در نتیجه آن به بسیاری از اسرار زندگی برایش مکشوف گردد.

«قد افلح المؤمنون»: (أفلح) از ماده (فلح و فلاح) در اصل به معنی شکافتن و بریدن است سپس بر هر نوع پیروزی و رسیدن به مقصد و خوشبختی اطلاق شده است.

مفسرین مینویسند: فلاح و رستگاری معنی وسیعی دارد که هم پیروزی های مادی را دربر میگیرد و هم دست آورد های معنوی را، و در آیه متذکره هر دو بعد پیروزی ها برای مومنان مسلمان در نظر گرفته شده است.

پیروزی و رستگاری یک مسلمان مؤمن در دنیا اینست که: انسان آزاد و سر بلند، عزیز و بی نیاز زندگی کند و این امور جز در سایه ایمان امکان پذیر نیست و رستگاری آخرت برای یک مؤمن مسلمان، در این است که در سایه رحمت پروردگار در میان نعمت های جاویدان با کمال عزت و سربلندی به زندگی ابدی خویش ادامه دهد.

راغب در (مفردات) خویش مینویسد: فلاح دنیوی در سه چیز خلاصه می شود: (بقاء و غنا و عزت) و فلاح اخروی در چهار چیز: خلاصه میشود: بقاء بلا فنا، و غنا بلا فقر، و عز بلا ذل (ذلت) و علم بلا جهل: (بقای بدون فنا، بی نیازی بدون فقر، عزت بدون ذلت، و علم خالی از جهل).

کلمه خشوع به معنای تأثر خاصی است. خشوع حالت خاص و فوق العاده اطاعت میباشد، طوریکه برخی از افراد در برابر پادشاه تحت یک حالت خاصی از اطاعت قرار میگیرند. اگر ملا حظه فرموده باشید حتی چشمش رپ هم نمی زند و روابط ذهنی و جسمی خویش، از هر جای دیگر قطع نموده و با تمام حواس منتظر اوامر و هدایات پادشاه میگردد.

خشوع هم در نماز در برابر پروردگار به حالتی می ماند که جسم، روح و روان یک شخص مومن مسلمان در برابر خالق خویش در حالت نماز با تمام قوت در حال تسلیمی کامل قرار داشته باشد.

معنی خشوع :

علماء معنی متعددی را در مورد مفهوم «خشوع» بعمل آورده اند که برخی از معنی آن را میتوان بشرح ذیل چنین فورمولبندی و خلاصه نمود:

خشوع به معنای ترس و بی حرکت شدن اعضاء از ترس است.

و یا گفته اند: افتادن پلک ها و خفض جناح و تواضع است.

و یا گفته اند: سر به زیر انداختن است.

و یا گفته اند: خشوع آن است که به این سو و آن سو ننگری.

و یا گفته اند: خشوع آنست که مقام و منزلت طرف مقابل را بزرگ بشمارای و همه اهتمام خود را در بزرگداشت او جمع و جور کنی.

و یا گفته اند: خشوع عبارت از تذلل است.

- همچنان خشوع عبارت است از آرامش، طمأنینه، وقار و تواضع، و ترس از الله و توجه به وی.

(تفسیر ابن کثیر ط. دار الشعب (414/6)

- خشوع، یعنی در کمال خشوع، با فروتنی و ذلت تمام در مقابل الله سبحان و تعالی ایستادن

(المدارج (502/1).

و از مجاهد روایت شده است که گفت: «وَقَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ»: قنوت عبارت است از ایستادن، فروتنی، چشم پوشی و تواضع از ترس الله متعال « (تعظیم قدر الصلاة (188/1).

محل خشوع:

محل خشوع، به اتفاق همه مفسرین و همه علمای و دانشمندان اسلام قلب معرفی شده است، و ثمرات خشوع در اعضای بدن ظاهر میگردد، و اعضای بدن تابع قلب هستند، وقتی که فروتنی قلب، به سبب غفلت و وسوسه، از بین رفت، فروتنی دیگر اعضای بدن هم از بین می‌رود، زیرا قلب مانند قومندان اعلی، و اعضای بدن مانند سر بازان اوست و از وی پیروی و اطاعت می‌کنند.

وقتی که فرمانده عزل یا نابود شود سربازانش هم از بین می‌روند، پس خشوع اعضای بدن متعلق به خشوع قلب است.

اما تظاهر به فروتنی و خشوع مذموم است زیرا از نشانیهای اخلاص پنهان کردن خشوع و فروتنی است.

فضیل بن عیاض مشهور به الخراسانی (101 یا 105 - 187) یکی از علمای شهیر جهان اسلام و از عارفان نامدار قرن دوم هجری در مورد خشوع و حکمت خشوع مینویسند مکروه است که اعضای بدن بیش از قلب خاشع باشند. یعنی لازم است (این دو) مساوی و برابر باشند. میگویند روزی امیرالمؤمنین حضرت عمر یکی از مسلمانان را دید که درحین نماز، گردن خویش را پیش از حد پایان انداخته است. به او گفت: خشوع و فروتنی اینجاست، به سینه‌اش اشاره کرد، نه در خود خم کردن (المدارج (521/1).

ابن قیم الجوزی در یک مبحث دینی در مورد فرق میان خشوع ایمانی و تظاهر به خشوع استدلال زیبا نموده مینویسد: «خشوع الإیمان هو خشوع القلب لله بالتعظیم والإجلال والوقار والمهابة والحیاء، فینکسر القلب لله کسرة ملتئمة من الوجل والخجل والحب والحياء وشهود نعم الله وجنایاته هو، فیخضع القلب لا محالة فیتبعه خشوع الجوارح».

خشوع ایمان همان خشوع و تواضع قلب همراه با تعظیم و اجلال و وقار و مهابت و حیاء، پس قلبها فروتن میشوند همراه با ترس و حب و حیاء و حضور ذهن نعمتهای بی منتهای خداوندی بر او و کوتاهی او در برآورده کردن شکر این نعمتها، پس در این هنگام است که قلب بدون اختیار خاشع و فروتن می‌شود.

اما تظاهر به خشوع عبارت است از این که انسان جوارح خود را به حالت تصنعی و ظاهری فروتن کند اما قلبش غافل باشد، و بعضی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌گفتند: «أعوذ بالله من خشوع النفاق» گفته شد: خشوع نفاق چیست؟ گفتند: آن است که جسم فروتن و دل غافل باشد.

بنده فروتن خدا کسی است که آتش شهوات خود را خاموش کرده و دود آن شهوات از دلش خارج شده است، پس دلش می‌تابد و صاف می‌شود و نور عظمت و بزرگی خداوند در آن می‌درخشد و به سبب ترس از خدا و خشوع در مقابل وی شهوات می‌میرند، اعضای بدن احساس آرامش می‌کنند، دل مملو از آرامش و طمأنینه می‌شود و فرمانبردار و مطیع خواهد شد و همانند زمینی که آب در آن نفوذ کند کاملاً تسلیم می‌شود. و نشانه آرامش این است که به خاطر عظمت خدا، در کمال ذلت و خواری چنان سجده‌ای می‌کند که سرش را بلند نمی‌کند، تا به ملاقات خداوند نرود سر را بلند نمی‌کند. این است معنای خشوع و فروتنی.

اما تظاهر به خشوع و خود را به چشم مردم زدن حالتی است که شخص، اندام بدن خود را به ظاهر فروتن نشان می‌دهد و ریاکاری پیشه میکند. این‌گونه افراد ظاهری زیبا و آراسته و فروتن، اما باطن آنها ویران و زنده به شهوات است.

چنین انسانی به ظاهر فروتن است اما در درون وی عقربها و مارهای سمی زندگی می‌کنند و در پی فرصت مناسب هستند (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب الروح صفحه 314).

فروتنی در نماز وقتی حاصل میشود که انسان دل خود را بدان مشغول کند و آن را بر چیزهای دیگر ترجیح دهد، در چنین حالتی است که احساس راحتی و آرامش میکند و چشمانش روشن میشوند. همانطور که پیامبر بزرگوار ما محمد صلی الله علیه وسلم فرمودند: «وجلعت قرّة عینی فی الصلاة» (تفسیر ابن کثیر (456/6) والحديث فی مسند احمد (128/3)). «نورچشمان من در نماز است».

خداوند در قرآن کریم مردان و زنان فروتن و خاشع را ستوده و فروتنی را از صفات نیکوکاران شمرده و برای آنها آمرزش و اجر بس بزرگی را مهیا دیده است (سوره احزاب آیه 35) الهی تو ما بندگان خویش را از خشوع حقیقی بر خوردار نمایی.

راه های وصول به خشوع:

علماء اسباب خشوع و فروتنی در نماز را بر دو قسم تقسیم نموده اند:

اول: آن چه که خشوع را ایجاد و تقویت می‌کند.

دوم: از بین بردن آن چه که مانع خشوع می‌شود و آن را تضعیف می‌کند.

شیخ الاسلام، ابن تیمیه رحمه الله آن را بر آن چه که سبب تقویت خشوع میشود تعبیر میکند و میفرماید: آن چه انسان را بر انجام خشوع یاری می‌رساند دو چیز است:

1 - قدرت متقاضی.

2 - از بین بردن مشغولیت‌ها.

اما اولی یعنی تقویت نیروی متقاضی، این است که بنده‌ای کوشش کند هر آن چه را که میگوید و انجام میدهد بفهمد و در قرائت و ذکر و دعا تدبر نماید و با تمام وجود آن گونه که گویی او را می‌بیند با خدایش مناجات کند، زیرا نمازگزار با خداوند مناجات می‌کند. و احسان هم این است که رسول‌گرامی فرمودند: «أن تعبدالله كأنک تراه، فإن لم تكن تراه فإنه يراك» «آن چنان خداوند را پرستش کن گویا او را می‌بینی و اگر تو وی را نمی‌بینی خداوند تو را می‌بیند».

هر اندازه که بنده‌ای حلاوت و شیرینی نماز را بچشد بیشتر به سوی آن کشیده می‌شود و این امر متناسب با قوت ایمان اوست.

اسباب تقویت ایمان بسیار زیادند و به همین خاطر است که رسول‌گرامی ما محمد صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سه چیز نزد من محبوب است؛ زن، عطر، و نور چشم من در نماز است».

و در حدیث دیگر فرمودند: «أرحنا بالصلاة» «بلال ما را به نماز خوشحال کن».

یعنی آذان بگو تا نماز بخوانیم و از شر دنیا راحت شویم.

اما دومی: از بین بردن مشغولیت‌ها، بدین صورت است که انسان کوشش کند خود را از مشغولیت‌های قلبی که افکار و خیالات پوچ و بیهوده است رها سازد و از هر آن چه که سبب دور شدن از هدف اصلی نماز است بپندیشد و آنها را از خود براند برای تحصیل

خشوع و حضور قلب در نماز و سایر عبادات، موارد ذیل مورد توصیه قرار گرفته است:

- 1 - بدست آوردن آنچنان معرفتی که دنیا را در نظر انسان کوچک و الله را در نظر انسان بزرگ کند، تا هیچ کار دنیوی نتواند به هنگام راز و نیاز با معبود نظر او را به خود جلب و از الله تعالی منصرف سازد.
- 2 - توجه به کارهای پراکنده و مختلف، معمولاً مانع تمرکز حواس است و هر قدر انسان، توفیق پیدا کند که مشغله های مشوش و پراکنده را کم کند به حضور قلب در عبادات خود کمک کرده است.
- 3 - انتخاب محل و مکان نماز و سایر عبادات نیز در این امر، اثر دارد، به همین دلیل، نماز خواندن در برابر اشیاء و چیزهائی که ذهن انسان را به خود مشغول می دارد مکروه است، و همچنین در برابر درهای باز و محل عبور و مرور مردم، در مقابل آئینه و عکس و مانند اینها، به همین دلیل معابد مسلمین هر قدر ساده تر و خالی از زرق و برق و تشریفات باشد بهتر است چرا که به حضور قلب کمک می کند.
- 4 - پرهیز از گناه نیز عامل مؤثری است، زیرا گناه قلب را از خدا دور میسازد، و از حضور قلب می کاهد.
- 5 - آشنائی به معنی نماز و فلسفه افعال و اذکار آن، عامل مؤثر دیگری است.
- 6 - انجام مستحبات نماز و آداب مخصوص آن چه در مقدمات و چه در اصل نماز نیز کمک مؤثری به این امر می کند.
- 7 - از همه این ها گذشته این کار، مانند هر کار دیگر نیاز به مراقبت و تمرین و استمرار و پیگیری دارد، بسیار میشود که در آغاز انسان در تمام نماز یک لحظه کوتاه قدرت تمرکز فکر پیدا می کند، اما با ادامه این کار و پیگیری و تداوم آنچنان قدرت نفس پیدا میکند که می تواند به هنگام نماز دریچه های فکر خود را بر غیر معبود مطلقاً ببندد!

حضور قلبی در نماز:

از آیات قرآنی و احادیث نبوی چنان استفاده می شود که نماز کامل و حقیقی نمازی است که با حضور قلب و خلوص نیت و همراه با یقین باشد اداء گردد.

نماز کامل باید با طهارت کامل، وضوء کامل، و از همه مهمتر با حضور قلب و خلوص یقین و خالی بودن فکر و ذهن و قلب از توجه و مصروفیت های دنیوی بر پا گردد.

همانطوریکه خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم است: «فإذا فرغت فانصب وإلی ربك فرغب» (هنگامی که فارغ شدی، به نماز بایست و به سوی پروردگارت بشتاب).

اما این بدان معنا نیست که اگر احیاناً نماز با این خصوصیت نبود آن نماز باطل است، بلکه می توان مراتب متعددی برای نماز و نمازگزار تصور کرد. مسلماً هر چه درجه و مرتبه کمال معنوی بالاتر باشد، نماز بهتر و از درجه ای بالا برخوردار خواهد بود.

قرآن عظیم الشان از برخی انسان ها چنین یاد می کند «رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله» (سوره نور/ آیه 37).

(اشخاصیکه تجارت و خرید و فروش آنان را از ذکر الله باز نمی دارد). اینان در عین حالیکه در بین مردم هستند و به کار و تلاش زندگی روزمره مشغولند، ولی همه ای این مصروفیت ها آنان را از نماز و یاد پروردگار باز نمی دارد.

برای تحصیل حضور قلب در نماز، مراعات کردن نکات ذیل مفید و مؤثر است:

- 1 - نماز گزار باید بداند که در نماز با پروردگار خویش ملاقی است و با الله خود سخن میگوید و حمد و ثنای او را بجاء می آورد، اگر چه به معنای الفاظ توجه هم نمی کند.
 - 2 - نماز گزار بر علاوه حضور قلب، باید، به معنای کلمات و اذکار که به زبان میاورد، باید توجه جدی داشته باشد و بداند که چه میگوید.
 - 3 - بر نماز گزار است تا، اسرار عبادت و حقیقت اذکار و تسبیح و تحمید موجود در نماز را بفهمد. و این اسرار و حقایق باید به باطن نماز گزار نفوذ کند.
- خواندن نماز با خشوع :**

علماء میگویند نماز حقیقی دارای دو بُعد است: بُعد ظاهری که به منزل جسم نماز بشمار میرود، و بُعد باطنی نماز که بمثابه روح و حقیقت واقعی نماز بشمار میرود. هر یک از این دو بُعد احکام و آداب بخصوصی خود را دارند، که با رعایت آن نماز، نماز گزار به کمال و هدف که به منظور آن نماز گزار، نماز بر پا داشته است، دست می یابد.

در مورد نماز باید گفت که نماز بدون رعایت احکام و شرایط ظاهری، باطل است. و نماز بدون مراعات نکردن آداب باطنی و قلبی نیز نزد الله مقبول نبوده، و هدف واقعی نماز که اتصال انسان به پروردگار رب العزت است، حاصل نمی گردد. بدون شک از مهم ترین آداب باطنی نماز، و بلکه تنها راه رسیدن به اسرار و آثار و نتایج آن، همانا حضور قلب در نماز میباشد.

با تمام قوت گفته میتوانم که بهره هر کس از نماز، به اندازه حضور قلبی اش در اجرای دقیق نماز مطابق نماز پیامبر صلی الله علیه وسلم میباشد.

در دین مقدس اسلام، حضور قلب در همه ای عبادت و بخصوص در نماز که ستون دین در شریعت اسلامی معرفی گردیده است، بی نهایت عمده و اساسی میباشد.

بهترین راه ایجاد حضور قلب و دفع وسواس شیطان. ایجاد خشوع و خضوع، همانا مبارزه جدی با هجوم افکار پراکنده که فکر انسان در امور دنیوی مصروف ساخته، میباشد.

برای دفع وسواس شیطان و مبارزه به این افکار و اوهام، راهی جزء دفع انگیزه های آنها نیست، زیرا افکار پراکنده به انسان فشار می آورد و مانع توجه قلب می شود، لذا باید علل و اسباب آن را یافت و از بین برد.

علماء سبب همه این تشننت افکار و تهاجم اوهام را فقط در یک نقطه خلاصه و جمع بندی مینمایند که همان «حُب دنیا» است.

در روایات اسلامی «حُب الدنیا رأس کل خطیئه» بلی محبت دنیا محبت با مال دنیا، محبت به مقام و منصب دنیا، سر سلسله همه خطاها و گناهان محسوب میگردد.

همچنان علماء بدین باور اند که اساس عدم خشوع در نماز علاقه، مزید دل بستن نماز گزار به دنیا و اموری دنیوی است، و طوریکه که گفته شد تا زمانی که ریشه محبت به دنیا (مال و مقام دنیا) از دل کنده نشود، امکان بر پاء داشت نماز کاری دشواری خواهد بود.

نماز گزار نباید فراموش کند که: شیطان دشمن قسم خورده مؤمن مسلمان است و هر لحاظه در کمین انسان نشسته است، او قسم یاد نموده است که به هر وسیله که باشد انسان را گمراه بسازد، بخصوص شخص مؤمن و مسلمان که مصروف نماز خواندن باشد. شیطان هم سعی و تلاش خویش را بر راه می اندازد، که در روح و روان نماز گزار به هر وسیله ممکن نفوذ پیدا کند و قلب نماز گزار را از اتصال به الله به امور دنیوی منحرف نماید، و بدین صورت

از اجر و پاداشش که اجرای نماز با خشوع بدست آرد، محروم میسازد. در نمازی که خشوع و حضور قلب در آن وجود نداشته باشد، شرع اسلامی آنرا عبادت ناقص الاجر میداند، و اجر و پاداش نماز بر اساس مقدار خشوع نمازگذار است، و کسانی که بدون هیچ خشوع و حضور قلبی نماز را اداء کنند شاید کارشان بجایی برسد که فقط فرضیت آن نماز نزد خداوند از گردنش بیافتد ولی هیچ پاداشی دیگری نگیرد. در حدیثی از عمار بن یاسر روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «إن الرجل لينصرف وما كتب له إلا عشر صلواته، تسعها، ثمنها، سبعها، سدسها، خمسها، ربعها، ثلثها نصفها،» (صحیح-روایت ابو داود و نسائی).

(یک شخص از نمازش منصرف میشود در حالیکه برایش فقط یک دهم، یک نهم، یک هشتم، یک هفتم، یک ششم، یک پنجم، یک چهارم، یک سوم، و یا نصف (اجر و پاداش) برایش نوشته میشود).

یعنی هر چه خشوع و حضور قلب در نماز بیشتر باشد اجر و پاداش بیشتر و کاملتر بدست خواهد آورد.

و یکی از راه حل‌های مبارزه با و سواس شیطان خناس و یکی از راه‌های حل، این مشکل روشی است که در روایت عثمان بن ابی العاص وارد شده است که گفت: «یا رسول الله، إن الشيطان قد حال ببی و بین صلاتی یلبسها علی، فقال رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم: «ذاك شیطان یقال له خنزب، فإذا أحسسته فتعوذ بالله منه، واتفل عن یسارك ثلاثا، ففعلت ذلك، فاذهبه الله تعالی عنی.» (روایت مسلم) (ای رسول الله، شیطان بین من و نمازم فاصله انداخته و هواسم را پرت و پریشان میکند، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: این شیطانی است که به او خنزب میگویند، پس اگر آنرا احساس کردی به الله بناه ببر (بگو: اعوذ بالله من الشيطان الرجیم) و به طرف چپ خود (در حال قیام و در نماز) سه بار تف بیانداز (البته بدون آب دهان)»، (عثمان با ابی العاص) گفت: آنرا انجام دادم و این مشکل رفع شد. پس شما نیز میتوانید برای دفع و سواس شیطان اعوذ بالله بگوئید و سه بار از طرف چپ تف (بدون آب دهان) بیاندازی تا این و سواس رفع و دفع شود.

و سبب دیگر برای ایجاد خشوع، از بین بردن موانع و مشغولیت‌های دنیاوی است که باعث از بین رفتن خشوع یا کمتر شدن آن می شود.

خوانندگان گرامی!

طوری که گفته شد نمازگزار باید درحین نماز مانند یک بنده و «برده» فرمانبردار بوده، «وقوموا لله قانتین» باشد و در حضور پروردگار باید با آداب و فروتنی ایستاده شود. نماز گزار باید در حین ادای نماز چنان با عجز و فروتنی در پیشگاه پروردگار خویش ایستاده شود که از یاد عظمت و جلالی ذات باری تعالی، قلبش بلرزد، و این حالت نه تنها بر قلبش بلکه بر سایر اعضای بدنش مستولی گردد.

یکی از صفات برجسته مؤمنان که در سوره مؤمنون «قد أفلح المؤمنون» اشاره شده خشیت در نماز است.

«خاشعون» از ماده خشوع به معنی حالت تواضع و ادب جسمی و روحی آمده است. خاشعون حالتی که در برابر شخص بزرگ یا حقیقت مهمی در انسان پیدا می شود و آثارش در بدن ظاهر می گردد.

در اینجا قرآن عظیم الشان صرف بجاء آوردن نماز را، نشانه مؤمنان نمی داند، بلکه خشوع

در نماز را از ویژگی آنان می شمرد.

اشاره به اینکه نماز آنها الفاظ و حرکاتی بی روح و فاقد معنی نیست بلکه در حال نماز آن چنان حالت توجه به پروردگار در آنها پیدا می شود که از غیر او جدا می گردد و به او می پیوندند، چنان غرق حالت تفکر و حضور و راز نیاز با پروردگار خویش می شوند که این حالت بر تمام ذات وجودشان اثر میگذارد. خود را ذره ای می بینند در برابر وجودی بی پایان و قطره ای در برابر اقیانوسی بیکران. لحظات این نماز هر کدام برای او درسی است از خودسازی و تربیت انسان و وسیله ای برای تهذیب روح و جان.

قرآن عظیم الشان خشوع در نماز را یکی از نشانه های مؤمنان میدانم میفرماید «الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ» آنان، که در نمازشان خشوع می ورزند.

اگر به فهم آیه متبرکه دقت نمایم بوضاحت تام در خواهیم که: قرآن عظیم الشان «اقامه صلوة» (خواندن نماز) را نشانه مؤمنان نمی شمارد بلکه خشوع در نماز را از ویژگی های آنان می شمرد.

زمینه سازی برای روحیه خشوع :

قبل از اینکه در مورد ایجاد زمینه سازی برای روحیه خشوع در نماز بحث بعمل نمایم، علماء نماز را ترکیبی از جسم و روح میدانند و به اصطلاح نماز را به مانند جسم انسان تشبیه نموده و میفرمایند که اگر جسم انسان ضعیف باشد، روح انسان از قوت و صلابت لازمی برخوردار نمیشود. جسم نماز به فهم علمای دین، خواندن و بجاء آوردن نماز مطابق دستور پیامبر صلی الله علیه است که میفرماید: «صلوا کما رایتونی اصلی» (نماز بخوانید مثل مرا که دیدی نماز میخوانم).

ما پیامبر صلی الله علیه را نه دیدیم، ولی ما باید نماز خویش را طوری انجام دهیم طوری که احکام آن در احادیث نبوی در دسترس ما قرار گرفته است.

خشوع روح نماز است:

گفتیم خشوع، روح نماز است اگر رکوع و سجود و قرائت و تسبیح را جسم نماز بدانیم، حضور قلب و توجه درونی به حقیقت نماز و کسی که با کسی که راز و نیاز می کنیم روح نماز است.

خشوع در واقع چیزی جز حضور قلب توأم باتواضع و ادب و احترام چیزی دیگری نیست و به این ترتیب روشن میشود که مؤمنان تنها به نماز به عنوان یک کالبد بی روح نمینگرند بلکه تمامی توجه آنها به باطن و حقیقت نماز است.

بسیاری از نمازگزان هستند که: اشتیاق فراوان به حضور قلب و خشوع و خضوع در نمازها دارند اما هر چه می کوشند توفیق آن را نمی یابند.

توفیق رسیدن به خشوع:

علماء و مفسران و فقهاء برخی از پیشنهادات را در مورد رسیدن به خشوع حقیقی در نماز و ایجاد فضای خشوع در نماز بعد از تحقیق، در روشنی هدایت اسلامی و احادیث نبوی بعمل آورده اند که برخی از این راه ها عبارتند از:

معرفت و آماده گی برای نماز:

مفسرین میگویند خشوع و خضوع در برابر خداوند، مخصوصاً در حالت نماز، ریشه قوی در معرفت انسان از فهم واقعی نماز است. مؤمن مسلمان در جنب اینکه معرفتی نسبت

بخود داشته باشد، حد اعظمی کوشش بعمل آرد تا شناخت کاملی از خالق خویش را نیز حاصل نماید. و تحصیل معرفت خالق نه تنها در خواندن نماز به خشوع حاصل میگردد. بلکه مؤمن مسلمان این معرفت را قبل از نماز نیز حاصل نموده بوده باشد.

آمدگی برای نماز یکی از عوامل عمده در ایجاد روحیه خشوع در نماز میباشد. بناءً یکی از عوامل اساسی که از لحاظ روانی بر حضور قلب، و ایجاد خشوع در نماز، ذی تاثیر میباشد، نوع بینش و نگرش نمازگزار نسبت به نماز است. هر فرد از نمازگزار تعریفی خاصی از فهم نماز در فکر خویش بعمل می آورد، و هر شخص با دید بخصوص خویش به فهم عبادت می نگرند. این نوع دیدگاه ها در حضور قلب تاثیر زیادی دارد.

موضوع آمدگی برای نماز طوریکه قبلاً یاد آور شدیم: بمعنی خوب و کامل وضوء گرفتن و خواندن اذکار قبل و بعد از وضوء، اهمیت به نظافت و از جمله به استعمال مسواک، پوشیدن لباس مطهر و پاک و زیبا، زود و آرام و با تمکین رفتن غرض اشتراک در نماز جماعت بسوی مسجد و منتظر اقامه نماز شدن، وسعی و تلاش لازم خرج دادن در منظم و راست بودن صف نماز همه اینها مقدمه ای برای نماز باخشوع می باشد. و این امر با تکرار آذان همراه مؤذن و خواندن دعای ثابت شده بعد از آذان و دعا در بین آذان و اقامه، ادامه می یابد.

- طوریکه گفتیم نماز به وجود انسان میماند که مرکب از جسم و روح است. هر یک از اعضای جسم انسان که برخی در ظاهر و برخی در درون هستند نقش خاصی و حیاتی در زندگی انسان دارد.

برخی از اعضای جسم انسان مانند قلب نقش کلیدی در حیات انسان داشته و با نبود آن نقصان جدی در تمامیت وجود انسان ایجاد می شود و برخی دیگر مانند چشم، بینی، گوش، مو و غیره... به کالبد انسان جلوه میدهند. اگر قرار باشد، به نماز از همین دید بنگریم، حضور قلب را روح نماز خواهیم دید و ارکان نماز را اعضای حیاتی نماز، دیگر واجبات مثل قرائت و تشهد و سلام را به منزله دست و پا و مستحباتی همچون قنوت را زینت و جلوه نماز خواهیم دید.

دومین وصفت :

دومین وصفت مؤمن کامل همانا پرهیز دوری از گفتار و عملکرد لغو و بیهوده است:

وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿۳﴾

و آنان که از [هرسخن و کردار] بیهوده و بی فایده روی گردانند. (۳)

تفسیر:

یعنی مؤمنان همه گفتارها و رفتارهایی بیهوده را که در دنیا و آخرت سودی دربر ندارد، فرو می گذارند و کسانی که از گفتن سخن بیفایده و بیهوده روی میگردانند چون به آن علاقه ندارند، و میخواهند نفس خود را از آن پاک بدارند، و هرگاه بر گفتار و کردار بیهودهای گذر کنند با کرامت و به بهترین وجه از کنار آن میگذرند. و وقتی آنها از گفتار بیهوده روی گردان هستند از حرام نیز به طریق اولی روی میگردانند، و هر گاه انسان بتواند زبانش را کنترل کند قطعاً میتواند کارش را نیز کنترل نماید، و اختیارش در دست خودش خواهد بود، چنانکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم به معاذ بن جبل آنگاه که او را به چند چیز توصیه نمود، فرمود: آیا تو را به ملاک همه اینها خبردهم؟ گفتیم: «بلی، ای پیامبر خدا!»

پس پیامبر زبان خودش را گرفت و فرمود: «این زبانت را کنترل کن!». پس یکی از صفات پسندیده مؤمنان این است که زبان خود را از گفته های بیهوده و سخنهاى حرام کنترل نمایند.

«اللُّغُو»: یعنی بیهوده کردار، بیهوده گفتار، یاوه اعمال و اقوالی که در آن خیر و فایده ای نباشد.

از جمله در مورد کلام بیهوده و بی فائده قرآن عظیم الشان میفرماید: «لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَا غِيَةَ» (غاشیه آیه 11) و هم در مورد عمل بی فائده میفرماید: «وَ إِذَا مَرُّوا بِاللُّغُو مَرًّا كِرَامًا فِرْقَان - آیه 72» و استعمال آن در قرآن عظیم الشان بیشتر در کلام بیهوده و بی فائده آمده است.

به قولی: لغو، شامل شرک و همه معاصی می شود.

طوری که این کثیر در تفسیر خویش میفرماید: لغو یعنی باطل، پس شامل شرک و نافرمانی و گفتار و کردار بیهوده می شود. (تفسیر ابن کثیر ۵۵۹/۲).

باید متذکر شد که: نشانه ای ایمان، دوری از لغو است. (مؤمن باید در تمام کارها و سخنان خود هدف صحیح داشته باشد)

ابو هریره (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیثی فرموده است: «مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ» (یکی از نشانه های کمال نیکویی اسلام شخص فرو گذاشتن بیهوده است).

نتیجه گیری از این حدیث:

- 1 - پرهیز از اقوال و افعال و اندیشه های بیهوده.
- 2 - مشغول شدن به آنچه که نفع دین و دنیا را دارد.
- 3 - سرگرم شدن به مسایل بیهوده نشانه ضعف ایمان است.
- 4 - انسانها از نظر ایمان یکسان نیستند.

ثمره و میوه ی حاصل از عمل به این حدیث:

آرامش قلب، صرفه جویی و استفاده مفید و مثمر از وقت، مصون ماندن شخصیت و جایگاه شخص.

وصف سوم مؤمن کامل:

پروردگار با عظمت ما در مورد وصف سوم مؤمن کامل میفرماید:

وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ﴿٤﴾

و آنانی که زکات (مال خود را به فقرا) می دهند. (۴)

وصف سوم یک مؤمن مسلمان آنست: آنان که زکات اموالشان را پرداخته و به وسیله پرداخت زکات، و بخشیدن آن به مستحقانش، روان و اخلاق خود را از آلودگیهای اخلاقی و کارهای زشت که نفس با ترک گفتن و پرهیز کردن از آن پاکیزه میگردد پاکیزه مینمایند. پس آنان عبادت پروردگار را به خوبی و نیکی و با فروتنی در نماز انجام میدهند و با پرداخت زکات با بندگان خدا نیکی میکنند.

لفظ زکات در لغت به معنای پاک کردن آمده است و در اصطلاح شرع عبارت است از: اندازه مخصوص از مال مخصوص برای اشخاص مخصوص با شرائط مخصوص.

پرداخت زکات مال موجب برکت آن شده و پاکیزه گی مال میگردد. «و ما آتیتم من زکاة تریدون وجه الله فالولئک هم المفلحون» (سوره روم آیه 30) (و آنچه را از زکات می دهید

و قصدتان رضای الله است موجب فزونی مال شما می شود.) یعنی آنان که زکات اموال شان را پرداخته و به وسیله بخشیدن آن به مستحقانش، روان و اخلاق خود را پاک می سازند.

ابن کثیر در تفسیر خویش می نویسد: «با آن که آیه کریمه مکی است اما اکثر علما بر آنند که مراد از آن، زکات اموال است.» بنا بر روایات صحیح، زکات در سال دوم هجری در مدینه فرض شد ولی ظاهراً از روایت ابن کثیر چنین بر می آید که اصل زکات در مکه فرض شده بود اما مقادیر و نصابهای آن در مدینه فرض شد.

فلسفه‌ی وجوب زکات پول :

در قرآن عظیم الشان 32 بار کلمه «زکات» و 32 بار کلمه «برک» تذکر یافته است، گویا زکات مساوی با برکت است.

در دین اسلام خزانه داری و زراندوزی مورد نکوهش بوده، و هدایت داده شده است که مال باید به طریق مشروع صرف شود. خداوند حکیم در قرآن کریم قوانینی همانند زکات، خمس و ارث را وضع فرموده تا ثروت ها در دست عده ای معدود انباشته نشود، «... کیلا یکون دولة بین الأغنیاء منکم...» (سوره حشر آیه: ۷) تا اموال میان ثروتمندان دست به دست نشود [جلوگیری از تراکم ثروت].

فلسفه و حکمت زکات:

اساساً زکات برای جبران کمبودهای افراد جامعه و پرکردن شکاف های عمیق طبقاتی و ایجاد رفاه و آسایش هر چه بیشتر برای همگان و زدودن فقر و بیکاری تشریح گردیده است و معتبرترین ضامن حفظ آزادی و استقلال و ثبات سیاسی و اقتصادی ملت مسلمان است. بنابراین این:

- 1 - زکات درصدی شرعی از اموال مخصوصی است که خداوند مقرر فرموده است که بانوایان آن را به بینوایان بدهند.
- 2 - زکات سبب زیادت و برکت اموال و صفای باطن می گردد.
- 3 - زکات عامل زدودن فقر است.
- 4 - زکات محبت و همبستگی را ایجاد و کینه و نفرت را در میان آحاد جامعه برطرف می سازد. زیرا زکات گیرنده خود را در اموال زکات دهنده سهیم می داند و از اموال او حفاظت می کند.
- 5 - زکات برای زدودن فقر است نه تربیت فقیر.
- 6 - زکات باید روی حساب و کتاب و مسؤلیت پذیری دریافت و پرداخت شود در غیر این صورت سایه ی فقر به حال خود باقی خواهد بود.

اول: نقش زکات در ساختار شخص :

هرگاه به آیات قرآنی که مسلمانان را به زکات امر میکند توجه و دقت نماییم در پهلوی هر آیت قرآنی حکمی در مورد زکات نیز موجود است، نماز که از دیدگاه معنویت ارتباط انسان را با الله جل جلاله مستحکم میسازد، زکات این رابطه را در بخش مادی و مالی آن مستحکم میسازد، زیرا بسیاری از عیوبی است که سبب فاصله میان بنده و الله جل جلاله میگردد، برای مثال محبت مال، بخل، دزدی، راهزنی، اختلاس، رشوه و سایر عیوب خطرناک از همین نقطه‌ی مالی داخل وجود انسان میگردد. هرگاه مسلمانی احکام الهی را مراعات نموده زکات اموال حلال و پاک خود را تقدیم نماید،

در اینجاست که او از محبت افراطی به مال به محبت دیگری انتقال میکند که محبت الله است. این مؤمن ثابت میکند که برای رضایت الله جل جلاله از مال خود گذشته آنرا در راه الله جل جلاله مصرف نموده است، پس چگونه رو به مال حرام نماید. زکات، ایمان مؤمن را قویتر میسازد، زیرا در بسیاری از حالات انسانهای ریا کار میتوانند که صد ها رکعت نماز ریایی بخوانند ولی برعکس آن مصرف پول در راه الله جل جلاله نشان میدهد که او واقعاً محبت با پروردگار خویش داشته و از لذیذ ترین چیز در زندگی خویش برای رضایت وی صرف نظر نموده است. بنابر این زکات انسان را به امور ذیل میکشاند:

الف: تقویت ایمان با مصرف نمودن اموال در راه الله جل جلاله

ب: دوری از بخل

ج: محبت با فقراء

د: دوری از کسب اموال حرام.

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَفْئُونَهُمْ حَافِظُونَ ﴿٥﴾

و آنانی که فروج و اندامشان را از عمل حرام (بیعفتی) حفظ می کنند. (۵)

تفسیر:

کسانی که شرمگاههایشان را از ارتکاب زنا پاک میدارند. و از کمال حفاظت شرمگاه این است که انسان از آنچه انسان را به زنا فرا میخواند مانند نگاه کردن و دست زدن و غیره پرهیز نماید. پس آنها شرمگاه هایشانرا حفظ مینمایند.

وصف چهارم پاکدامنی:

وصف چهارم مؤمن کامل حفظ شرمگاه از حرام و پاکدامنی است.

در جوامع اسلامی، حفاظت و نگهداری از نماز و ناموس، بی نهایت مهم میباشد طوری که در قرآن عظیم الشان، نسبت به ناموس با تعبیر «حَافِظُونَ» و درباره نماز با جمله «عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» یاد شده است.

فرج: بر آلت جنسی مرد وزن هردو اطلاق میشود. یعنی: مؤمنانی که با آراسته شدن به پاکدامنی و عفت، شرمگاههای خود را از هر آنچه که برای شان حلال نیست، نگاه می دارند نیز رستگار شدند.

إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿٦﴾

مگر در مورد همسرانشان یا کنیزانی که به دست آورده اند، که در این صورت سزاوار ملامتی و (مجازات) نیستند. (۶)

یعنی: مأمور به نگهداشت شرمگاه خویش از کنیزانی نیستند که به ملک خالص، ملک دست آنان شده اند «پس در این صورت بر آنان نکوهشی نیست» در عدم نگهداشت شرمگاه خویش از همسران و کنیزانشان لذا برای مؤمنان بهره گیری جنسی از کنیزان شان نیز حلال است، مادامی که در این باره مانعی شرعی فراروی شان وجود نداشته باشد؛ از قبیل این که آن کنیزک مثلاً خواهر رضاعی شان باشد. اما اگر در غیر این محدوده درآیند و به شهوت رانی حرام بپردازند، مورد نکوهش و مجازات قرار میگیرند. (تفسیر انوار القرآن:

عبدالرؤف مخلص هروی)

طوری که میفرماید:

فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿٧﴾

پس کسانی [که در بهره گیری جنسی، راهی] غیر از این جویند، تجاوزکار [از حدود حق] هستند. (۷)

تفسیر:

«فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ» چنین افرادی از آنچه خداوند حلال نموده است تجاوز کرده و به سوی حرام رفته، و بر ارتکاب محارم الهی جرأت نموده اند. این آیه بر حرمت «متعّه» دلالت مینماید، چون زنی که با ازدواج موقت همسر قرار می گیرد، همسر حقیقی نیست که هدف نگاه داشتن و زندگی کردن با وی باشد. همچنان جمهور فقهاء با استناد به این آیه، بر تحریم استمناء با دست (جلق) استدلال کرده اند.

استمناء:

استمناء به این معنی است که شخص در رابطه جنسی با خود، کاری کند که منی از وی خارج شود. خود ارضایی هنگامی رخ میدهد که فرد به قصد انزال منی و لذت جنسی خود را تحریک می کند، تا به اوج لذت برسد.

آثار جسمی و روانی استمناء زیانبار است که به برخی از آنها اشاره میشود:

- 1 - تحریک زیاد هیپوتالاموس و در نتیجه تحریک افراطی غدد جنسی که سبب پرکاری نامتناسب آنها می شود و بلوغ زودرس را به دنبال دارد.
- 2 - کاهش و تخلیه مکرر قوای جسمی و روحی که به ضعف عمومی بدن و بالاخره پیری زودرس می انجامد.
- 3 - به علت افزایش جریان خون در اعضای تناسلی، مغز و مراکز حساس دیگر، پیوسته دچار کاهش نسبی جریان خون می شود.
- 4 - رکود فکری، اختلال و ضعف حافظه و کاهش اراده در کسانی که استمناء می کنند، دیده می شود.
- 5 - ضعف بینایی و بی اشتهایی و در صورت افراط، ضعف استخوانی و ناراحتی های مفصلی در این افراد شایع است.
- 6 - فرد از نظر فکری نوعی توجه نسبتاً مداوم به موضوع های جنسی پیدا میکند که این امر مانع تفکر آزاد وی می شود.
- 7 - در مراحل افراطی به ضعف جنسی و انزال زودرس منجر می شود.
- 8 - به علت ارضای ناقص و غیر طبیعی، بعد از ازدواج غالباً در امور زناشویی با مشکل مواجه می شوند.
- 9 - گوشه گیری، یأس و بی تفاوتی نسبت به مسایل مهم و حیاتی، غم و کدورت روانی از عوارض دیگر آن است.
- 10 - در موارد شدید خود آزاری ایجاد شده و فرد از آزار رساندن به خود لذت می برد.

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴿٨﴾

و آنانی که ایشان امانت های خود را و عهد خود را مراعات می کنند. (۸)

تفسیر:

یعنی کسانی که امانتها و پیمانهایشان را رعایت میکنند. و آن را حفاظت هم میدارد و به آن پایبند هم هستند، و برای اجرای آن میکوشند. این شامل همه امانتها است؛ امانتهایی که حق خداوند هستند، و امانتهایی که حق بندگان خدا میباشند. خداوند متعال در (آیه 72 سوره

احزاب) میفرماید: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أشفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴿72﴾ (همانا ما امانت (الهی) را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، پس، از حمل آن سر باز زدند و از آن ترسیدند، ولی انسان آن را بر دوش گرفت، اما او بس ستمکار و نادان است.)

پس همه چیزهایی که خداوند بر بندهاش واجب نموده امانت است و باید کاملاً آنها را انجام دهد و حفظ نماید. همچنین امانتهایی که انسانها بر دوش یکدیگر میگذارند؛ مانند مالهایی که به امانت داده میشود، و رازهایی که بطور امانت با کسی در میان نهاده میشود، و امثال آن. پس بنده باید هر دو امانت را ادا نماید: همانا خداوند به شما فرمان میدهد که امانتها را به اهل آن بسپارید. همچنین شامل عهد و پیمانی است که به بندگان با یکدیگر میبندند و بنده باید به آن وفادار باشد، که عهدشکنی حرام است.

وصف پنجم مؤمن کامل: ادای حق امانت است!

ابو حیان گفته است: به ظاهر عموم امانات منظور است، پس شامل امانتی هم می‌شود که خدا اعم از قول و فعل و اعتقاد بر بندهی خود گذاشته است. و نیز شامل امانتی هم می‌شود که از جانب دیگر انسان‌ها به او داده می‌شود از قبیل سپرده‌ها و امانات.

امانت:

یکی از خصلت‌های بسیار مهم فردی و اجتماعی، امانت‌داری است. امانت‌داری به معنای حفظ و سالم نگهداشتن آن از خطر و آسیب است. کلمه امانت در اصل از «امن» و آرامش و اطمینان گرفته شده؛ چنانکه امانت‌داری موجب امنیت، اعتماد و سلامتی جامعه از انحرافات و خطرها خواهد شد.

قیومی صاحب لغت نامه «المصباح المنیر» می‌نویسد: «امانت در اصل از امن به معنای سکونت و آرامش قلب است و از نظر لفظ و معنا مانند واژه سلم است: «أَمِنَ مِنَ الْأَسَدِ، مَثَلُ سَلَمٍ مِنْهُ»، یعنی: از گزند شیر ایمن شد، مرادف است با: از گزند شیر به سلامت ماند» ضد امانت، خیانت است که بدترین خصلت از نظر عقل و دین می‌باشد.

یکی از خصایل اخلاقی انسان که دارای ارزش و اهمیت فوق‌العاده‌ای است، امانت‌داری است.

امانت در فرهنگ لغت، دارای معانی مختلفی است؛ پاس‌داری، حفاظت، امنیت، امان، مواظبت، مراقبت، رازداری، نگهداری، آسایش و آرامش روح و جان از جمله معانی امانت است و مفاهیمی چون: خیانت، دزدی و چپاول، بی‌وفایی، ایجاد رعب و وحشت، نیرنگ، جاسوسی، نفاق، بهتان، کتمان حقیقت و بی‌مبالاتی در نگهداری اسرار، متضاد آن می‌باشد.

امانت در نظر اسلام، از مقام و ارزش والایی برخوردار است. خداوند متعال در قرآن عظیم الشان نسبت به حفظ امانت و سپردن آن به دست صاحبانشان میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿58﴾» (آیه 58، سوره نساء) (همانا خداوند هدایت میفرماید که: امانتها را به صاحبانش بدهید و هرگاه میان مردم قضاوت کردید، به عدل حکم کنید. چه نیک است آنچه که خداوند شما را بدان پند می‌دهد. بی‌گمان خداوند شنوای بیناست.)

همچنان در آیات (32 35 سوره معارج) به امانت داری در طول زندگی و پاداش عظیمی که به شخص امین تعلق می گیرد، اشاره نموده میفرماید: «وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (32) وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ (33) وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (34) أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ (35)» (و آنان که رعایت کننده امانت‌ها و قراردادهای خویشند. و آنان که به (ادای) شهادت‌های خود قیام می‌کنند. و آنان که بر نمازشان مراقبت دارند. اینان در بهشت‌ها گرامی داشته می‌شوند).

وصف ششم مؤمن کامل:

ایفای عهد است یکی از عهود آن معاهده ای است که از دو طرف در باره معامله ای لازم قرارداد میشود که انجام دادن آن فرض و تخلف از آن غدر و فریب و حرام است. **وفای به عهد «اوفوا بعهدی اوف بعهدکم»** (به عهد و پیمان من پایبند باشید، تا که به عهد و پیمانم با شما وفادار باشم). (آیه: ۴۰ سوره بقره)

عهد چیست؟

عهد در لغت به معنای پاسداری و سرکشی کردن و حفظ چیزی می‌باشد، و در اصطلاح به قراردادها و پیمان‌هایی که باید آنها را حفظ کرد و دقیقاً رعایت نمود، عهد گفته می‌شود. (مفردات راغب اصفهانی، چاپ اول، ۱۴۱۲هـ، چاپ بیروت، صفحه ۱، جلد ۵).
مهمترین سرمایه یک انسان و مهمترین سرمایه یک جامعه داشتن حس اعتمادی است که اتباع یک جامعه به یکدیگر دارند، و هر عامل که حس اعتماد را در جامعه تقویت نماید، مایه سعادت و پیشرفت آن جامعه است. در جامعه ای که حس اعتماد از بین رود و یا به تضعیف گذاشته شود آن جامعه به سوی بدبختی سوق می‌گردد.
از مهمترین عامل که میتواند حس اعتماد را در جامعه تقویه و قوت ببخشد، زنده نگاهداشتن اصل وفا به عهد و پیمان است. عهد و پیمان یکی از فضایل مهم اخلاقی بحساب رفته و شکستادن عهد و پیمان از بدترین ردایل اخلاقی بحساب می‌آید.
وفای به عهد و پیمان، نشان دهنده‌ی درجه عالی شخصیت انسانی بوده، و وفا داری به عهد پیمان انسان را به عالترین معراج انسانیت ارتقاء میدهد.

حضرت محمد صلی الله علیه وسلم حتی در بین مخالفین خویش به وفادار به عهد بودن مشهور بود و حتی دشمنان وی این شخصیت والا و پیامبر اسلام را با وجود اینکه به پیامبر بودنش معتقد نبودند اما وی را یک انسان وفادار به عهد می‌شمردند و این اخلاق را وی در عمل ثابت کرده بود.

با تأسف باید که روزگار زندگی برخی از اوقات انسان، به افراد سر می‌خورد که به بیان چالاک و فریب چنان بازی را براه می‌اندازد که انسان میتواند حتی از مقام انسانی همچو افراد انکار نماید.

عهد شکنی و عدم وفاداری به عهد یکی از بدترین اعمال انسانی بشمار رفته که: پیامبر بزرگوار اسلام، محمد صلی الله علیه وسلم همچو اشخاص را در جمله بی‌دینان شماریده و میفرماید: «لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ» هر کسیکه شکننده عهد و پیمان اند از جمله بی‌دینان بشمار میرود.

همچنان پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم میفرماید: «من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليف ادا وعد» پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: هر کس به خدا و روز قیامت ایمان

دارد هر گاه وعده می دهد باید به آن وفا کند. همچنان پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «ثلاث ليس لاحد من الناس فيهن رخصة: بر الوالدين مسلماً كان او كافراً و الوفاء بالعهد لمسلم او كافراً و اداء الامانة الي مسلم كان او كافراً.» محمد صلی الله علیه وسلم فرمودند: سه چیز است که ترک آن بر هیچ کس جایز نیست: نیکی به پدر و مادر چه مسلمان باشند چه کافر و وفای به عهد با مسلمان یا کافر و ادای امانت به مسلمان یا کافر.

از آیات قرآنی و احادیث نبوی و سایر دساتیر اسلامی بصورت واضح و آشکارا معلوم میگردد که شخصی مسلمان باید به همه ی پیمان ها، و سایر قراردادهای خواه لفظی باشد و یا کتبی باشد، و عملی باشد باید پایند ان باشد.

وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٩﴾

و آنانی که همواره بر نمازهای خود محافظت می کنند. (۹)

تفسیر:

وصف هفتم: مؤمن کامل کسانی که همواره و همیشه نمازهایشان را در اوقات معین و با شرایط و ارکان آن انجام میدهند.

پس خداوند آنها را ستایش نمود که در نماز فروتنی مینمایند و بر آن مواظبت میکنند، و اصولاً نماز بدون این دو حالت نماز محسوب نمیشود. پس کسی که همیشه نماز میخواند اما بدون فروتنی و حضور قلب، یا اینکه نماز را با فروتنی و خشوع میخواند اما بدون محافظت و مواظبت بر آن، چنین کسانی قابل نکوهش و سرزنش میباشند، و کارشان ناقص است.

در التسهیل آمده است: اگر گفته شود چرا «صلاة» در اول و آخر تکرار شده است؟ در جواب گفته خواهد شد: تکرار نشده است؛ چون در ابتدا از نمازی سخن به میان آمده است که در آن خشوع است و در اینجا ادامه و پایداری بر انجام دادن آن منظور است، پس دو امر مختلفند. (التسهیل ۴۹/۳).

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) آمده است که فرمود: از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال کردم: یا رسول الله! کدام عمل نزد الله متعال محبوبتر است؟ فرمودند: «نماز در وقت آن». گفتم: سپس کدام عمل؟ فرمودند: «نیکی با والدین». گفتم: بعد از آن کدام عمل؟ فرمودند: «جهاد در راه الله تعالی». از این جهت خداوند متعال ذکر این صفات را با نماز آغاز و با نماز هم به پایان برد.

همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «پایداری ورزید و هرگز ثواب پایداری را نمیتوانید در تحت حصر و شمار درآورید و بدانید که بهترین اعمال شما نماز است و بر نماز مواظبت نمی کند جز شخص مؤمنی».

محافظت بر نماز:

یکی از فضیلت های مؤمن، همانا محافظت و مراقبت او بر نمازهایش است. «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ... وَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ؛» (آیات 1 و 9 سور مؤمنون) بهراستی که مؤمنان رستگار شدند. آنان که بر نمازهایشان مواظبت می نمایند. «همان چیزی که خداوند به آن دستور فرموده است. «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَ الصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَ قُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ» (بر انجام همه ی نمازها و (خصوصاً) نماز وسطی (ظهر)، مواظبت کنید و برای خدا خاضعانه بپاخیزید.) (آیه 238 سوره بقره). اقامه نماز باید مداوم باشد. در ضمن

باید گفت که: همه‌ی مردم مسئول حفظ نمازند.

أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ﴿١٠﴾

چنین کسان وارث (مقام عالی بهشت) اند. (۱۰)

تفسیر:

آنها‌یی که این اوصاف والا را در خود دارند، یعنی نماز را به کامل‌ترین شکل آن، انطوریکه در شرع بیان گردیده است، در همان شکل و هیأت و اوقات مخصوصش ادا و بجا می‌آورند و آنرا ضایع نمی‌گردانند، شایسته‌اند که وارث و ذی حقان بهشت و نعمت‌های آن باشند.

«الْوَارِثُونَ»: بمعنی مستحقان می باشد. تملک‌کنندگان.

الَّذِينَ يَرْتُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١١﴾

آنانی که فردوس را به ارث می‌برند، آنها در آن همیشه‌اند. (۱۱)

تفسیر:

آنان وارثان جنت فردوس هستند، فردوس را که بالاترین و بهترین جای بهشت است به دست می‌آورند، چون آنها دارای بالاترین صفات نیک و خیر بوده اند. «هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» آنان در آن جاودانه اند، از آن رنجیده و خسته نمی‌شوند، و دلشان نمی‌خواهد که به جای دیگر برده شوند، چون بهشت کاملترین و برترین نعمتهای را در بر دارد، و هیچ چیزی در آن نیست که صفا و زیبایی آن را مکرر نماید.

جنت فردوس :

جنت فردوس بالاترین و بهترین مقام جنت است. کلمه فردوس در لغت به معنای باغ و بهشت آمده است. (ابن منظور، لسان العرب، 1414 ق، جلد 6 صفحه 163).

فردوس را در اصطلاح بهترین مرتبه بهشت دانسته اند. که در بالاترین قسمت بهشت قرار گرفته و در بالای آن عرش الهی است. این کلمه دوبار در قرآن عظیم الشان آمده است.

در مورد عظمت جنت فردوس حدیثی داریم که آنرا امام بخاری و مسلم روایت فرموده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «إِذَا سَأَلْتُمْ اللَّهَ الْجَنَّةَ فَاسْأَلُوهُ الْفِرْدَوْسَ فَإِنَّهُ أَعْلَى الْجَنَّةِ وَأَوْسَطُ الْجَنَّةِ وَمِنْهُ تَفَجَّرُ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ وَفَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ». «چون از الله جنت را درخواست می‌کردید، جنت فردوس را از او بخواهید زیرا فردوس بلندترین جای جنت و میانه آن است، همه انهار بهشت از فردوس جاری میشود و عرش رحمان بر فراز آن قرار دارد». (اخراج از مسلم).

خوانندگان گرامی!

این بود اوصاف مؤمنان وارسته و مفلح که در آیات ده گانه سوره مؤمنون از آن یاد آوری بعمل آمده است در ضمن می‌خواهم توجه شما را به یک مطلب جلب نمایم که آغاز صفات هفت گانه مومنون به اقامه نماز آغاز یافت و هم به ادای نماز خاتمه یافت، این امر ما را به یک حقیقتی واضح میرساند که: اگر نماز به حیث نماز با تمام آداب و پابندی وبا تمام خشوع و خضوع اداگردد بقیه اوصاف خود به خود در او پدید خواهند آمد والله اعلم

در حدیثی از عائشه ام المؤمنین(رض) پرسیدند: اخلاق رسول الله صلی الله علیه وسلم چگونه بود؟ فرمود: «اخلاق رسول الله صلی الله علیه وسلم قرآن بود» آن‌گاه تلاوت کرد: «قَدْ أَفْلَحَ

الْمُؤْمِنُونَ ﴿١﴾» [المؤمنون: 1] تا رسید به «وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٩﴾»

[المؤمنون: 9]، سپس فرمود: اخلاق رسول الله صلى الله عليه وسلم این چنین بود.
خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (12 الی 22) موضوعاتی: خلقت انسان، پدید آمدن آسمانها و فروفرستادن باران و رام کردن چهارپایان و غیره از دلایل قدرت آفریدگار هستی، مورد بحث قرار گرفته است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ﴿١٢﴾
 و یقیناً ما انسان را از [عصاره و] خلاصه از گل آفریدیم. (۱۲)

تفسیر:

«سُلَالَةٍ» به معنای عصاره، از «سل» به معنی استخراج چیزی از چیزی دیگر است. گفته میشود: «سللت الشعر من العجین و السیف من الغمد»: مو را از خمیر بیرون کشیدم و شمشیر را از غلاف کشیدم. همچنان در تفسیر البحر آمده است، خلق البرية من سلاله منتن و الی السلاله کلها ستعود. (البحر ۳۹۳/۶).

ابن کثیر به نقل از قتاده در معنی آیه میگوید: «آدم را از گل بیرون آوردیم». و این معنی به سیاق نزدیکتر است.

طوریکه در فوق یاد آور شدیم «سلاله»: از سل است و آن عبارت از بیرون آوردن چیزی از چیزی است. پس حاصل معنی این است: انسان را از نطفه‌ای بیرون آورده شده از گل آفریدیم. پس نطفه سلاله است و فرزند سلیل و نیز به فرزند هم سلاله اطلاق می شود.

ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ﴿١٣﴾
 آن گاه او را نطفه گردانیده و در جای استوار (صلب و رحم) قرار دادیم. (۱۳)

تفسیر:

«باز او را» یعنی: آدم را، به اعتبار افراد و نسل وی که همان بنی آدم اند «نطفه‌ای در قرارگاهی استوار قرار دادیم» که همانا رحم است.

ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴿١٤﴾

باز آن نطفه را به خون بسته تبدیل کردیم، پس آن خون بسته را به صورت پاره گوشت در آوردیم، پس آن پاره گوشت را استخوان‌ها ساختیم، پس از آن استخوان‌ها را با گوشت پوشانیدیم، باز او را به آفرینش دیگر (انسان زنده) آفریدیم، پس بسیار بزرگ است الله، بهترین آفرینندگان. (۱۴)

تفسیر:

کلمه «عَلَقَةً» به معنای خون غلیظ و بسته شده و کلمه «مُضْغَةً» به معنای پاره گوشت بدون استخوان است.

امام فخری رازی در باره این آیه مبارکه در تفسیر خویش می نویسد: یعنی آن را به صورتی در آوردیم که با خلق اول متفاوت بود؛ چون قبلاً جماد بود ولی اکنون به صورت انسان درآمده است، بی‌زبان بود، اما اکنون انسانی گویا است، ناشنوا بود اما شنوا گشت، و نابینا بود، اما اکنون می بیند. و در یکایک اعضای آن عجایبی به ودیعه نهاد. حکمت‌های عجیب و غریب را طوری در آن به و دیعه نهاد که توصیف کنندگان از وصف آن ناتوانند. (فخر رازی ۸۵/۲۳).

مراحل هفتگانه آفرینش انسان:

در آیات، مذکور هفت مرحله در باره آفرینش انسان ذکر گردیده است، پیش از همه سلاله من طین، دوم نطفه، سوم علقه، چهارم مضغه، پنجم عظام، یعنی استخوانها، ششم پوشانیدن روی استخوانها و در مرحله هفتم تکمیل آفرینش یعنی دمیدن روح است.

خودشناسی، مقدمه‌ی خدا شناسی است:

الله متعال در این آیات مراحل آفرینش انسان را از ابتدای خلقتش تا جایی که سرنوشتش به آن منتهی میگردد بیان مینماید، پس ابتدا از خلقت پدر بشریت آدم علیه السلام بحث نموده و او را از سلله من طین یعنی از گلی آفرید که از تمام زمین برداشته شده است. بنابراین فرزندانها همانند زمین برخی پاکیزه و خوب، و برخی بد هستند، و برخی نرم و برخی سخت میباشند، و برخی در میان این دو قرار دارند.

«ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً» سپس انسان را به صورت نطفه قرار دادیم، نطفه‌ای که از میان سینه زن و کمر مرد بیرون میآید. سپس «فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ» در قرارگاهی استوار و محکم که رحم مادر است قرار گیرد که از فاسد شدن مصون میماند.

«ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً» سپس نطفه‌ای را که قبلاً در رحم قرار داده بودیم بعد از گذشت چهل روز به شکل خون بسته‌ای در آوردیم.

«فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً» سپس خون بسته را بعد از گذشت چهل روز به صورت قطعه گوشتی کوچک به اندازه ای آنچه که جویده میشود در آوردیم.

«فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا» سپس مضغه را تبدیل به استخوان سختی نموده ایم و به میزان نیاز بدن گوشت را در لابلای آن قرار دادیم.

«فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا» سپس گوشت را پوششی برای استخوانها قرار دادیم، و این در چهل روز سوم انجام میشود.

«ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» و از آن پس او را به آفرینش دیگری آفریدیم که روح در آن دمیده میشود، پس آن موجود جامد و بیجان تبدیل به موجود زنده میگردد.

«فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» پس والامقام و دارای خیر فراوان است خداوند، که بهترین آفریننده میباشد خدایی که هر چیزی را نیکو آفریده، و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد؛ سپس نسل او را از چکید، آبی پست مقرر نمود، آنگاه او را از اندامی درست برخوردار کرد، و از روح خود در وی دمید، و برای شما گوش و چشمان و دلها قرار داد، چه اندک سپاس میگذارید!

پس همه آفرینش او زیباست، و انسان بهترین و زیباترین آفریده های اوست، بلکه به طور مطلق از همه مخلوقات بهتر است، چنان که خداوند متعال فرموده است: به راستی که انسان را در بهترین شکل و زیباترین سیما آفریده‌ایم.

«ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ» (15: مؤمنون) بعد از آفرینش و دمیده شدن روح در بدن شما، در مرحله‌های دیگر خواهید مرد.

«ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ» (16: مؤمنون) سپس شما در روز قیامت برانگیخته شده و طبق اعمال بد و نیکتان سزا و جزا خواهید دید خداوند متعال میفرماید آیا انسان چنین مبینداری که رها میشود؟ آیا او قبلاً نطفه‌ای نبود که در رحم ریخته میشود؟ سپس به خون بسته‌ای تبدیل شد، سپس خداوند بعد از آن او را آفریده و مرتب نمود، و از آن دو نر و ماده را قرار داد. آیا این [آفریننده و خالق] توانایی ندارد که مرده‌ها را زنده گرداند؟!

شان نزول آیه 14:

744- ابن ابوحاتم از عمر فاروق (روایت کرده است: در چهار چیز باپروردگار خود موافقت کرده‌ام، هنگامی که آیه «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ ﴿12﴾» «ما انسان را از خلاصه از گل آفریدیم» (مؤمنون: 12) نازل شد. من گفتم: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» «پس بزرگ است خدای که نیکوترین آفرینندگان است».

داستان زیبای از حضرت ابن عباس(رض):

در تفسیر قرطبی آمده است که روزی حضرت عمر(رض) در اجتماع از اکابر صحابه نشسته بود، از آنان پرسید که شب قدر در چه تاریخی از رمضان می باشد؟ همه در جواب فقط چنین گفتند که: والله اعلم، کسی وقتی برای آن معین ننمود، حضرت ابن عباس علیه السلام در آن میان کوچکترین از همه بود، مورد خطاب قرار گرفت که تو چه می گویی، حضرت ابن عباس علیه السلام فرمود: یا امیر المومنین خداوند آسمانها وزمینها را هفت آفریده است، آفرینش انسان را در هفت مراحل به پایه تکمیل رسانده و برای غذای انسان هفت چیز آفرید، لذا آنچه در فهم می آید این است که شب قدر در تاریخ بیست و هفتم باشد، فاروق اعظم این استدلال عجیب را شنیده به صحابه کرام فرمود: شما نتوانستید جوابی را بدهید که این کودک داد، کودکی که هنوز مویهای سرش برابر نشده است. این حدیث طویل در مسند ابی شیبیه آمده است، حضرت ابن عباس(رض) از هفت درجه آفرینش انسانی همان را مراد گرفت که در این آیه مبارکه آمده است و هفت چیز در غذای انسان در آیه سوره ی عیس (آیات: 27 32) آمده است: «فَأَنْزَلْنَا فِيهَا حَبًّا ﴿27﴾ وَ عِنْبًا وَ قَضْبًا ﴿28﴾ وَ زَيْتُونًا وَ نَخْلًا ﴿29﴾ وَ حَدَائِقَ غُلْبًا ﴿30﴾ وَ فَاكِهَةً وَ أَبًّا ﴿31﴾ مَتَاعاً لَّكُمْ وَ لَأَنْعَامِكُمْ ﴿32﴾» (و در آن، دانه رویاندیم. و نیز انگور و سبزیجات، و زیتون و نخل خرما، و باغهای پردرخت، و میوه و چراگاه، برای برخورداری شما و چهارپایانتان. در این آیه هشت چیزی ذکر شده است که هفت مورد اول غذای انسان است و آخرین یعنی «آب» غذای حیوانات می باشد. (بنقل از تفسیر قرطبی)

ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ ﴿١٥﴾

بعد از این [مراحل] حتماً خواهید مرد. (١٥)

تفسیر:

«بَعْدَ ذَلِكَ»: بعد از اتمام آفرینش بدین شکل شگفت و صباحی چند زندگی کردن. یعنی: بعد از طی این مراحل و بهسر رسیدن اجل هایتان، خواه ناخواه مردنی هستید. به سوی مرگ رهنوردید.

من عرف نفسه فقد عرف ربه:

در حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم: که میفرماید: «کسی که خود را بشناسد پروردگار خویش را شناخته است» این حدیث به ما مسلمانان در یک جمله مختصر می آموزاند که انسان قبل از اینکه به شناسایی جهان ماحول خود بپردازد، و بر فواید و ضررهای آن پی ببرد، و معلومات حاصل بدارد. باید خود و عظمت که در خلقت اش بکار رفته آنرا درک و کشف نماید. و با شناخت خویش به پیروی از فرمان الهی و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم خود را از امیال حیوانی و شیطانی نجات داده و خود را به کمال مطلوب و عالی که خلقت برای تحقق این هدف صورت گرفته، برساند.

پروردگار با عظمت ما در آیه (105 سوره مائده) با زیبایی خاصی میفرماید: «یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم.» (ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خود بپردازید، و شناخت را از خود آغاز نماید که با شناخت خود بر شناخت پروردگار دست خواهد یافت.

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ ﴿١٦﴾

آن گاه شما مسلماً روز قیامت برانگیخته می شوید. (۱۶)

تفسیر:

یعنی در روز قیامت از قبرهایتان برای محاسبه و مجازات حشر شده و بیرون می‌آیید.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ ﴿١٧﴾

و بی تردید بالای سرتان هفت آسمان [که هر یک بر فراز دیگری است] آفریدیم، و ما هرگز از آفرینش غافل نبوده‌ایم. (۱۷)

تفسیر:

واقعیت امر همین است که پروردگار با عظمت ما؛ هم خالق است و هم ناظر. و در آفریدن و تدبیر جهان هستی، مدیریت دائمی لازم دارد.

مفسران در مورد کلمه «طَرَائِقَ»، می نویسند که شاید: راه عبور فرشتگان و یا راه و مدار حرکت کرات باشد و ممکن است منظور، هفت آسمان باشد که به یکدیگر راه دارند.

در آیات قبلی سوره مبارکه بحث خلقت انسان را مورد بحث قرار داد و در این آیات متبرکه بحث را به خلق آسمان‌ها و زمین را ادامه می دهد که: عموماً دلایلی درخشان بر وجود خدای خالق می باشند، و فرمود:

وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لِقَادِرُونَ ﴿١٨﴾

و از آسمان، آبی به اندازه نازل کردیم و آن را در زمین جای دادیم؛ و بی تردید به از بین بردن آن کاملاً توانمندیم. (۱۸)

تفسیر:

ابن کثیر فرموده است: یعنی اگر می‌خواستیم به هنگام نزول آن را در زمین فرومی بردیم تا جایی که شما بدان دسترسی پیدا نمی‌کردید و از آن سودی نمی‌بردید، اما خدای مهربان به لطف و مرحمت خود باران را بر شما نازل میکند، از ابر آبی زلال و شیرین فرو می ریزد، آن را در دل زمین مستقر میسازد و به صورت منبع و سفره‌های زیرزمینی درمی‌آید، آنگاه دهانه‌ی چشمه‌سارها بازگشته و به صورت جویبار و رودخانه جاری می‌شود و از آن کشتزارها و باغ‌ها سیراب می‌شوند شما و احشامتان (گله و رم. چار پایان) تان از آن می‌نوشید. (مختصر ابن کثیر ۵۶۳/۲).

مَاءً بِقَدَرٍ: «به‌اندازه» قطره‌های باران، حساب و کتاب دارد. «بِقَدَرٍ» این فهم را می‌رساند که: باران يك پدیده‌ی طبیعی بی هدف و بی‌حساب نیست.

یعنی: این آب را به میزانی که از جانب ما مقدر و معین است فرود آوردیم؛ به همان مقداری که کشتزارها و درختان به آن قوام و سامان یافته و رشدکنند و نیاز موجودات حیه بدان برآورده شود زیرا اگر آب از اندازه خود بیشتر شود، درختان، کشتزارها و جانداران همه تباہ می‌شوند و اگر از اندازه هم کمتر شود، نیاز کشتزارها، محصولات و موجودات حیه را بسنده نمی‌کند.

قابل تذکر است که: برخی از علمای طبیعت می‌گویند: آیه کریمه به اولین فرود آوردن آب از آسمان اشاره دارد آن‌گاه که زمین سیر تکاملی خود را از شکل یک کره آتشین به یک

کره سرد طی میگرد و آبی بر روی آن وجود نداشت. البته علم هیدرولوژی جدید در این عرصه به نتایجی رسیده است و با مطالعه آن در می‌یابیم که میان اطلاعات و معلومات این علم با آیات قرآنی در این باب، توافق شگفت‌آوری مشاهده می‌شود.

فَأَشْنَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿١٩﴾
پس به وسیله آن برای شما باغ‌هایی از درختان خرما و انگور برای شما ایجاد کردیم که برای شما در آنها میوه‌های فراوانی است [که از فروش آنها زندگی خود را اداره می‌کنید] و [نیز] از آنها می‌خورید. (۱۹)

تفسیر:

فحواى آیه مبارکه این حقیقت را میرساند که: آب، سرچشمه‌ی حیات گیاهان و نباتات است. و پروردگار با عظمت ما برای استفاده‌ی انسان‌ها این درختان و گیاهان را خلق نموده است. در این هیچ جای شکی نیست که: آنچه را که خداوند متعال خلق نموده، مفید و مبارک است. «فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ- تَأْكُلُونَ- صِبْغٌ» (ولی آن جا که زیان و خرابی است، کار انسان است، چنانکه در آیه 67 سوره نحل می‌خوانیم: «تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا» شما از آن شراب درست می‌کنید).

جَنَاتٍ: یعنی باغ‌هایی با درختانی انبوه که از بس قوی و پر شاخ و برگ است، آنچه را که در زیر آن قرار دارد، می‌پوشاند و مستور می‌کند «برای شما در آنها» یعنی: در آن باغستانها «میوه‌های بسیار است» که از آنها استفاده کرده و به وسیله آنها تر و تازه و خرم و سرخوش می‌شوید.

فَوَاكِهُ: میوه‌هایی است که مردم آنها را تناول می‌کنند، چون انار و انجیر و سیب و مانند آن، که نه غذایشان است و نه نان خوردنشان بلکه فقط از باب تلذذ و ترفه آنها را تناول می‌کنند و بدنشان از مواد معدنی و خواص مفید آنها بهره‌مند می‌شود «و از آنها می‌خورید» یعنی: از بعضی از این میوه‌ها به‌عنوان قوت و غذا نیز استفاده می‌کنید. (تفسیر صفوة النفاسیر).

وَشَجَرَةٍ تَخْرُجُ مِنْ طُورٍ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ وَصِبْغٍ لِلْأَكْلِينَ ﴿٢٠﴾

(و همچنین با آن آب) درختی آفریدیم که درکوه طور سینا می‌روید (درخت زیتون و) روغن و طعام برای خورندگان است. (۲۰)

تفسیر:

یعنی همچنان از جمله آنچه که به وسیله‌ی آب برای شما به وجود آورده‌ایم، درخت زیتون است که در اطراف کوه طور یعنی کوهی که موسی بر آن با الله صحبت کرد، می‌روید.

«تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ» روغن زیتون را ثمر می‌دهد که فواید فراوانی را دربر دارد.

«وَصِبْغٍ لِلْأَكْلِينَ ﴿20﴾» و طعام را برای خوراک ثمر می‌دهد، از این جهت به صبغ موسوم شده است که وقتی نان را در آن فرو می‌برند، نان رنگین می‌شود. واقعاً روغن زیتون، یکی از نعمت‌های الهی است.

در حدیث شریف آمده است: «كلوا الزيت وادهنوا به فانه من شجرة مباركة».

«روغن زیتون را بخورید و خود را با آن چرب کنید زیرا آن از درختی مبارک است».

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً لَسُقِيَكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٢١﴾

و البته برای شما در چهارپایان عبرت است که شما را از آنچه در درون آنها است (از شیر) شما را سیراب می‌کنیم، و برای شما در آنها منافع فراوانی است و از گوشت آنها می‌خورید. (۲۱)

تفسیر:

«وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً» ای بندگان! به دقت توجه به فرماید که در انعام یعنی «شتر و گاو و گوسفند و بز» که خدا برای شما خلق کرده است پند و عبرتی بلیغ و روشن قرار دارد. که باید در باره آن به اندیشید. و در آنچه الله متعال از شیر شکم آن‌ها به شما می‌نوشاند تأمل کنید.

«وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ» در این چهارپایان برای شما فوایدی متعدد مقرر و نهفته است. شیر آنها را می‌نوشید و پشم و پوست آنها را می‌پوشید و بر آنها سوار می‌شوید و بارهای سنگین را بر آنها حمل می‌کنید.

«وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ» (۲۱): گوشت آنها را نیز می‌خورید.

وَ عَلَيْهَا وَعَلَى الْفَالِكِ تَحْمَلُونَ (۲۲)

و بر آنها و بر کشتی‌ها حمل می‌شوید. (۲۲)

تفسیر:

همان‌طور که در ابحار بر کشتی سوار می‌شوید در خشکی نیز بر شتر سوار می‌شوید. که شتر به اصطلاح کشتی صحرا و خشکه بشمار می‌رود.

یادداشت:

در این درس، پس از بیان مراحل پیدایش انسان، به آفرینش هفت آسمان اشاره می‌کند، برای اینکه دریابیم همه‌ی اینها برای الله متعال سهل و آسان و بر هر کاری تواناست.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (23 الی 30) قصه و داستان نوح و پند گرفتن از آن: مورد بحث قرار داده شده است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۲۳)

ما نوح را به سوی قومش فرستادیم، به آنها گفت ای قوم من! الله یکتا را بپرستید که غیر از او معبودی برای شما نیست، آیا (از عذاب الله و زوال نعمت او) نمی‌ترسید؟ (۲۳)

تفسیر:

الله سبحان و تعالی در آیات قبل، از آفرینش انسان و آنچه در زمینه‌ی تأمین منافع مادی اوست سخن گفت و در این آیات به تأمین غذای فکری و عقیدتی او می‌پردازد.

«أَفَلَا تَتَّقُونَ»: آیا از عذاب خدا خود را به دور نمی‌دارید؟ آیا با وجود این امر روشن، از پرستش بت‌ها پرهیز نمی‌کنید؟

بعد از این که الله متعال دلایل قدرت خود را در خلق انسان و حیوان و گیاهان و ایجاد آسمان‌ها و زمین بیان کرد و نعمت‌هایش را بر بندگانش برشمرد، در اینجا مثال‌هایی را برای کفار مکه و تکذیب‌کنندگان ملت‌های پیشین و عذاب و آزاری که آنان را در برگرفت، آورده است. در این راستا اول داستان نوح و بعد از آن قصه‌ی هود و سپس قصه‌ی موسی و فرعون و بعد از آن قصه‌ی عیسی بن مریم را آورده است. و تمام این قصه‌ها برای تکذیب‌کنندگان پیامبران و مخالفان خدا پند و عبرت و اندرز است.

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ»: به طور یقین پیامبر خود، نوح را به میان قومش فرستادیم که آنها را به سوی الله دعوت نمایند.

حضرت نوح علیه السلام اولین پیغمبر اولوالعزم است. نام حضرت نوح علیه السلام 43 بار در قرآن عظیم الشان تذکر یافته است همچنان یک سوره به نام او اختصاص داده شده است و در حدود 114 آیه از آیات قصص قرآنی درباره شخصیت والا مقام نوح و دعوت او می‌باشد. مطابق روایات قرآنی نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال مشغول دعوت قوم خود بود اما قومش به او ایمان نیاورده و او را مورد استهزاء قرار داده به او نسبت جنون می‌دادند تا آن که در آخر از پروردگار خود یاری طلبید و خدا به او فرمان داد که به ساختن یکی کشتی مشغول شود و پس از اتمام، امر خدای تعالی مبنی بر نزول عذاب و طوفان سهمگین صادر شد و به جز افرادی که همراه او سوار بر کشتی شدند، همگی هلاک شدند. مفسران فرموده اند: ذکر قصه‌ی نوح علیه السلام برای پیامبر صلی الله علیه و سلم تسلی و قوت قلب است تا در زمینه‌ی صبر و تحمل به او تاسی جوید و دریابد که پیامبران قبل از او نیز تکذیب شده‌اند.

«فَقَالَ يَا قَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» گفت: ای قوم من! فقط او را پرستش کنید و بس؛ چون جز او پروردگاری ندارید.

«أَفَلَا تَتَّقُونَ (23)» بازداشتن و وعید است. یعنی آیا با پرستش غیر او از کيفرش نمی‌ترسید؟

الله متعال نوح علیه السلام را با پیام پرستش خویش به یگانگی و نفی شرک به سوی قومش فرستاد؛ نوح این رسالت را ادا کرد و آنان را از عذاب خدا بیم و هشدار داد.

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلَكُمْ يُرِيدُ أَنْ يُفَضِّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولِينَ (٢٤)

پس سران و اشراف قومش که کافر بودند، گفتند: این جز بشری مانند شما نیست که می‌خواهد بر شما برتری جوید، اگر الله می‌خواست حتماً فرشته‌ها را می‌فرستاد، ما چنین سخنی را از پدران پیشین خود نشنیده‌ایم. (٢٤)

تفسیر:

اشراف قوم، نوح علیه السلام را تکذیب کرده و به عامه مردم گفتند: در حقیقت نوح نیز انسان آفریده‌ای مانند شماست و بر شما هیچ فضیلتی ندارد، بلکه می‌خواهد با این دعوت بر شما برتری جوید تا در میانتان جاه و شرفی کسب کند و اگر خدا می‌خواست به سوی شما پیامبری بفرستد قطعاً وی را از فرشتگان قرار می‌داد، بی‌گمان نوح چیز غریب و جدیدی آورده است که مانند آن را در امت‌های گذشته پیشین نشنیده‌ایم.

در طول تاریخ بشریت دیده می‌شود که: اشراف، در خط مقدم جبهه مخالفان انبیا ایستاده میشوند، اشراف قوم، نوح علیه السلام هم که کافر بودند شعارهای کاذبانه سر دادند و به عامه مردم در تبلیغات خویش می‌گفتند: در حقیقت نوح نیز انسان آفریده‌ای مانند شماست و بر شما هیچ فضیلتی ندارد، و دیده میشود که تهمت برتری جویی، بحیث وسیله‌ی تبلیغاتی کفار مبدل می‌شود.

اشراف قوم نوح در تبلیغات خویش به قوم می‌گفتند که نوح می‌خواهد با این دعوت بر شما برتری جوید تا در میانتان جاه و شرفی کسب کند و اگر خدا می‌خواست به سوی شما پیامبری بفرستد قطعاً وی را از فرشتگان قرار می‌داد، «ما چنین چیزی در میان پدران نخستین

خویش نشنیده‌ایم» یعنی: ما نظیر ادعای این شخص را که در عین بشر بودن مدعی نبوت است، از نیاکان خویش نشنیده‌ایم و هرگز بشری چنین ادعایی نکرده است. دیده می‌شود که انسان متکبر، به حدی خود را به مرحله ای میرساند که حتی برای الله متعال هم تکلیف معین می‌کند، دیده می‌شود که کافران، کمال را نقص می‌پندارند. ما هذا إِلَّا بَشَرٌ... لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً (انسان بودن انبیا برای راهنمایی بشر کمال است، اما کفار می‌گفتند: او نباید بشر باشد)

«مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ﴿24﴾»: بی‌گمان نوح چیز غریب و جدیدی آورده است که مانند آن را در امت‌های گذشته پیشین نشنیده‌ایم.

إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فُتَرَبِّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿25﴾

(و نیز گفتند) او نیست مگر مردی که در او اثر جنون است، پس باید تا مدتی با او (مدارا کنید و) انتظار برید (تا یا از مرض جنون بهبود یابد یا بمیرد). (۲۵)

تفسیر:

غرور و لجابت، سران قوم نوح به مرحله ای رسید که ؛ به عاقل‌ترین انسان اتهام جنون صادر نماید. برخی از کسانی که نمی‌توانند رشد کنند، مقام بزرگان را پایین می‌آورند. چه جالب که سران لجاجت قوم نوح دعوت انبیا را يك حادثه روحی و روانی می‌پندارند و می‌گویند: صبر کنید هیجان‌ها و ادعاهای او تمام می‌شود.

بعد از اینکه نوح علیه السلام این همه تهمت‌های ناروای قوم خویش باخبر شد و از لجابت آنان بر ادامه راه کفر و اصرار و پافشاریشان را در آن به‌خوبی دانست، از خداوند متعال نابدی‌شان را درخواست کرد زیرا او بعد از نهصد و پنجاه سال دعوت مستمر، دیگر از ایمان آوردنشان مأیوس شده بود و الله متعال نیز به او وحی فرستاده بود که: «وَ أُوحِيَ إِلَيَّ نُوْحٌ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْنِيَسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» (هود/36). (و از جانب ما) به نوح وحی گردید که جز (همان) کسانی که (تاکنون) ایمان آورده‌اند، (افراد دیگر) از قوم تو هرگز ایمان نمی‌آورند، پس از کارهایی که می‌کنند غمگین مباش.

نفرین حضرت نوح علیه السلام که علیه قوم خویش بعمل آورد؛ قرآن عظیم الشان در (آیات 26 و 27 سوره نوح) چنین فرموده است: «وَ قَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا ﴿26﴾ إِنَّكَ إِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلْدُوا إِلَّا فَاِجْرًا كَفَّارًا ﴿27﴾ (و نوح گفت: پروردگارا از این کافران هیچ کس بر زمین باقی نگذار. زیرا اگر آنان را باقی گذاری بندگان را گمراه می‌کنند و جز گناهکار و کفرپیشه نمی‌زایند.)، و این نفرین بر اساس اطلاعی بود که خداوند متعال طبق این آیه مبارکه به او داده بود.

نباید از یاد بریم که: توکل و دعا، بزرگترین اهرم در برابر تهمت‌ها و تحقیرهاست. نوح علیه السلام به بارگاه پروردگارش دعا کرد که وی را بر قومش نصرت دهد، چرا که آن‌ها رسالتش را انکار و دعوتش را دروغ پنداشتند طوری که می‌فرماید:

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ ﴿26﴾

(نوح) گفت: ای پروردگارم! مرا نصرت ده در قبال آنکه مرا تکذیب کردند. (۲۶)

فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعْ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحِينَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَ لَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِفُونَ ﴿27﴾

ما به نوح وحی فرستادیم که پیش چشم ما و وحی ما کشتی را بساز، و هنگامی که فرمان ما (برای غرق آنان) فرا رسد و آب از تنوربه فوران آمد، (که این نشانه فرا رسیدن طوفان است) از هر يك از انواع حیوانات يك جفتی (نر و ماده) در کشتی سوار کن، و همچنین خانواده ات را نیز سوار کن، مگر آنها که قبلاً وعده هلاکشان داده شده است (اشاره به همسر نوح و فرزند ناخلف اوست) و درباره کسانی که ظلم کرده‌اند با من سخن مگو، زیرا آنان غرق شدند. (۲۷)

تفسیر:

مطمین باشید که موافقت کاملی زمانی نصیب تان می‌گردد که اعمال خویش را مطابق وحی آسمانی اعیار و عملی سازید. ولی نباید فراموش کرد که: تقاضای نصرت الهی، با تلاش انسان منافاتی ندارد. «اصْنَعِ الْفُلْكَ» انبیاء در کنار دعاهاى خود کار هم می‌کردند. امام نسفی می‌گوید: «خداوند متعال سبب غرق را از موضع حرق بیرون آورد تا اذار و اعتبار بلیغ‌تر باشد». واقعاً! هم همین طور شد که آب از تنور فوران کرد. «فَاسْأَلُكَ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ»: «پس در آن از هر نوع حیوانی جفتی دوگانه وارد کن» یعنی: از هر نوعی از انواع حیوانات، دو تا را که یکی نر و دیگری ماده باشد، وارد کشتی کن.

این دستور بدین منظور به نوح علیه السلام داده شد که بعد از طوفان زندگی به روی زمین بازگردد و موجودات زنده در آن بار دیگر به تولید نسل و تکثیر آغاز کنند. همچنان طوریکه در آیه مبارکه آمده است: به حضرت نوح علیه السلام گفته شد که از مؤمنان خانواده‌ات را در آن حمل کن؛ اما درباره کافران بدکار شفاعت نکن زیرا عذاب بر آنان لازم و قطعی شده است و بناءً الله متعال آنان را غرق و نابود می‌کند. در هلاک شدگان فامیل نوح: زن نوح علیه السلام و پسرش کنعان، برخلاف سام و حام و یافت که جزو نجات یافتگان بودند و نوح علیه السلام ایشان را با همسران شان به کشتی وارد کرد.

از داستان نوح علیه السلام فهمیده میشود که: حتی همسر و فرزند پیامبر هم اگر از جمله نا اهلان باشند، مورد قهر الهی قرار می‌گیرند.

فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِّ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢٨﴾

پس هنگامی که تو و آنان که با تو هستند، بر کشتی سوار شدید، به خاطر این نعمت بگو: همه ستایش‌ها آن ذاتی را سزا است که ما را از قوم ظالمان نجات داد. (۲۸)

تفسیر:

«إِسْتَوَيْتَ»: استقرار یافتی و جای گرفتی. قابل یاد آوری است که برای هر نعمتی ادای شکر لازم است، و بهترین صیغه‌ی شکر، کلمه مبارکه‌ی «الْحَمْدُ لِلَّهِ» است.

طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿28﴾» بگو: سپاس و ستایش خدایی را که ما را از شر و از چنگ قوم و ستمکار نجات داد. یعنی: میان ما و میان آنان با طوفان مانع ایجاد کرد، ما را از چنگال ظلم و انحراف و طغیانشان رهانید و به قدرت و عزت خویش هلاکشان کرد. به خاطر نابودی و هلاکت دیگران الله را شکر نکنید، بلکه برای نجات خود شکر کنید. به همین فهم است که در آیه

مبارکه کلمه «نَجَانًا» آمده است و فرمود: «اهلکهم» در ضمن قابل یاد آوری است که کشتی، وسیله‌ی برای نجات است ولی نجات دهند اصلی و اساسی کار پروردگار با عظمت است.

وَقُلْ رَبِّ انزَلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنزِلِينَ ﴿٢٩﴾

و (در وقت فرود آمدن) بگو: ای پروردگارم! مرا در جایگاهی پرخیر و برکت فرود آور، که تو بهترین فرودآورندگان. (۲۹)

«وَقُلْ رَبِّ انزَلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا»: و بگو: خداوند! منزلت و مکانتی مبارک به من عطاء فرما که مرا از هر گزند و بدی محفوظ بدارد.

تفسیر:

ابن عباس (رض) فرموده است: این دعا را وقتی به زبان آورد که از کشتی پیاده شده بود. «وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنزِلِينَ ﴿29﴾» و تو در اعطای منزلت به دوستدارانت و محافظت از بندگان، بهترین هستی.

میگویند که: هرگاه بنده در هنگام فرود آمدن در جایی، این آیه را بخواند کاری بس نیکو را انجام داده است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ وَإِن كُنَّا لَمُبْتَلِينَ ﴿٣٠﴾

یقیناً در این (قصه نوح) البته نشانه‌هایی [از قدرت، رحمت و انتقام خدا] برای عبرت گیرندگان است؛ و یقیناً ما آزمایش کننده بندگانیم. (۳۰)

تفسیر:

یعنی: ما آزمایش‌کننده امت‌ها بودیم با فرستادن پیامبران به‌سویشان تا مطیع و عاصی در صحنه عینیت نیز شناخته شوند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (31 الی 41) در باره داستان هود علیه السلام تفصیلات بعمل آمده است.

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ ﴿٣١﴾

سپس بعد از آنان نسل [هایی] دیگری را به وجود آوردیم. (۳۱)

تفسیر:

اکثر مفسران در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند که: الله متعال بعد هلاکت قوم نوح، قومی دیگر را خلق کرد، تا جانشین آنها باشند، و آن قوم عبارت بودند از قوم عاد. (قوم هود).

فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣٢﴾

پس در میان‌شان پیغمبری از خودشان فرستادیم که (بگویند) تنها الله را بپرستید، زیرا جز او معبود به حقی ندارید. آیا [از پرستش معبودان باطل] نمی‌پرهیزید؟ (۳۲)

تفسیر:

هود پسر عبدالله بن رباح بن خلود بن عاد بزرگ قبیله است. سلسه نسب او به سام فرزند نوح علیه السلام منتهی می‌شود. حضرت هود علیه السلام از انبیاء الهی است که وظیفه هدایت قوم عاد را بر عهده داشت. قوم عاد در سرزمین احقاف به طرف یمن در جنوب شبه جزیره عربستان مسکن گزیده بودند. نام حضرت هود علیه السلام ده بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته و یک سوره به نام او نامیده شده است.

زمانی که طغیان و سرکشی قوم عاد در مقابل پیغمبر خدا، یعنی هود علیه السلام به اوج

رسید و نصیحت او برای آنها مؤثر واقع نشد و راه نافرمانی و طغیان را هر چه بیشتر در پیش گرفتند، خداوند متعال سه سال تمام بارش باران را بر سرزمین آنان قطع نمود، تا اینکه بلا و سختی بر آن‌ها شدت گرفت به فریادرسی و رهایی طلبی برخاستند. خداوند آبری بر آن‌ها فرستاد آنگاه خوشحال شدند، گمان بردند نشانه و مژده‌ی بارش باران است و دعای آن‌ها قبول شده و مشمول رحمت خداوند متعال واقع شده‌اند. چون سایه آن بر سر آن‌ها رسید آنرا بسیار سیاه یافتند فزع و ترس وجود آن‌ها را گرفت. بعد باد بر آن‌ها وزیدن گرفت. اما چه بادی؟ بادی عقیم و بی‌باران خداوند هفت شبانه روز متوالی این باد شدید را بر آنها مسلط کرد سرانجام همگی به واسطه همین باد به کام مرگ و نابودی فرو رفتند و لاشه‌ی مرده آنها همچو تنه‌ی درخت خرما‌ی افتاده بر زمین، افتاد.

**وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
مَا هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ ﴿٣٣﴾**

و از سران و اشراف قومش که کافر بودند و دیدار آخرت را تکذیب میکردند، و در زندگانی دنیا به آنان آسودگی داده بودیم، گفتند: این شخص جز انسانی مانند شما نیست، از آنچه شما می‌خورید، می‌خورد و از آنچه شما می‌نوشید، می‌نوشد. (۳۳)

تفسیر:

دعوت انبیا بر اساس آزاد سازی مردم از سلطه‌ی اشراف و ستمگران است و به همین دلیل، اشراف بیش از دیگران با انبیا مخالفت می‌کنند. مخالفان چون جرأت ندارند که منطق و اصل اصلاحات انبیا را نفی کنند، می‌گویند: انبیا لایق آن اصلاحات نیستند.

وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشْرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ ﴿٣٤﴾

و (به پیروان خود گفتند:) و شما مردم اگر بشری مانند خود را اطاعت کنید بسیار زیانکار خواهید بود. (۳۴)

تفسیر:

از فحوا‌ی آیه مبارکه معلوم می‌شود که افکار و عملکرد اشراف کافر قوم عاد این بود که: آنان این امر را که پیامبر فرستاده به سویشان بشری مانند خودشان باشد، آنرا ممکن تلقی نمی‌کردند. البته این طرز دید از گمراهی‌شان سر چشمه می‌گیرد، زیرا اگر از خود می‌پرسیدند که مانع این امر چیست و چرا ممکن نیست که فرستاده الهی بشری باشد؟ هرگز برای این سؤال جوابی نداشتند.

شعار های اساسی کفار دارای نکات ذیل بود:

پیامبر يك انسان معمولی است. و هیچگونه برتری، فضیلت و امتیازی بر سایرین ندارد. کفار بدین عقیده بودند که: پیروی از پیامبران بجای اینکه فایده داشته باشد، خساره را برای انسان ها ببار می‌آورد. و در ضمن به مردم تبلیغ می‌کردند که: برپای قیامت و زندگی دوباره محال است.

ابو سعود گفته است: دقت کنید و بنگرید! آنها چگونه پیروی از پیامبر را که آنان را به نیکبختی دو جهان راهنمایی می‌کند، مضرّ می‌شمارند و پرستش بت‌ها را زیان‌آور میدانند؟ خدا آنان را نابود کند! (ارشاد العقل السلیم ۳۱/۴).

أَيَعِدُّكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْكُمْ مُخْرَجُونَ ﴿٣٥﴾

آیا به شما وعده می‌دهد هنگامی که از دنیا رفتید و خاک و استخوان شدید (بار دیگر زنده

می‌گردید و از قبرها) بیرون آورده خواهید شد؟ (۳۵)

تفسیر:

یعنی چگونه میتواند سخن هود را در این مورد صحیح و معتبر بشمارید که: شما بعد از فنا و تبدیل اجسامتان در قبرها به خاک و استخوان‌های پوسیده، باز از نوبه زندگی برمی‌گردید؟ بی‌گمان این امری است بعید و غیر قابل قبول!

هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ ﴿٣٦﴾

بعید اندر بعید است آنچه به شما وعده داده‌اند. (۳۶)

تفسیر:

در قرآن عظیم الشان بصورت کل، کلمه‌ی «هَيْهَاتَ» دو بار، آن هم در همین آیه مبارکه به کار رفته است، که سران کفر و قوع قیامت را بسیار دور و بعید می‌شمردند. و منظور آنان از این دور دانستن این است که قیامت هرگز تحقق نمی‌پذیرد.

إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿٣٧﴾

جز این زندگی دنیای ما [زندگی و حیاتی دیگری] وجود ندارد، همواره [گروهی] می‌میریم و [گروهی دیگر] به دنیا می‌آییم، و ما پس از مرگ برانگیخته نخواهیم شد. (۳۷)

تفسیر:

خصوصیات اشخاص مغرور همین است که به جز راه مطروحه فکر خویش را درست دانسته و به نظریات و راه مطروح سایرین اساساً اهمیتی هم قایل نبوده و نظریات سایرین را بصورت کل قبول هم ندارند. کفار، الله را قبول داشتند ولی معاد و نبوت را نمی‌پذیرفتند و آنرا انکار داشتند، آنان بدین عقیده و باور بودند که: فهم از حیات همین زندگی دنیوی است، یعنی زندگانی فقط محدود به همین دنیای ماست، نه آن حیات آخرتی که تو به ما وعده می‌دهی پدران ما می‌میرند و پسران ما زنده میشوند و ما هرگز از نو برانگیخته نمی‌شویم. «وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿٣٧﴾» حشر و نشری در کار نیست، و بعد از مرگ اصلاً زنده‌گی وجود ندارد و دیگر اساساً برانگیخته نمی‌شویم.

إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٣٨﴾

او نیست مگر مردی که بر خدا دروغ و افترا بسته است؛ و ما هرگز به او ایمان نخواهیم آورد. (۳۸)

تفسیر:

یعنی هود انسانی است که بر الله دروغ بسته است و ما ابداً سخنانش را تصدیق نمی‌کنیم. و هرگز ادعای او را باور نمی‌کنیم.

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ ﴿٣٩﴾

گفت: ای پروردگام! مرا در برابر تکذیبهای آنها یاری فرما. (۳۹)

تفسیر:

«بِمَا كَذَّبُونَ»: در برابر این که مرا تکذیب کرده‌اند. به سبب این که مرا دروغگو نامیده و دعوتم را نپذیرفته‌اند.

کلمه «رَبِّ» یکی از بهترین کلمه برای دعای باشد. و البته بشتترین کلمه که بعد از «الله» در قرآن عظیم تذکر رفته است کلمه‌ی «رَبِّ» می‌باشد، و معمولاً در همه‌ی دعاها ی قرآنی استعمال گردیده است.

هود علیه السلام بر علیه قوم خویش (عاد) دعا کرد و گفت: پروردگارا! به سبب این که قوم من مرا تکذیب کردند، مرا بر آنان نصرت ده و برای من از آنان انتقام بگیر. من و همراهانم را نجات بخش؛ زیرا پیامبرت را تکذیب کرده اند و به تو کفر ورزیده اند.

قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ ﴿٤٠﴾

الله فرمود: بعد از اندک زمانی (از کفر و عنادشان) سخت پشیمان خواهند شد. (۴۰)

تفسیر:

پروردگارباعظمت در حالیکه دعای هود علیه السلام فرستاد خویش را اجابت فرمود، در جواب هود فرمود: اندک زمانی صبر کن و به زودی عذاب بر قومت نازل خواهد شد و درخواهند یافت که: آنان از تکذیب و عناد و اصرارشان بر کفر سخت پشیمان خواهند شد.

فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٤١﴾

سرانجام صیحه آسمانی، صدای بلند (و مرگبار) نظر به وعده راست، ایشان فرا گرفت، پس آنان را (مانند) خس و خاشاک (که سیل بر روی آب حمل میکند) گردانیدیم، پس دوری و هلاکت باد بر قوم ظالم. (۴۱)

تفسیر:

دکتر مصطفی خرمدل مفسیر تفسیر «ترجمه معانی قرآن» می نویسد: «الصَّيْحَةُ»: صدای مهیب را می گویند، هدف از آن صدای شدید طوفان باد است که همراه با آن است. چرا که عاد، یعنی قوم هود با طوفان باد نابود شده اند. (سوره حاقه آیه: 6). «غُثَاءً»: یعنی آنها را مانند کف و خس و خاشاک که سیل بر روی آب با خود حمل می کند، نابود گردانیدیم پس خشک شدند و در هم شکستند چنان که آن خس و خاشاک در هم می شکنند.

«فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» ظالمان به سبب کفر و ظلمشان از رحمت خدا دور شوند و نابود گردند! جمله ایست دعایی، و هدف آن اینست که: از رحمت خدا دور و نابود و مستاصل شوند!

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (42 الی 50) در قصه هاوداستانهای مؤجز پیامبران، در می یابیم که همه شان دارای هدف با هم مشترک بودند. هدف از ذکر این داستانها درقرآن عظیم الشان، برای بیداری و عبرت و بندآموزی اهل خرد است.

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ ﴿٤٢﴾

سپس اقوام دیگری را بعد از آنها به وجود آوردیم. (۴۲)

تفسیر:

شیخ صابونی درتفسیر این آیه مبارکه می نویسد: بعد از نابودی آنها، ملت ها و خلائقی دیگر را به وجود آوردیم، از قبیل قوم صالح و ابراهیم و قوم لوط و شعیب. (تفسیر صفوأة التفاسیر).

ابن عباس(رض) فرموده است: آنها عبارت بودند از بنی اسرائیل. در عبارت قسمتی حذف شده است و تقدیر آن چنین است: پیامبران خود را تکذیب کردند، و متقابلاً ما هم آنان را نابود کردیم.

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ ﴿٤٣﴾

هیچ امتی نه از اجل خود پیشی می گیرد و نه باز پس می ماند. (۴۳)

تفسیر:

باید گفت که برنامه‌های الهی با هیاهوی افراد و اشخاص لغو نمی شود و نظم الهی بر تحولات تاریخی حاکم است. هیچ امتی نه از اجل خود پیشی میگیرد و نه بازپس می ماند. و نباید از تأخیر عذاب الهی مغرور شویم.

ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَىٰ كُلًّا مَّا جَاءَ أُمَّةً رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِّقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٤٤﴾

آن گاه پیامبران را یکی پس از دیگری فرستادیم؛ هر زمان برای امتی پیامبرش می آمد او را تکذیب می کردند، و ما این [امت] ها را به دنبال یکدیگر هلاک می کردیم و آنان را [به صورت] سرگذشت ها [برای عبرت دیگران] قرار دادیم؛ پس ملتی که ایمان نمی آورند از رحمت خدا دور باد. (۴۴)

تفسیر:

سنت الهی بر فرستادن انبیا برای امت هاست. «رُسُلَنَا تَتْرَا» هر اجتماعی رهبر می خواهد. فکر و علم به تنهایی برای بشر کافی نیست، بلکه باید اموری را از طریق وحی بدست آورد.

هر امتی برای خود رسولی داشتند. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا» پیامبران را پشت سر هم و یکی بعد از دیگری مبعوث کردیم. ابن عباس (رض) میفرماید: از یکدیگر تبعیت می کنند. تمام انبیاء مورد تکذیب قرار می گرفتند.

شیخ صابونی می نویسد: «كُلُّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُ» کمال گمراهی آنها را یادآور شده است. یعنی: آنها در تکذیب پیامبران خود راه و روش ملت های گمراه و تکذیب کننده ی قبل از خود را پیش گرفتند. به این سبب گفته است: «فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا» آنها را یکی پس از دیگری هلاک و نابود کردیم. (تفسیر صفاة النفاسیر)

«وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ»: «و آنها را افسانه گردانیدیم» که مردم فقط در افسانه ها از آنها یاد میکنند و در دنیا بجز همین افسانه ها دیگر هیچ اثری از آنان نیست.

یعنی آنها را زبانزد مردم کردیم و بحث مجالس در آوردیم، به گونه ای که مردم با شگفتی و تعجب درباره ی ماجرای آنها سخن میگویند و به منظور سرگرمی و پرکردن اوقات فراغتشان از آنان سخن به میان می آورند.

«فَبُعْدًا لِّقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿44﴾» پس هلاک و دوری از رحمت الله باد بر کفر و رزان را که ایمان نمی آورند الله و پیامبرانش را تصدیق نمی کنند!

ملاحظه میشود که: تحولات تاریخی با اراده الله متعال است. و هلاک امت های سرکش، نمودی از لعن و نفرین اوست.

ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٤٥﴾

سپس موسی و برادرش هارون را با معجزات و آیات خود و دلیلی روشن فرستادیم. (۴۵)

تفسیر:

«آیات»: هدف از آن معجزات، نشانه ها و براهین نه گانه حضرت موسی علیه السلام است، و این معجزات عبارت بودند از: عصا، ید بیضا، نزول ملخ، شپش، قورباغه، خون، طوفان، قحطی و کاستی میوه ها؛ برهان روشنی بر حقانیت راه خدا بود که روان ها را تسخیره میکرد؛ در نتیجه قلوب مؤمنان برای آن گرویده و تکذیبگران بدان نابود و بیخ کن

می شدند.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَتْهُ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ ﴿٤٦﴾

به سوی فرعون و سران و اشراف قومش، پس تکبر ورزیدند؛ و آنان قومی سرکش و متکبر بودند. (۴۶)

تفسیر:

برای اصلاح مردم و نظام اجتماعی، اول باید به سراغ اشخاص مطرح یک جامعه رفت. خداوند متعال حضرت موسی علیه السلام و برادرش هارون را به سوی فرعون گردنکش و نافرمان و اشراف خودخواه و متکبر قومش به مصر فرستاد، «فَاسْتَكْبَرُوا» اما آنان در برابر حق استکبار ورزیده، از خود تکبر نشان داده و از ایمان آوردن به الله تعالی و عبادتش امتناع ورزیدند. به بندگان ستم نموده و در بلاد فساد افروختند.

فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ ﴿٤٧﴾

آنها گفتند: آیا ما به دو انسانی که مانند خود ما هستند ایمان آوریم، حال آنکه قوم آنها بندگان (خدمتگذاران) ما هستند؟ (۴۷)

تفسیر:

فرعون و قومش گفتند: چگونه ما به دو انسان که مانند خود ما هستند، در بشریت همانند ما هستند، آنان را تصدیق و بالای آنان ایمان بیاوریم و از آنان پیروی کنیم؟ در حالیکه بنی اسرائیل، قوم و عشیره‌ی موسی و هارون نزد ما بنده و نوکر و خدمتکار، و از ما پیروی می‌کنند؟

دیده میشود که: متکبران به جای مراعات منطق و معجزه، به جایگاه اجتماعی اشخاص نظر می‌اندازند و بر و بنیاد آن استدلال می‌کنند. واقعیت همین است که: نژادپرستی عامل استکبار است. و در آیه مبارکه دیده میشود که: فرعونیان نژاد خود را برتر از بنی اسرائیل می‌پنداشتند.

فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ ﴿٤٨﴾

در نتیجه، آن دو (موسی و هارون) را تکذیب کردند، و سرانجام همگی هلاک شدند. (۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمُهْلَكِينَ»: هلاک شوندگان.

تفسیر:

واضح است که نتیجه‌ی تکذیب حق، هلاکت است فرعون و قومش موسی و هارون علیهما السلام را تکذیب کردند در نتیجه الله متعال آنان را با غرق شدن در بحر هلاک ساختند.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٤٩﴾

ما به موسی کتاب آسمانی (تورات) دادیم تا راهیاب گردند. (۴۹)

تفسیر:

بعد از غرق شدن فرعون و اشراف قومش تورات را به موسی علیه السلام عطا کردیم تا باشد که قوم موسی علیه السلام به وسیله تورات به سوی حق هدایت شوند و به آنچه که در تورات از شرایع و احکام است، عمل کنند.

ابن کثیر میگوید: «بعد از آنکه خداوند متعال تورات را نازل کرد، هیچ امتی را به‌طور

عام با عذاب ریشه‌کن کننده به هلاکت نرسانید بلکه (در عوض) مؤمنان را به جنگ کفار فرمان داد.»

وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ ﴿٥٠﴾

و پسر مریم و مادرش را نشانه [قدرت و رحمت خود] قرار دادیم و آن دو را در سرزمینی بلند که [دارای] جایگاهی مستقر [و امن] و آبی روان بود، جای دادیم. (۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آیة»: دلیلی بر کمال قدرت. نشانه‌ای بر عظمت و قدرت. «ءآوینا»: منزل و مأوی دادیم. رانندیم و پناهنده کردیم. «رَبْوَةٌ»: پشته. تپه. زمین بلند (سوره بقره آیه 265). مراد عرصه بیت المقدس است. «ذاتِ قَرَارٍ»: محلّ استقرار. محلّ امن و امان و آرامش و اطمینان. (ترجمه معانی قرآن)

تفسیر:

«وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً»: و خداوند متعال پسر مریم و مادرش را دلیل روشن و برهان آشکاری بر قدرت خود گردانید؛

«وَأَوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ مَنْزِلٍ» و مکان آن دو را در مکانی مرتفع واقع در سرزمین بیت المقدس قرار دادیم. یعنی قرارگاه و محل زیستی بود که ساکنانش بر آن آرام می‌گرفتند، به سبب آن‌که جایی سبز و خرم و پُر از میوه و نعمت بود.

ابن عباس (رض) گفته است: ربوة یعنی بلندی، و زمین مرتفع بهترین محل رستن نباتات می‌باشد.

«ذاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ ﴿50﴾»: سرزمینی هموار که در معرض دید قرار داشت و جای زیست و دارای آب زلال بود.

«معین»: آب جاری و زلال چشمه‌هاست. این مکان در سرزمین دمشق یا در بیت المقدس قرار داشت. ابن‌کثیر نظر دوم را به دو دلیل ترجیح می‌دهد:

اول این که در آیه دیگری نیز ذکر شده است که آنجا سرزمین بیت المقدس بود و باید توجه داشت که بعضی از قرآن بعضی دیگر آن را تفسیر می‌کند.

دوم این که احادیث صحیح و روایات و آثار نیز مؤید آن است که مریم و عیسی علیهما السلام در بیت المقدس زندگی می‌کردند. (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی)

و امام فخر رازی فرموده است: قرار یعنی محل استقرار، و آن جایی است که هموار و پهناور باشد. و معین یعنی: آبی که در روی زمین جاری است. و قتاده می‌گوید: «ذاتِ قَرَارٍ و معین» یعنی سرزمینی که آب و میوه داشت؛ یعنی به دلیل میوه‌هایی که دارد ساکنانش در آن مستقر می‌گردند. (تفسیر کبیر ۱۰۳/۲۳).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (51 الی 62) در باره اصول کلی قانونگذاری در زندگی، پیشتازان در کارهای نیک، بحث بعمل می‌آورد.

يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٥١﴾

ای پیامبران! از خوردنی‌های پاکیزه بخورید و کار نیک انجام دهید؛ یقیناً من به آنچه انجام می‌دهید، دانا هستم. (۵۱)

تفسیر:

ای پیامبران! از روزی پاکیزه و حلال خداوند متعال بخورید، طیبات: چیزهای حلالی است

که پاک و لذت بخش باشند. (حکم شرع در مورد خوردن اینست که در آن باید دو اصل مهم باید مراعت شود: حلال بودن و طیب و پاکیزه بودن) و با انجام دادن اعمال نیکو به خدا تقرب جوید، اعمال که با شرع و قانون من موافق باشد. بدعت‌ها و معصیت را فرو گذارید. ملاحظه می شود که: عفت در شکم و تقوا در عمل، مقارن هستند و در ضمن توفیق عمل صالح، در سایه‌ی تغذیه حلال و طیب است. تغذیه‌ی طیب و سالم و عمل صالح، مورد توجه و اهتمام در سایر ادیان الهی است.

«إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ» (51): معنی وعید و برحذر داشتن را در ضمن دارد. یعنی من به تمام اعمال شما آگاهم و هیچ چیز از امر شما بر من پوشیده نیست. و یقیناً من شما را بر حسب اعمالتان پاداش می دهم.

امام قرطبی فرموده است: این وعید همه را شامل می‌شود و اگر در مورد پیامبران و انبیاء چنین باشد، قاطبه‌ی مردم در مورد خود چه فکر می‌کنند؟ (قرطبی ۱۲/۱۲۸).

در حدیث شریف آمده است: «ای مردم! خدا پاکیزه است و جز پاکیزه را نمی‌پذیرد و بدانید که او مؤمنان را به همان چیزی دستور فرموده که رسولان را به آن دستور داده است، جایی که فرموده: (ای پیامبران! از چیزهای پاکیزه بخورید و کار نیکو کنید، هر آینه من به آنچه انجام می دهید دانایم) و خطاب به مؤمنان نیز فرموده است: (ای مؤمنان! از پاکیزگی‌های آنچه که به شما روزی داده‌ایم بخورید) «بقره آیه: 172». سپس آن حضرت صلی الله علیه وسلم از مردی یاد کردند که به سوی کعبه عزم سفر کرده راهی دراز را می‌پیماید و گرد آلود و ژنده و ژولیده به حرم می‌رسد در حالی که غذای وی حرام، نوشیدنی وی حرام و لباس وی حرام است و با حرام تغذیه کرده آن‌گاه دستانش را به سوی آسمان بلند می‌کند و یارب! یارب! می‌گوید، آخر چگونه دعایش مستجاب می‌شود؟».

وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ ﴿۵۲﴾

و در حقیقت این امت شماست که امتی یگانه است و من پروردگار شمایم پس تنها از من بترسید. (۵۲)

تفسیر:

در جهان بینی دینی و از دیدگاه الهی تمام امت‌ها در حقیقت یک امت هستند، و اصول دعوت همه‌ی پیامبران الهی یکی است. ضرورت های فطری و روحی و جسمی مردم هم یکی است. خالق و پروردگار همه یکی است.

دکتر عایض بن عبدالله القرنی می نویسد: ای پیامبران! در حقیقت دین شما دین اسلام است که خداوند متعال آن را مشروع گردانیده و پسندیده است، پروردگار شما، تعالی و تقدس، یگانه است پس با عمل به طاعت و ترک معصیتش از او پروا کنید. (تفسیر المیسر).

فَنَقُطِعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبْرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿۵۳﴾

اما آنها کارهای خود را به پراکندگی کشانند. و هر گروه به آنچه نزد آنهاست (در حالیکه آن را از خود وضع کرده‌اند) شادمان هستند. (۵۳)

تفسیر:

«فَنَقُطِعُوا أَمْرَهُمْ»: کار دین خود را بخش بخش و پراکنده کردند و خودشان فرقه فرقه شدند.

«زُبْرًا»: جمع زُبْرَة به معنی قطعه و تکه است. یا جمع زَبور به معنی کتاب. بدین معنی که: کارهای دین را از هم پاشیدند و پراکنده نمودند، یا این که کارهای دین خود را پراکنده

کردند و در کتاب‌های جدا و مختلف گنجاندند (معجم الفاظ القرآن الکریم).
در آیه مبارکه آمده است که: طایفه‌ها در دین اختلاف کرده و به گروه‌ها و احزاب مختلف تقسیم شدند، ادیان دیگری غیر آنچه را که حق تعالی مشروع ساخته بود اختراع نمودند، به بخش‌های متفرق و مختلف قطعه قطعه کردند و در نتیجه به طایفه‌ها و فرقه‌های مختلف و پراکنده‌ای تبدیل شدند پس فرقه‌ای پیرو تورات، فرقه‌ای پیرو زبور و فرقه‌ای پیرو انجیل گشتند، سپس هم کتاب‌های خویش را تحریف و تبدیل کردند.

هرگروه و دسته‌ای به مذهب خود دل خوش کرده و بر آن بود که او خود حق و دیگران بر باطل‌اند و برگرایش‌های متعصبانه مذهبی خود بود که بنیاد دوستی‌ها و دشمنی‌ها را برافراشتند. تکلیف شرعی این بود که همه به دین واحدالله متعال چنگ بزنند و از آخرین پیامبر او که میراث بر همه پیامبران الهی است، پیروی کنند.

فَذَرَهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٥٤﴾

پس آنها را در جهل و گمراهی بگذار تا زمانی که مرگشان فرا رسد. (یا گرفتار عذاب الهی شوند). (۵۴)

تفسیر:

«فَذَرَهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ»: متضمن استعاره‌ی لطیف است.

«غَمْرَتِهِمْ»: غمزه، غرقاب. مراد حیرت و ضلالت و غفلت و جهالت است که ایشان را فرا می‌گیرد (ملاحظه شود سوره‌های: حجر آیه 3، زخرف آیه 83، طارق آیه 17).
طوری‌که یاد آور شدیم: اصل غمزه یعنی آبی که قامت انسان را فرا می‌گیرد، جهالت و گمراهی آنان به طریق استعاره به آبی تشبیه شده است که انسان را از فرق سر تا نوک پا فرا می‌گیرد.

مفسر محمد علی صابونی می‌نویسد: «فَذَرَهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ» پیامبر صلی الله علیه و سلم مخاطب است و ضمیر «هم» به کفار مکه برمی‌گردد. یعنی آنها را در غفلت و نادانی و گمراهی رهاکن. «حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٥٤﴾» تا زمانی که مرگشان فرا می‌رسد. بدین ترتیب خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم را تسلی داده و مشرکین را بر حذر می‌دارد. (تفسیر صفوة التفاسیر: محمد علی صابونی).

أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنٍ ﴿٥٥﴾

آیا گمان می‌کنند که آنچه از مال و فرزندان به آنان مدد می‌کنیم. (۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نُمِدُّهُمْ»: مدد و یاری رساندن و یا عطاء کردن.

تفسیر:

آیا کافران می‌پندارند که دادن اموال و فرزندان، در نفع و خیر آنها می‌باشد. و یا دادن این اموال و فرزندان برای شان نوعی گرامیداشت از سوی ما برای آنان است؟ «نه، بلکه نمی‌فهمند» یعنی: نه! هرگز ما برای شان خیر و خوبی اراده نداریم بلکه این اموال و فرزندان برای‌شان «استدراج» است تا بر مقدار گناهانشان بیفزایند ولی آنان این شعور را ندارند که به این حقیقت پی ببرند.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آنگاه که دیدی خداوند متعال دنیای دلخواه بنده را به او میدهد درحالی‌که او بر گناهان خویش پایدار است، بدان که این از سوی باری تعالی برایش استدراج است.»

در حدیث شریف دیگری به روایت عبدالله بن مسعود (رض) آمده است: «همانا خداوند متعال اخلاقتان را در میانتان تقسیم کرده است چنانکه از زاق تان را تقسیم کرده است و در حقیقت خداوند متعال دنیا را به هرکس که دوست دارد یا دوست ندارد می‌دهد اما دین را جز به آنکس که دوستش دارد، نمی‌دهد پس هرکس که الله متعال دین را به وی داد، بی‌گمان او را دوست داشته است و قسم به ذاتی که جان محمد در ید اوست، هیچ بنده‌ای مسلمان نمی‌شود تا قلب و زبانش تسلیم نشود و ایمان نمی‌آورد تا آنکه همسایه‌اش از بوائقش ایمن نباشد»، اصحاب گفتند: یا رسول الله! بوائق وی چیست؟ فرمودند: «ظلم و ستم وی. سپس افزودند: «و هیچ بنده‌ای مالی از حرام به دست نمی‌آورد که از آن خرج و مصرف کند و باز در عین حال، به او در آن برکت داده شود؛ و از آن صدقه نمی‌کند که باز از وی پذیرفته شود (یعنی نه در آن برکت داده می‌شود و نه هم از وی پذیرفته می‌شود) و آن را پشت سرش به‌جا نمی‌گذارد مگر این‌که توشه وی برای دوزخ است؛ بدانید که در حقیقت خداوند متعال بدی را به وسیله بدی محو نمی‌کند بلکه بدی را به وسیله نیکی محو می‌کند زیرا تردیدی نیست که پلیدی، پلیدی را محو نمی‌کند». (تفسیر انوار القرآن عبدالرؤف مخلص هروی)

استدراج چیست؟

استدراج در لغت به معنای این است که کسی در صدد بر آید پله پله و بتدریج از مکانی و یا امری بالا رود و یا پایین آید و یا نسبت به آن نزدیک شود. (لسان العرب، ج 4، ص 320).

اهل لغت گفته اند استدراج دو معنی دارد، یکی اینکه چیزی را تدریجاً بگیرند (زیرا اصل این ماده از (درجه) گرفته شده که به معنی پله است، همانگونه که انسان در صعود و نزول از طبقات پائین تعمیر به بالا، یا به عکس، از پله ها استفاده می کند، همچنین هر گاه چیزی را تدریجاً و مرحله به مرحله بگیرند یا گرفتار سازند به این عمل استدراج گفته می شود). معنی دیگر (استدراج) (پیچیدن) است، همانگونه که یک طومار را به هم می‌پیچند (این دو معنی را راغب در کتاب مفردات نیز آورده است) ولی با دقت روشن میشود که هر دو به یک مفهوم کلی و جامع یعنی (انجام تدریجی) باز می گردند.

استدراج در اصطلاح به معنای نزدیک شدن تدریجی به سوی هلاکت و نابودی در دنیا و یا آخرت است که به صورت خفا و ناپیدا است. به عبارت دیگر استدراج تجدید نعمتی است بعد از نعمت دیگر بگونه‌ای که شخص و یا اشخاص و یا جامعه‌ای مورد عذاب غرق در مظاهر مادی و سرمست از نعمت های که یکی بعد از دیگری در اختیار شان قرار گرفته، به زیاده روی در معصیت و کفر و عناد می پردازد و به تدریج و بدون توجه به سوی هلاکت و نابودی نزدیک می شود و از خدا و نتایج کارهای خود غافل می گردد.

بصورت کل باید گفت که: مفهوم استدراج در قرآن عظیم الشان دو بار به صورت فعل «سَسْتَنْدِرُجُهُمْ»: (به تدریج آنها را گرفتار می کنیم) به کار رفته است: یکی سوره اعراف، آیه 182) «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَسْتَنْدِرُجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» (و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند به تدریج از جایی که نمی دانند گریبانشان را خواهیم گرفت) و دیگری سوره قلم، (آیه 44، سوره قلم) «فَذَرْنِي وَ مَنْ يَكْذِبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَسْتَنْدِرُجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» (44) «وَ أَمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ» (45) (پس مرا با کسی که (قرآن،) این حدیث (الهی) را تکذیب می‌کند و اگذار، ما آنان را از راهی که نمی‌دانند تدریجاً (به سوی عذاب)

پیش می‌بریم. و به آنان مهلت می‌دهم، همانا تدبیر من محکم و استوار است.) هر دو آیه هم درباره کافران است. نباید فراموش کنید که: خداوند متعال امهال دارد ولی اهمال ندارد، مهلت‌های الهی، تدبیر الله متعال برای هلاکت کفار است.

نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٥٦﴾

در حقیقت می‌خواهیم در عطا کردن خیرات به آنان شتاب ورزیم؟ [چنین نیست] بلکه [آنان] درک نمی‌کنند [که ما می‌خواهیم با افزونی مال و اولاد، در تفرقه، طغیان، گمراهی و تیره بختی بیشتری فرو روند]. (۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نُسَارِعُ»: پیشی می‌گیریم و شتاب می‌ورزیم. «بَلْ»: حرفی است که دلالت بر ابطال سخن پیش از خود و اثبات سخن بعد از خود دارد. یعنی در رساندن خوبیها و نعمتها شتاب نمی‌ورزیم، بلکه برابر قاعده استدراج، کاری می‌کنیم بر گناه خود بیفزایند تا مایه افزایش عذاب آخرت ایشان شود. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ﴿٥٧﴾

بی‌گمان کسانی که از ترس پروردگارشان بیمناکند. (۵۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُشْفِقُونَ»: اشخاص بیمناک و در هراس. مراد کسانی است که با انجام خوبیها خویشتن را سخت از عذاب خدا به دور می‌دارند. واقعاً هم ترس از الله متعال و قیامت، سبب شتاب در کارهای خیر است.

تفسیر:

کلمه «خَشْيَتُ» عبارت از ترسی است که ناشی از علم و شناخت باشد و «اشفاق» ترسی است که با محبت و احترام آمیخته باشد.

خشیت، بیشتر جنبه‌ی قلبی دارد و اشفاق جنبه‌ی عملی. آیه میفرماید: مؤمنان و سبقت گیرندگان در خیرات، کسانی هستند که در دل آنان ترس آمیخته با عظمت خدا جای کرده است و در عمل، حریم خدا را حفظ می‌کنند و حیا دارند. ترس از روی آگاهی و توجه به عظمت خداوند، مایه‌ی رشد است.

وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٨﴾

و کسانی که به آیات پروردگارشان ایمان می‌آورند. (۵۸)

تفسیر:

ایمان آوردن به هر قانونی که الله متعال میفرستد و دور شدن از انواع شرک‌ها، وظیفه‌ی دائمی و همیشگی ما است. (زیرا کلمه‌ی «يُؤْمِنُونَ» و «لَا يُشْرِكُونَ» فعل مضارع و نشانه‌ی دوام و استمرار است).

وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ ﴿٥٩﴾

و کسانی که به پروردگارشان شرک نمی‌ورزند. (۵۹)

تفسیر:

امام فخر رازی فرموده است که: منظور ایمان به توحید و نفی شریک آوردن برای خدا نیست؛ چون این مفهوم در آیه‌ی قبل قرار دارد، بلکه منظور نفی شرک نهان و خفی است، به این معنی که عبادت را خالصانه برای او و جلب رضایت او انجام دهد. (تفسیر کبیر

(۱۰۷/۲۳)

وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ ﴿۶۰﴾

و کسانی که آنچه باید [انجام] بدهند، [انجام] می‌دهند. در حالیکه و دل‌هایشان ترسان است که به سوی پروردگارشان باز می‌گردند. (۶۰)

تفسیر:

«يُؤْتُونَ مَا آتَوْا»: می‌دهند و عطاء می‌کنند آنچه را که عطاء کرده و در توان دارند. مراد دادن زکات و صدقات و ادای حقوق مردم و حق پروردگار است. حسن گفته است: مؤمنان در آن حال که کار نیک انجام می‌دهند ترس آن دارند که مبدا خدا عمل نیکشان را نپذیرد.

«أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ ﴿60﴾»: دلیل اینکه این مؤمنان قلبی هراسناک دارند این است که احتمال می‌دهند در انجام طاعات و عبادات قصور داشته‌اند و آنچنان که شایسته است فرمان پروردگار را اجرا نکرده‌اند. آنان همچنین باور دارند که در محضر خداوند متعال حاضر شده و بر کوچک و بزرگ اعمالشان باید حساب پس بدهند. به همین جهت هراسناکند. روایت شده است که حضرت عایشه (رض) درباره‌ی آیه‌ی «وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ» از پیامبر صلی الله علیه و سلم پرسید: آیا آیه شامل حال شخصی می‌شود که زنا و دزدی می‌کند شراب می‌خورد اما از خدا می‌ترسد؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «لا یا بنت ابی بکر، یا بنت الصدیق، و لکنه الذی یصلی ویصوم ویصدق وهو یخاف الله لأ: نه! ای دختر ابی‌بکر، ای دختر صدیق! بلکه او کسی است که نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد و صدقه می‌دهد اما در عین حال از خدای لایزال می‌ترسد». (اخراج از امام احمد).

أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ ﴿۶۱﴾

اینانند که در کارهای خیر می‌شتابند، و در [انجام دادن] آن [از دیگران] پیشی می‌گیرند. (۶۱).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُسَارِعُونَ»: بر همدیگر سرعت و سبقت می‌گیرند. «وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ»: از دیگران زودتر حسنات و خیرات انجام می‌دهند و جلوتر بدان می‌رسند. بلی! مسابقه مؤمنان در انجام خوبی‌ها و نیکی‌ها است و مسابقه بی دینان در انجام بدی‌ها و زشتی‌ها. (ترجمه معانی قرآن).

تفسیر:

در آیه 56 این سوره مبارکه خواندیم که برخی از انسانها تنها داشتن مال و اولاد را مایه‌ی سعادت و نشانه‌ی سرعت در خیر می‌شمارند، اما در این آیه پروردگار با عظمت ما می‌فرماید: که مایه سعادت همانا سرعت در خیر، علم و ایمان و اخلاص و انفاق همراه با خوف و خشیت است، نه آنست که آنان فکر میکنند.

واقعا امر اینست که خوف و ترس از الله متعال و قیامت، سبب شتاب در کارهای خیر است. و نشانه‌ی ایمان واقعی، سرعت دائمی در کارهای خیر است.

«يُسَارِعُونَ»: فعل مضارع، رمز استمرار است. سرعت و سبقت در کار خیر، يك ارزش است.

«أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» اشخاصیکه متصف به چنان صفات والا کسانی هستند که در انجام طاعات مسابقه میدهند تا به مقام‌های بالاتر نایل آیند.

«وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ ﴿61﴾»: «و آنانند که در انجام آنها پیش می‌تازند» یعنی: بر مردم در

انجام کارهای نیک سبقت می جویند، یا به سبب کارهای نیک به سوی بهشت سبقت می جویند.

امام فخر رازی گفته است: باید خاطر نشان ساخت که ترتیب دادن این صفات نهایت حسن را در بردارد؛ زیرا صفت اول بر خوف شدید دلالت دارد که موجب دوری جستن از عمل غیر لازم میشود، و صفت دوم بر تصدیق یگانگی خدا دلالت دارد. و صفت سوم بر ترک ریا دلالت دارد، و چهارم بر این دلالت دارد که انسان متصف به تمام آن صفات سه گانه، طاعت را انجام می دهد اما باز در بیم و هراس است که مبادا در انجام آن اعمال تقصیری از او سرزده باشد. و چنین حالتی آخرین مقام و منزلت صدیقین است. خدا آن را به ما عطا فرماید! (تفسیر کبیر ۱۰۷/۲۳).

وَلَا تَكْفُرْ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٦٢﴾

و هیچ کس را جز به اندازه گنجایش و توانش مکلف نمی سازیم، و نزد ما کتابی است (از لوح محفوظ الهی) که آن کتاب سخن به حق گوید و به هیچ کس هرگز ظلم نخواهد شد. (۶۲) **تفسیر:**

الله متعال بعد از ذکر اوصاف مؤمنان در این آیه مبارکه بیان نموده است که به بندگان مخلص هیچ تکلیفی از جانب پروردگار وضع نشده که آن تکلیف از وی خارج باشد. بناء دیده می شود که: تمام تکالیف مطابق توانایی انسان مقرر و وضع شده است.

همچنان در آیه مبارکه به فهم عالی هم اشاره به عمل آمده است که وضع تکلیف برای همه انسانها یکسان نبوده و هر کس به اندازه توان جسمی، فکری و مالی اش مکلف ساخته شده است و خداوند تکلیف غنی را از فقیر نمیخواهد.

گرچه سبقت و سرعت در کارهای خیر دارای ارزش بسزای است، ولی افراط در آن ممنوع است.

همچنان در آیه مبارکه آمده است: کارهای بندگان همه نزد خدای سبحان در کتابی که به حق سخن می گویند، ثبت است و او به آنان هیچ ستم نمی کند. نه از پاداش آنان کاسته میشود و نه به کیفرشان اضافه می گردد.

امام قرطبی گفته است: آیه از یک جهت ستمکاران را تهدید می کند و از جهتی دیگر به نیکوکاران اطمینان میدهد. (تفسیر قرطبی ۱۲/۱۳۴).

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی تذکر بعمل آمد که: دین سهل و آسان است و سخت نیست و هر کس به اندازه توان و استطاعت خویش مکلف است. اینکه در آیات متبرکه (63 الی 77) نیز از انکار و سرسختی بی باوران و مشرکان بحث بعمل آمده و می افزاید که: آنها در گمراهی و کفر و گناه و شرک فرورفته و به طعنه زدن به قرآن و استهزا به پیامبر و آزار مؤمنان دست درازی نموده اند.

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ ﴿٦٣﴾

[چنین نیست که کافران تکلیف را بیش از اندازه گنجایش و توان خود حس کنند] بلکه دل هایشان از این [حقیقت] در بی خبری عمیقی است، و برای آنان غیر از این [بی خبری] اعمالی [زشت و ناپسند] است که همواره آنها را انجام می دهند. (۶۳)

تفسیر:

کلمه «غَمْرَةٌ» به معنای غرقاب و آبی است که تمام انسان را فراگیرد. گویا غفلت همه

وجود آنان را فرا گرفته است.

در دو آیهی قبل، درباره‌ی اشخاص مخلص بحث آمد که: «هُم لَهَا سَابِقُونَ» ذکر یافت ولی در این آیه، درباره‌ی گروه منحرف بحث بعمل می‌آید که میفرماید: «هُم لَهَا عَامِلُونَ» در آیه مبارکه توضیح می‌گردد که: ابتدا روح منحرف میشود، سپس رفتار و کردار انسان تغییر می‌کند.

و بدتر از رفتار زشت، اصرار و تکرار آن است. در این هیچ جای شکی نیست که: انسان، ابتدا دست به کار خلاف میزند، سپس کار خلاف برای او منحصبت یک عادت مبدل می‌شود و او را به خود جذب می‌کند، یعنی در مسیر عمل و ارتکاب آن قرار می‌گیرد و پس از ارتکاب گناه، اسیر آن می‌شود.

«بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا» یعنی: بلکه دل‌های کفار از این کتابی که به‌حق و راستی سخن می‌گوید در غفلت است، یا دل‌هایشان از حقیقت وضع و حالی که مؤمنان در آن قرار دارند، در غفلت است. بلکه پرده‌ی غفلت و نابینایی در مقابل این قرآن بر قلوب کفار ستمکار کشیده شده است.

«وَأَلْهَمُوا أَعْمَالًا مِنْ دُونِ ذَلِكَ» یعنی: کفار جز این‌که هم‌اکنون در شرک قرار دارند، کار کردارهای ناروای دیگری نیز دارند که ناگزیر آن را در آینده انجام می‌دهند تا به‌سبب آن کردارها در دوزخ بیشتر معذب گردند بدان جهت که شقاوت و بدبختی در سرنوشتشان در لوح محفوظ به‌ثبت رسیده پس آنان از روبرو شدن با این سرنوشت، هیچ گریزگاهی ندارند. (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی).

حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجَارُونَ ﴿٦٤﴾

(آنها در غفلت‌اند) تا آن که خوشگذرانان ایشان را به عذاب گرفتار می‌کنیم، پس ناگهان فریاد و ناله سر دهند و [به آوای بلند] استغاثه کنند. (٦٤)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَتَّىٰ»: ابتدائیه است. «أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ»: ذکر خاصّ افراد متنعم و خوشگذران بدان خاطر است که دیگران پیروان بشمارند و همراه این سردمدارانند. «يَجَارُونَ»: بسان گاو بانگ سر میدهند و فریاد میکشند. از مصدر (جوار) به معنی صدای گاو، مراد ناله سر دادن و لابه کردن است. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم‌دل)

تفسیر:

واقعیت همین است که؛ برای اشخاص مرفّه و مغرور، خوشگذرانان اسرافکار جز عذاب الهی، وسیله‌ی دیگری برای هشیاری شان وجود ندارد.

لَا تَجَارُوا الْيَوْمَ لَكُمْ مِّنَّا لَا تَنْصُرُونَ ﴿٦٥﴾

[به آنان گویند:] امروز شور و فریاد سر ندهید؛ چون شما از جانب ما قطعاً یاری و مدد نمی‌شود. (٦٥)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِنَّا لَا تَنْصُرُونَ»: از سوی ما یاری نمی‌شوید.

تفسیر:

روز قیامت، روز کيفر است نه التماس. «امروز زاری نکنید» اطمینان داشته باشید آنچه از اشخاصیکه از امکانات مالی خویش، مردم را کمک و یاری نمی‌رسانند، در روز قیامت از یاری محروم می‌گردند. برای شان گفته می‌شود شور و فریاد سر ندهید که نه هرگز

عذاب را از خود دفع توانید کرد و نه هرگز دیگران آن را از شما دفع می‌کنند. بنابراین جزع و فزع و داد و واویلاى شما هیچ سودی به حالتان ندارد.

قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰٰ أَعْقَابِكُمْ تَنَكِّصُونَ ﴿٦٦﴾

همانا آیات من را بر شما می‌خواندند و شما به پشت سرتان به قهقرا برمی‌گشتید [تا آن را نشنوید!](۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَعْقَاب»: جمع عقب، پاشنه. «تَنَكِّصُونَ»: به عقب بر می‌گشتید. اعراض می‌نمودید.

تفسیر:

باید گفت که: بی‌اعتنایی به انبیا، و دساتیر آنان نشانه‌ی رشد و ترقی نیست، بلکه عامل سقوط و عقب افتادگی است. دستورات و قوانین الهی، عامل رسیدن به تکامل بوده و پشت کردن به آن مایه‌ی سقوط است.

مُسْتَكْبِرِينَ بِهٖ سَامِرًا تَهْجُرُونَ ﴿٦٧﴾

در حالی که در برابر آن آیات استکبار می‌نمودید و شبها در جلسات خود به بدگویی ادامه می‌دادید. (۶۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُسْتَكْبِرِينَ»: به خود بالندگان. متکبران. «سَامِرًا»: گفتگوهای شبانه. قصه‌گویان شب. «تَهْجُرُونَ»: هذیان و پریشان‌گویی می‌کردند. بدگویی و یاه‌سرائی می‌نمودند. ترک می‌کردند. با توجه به معنی اخیر (تَهْجُرُونَ) مفهوم چنین می‌گردد: آیات مرا ترک می‌کردند و از پذیرش سر باز می‌زدند. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

در آیه مبارکه میفرماید که شما بودید که بر بندگان تکبر ورزیده، روز معاد را انکار کرده و بر سایر اعراب با مسجدالحرام افتخار می‌کردید و مدعی آن بودید که به خاطر مسجدالحرام از همه مردم بهترید؛ شایان ذکر است که مردم مکه در تکبرورزیدن به خانه کعبه و افتخار کردن به تولیت امور آن مشهور بودند و می‌گفتند: هیچ‌کس نمی‌تواند بر ما غالب شود زیرا ما اهل حرم و خادمان آن هستیم مشرکان مکه شبها گرد خانه کعبه جمع شده افسانه سرایی می‌کردند و عمده افسانه‌گویی‌هایشان بدگویی از قرآن و طعن زدن در آن بود. دیده میشود: کسی که در روز منطق ندارد، شب یاه سرائی می‌کند.

ابن کثیر گفته است: ضمیر به قرآن برمی‌گردد. آنها در یاه‌گویی شبانه‌ی خود از قرآن به زشتی نام می‌برند و می‌گفتند: قرآن سحر است، شعر است و کهانیت، و دیگر گفته‌های ناروا می‌گویند. (مختصر ۵۶۹/۲).

ابن جوزی (رح) فرموده است: ضمیر به «بیت الله الحرام» بر می‌گردد و کنایه از امری ذکر نشده میباشد؛ چون مشهور است. و معنی آیه چنین است: بیت و حرم سبب امنیت و آسایش شما میباشد، درحالی‌که دیگران در جای خود در بیم و هراسند، به همین جهت شما به بیت و حرم تکبر و مباحات می‌کنید و گردن فرازی از خود نشان میدهید و می‌گویید: ما اهل حرم هستیم. نظر ابن عباس (رض) و غیره چنین است. (زاد المسیر ۴۸۲/۵).

شان نزول آیه 67:

745- ابن ابوحاتم از سعید بن جبیر روایت کرده است: قریش در اطراف کعبه جلسات

شب نشینی تشکیل می دادند، به یکدیگر فخر فروشی می کردند و به دور کعبه طواف نمی کردند. پس آیه «مُسْتَكْبِرِينَ بِهٖ سَامِرًا تَهْجُرُونَ» نازل شد.

أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿٦٨﴾

آیا در این سخن [که وحی الهی است] نیندیشیدند؟ یا مگر [برای اولین بار] کتابی برای آنان آمده است که برای پدران پیشین آنان نیامده بود؟ (۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

اصل **يَدَّبَّرُوا**، (**يَتَدَبَّرُوا**) است، یعنی آیا درباره معانی و مفاهیم آیات قرآنی نمی اندیشند؟ «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل.

تفسیر:

مفسر ابو سعود فرموده است: یعنی آمدن کتب از جانب خدای متعال برای پیامبران سنتی دیرین است که انکار آن امکان ندارد. و قرآن بر آن روش و طریقه آمده است، پس چرا آن را انکار میکنند! (ابو سعود ۳۸/۴).

باید گفت که: قرآن، کتاب تدبّر و اندیشه است. نه فقط تلاوت، زیرا اگر هرکسی در معانی قرآن تدبّر و اندیشه کند، یقیناً حقانیت آن برای شان آشکار می شود و به قرآن و آنچه در آن است، ایمان می آورند.

خداوند متعال در طول تاریخ بشریت صدای وحیانی را به مردم رسانده و اساس و بنیاد همه ای ادیان آسمانی یکی می باشد.

أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿٦٩﴾

یا آنکه پیامبرشان را نمی شناسند، پس به این سبب او را انکار می کنند؟ (۶۹)

تفسیر:

«أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا...» آنان که محمد را می شناسند و از امانت و صداقت و حسن اخلاق و حسب و نسب او آگاهند.

مرحوم شیخ صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: این هم توبیخی دیگر است یعنی: یا این که محمد صلی الله علیه و سلم را به امانت و درستی و حسن اخلاق، نمی شناسند. به چندین جهت آنها را توبیخ کرده است: اول، آنها را به خاطر بهره نگرتن از قرآن توبیخ کرده. دوم، آنها را توبیخ کرده است که هر چه برای آنان آمده است مانند آن برای پدران آنها آمده است. سوم، این که محمد صلی الله علیه و سلم را از لحاظ نسب و صداقت و امانت می شناسند. چهارم، این که با وجود این که به خوبی می دانند محمد صلی الله علیه و سلم از لحاظ عقل و درک و زکات و ذهن از آنان برتر است اما او را به دیوانگی متهم میکنند. (تفسیر صفوة التفاسیر شیخ صابونی) از این رو بعد از آن میفرماید:

أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمُ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ ﴿٧٠﴾

یا می گویند: نوعی دیوانگی در اوست؟ [که دعوی رسالت می کند، نه چنین نیست که این یاهو گویان به هم می بافند] بلکه او دین حق را برای ایشان آورده است، ولیکن اکثرشان حق را خوش ندارند. (۷۰)

تفسیر:

باداشتن این افکار آنان را برکفر واداشته طوریکه می گفتند: محمد صلی الله علیه و سلم دیوانه است؟ این هم توبیخ دیگری که تفنّن آنها را در دشمنی و انکار کردن نشان می دهد. قسم به الله متعال که دروغ گفتند حق تعالی از این امر مصونش داشته است، او برای شان

هدایت و حکمت و رشد و رستگاری را آورده است؛ لیکن بیشترشان از روی حسد و عناد، از حق نفرت دارند.

وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ ﴿٧١﴾

و اگر حق از هوا و هوس هایشان پیروی می‌کرد، حتماً آسمان‌ها و زمین و هر که در آنهاست، تباہ می‌شد. بلکه پند و عبرت‌شان را بر آنها آورده‌ایم، اما آنان از پند و نصیحت نامه خود روی گردان‌اند. (۷۱)

تفسیر:

ابن کثیر فرموده است: این آیه بیانگر ناتوانی و اختلاف نظر و تفاوت خواسته‌های بندگان است، نیز بیانگر آن است که خدای متعال در تمام صفاتش و در تمام افعال و تدبیراتش کامل است. (مختصر ابن کثیر ۵۷۰/۲).

واقعاً هم: اگر حق، تابع هوس های مردم باشد، نظام هستی فاسد و تباہ و برباد می‌گردد، حق، هرگز نباید تابع تمایلات و خواسته‌های مردم باشد، دین، وسیله بیداری و شرف ملت‌ها و نجات آنان از نابودی است.

أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَجَ رِبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿٧٢﴾

یا [مگر برای ادای وظیفه ات] مزدی از آنان می‌خواهی [که پذیرش دعوتت برای آنان سنگین است؟] پس مزد پروردگارت بهتر است، و او بهترین روزی دهندگان است. (۷۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَرْجًا»: اجر و مزد. هزینه (سوره: كهف / 94). «خَيْرُ الرَّازِقِينَ»: بهترین روزی رسانان. بهترین دهندگان (سوره های: مائده آیه 114، حج آیه 58).

تفسیر:

یعنی: یا عاملی که آنان را از ایمان آوردن باز می‌دارد این است که طوری فکر میکنند که: گویا تو از آنان در برابر ادای وظیفه رسالت، مزد طلب میکنی، بناءً ایمان به تو و پذیرش دعوت و پیامت را فرو گذاشته‌اند؟ با آن‌که می‌دانند که تواز آنان چنین مزدی و پاداشی نخواسته‌ای. حتی الله متعال پذیرفتن صدقه را بر رسولش حرام ساخته است تا گوینده‌ای نگوید: او برای به‌دست‌آوردن مال و ثروت مدعی رسالت شده است.

«وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»: او بهترین روزی دهنده و بهترین روزی رسان است؛ چون بدون احتیاج و نیاز عطا می‌کند. تمام کسانی را که از وی روزی درخواست کنند یا درخواست نکنند روزی می‌دهد.

وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٧٣﴾

به طور قطع و یقین تو آنها را به صراط مستقیم دعوت می‌کنی. (۷۳)

تفسیر:

پیامبر، منادی راه درست و صحیح است. ای پیامبر! در حقیقت تو آنها را به راه راست راه و روشی پایدار و بر دینی استوار یعنی دین مقدس اسلام دعوت می‌کنی که انسان را به جنات نعیم واصل می‌کند.

وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّاكِبُونَ ﴿٧٤﴾

اما کسانی که به آخرت ایمان ندارند، از راه راست (به راه‌های گمراهی) منحرف

شده‌اند. (۷۴)

تفسیر:

«نَاكِبُونَ»: منحرفان از مسیر یعنی کسانی که حشر و نشر و کيفر و پاداش را تکذیب می‌کنند، از طریق حق و مستقیم منحرفند.

در حدیث شریف به روایت عمر بن خطاب (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «من پیایی دامن شما را می‌کشم که هان! بیایید از (سمت و سوی) آتش، بیایید از (سمت و سوی) آتش، خود را در آن نیفکنید اما شما بر من غالب می‌شوید و همچون هجوم پروانگان و ملخ‌ها و حشرات خود را در آن می‌افکنید پس نزدیک است که دامن شما را رها کنم. و من بر حوض «کوثر» پیش قراول شما هستم پس در آن بر من جمع و پراکنده در می‌آید و شما را به سیمایان و نامهایتان چنان میشناسم که شخص شتر بیگانه را در میان شتران خود میشناسد سپس به جهت راست و به جهت چپ برده میشوید آنگاه به بارگاه پروردگار خود التماس و التجا میکنم و می‌گویم: ای پروردگار من! قوم من! ای پروردگار من! امت من! پس گفته می‌شود: ای محمد! تو نمی‌دانی که آنان بعد از تو چه پدید آوردند، آنان بعد از تو به قهقرا بر پاشنه‌های خود می‌رفتند (یعنی به جاهلیت برگشته بودند)».

وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرِّ اللَّجْوَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿٧٥﴾

و اگر به آنان رحم کنیم و آسیب و رنج را که دچار آن هستند [از آنان] برطرف سازیم، باز هم سرگردان و متحیر در سرکشی و طغیانشان لجاجت می‌ورزند. (۷۵)

تفسیر:

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم سرکشان قریش را چنین نفرین کردند: «اللهم اشدد وطأتك علي مضر، اللهم اجعلها عليهم سنين كسني يوسف». «بارها! فشارت را بر مضر سخت گردان و این فشار را بر آنان قحطی ای مانند قحطی دوران یوسف بگردان».

خداوند متعال دعای پیامبرش را اجابت کرد و آنان را به قحطی و گرسنگی مبتلا کرد تا بدانجا که استخوان‌های گندیده و گوشت مردار را خوردند و اموال شان تباه و فرزندان شان نابود شد. (تفسیر انوار القرآن).

«لَلْجُؤَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»: به گمراهی و کجروی و تجاوزگری خود ادامه داده و بر آن اصرار می‌ورزیدند، و سرگردان و حیران دست و پا می‌زدند.

طغیان:

در نظام اخلاقی اسلام، شناخت «مهلکات» و دوری از آنها تأثیر مهمی در اصلاح اخلاق فردی و اجتماعی دارد. یکی از مهم‌ترین مهلکات که تأثیر زیادی در ویرانی و فساد اخلاق فردی و اجتماعی داشته و باعث دوری از بارگاه الهی و در نتیجه موجب عذاب الهی در دنیا و آخرت می‌گردد، «طغیان» است.

در قرآن کریم، فرعون به عنوان سبیل طغیان معرفی شده طوریکه در (آیه 17 سوره نازعات میفرماید: «ادْهَبْ اِلَى فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغَى ﴿١٧﴾») (به سوی فرعون برو که او سرکشی کرده است) همچنان در (آیه 24 نازعات) میفرماید: «فَقَالَ اَنَا رَبُّكُمُ الْاَعْلَى ﴿٢٤﴾» فرعون در نهایت دعاوی ربوبیت کرد، و آخر الامر در رود نیل غرق شد طوریکه در (آیه 90/سوره یونس) آمده است. (وما بنی اسرائیل را از بحر عبور دادیم. در حالیکه فرعون

ولشکریانش از روی ظلم، ستم و تجاوز آنان را دنبال می‌کردند تا چون غرقاب فرعون را فراگرفت گفت: ایمان آوردم که معبودی نیست جز همان که بنی‌اسرائیل به او ایمان آورده‌اند و من از تسلیم‌شده‌گانم.)

خصوصیات طغیان گران:

با در نظر داشت هدایات قرآنی طغیان گران دارای خصوصیت بخصوص خویش اند که از جمله میتوان بشرح ذیل بررسی آن اشاره نمود:

1 - طغیان گران سعی و تلاش می کنند تا از هر وسیله ممکن، استفاده به عمل آورده تا در نتیجه نیروهای فعال در جامعه بشکل از اشکال غیر فعال سازند؛ مانند فرعون که برای اسارت بنی اسرائیل، مردان آنها را می کشت و زنانشان را برای خدمتکاری و بهره کشی زنده نگاه می داشت (قصص قرآنی) و در صورتی که نتوانند مردان را از بین ببرند مردانگی را نابود می کنند و با پخش وسائل فساد، مواد مخدر، توسعه فحشاء و بی بند و باری جنسی، گسترش شراب و قمار و انواع سرگرمی های ناسالم، روحیه شهامت و سلحشوری و ایمان را در آنها خفه می کنند.

2 - طغیان گران همیشه رأی صواب را رأی خود می پندارند و به احدی اجازه اظهار نظر در برابر نظر خود نمی دهند. (مراجعه شود به (غافر: 29).

3 - طغیان گران برای تحکیم پایه های سیاست جابرانه خود قبل از هر چیز سعی می کنند قربانیان خود را به استضعاف فکری و فرهنگی و سپس به استضعاف اقتصادی بکشانند تا قدرت و توانی برای آنها برای قیام و مقابله با اعمال نادرست طغیان گران باقی نماند و به این وسیله بتوانند ارزش های دروغین را جایگزین ارزش های راستین نمایند.

4 - طغیان گران به هنگامی که بر اوضاع مسلط اند همه چیز را مال خود می شمردند و همه را بردگان خویش؛ و جز منطق استبداد، چیزی نمی فهمند؛ اما به هنگامی که پایه های تخت بیدادگری خود را لرزان و حکومت خویش را در خطر ببینند موقتاً از تخت استبداد پایین آمده، دست به دامن مردم و آراء و افکار آنها می شوند، مملکت را مملکت مردم و آب و خاک را از آنان دانسته و آراء آنها را محترم می شمردند. (مراجعه شود به شعراء: 34 و 35).

5 - طغیان گران در هر عصر و زمان، نخست مردان مصلح الهی را متهم به توطئه بر ضد مردم می کنند و پس از استفاده از حربه تهمت، حربه شمشیر را به کار می برند تا موقعیت حق طلبان و پشتوانه مردمی آنها، نخست تضعیف شود، سپس به راحتی آنها را از سر راه خود بردارند. (اعراف: 124/123؛ شعراء: 149).

6 - طغیانگران در سخنان خود دچار تناقض گویی می شوند؛ بطور مثال آنها در تهمت‌ها و نسبت‌های دروغین که به انبیای بزرگ میدادند گرفتار سردرگمی و تناقض و پریشان گویی عجیبی بودند؛ گاه آنها را ساحر میخواندند. (مراجعه شود به آیه 109 سوره اعراف). وگاهی آنان را مجنون خطاب می نمایند، طوریکه در (آیه: 102 سوره اسراء) آمده است.

جلوه گاه طغیان:

باید یاد آور شد که جلوه‌گاه طغیان در عالمان، در علم است که به وسیله‌ی آن بالای مردم تفاخر و مباحات جلوه می‌کند.

طغیان ثروتمندان در مال است که به وسیلهی بخل خود را نشان می‌دهد. طغیان صالحان در عمل نیک است که به وسیلهی ریا و سُمعه (خودنمایی و شهرت طلبی) نمایان می‌شود. و طغیان هواپرستان در پیروی از شهوت‌ها جلوه می‌کند.

وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ ﴿٧٦﴾

همانا ما آنان را به عذاب و آسیب‌ها [ی دنیایی] گرفتار کردیم، ولی نه برای پروردگارشان فروتنی کردند و نه به پیشگاهش زاری می‌کنند. (۷۶)

تفسیر:

باید متذکر شد که: کافران لجوج، نه با رحمت خداوند متعال هدایت می‌شوند و نه با قهر و عذاب الهی. در آیهی قبل، درباره‌ی کافران لجوج خواندیم که: اگر به آنان رحم کنیم، لجابت میکنند و به راه نمی‌آیند؛ و در این آیه مبارکه میخوانیم: اگر آنان را با قهر خود هم گرفتار و عذابشان کند، باز هم به راه نمی‌آیند.

خداوند متعال انواع مجازات‌ها و اشکال مشاکل و پرابلم‌های بر کفار لجوج نازل می‌فرماید ولی آنها برای پروردگار خود فروتن نمی‌گردند و از گناه خویش دست بردار نمی‌شوند و به توبه مراجعه نمی‌نمایند. یعنی: شکسته و فروتن نشدند بلکه همچنان بر تَمرد و سرکشی‌شان در برابر حق تعالی اصرار و پافشاری کردند. واقعاً باید گفت که انسانهای سنگدل به مرحله‌ای می‌رسد که در برابر خدای بزرگ، هرگز خضوع و تضرع و ناله نمی‌کند.

شان نزول آیه 76:

746- نسائی و حاکم از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: ابو سفیان نزد پیامبر (آمد و گفت: ای محمد! تو را به خدا و خویشی و قرابت قسم می‌دهم، ما پشم و کرک شتر را با خون یک جا کوبیده خوردیم. آیه «وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ» نازل شد. نسائی در «الکبری» 11352 و «تفسیر» 372، طبری 25632، واحدی 629، طبرانی 11 / 370 ح 12038، حاکم 2 / 394 و بیهقی در «دلایل» 2 / 90 از چند طریق از یزید نحوی از عکرمه از ابن عباس (رض) روایت کرده اند. این حدیث با طرقتش حسن و به اصلش حدیث بعدی شاهد است. بدون نزول آیه. «تفسیر شوکانی» (1816).

747- بیهقی در «دلایل» روایت کرده است: ابن اثال حنفی به اسارت سپاه اسلام درآمد، او را به حضور پیامبر آوردند و آن حضرت آزادش ساخت. ابن اثال اسلام را پذیرفت و به مکه سپس از آنجا خارج شد و مسیر رفت و آمد بین مکه و میره را که از توابع یمامه به شمار می‌آمد مسدود ساخت. تا این که قریش از گرسنگی دست به خوردن کرک کوبیده و خون زد. آنگاه ابوسفیان به خدمت سرور کائنات شتافت و گفت: آیا تو نمی‌گویی که من دلسوز و مایه رحمت برای جهانیان هستم، پیامبر گفت: بله، ابوسفیان گفت: تو پدران را با شمشیر و فرزندان آن‌ها را از گرسنگی کشتی. پس این آیه نازل شد.

حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿٧٧﴾

تا هنگامی که دری از عذابی سخت به روی آنان بگشاییم، ناگهان در آن حال از همه چیز مأیوس و نومید می‌شوند. (۷۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَابًا ذَا عَذَابٍ»: دری از عذاب. مراد مجازات روز قیامت و عذاب دوزخ است (زخرف آیات 74 و 75). «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

ابو سعود در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: همان طور منظور از عذاب، عذاب آخرت است و توصیف آن به «شدید» مؤید این نظر است؛ یعنی ما آنان را به تمام سختی‌ها، از قبیل قتل و اسارت و گرسنگی و غیره آزمایش کردیم، اما نرمش و توجهی به اسلام از آنان مشاهده نشده تا زمانی که عذاب آخرت را می‌بینند. در آن هنگام نومید شده و سر ذلت را فرو می‌آورند. (ابو سعود ۴۰/۴).

«مُبْلِسُونَ» «مبلس» از مادهی «ابلاس» گرفته شده و به معنای اندوهی است که پس از وقوع حادثه‌ی تلخ و شدید به انسان دست می‌دهد و غالباً او را به سکوت و حیرت و یأس می‌کشاند. (مراجعه شود به سوره: روم آیات 12 و 49).

به یاد داشته باشید که: در عذاب نهایی، جایی برای توبه و نجات نیست و عذاب شدگان

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (78 الی 90) در باره نعمت بزرگ الله متعال بر بندگانش، پافشاری مشرکان بر شرک، دلایل اثبات زنده شدن، مورد بحث قرار گرفته است.

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿٧٨﴾

و اوداتی است که برای شما گوش و چشمها و قلبها آفرید (ولی) عده بسیار کمی از شما شکر او به جای می‌آورید. (۷۸)

وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٧٩﴾

و او ذاتی است که شما را در زمین منتشر و پراکنده ساخت. و به سوی او محشور خواهید شد. (۷۹)

تفسیر:

«ذَرَأَ»: آفریده است و افزون و پراکنده نموده است (مراجعه شود به سوره: انعام آیه 136، سوره اعراف آیه 179). «إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»: در پیشگاه او جمع آورده می‌شوید. به پیشگاه او برگردانده می‌شوید (مراجعه شود: بقره آیه 203، آل عمران آیات 12 و 158).

وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٨٠﴾

و اوداتی است که حیات می‌دهد و می‌میراند و رفت و آمد شب و روز در سیطره خواست اوست، آیا نمی‌فهمید؟ (۸۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِخْتِلَافٌ»: آمد و شد. دگرگونی زمانی و فعل و انفعالات (بقره آیه: 164، آل عمران آیه 190). «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ» و تنها اوست که از عدم ایجاد کرد، بعد از حیات می‌میراند، بعد از مرگ برمی‌انگیزد.

«وَلَهُ إِخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ»: وپشت سرهم آمدن شب با تاریکی‌هایش و روزبا روشنگری‌هایش همراه با اختلاف در اوقات تنها از اوست، «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» پس آیا در عظمت و قدرت بی‌مثال خداوند متعال نمی‌اندیشید؟! «مگر نمی‌اندیشید» در قدرت باری تعالی تا به خود آید و این حقیقت را که قدرت وی بر همه ممکنات فراگیر است دریابید و بدانید که برانگیختن پس از مرگ نیز از همین مقوله قدرت است؟ و حقیقت امر اینست که: اندیشه و تعقل، انسان را به توحید می‌رساند.

بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ ﴿٨١﴾

بلکه این مردم کافر هم همان سخن کافران پیشین را گفتند. (۸۱)

تفسیر:

کفار در انکار روز جز منطق و استدلال جدیدی را برای بازگویی ندارد، و تنها حربیه آنان در برابر حق، تعجب همراه با انکار است.

محمد علی صابونی مفسیر تفسیر صفوة التفاسیر می نویسد: «بل» برای اضراب است. یعنی عقل و خرد جهت درک این دلایل و اندرزها را ندارند، بلکه این مشرکان - کفار مکه - گفته‌ی ملت‌های قبل را تکرار و بازگو می‌کنند، یعنی دشمنان خدا پیامبرش را تکذیب و کتابش را انکار کردند و همان جوابی را ارائه دادند که کفار پیش از آنان ارائه می‌دادند.

قَالُوا إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَنَا لَمَبْعُوثُونَ ﴿٨٢﴾

آنها گفتند آیا هنگامی که مردیم و خاک و استخوان (پوسیده) شدیم آیا بار دیگر برانگیخته خواهیم شد؟ (۸۲)

تفسیر:

کافران بیان می‌داشتند: آیا معقول است که وقتی یک بار مردیم و در گور شدیم، اجساد ما در زمین پاشان و پراکنده شد و به صورت ذرات پراکنده در آمیم و استخوان‌های ما در قبر فرسوده و پوسیده شد، باز به صورت مخلوق در می‌آیم؟ چنین امری هرگز نمی‌شود. و چنین امر غیر ممکن است. بلی! بعید انگاشتن حقیقت احیای مجدد، بی‌آنکه در این قضیه به سراغ مشابه‌های دیگری بروند، یا در این حقیقت که خود در آغاز از همین خاک آفریده شده‌اند، تأمل نمایند، از هرگونه پشتوانه عقلی و علمی بی‌بهره است.

لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٨٣﴾

البته این وعده به ما، و در گذشته به پدران ما (نیز) داده شده است، اما این، چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست. (۸۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أساطیر»: جمع أسطورة، اکاذیب. دروغگوئی‌ها (سوره‌های: انعام آیه 25، فرقان آیه 5).

تفسیر:

کفار در خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌گویند: ای محمد! این سخن بر پدران ما نیز تکرار شده، آنگونه که تو نیز آن را به ما می‌گویی یعنی: قبل از بعثت محمد صلی الله علیه وسلم نیز به ما و پدرانمان همین وعده احیای مجدد را داده بودند ولی این امر برای ما آشکار نشده است؛ این سخن جز خرافات امت‌های پیشین نیست.

قُلْ لِمَنْ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٤﴾

ای پیامبر! به آنان بگو: اگر می‌دانید کیست که زمین را آفریده و مالکیت زمین و هر که در آن است از آن اوست؟ کیست که روزی دهنده همگان و تدبیر گره‌مگی است؟ (۸۴)

تفسیر:

«إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»: اگر فهمیده و آگاهی. این جمله متضمن تحقیر مخاطبان بوده و اشاره به نادانی ایشان دارد.

امام قرطبی در تفسیر آیه مبارکه می‌فرماید: خدا در این آیه از پروردگاری و یگانگی و

مالکیت بی‌زوال خود و قدرت و توانایی خویش که تغییر پذیر نیست، خبر می‌دهد. و این آیات و آیات بعد از آن نشان می‌دهند که جایز است با کفار به مجادله پرداخت و علیه آنان اقامه‌ی دلیل کرد. و یادآور شده است که هر آن کس خلق و ایجاد و ابداع و نوآوری را شروع کرده است همو شایسته‌ی پروردگاری و پرستش است. (قرطبی ۱۲/۱۴۵-۱۴۶).

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٨٥﴾

(در جواب تو) می‌گویند: همه از آن خدا است، بگو: آیا پند نمی‌گیرید؟ (۸۵)

تفسیر:

هر انسان آگاهی این حقیقت را می‌داند که: زمین و همه‌ی کسانی که در آن هستند، بی‌صاحب و بی‌حساب نیست. ای پیامبر! به آنان بگو: پس آیا این امر دلیلی بر آن نیست که الله متعال برزنده ساختن بعد از میراندن نیز تواناست؟ «أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»: تذکر به معنی یاد کردن و اندیشیدن و به خاطر آوردن است (سوره انعام آیه 152). اصل (تَذَكَّرُونَ) تَذَكَّرُونَ است.

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٨٦﴾

بگو: مالک آسمان‌های هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟ (۸۶)

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٨٧﴾

البته باز جواب دهند که آنها از الله است، بگو: پس چرا متقی و خداترس نمی‌شوید؟ (۸۷)

تفسیر:

«أَفَلَا تَتَّقُونَ»: پس چرا پرهیزگاری نمی‌کنید؟ پس چرا خود را از موجبات عذاب خدا به دور نمی‌دارید؟

قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٨﴾

بگو: کیست آن که پادشاهی هر چیزی در دست اوست؟ و او ذاتی است که پناه می‌دهد، و در برابر (عذاب) او (به کسی) پناه داده نمی‌شود، اگر می‌دانید. (۸۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَلَكُوتُ»: ملک سترگ. فرماندهی بزرگ (انعام آیه 75، اعراف آیه 185، یس آیه 83).

«يُجِيرُ»: پناه می‌دهد. در پناه خود می‌گیرد، و به فریاد میرسد.

«لَا يُجَارُ عَلَيْهِ»: کسی در برابر او پناه داده نمی‌شود، و فریادرسی نمی‌گردد. (تفسیر خرمدل)

تفسیر:

«قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ»: ای پیامبر! به آنان بگو: ملک کامل و وسیع در دست کیست مالک، تدبیر ساز و گرداننده همه چیز کیست؟ و خزانه و اصل همه چیز در اختیار کیست؟

وکلیدهای امور به دست کیست؟ و کیست در این عالم هستی دخل و تصرف و ایجاد و خلق را در قبضه‌ی قدرت دارد؟ و تدبیر عالم در دست کیست؟

«وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ» همواره پناه دهنده‌ی پناه جویان است و در پناه هیچ کس نمی‌رود؛ یعنی: هیچکس نمیتواند از عذاب الهی خود را نگاهدارد و هیچکس بر یاری دادن و به فریاد رسیدن او در برابر الله متعال قادر نیست و شما نمی‌توانید چنان مرجعی را معرفی کنید.

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلٌّ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ﴿٨٩﴾

می گویند: (همه اینها) از آن خدا است. بگو با این حال چگونه می گویند شما را سحر کرده اند؟ (۸۹)

تفسیر:

«قُلٌّ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ» یعنی: چگونه شیاطین جن و انس، با افسانه و افسون حق را در خیال شما باطل جلوه می دهند و صحیح را فاسد و در نتیجه با وجود روشن بودن حق، غیر الله تعالی را می پرستید، و ایمان به پیامبر و کتاب روز آخرت برگردانیده شدید؟ گویی به شما سحری رسیده است!؟

مفسر ابو حیان فرموده است: سحر در اینجا مستعار است و تشبیه در آشفتگی و پریشانی آنها است؛ چرا که پرت و پلا میگویند همان گونه که از انسان افسون شده چرت و پرت گویی رخ می دهد. (البحر المحیط ۴۱۸/۶).

این سه توبیخ را مرحله به مرحله ترتیب داده و اول گفته است: أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (آیه: ۸۵) و وهلهی دوم گفته است: «أَفَلَا تَتَّقُونَ» (آیه ۸۷) که بلیغ تر همان است؛ زیرا تخویف و تهدید بیشتر را دربر دارد. و در مرحله سوم گفته است: «فَأَنَّى تُسْحَرُونَ»، (آیه: ۸۹) در این عبارت توبیخی مکنون است که در دیگر عبارات نیست. (التسهیل ۵۵/۳).

بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٩٠﴾

چنین نیست [که آنان می گویند] بلکه ما حق را برای آنان آورده ایم، و بی تردید آنان دروغگو هستند. (۹۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْحَقِّ»: مراد قرآن است که اصول نامه حقیقی و راستین دین مقدس اسلام میباشد. (سوره: بقره / آیه ۱۱۹، نساء آیه ۱۷۰، یونس آیه ۱۰۸). توحید و کتابهای آسمانی و شرائع الهی. «ترجمه معانی قرآن».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۹۱ الی ۹۲) در مورد اینکه الله متعال نه فرزند دارد و نه شریک، بحث بعمل می آید.

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ ﴿٩١﴾

الله هرگز فرزندی اتخاذ نکرده، و معبود دیگری با او نیست که اگر چنین می شد هر یک از خدایان مخلوقات خود را تدبیر و اداره می کردند و بعضی بر بعضی دیگر تفوق می جستند (و جهان هستی به تباهی کشیده می شد) (لذا) منزله و پاک است الله از آنچه (کافران در حق او) وصف می کنند. (۹۱)

تفسیر:

«لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ»: هر خدائی به اداره امور آفریدگان خاص خود می پرداخت و به دیگران محبت و مرحمتی نمی کرد، و از آمیزش مخلوقات خویش با سایر آفریده ها جلوگیری می نمود، و نمی گذاشت خدایان دیگر بر آفریدگانش چیره شوند و در کارهایشان دخالت ورزند. «لَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ»: برخی بر برخی دیگر می خواست چیره شود. یکی بر دیگری برتری می جست، تا بر رقعہ ملک خود بیفزاید و سایرین را مغلوب خویشتن نماید.

ابن كثير گفته است: معنى آيه چنین است: اگر چندین الله موجود بود، هر يك تنها به مخلوق خود می‌پرداخت. آنگاه هر يك می‌خواست دیگری را مغلوب کند، در نتیجه بعضی بر بعضی دیگر غلبه پیدا کرده و در عالم نظمی برقرار نمی‌شد، وانگهی نظمی محکم و دقیق در عالم هستی دیده می‌شود. (مختصر ابن كثير ۵۷۳/۲).

عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٩٢﴾

او از پنهان و آشکار آگاه است، او برتر است از اینکه شريك براي او قائل شوند. (۹۲)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَعَالَى»: بالاتر و برتر است. بسی دورتر و بالاتر است (سوره: انعام آیه 100، اعراف/ آیه 190).

خوانندگان گرامی!

پس از آن که خداوند متعال، پندارهای باطل مشرکان و بی باوران را در مورد فرزند گرفتن، شریک داشتن و انکار قیامت و پاداش آن، مردود شمرد، اینک در آیات متبرکه (93 الی 98) راهنمایی های آموزنده الله متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد دعا و تضرع است، تا بوسیله آن از عذابی که دامنگیر مشرکان زمان حیات مبارکش می شود، در امان بماند و بدیها را به نیکویی پاسخ دهد؛ چون نیکویی در اوقات فراوان سودمند است. سپس به او امر کرد تا برای رهایی از وسوسه های شیطان و شیطان صفتان در هر کاری به الله متعال پناه برد.

قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيئِي مَا يُوعَدُونَ ﴿٩٣﴾

بگو: پروردگارا! اگر آن [عذابی] را که به آنان وعده می دهند، به من نشان دهی. (۹۳)
تفسیر:

حضور در میان ظالمان، خطر گرفتاری به عذاب های الهی را در پی دارد. «تُرِيئِي»: به من بنمائی. به من نشان دهی. مراد این است که اگر عذاب و بلا را دامنگیر شان کردی، در حالی که من در قید حیات و در میان شان باشم. مفسیر تفسیرانوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: یعنی: چنانچه به آنان عذاب را نازل کردی، مرا از میان شان خارج کن تا عذاب آنان را از دور ببینم ولی چیزی از آن دامنگیر من نشود زیرا من به تو مؤمنم و وعده های تو را تصدیق می کنم. چنانکه در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم دعا می کردند: «وَإِذَا أُرِدْتُ بِقَوْمٍ فِتْنَةً فَتَوَفَّنِي إِلَيْكَ غَيْرِ مُفْتُونٍ». «خدایا! هرگاه به قومی فتنه ای را اراده داشتی پس مرا به سوی خویش در حالی ببر که به آن فتنه در نیفتاده باشم».

رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٩٤﴾

پس پروردگارا! مرا در میان قوم ظالم قرار مده [و با آنان قرین عذاب مکن]. (۹۴)
تفسیر:

یعنی الهی! مرا از زمره ی ظالمان و ستمکاران قرار مده به گونه ای که همراه با آنها من هم نابود شوم.

مصطفی خرمدل در تفسیر «ترجمه معانی قرآن» می نویسد: «لَا تَجْعَلْنِي»: ... مراد این است که اگر کافران طاغی و ستمگران یاغی را به عذاب گرفتار فرمودی، مرا همراه ایشان گرفتار عذاب مفرما. یعنی گاهی فتنه و بلا بیگانه و گناهکار، یا تر و خشک را شامل می شود، پروردگارا در چنین مواقعی مرا از عذاب به دور دار (أنفال / آیه 25).

دکتر عایض بن عبدالله القرني در تفسیر آیه مبارکه میفرماید: پس پروردگار! در آن صورت مرا با کافران هلاک مکن و مرا از عذاب و خشمت به سلامت دار؛ مرا در مجازات با اشرار یکجا نساز، بلکه از کسانی قرارم ده که از ایشان راضی گردیده‌ای؛ مرا همراه ابرار قرار ده. (تفسیر المیسر)

ابو حیان گفته است: مسلم است پیامبر صلی الله علیه و سلم معصوم است و از این که در زمره‌ی ستمکاران قرار گیرد بعید و غیر ممکن است، اما به عنوان اظهار بندگی و فروتنی در پیشگاه خدا به او امر شده است دعا کند.

وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ ﴿٩٥﴾

و به یقین ما تواناییم آن عذابی که به آنان وعده می‌دهیم به تو نشان دهیم. (۹۵)

تفسیر:

به یاد داشته باشید که: تأخیر در عذاب، نشانه‌ی ناتوانی الله متعال نیست: مفسران در تفسیر آیه مبارکه می‌نویسند: پروردگار با عظمت در این آیه مبارکه به پیامبر صلی الله علیه و سلم دلداری داده، میفرماید: ای پیامبر! و به راستی خداوند با عظمت بر این امر تواناست که آنچه را از عذاب دنیا به کافران وعده اما بر مبنای حکمت خود آن را به تأخیر می‌اندازیم. این حکمت‌های عبارتند از:

به آنان مهلت می‌دهد تا توبه کنند می‌دانیم برخی از آنان به‌زودی ایمان خواهند آورد. با آنان اتمام حجت کند.

در آینده افراد مؤمنی از نسل آنان به وجود می‌آید.

به خاطر وجود پیامبر صلی الله علیه و سلم که مایه‌ی رحمت و برکت است.

ادْفَعْ بِالنِّبِيِّ هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ ﴿٩٦﴾

بدی را با بهترین روشی آن دفع کن؛ ما به آنچه که [مشرکان به ناحق ما را به آن] وصف می‌کنند، داناتریم. (۹۶)

تفسیر:

بدی را میتوان با بدی جواب داد، ولی این برخورد و این شیوه رفتار برای رهبریک مجتمع شایسته و مناسب نمی‌باشد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم تحت تربیت خداوند و مأمور برخورد به بهترین شیوه با بدی‌های دشمنان است. طوریکه در این بابت می‌فرماید: ای پیامبر! بدی از سوی مردم را با بدی از نزد خود مقابله نکن، بلکه شکیبایی و بردباری و گذشت در پیش گرفته و بدی را با نیکی جواب ده تا به رحمت دانای غیب دست یابی؛ به علاوه این روش، سبب کفاره شدن گناه و رویکرد دل‌ها به سویت می‌شود.

امام ابن کثیر در تفسیر خویش می‌نویسد: خدا در نشست و برخاست با مردم او رابه در پیش گرفتن سودمندترین روش یعنی نیکی در مقابل بدی راهنمایی فرموده است، تا خاطر طرف را جلب کند و دشمنیش را به دوستی و کینه‌اش را به مهر و محبت، مبدل کند. (مختصر ابن کثیر ۵۷۴/۲).

«نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ»: ما به آنچه وصف می‌کنند، داناتریم، ما به حال و وضع و تکذیب و استهزای آنان با خبر هستیم، یعنی: داناتریم به آنچه که تو را به آن وصف می‌کنند، از اوصافی که تو برخلاف آن هستی، یا داناتریم به آنچه که از شرک و تکذیب وصف می‌کنند پس به آنها در برابر آن جزا می‌دهیم.

وَقُلْ رَبِّ اَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ ﴿٩٧﴾

و بگو: پروردگارا! از وسوسه های شیطان ها به تو پناه می آورم. (۹۷)
تفسیر:

«هَمَزَاتٍ»: جمع هَمَزَة، تحریکات. مراد وسوسه ها است. پناه بردن به پروردگار با عظمت باید مکرر و جدی باشد. و تنها پناهگاه مطمئن همانا الله متعال است. نباید فراموش کنیم که شیاطین، متعدّد و وسوسه های آنان نیز متعدد و گوناگون است. در آیه مبارکه میفرماید: ای پیامبر! و بگو: پروردگارا! از وسوسه های فریبنده و از تحرکات اغوا گرانه شیاطین و از دعوت های انگیزنده آن ها به سوی گناه، فحشا و منکر به تو پناه می آورم. الهی ما را از شر شیطان رجیم و از وسوسه های فتنه انگیز آن نجات دهی. آمین یا رب العالمین.

وَاعُوذُ بِكَ رَبِّ اَنْ يَّحْضُرُونِ ﴿٩٨﴾

و از اینکه آنان نزد من حاضر شوند نیز به تو پناه میبرم ای پروردگارا! (۹۸)
تفسیر:

بالاخر از وسوسه، حضور شیطان هاست، یکی از راه های نفوذ شیطان، اشاره ها و وسوسه های او نسبت به برخوردهای بد ما با دیگران است. پروردگارا! و از اینکه شیاطین در چیزی از کارها و امور حاضر شده و آن امر را بر من تباه سازند، به تو پناه می برم. در حدیث شریف به روایت عمرو بن شعیب (رض) از پدرش و او از جدش آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم کلماتی را به ما تعلیم می دادند که خود ایشان هنگام خواب برای دفع ترس میخواندند: «باسم الله اَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللهِ التَّامَةِ مِنْ غَضَبِهِ وَعِقَابِهِ وَمِنْ شَرِّ عِبَادِهِ وَمِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَنْ يَّحْضُرُونِ». «به نام خدا به کلمات تامه او پناه می برم از خشم وی و عقابش و از شر بندگانش و از وسوسه های شیاطین و از این که حاضر شوند».

در روایاتی آمده است که: عبدالله بن عمرو (رض) این دعا را به کسانی از فرزندان او که به حد بلوغ میرسیدند، تعلیم می داد تا آن را در هنگام خوابشان بخوانند و کسی از آنان هم که کوچک بود و نمی توانست این دعا را حفظ کند، عبدالله آن را می نوشت و بر گردنشان می آویخت.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (99 الی 111) مطالبی در باره آرزوی بازگشت به دنیا برای جبران گذشته، سنجش های رستگاری در حساب و کتاب قیامت، مورد بحث قرار گرفته است.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿٩٩﴾

آنگاه که یکی از ایشان را مرگ فرارسد، گوید پروردگارا، مرا باز گردانید. (۹۹)
تفسیر:

در این هیچ جای شکی نیست که؛ منحرفان روزی بیدار خواهند شد و تقاضای بازگشت به دنیا را خواهند کرد، اما آن تقاضا نشدنی است. کفار همچنان به توصیف های ناروا و کردارهای زشت و بد خود ادامه می دهند. تا زمانی که مرگ به سراغ یکی از آنان آید، و در آستانه مرگ قرار گیرد و وحشتی و سختی ها آن را که پیش رو دارد مشاهده کند، باید گفت که: ضایع کردن عمر و فرصت، سبب حسرت در هنگام مرگ است طوری که یاد آوری شدیم؛ انسان در آن وخت از خواب غفلت بیدار شده آنگاه می گویند: «قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ»

آنگاه از فرط پشیمانی و حسرت میگوید: پروردگارا! مرا به دنیا باز گردان. مرا به سوی دنیا بازگردانید، مرا بازگردانید. ارجعون: صیغه جمع به معنی تکرار است. در این شکی نیست که: تقاضای بازگشت از سوی کفار جدی به نظر میرسد، ولی قول و گفتار آنان در مورد صالح شدن مشکوک است.

لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٠٠﴾

امید است در [برابر] آنچه [از عمر، مال و ثروت در دنیا] واگذاشته ام کار شایسته ای انجام دهم. [به او می گویند:] این چنین نیست [که می گویی] بدون تردید این سخنی بی فایده است که او گوینده آن است، و پیش رویشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند. (۱۰۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَعَلِّي»: تا این که من. شاید که من. «فِيمَا تَرَكْتُ»: در برابر فرصتهایی که از دست داده‌ام. در برابر اموال و اشیائی که آنها را ترک گفته‌ام و از آنها جدا گشته‌ام. به عوض ایمان و اعمال نیکویی که نداشته‌ام. «بَرْزَخٌ»: حائل و مانعی که ایشان را از رجوع به دنیا باز می‌دارد. عالم برزخ. مراد از برزخ، مرگ و یا این که جهان میان مرگ و رستاخیز است که بدان عالم قبر و عالم ارواح نیز گفته می‌شود. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

مفسیر تفسیر صفوة التفسیر محمد علی صابونی می نویسد: «كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا» نه هرگز! «کلا» کلمه‌ایست برای منع و زجر به کار می‌رود. یعنی: برگشتی به دنیا در کار نیست، بنابر این باید از این آرزو خویش دست بردارد؛ زیرا درخواستش بی فایده است و به آن ترتیب اثر داده نمی‌شود. «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿100﴾» در مقابل آنها عالم برزخ قرار دارد که مانع برگشتن آنها به دنیا می‌باشد و از برگشتن آنها جلوگیری می‌کند و تا روز رستاخیز در آن خواهند بود. مجاهد گفته است: برزخ مانع و حایل بین دنیا و آخرت است.

بناءً کسانی که مُکنت و امکاناتی دارند، باید بیشتر در این دنیا که مزرعه آخرت است، عمل صالح انجام دهند. ولی با تأسف، غرور و غفلت برای تعداد از انسانها چنان دائمی است، که از خواب غفلت در عالم برزخ بیدار میشوند و در آن وقت تقاضای برگشت به دنیا را مطرح می‌کنند اما این تقاضای شان عملی شدنی نیست، اقرار کافران به اشتباه، تنها با زبان کافی نیست بلکه باید پشتوانه‌ی قلبی هم در بر داشته باشد.

فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ ﴿١٠١﴾

پس هنگامی که در صور دمیده شود، در آن روز نه میانشان خویشاوندی و نسبی وجود خواهد داشت و نه از اوضاع و احوال یکدیگر می‌پرسند. (۱۰۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الصُّور»: بوق. مراد صور دوم است که نشانه رستاخیز مردگان است (انعام آیه 73). «فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ»: هیچ‌گونه روابط فامیلی و خویشاوندی بر جای نمی‌ماند. بدین معنی که در قیامت انسان است و اعمالش و هیچ کس از دیگری دفاع نمی‌کند و نسبت‌ها و خویشاوندی‌ها از کار می‌افتد (عبس / 34 - 37).

«لَا يَتَسَاءَلُونَ»: از همدیگر نمی‌پرسند. این عدم پرسش از یکدیگر در آغاز هنگامه رستاخیز

است (سوره: قصص آیه 66، معارج آیه 10) والّا بعد از آن پرسش و مجادله در می‌گیرد (صافات آیه 27، طور آیه 25، مدثر آیه 40). «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ»: وقتی برای بار دوم در صور دمیده شد؛ یعنی برای حشر و نشر در صور دمیده شد، و مردم از قبرهای شان بیرون شوند. «فَلَا أُنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ»: در قیامت، اسناد افتخار دنیوی محو می‌شود. دیگر نه موقعیت های برتر اجتماعی (مانند مال و ثروت و جاه که در دنیا داشته‌اند) به درد شان می‌خورد و نه پیوندهای نسبی و خویشاوندی‌ها و فخر ورزیدن به آنها؛ سودی را ببار می‌آورد. چرا که موقف محشر، جایگاه نمایش نیکی‌ها و بدی‌ها و ثواب‌ها و گناهان است نه محل طرح ادعاهای بی‌پشتوانه و باطل.

در آن روز از شدت خوف و ترس و سراسیمگی، رحم و مهر و محبت رخت برمی‌بندد، به گونه‌ای که انسان از برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندان می‌گریزد. در این موقف هیچ‌کس از حال دیگری نمی‌پرسد؛ زیرا هر کس برای خود چنان وضع پرت و پریشانی و پر از گرفتاری دارد که او را از پرداختن به دیگران بی‌نیاز می‌سازد. در حدیث شریف به روایت بزار و بیهقی آمده است که چون عمر بن الخطاب با ام‌کلثوم دختر علی بن ابی طالب ازدواج نمود، فرمود: «به خدا سوگند که مرا در این کار هدفی جز این نیست که از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمودند: «کل سبب و نسب فانه منقطع یوم القیامة الا سببی و نسبی». «هر سبب و نسبی در روز قیامت قطع شدنی است، مگر سبب و نسب من». پس این استثنایی در حق رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد پیوند خویشاوندی و نسبی ایشان است.

باید متذکر شد که: بزرگ‌ترین خسارت انسان، هدر دادن عمر و استعداد های خویش است. ورستگاران، کسانی هستند که برای روز قیامت خویش ذخایری داشته باشند.

فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۰۲﴾

پس کسانی که میزان اعمال نیک‌شان سنگین باشد، پس این گروه، ایشان نجات یافته‌گان اند. (۱۰۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ثَقُلَتْ»: سنگین شود. مراد رجحان کفه حسنات بر سیئات، و ارزشمندی اعمال و اقوال انسان است در پیشگاه الله متعال. «مَوَازِينُ»: جمع موزون، برکشیده‌ها و سنجیده‌ها. هدف از آن کردار و گفتار و پندار دنیوی انسان است. یا جمع میزان، به معنی ترازوی اعمال است (سوره: اعراف آیه 8، سوره انبیاء آیه 47). «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

حقیقت هم همین است که: رستگاران، کسانی هستند که برای قیامت ذخایری و توشه ای داشته باشند، طوری که در آیه مبارکه می‌فرماید: «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ» پس کسانی که ثواب‌های شان از اعمال شایسته بسیار باشد و این ثواب‌ها روز حساب در کفه میزان برگناهان سنگینی نماید، «فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» بی‌گمان او به نعمت‌های ابدی و جاودانه نایل و رستگار شده است.

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ﴿۱۰۳﴾

و کسانی که اعمال وزن شده آنان سبک [و بی ارزش] است، همانانند که سرمایه وجودشان

را از دست داده و در دوزخ جاودانه اند. (۱۰۳)

تَلْفَحُ وُجُوهُهُمْ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالْحُحُونِ ﴿١٠٤﴾

و آتش دوزخ چهره‌هایشان را می‌سوزاند، و آنها در آنجا غمگین و ترش روی‌اند. (۱۰۴)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَلْفَحُ»: شعله می‌زند. مراد سوزاندن و بریان کردن است. «كَالْحُحُونِ»: ترش‌رویان و چهره در هم کشیدگانی که لب‌هایشان از درد و رنج جمع و باز بماند. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«لَفْحُ» به معنای سوزاندن چهره و «كَلْحُ» به معنای برگشتن لب و آشکار شدن دندان‌ها است. «تَلْفَحُ وُجُوهُهُمْ النَّارُ» زبانه و حرارت آتش دوزخ از شدت سوزش و شرارتی که دارد هر لحظه و پیوسته به شدت چهره دوزخیان را می‌سوزاند. «تَلْفَحُ» فعل مضارع و رمز استمرار را بیان می‌کند.

ذکر اختصاصی (وجوه) را بخاطری نموده است، زیرا چهره، شریفترین و گرامی‌ترین اعضای انسان است.

«وَهُمْ فِيهَا كَالْحُحُونِ»: و آنان در دوزخ ترش، سیمای کریه و زشت، لب‌های شان در هم فرو رفته و بریان دندان‌های شان نمایان است. کفار در دوزخ، هم عذاب جسمی دارند، «تَلْفَحُ وُجُوهُهُمْ» و هم توبیخ و عذاب روحی.

ابن مسعود گفته است: دندان‌های آنان نمایان و لب‌هایشان به هم آمده و سرهایشان با شانه‌ی آتشین نشانه می‌شود. در حدیث آمده است: «آتش او را کباب کرده تا جایی که لب بالایش تا وسط سر جمع میشود و لب زیرینش فرو افتاده تا به ناف میرسد». (اخراج از ترمذی و گفته است: حسن غریب است.)

أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تَتْلُو عَلَيْنَكُمْ فَاكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿١٠٥﴾

[الله به آنان می‌گوید: آیا آیات من بر شما خوانده نمی‌شد و شما [همواره] آنها را تکذیب می‌کردید؟ (۱۰۵)]

تفسیر:

«أَلَمْ تَكُنْ...»: مراد این است که آیات من برای شما خوانده می‌شد و شما بدان‌ها ایمان نمی‌آوردید و بلکه یاوه و دروغ می‌نامیدید.

در روز قیامت به کافران به عنوان سرزنش و توبیخ گفته می‌شود: آیا آیات کتاب الهی قرآن در دنیا با دلایل قاطع و استوار به شما خوانده نمی‌شد.

«فَاكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ» با وجود این که کاملاً واضح بود همواره آن را مورد تکذیب قرار میدادید و می‌گفتید که این آیات از جانب خداوند متعال نیست؟

قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ ﴿١٠٦﴾

می‌گویند: ای پروردگارا! تیره‌بختی و شقاوت ما بر ما غالب شد، و ما گروهی گمراه بودیم. (۱۰۶)

تفسیر:

«قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا» وجدان‌ها در قیامت بیدار می‌شوند و مجرمان به گناهان خود ذلیلانه اعتراف می‌کنند، چون علیه آن‌ها حجّت اقامه شد و آنان به این یقین رسیدند که هلاک می‌شوند بناءً گفتند: پروردگارا! «وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ ﴿106﴾» «و ما مردمی گمراه بودیم» که با این شقاوت و بدبختی خود را تباه ساختیم.

رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ ﴿١٠٧﴾

ای پروردگار ما! ما را از این جا بیرون کن، پس اگر باز (به سوی کفر و شرک) برگشتیم، پس در این صورت ظالم خواهیم بود. (۱۰۷)

تفسیر:

«عُدْنَا»: برگشتیم. دعوت کردیم.

در آیه قبلی خواندیم که آنان اول به گناه خود اقرار و اعتراف کردند، و سپس به خواهش و زاری روی می‌آورند، و گفتند پروردگار! ما را از دوزخ نجات ده تا به دنیا باز گردیم و هدایت شویم و آنکه اگر باز هم به گمراهی برگشتیم این بار دیگر ظلم کرده‌ایم و عذاب بر ما واجب شده است. اما جواب یأس و نومیدی شنیدند.

قَالَ احْسَبُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونَ ﴿١٠٨﴾

(الله) فرماید: با ذلت و رسوایی داخل شوید و با من سخن نگوئید. (۱۰۸)

تفسیر:

«إِحْسَبُوا»: بتمرکید! چخه! ساکت! این اصطلاح برای راندن و دور کردن سگ به کار می‌رود و نسبت به انسان، برای ساکت کردن زیبانه است (سوره: بقره/آیه 65).

در التسهیل آمده است: «احسبوا» کلمه‌ایست که برای راندن سگ‌ها به کار می‌رود، پس متضمن توهین و راندن است. (التسهیل ۵۷/۳)

الله متعال سرزنش کنان به آنان میفرماید: دلیل و حقارت زده در آتش باقی بمانید و با من سخن نگوئید! ساکت شوید به مانند سکوت سگ. چنان که وقتی سگ به چیزهای پاک نزدیک شود، به او گفته می‌شود: گم شو! در این وخت اند که: از رحمت ارحم الراحمین ناامید می‌شوند.

إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ﴿١٠٩﴾

[به یاد دارید که] گروهی از بندگان من می‌گفتند: ای پروردگار ما! ایمان آوردیم، پس ما را ببامرز و به ما رحم کن، و تو بهترین رحم کنندگانی. (۱۰۹)

فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوْكُم ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ ﴿١١٠﴾

ولی شما آنان را به مسخره گرفتید، تا جایی (که غافل شدید و) ذکر و عبادت مرا از یادتان برد، و شما بر آنان (بندگان مخلص من) می‌خندیدید. (۱۱۰)

تفسیر:

«سِخْرِيًّا»: سخر: مسخره کردن، تحقیر کردن. سخری (بکسر سین و ضم آن): مسخره شده و تحقیر شده و نیز به معنی تسخیر شده آید.

شیخ مجاهد در تفسیر آیه مبارکه می‌فرماید: آنها عبارت بودند از: بلال، خباب، صهیب و عمار و سلمان و امثال ایشان را مسلمانان مستضعفی که ابوجهل و یارانش آنان را مسخره می‌کردند. (تفسیر قرطبی ۱۵۴/۱۲).

«تا حدی که یاد مرا از خاطرتان فراموش گردانیدند» یعنی: تا بدانجا که به سبب شدت اشتغال به استهزا و تمسخر ایشان، یاد الله متعال را فراموش کردید «و شما بر آنان می‌خندیدید» در دنیا، از این‌که به عبادت و نیایش من مشغول بودند.

إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا إِنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿١١١﴾

ولي من امروز آنان را به خاطر صبر و استقامتشان (در برابر اذیت و تمسخر مردم) پاداش دادم آنها پیروز و رستگارند. (۱۱۱)

تفسیر:

یعنی مسلمانان بر ایذای عملی و آزار زبانی شما صبر کرده بودند امروز به چشم سر می بینید که آنها در مقابل شما چه ثمره یافتند آنها را به مقامی رسانیدم که در آنجا از هر حیث کامیاب و به هر نوع لذتها و مسرتها نایل اند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه قبلی از منکران قیامت و این که آنان بار دیگر به دنیا باز نخواهند گشت، بحث بعمل آمد. اینک در آیات متبرکه (112 الی 118) که از جمله آیات پایانی سوره نیز میباشد در باره اینکه فرشتگان به امر الله متعال از دوزخیان درباره ی مدت زیستنشان در دنیا به شیوه ی توییح سؤال میکنند؛ هر چند هدف سؤال نیست. سپس خداوند دلیل زنده شدن را بیان می نماید و به پیامبر دستور می فرماید، از بارگاه او آمرزش و رحمت بجوید تا امتش نیز شیوه ی آمرزش را فراگیرند و راه یابند و مانند بی باوران نباشند.

قَالَ كَمْ لَبِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ ﴿١١٢﴾

(آن گاه الله به کافران) می گوید که می دانید شما چند سال در زمین توقف کرده اید. (۱۱۲)

تفسیر:

در قیامت از مردم سؤال می شود: شما چه مدتی در دنیا اقامت داشتید؟ «كَمْ لَبِئْتُمْ» این سؤال چندین بار در قرآن مطرح شده و هرکس طبق پندار خود جواب آنرا ارایه میدارد.

تعدادی می گویند ما به مقدار ساعتی از يك روز، در دنیا ماندیم. «سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ» (احقاف، 35) تعدادی می گویند يك شامگاه، یا يك صبح. «عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا» «نازعات، 46.» يك روز یا قسمتی از يك روز. «يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» مومنون 113.

عبدالرؤف مخلص مفسر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: چون آنان خواستار بازگشت به سوی دنیا می شوند، پروردگار متعال از آنان به طریق سرزنش و توییح سؤال میکند: چند سال در دنیا به سر بردید؟ تا این حقیقت را برای شان روشن سازد که در دنیا آن مقداری را که برای پندگرفتن و رسیدن به حقیقت لازم بود، عمر کرده اند، هر چند آن مقدار عمر، نسبت به آخرت اندک بوده است.

قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَاسْأَلِ الْعَادِينَ ﴿١١٣﴾

در جواب میگویند: تنها به اندازه يك روز یا قسمتی از يك روز! از آنها که میتوانند بشمارند سؤال فرما. (۱۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ...»: این پاسخ یا پاسخ های دیگری توسط گروه های مختلف دوزخیان است (سوره: بقره/ آیه 259، یونس/ آیه 45، طه/ آیه 103، نازعات/ آیه 46) در مقام مقایسه عمر ناچیز این جهان با عمر طولانی و ابدی آن جهان است. «الْعَادِينَ»: شمارندگان. حسابگران و حسابرسان. «ترجمه معانی قرآن».

آنان در حالیکه از شدت خوف و ترس در دهشتی عظیم به سر می برند جواب میفرمایند: در دنیا فقط یک روز یا بخشی از یک روز زندگی کردیم؛ از شمارگران که ماهها و روزها را برمی شمارند یا فرشتگانی که نهبانی که اعمال و عمرهای بندگان را می شمارند بپرس

زیرا آن‌ها از ما داناتر اند.

قَالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١١٤﴾

الله میفرماید: جز اندکی درنگ نکردید، کاش شما می‌دانستید. (۱۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«...لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»: اگر اندک دانش و معرفتی می‌داشتید، در پرتو آن متوجه عمر محدود و ناچیز خود در برابر عمر نامحدود و سرمدی آخرت می‌شدید. بعضی حرف (لَوْ) را به معنی (لَيْتَ) دانسته‌اند که در این صورت معنی چنین می‌شود: ای کاش! شما این مطلب را در دنیا می‌دانستید. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

و اگر نزد شما علم سودمندی بود که به راه ثواب رهنمایی تان میکرد، بر انجام طاعت و ترک معصیت صبر می‌کردید در آن صورت یقیناً به رضوان و حنان دست می‌یافتید. امام فخر رازی میفرماید: به آنها گفته می‌شود: درست گفتید، جز مدتی کوتاه در دنیا نبودید، آن هم سپری شد و گذشت. منظور این است که کوتاهی ایام دنیا را در مقابل ایام آخرت به آنها یادآور شود. (تفسیر کبیر ۱۲۷/۲۳).

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ﴿١١٥﴾

آیا پنداشته اید که شما را بیهوده و عبث آفریدیم، و اینکه به سوی ما بازگردانده نمی‌شوید؟ (۱۱۵)

تفسیر:

«عَبَثًا»: بیهوده. باطل. بی‌فلسفه و حکمت. مراد این است که خداوند مردمان را در اصل برای سزا و جزای آخرت آفریده است (سوره: یونس آیه ۴). باید گفت که: آفرینش انسان، هدفدار است. و درکار خداوند عبث و بیهودگی اصلاً گنجایش ندارد. زندگی دنیا بدون آخرت، بیهوده و لغو است.

انسان مسئول و متعهد است. (باید خود را برای پاسخ گویی در قیامت آماده کنیم). هدف آفرینش انسان، در این جهان خلاصه نمی‌شود.

همچنان قابل تذکر است که: در دنیا نتیجه کامل نیکی و بدی بدست نمی‌آید اگر بعد ازین زندگی حیات دیگر نباشد گویا این تمام کارخانه محض بازیچه تماشا و بی نتیجه است. بنابراین آن ذات باری تعالی بلندتر از آن است که شما به فکر ناقص، خود پنداشته آید.

دکتر عایض بن عبدالله القرني در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: ای بندگان! آیا پنداشتید که الله متعال شما را بی هوده و بی هدف آفریده است؟ به طوری که نه امری در کار است و نه نهی، نه ثواب و نه عقابی و به سوی خدا باز نمی‌گردید تا هر عمل کننده‌ای را در برابر عملش جزا دهد؟ (تفسیر المیسر)

تفسیر:

در دنیا نتیجه کامل نیکی و بدی بدست نمی‌آید اگر بعد ازین زندگی حیات دیگر نباشد گویا این تمام کارخانه محض بازیچه تماشا و بی نتیجه است. بنابراین ذات باری تعالی بلندتر از آن است که شما به فکر ناقص، خود پنداشته آید.

فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ ﴿١١٦﴾

پس بزرگتر و برتر است خداوندی که فرمانروای حق است (از اینکه شما را بیهدف آفریده باشد) معبودی جز او نیست و او پروردگار عرش کریم است. (۱۱۶)

تفسیر:

«الْمَلِكُ الْحَقُّ»: شاهنشاه حقیقی و فرمانروای راستین. «الْكَرِيمُ»: عظیم (سوره: مؤمنون آیه 86). چیزی که از آن خیرات فرود آید.

آنچه خداوند بزرگوارش فرموده باشد. بناءً آفرینش خلق جز به حق و راستی نیست؛ در ورای آفرینش حکمتی بزرگ وجود دارد که همانا پرستش خدای متعال است، هموکه معبود و پروردگاری جز وی نیست و همو که پروردگار عرش گرامی است.

وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ﴿١١٧﴾

و هرکس با الله معبود دیگری بپرستد [که] هیچ دلیلی بر حقاقت آن ندارد، حسابش فقط نزد پروردگار اوست؛ بدون تردید کافران، رستگار نمیشوند. (۱۱۷)

تفسیر:

«يَدْعُ»: فرا خواند. پرستش نماید.

بناءً آفرینش خلق جز به حق و راستی نیست؛ در ورای آفرینش حکمتی بزرگ وجود دارد که همانا پرستش خدای متعال است، همان که معبود و پروردگاری جز وی نیست و همان که پروردگار عرش گرامی است.

امام نسفی در تفسیر خویش می نویسد: خداوند متعال این سوره مبارکه را با آیه «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١﴾» [المؤمنون: 1] آغاز کرد و آن را با: «إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ» [المؤمنون: 117]. (بدون تردید کافران، رستگار نمی شوند) به پایان آورد. تا تفاوت بین دو گروه مؤمن و کافر مشخص شود. پس فاصله و تفاوت بین اول و آخر بسی است!

مؤمن کیست؟

ایمان، تنها یک «کلمه» نیست، بلکه یک «باور قلبی» است که ما را متوجه جهتی می کند و بدان بر می انگیزد و عزم ما را بدان سو می کشاند و حرکت و عمل ما را شکل می دهد. و در «چگونه زیستن» نقشی مهم دارد و محور ارزش گذاری برای اندیشه ها و عملکردهای مردم است. به دلیل همین اهمیت است که گام اول ورود به مسیر بندگی و مسلمانی، «ایمان» است و کسی که این باور مقدس را داشته باشد، «مؤمن» نامیده می شود.

ایمان، گرایش قلبی و وابستگی فکری و اعتقادی و روحی به یک موجود برتر، به یک آفریدگار توانا، به یک مکتب نجات بخش، به یک زندگی دیگرپس از این دنیا (معاد)، به یک کتاب مقدس که از سوی خدا نازل شده است (قرآن)، به پیامبرانی که سفیران الهی برای هدایت بشرند، به وحی و ما وراء الطبیعه و... است.

اما مؤمن کیست؟

به فرموده قرآن، مؤمنان خدا را باور دارند، مطیع فرمان اویند، از قیامت بیمناکند، توکلشان بر خداست، از گناهان پرهیز می کنند، پیوسته در پی انجام اعمال صالحند، اهل تقوا و ایثارند، در راه خدا انفاق خالصانه می کنند، نام خدا دلهایشان را آرام می کند، با نماز و عبادت به خدا نزدیک می شوند، به مژده ها و وعده های الهی امیدوارند، در راه خدا با دشمنان می جنگند، کفار را به سرپرستی خود نمی گیرند، امر به معروف و نهی از منکر می کنند،

جانشان را در راه دین فدا می‌کنند، دوستدار خدا و رسولند، اگر خطا و گناه کنند توبه و استغفار می‌کنند، راستگو و درست کردارند، به پدر و مادر خویش نیکی می‌کنند، در قیامت شادمانند، به عهده‌ی که با خدا بسته‌اند وفادارند و... خیلی صفات و ویژگی‌های دیگر، که در این مختصر نمی‌گنجد.

کفر چیست و کافر کیست؟

اصطلاح کافر اصلاً به معنی منکر بودن و باور نکردن یک امر است. اما در ادبیات دینی، کافر به معنی انکار کنند و پوشاننده‌ی حقیقت؛ و مقابل مومن و مسلمان در نظر گرفته شده است.

بی دین، ناگرویده و بی کتاب نیز مترادف دیگر کافر اند. در قرآن عظیم الشان و در بسا موارد، کافر به معنی ناسپاسی از نعمات خدا نیز آمده.

در متون دینی همچنین نزد فقها و حاکمان شرع؛ کافر به چندین دسته تقسیم شده اند.

- کافر فقهی
- کافر کلامی
- کافر حربی
- کافر ذمی
- کافر مشرک
- کافر منافق
- کافر مرتد
- کافر ملحد

- کافر فقهی / کافر کلامی:

در علم کلام و جهان بینی دینی کسانی که به رسالت پیامبر و وحدانیت خدا اقرار بدارند، به احکام کلیدی دین نیز عمل نمایند، اما یکی از ارکان دین را قبول نداشته باشند، کافر فقهی و کلامی شمرده می‌شوند.

- کافر ذمی:

به سخن کوتاه؛ کافر ذمی به آن دسته از پیروان ادیان دیگر گفته می‌شود که در سرزمین اسلامی و بدون مخاصمه با مسلمانان زندگی می‌کنند. در بعض متون دینی کافر ذمی را کافر کتابی نیز خوانده اند.

- کافر حربی:

کافر حربی به کسانی گفته میشود که با اسلام و مسلمین در حال جنگ باشند.

- کافر مشرک:

کافر مشرک کسانی اند که به بیش از خدای که در ادیان پیامبران سامی شناخته شده، باور داشته باشند. از دیدگاه علمای سلف کسانی که جز خدای یکتا، از دیگران یاری طلبند، در ارکان نماز کمی و بیشی آورند، همسر پیامبر (به خصوص عایشه) خلفا و صحابه را تلعین و انکار کنند، هم کافر و هم مشرک در نظر گرفته می‌شوند. سلف تشیع متعارف را داخل همین امور دانسته و بر کافر بودن شان اسرار می‌ورزند.

- کافر منافق:

کافر منافق کسانی اند که در باطن مسلمان نیستند اما در ظاهر خود را مسلمان جلوه میدهند.

- کافر مرتد:

کافر مرتد به دو گروه «مرتد فطری» و مرتد «ملی» تقسیم شده، کافر مرتد بطور خلاصه یعنی کسانی که بعد از پذیرفتن اسلام بدان پشت بگردانند. اما جزئیاتش این است: مرتد فطری؛ کسی که از والدین مسلمان به دنیا آمده و بعد از بلوغ از دین بر گردد، حتا اگر توبه هم کند، توسط حاکم شرع باید اعدام شود.

- مرتد ملی:

شخصی که از والدین مسلمان به دنیا آمده و بعد از بلوغ مسلمان شود و باز از دین برگردد، اگر توبه نکند، توسط حاکم شرع اعدام می شود.

- کافر ملحد:

به شخص اطلاق میگردد که الله متعال باور و اعتقاد نداشته باشد و معادل لاتینی آن «اتیسم» است.

گروه بندینی دیگر کافر در فقه:

کافر اهل کتاب، اما حربی.

کافر اهل کتاب نمی.

کافر اصلی کسی که از والدین کافر به دنیا آمده و هنگام بلوغ، خدا را آگاهانه انکار می کند.

وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ﴿١١٨﴾

(و بگو: پروردگارا! بیامرز و رحم کن) مؤمنان را در رحمت زیادتر از مغفرت (زیرا تو بهترین بخشایندگانی) برترین رحم کننده ای. (۱۱۸)

تفسیر:

در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق (رض) آمده است که فرمود: «یا رسول الله! به من دعایی بیاموزانید تا آن را در نمازم بخوانم». فرمودند: «بگو: اللهم اني ظلمت نفسي ظلماً كثيراً، وأنه لا يغفر الذنوب إلا أنت، فاغفر لي مغفرة من عندك وارحمني إنك أنت الغفور الرحيم». «بارخدایا! من برخود بسیار ستم کرده‌ام و جز تو کسی گناهان را نمی آمرزد پس بر من بیامرز به آمرزشی از جانب خود و بر من رحم کن که تو آمرزگار مهربان هستی».

قابل یاد آوری است که: دو آیه اخیر این سوره، از آیات شفاء است. از عبدالله بن مسعود (رض) روایت شده است که او از نزد مرد مریضی می‌گذشت پس درگوش وی خواند: «أَفْحَسِبْتُمْ أَنْمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا» [المؤمنون: 115] تا آخر سوره؛ و آن شخص مریض شفا یافت. پس این خبر به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید، آنحضرت صلی الله علیه وسلم به عبدالله فرمودند: «در گوش وی چه خواندی؟» او حکایت را بازگفت. آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «قسم به ذاتی که جانم در اختیار اوست، اگر کسی آن را از روی یقین بر کوهی بخواند، قطعاً آن کوه از بین می رود». پس آنچه معتبر است؛ ایمان، یقین، صفای خواننده و استعداد و قابلیت مریض برای درمان با قرآن است.

«وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ﴿118﴾»: به منظور آموزش امت اسلام به پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور داده‌ست تا از خداوند طلب بخشودگی کند، تا امتش نیز ستایش و دعا را پیشه کنند.

در دعاء، ستایش از الله را نباید فراموش کنیم. «اللهم اغفر لنا وارحمنا برحمتك التي وسعت كل شيء يا أرحم الراحمين. اللهم آمين».

مطالعه کنندگان گرامی!

همانطوریکه در بدایت سوره در مورد رستگاری و سرافرازی مؤمنان اشاره بعمل آمد: «قد أفلح المؤمنون» و پایان سوره عدم رستگاری کافران را بیان میکند: «إله لا يفلح الكافرون» تا تفاوت میان این دوگروه به روشنی مشهود گردد. پس ای انسان! بگو: پروردگارا! گناهان و خطاهایم را بپوشان و بر ناتوانیهایم رحم کن؛ چون تنها آمرزنده و رحم آورنده تویی.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
ومن الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة النور

جزء - (18)

سورة نور در مدینه نازل شده و دارای شصت و چهار آیه و نه رکوع می‌باشد.

وجه تسمیه:

روشنایی که خودش آشکار است و چیزهای دیگر را نیز آشکار می‌کند. (قاموس قرآن، جلد 7، صفحه 126). این سوره به خاطر به نام «نور» مسمی شده، به سبب آن که دربرگیرنده آیه‌ای بس نورانی و درخشان، یعنی: «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» [النور: 35]، میباشد. هکذا مفسران در علت نامگذاری سوره نور می‌نویسند که: در این سوره به صورت کل هفت باره کلمه نور تکرار شده، بناءً به نام سوره نور مسمی شده است. (دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، صفحه 1243).

باید یادآور شد که: سوره نور یکی از مهمترین جنبه‌های اجتماعی را مورد بررسی قرار داده است، که عبارت است از مسأله‌ی خانواده و خطراتی که آن را تهدید میکند. و مشکلات و موانعی که در راه آنان قرار دارد، و به فرو ریختن و ریشه‌کن شدن آن منجر میشود. به علاوه این سوره، حاوی آدابی والا، حکمت، اندرزهای ارزشمند و عالی است. این سوره رهنمودهای ارزشمند و قیمتی را دربر دارد که بنیاد زندگی شرافتمندانه و باکرامت را استحکام می‌بخشد.

فضیلت سوره نور:

در این سوره، آرامش روح و روان و انس و الفت به انسان دست میدهد؛ زیرا که انسان با ایمان و متعهد به پاکدامنی و پاکی خوشحال و از کار زشت، گمان بد و تهمت زدن ناروا به پاکان بیزار است. به نقل از مجاهد، رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «به مردان خویش سوره مائده و به زنان خویش سوره نور را بیاموزید».

همچنان در روایتی آمده است که: امیر المؤمنین، عمر بن الخطاب رضی الله عنه طی هدایت و فرمان خاصی به مردم کوفه نوشت: «سوره‌ی نور را به زنان تان بیاموزید». بناءً در مفهوم کلی این سوره باید که: (تربیت اجتماعی و اخلاقی مسلمانان؛ عفت ورزی و مبارزه با آلودگی‌ها؛ و در نهایت پاکی امور جنسی) (تفسیر قرآن مهر، جلد 14، صفحه 111).

ارتباط و پیوند سوره نور با سوره مؤمنون:

الله سبحانه و تعالی سوره مؤمنون را به این مطلب ختم کرد که مردم را بیهوده نیافرید، بلکه برای امر و نهی آفرید، اکنون سوره نور را به ذکر امر و نهی و بیان مقررات دینی آغاز کرده است.

همچنان این دو سوره از دو جهت با هم متناسب اند:

الف: در بدایت سوره‌ی پیشین «و الذین هم لفروجهم حافظون» آمده و این سوره مطالب زیر را در بر دارد: احکام زنا و زناکار و قذف (متهم کردن به کار زشت)، قصه‌ی افک و افتراء، فرمان به فرو بستن چشم از نامحرم - که مقدمه‌ی پلید کاری را فراهم می‌آورد. ازدواج کردن به خاطر مصون ماندن از زنا، فرمان به پاکی و پاکدامنی و خویشتن داری از کار ناپسند و...

ب: خداوند متعال در سوره‌ی «مؤمنون» به سر آغاز عام در مسأله‌ی آفرینش اشاره می‌کند

که آن را بیهوده نیافریده است؛ بلکه انسان‌ها در برابر امر و نهی مسؤول و مکلف اند. این سوره هم به برخی از اوامر و نواهی در چیزهایی که جای لغزش و خطاء و انحراف و گمراهی است، اشاره می‌کند.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره نور:

سوره نور به اتفاق همه مفسران از جمله سوره‌های مدنی بوده، و این سوره دارای (6) شش رکوع، و (64) شصت و چهار آیت، و (1335) یک هزار و سه صد و سی و پنج کلمه، و (5881) پنج هزار و هشت صد و هشتاد و یک حرف، و (2667) دو هزار و شش صد و شصت و هفت نقطه است. (فیض الباری فی شرح «التجريد للجامع الصحيح» (ملاحظه: اقوال در شمارش تعداد کلمات و حروف سوره‌های قرآن در طریق حساب و نوع قرائت متفاوت اند. تفصیل آن را می‌توانید در سوره فاطر مطالعه فرمایید).

اهداف و محتوای کلی سوره نور:

هدف‌های اساسی و کلی سوره نور: تربیت اجتماعی و اخلاقی مسلمانان؛ بیان آداب و اخلاق و احکام اسلامی؛ حفظ پاک دامن و عفت مردم و مبارزه با آلودگی‌های جنسی.

خصوصیات سوره نور:

سوره نور از سور مثنایی می‌باشد؛ البته باید گفت که سوره‌های مثنایی از جمله سوره‌هایی هستند که بعد از سور «مئین» قرار گرفته‌اند و زیر صد آیه قرار دارند، مانند این که سور مئین مبادی باشند و توالی آن مثنایی آن فرض شده‌اند. (زاد المسیر فی علم التفسیر، ج 4، صفحه 141).

سوره‌های مثنایی عبارتند از: سوره‌های احزاب، حج، قصص، نمل، نور، انفال، مریم، عنکبوت، روم، یس، فرقان، حجر، رعد، سبأ، فاطر، ابراهیم، ص، محمد، لقمان و زمر. (التمهید فی علوم القرآن، ج 1، ص 313).

مفسر بزرگ جهان اسلام سید قطب در تفسیر خویش «فی ظلال القرآن» در باره این سوره مبارکه می‌نویسد: در این سوره، نور و آثار و مظاهر نور در دل‌ها و جان‌ها ذکر میشود. این آثار و مظاهر در آداب و اخلاق جلوه‌گر می‌آید که ساختار این سوره بر آنها استوار و پایدار می‌گردد. این آداب و اخلاق هم آداب و اخلاق روانی و نفسانی و خانوادگی و اجتماعی هستند. دل را نورانی، و زندگی را نورانی میکنند. زندگی را بدان نور جهانی فراگیر و همه جنبه‌های آن پیوند میدهد که نور در ارواح و جان‌ها است، و تابندگی در قلوب و دل‌ها است، و روشنی در ضمائر و درون‌ها است، و این‌ها هم همه از آن نور بزرگ استمداد می‌طلبند و سرچشمه می‌گیرند.

محتوای کلی سوره نور:

سوره نور را میتوان در حقیقت سوره پاکدامنی و عفت و مبارزه با آلودگی‌های جنسی دانست چرا که قسمت عمده هدایات و دستاویز این سوره مبارکه بر محور پاکسازی اجتماع از طرق مختلف از آلودگی‌های جنسی دور میزند.

سوره‌ی نور از جمله سوره‌های مدنی است که به احکام تشریحی و مسائل اخلاقی می‌پردازد. سوره شامل احکامی بس مهم و رهنمودهای کلی مربوط به خانواده می‌باشد، که هسته‌ی اصلی و خشت زیربنای اجتماع است.

سوره نور احکام و هدایات خویش طی چند مرحله به بیان گرفته است:

مرحله اول بیان مجازات شدید زن و مرد زناکار است که در دومین آیه این سوره با

قاطعیت تمام مطرح گردیده است.

سزاهای (حدودی) که بر جرایم انسانی در اسلام و قرآن مشخص گردیده است، سزای زنا از همهی آن سزاهای شدیدتر و بیشتر است، زنا اضافه بر آن که خودش جرم شدیدی است، چندین جرمی دیگری را در بر دارد، و نتایج آن موجب تباهی جامعه انسانی است، که علت بیشتر آن‌ها زن و روابط نامشروع با اوست.

مرحله دوم به این امر می پردازد که اجرای این حد شدید مسأله ساده‌ای نیست، و از نظر موازین قضایی اسلام شروط سنگینی را در بر دارد.

سپس به همین مناسبت رویداد معروف «افک» و تهمتی را که به یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله زدند مطرح کرده، و قرآن شدیداً این مسأله را تعقیب می‌کند، تا کاملاً روشن شود شایعه سازی درباره افراد پاک چه گناه سنگینی دارد.

سوره در مرحله سوم آداب و روش های اجتماعی را توضیح داده است که باید مؤمنان در زندگی خصوصی و برخورد های عمومی به آن‌ها پای بند باشند؛ در این سوره با زیبایی خاصی توضیح گردیده است.

که یکی از مهمترین راه‌های پیشگیری از آلودگی‌های جنسی، مسأله نهی از چشم چرانی مردان نسبت به زنان و زنان نسبت به مردان و موضوع حجاب زنان مسلمان را پیش کشیده مشروحاً در این زمینه بحث می‌کند، چرا که یکی از عوامل مهم انحرافات جنسی این دو مسأله چشم‌چرانی و بی‌حجابی است، و تا آن‌ها ریشه‌کن نشوند آلودگی‌ها بر طرف نخواهد شد.

در مرحله چهارم باز به عنوان يك پیشگیری مهم از آلوده شدن به اعمال منافی عفت دستور ازدواج سهل و آسان را صادر میکند تا از طریق ارضای مشروع غریزه جنسی با ارضای نامشروع مبارزه کند.

در مرحله پنجم بخشی از آداب معاشرت و اصول تربیت فرزندان نسبت به پدران و مادران را در همین رابطه بیان می‌کند که در اوقات خاصی که احتمال دارد زن و شوهر با هم خلوت کرده باشند، فرزندان بدون اجازه وارد اتاق آنها نشوند و موجباتی از این راه برای انحراف فکر آن‌ها فراهم نگردد.

اجازه گرفتن به هنگام ورود به منازل دیگران و چشم فرو بستن در مقابل زنان نامحرم و حفظ فرج، و حرام بودن آمیزش مردان با زنان نامحرم و بیگانه.

در این سوره همچنین از مسایل و نکاتی سخن به میان می‌آید که خانواده‌ی مسلمان بر آن پایه‌گذاری میشود، از قبیل پاکدامنی و رعایت حجاب و حفظ وقار و متانت و دوری از فساد و فحشا و پایبندی بر شریعت خدا حرمت دین و خودداری از ایجاد تفرق، اختلافات داخلی، و رعایت اصول و موازین اخلاقی؛ چرا که هر زمان این اصول و ضوابط دچار فروپاشی شوند، به نابودی ملت‌ها و جوامع منتهی می‌گردد.

در این سوره بعضی از حدود شرعی که از جانب الله مقرر شده‌اند از قبیل حد زنا و حد قذف، «تهمت زدن زنا یا لواط» و حد لعان، یادآوری به عمل آمده است.

همچنان در این سوره در ضمن این‌که به بحث در مورد مسایل به توحید و مبدأ و معاد و تسلیم بودن در برابر فرمان پیامبر را ذکر می‌کند، در ضمن به مناسبت بحث‌های مربوط به ایمان و عمل صالح سخن از حکومت جهانی مؤمنان صالح العمل به میان آمده و به بعضی از دستورهای دیگر اسلام نیز اشارت شده است.

ترجمه و تفسیر سورة «النور»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿١﴾

[این] سوره‌ای است که آن را نازل کرده‌ایم و (عمل به احکام) آن را فرض گردانیدیم و در آن آیات روشن و واضح نازل کردیم، تا متذکر و هوشیار شوید. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سُورَةٌ»: سوره در لغت به معنی منزلت و مکان والا و بلندپایه را می‌گویند. سوره: عبارت از آیات زنجیره وار و پیاپی‌ای است که دارای آغاز و انجام می‌باشد. سورة: سور (به فتح سین): بالا رفتن با جهش «و ثوب مع علو» و به ضم سین به معنی دیوار شهر (حصار) است. راغب در علت این تسمیه گفته است: سوره مانند حصار است که قسمتی از آیات را احاطه کرده و یا مانند منازل قمر است سورة یعنی «هذه قطعة من القرآن».

تفسیر:

«سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا» ای محمد! این یک سوره‌ی عظیم الشان از مجموعه سوره‌های قرآن است که بر تو نازل و وحی کرده‌ایم.

«وَ فَرَضْنَاهَا» یعنی: عمل به احکام آن را واجب و لازم و قطعی گردانیدیم. قرآن، قانون الزامی و اجرایی دین است.

«وَ أَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ»: و در آن آیات روشن و واضح نازل کردیم که به شیوه‌ی روشن بر احکام دلالت دارند تا برای شما ای گروه مؤمنان! مشعل و چراغ راه هدایت باشند. در این هیچ جای شکی نیست که: آیات قرآن، روشن و قابل فهم است. (ولی درك قسمتی از آیات آن نیازمند تحقیق و تفسیر را دارد).

تکرار کردن لفظ «أَنْزَلْنَا» برای نشان دادن کمال توجه و عنایت به شأن آن است. طوری که می‌فرماید: ما آن را تنها برای تلاوت محض نازل نکرده‌ایم، بلکه آن را برای عمل و تطبیق نازل کرده‌ایم. «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» تا این که از آن‌ها پند گیرید و آن‌ها را یادآور شوید در معانی آن اندیشیده و به احکام آن عمل کنید. اصول معارف قرآن در فطرت انسان ریشه دارد و با تذکر، پرده‌ی غفلت برداشته می‌شود. و ناگفته نماند که: انسان به پند و تذکر ضرورت دایمی و همیشگی دارد.

خوانندگان گرامی!

حکم اول و دوم این سوره مبارکه همانا، حد و حکم زنا است که در آیات (2الی 3) به بیان گرفته شده است. طوری که می‌فرماید:

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْسَ لَهُمَا عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾

به زن و مرد زناکار (که هنوز ازدواج نکرده‌اند) به هر یک از آنان صد تازیانه بزنید. و اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، نباید در (تنفیذ حکم) دین الله درباره آن دونفر دچار دلسوزی شوید. و باید گروهی از مؤمنان شاهد مجازات آن دو نفر باشند. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

إجلدوا (جلد): تازیانه بزنید. رأفت: دلسوزی، ترحم. فی دین الله: در حکم و دستور الله، در اجرای فرمان دین الله. طائفة: دسته‌ای، گروهی، عده‌ای، جمعی.

زنا چیست؟

زنا: عبارت است از مقاربت جنسی مرد با زن بدون عقد ازدواج و بدون وجود شبهه نکاح. **«الزانی»:** آن که عمل جماع را به صورت حرام مرتکب شده است؛ چون در نهایت پستی قرار دارد آن را فاحشه هم می‌گویند. این کلمه مقصور است و گاهی در زبان نجد به صورت ممدود نیز آمده است.

«الزانیة و الزانی»: مراد دختر زناکار و پسر زناکار است. چرا که زن زناکار و مرد زناکار برابر سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم، رجم و سنگسار می‌گردند.

زانیه:

زنی است که به زنا رغبت داشته و در برابر مرد زناکار تمکین می‌کند، نه زنی که این عمل به‌زور و اجبار با وی انجام می‌شود.

تقدم زانیه بر زانی در آیه مبارکه:

در مورد این‌که چرا زانیه نسبت بر مرد زناکار در آیه مبارکه مقدم ذکر شده است، باید گفت: از این‌که نقش زنان در ایجاد روابط نامشروع و فراهم آوردن مقدمات آن، از مردان بیشتر است، به همین دلیل کلمه «الزانیة» زانیه قبل از کلمه «الزانی»: زانی در آیه مبارکه تذکر رفته است.

ولی بالعکس در سرقت و دزدی از این‌که نقش مردان نسبت به نقش زن بیشتر است به کلمه سارق (مذکر)، را بر سارقه (مونث) در آیه مبارکه مقدم آورده است. طوری که می‌فرماید: «و السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (آیه 38 مائده) (مرد و زن دزد را به جزای کاری که انجام داده‌اند دست‌شان را قطع کنید. این سزایی است از سوی خداوند و خداوند مقتدر حکیم است.)»

تقدم زانیه بر زانی در آیه مبارکه:

همچنان در مورد تقدم زانیه بر زانی باید یاد آور شد که: انگیزه زنا در اغلب احوال از زن بروز می‌کند زیرا اوست که با چهره‌نمایی‌ها و عشوه‌گری‌های فریبنده برای مرد با روش‌های گوناگون، او را به عمل حرام تحریک مینماید. دلیل دیگر تقدم ذکر وی این است که مفسده زنا و ننگ و بدنامی آن، در زن بیشتر از مرد است.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «یا معشر الناس! اتقوا الزنی، فإن فیہ ست خصال: ثلاث فی الدنیا وثلاث فی الآخرة، أما التي فی الدنیا، فیذهب البهء ویورث الفقر وینقص العمر، وأما التي فی الآخرة: فسخط الله سبحانه وتعالی، وسوء الحساب و عذاب النار».

«ای گروه مردم! از زنا بپرهیزید زیرا در آن شش خصلت است، سه در دنیا و سه در آخرت؛ اما آن‌که در دنیا است، این است که: زنا اعتبار و ارزش و جمال و نورانیت انسان را از بین می‌برد، فقر را به‌جا می‌گذارد و عمر را کوتاه می‌سازد (مرگ زودرس) و آن سه که در آخرت است عبارت است از: قهر الله متعال، بدی حساب و عذاب دوزخ».

زنا حرام و از بزرگترین گناهان کبیره است:

باید یادآور شد که: قرآن عظیم الشان، زنا را از جمله کارهای بد و خبیثی معرفی داشته و از نزدیک شدن به آن پیروان خویش را جداً نهی نموده و میفرماید: «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ سَاءَ سَبِيلًا» (آیه 32، سوره اسراء) (به زنا نزدیک نشوید، که کار زشت و راه بدی است).

ترك زنا را نشانه‌ی بندگان راستین الله خوانده و میفرماید: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ... وَ لَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا» (68) (فرقان، 63-68). و دوری از این گناه را شرط بیعت با پیامبر صلی الله علیه وسلم میداند. «إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَ لَا يَسْرِقْنَ وَ لَا يَزْنِينَ» (ممتحنه، 12). (هنگامی که زنان با ایمان نزد تو آمدند تا با تو بیعت کنند که چیزی را شریک خدا نگیرند و دزدی نکنند و مرتکب زنا نشوند). رابطه‌ی نامشروع جنسی (زنا)، مفسد و زیان‌های متعددی برای شخص، اجتماعی و خانواده‌ها را به دنبال دارد، بناءً در دین مقدس اسلام طوری که یادآور شدیم، زنا به صورت مطلق حرام شده و در قرآن کریم، در کنار شرک، قتل و سرقت آمده است.

از عبدالله بن مسعود (رض) روایت است: از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال کردم کدام یکی از گناه بزرگتر است؟ فرمود: «أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدَاً وَ هُوَ خَلْقَكَ» «این‌که برای خدا شریک قرار دهی در حالی که او تو را آفریده است» گفتم: بعد از آن چی؟ فرمود: «أَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ مَخَافَةَ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ» «فرزندت را از ترس این‌که با تو غذا بخورد بکشی» گفتم بعد از آن چی؟ فرمود: «أَنْ تَزْنِيَ بِحَلِيلَةِ جَارِكَ» «با زن همسایه‌ات زنا کنی».

متفق علیه: صحیح امام بخاری (فتح الباری) (12/114/6811)، سنن ابوداود (عون المعبود) (6/422/2293)، سنن الترمذی (5/17/3232).

خداوند متعال میفرماید: «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا. يَضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا. إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» (فرقان: 68 - 70)

«و کسانی که با خدا معبود دیگری را به فریاد نمی‌خوانند و عبادت نمی‌کنند و انسانی که الله خورش را حرام کرده به قتل نمیرسانند مگر به حق و زنا نمی‌کنند، چرا که هر کس این (کارهای ناشایست) را انجام دهد، کیفر آنرا می‌بیند و در روز قیامت عذابش مضاعف میشود و برای ابد در جهنم به ذلیلی میماند مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که خداوند بدی‌ها و گناهان ایشان را به خوبی‌ها و نیکی‌ها تبدیل می‌کند».

در حدیث طولانی‌ای که سمره بن جندب درباره رؤیای پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده آمده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (فانطلقنا فأتينا علي مثل التنور، قال: وأحسب أنه كان يقول: فإذا فيه لغط و أصوات، قال: فاطلعنا فيه، فإذا رجال و نساء عراة، و إذا هم يأتيهم لهب من أسفل منهم، فإذا أتاهم ذلك اللهب ضوضوا، قال: قلت لهما: ما هؤلاء، قال: و أما الرجال و النساء العراة الذين في مثل التنور فهم الزناة و الزواني) (صحیح: [جامع الصغير 3462]، صحیح امام بخاری (فتح الباری) (12/438/7047)).

«رفتیم تا به (چاهی) مانند تنور رسیدیم، (راوی) گوید: گمان می‌کنم پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: که از آن سروصداهایی به گوش میرسید، فرمود به آن نگاه کردیم، زنان و مردان عریانی را دیدیم که شعله‌های آتش از زیر آنها بلند میشد و وقتی که به آنها میرسید،

داد و فریاد میزدند. پیامبر به آن دو (فرشته همراه) گفت: اینان چه کسانی هستند؟ جواب دادند: مردان و زنان عربیانی که در چاه تنورمانند بودند، زنان و مردان زناکار هستند». از ابن عباس (رض) روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «لایزنی العبد حین یزنی و هو مؤمن، ولایسرق حین یسرق و هو مؤمن، ولایشرب حین یشرب و هو مؤمن، ولایقتل و هو مؤمن، قال عکرمة: قلت لابن عباس، کیف ینزع الإیمان منه؟ قال هكذا - و شبک بین أصابعه ثم أخرجها - فإن تاب عاد إليه هكذا - و شبک بین أصابعه» (صحیح: [صحیح جامع الصغیر 7708]، صحیح امام بخاری (فتح الباری) (12/114/6809)، سنن نسائی (8/63) در روایت نسائی قسمت موقوف حدیث نیامده است).

«بنده زناکار در حال زنا مؤمن نیست و دزد در حال دزدی مؤمن نیست و شرابخوار در حال نوشیدن شراب مؤمن نیست و (قاتل) در حال قتل مؤمن نیست. عکرمة گوید: به ابن عباس گفتم: چگونه ایمان از او سلب می‌شود؟ گفت: اینطور: -وانگشتانش را در هم فرو کرد، سپس آن‌ها را درآورد و گفت: اگر توبه کرد، ایمان این‌طور به او برمی‌گردد، وانگشتانش را در هم فرو برد».

تازانیه زدن زانی و زانیه :

«فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ». «إِجْلِدُوا»: تازیانہ بزنید.

جلد: جلد (به کسر اول): پوست بدن. از انسان باشد یا حیوان و به فتح جیم مصدر است به معنی تازیانہ زدن.

زدن با تازیانہ یا عصاست، «جلده» آن‌گاه که کسی بر پوست بدن کسی دیگر تازیانہ بزند. هدف از زدن به وسیله چیزی است که جلد، یعنی پوست بدن را درد و الم برساند، بدون این که باعث شکستگی استخوان و یا پاره شدن گوشت بدن گردد. تازیانہ هم باید به همه اندام‌های لُج بدن به جز رأس و وجه و فرج زده شود. ولی به صورت کل تنبیه بدنی زانی، برای تأدیب او و حفظ عفت عمومی لازم و ضروری است.

اقسام زناکاران:

شخص زناکار یا محصن است و یا غیر محصن است: حد محصن (ازدواج کرده) المحصن: به شخصی گفته میشود که: قبلاً با ازدواجی صحیح عمل آمیزش را انجام داده باشد. اگر شخصی آزاد، محصن (ازدواج کرده) و مکلف و مختار مرتکب زنا شد، حکم آن در شرع همانا رجم است تا این‌که بمیرد: از جابر بن عبدالله انصاری روایت است: «أن رجلاً من أسلم، أتى رسول الله صلي الله عليه وسلم فحدثه أنه قد زني، فشهد علي نفسه أربع شهادات، فأمر به رسول الله صلي الله عليه وسلم فرجم، و كان قد أحسن» «مردی از قبیلہ اسلم نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و به او گفت: زنا کرده‌ام، چهار بار اقرار کرد و گفت: زنا کرده‌ام، پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور داد تا رجم شود، آن مرد محصن (ازدواج کرده) بود». ترمذی (1454)

از جابر بن عبدالله انصاری روایت است: «أن رجلاً من أسلم، أتى رسول الله فحدثه أنه قد زني، فشهد علي نفسه أربع شهادات، فأمر به رسول الله فرجم، و كان قد أحسن» (صحیح: [صحیح سنن ابوداود 3725]، سنن الترمذی (2/441/1454)، سنن ابوداود (عون المعبود) (12/112/4407).

(شخصی از قبیلہ اسلم نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و به او گفت: زنا کرده‌ام، چهار

بار اقرار کرد و گفت: زنا کرده‌ام، پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور داد تا رجم شود، آن مرد محسن (ازدواج کرده) بود.»

از ابن عباس (رض) روایت است که روزی عمر بن خطاب (رض) برای مردم خطبه خواند و گفت: «إن الله بعث محمداً بالحق، و أنزل عليه الكتاب، فكان مما أنزل الله آية الرجم، فقرأناها و عقلناها و وعيناها، رجم رسول الله و رجمنا بعده، فأحشي إن طال بالناس زمان أن يقول قائل: والله ما نجد آية الرجم في كتاب الله، فيضلوا بترك فريضة، أنزلها الله، والرجم في كتاب الله حق علي من زني إذا أحسن من الرجال و النساء، إذا قامت البينة أو كان الحبل أو الاعتراف» (متفق عليه: صحيح امام بخاري (فتح الباري) (12/144/6830)، صحيح امام مسلم (3/1371/1691)، سنن ابوداود (عون المعبود) (12/97/4395)، سنن الترمذي (2/442/1456).

«به راستی خداوند محمد صلی الله علیه وسلم را به حق مبعوث و قرآن را بر او نازل کرد. از جمله آیاتی که خداوند نازل کرد آیه رجم است، که آنرا خواندیم و درک و حفظ نمودیم. پیامبر صلی الله علیه وسلم (طبق آن زناکار محسن را) رجم کرد و ما هم بعد از او رجم کردیم. بیم دارم اگر زمان طولانی بر مردم بگذرد، کس بگوید: به خدا قسم آیه رجم را در کتاب خدا نیافتیم، در نتیجه با ترک واجبی که خداوند نازل کرده گمراه شوند، رجم در کتاب خداحق است و باید بر هر زن و مرد محصنی اجراء شود، و این زمانی است که شهود گواهی دهند یا زن حامله گردد یا به آن اعتراف کنند». (امام صنعانی در سبل السلام در شرح این اثر می‌گوید: اسماعیلی این اثر را با افزوده‌ای به این شرح روایت کرده و آن هم قول عمر است که بعد از (أو الاعتراف) می‌گوید: (وقد قرأناها: الشيخ و الشیخة فارجموهما البتة) «ما این آیه را خوانده‌ایم که می‌فرماید: الشيخ و الشیخة فارجموهما البتة» یعنی اگر مرد و زن محسن زنا کردند حتماً آنان را رجم کنید.»

و در روایتی از نسائی آمده که این آیه در قرآن در سورة (الأحزاب) است. همین‌طور امام مالک در الموطأ این افزوده را از یحیی ابن سعید از ابن مسیب روایت کرده است.

اما حد غیر محسن (ازدواج نکرده):

از زید بن خالد جهنی روایت است: (سمعت النبي يأمر فيمن زني و لم يحسن جلد مائة و تغريب عام) صحيح: [إرواء الغليل في تخريج احاديث منار السبيل 2347]، صحيح امام بخاري (فتح الباري) (12/156/6831).

«شنیدم پیامبر دستور داد فرد غیر محصنی که مرتکب زنا شده بود را صد تازیانه بزنند و یکسال تبعید کنند.»

از عباده بن صامت روایت است: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (خذوا عني خذوا عني، قد جعل الله لهن سبيلا، البكر بالبكر جلد مائة و نفي سنة، و الثيب بالثيب، جلد مائة و الرجم) صحيح: [مختصر صحيح مسلم 1036]، صحيح امام مسلم (3/1316/1690)، سنن ابوداود (عون المعبود) (12/93/4392)، سنن الترمذي (2/445/1461)، سنن ابن ماجه (2/852/2550).

«از من یاد بگیرید از من یاد بگیرید، خداوند چاره زنان زناکار را مشخص کرده است. غیر محسن (ازدواج نکرده) صد تازیانه و یکسال تبعید، و محسن (ازدواج کرده) زناکار صد تازیانه و سنگسار کردن.»

همچنین هر ازدواج و نکاحی که علماء بر بطلان و عدم صحت آن اجماع داشته باشند اگر بر اثر آن همبستری صورت گیرد، موجب اجرای حد شرعی درباره مرتکبان زنا است. مانند همبستری با زن پنجم که بعد از چهار زن موجود عقد شده باشد یا مانند همبستری با زن بیگانه‌ای که همسر دارد و شخصی با او عقد نکاح بندد و با وی همبستر شود و مانند نکاح با زنی که هنوز در عده دیگری است و مانند نکاح مجدد زنی که مطلقه به طلاق ثلاثه است و هنوز با شخص دیگری ازدواج نکرده است در همه این احوال اگر به دنبال چنین نکاح همبستری صورت گیرد، موجب حد شرعی است و چنین نکاحی شبهه تلقی نمی‌گردد.

حد برده:

اگر برده یا کنیزی مرتکب زنا شود، رجم نمی‌گردد بلکه باید پنجاه تازیانه به او زده شود، به دلیل فرموده خداوند متعال: (فَإِذَا أَحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ) (نساء: 25)

«اگر پس از ازدواج از ایشان (جاریه‌ها) زنا سر زد، عقوبت ایشان نصف عقوبت زنان آزاده (یعنی پنجاه تازیانه) است.»

از عبدالله بن عیاش مخزومی روایت است: (أمرني عمر بن الخطاب في فتية من قریش، فجلدنا ولائد من ولائد الإمارة، خمسين خمسين في الزنا) حسن: [إرواء الغلیل في تخریج احادیث منار السبیل 2345]، موطأ امام مالک (594/1508)، بیهقی (8/242).

«عمر بن خطاب به من و جماعتی از جوانان قریش دستور داد تا تعدادی از جاریه‌های امارت را به خاطر زنا تازیانه بزنیم، به هر کدام از آن‌ها پنجاه تازیانه زدیم.»

حکم کسی که بگوید: با فلان زن زنا کرده‌ام:

اگر مردی اعتراف کند که با فلان زن زنا کرده است، حد تنها بر او جاری می‌شود و اگر زن هم به این امر اعتراف کرد، بر او هم حد جاری می‌شود در غیر این صورت حد جاری نمی‌شود.

از ابوهریره و زید بن خالد روایت است: «دو خصم نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم شکایت بردند، یکی از آنها گفت: میان ما با کتاب خدا قضاوت کن، دیگری - که از دوستش به مسائل شرعی آگاهتر بود - گفت: بلی ای پیامبر خدا میان ما به کتاب خدا قضاوت کن، و به من اجازه بده صحبت کنم، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: صحبت کن، آن مرد گفت: پسر من عسیف این مرد بود - مالک گوید: عسیف بمعنی کارگر است - و با همسر او زنا کرده، به من خبر دادند که پسر من باید رجم شود، من هم صد گوسفند و کنیزم را در عوض این کار دادم، سپس از اهل علم سؤال کردم به من گفتند که سزای پسر من صد تازیانه و یکسال تبعید است و تنها همسر آن مرد باید رجم شود. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (أما والذي نفسي بيده، لأقضين بينكما بكتاب الله، أما غنمك و جاريتك فرد عليك) «قسم به ذاتی که جانم در دست او است بین شما به کتاب خدا داوری می‌کنم، گوسفندان و کنیزت به خودت بر میگردند، و پسر او را صد تازیانه زد و یک سال تبعید کرد و به انیس سلمی دستور داد که نزد آن مرد برود، اگر اعتراف کرد رجمش کند، آن زن اعتراف کرد و او را رجم کرد» (متفق علیه: صحیح امام بخاری (فتح الباری) (6828، 12/136/27)، صحیح امام مسلم (1698، 3/1324/97)، سنن ابوداود (عون المعبود) (12/128/4421)، سنن الترمذی (2/443/1458)، سنن ابن ماجه (2/852/2549)، سنن نسائی (8/240).

بر کسی که به زور وادار به زنا شود حدی نیست :

از ابو عبدالرحمن سلمی روایت است: (أتی عمر بن الخطاب بامرأة جدها العطش، فمرت علي راع فاستسقت، فأبی أن یسقیها إلا أن تمکنه من نفسها، ففعلت فشاور الناس فی رجمها، فقال علي هذه مضطرة أری أن تخلی سبیلها، ففعل) (صحیح: [إرواء الغلیل فی تخریج احادیث منار السبیل 2113]، بیهقی (8/236).

«زنی را نزد عمر بن خطاب آوردند که تشنگی بر او چیره شده بود و از کنار چوپانی گذشته و از او درخواست آب کرده بود، چوپان دادن آب را بر او تا انجام عمل زشت، امتناع ورزیده بود، آن زن هم (از روی ناچاری) قبول کرده بود. لذا عمر درباره رجم آن زن با مردم مشورت کرد، علی(رض)، گفت: این زن مجبور به انجام این کار شده است؛ به نظر من باید او را به حال خودش بگذارید، عمر(رض) همین کار را کرد».

حکم کسی که با حیوانی آمیزش کند :

حکم عمل جنسی با حیوانات، به اتفاق مذاهب چهارگانه، تعزیر فاعل آن بر حسب صلاح دید حاکم است.

از ابن عباس روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (من وقع علی بهیمة فاقتلوه و اقتلوا البهیمة) «هر کس با حیوانی آمیزش کرد او و حیوان را بکشید». (حسن صحیح: [صحیح سنن الترمذی 1176]، سنن الترمذی (3/8/1479)، سنن ابوداود (عون المعبود) (12/157/4440)، سنن ابن ماجه (2/856/2564).

حد لواط:

هرگاه مردی با مردی دیگر عمل لواط را انجام دهد، حد آن کشتن است خواه محصن یا غیر محصن باشند: از ابن عباس(رض) روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (من وجدتموه یعمل عمل قوم لوط فاقتلوا الفاعل والمفعول به) «هر کسی را یافتید که عمل قوم لوط را انجام داد، فاعل و مفعول را بکشید». صحیح: [صحیح سنن ابن ماجه 2075]، سنن الترمذی (3/8/1481)، سنن ابن ماجه (2/856/2561).

حکم لواط در نزد شافعی، مالک، احمد، ابو یوسف و محمد، حکم زناست، که نزد شافعی بر آن، حد زنا جاری میشود اما نزد مالک و احمد بن حنبل حد آن فقط رجم است. ولی ابوحنیفه بر آن است که حکم لواط، حکم زنا نیست و از آنجا که مهر به آن تعلق نمی‌گیرد، حد هم به آن تعلق نمی‌گیرد بلکه به آن تعزیر تعلق می‌گیرد.

فقها اتفاق نظر دارند بر این‌که همجنس بازی زنان و استمنای مردان با دست، سزاوار تعزیر، تأدیب و توبیخ است.

المکلف:

به شخصی که: بالغ و عاقل باشد اطلاق میشود، پس بر کودک و دیوانه حد اجرا نمیشود به دلیل فرموده پیامبر صلی الله علیه وسلم: «رفع القلم عن ثلاثة: عن المجنون حتی یفیک، و عن النائم حتی یستیقظ، و عن الصبی حتی یحتلم» «تکلیف از سه دسته برداشته شده است: از دیوانه تا هوشیار شود، از به خواب رفته تا بیدار شود و از بچه تا بالغ شود». ابوداود (4380)

«كُلٌّ وَاحِدٌ مِنْهُمَا مِائَةٌ جَلْدَةٍ» ملاحظه می‌شود که در روابط نامشروع، هر دو طرف به يك میزان تنبیه می‌شوند. (مگر در مواردی که حکم خاصی دارد).

جمله «مِائَةٌ جَلْدَةٍ» در آیه مبارکه به طور واضح میرساند که: حدود مجازات باید از طرف

خداوند متعال معین شود.

قابل یادآوری است که: زدن صد تازیانه، حد زناي مرد آزاد بالغ بکر (غیرمتأهل) و زن زناکار آزاد بالغ غیرشوهردار است، البته در سنت رسول الله صلي الله عليه وسلم افزون بر زدن صد تازیانه، تبعید یک سال هم ثابت شده است، هر چند این حکم میان فقها اتفاقی نیست.

اما مرد و زنی که آزاد و متأهل باشند، یعنی با نکاح صحیح ازدواج کرده باشند و میان آنها مقاربت هم انجام گرفته باشد هر چند یک بار و مرتکب زنا گردند، حد آن‌ها بنا بر سنت صحیح متواتر، رجم (سنگسار) است و فقها بر این حکم اتفاق نظر دارند. همچنین اتفاق نظر دارند بر این که حد زناي مرد و زن متأهل برده که آزاد نیستند، فقط زدن تازیانه است زیرا در بردگان سنگساری نیست.

اما در خصوص حد زناي بکر (مرد و زن غیرمتأهل)، احناف با عمل به صریح آیه، فقط به تازیانه حکم می‌کنند نه به تبعید یک سال ولی جمهور فقها (مالک، شافعی، احمد حنبل) بر آنند که حد زناي مرد بکر، صد تازیانه به اضافه تبعید یک سال از محل اقامتش می‌باشد و حد اقل مسافت این تبعید نزد شافعی‌ها و حنبلی‌ها، مسافت کوتاه کردن نماز یعنی مقدار (89) کیلومتر است.

اما نزد مالکی‌ها، مرد بکر در همان سرزمینی که تبعید شده، زندانی نیز میشود، ولی زن بکر زناکار به اتفاق فقها تبعید نمیشود تا مبادا بار دیگر در تبعیدگاه به آفت زنا مبتلا گردد. این آیه ناسخ آیه حبس و آیه آزار دادن زناکاران است که در دو آیه 16 و 15 سوره «نساء» بیان شده، زیرا مجازات مرد زناکار در صدر اسلام آزار دادن و طعنه زدن و مجازات زن زناکار زندانی کردن و در خانه‌اش بود، که آن حکم با این آیه منسوخ شد.

«وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ» در مجازات مجرمان، ترحم و تحت تأثیر عواطف قرار گرفتن، روا نیست. بلکه محبت و رأفت باید در مدار شرع باشد. هدف این است که حدود الله تعالی را به سبب مقام اشخاص، شفاعت و میانجی‌گری دیگران، لومه این و آن، وسوسه شیطان، و غیره تعطیل و رها نسازید و از آن هم نگاهید. و در اجرای حکم الله دل‌تان به حال آن‌ها نسوزد و به رحم نیاید، طوری که آن‌ها را به آرامی بزنید و یا تعداد ضربات را تقلیل دهید. بلکه تازیانه را درد آور حواله نماید. مجاهد گفته است: یعنی حدود الله را تعطیل نکنید و اقامه و اجرای آن‌ها را به انگیزه‌ی دلسوزی و شفقت ترک نکنید. (تفسیر کبیر ۱۴۸/۲۳).

در جمله «فِي دِينِ اللَّهِ» نشان میدهد که: دین تنها؛ نماز و روزه زکات و حج نیست؛ اجرای حدود الهی نیز از جمله احکام دین است.

«إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» صلابت و قاطعیت در اجرای حدود الهی، در سایه‌ی ایمان به مبدأ و روز قیامت به دست می‌آید. برای اقامه‌ی بی‌کم و کاست حدود، نشانه‌ی ترغیب و تشویق در جهت اجرای آن است تا فرمان الهی و احکامش آن سان که مشروع است، جامه‌ی عمل پوشد.

هدف آیه مبارکه تحریک و برانگیختن است. این بدین معنی است که: اگر واقعا الله و روز جزا را تصدیق و بدان اعتقاد دارید، حدود الله متعال را تعطیل و فراموش نکنید و نسبت به زناکاران شفقت و رحم روا مدارید؛ زیرا گناه زنا بزرگتر از آن است که عاطفه را تحریک

نماید و ترحم را برانگیزد.

تشهیر در اجرای حکم زنا:

«وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» مجازات مجرم، باید مایه عبرت دیگران شود، زناکار، علاوه بر شکنجه‌ی جسمی، از نظر روحی نیز باید زجر و جزا ببیند؛ بدین اساس و باید جمعی از مؤمنان در موقع عقوبت زناکاران حاضر باشند تا برای آنها زجرآورتر و باز دارنده‌تر باشد؛ زیرا رسوا شدن در انظار مردم، نسبت به عذاب و شکنجه دردناکتر است.

بناءً گروهی از مؤمنان بر عذاب آن‌ها حاضر باشند، تا سرزنش بیشتر، تشهیر، رسوایی و بدنامی زناکاران پس کیفر آنان با تشهیر همراه است.

«طَائِفَةٌ»: طائفة به معنای دسته. گروه. یعنی در مراسم اجرای حد الهی، باید گروهی از مؤمنان حضور داشته باشند. که در تعداد حضور مردم فقها نظریات متفاوت و مختلفی دارند، برخی از فقها می‌گویند این تعداد؛ باید چهار نفر و برخی دیگر می‌گویند که این تعداد بالاتر از آن، و برخی می‌گویند که ده نفر و یا هم بیشتر از آن باشد.

امام نجم الدین امام ابو حفص عمر بن محمد نسفی (461 - 537 هـ) در تفسیر خویش مینویسد: «حد اقل گروهی که باید در هنگام مجازات زناکاران حاضر باشند، سه یا چهار نفر است».

همچنان پیروان مذهب حنفی و مذهب حنبلی می‌گویند که؛ باید تمام حدودالهی در محضر مردم برپا داشته شود زیرا هدف از اقامهء حدود، هشدار دادن به مردم و بازداشتن آن‌ها از ارتکاب چنان اعمالی است.

یادداشت اول:

زنا به وسیله یکی از این سه چیز ثابت می‌شود:

الف: اقرار به زنا.

ب: حامله شدن زن بی شوهر.

ج: شهادت چهار نفر که شهادت دهند که بدون هیچ گونه شک و شبهه‌ای، زناکاران را در حال عمل جماع دیده‌اند و آلات تناسلی آنان را داخل یکدیگر مشاهده نموده‌اند (برای تفصیل مراجعه شود به: تفسیر المراغی).

یادداشت دوم:

آیه مورد بحث، حکم آیه‌های 15 و 16 سورة نساء را در صد تازیانه محدود و معین کرده است.

یادداشت سوم:

عبارت: «أَلَشَّيْخُ وَ الشَّيْخَةَ إِذَا زَنَى فَا جَلِدُوهُمَا أَلْبَتَّةَ، نَكَالاً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ!» که برخی آن را آیه رجم نام داده و جزو قرآن منسوخ التلاوة به‌شمار آورده‌اند، نه از زمره آیات الهی و نه از جمله احادیث نبوی است (مراجعه شود به، تفسیر عبدالکریم خطیب، جلد 17 و 18، صفحات 1212 - 1217).

یادداشت چهارم:

مسأله تغریب، یعنی تبعید یک ساله زناکار هم که در بحث زنا مطرح است، بعضی آن را حدیثی منسوخ، و برخی آن را سخنی نادرست به‌شمار آورده‌اند، گروهی هم آن را افزون بر صد تازیانه به صلاح دید حاکم یا قاضی واگذار کرده‌اند. «تفسیر نور»

سید قطب در تفسیر خویش «فی ظلال القرآن» در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: (از جمله احکام سوره، یکی این است که) هر یک از زن و مرد زناکار (مؤمن، عاقل، حر، و ازدواج ناکرده) را صد تازیانه بزنید و در (اجرای قوانین) دین خدا رأفت (و رحمت کاذب) نسبت بدیشان نداشته باشید، اگر به روز قیامت ایمان دارید، و باید گروهی از مؤمنان بر (اجرای حکم ناظر، و به هنگام زدن تازیانه‌ها و) شکنجه ایشان حاضر باشند. مرد زناکار (پیش از دست کشیدن از کار خبیث زنا، و توبه کردن از آلوده دامانی) حق ندارد جز با زن زناکار (فاحشه‌ای که از عمل زشت فاحشه‌گری دست نکشیده و از آلوده دامانی توبه نکرده باشد) و یا بازن مشرک (وکافری که هنوز بر شرک و کفر ماندگار باشد) ازدواج کند، همان‌گونه هم زن زناکار (پیش از دست کشیدن از کار پست زنا و توبه از آلوده دامانی) حق ندارد جز با مرد زناپیشه (ماندگار بر زناکاری و توبه نکرده از آلوده دامانی) و یا با مرد مشرک (وکافری که هنوز شرک و کفر را رها نکرده باشد) ازدواج کند. چرا که چنین (ازدواجی) بر مومنان حرام شده است. (تفسیر فی ظلال القرآن: سید قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ ق)).

حد چیست؟

حد نوعی از مجازات است که کیفیت و کمیت آن توسط شرع مقدس اسلام تعیین شده است و مراجع قضایی و قضات از این اختیار برخوردار نمی‌باشند که در مورد نوع، کیفیت، میزان و حدود شرعی تصمیم‌گیری نمایند. به تعبیر دیگر؛ دادگاه و مرجع رسیدگی به جرایمی که مجازاتش در قانون حد تعیین شده است، نمی‌توانند کمیت و کیفیت مجازات حد را کاهش یا افزایش و یا ساقط نمایند. در شرع اسلام مشخص شده است که؛ جرایم مستوجب حد، تنها با توبه و طلب مغفرت الهی قابل تقلیل و ساقط شدن می‌باشند و از این نظر؛ مجازات حد، ثابت و غیر قابل تغییر قلم داد می‌شود.

با چه چیزی حد ثابت می‌شود:

حد به یکی از دو چیز ثابت می‌شود: فقه السنه (3/352)، اقرار یا شهود: حد با اقرار ثابت می‌شود؛ چون پیامبر صلی الله علیه وسلم ماعز و غامدیه را به‌خاطر اقراری که کردند رجم کرد. از این عباس (رض) روایت است: (لما أتى ماعز بن مالک النبي قال له، لعلك قبلت أو غمرت أو نظرت، قال لا يا رسول الله، قال: أ نكتها؟ - لا يکني - قال: فعند ذلك أمر برجمه) صحیح: [صحیح سنن ابوداود 3724]، صحیح امام بخاری (فتح الباری) (12/135/6824)، سنن ابوداود (عون المعبود) (12/109/4404).

«وقتی ماعز بن مالک نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد، پیامبر به او گفت: شاید او را بوسیده‌ای یا لمس یا نگاه کرده‌ای، گفت: نه ای رسول خدا، پیامبر صلی الله علیه وسلم (با لفظ صریح) فرمود: آیا با او جماع کرده‌ای - به کنایه نگفت - (ابن عباس) گوید: در این هنگام پیامبر دستور به رجم او داد».

از سلیمان بن بریده از پدرش روایت است: (أن النبي جاءته امرأة من غامد من الأزدي فقالت: يا رسول الله طهرني، فقال: ويحك ارجعي فاستغفري الله و توبي إليه، فقالت: أراك تريد أن ترتدني كما رددت ماعز بن مالک، قال: و ما ذاك؟ قالت: أنها حبلي من الزنا، قال: أنت؟ قالت: نعم، فقال لها: حتي تضعي ما في بطنك، قال: فكفلها رجل من الأنصار حتي وضعت، قال: فأتني النبي فقال: قد وضعت الغامدية، فقال: إن لانرجمها و ندع ولدها صغيرا ليس به

من یرضعه، فقام رجل من الأنصار فقال: إلی رضاعه یا نبی الله، قال: فرجمها) (صحیح: [مختصر صحیح مسلم 1039]، صحیح امام بخاری (فتح الباری) (3/321/1695).

«زنی غامدی از قبیله ازد نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای رسول الله! مرا پاک کن، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: وای بر تو! برگرد و از خدا طلب استغفار و توبه کن، (زن) گفت: میبینم که میخواهی من را هم مانند ماعز بن مالک رد کنی، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: چه کرده‌ای؟ (آن زن) گفت: او در اثر زنا حامله شده است. فرمود: تو؟ گفت: بله، پیامبر به او فرمود تا وقتی وضع حمل نکنی حد بر تو جاری نمی‌شود، (سلیمان) گوید: مردی از انصار سرپرستی او را برعهده گرفت تا وضع حمل کرد. (سلیمان) گوید: سپس آن مرد نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: زن غامدیه وضع حمل کرده است، پیامبر فرمود: در این حالت او را رجم نمی‌کنیم، که بچه کوچکش تنها بماند و کسی نباشد که به او شیر بدهد، مردی از انصار بلند شد و گفت: ای رسول خدا! شیر دادن او بر عهده من. (سلیمان) گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم او را رجم کرد.»

اگر کسی که به زنا اقرار کرده است، از اقرارش پشیمان شود حد بر او جاری نمیشود؛ به دلیل حدیث نعیم بن هرّال که گوید: ماعز بن مالک، یتیمی بود تحت سرپرستی پدرم، و با یکی از زنان محله زنا کرد... تا جایی که گفت: پیامبر دستور داد که او را رجم کنند، پس او را به حره بردند. وقتی که او را رجم کردند، و دید که سنگ به شدت به او میخورد بی‌تابی کرد و پا به فرار گذاشت، عبدالله بن انس او را دید، در حالی که دوستانش نتوانستند او را بگیرند، عبدالله سم شتری را برداشت و او زد، و او را کشت، سپس نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و جریان را برایش تعریف کرد، پیامبر فرمود: (هلا ترکتموه لعله أن یتوب فیتوب الله علیه) (صحیح: [صحیح سنن ابوداود 3716]، سنن ابوداود (عون المعبود) (12/99/4396)). «چرا او را به حال خودش رها نکردید، شاید توبه می‌کرد و خداوند توبه او را قبول می‌کرد.»

سزای زنا از همه مجازات‌ها سنگین‌تر است:

قرآن عظیم الشان واحادیثی متواتر سزای چهار جرم وطریقهء اجرای آن را خود معین نموده و آنرا محول به رأی قاضی یا حاکم نگذاشته است؛ و در اصطلاح شرع به آنها «حدود» گفته شده و علاوه بر این چهار، مجازات بقیه‌ی جرایم بدین شکل معین نشده، بلکه حاکم یا قاضی با توجه به وضع و موقعیت جرم و محیط و غیره مقداری از مجازات را که برای انسداد جرم کافی تصور کند، می‌تواند به همان میزان مجازات دهد، و بدین گونه مجازات در اصطلاح شرع «تعزیرات» گفته میشود، حدود شرعی چهار تا است: دزدی، بهتان، زدن شخص پاکدامن، شراب خوار و زنا، که هر یکی از این‌ها در حد خود، جرمی سنگین است که امنیت جهان را به هم می‌زند، و مجموعه‌ی چندین مفاسد دیگر است، اما از همه آن‌ها آن‌چنان که عواقب و نتایج بد زنا، نظم جهان را تباه و برباد می‌دهد.

هر جرمی که طبق قانون اسلام مجازات سختی دارد شرایط اثبات آن هم سخت، مقرر شده است:

طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم: مجازات زنا در اسلام از مجازات سایر جرایم، سخت و شدیدتر است، در عین حال قوانین اسلام، شرایط ثبوت آن را هم خیلی سخت‌تر مقرر گردانیده است، که اگر کوچک‌ترین کوتاهی در آن باشد، یا شبهه‌ای پدید آید، مجازات نهایی زنا که به آن حد گفته می‌شود، ساقط می‌گردد، فقط مجازات تعزیری، به میزان جرم،

باقی خواهد ماند، برای اثبات در تمام معاملات، شهادت دومرد یا یک مرد و دو زن، کافی است، ولی در اجرای زنا، شهادت عینی چهار مرد که در آن کوچکترین التباسی و تردیدی نباشد، ضروری است، چنان که حکم آن در سورة نساء به تفصیل بیان گردیده است. احتیاط دیگری که در این شهادت به کار رفته، این است که اگر شهادت زنا به فقد یکی از شرایط آن، مردود گردید، جرم قذف یعنی تهمت بی‌مورد برای شاهدان ثابت می‌گردد، و حد قذف که هشتاد تازیانه است، به آنان داده می‌شود، لذا با کوچکترین شبهه‌ای هیچ کسی نمی‌تواند بر شهادت آن اقدام نماید، البته در صورتی که زنا به صراحت ثابت نگردد، ولی با شهادت ثابت گردد که دو مرد و زن، در حال غیر مشروع، باهم دیده شده‌اند، قاضی طبق جرم آن‌ها، می‌تواند آنان را به شلاق تعزیری محکوم کند.

برخی از مفاسد زنا:

انسان کسی است که بر اساس عقل و اندیشه و دین کارهای خود را در آن چهار چوب‌ها، قانون مند انجام می‌دهد، و زنا یعنی ارتباط غیر قانونی و بدون ضابطه بین دو انسان (زن و مرد) که گاهی شکل خشن تجاوز جنسی را به خود می‌گیرد. پس هنگامی که شخصی مرتکب زنا می‌شود، یعنی از کرامت انسانی خود عبور کرده و به صورت يك حیوان در می‌آید. از این روست که این عمل با شأن انسانی انسان ناسازگار است. و شاید از همین لحاظ باشد که قرآن از آن به عنوان عمل زشت «فاحشه» و راه ناپسند «ساء سبیلاً» ذکر به عمل آورده است.

برخی از مفسران در مورد مفاسد زنا می‌نویسند:

زنا یعنی به‌وجود آمدن هرج و مرج در نظام خانواده و از میان رفتن رابطه فرزندان و پدران، رابطه‌ای که وجودش نه تنها سبب شناخت اجتماعی است، بلکه موجب حمایت اجتماعی و محبت می‌شود.

زنا عمل ننگین است که؛ سبب انواع برخوردها و کشمکش‌های فردی و اجتماعی در میان هوس‌بازان می‌گردد.

تجربه نشان داده و علم به اثبات رسانیده است که زنا باعث اشاعه انواع مختلفی از امراض می‌گردد.

در زنا، احساس تعهد و تکلیف نسبت به بقای نسل و تربیت طفل از بین رفته، و احساس پدری و مادری از میان می‌رود.

زنا در اکثر موارد موجب سقوط جنین و کشتن فرزندان و قطع نسل می‌گردد. چرا که اکثر از زنان حاضر به نگهداری همچو اطفال بی‌پدر نمی‌گردد.

باید یادآور شد که؛ هدف از ازدواج تنها مسأله اشباع غریزه جنسی نیست، بلکه اشتراك زندگی و انس روحی و آرامش فکری و تربیت فرزندان و همکاری در شئون حیات از جمله آثار ازدواج است که بدون اختصاص زن و مرد به همدیگر و تحریم زنا، هیچ‌یک از اینها امکان پذیر نیست.

باید گفت که زنا سرچشمه‌ی بسیاری از درگیری‌ها، خودکشی‌ها، فرار از خانه‌ها، فرزندان نامشروع، امراض مقاربتی و بدنامی برای خانواده‌های آبرومند است.

ناکاران چون برای شهوترانی سراغ یکدیگر می‌روند، میان‌شان انس و الفت عمیق و آرامش نیست.

زناکار، طرف مقابل را شريك زندگی نمی‌داند، وسیله‌ی اطفای شهوت میداند.

نا، سبب کاهش تشکیل خانواده از طریق ازدواج و موجب به وجود نیامدن ارتباطهای خانوادگی و قطع صلهی رحم است. چون باز شدن راه زنا، بی رغبتی به ازدواج را در جامعه شایع می سازد.

زنا، نظام ارث بری را بر هم می زند و وارث واقعی معلوم نمی شود. زنا سبب از بین رفتن شخصیت و هویت انسانی می شود و موجب مرگهای زودرس می گردد.

چون ارتکاب زنا، بدون زحمت و خرج نیست، زناکار برای ارضای هوس خود، به سراغ گناهان زیادی می رود. مثلاً گاهی برای کامیابی خود، به تهمت، ارباب و دزدی دست می زند و حتی مرتکب قتل می شود.

در جامعه، فرزندان نامشروع و بی هویت پدید می آید، که زمینهی بسیاری از مفاسد و جرائم است و مصداق روشنی برای فحشا است.

نسخهء جلوگیری از زنا در اسلام :

ممنوعیت اختلاط زن و مرد در بعضی مکان ها.

ممنوعیت خلوت مرد با زن نامحرم.

حرمت زینت زن برای نامحرمان.

حرمت نظر به نامحرم و دست دادن با نامحرم و پرهیز از فکر زنا و تماشای عکسهای تحریک کننده.

مجازات شدید برای زناکار.

توصیه به ازدواج و پایین گرفتن مهریه و غیره.

ابزار زدن تازیانه :

علما اتفاق نظر دارند بر این که تازیانه زدن زناکاران با چوبی واجب است که هنوز میوه نداده نباشد و آن تازیانه ای است متوسط که نه بسیار سخت و ضخیم است و نه نرم و لطیف. البته چگونگی تازیانه زدن در همه حدود یکسان است. اما علمای احناف بر آنند که: تازیانه زدن در تعزیر نسبت به تازیانه زدن در حدود شدیدتر است. تازیانه زدن در حد زنا، از تازیانه زدن در حد شراب شدیدتر است و تازیانه زدن در حد شراب، از تازیانه زدن در حد قذف (بهتان) شدیدتر است. حکم دیگر در این مورد این است که مرد به حالت ایستاده تازیانه زده می شود و زن به حالت نشسته.

خطاب این آیه به اتفاق مذاهب، متوجه زمامداران جامعه اسلامی و جانشینان ایشان می باشد. به قولی: خطاب متوجه تمام مسلمین است و حاکم مسلمان نمایندگی آنانرا برعهده دارد. (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی).

نوع و شکل شلاق و تازیانه:

در مورد نوع و شکل تازیانه که در تطبیق حد زنا توسط محکمه شرعی مورد استفاده قرار می گیرد علماء نظریات یعنی استنباط متفاوتی را ارائه داشته اند: توجه باید کرد که هدف تازیانه و شلاق در حد زنا غیر محصن و غیر محصنه (غیر متأهل باشد) کشتن او نیست، بلکه هدف تربیه، عمل و قیوی برای جامعه، تأدیب و تنبیه او و مهمتر از آن پاک کردن از گناه است. با وجود این که پاک کردن از گناه بیشتر به رابطه درونی معبود به خالقش، توبه و قبول توبه اساس است اما درین جا، در مورد نوع و شکل شلاق زنی، روشها و نوع مشخص را فقهاء استنباط و به طور دقیق محدود و ارائه داشته اند. فقها متذکر شده اند که

شدت ضربات بایستی متوسط باشد، نه بسیار سخت و نه بسیار ضخیم و البته نباید نرم و لطیف.

شخصی که مجری حد شلاق و تازیانه است باید دقت لازم به خرج دهد که: نباید دست‌هایش را آنقدر بالا ببرد که زیر نافش ظاهر شود، یعنی شلاق زن نباید ضربات با قوت بر بدن مجرم وارد نماید، حکم در مورد استفاده تازیانه همین است که با همان تازیانه اولی باید شلاق‌ها ادامه یابد و از استعمال چوب و تازیانه‌های تازه، باید جلوگیری به عمل آید، نباید لباس مجرم را از بدنش بیرون آورد، إلا در صورتی که مجرم لباس پوستین و چرمی بر تن داشته باشد که باید آنرا از تن اش بیرون کند.

همه فقهاء در این مورد متفق القول اند که مجازت تازیانه با چوب درختی که تاهنوز میوه نداده باشد، واجب است.

بر طبق رأی جمهور فقهاء بر شخصی مجرم به صورت ایستاده حد زده شود، و باید مراقب باشد که شلاق‌های تازیانه به سر و صورت و عورت مجرم اصابت نکند.

امام ابن قدامه درباره کیفیت اجرای حد بر زناکار می‌گوید: «بر تمام اعضای بدنش ضربه وارد می‌شود تا هر عضو بدنش سهمی در آن داشته باشد، و بیشتر در جاهای گوشه‌دار بدن وارد می‌شود، مثل ران‌ها و سرین و باید مراقب باشد که به نقاط حساس و کشنده مثل سر و صورت و عورت ضربه وارد نشود، چه مرد باشد یا زن.

ولی امام صاحب مالک (رح) می‌فرماید: بر پشت و اطراف آن زده شود...».

امام ابن قدامه می‌افزاید: «ابن مسعود گفته: در دین ما کشیدن و بند کردن و برهنه کردن نیست. و اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم تازیانه زدند اما از هیچ یک از آنان نقل نشده که (مجرم را) کشیده و یا بند و یا برهنه کرده باشند. و لباس‌هایش از تن او بیرون آورده نمی‌شود، بلکه یک یا دو لباس بر تن داشته باشد، و اگر جامه‌ای پوستین یا چرمی برتن داشت آنرا بیرون آورند؛ زیرا اگر درآورده نشود از شلاق متاثر نمی‌شود. و امام احمد گفته: اگر لباس زمستانی او بیرون آورده نشود، متاثر نخواهد شد.

و امام مالک گفته: برهنه شود، زیرا امر به تازیانه اقتضاء می‌کند مستقیماً به پوست بدن برخورد کند، ولی دلیل ما قول ابن مسعود است، و تاجایی که میدانم هیچیک از صحابه خلاف آنرا نگفتند، و خدای متعال به برهنه کردن او دستور ندادند، بلکه تنها به تازیانه زدن دستور دادند، و اگر بر روی لباس هم تازیانه شود مقصود حاصل میشود...».

و باز ادامه می‌دهد: «ضربات باید به وسیله تازیانه (شلاق) باشد، و تاجایی که میدانم اختلافی بر سر این نیست، البته به‌جز حد شراب، بعضی (از اهل علم) گفتند: بر شارب خمر به وسیله دست و کفش و کناره لباس ضربه زده شود...».

شلاق هم باید متوسط و میانه باشد، نه تازه و نو باشد که موجب جراحت شود و نه کهنه و از کار افتاده باشد که درد ضربات را تقلیل دهد، زیرا روایت شده که مردی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم به زنا اعتراف نمود، پیامبر صلی الله علیه وسلم تازیانه‌ای طلبید، برای ایشان تازیانه‌ای شکسته آوردند، فرمود: از این بهتر بیاورید، این بار تازیانه‌ای نو و تازه آوردند، فرمود: یک تازیانه مابین این دو بیاورید. این را امام مالک از زید بن اسلم به‌صورت مرسل روایت کرده، و از حضرت ابوهریره به‌صورت متصل روایت شده است...».

و همین‌طور شدت ضربات باید میانه باشد، نه آنقدر شدید باشد که موجب کشتن شود و نه

ضعیف و بدون درد باشد، بازوانش را آن قدر بالا نبرد و زیاد هم پایین نباشد که دردی نرساند، امام احمد میفرماید: در اجرای هیچ‌کدام از حدود نباید (دستها را آن قدر بالا برد که) زیر بغلش ظاهر شود. یعنی نه زیاده روی کند و نه کم روی. و اگر مجرم زن بود او را نشسته تازیانه زند، و دست‌هایش را جمع کند تا عورتش ظاهر نشود، این رأی امام صاحب ابوحنیفه و امام شافعی و امام مالک است. ولی امام ابویوسف گفته: ایستاده تازیانه زده شود.

ولی با در نظر داشت روایات مختلفه فقها، در این بابت حدیثی صحیحی از حضرت علی کرم الله وجهه که میفرماید: زن را نشسته بزنی و مرد را ایستاده، وانگهی بدن زن عورت است و نشستن او موجب پوشش بیشتر اوست» «المغنی» (141/9 - 142). امام صاحب نووی میفرماید: «اگر با شلاق حد را بزنی بایستی متوسط بین شاخه نی و عصا باشد و چنانچه با شاخه درخت بزنی باید سبک و بین خشک و تری باشد و ضربت باید متوسط باشد و ضارب دست را بالاتر از سر خود نبرد و دست را پایین هم نیندازد بلکه بازوی خود را به‌طور معتدل بالا ببرد» (تفصیل موضوع را میتوان در «فقه السنة» سید سابق، مطالعه فرمایید).

نوع و چگونگی تازیانه زدن در همه حدود شرعی یکسان است. ولی در فقه حنفی بدین نظراند که: تازیانه زدن در تعزیر نسبت به تازیانه زدن در حدود شدیدتر است تازیانه زدن در حد زنا، از تازیانه زدن در حد شراب شدیدتر است و تازیانه زدن در حد شراب، از تازیانه زدن در حد قذف (بهتان) شدیدتر است.

حکم سنگسار در اسلام:

حکم سنگسار کردن شخص زناکار دستور الله متعال قرآن کریم و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم است:

حد سنگسار برای زناکار محصن (افراد متأهل و ازدواج کرده) در شرع ثابت است و شایسته کسی نیست که محبت الله و رسولش را در قلب دارد، ولی منکر شرع پاک و بی‌شود، چرا که کسی یکی از احکام شرع را انکار کند یا به آن طعنه زند کافر خواهد بود. و العیاذ بالله لذا شخص بایستی از این‌گونه طرز تفکر که بیشتر ناشی از تبلیغات ملحدان و صلیبیان است برائت جوید و صف خود را از کفار و مرتدان جدا سازد.

شکی نیست که حکم رجم از طریق قرآن و حدیث در اسلام ثابت مانده است، زیرا در کتب سته و از ائمه اربعة نقل شده است، و پیامبر صلی الله علیه و سلم و خلفای راشد یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و علی در زمان حکم‌شان آنرا تطبیق کرده اند.

در صحیح بخاری (6830) و صحیح مسلم (1691) از عمر بن الخطاب نقل شده است که گفت: "به درستی که خداوند پیامبر صلی الله علیه و سلم را به حق برگزیده است، و کتاب (قرآن) را بر او نازل کرد، و از چیزهایی که بر او نازل کرد آیه رجم (سنگسار) بود، پس ما آنرا خواندیم و فهمیدیم و درک کردیم و پیامبر صلی الله علیه و سلم آنرا انجام داد و ما نیز بعد از او انجام دادیم، و من می‌ترسم پس از مدت زمانی کسی بگوید: قسم به خدا که آیت رجم را در قرآن نمی‌بینیم، و سپس با ترک کردن این فریضه، گمراه شوند، و رجم در کتاب خدا واجب است بر محصن (کسی که ازدواج و جماع کرده باشد) زن و مرد، اگر دلیل اثبات شود، و یا زن حامله شود، و یا کسی اعتراف کند."

و در روایت ابو داوود (4418) آمده است که عمر سپس گفت: "و قسم به خدا، اگر به جز

این نبود که مردم بگویند که عمر قرآن را اضافه کرده است آیت رجم را در قرآن می‌نوشتیم." و امام بخاری در کتاب «احکام» به صورت تعلیق (یعنی بدون سند) روایت کرده است که سپس عمر گفت: «اگر به جز این نبود که مردم بگویند عمر قرآن را اضافه کرد، آیت رجم را با دستم می‌نوشتیم» در واقع این فقط عمر (رض) نبود که این را بیان کرده بود، بلکه دیگر اصحاب نیز از آیت رجم آگاه بودند، مثلاً عایشة رضي الله عنها گفت: «آیه رجم نازل شد و در صحیفه‌ای در زیر تختم گذاشته بودم» (صحیح ابن ماجه: 1944) و «حافظ ابن حجر» در کتابش «فتح الباری» بیان کرده است که آیه رجم از «ابی بن کعب» و «زید بن ثابت» نیز اثبات شده است.

و هنگامی که عمر آیه رجم را در خطبه جمعه بیان کرد، علماء و بزرگان صحابه حضور داشتند و آنرا اقرار کردند و کسی آنرا انکار نکرد، پس بقیه اصحاب نیز از آیت رجم با خبر بودند.

در واقع در مورد آیت رجم علماء در اصول فقه در مبحث "نسخ" بیان کرده اند که این آیه قرائتش از قرآن نسخ شده است و دیگر آیت قرآن به حساب نمی‌آید، ولی حکمش باقی مانده است. نسخ در قرآن به سه روش رخ داده است:

1 - هم قرائت آیه و هم حکمش نسخ شود مانند آیه «عشر رضعات معلومات یحرمن» یعنی: «ده بار شیر دادن محرمیت ایجاد می‌کند».

2 - قرائتش ثابت بماند ولی حکمش نسخ شود مانند آیه "وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ" (البقرة: 284) یعنی: "و اگر آنچه که در نفس خود پنهان دارید و یا آشکار کنید خداوند آنرا از شما محاسبه خواهد کرد".

3 - قرائتش نسخ شود و حکمش باقی بماند مانند آیت رجم، و شاید به همین علت، عمر رضي الله عنه آنرا در قرآن ننوشت زیرا از آن جایی که قرائتش نسخ شده بود دیگر آیت قرآن به شمار نمی‌رفت، پس نوشتن آن در قرآن جائز نبود. (برای توضیح بیشتر به کتاب "المنتقى شرح الموطأ حدیث رقم 1560 مراجعه شود).

پس برای محصن زناکار، یعنی کسی که آزاد، عاقل، بالغ باشد و با عقد صحیح ازدواج کرده باشد و با همسرش جماع کرده باشد، عقوبتش سنگسار کردن تا دم مرگ می‌باشد، چه برای زن و چه برای مرد، همانطور که از پیامبر صلی الله علیه و سلم ثابت شده است که «ماعز» و «جهنیه» و «غامدیة» و «دو زن و مرد یهودی» را که محصن بودند و زنا کرده بودند رجم کرد، و اهل علم از اصحاب و تابعین و غیره آنرا اقرار کرده اند.

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: "خدا عني، خدا عني، قد جعل الله لهن سبيلا البكر بالبكر جلد مائة ونفي سنة والثيب بالثيب جلد مائة والرجم" روایت مسلم (1690) یعنی: «از من بگیرید، از من بگیرید، خداوند راهی را برای آنها (زناکاران) گشوده است، برای زناکار بکر با بکر (کسی که ازدواج نکرده باشد) یکصد ضربه شلاق و تبعید یک سال، و برای زناکار ثیب با ثیب (کسی که ازدواج کرده باشد) صد ضربه شلاق و سنگسار».

در نتیجه بدل کردن رجم با عقوبت دیگر مانند شمشیر، اعدام، تیر، و غیره به جز سنگسار کردن جائز نیست زیرا حکمت سنگسار اینست که مردم محصن و غیره را از این عمل فاحشه بیشتر بترساند تا دست از آن کار بکشند و یا نزدیک به آن شوند، و این حکم یک مسأله توقیفی است و کسی حق ندارد آنرا با عقوبتی دیگر عوض کند؛ زیرا اگر جائز بود پیامبر صلی الله علیه و سلم آنرا انجام می‌داد و آنرا برای امتش بیان می‌کرد.

اما متأسفانه در اين زمان كساني پيدا ميشوند كه خود را «قرآنيين» يعني «اهل قرآن» مي‌دانند و ميگويند كه فقط قرآن كافي هست و نيازي به سنت پيامبر صلي الله عليه و سلم نيست و از آن جايي كه آيه رجم در قرآن نيست، پس رجم صحت و حقيقت ندارد، ولي همانطور كه مشخص شد آيه رجم در قرآن بوده ولي قراءتش نسخ شده است در حالي كه حكمش هنوز باقي مانده است، و در واقع اين اشخاص نمي‌دانند يا اين كه نمي‌خواهند بفهمند كه رد كردن سنت پيامبر صلي الله عليه و سلم مانند رد كردن بر قرآن مي‌باشد و در حقيقت ظاهر شدن اين اشخاص دليل بر معجزه پيامبر صلي الله عليه و سلم مي‌باشد، زيرا أحمد و أبو داود و حاكم باسناد صحيح از «مقدم بن معدي كرب» روايت کرده اند كه پيامبر صلي الله عليه و سلم فرمودند: "ألا إني أوتيت الكتاب ومثله معه ألا يوشك رجل شبعان علي اريكته يقول: عليكم بهذا القرآن فما وجدتم فيه من حلال فأطوه وما وجدتم فيه من حرام فحرموه"، يعني: "بهدرستي كه به من قرآن و چيزي مانند آن (يعني سنت) عطا شده است، آگاه باشيد كه نزديك هست مردی (با شكمی) سير (از خوراك) بر تخت سلطنتش نشسته و ميگويد: (فقط) آنچه كه در كتاب خداوند هست را چنگ بزنيد، و آنچه كه در آن حلال بود را بگيريد و آنچه كه در آن حرام بود را ترك كنيد (يعني نيازي به سنت پيامبر صلي الله عليه و سلم نيست).

الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿٣﴾

مرد زناكار نبايد جز با زن زناكار يا مشرك ازدواج كند، و زن زناكار نبايد جز با مرد زناكار يا مشرك ازدواج نمايد، و اين [ازدواج] بر مؤمنان حرام شده است. (٣)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا يَنْكِحُ»: ازدواج نمي‌كند. نبايد ازدواج بکند. برخي نكاح را در اینجا مجاز از وطأ و جماع دانسته‌اند. حرّم: حرام شده است. ذلك: اشاره به ازدواج زناكاران است. (تفسیر فرقان)

تفسیر:

فحواي آیه مبارکه ميرساند كه: افراد فاسد، در جامعه اسلامي از برخي حقوق محروم اند. و در ضمن در فهم آیه مبارکه آمده است: مردان و زنان مؤمن، بايد همسران پاک و پاکدامن براي زندگي خویش انتخاب کنند. و در ازدواج، کفو بودن، یعنی همسان و هم‌شان بودن همسران، يك اصل است.

«حُرْمٌ»: تحريم شده است. بعضي تحريم را در اینجا ناسزاوار و ناشايست معني کرده‌اند. «ذَلِكَ»: نكاح زناكاران. زنا. يادآوري: آيه فوق در حقيقت داراي دو معني است كه خلاصه آنها عبارت است از:

ألف: مرد زناكار جز با زن زناكار و يا مشرك، و زن زناكار جز با مرد زناكار و يا مشرك ازدواج نمي‌كند. چنين ازدواجي براي مؤمنان حرام است.

ب: مرد زناكار جز با زن زناكار يا مشرك، و زن زناكار جز با مرد زناكار يا مشرك زنا نمي‌كند، و زنا بر مؤمنان حرام شده است (و هرگز به چنين كار زشت و پستي دست نمي‌پازند). ضمناً بايد توجه داشت كه عطف «مشركان» بر «زانيان» در واقع براي بيان اهميت مطالب است. يعني گناه «زنا» هم‌تراز گناه «شرك» است. چرا كه برابر برخي از روايات، شخص زناكار در لحظاتي كه مرتكب اين عمل مي‌شود، مؤمن نمي‌باشد! (مراجعه شود: تفسير نور از خرم دل)

امام فخر رازی گفته است: بهترین گفته در تفسیر این آیه چنین است: در حقیقت مرد فاسق ناپاک (که مرتکب زنا می‌شود) به نکاح و ازدواج با زنان صالح تمایل و رغبت ندارد، بلکه مایل است با زنی فاسق ناپاک مانند خود یا مشرک ازدواج کند. مردان پاک و صالح تمایلی به ازدواج با زنان فاسق ناپاک ندارند، و از آنها متنفراند، بلکه مردانی فاسق و مشرک به ازدواج با چنین زنانی تمایل دارند. و این مسأله غالباً چنین است. که گفته‌اند: نیکی جز از مرد پرهیزگار نمی‌خیزد و گاه نیکی از انسان ناپرهیزگار نیز می‌خیزد. در اینجا نیز چنین است. (تفسیر کبیر ۱۵۰/۲۳)

«وَحُرْمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» زنا به سبب بدی و پلیدیش بر مؤمنان حرام است، یا عقد زناکاران بر مؤمنان حرام است؛ زیرا زیان‌های بزرگ را دربر دارد (مفسران در این رابطه این دو نظریه را ارائه داده‌اند که صاحب تسهیل نظریه‌ی اول و ابو سعود نظریه‌ی دوم را اختیار کرده‌اند).

مفسر تفسیر انوار القرآن در تفسیر آیه مبارکه می‌نویسد: هدف آیه کریمه؛ بعد از هشدار دادن مؤمنان از ارتکاب زنا بازداشتن شان از ازدواج با زناکاران است و این راجح‌ترین اقوال در تفسیر آیه کریمه می‌باشد «و این امر» یعنی: ازدواج با زناکاران و مشرکان «بر مؤمنان حرام شده است» زیرا ازدواج با آنان، شبیه‌ساختن خویش به فاسقان و پیش‌افگندن خویش در معرض تهمت دیگران است چنان‌که این احتمال نیز وجود دارد که در اثر این پیوند، فرزندی بر بساط مرد به دنیا آید که از نطفه‌ی وی نیست، لذا برای مرد مسلمان پاکدامن روا نیست تا با زن ناپاکی ازدواج کند در حالی‌که به بی‌عفتی وی آگاهی دارد چنان‌که برای زن پاکدامن نیز روا نیست تا در عین آگاهی از فاسق بودن مردی، با وی ازدواج نماید. اما در رأی اکثر علما، حکم این آیه با «آیه 32 نور» از همین سوره: «وَأَنْكِحُوا الْأَيْمَىٰ مِنْكُمْ» [النور: 32] منسوخ است، بدین جهت احناف گفته‌اند: مرد زناکار، می‌تواند با زنی ازدواج کند که با وی زنا کرده است چنان‌که دیگران نیز می‌توانند با او ازدواج نمایند.

مفسر تفسیر راستین عبدالرحمن بن ناصر السعدی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً» در این بخش از آیه مبارکه بدی و بدی زنا به بیان گرفته شده است، یعنی این‌که زنا آبروی زناکار را مخدوش و آلوده می‌نماید، و حیثیت هر کس را که با زناکار همراهی نماید و با وی اختلاط داشته باشد نیز خدشه‌دار و معیوب می‌سازد، طوری که دیگر گناهان چنین نیستند. خداوند خیر داده که مرد زناکار حق ندارد جز با زنی زناکار که وضعیتی مانند او دارد، یا با زنی مشرک که به رستاخیز و جزا پاداش ایمان ندارد و پای بند دستور خدا نیست ازدواج کند.

و زن زناکار نیز جز با مرد زناپیشه و یا با مرد مشرک ازدواج نمی‌کند، «وَحُرْمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» و بر مؤمنان حرام شده که با زنی زناکار یا مردی زناکار ازدواج نمایند. معنای آیه این است هر زن و مردی که به زناکاری متصف باشند و از آن توبه نکنند، و کسی برای ازدواج با آنان اقدام نماید، با این‌که خداوند ازدواج با فرد زناکار را حرام کرده است، از دو حال خالی نیست، یا این‌که به حکم و دستور خدا و پیامبرش پای بند نیست، پس چنین کسی جز مشرک نمیتواند باشد، و یا این‌که به حکم و دستور خدا و پیامبرش پای بند نیست، پس چنین کسی جز مشرک نمیتواند باشد، و یا این‌که به حکم و دستور خدا و پیامبرش پای بند است اما با این‌که می‌داند او زناکار است اقدام به ازدواج با او مینماید،

پس چنین ازدواجی زنا شمرده میشود و ازدواج کننده زناکار میباشد، پس اگر به طور حقیقی به خدا ایمان داشت اقدام به چنین کاری نمیکرد. و این به طور صریح برحرام بودن ازدواج با زن زناکار دلالت مینماید. مگر این که توبه نماید. و همچنین ازدواج با مرد زناکار حرام می باشد مگر این که توبه نماید، زیرا نزدیکی و همراهی زن و شوهر از مهمترین نزدیکی و آمیختن ها می باشد.

و خداوند متعال فرموده است: «احشروا الذین ظلموا و ازواجهم» ستمگران و همسران شان را گرد بیاورید. یعنی همراهان و رفیقان شان را پس خداوند ازدواج با زناکار را حرام نموده است چون در آن شر بزرگی وجود دارد، و نشانه بی غیرتی، و باعث منسوب شدن فرزندان به شوهر می شود که در حقیقت متعلق به او نیستند. مرد زناکار با زنان دیگر مشغول است و به پاکدامنی زن خود فکر نمی کند، و این دلیل برای حرام بودن ازدواج با زناکار کافی می باشد. و نیز بیانگر آن است که فرد زناکار مؤمن نیست، چنان که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «زناکار وقتی که زنا می کند مؤمن نیست». پس او گر چه مشرک نباشد اما اسم مدح که همان ایمان مطلق است بر او اطلاق نمی شود.

اسباب نزول آیه 3:

روایت شده است که زنی به نام «ام مهزول» از زنان بدکاره بوده با مردی کنار آمد به شرط این که خرجش را بدهد. یکی از مسلمانان خواست با او ازدواج کند و موضوع را به پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت، آنگاه آیه «وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»، نازل شد.

749- ابوداود، ترمذی، نسائی و حاکم از عمرو بن شعیب از پدرش از پدرکلانش روایت کرده اند: شخصی به نام مرثد بردگان را از انبار به سوی مکه میبرد. در مکه زنی به نام عناق با او رفیق بود. از رسول خدا اجازه خواست که با عناق ازدواج کند پیامبر هیچ نگفت. تا این که آیه «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً...» نازل شد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم آیه را برایش تلاوت کرد و گفت: هرگز با عناق ازدواج نکن، (ابوداود 2051، ترمذی 3177، نسائی به شماره 3228 حاکم 2 / 166 و بیهقی 7 / 153 از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت کرده اند.

اسنادش حسن است به خاطر اختلاف مشهور او با پدرانش و راوی های بعد او ثقة اند. ترمذی این را حسن و حاکم صحیح می شمارد و ذهبی هم با او موافق است. طبری 25747 از عمرو بن شعیب به قسم مرسل روایت کرده، در این اسناد کسی است که نامش معلوم نیست، حدیث موصول قبلی به تنهایی حسن است - والله اعلم- «تفسیر شوکانی».

[... عمرو بن شعیب از پدرش از پدر بزرگش [عبدالله بن عمرو بن عاص] نقل کرده است: مردی به نام مرثد بن ابومرثد بردگان را از مکه به مدینه می برد.

در مکه زنی خودفروش به نام عناق زندگی می کرد که در گذشته ها با او رفیق بود. مرثد با یکی از بردگان مکه قرار گذاشته بود که او را ببرد. مرثد میگوید: در یک شب مهتابی به سایه دیواری از دیوارهای مکه رسیدم.

ناگاه عناق آمد و سایه مرا به کنار دیوار دید چون به نزدیکم رسید مرا شناخت و گفت: مرثدی؟ گفتم: مرثدم. گفت: به دیار دوست خوش آمدی، بیا امشب را با ما سپری کن، گفتم: ای عناق، خدا زنا را تحریم کرده است.

فریاد کرد ای ساکنان خیمه ها این مرد را بگیرید که بردگان شما را می برد.

هشت نفر مرا دنبال کردند، من به سوي خندمه رفتم و داخل مغاره‌اي شدم. آنها آمدند و بالاي سر من ايستادند... به لطف خدا مرا نديدند و برگشتند. من هم به نزد دوست خود که مرد سنگيني بود برگشتم و بارش کردم و به انحر که رسيدم بندهاي گران را از او باز کردم... بالآخره به مدینه رسيدم و به نزد رسول الله صلي الله عليه وسلم رفتم و گفتم: اي رسول خدا! من با عناق ازدواج مي‌کنم. رسول خدا (سکوت کرد و به من هيچ نگفت. تا آيه: «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً...» نازل شد. پيامبر خدا آيه را قراءت کرد و به من دستور داد که هرگز با عناق ازدواج نکنم] (سنن ترمذي کتاب تفسير قرآن 3101).
750- سعيد بن منصور از مجاهد روايت کرده است: هنگامی که خدا (زنا را تحریم کرد، بعضی از زنان زناکار از وجاهت و جمال برخوردار بودند.
تعدادی از مردان گفتند: زنان زناکار باید شوهر بگیرند. پس این آیه نازل گردید.

خوانندگان گرامي!

حکم سوم: همانا حد قذف (تهمت فحشا زدن) است که در (آيه 4 الي 5) به بيان گرفته شده است.

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٤﴾

و کسانی که زنان عفيفه پاکدامن را به زنا متهم می‌کنند، سپس چهار شاهد نمی‌آورند، پس به آنان هشتاد تازیانه بزنید، و هرگز شهادتی را از آنان نپذیرید، و این گروه، البته فاسقان‌اند. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

یرمون (رمی): پرتاب می‌کنند، تهمت ناروا می‌زنند.
«الْمُحْصَنَاتِ»: زنان پاکدامن. تهمت‌زدن به هر کسی (اعم از مردان و زنان پاکدامن یا عادی) دارای همین حکم است. لیکن به خاطر اهمیت بیشتر تنها (المحصنات) در آیه مبارکه ذکر شده است. و در این هیچ جای شکی نیست که؛ تهمت زدن به زنان همسر دار و پاکدامن، مجازات سختی را دربر دارد.

«الْمُحْصَنَاتِ» پاکدامنان. اصل احصان به معنی منع است. زن پاکدامن به «محصنه» موسوم شده است؛ زیرا خود را از ارتکاب پستی باز می‌دارد. و قلعه را «حصن» می‌گویند؛ چون از ورود دشمن جلوگیری می‌کند.

«يَدْرُونَ» دفع می‌کند. درأ به معنی «دفع» است.

شیع: شیوع به معنی رواج و گسترش یافتن است.
عُصْبَةٌ: جماعتی که پشت یکدیگر را می‌گیرند.

تفسیر:

در آیات قبل، بحث از مجازات زناکاران به میان آمد، ولي اثبات زنا، امری ساده، آسان و سهل نیست، بلکه باید چهار نفر عادل به تحقق آن شهادت دهند و اگر کمتر از چهار نفر در محکمه حاضر به شهادت شوند، هر کدام هشتاد ضربه شلاق می‌خورند.

توجه باید کرد که: تهمت وارد کردن به قدری مهم است که در مجازات مجرم، تفاوت تهمت زنا با خود زنا بیست ضربه شلاق است. «مِائَةٌ جَلْدَةٍ - ثَمَانِينَ جَلْدَةً» وحتی کسی که به دیگران تهمت زنا بزند، شهادت اش هم از اعتبار ساقط می‌شود. «لَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً» که الله تعالی ما را از آن نگاه دارد.

«وَالَّذِينَ يَزُمُونَ الْمَخْصَنَاتِ»: و کسانی که زنان پاکدامن و شریف را به زنا متهم می‌کنند. «ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ»: سپس برای اثبات ادعای خود چهار شخص عادل منحیث شاهد نمی‌آورند که بر ارتکاب زنا از جانب آن‌ها (زنان) شهادت دهند، «فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً» دفاع از حریم زنان پاکدامن واجب است. پس در اجرائی حدّ قذف به هریک از تهمت زدگان را هشتاد ضربه تازیانه بزنید؛ زیرا آن‌ها دروغگو هستند و به انسانی بی‌گناه تهمت وارد کرده‌اند. و ناموس و شرف انسان‌ها را مورد تعرض قرار داده‌اند.

«وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا»: و بعد از آن دیگر هیچگاه شهادت را از آنان نپذیرید، زیرا دروغ از آنان شناخته شده و به این عمل شناسایی گردیده‌اند، شخصیت این گونه افراد بیشتر پایمال شود و کرامت و آبروی آنان بیشتر مورد تعرض قرار گیرد مادامی که بر دروغ و اتهام خود اصرار می‌ورزند، شهادت هیچ یک از آن‌ها را برای همیشه نپذیرید.

معنای «ابدأ» این است که: به هیچ وجه در طول زندگی‌شان شهادت آنان را نپذیرید. البته جایز است که گواهان جمعاً با هم شهادت دهند، یا به‌طور پراکنده و به تفاریق. و اگر شهود چهار تن کامل نبودند، تهمت زن به حساب می‌روند و بر آنان حد قذف جاری می‌شود چنان که حضرت عمر (رضی الله عنه) در خلافت خویش آن سه تنی را که علیه مغیره (رض) به زنا شهادت داده بودند، هشتاد تازیانه زد.

«وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»: آنها با ارتکاب گناه بزرگ و جرم بدی که کرده‌اند، قطعاً آنها از دایره طاعت حق تعالی بیرون‌اند.

ابن کثیر (رح) فرموده است: اگر تهمت دهنده بینه بر صدق گفته‌ی خود اقامه نکند، خداسه حکم را بر او واجب کرده است: اول، باید هشتاد تازیانه به او زده شود. دوم، شهادتش برای همیشه مردود است. سوم، این که فاسق به شمار می‌آید و نه در نزد خداوند و نه در نزد مردم عادل نیست (مختصر ابن کثیر ۵۸۳/۲).

قذف و تهمت به زنا:

در دین مقدس اسلام آبرو و حیثیت و شهرت و نام و کرامت مردم، محفوظ و مورد حمایت می‌باشد و اجازه نمیدهد که به آن تعرض صورت گیرد، لذا زبان بدگویان را قطع میکند و در تعرض به ناموس و آبروی دیگران را میبندد و نمیگذارد کسی آبروی دیگران را بازیچه خویش قرار دهد، و آنرا معیوب و یا هم لکه دار سازد.

قذف چیست؟

قذف (متهم ساختن کسی به زنا، به این صورت که به کسی دیگر بگوید: ای زناکار! یا الفاظ دیگری که از آن‌ها اتهام به زنا فهمیده می‌شود).

هر کس مسلمانی را به زنا متهم کند (و نتواند با آوردن چهار شاهد آن را ثابت کند)، به او هشتاد تازیانه زده شود. طوری که در (آیه 4 سوره نور) فرموده است: «وَالَّذِينَ يَزُمُونَ الْمَخْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (کسانی که به زنان پاکدامن نسبت زنا میدهند؛ سپس چهار شاهد نمی‌آورند؛ بدیشان هشتاد شلاق بزنید و هرگز شهادت دادن آن‌ها را نپذیرید، و چنین کسانی فاسق هستند).

هرگاه مردی همسرش را متهم به زنا کرد و همسرش او را تکذیب نمود حد بر شوهر جاری می‌شود، مگر این که دلیل بیاورد یا لعان کند:

خداوند متعال میفرماید: «وَالَّذِينَ يَزُمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ

أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ. وَالْخَامِسَةَ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ. وَيَذْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ. وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ» (نور: 6 - 9) «کسانی که زنان خود را متهم (به زنا) میکنند و جز خودشان شاهدانی ندارند، هر یک از ایشان باید چهار مرتبه خدای را به شاهد بطلبند که راستگو هستم. و در پنجمین مرتبه (باید بگویند) لعنت خدا بر او باد اگر دروغگو باشد، اگر زن باشد چهار بار خدا را به شهادت بطلبند (و سوگند بخورد) که شوهرش (در اتهامی که به او میزند) دروغگو است عذاب (رجم) را از او دفع مینمایند، و در مرتبه پنجم (باید بگویند که) نفرین خدا بر او باد اگر شوهرش راست بگوید.»

از ابن عباس رضی الله عنه روایت است: هلال بن امیه نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم همسرش را متهم کرد که با شریک بن سحماء زنا کرده است، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «البینة أو حد في ظهرک» «باید دلیل بیابوری وگرنه حد بر پشتت جاری میشود؛ گفت: ای رسول خدا! آیا اگر کسی از ما مردی را روی همسرش دید، میرود و شاهد پیدا می‌کند؟! پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (البینة أو حد في ظهرک)، شاهد وگرنه حد بر پشتت جاری میشود، هلال گفت: قسم به ذاتی که تو را به حق مبعوث کرده است من راستگو هستم، وحتماً خداوند آیه‌ای نازل خواهد نمود و پشت مرا از حد نجات خواهد داد، پس جبرئیل فرود آمد و آیه «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ (را تا) إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ» بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل کرد، پیامبر صلی الله علیه وسلم رفت و به دنبال آن زن فرستاد، هلال آمد و شهادت داد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ أَنَّ أَحَدَكُمَا كَاذِبٌ فَهَلْ مِنْكُمْ تَائِبٌ» «خداوند می‌داند که یکی از شما دروغ می‌گوید آیا کسی از شما هست که توبه کند؟»، سپس آن زن بلند شد و شهادت داد، و چون نوبت پنجم شد او را نگهداشتند و به وی گفتند: این کار لعنت را بر تو واجب می‌کند، ابن عباس (رض) گفت: آن زن کمی درنگ کرد و روی گردانید به طوری که گمان کردیم از لعان پشیمان میشود (و اقرار میکند)، سپس گفت: بعد از این آبروی خویشاوندانم را نمی‌برم و رفت، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «أَبْصُرُوا هَذَا فَإِنَّ جَاءَتْ بِهَ أَكْحَلِ الْعَيْنَيْنِ سَابِغِ الْإِلَيْتَيْنِ، خَدْلَجِ السَّاقَيْنِ، فَهِيَ لَشْرِيكَ بِنِ سَحْمَاءَ، فَجَاءَتْ بِهَ كَذَلِكِ، فَقَالَ النَّبِيُّ لَوْلَا مَا مَضَى مِنْ كِتَابِ اللَّهِ لَكَانَ لِي وَ لَهَا شَأْنٌ» «نگاه کنید اگر بچه‌اش متولد شد و چشم‌های سیاه، باسن‌های بزرگ، و پاهای پرگوشت داشت، بدانید که آن بچه از شریک بن سحماء است، وقتی بچه را به دنیا آورد به او نگاه کردند و دیدند که به همان شکلی است که پیامبر صلی الله علیه وسلم توصیف کرده بود، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: اگر به خاطر حکم کتاب خدا نبود که طبق آن، لعان اجرای حد را از زن رفع می‌کند، می‌دانستم با او چه کار کنم.» بخاری (4747).

حکم قذف:

دین مقدس اسلام به صورت قطعی قذف و تهمت به زنار را تحریم کرده است و آن را یکی از گناهان کبیره و گناهان بسیار بد و قبیح به حساب آورده است، و آن را موجب حد شرعی میداند و هرکس بدین اتهام مبادرت ورزد خواه زن باشد و یا هم مرد، باید هشتاد ضربه شلاق به وی زده شود و بعد از آن دیگر شهادت او پذیرفته نشود و بر او حکم می‌شود به فسق و لعن و طرد از رحمت خدا و استحقاق عذاب دنیا و آخرت، مگر این‌که صحت و درستی قول قذف‌کننده با دلایل تردید ناپذیر ثابت گردد، بدین معنی که چهار نفر شاهد بیابورد که شخص مورد اتهام مرتکب این فحشاء و گناه زشت شده است.

امام بخاري و مسلم از ابو هريره روايت کرده‌اند که پيامبر صلي الله عليه و سلم گفت: «اجتنبوا السبع الموبقات، قالوا: و ما هن يا رسول الله؟ قال: الشرك بالله، والسحر، وقتل النفس التي حرم الله إلا بالحق، وأكل الربا، و أكل مال اليتيم، والتولي يوم الزحف، و قذف المحصنات الغافلات المؤمنات» (متفق عليه: [صحيح جامع الصغير 144].

«از هفت (گناه) هلاک کننده پير هي زيد، گفتند: اي رسول خدا آن ها چه هستند؟ فرمود: شريك قرار دادن براي خدا، سحر، کشتن کسي که خداوند (قتل) آن را حرام کرده مگر به حق، خوردن ربا، خوردن مال یتيم، فرار از میدان جنگ هنگام رودررو شدن با دشمن، و نسبت دادن زنا به زنان مؤمن و پاکدامن و بي خبر».

قذف چگونه ساقط مي شود:

طوري که ياد آور شدیم: قذف از جمله گناهان کبيره و حرام است، هر کس مسلمان پاکدامني را به زنا متهم کند بر او حد قذف جاري مي شود، که حکم آن در (آيه 4 سوره نور) بيان شد:

ولي اجري حد قذف بر قاذف در حالت هاي زير ساقط مي شود:

1 - چهار شاهد گواهي دهند که مقذوف (متهم شده به زنا) مرتکب زنا شده است، به دليل آيه 4 سوره نور.

2 - مقذوف خود به زنا اقرار و اعتراف کند، به اتفاق علماء بر قاذف حد جاري نمي شود. (المغني (386/12).

3 - هرگاه قاذف شوهر مقذوف باشد و همسر خود را متهم به زنا و خيانت کند، در اين حالت اگر با همسرش ملاعنه کند، حد قذف بر شوهر جاري نمي شود، به دليل فرموده باري تعالي: «وَالَّذِينَ يَزْمُونَ أَرْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ * وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ» (نور: 6 - 7).

يعني: «كساني که زنان خود را متهم (به زنا) مي کنند و جز خودشان شهادتني ندارند، هر يك از ايشان بايد چهار مرتبه خدای را به شاهد بطلبد که راستگو هستم. و در پنجمين مرتبه (بايد بگويد) لعنت خدا بر او باد اگر دروغگو باشد».

و چونکه روايت شده که هلال بن اميه با همسرش ملاعنه کرد، ولي پيامبر صلي الله عليه وسلم بر هلال حد قذف اجراء نکرد. مسلم (1496).

4 - مقذوف از قاذف گذشت و چشم پوشي کند، و خواستار اجرائي حد بر او نباشد، زيرا اجرائي حد بر قاذف حق مقذوف است و مي تواند از حق خود گذشت کند، همان گونه که اوليائي مقتول مي توانند از قصاص قاتل گذشت کنند. (المغني (386/12).

بر اين اساس؛ اگر کسي شخصي را به زنا متهم کند، و اتهامش کذب باشد، و يا براي اثبات آن بينه اي نداشته باشد، تنها راه براي او اينست که از مقذوف عذر خواهي کند و طلب گذشت نمايد، اگر از او چشم پوشي کرد که الحمدلله، و اگر خواستار اجرائي حد شد، پس حق با اوست.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥﴾

مگر کساني که بعد از آن توبه کنند و (عمل خود را) اصلاح نمايند که بدون شک الله [نسبت به آنان] غفور و رحيم است. (٥)

تفسیر:

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ» واقعاً توبه، سبب تجدید حیات دینی و اجتماعی است. توبه، باید با اصلاح و جبران اشتباه و عمل نیک همراه باشد. و باز بودن راه توبه برای همه انسان‌ها، نشانه‌ی رحمت الهی است.

در آیه مبارکه میفرماید: «مگر کسانی که توبه کردند یعنی: بعداً به بارگاه خدای متعال از اتهام زدن به زنان پاکدامن توبه کرده، از کرده خود پشیمان شده و از اتهام خویش بازگشته باشند و آنچه را تباه ساخته‌اند به صلاح و سامان آورده باشند. یعنی پس از ارتکاب گناه تهمت زدن (قذف) با توبه و گردن نهادن به اجرای حد، این عمل زشت خویش را جبران کرده‌اند.

«وَأَصْلِحُوا»: اعمال خود را اصلاح می‌کنند و تهمت به زنان پاکدامن را تکرار نمی‌کنند. ابن عباس (رض) گفته است: یعنی توبه می‌کنند و پشیمان می‌شوند.

«فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» پس الله متعال به طور یقین گناه شان را می‌بخشد و عیب‌شان را می‌پوشاند؛ همانا او خطاپوش خطاکاران و بخشایشگر بدکاران است. یعنی آنان را ببخشید و از آنان صرف نظر کنید و آبرو و اعتبارشان را احترام بدارید و شهادت شان را از آنان بپذیرید که خدا بخشاینده و مهربان است و اگر بنده‌اش توبه کند و خود را اصلاح نماید، توبه‌ی او را می‌پذیرد.

و طوری که یادآور شدیم؛ باز بودن راه توبه برای همه، نشانه‌ی رحمت الهی است. به همین جهت، اتهام زننده (قذف) را بعد از توبه مؤاخذه نمی‌کند و قبول شهادت وی را از شما می‌پسندد پس در صورتی که تهمت زننده (قذف) توبه کرد، شهادت وی قبول می‌شود و صفت فسق از وی برداشته می‌شود و این قول جمهور فقها (مالک و شافعی) است، برخلاف رأی ابوحنیفه زیرا رای امام ابوحنیفه بر آن است که استثناً فقط به جمله اخیر برمی‌گردد، یعنی با توبه صفت فسق از وی برداشته می‌شود، اما او برای ابد مردودالشهاده باقی مانده و به هیچ وجه شهادت وی پذیرفته نمی‌شود. ولی به اتفاق فقها حد قذف با توبه ساقط نشده و از بین نمی‌رود. البته توبه قذف جز این نیست که خود را در اتهامی که از وی صادر شده، تکذیب کند و حد هم به سبب این دروغ‌گویی بر وی اقامه گردد. (مراجعه شود به تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی)

یادداشت مفید و کوتاه:

جرم و جنایت گناه از دید شریعت اسلام، کارهای ممنوع و ناروایی است که الله متعال به وسیله‌ی حد و تعزیر (ادب کردن)، در جامعه‌ی سالم اسلامی، بنی آدم را از آن منع می‌دارد. این احکام، در جامعه‌ی شبه اسلامی، متفاوت است و مستلزم فتوای شورای دانشمندان و صلاحیت داران امت است.

جنایت و گناه کاری؛ یعنی، ناروایی که انسان بر اثر ارتکاب فعلی که شرع آن را منع کرده و یا ترک فعلی است که شرع به انجام آن دستور داده است.

علت تحریم این فعل‌های ممنوع، تجاوز و ستم به حریم یکی از مصالح معتبر در اسلام است. این مصالح معتبر، پنج چیز است، بدین ترتیب:

1 - مواظبت شخص از نفس خود.

2 - مواظبت از دین.

3 - مواظبت از عقل و خرد.

4 - مواظبت از مال و دارایی.

5 - مواظبت از ناموس و حیثیت.

مثلاً: قتل، ظلم و تجاوز به شخص، ارتداد (برگشتن از عقیده) تجاوز به دین، تناول کردن مشروبات؛ ستم بر عقل، دزدی، ستم به مال و مکتب و زناکاری تجاوز به ناموس و آبروست در این مورد برای معلومات مزید به کتب معتبر فقهی مراجعه نمایید.

خوانندگان گرامی!

حکم چهارم: همانا حکم لعان یا متهم کردن مرد، همسر خویش را، این مبحث از (آیه 6 آغاز والی آیه 10) ادامه می‌یابد.

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٦﴾

و کسانی که همسران خود را متهم به زنا میکنند و بر آنان شاهدانی جز خودشان نباشد، پس هر کدام از آن شوهران [برای اثبات اتهامش] باید چهار بار شهادت دهد که قسم به الله، او [درباره همسرش] در این زمینه قطعاً راست می‌گوید. (٦)

تفسیر:

حفظ آبرو مورد توجه اساسی دین مقدس اسلام می‌باشد، بناءً وضع (قانون چهار بار شهادت و يك لعنت بر خود، برای کنترل مردم از رسوا ساختن یک دیگر است، طوری که می‌فرماید: «فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ» شهادتی که حد قذف را از او دفع می‌کند، چهار مرتبه شهادت دادن است که جانشین چهار شهادت می‌شود.

طوری که یادآور شدیم آن عده از؛ مردانی که به همسران خود اتهام زنا می‌زنند اما با خود شاهدان عادل بر اثبات این اتهام ندارند، پس هر یک از آنان ملزم است تا در برابر قاضی چهار بار با این صیغه شهادت دهد «إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ» گواهی دهد: «شهادت می‌دهم که یقیناً در وارد کردن اتهام زنا به زنی راستگو هستم».

شان نزول آیات 6 الی 9:

751- بخاری از قول عکرمه از ابن عباس (رض) روایت کرده است: هلال بن امیه نزد سرور کائنات آمد و زن خود را [با شریک بن سحما] متهم به زنا کرد. پیغمبر گفت: یا شاهد بیاور یا بر تو حد قذف جاری می‌شود. گفت: ای رسول الله! چگونه وقتی یکی از ما زن خود را با شخصی ببیند در جستجوی شاهد برود؟ باز هم رسول الله گفت: یا شاهد بیاور یا حد قذف بر تو جاری می‌شود. هلال گفت: قسم به ذاتی که تو را به حق فرستاده من صادقم و یقین دارم که خدا به خاطر برائت من وحی می‌فرستد. آنگاه جبرئیل امین با وحی آسمانی «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٦﴾ وَالْخَامِسَةُ أَنْ لَعْنَتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَيَذْرَأُ ﴿٧﴾ عَنْهَا الْعَذَابُ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٨﴾ وَالْخَامِسَةَ أَنْ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٩﴾» آمد. (صحیح است، بخاری 2671 و 4747، ابو داود 2254، ترمذی 3179، ابن ماجه 2067، بیهقی 7 / 393 و بغوی 2370 روایت کرده اند. «تفسیر شوکانی» 1837).

752- احمد [از عباد بن منصور از عکرمه از ابن عباس] روایت کرده است: هنگامی که: «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا» (نور: 4) نازل شد. سعد بن عباده رئیس انصار گفت: ای رسول الله! آیا این

چنین نازل گردیده است؟ رسول الله گفت: ای جماعت انصار! آیا گفتار بزرگتان را نمی‌شنوید، گفتند: ای رسول الله! او را سرزنش نکن، زیرا او مردی غیور است، سوگند به خدا [به جز از دوشیزگان عذراء] با هیچ زنی ازدواج نکرده است و از شدت غیرت او کسی هم جرأت ازدواج [با مطلقه او را] نداشته است. سعد گفت: ای رسول خدا! به خدا سوگند، من یقین می‌دانم که این حق است و از جانب پروردگار اما در شگفتی از این که زنی کثیف و نادان را در حالی ببینم که مردی را بر او بران خود گذاشته است و من اجازه نداشته باشم که او را از جایش دور کنم و یا تکانش بدهم تا آن که بروم چهار شاهد بیاورم صورت را مشاهده کنند، قسم به خدا تا من بخواهم بروم و شاهد بیاورم او کار خود را تمام کرده است.

ابن عباس (رض) می‌گوید: اندک زمانی نگذشت که هلال پسر امیه آمد، وی از جمله سه نفری بود که توبه‌شان پذیرفته شد. وی سر شب از مزرعه خود به خانه آمد مردی را نزد همسرش دید، سخنان او را به گوش خود شنید تا صبح، واقعه را آشکار نکرد، صبح زود حضور پیامبر خدا شتافت و گفت: من شبانگاه به خانه آمدم و در نزد همسر مردی را به چشم دیدم و سخنانش را شنیدم. رسول الله سخنان او را نپذیرفت و بر او سخت گرفت. انصار جمع شدند و گفتند: به آنچه سعد بن عباد گفته بود گرفتار شدیم حالا رسول الله او را حد میزند و شهادت او را در بین مردم باطل می‌کند. هلال گفت: سوگند به حق دادگر امیدوارم که خدا مرا از این حادثه سلامت بیرون آرد. قسم به خدا پیامبر خواست دستور اجرای حد را بر هلال صادر کند که هماندم حالت نزول وحی پدیدار گردید و اصحاب خاموش شدند تا پیامبر از وحی فارغ شد. و آیت «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ...» نزول یافت. (احمد 1 / 238 و طبری 25828 از عباد بن منصور از عکرمة از ابن عباس (رض) روایت کرده اند. اسناد این ضعیف است به خاطر عباد بن منصور اما اصل آن محفوظ است. بخاری و دیگران هم روایت کرده اند. «احکام قرآن» 1555 و «زاد المسیر» 1024).

753- و ابویعلی مانند او از انس روایت کرده است (نسائی 6 / 172 و 173 و ابویعلی 2824 از انس با اختلاف بعضی کلمات روایت کرده اند. اسنادش صحیح و راوی هایش ثقه اند).

754- بخاری، مسلم و دیگران از سهل بن سعد (روایت کرده اند: عویمر نزد عاصم بن عدی آمد و گفت: از طرف من از پیامبر در باره مردی سؤال کن که زنش را با مرد غریبه‌ای در یک جا ببینید و آن مرد را به قتل برساند، آیا با این عمل خود او هم کشته میشود و یا طور دیگری با او رفتار میشود؟ پس عاصم از رسول الله پرسید. آن بزرگوار عنوان کردن این مسائل را زشت و ناپسند دانست و بر سؤال‌کننده عیب گرفت. سپس عویمر با عاصم ملاقات کرد و پرسید: چه کار کردی؟ گفت: چه می‌کردم تو به من کار خیر و نیکویی را سفارش نکرده بودی، از پیامبر سؤال کردم آن بزرگوار بر من عیب گرفت. عویمر گفت: به خدا سوگند خودم خدمت رسول الله می‌شتابم و در این مورد سؤال می‌کنم. سپس از پیامبر سؤال کرد. آن بزرگوار گفت: همین دم در باره تو و همسرت وحی الهی نازل گشت. (صحیح است، بخاری 5308، مسلم 1492، مالک 2 / 566، شافعی 2 / 44، احمد 5 / 336، ابوداود 2245، نسائی 6 / 143، ابن حبان 4284 و 4285 از سهل بن سعد روایت کرده اند. «تفسیر شوکانی» 1839).

حافظ ابن حجر فرموده است: ائمه بزرگوار در این باره اختلاف نظر دارند، بعضی از

آن‌ها عقیده دارند که این آیه در شان عویم نازل گردیده است و تعدادی معتقدند که در باره هلال نازل شده است. عده‌ای دیگر این دو واقعه را جمع کرده، و گفته‌اند: اولین کسی که این حادثه برای او اتفاق افتاد هلال بوده و در آن هنگام عویم برحسب اتفاق نزد رسول خدا آمده بوده و آیه در شان هردوی آن‌ها یکجا نازل گشته است. نووی و به پیروی از او خطیب این نظر را بیشتر قبول دارند، نووی گفته است: شاید این حادثه برای هردوی آن‌ها در یک زمان پیش آمده باشد.

حافظ ابن حجر میگوید: احتمال دارد که آیه به خاطر هلال نازل گردیده باشد و عویم بی‌خبر از واقعه هلال آمده و نبی کریم حکم را بر او بیان داشته است. و برای همین به قصه هلال آمده است (جبرئیل (فرود آمد) و در قصه عویم آمده است (خدا در باره تو وحی فرستاده است) تأویل و معنی دقیق این سخن این است: خدای دانا و توانا در باره کسی که بر او نیز این حادثه روی داده بود وحی فرستاده است. این صباغ در «الشامل» این نظر را پذیرفته، قرطبی عقیده دارد که این آیه دو مرتبه نازل شده است.

755- بزار از طریق زید بن مطیع از حذیفه روایت کرده است: پیامبر خدا به ابوبکر گفت: اگر مردی را با ام رومان یکجا دیدی چه می‌کنی؟ گفت: نابودش می‌کنم. پیامبر از عمر بن خطاب پرسید تو چه کار می‌کنی؟ گفت: من همواره گفته‌ام خدا کسی را که از خود ناتوانی نشان دهد لعنت کند، زیرا او خبیث و نجس است. پس آیه نازل شد (بزار 2237 روایت کرده است. هیشمی در «مجمع الزوائد» 7 / 74 می‌گوید: راوی‌های این ثقه هستند. «تفسیر ابن کثیر» 4857).

حافظ ابن حجر گفته است: هیچ مانعی ندارد که این آیه به چندین سبب، نزول یافته باشد. («فتح الباری» 8 / 449 و 450).

وَالْخَامِسَةَ أَنْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٧﴾

و [شهادت] پنجم این است که [بگوید]: لعنت خدا بر او باد اگر [در این اتهام بستن] دروغگو باشد. (٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَعْنَتَ اللَّهِ»: نفرین الله. مراد طرد از رحمت خدا و مستحق قهر و غضب الله بودن است، نَعُوذُ بِاللَّهِ! اگر زن سخن شوهر خود را پذیرفت رجم می‌گردد. در غیر این صورت او به دفاع از خود به طریق مذکور در آیات 8 و 9 زبان به سخن می‌گشاید و از خود به دفاع مثل اقدام می‌کند.

تفسیر:

«وَ الْخَامِسَةَ أَنْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ» و در پنجمین شهادت بر او واجب است که: باید این دعا را علیه خود بیفزاید که: «لعنت خدا بر من باد اگر از دروغگویان باشم». دین مقدس اسلام برای پیشگیری از فرو پاشی نظام خانواده، علاوه بر چهار بار الله را شاهد گرفتن، گفتن جمله‌ی پنجمی را نیز بر هر يك از طرفین واجب کرده است. واقعاً! حکم شخصی که به زنش تهمت زنا می‌زند و اقامه بینه (آوردن گواه) هم بر وی دشوار است، این است که باید با زنش ملاعنه کند، یعنی زنش را نزد حاکم (قاضی) حاضر کرده و علیه وی ادعا کند سپس حاکم او را به ترتیب فوق سوگند دهد و چون این شهادت‌ها با قسم اجرا شد، میان آنها جدایی به عمل می‌آید وزن بر وی حرام ابدی گردیده بر زن حد زنا نیز جاری می‌شود، مگر در یک صورت و آن این است که:

وَيَذَرُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٨﴾

آن زن نیز میتواند مجازات (زنا) را از خود ساقط کند به این طریق که چهار بار (به الله قسم بخورد و) شهادت دهد شوهرش (در این نسبتی که به او میدهد) از دروغگویان است. (۸)

تفسیر:

در آیت مبارکه دیده میشود که دین مقدس اسلام، حامی حقوق زن است. زن نیز با چهار قسم سوگند میتواند اتهامی را که مرد با چهار قسم اثبات کرده، از خود دفع کند. «أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ» چهار بار قسم یاد کند که شوهرش دروغگو میباشد. در تهمت زدن به وی. در این صورت است که حد از وی دفع میشود. اما به قول احناف، مراد از (عذاب) در آیه، زندانی کردن زن است زیرا، از نظر ایشان، چون زن از (ملاعنه) سر باز زد، زندانی میشود تا یا ملاعنه کند و یا به زنا اعتراف نماید.

طوری که یادآور شدیم که بعد از شهادت شوهر علیه همسرش به ارتکاب زنا، بر زن حد واجب میشود و این حد سنگسار وی تا مرگ است. و این حد از زن دفع نمیشود مگر این که او هم چهار بار به نام الله متعال شهادت دهد: «أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ» چهار بار قسم یاد کند که شوهرم در اتهام زدن زنا به من، دروغگوست.

بلی! حکم مردی که به زنش تهمت زنا میزند و اقامه بینه (آوردن گواه) هم بر وی دشوار است، این است که باید با زنش ملاعنه کند، یعنی زنش را نزد حاکم (قاضی) حاضر کرده و علیه وی ادعا کند سپس حاکم او را به ترتیب فوق قسم دهد و چون این گواهیها با سوگند اجراء شد، میان آنها جدایی به عمل میآید و زن بر وی حرام ابدی گردیده بر زن حد زنا نیز جاری میشود، مگر در یک صورت و آن این است که:

وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٩﴾

و در مرتبه پنجم بگوید: غضب خدا بر او باد اگر آن مرد از راستگویان باشد! (۹)

تفسیر:

و در پنجمین بار شهادت زن باید این جمله را بیفزاید: «اگر شوهر در مورد تهمت زنا به من راستگو باشد، قهر و غضب خدا بر من باد! و در این هنگام است که وجوباً بین زن و شوهر تفریق میشود و قاضی به جدایی میان آنها حکم می کند.

اختصاص دادن «غضب» و خشم به زن، برای هر چه درشت تر ساختن کار بر وی به منظور وادار نمودنش به اعتراف بر حقیقت است؛ به سه دلیل:

اول این که تحریک به زنا غالباً از سوی زن صورت میگیرد.
دوم این که: مرد غالباً ننگ دارد که به خودش برمیگردد و از این که زنش را به زنا متهم کند، مگر این که واقعاً راستگو و در این کار معذور باشد.

سوم این که: زنان عادتاً بسیار لعن و طعن میگویند و لعن و طعن گفتن، آن اثر بزرگی را که باید در دلهایشان داشته باشد ندارد، برخلاف اینکه به درخواست خشم الله متعال برای خود وادار کردند، که از این کار بسیار واهمه دارند.

از آیات 6 تا 9 برنامه قاعده «لِإِعَان» در فقه اسلامی است، و چهار حکم قطعی برای این نوع شوهر و همسر در پی خواهد داشت:

الف: شوهر و همسر بدون هیچگونه مراسم طلاق، فوراً از هم جدا میگردند و مهریه به زن داده میشود.

ب: برای همیشه بر یکدیگر حرام و حق ازدواج مجدد را نخواهند داشت.

ج: حد قذف از مرد و زن برداشته می‌شود. با این توضیح که اگر مرد از اجرای برنامه لعان سر باز زند تازیانه می‌خورد، و اگر زن خودداری کند، رجم می‌شود.

د: اگر زن در این ماجرا حامله و طفل به دنیا آرد، متعلق به شوهر نخواهد بود و بلکه منتسب به همسر می‌گردد. (ملاحظه شود تفسیر عبدالکریم خطیب، و سایر تفاسیر در این باب).

مبحث لعان:

لعان و ملاعنت عبارت است از: بد دعا کردن بیک دیگر به لعنت و غضب الهی است، و در اصطلاح شرع عبارت از چند قسم دادن، به زن و مرد، بدین صورت که هرگاه شوهری به زن خود تهمت زنا زد، یا نسبت به فرزند خود گفت که این از نطفه من نیست و آن زن که به او تهمت زده شده است او را در غگو بداند و ادعای اعاده شرافت کند که به دروغ بر من تهمت زده شد است.

یعنی هرگاه مردی همسرش را متهم به زنا کرد و همسرش او را تکذیب نمود حد بر شوهر جاری می‌شود، مگر این‌که دلیل بیاورد یا لعان کند: خداوند متعال می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ. وَالْخَامِسَةَ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ. وَ يَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ. وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ» (نور: 6 - 9) «کسانی که زنان خود را متهم (به زنا) می‌کنند و جز خودشان شاهدانی ندارند، هر یک از ایشان باید چهار مرتبه خدای را به شاهد بطلبد که راستگو هستم. و در پنجمین مرتبه (باید بگوید) لعنت خدا بر او باد اگر دروغگو باشد، اگر زن چهار بار خدا را به شهادت بطلبد (و سوگند بخورد) که شوهرش (در اتهامی که به او می‌زند) دروغگو است، عذاب (رجم) را از او دفع می‌نماید، و در مرتبه پنجم (باید بگوید که) نفرین خدا بر او باد اگر شوهرش راست بگوید».

از ابن عباس (رض) روایت است: هلال بن امیه نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم همسرش را متهم کرد که با شریک بن سحما زنا کرده، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (البینه أو حد في ظهرك) «باید دلیل بیاوری وگرنه حد بر پشتت جاری می‌شود: گفت: ای رسول خدا! آیا اگر کسی از ما مردی را روی همسرش دید، می‌رود و شاهد پیدا می‌کند؟! پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (البینه أو حد في ظهرك)، شاهد وگرنه حد بر پشتت جاری می‌شود، هلال گفت: قسم به ذاتی که تو را به حق مبعوث کرده است من راستگو هستم، و حتماً خداوند آیه‌ای نازل خواهد نمود و پشت مرا از حد نجات خواهد داد، پس جبرئیل فرود آمد و آیه «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ» را تا (إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ) بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل کرد، پیامبر صلی الله علیه وسلم رفت و به دنبال آن زن فرستاد، هلال آمد و شهادت داد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ أَنَّ أَحَدَكُمَا كَاذِبٌ فَهَلْ مِنْكُمْ تَائِبٌ) «خداوند می‌داند که یکی از شما دروغ می‌گوید آیا کسی از شما هست که توبه کند؟»، سپس آن زن بلند شد و شهادت داد، و چون نوبت پنجم شد او را نگهداشتند و به وی گفتند: این کار لعنت را بر تو واجب می‌کند، ابن عباس (رض) گفت: آن زن کمی درنگ کرد و روی گردانید به طوری که گمان کردیم از لعان پشیمان می‌شود (و اقرار می‌کند)، سپس گفت: بعد از این آبروی خویشاوندانم را نمی‌برم و رفت، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «أَبْصُرُوهَا فَإِنَّ جَاءَتْ بِهَ أَكْحَلِ الْعَيْنَيْنِ سَابِغِ الْإِلَيْتَيْنِ، خَدْلِ السَّاقَيْنِ، فَهِيَ لَشْرِيكِ بْنِ

سحماء، فجاءت به كذلك، فقال النبي لولا ما مضي من كتاب الله لكان لي و لها شأن» (صحيح: [..... إرواء الغليل في تخريج احاديث منار السبيل 2098]، صحيح امام بخاري (فتح الباري) (8/449/4747)، سنن ابو داود (عون المعبود) (6/341/2237)، سنن الترمذي (5/12/3229)، سنن ابن ماجه (1/668/2067).

«نگاه كنيد اگر بچه اش متولد شد و چشم هاي سياه، باسن هاي بزرگ، و پاهاي پرگوشت داشت، بدانيد كه آن بچه از شريك بن سحماء است، وقتي بچه را به دنيا آورد به او نگاه كردند وديدند كه به همان شكلي است كه پيامبر صلي الله عليه وسلم توصيف کرده بود، پيامبر صلي فرمود: اگر به خاطر حكم كتاب خدا نبود كه طبق آن، لعان اجراي حد را از زن رفع مي كند، مي دانستم با او چه كار كنم.»

احكام پس از لعان:

هرگاه زن و شوهر ملاعنه كردند، با لعنت كردن شان احكام زير اجرا شود:

1 - جدائي بين آن دو:

به دليل حديث ابن عمر كه گفت: (لا عن النبي بين رجل و امرأة من الأنصار و فرق بينهما) (متفق عليه: صحيح امام بخاري (فتح الباري) (9/458/5314)، صحيح امام مسلم (2/1133/9/1494). «پيامبر صلي الله عليه وسلم زن و مردی از انصار را ملاعنه داد و آنها را از هم جدا كرد.»

2 - تحريم ابد:

به دليل قوم سهل بن سعد: (مضت السنة في المتلاعنين أن يفرق بينهما، ثم لا يجتمعان أبدا) (صحيح: [إرواء الغليل في تخريج احاديث منار السبيل 2104]، سنن ابوداود (عون المعبود) (6/337/2233)، بيهقي (7/410).

«سنت درباره زن و مردی كه لعان كنند، اين است كه بين آنها جدائي انداخته شود و هرگز نتوانند دوباره با هم ازدواج كنند.»

3 - زن لعان كنده با لعان مستحق مهریه اش مي گردد.

به دليل حديث ايوب از سعيد بن جبیر كه گفت: «به ابن عمر گفتم (حكم) مردی كه همسرش را به زنا متهم مي كند چيست؟ گفت: پيامبر صلي الله عليه وسلم بين زن و مردی از بني عجلان جدائي انداخت و فرمود: (الله يعلم أن أحدكما لكاذب فهل منكما تائب) «خداوند مي داند كه يكي از شما دروغ مي گويد. آيا كس از شما هست كه توبه كند؟» آن دو سرباز زدند. پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمود: (الله يعلم أن أحدكما لكاذب، فهل منكما تائب؟)، «خداوند مي داند كه يكي از شما دروغ مي گويد. آيا كسي از شما هست كه توبه كند؟» باز هم سرباز زدند. پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمود: (الله يعلم أن أحدكما لكاذب، فهل منكما تائب؟) دوباره آن دو سرباز زدند و در نتيجه پيامبر صلي الله عليه وسلم آنها را از هم جدا كرد.

ايوب گوید: عمرو بن دينار به من گفت: چیزی در اين حديث هست كه نگفته اي، (عمرو) گفت: آن مرد پرسيد: پس مالم چي؟ گوید: پيامبر فرمود: (لامال لك إن كنت صادقاً فقد دخلت بها و إن كانت كاذبا فهو أبعد منك) «هيچ مالي به تو تعلق نمي گيرد چون اگر در ادعايت صادق باشي آن مال حقي است كه به واسطه نزديكي با زنت از آن او است و اگر دروغ گفته باشي به طريق اولي مال به تو تعلق نمي گيرد» (متفق عليه: صحيح امام بخاري (فتح الباري) (9/456/5311)، صحيح امام مسلم (2/1130/1493)، سنن ابوداود (عون

(المعبود) (2241، 6/347/41)، سنن نسائي (6/177).

4 - طفل که از زن لعان کننده متولد شود، به او داده می‌شود.

به دلیل حدیث ابن عمر: (أن النبي لاعن بين رجل و أمرأته، فانتفي من ولدها، ففرق بينهما و ألحق الولد بالمرّة) (متفق عليه: صحيح امام بخاري (فتح الباري) (9/460/5315)، صحيح امام مسلم (2/1132/1494)، سنن ابوداود (عون المعبود) (6/348/2242)، سنن الترمذي (2/338/1218)، سنن نسائي (6/178)، سنن ابن ماجه (1/669/2069). «پیامبر صلی الله علیه وسلم بین زن و شوهری ملاعنه داد، مرد فرزند زنش را از خود نفي کرد، پیامبر صلی الله علیه وسلم آن‌ها را از هم جدا کرد و فرزند را به زن داد».

5 - ثبوت ارث بین زن ملاعنه و فرزندش

به دلیل قول ابن شهاب در حدیث سهل بن سعد: (فكانت السنة بعدهما أن يفرق بين المتلاعنين، و كانت حاملا، و كان ابنها يدعي لأمه) قال: (ثم جرت السنة في ميراثها أنها ترثه، و يرث منها ما فرض الله له) (متفق عليه: صحيح امام بخاري (فتح الباري) (9/452/5309)، صحيح امام مسلم (2/1129/1492)، سنن ابوداود (عون المعبود) (6/339/2235).

«بعد از (لعان آن زن و شوهر) سنت بر این تثبیت گردید که زن و مرد متلاعن از هم جدا شوند و اگر آن زن حامله بود، فرزندش به مادرش نسبت داده می‌شود» گفت «سپس سنت درباره میراث زن بر این است که زن از فرزندش، و فرزند از او به اندازه‌ای که خداوند تعیین کرده است، ارث ببرد».

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾

و اگر فضل و رحمت خدا شامل حال شما نبود (البته دچار عذاب می‌شدید) و اینکه او توبه پذیر و حکیم است. (۱۰)

تفسیر:

دیده می‌شود که: اجرای قوانین و دستورات خداوند، به نفع خود مردم است. و قوانین جزایی در دین مقدس اسلام، احکامی برخاسته از حکمت الهی است. در آیه مبارکه آمده است: «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ» اگر فضل و رحمت الله متعال بر شما نبود که در این مورد «پرده پوشی و ستر گناه» لطف کرده است. جواب «لولا» به خاطر هراس انگیزی مسأله محذوف است و تقدیر آن چنین است «لهلكتم أو لفضحتم أو عاجلكم بالعقوبة» نابود یا رسوا میشدید یا در کیفرتان عجله میکرد. چه بسا سکوت از اظهار قول بلیغ‌تر است. (صفوة التفسير صابوني) یعنی ای مؤمنان! و اگر الله متعال با این شریعت و مقرر ساختن این احکام مربوط به شوهران و همسران، بر شما فضل و مهربانی نمی‌کرد، یقیناً همان نفرینی را که طرف دروغگو در قضیه لعان علیه خود کرده بود، واقع می‌ساخت.

«وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ»: و الله متعال بر هر کس از بندگان که توبه کند به هر پیمانانه هم که گناه کرده باشد، توبه پذیر است و او در شریعت و صنع و تدبیر و تقدیر خویش، از جمله حکم لعان، حکیم است. بلی! اگر این نمی‌بود، عذاب رسواگر وی شتابان به آنان می‌رسید.

خوانندگان گرامی!

حکم پنجم: همانا داستان افک است.

بعد از این که پروردگار با عظمت ما حکم حد اتهام به زنان بی گناه را بیان فرمود اینک در آیات متبرکه (11 الی 22) پاکي زن خیرالبشر، عایشه‌ی صدیقه، دختر بزرگوار ابوبکر صدیق، مادر مؤمنان را - که دروغ بافان و منافقان، دل گرامی اش را رنجه داده بودند - بیان می‌کند.

تعدادی از محققان در تحقیقات شان می‌نویسند: خداوند متعال، یوسف علیهم السلام را از زبان کودکی در گهواره و مریم دختر عمران را از زبان نوزادش، عیسی تبرئه کرد؛ اما عایشه‌ی صدیقه را به وسیله‌ی قرآن تبرئه نمود و بدان بسنده نکرد که به وسیله‌ی کودکی یا پیامبری او را تبرئه کند، تا این که به وسیله‌ی کلام خود از آیه‌ی ۱۱ تا ۲۶ نور او را از بهتان و افترای ناکسان، تبرئه نمود. [منیر به نقل از تفسیر قرطبی] [تفسیر قرطبی]. امام مالک می‌فرماید: «هر کس، شیخین (ابوبکر و عمر) را دشنام دهد (سب کند)، باید تربیت شود. و هر کس عایشه (رض) را دشنام دهد و بد بگوید، مجازاتش کشتن است.» (منیر، جلد 1، جزء 18، صفحه 189) اگر این مجازات در دنیا فراهم نگردد، در قیامت، سخت‌ترین کیفر می‌بیند.

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكَلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١﴾

به یقین کسانی که آن تهمت [بزرگ] را [درباره یکی از همسران پیامبر به میان] آوردند، گروهی [هم دست و هم فکر] از [میان] خود شما بودند، این تهمت را برای خود شر نپندارید، بلکه آن برایتان خیر است، بر عهده هر کدام از آنان که مرتکب آن شده است، سهمی از گناه است. و آن کس از ایشان که بخش بزرگ آن (تهمت) را عهده دار شده است، برایش عذاب بزرگ خواهد بود. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عصبة»: دسته، گروه، جماعت.

«تولی»: (ولی): رهبری کرد، عهده دار شد.

«الذی تولی کبره»: آن کس که عمده ترین آن را به عهده گرفت، آن کس که در آن بیشتر فرو رفت، آنکس، پسر سلول بود. کبره: بیشتر آن گناه و افترا

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ» بی‌گمان کسانی که بدترین و زشت‌ترین اتهام زدن به مادر مؤمنان دختر ابوبکر صدیق (رض) را در میان آوردند، گروهی از منافقان و مریضان بودند.

«الْإِفْكِ»: بهتان بس بزرگ، بدترین افتراء، دروغ محض، تهمت ناروا، تهمت بزرگ.

دروغ شاخدار (فرقان / 4). اشاره به تهمت عظیمی بزرگ و ناروایی است که منافقان به امّ المؤمنین حضرت بی بی عائشه صدیقه، همسر پاک رسول الله صلی الله علیه و سلم بستند، و اتهام زنا را با یکی از اصحاب جلیل‌القدر به نام «صفوان بن معطل» بدو دادند!

امام فخر رازی گفته است: افک از دروغ و افتراء شدیدتر است. تمام مسلمانان بر این مطلب اتفاق نظر دارند که منظور بهتان به عایشه، همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم معصوم است. (تفسیر کبیر ۱۷۲/۲۳).

«عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ»: دسته‌ای از شما مؤمنان می‌باشند و ابن ابی سلول، رئیس منافقین در رأس آن‌ها قرار دارد.

عصبه: یعنی گروه و جماعت، عرفا بر ده تا چهل تن اطلاق می‌شود. گروه بهتان زننده

عبارت بودند از: عبدالله بن ابي، رئيس منافقان، زيد بن رفاعه، حسان بن ثابت، مسطح بن اثاثه، حمنه بنت جحش و همدستانشان.

معني «مِنْكُمْ» اين است: گروه بهتان زننده از خود شما جماعت مسلمانان هستند؛ يا در ظاهر و باطن و يا در ظاهرنه در باطن؛ مانند عبدالله بن ابي «آن تهمت زدن را براي خود شري نپنداريد» اي مسلمانان! «بلکه آن براي تان خير است» و با آن بهتان ثواب عظيمي به شما تعلق مي گيرد زيرا الله متعال با عبرت گرفتن بسياري از اين داستان، آبروي ميليون ها انسان مؤمن را حفظ مي کند.

اما بعضي از مفسران، خطاب: «لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُمَّ» [النور: 11]. «آن تهمت زدن را براي خود شري نپنداريد» بر خانواده ابوبکر صديق (رض) حمل کرده اند زيرا بيان برائت ام المؤمنین سبب برتري و شرف بيشتري اين خانواده شد، همان گونه که داستان شان به عنوان یک قانون عام و کلي براي هميشه در ميان داستان هاي عفت و پاكي، مقامي خاصي را احراز کرد.

«بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ»: بلکه شرفی بس بزرگ در آن نهفته است؛ چرا که وحی بر برائت و پاکی ام المؤمنین نازل شد، که این خود شرفی است بس والا و فضل و کرمی است بس ارزشمند.

مفسران فرموده اند: از پنج جهت خير را دربر دارد: تبرئهی ام المؤمنین و فضل و کرم خدا درباره ی او که وحی در مورد او نازل شد. پاداش و اجر بزرگ برای او به سبب اتهامی که به او زدند. اندرز و نصیحت مؤمنان و انتقام گرفتن از تهمت زنان. (التسهيل فی علوم التنزیل ۳/۵۶۱).

«لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْاِثْمِ»: برای هر یک از گروه دروغگویان به میزان دخالتش در این کار همان گناهی است که مرتکب شده است.

«وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ»: بدانید هر انسانی را که به این تهمت زبان آلوده است، بهره اي است از گناه؛ اما آن کس که بخش عمده این جرم و گناه را مرتکب شده، (يعني رئيس منافقان، دشمن خدا عبدالله ابن ابي سلول عليه لعنت الله) در آتش جهنم عذابي سخت خواهد داشت که همانا جاودانه در فروترين طبقه دوزخ است.

شان نزول آیات 11 - 21:

756- بخاري، مسلم و ديگران از عايشه (رض) روايت کرده اند: هرگاه رسول الله صلي الله عليه وسلم اراده سفر مي کرد ميان زنان خود قرعه مي انداخت و هر که قرعه به نامش مي افتاد او را با خود مي برد، در يکي از غزوات بعد از نزول آيه حجاب بين ما قرعه انداخته شد، قرعه به نام من برآمد. من روانه جنگ و پيکار در راه خدا و همسفر پيامبر شدم در آن سفر مرا با دولي (کجاوه) بر مي داشتند و با آن نيز پايين مي گذاشتند.

به راه خود ادامه داديم تا که پيامبر از جنگ با دشمنان دين فارغ شد و بازگشت. نزديک مدينه رسيديم، پيامبر دردل شب اعلان کرد که همان جا شب را بمانيم [وقتي که اعلان حرکت شد] من برخاستم و کمي قدم زدم تا اين که از سپاه دور شدم و بعد از رفع ضرورت به طرف منزل برگشتم، سینه خویش را لمس کردم ناگاه متوجه شدم گردن بندم که از مهره هاي يمانی بود باز شده است، برگشتم و گردن بندم را جستجو کردم. من به جستجوی گردن بند مشغول بودم که گروه مؤظف که دولي ياکجاوه مرا حمل مي کردند، به طرف محمل من آمده و کجاوه را به گمان اين که من در آن قرار گرفته ام بر شتر سواريم نهادند و شتر

را به راه انداختند و روان شدند.

میگوید: در آن روزگار زن‌ها کم وزن بودند چاق و فربه نبودند، زیرا غذای آنها کم و اندک بود [درحالی‌که من در سنین نوجوانی قرار داشتم] بنابر این، مؤلفین محمل هنگام بارکردن متوجه سنگینی کجاوه نشدند، من وقتی گردن‌بندم را یافتم سپاه رفته بود، به منازل سپاه رسیدم در آنجا نه فریادی و نه فریادرسی به محل نخست خود آمدم و مطمئن بودم همراهانم به محض این که متوجه غیبت می‌شوند به دنبال می‌آیند، اندکی که نشستم خواب بر من غلبه کرد به خواب رفتم.

صفوان بن معطل به دنبال سپاه اسلام برای استراحت فرود آمده بوده و شبگیر حرکت کرده و سحرگاه به محل من رسیده بود و از دور شخصی را دیده بود که در حال استراحت است، وقتی که مرا دیده شناخته بود، چون قبل از نزول آیه حجاب مرا دیده بود و «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» «ما از خدا هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم» را گفت. من از شنیدن صدای او بیدار شدم و روی خود را با چادرم پنهان کردم، قسم به خدا! یک کلمه سخن با او نگفتم از او نیز سخنی نشنیدم، به جز این که وقتی شترش را خواباند (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) را به زبان آورد و شترش را آماده کرد، من سوار شدم، پس جلو شتر را گرفت و روان شد و بعد از فرود آمدن سپاه در گرمای سوزان ظهر به آن‌ها رسیدیم و آن‌هایی که در باره من چیزها گفتند، هلاک شدند، کسی که بخش مهم این تهمت بزرگ را به عهده داشت، عبدالله بن ابی بن سلول بود، به مدینه که رسیدیم یک ماه مریض شدم و عده‌ای از مردم نیز تهمتی را که به من زده شده بود شایع کردند و من از این ماجرا هیچ اطلاعی نداشتم تا این که دوران مریضی من به سر رسید، با اُم مسطح به سوی مستراح می‌رفتم پای او لغزید و به زمین افتاد و گفت: تباه شوی ای مسطح، گفتم: بدحرفی زدی، تو به کسی که در جنگ بدر شرکت داشت، ناسزا می‌گویی، گفت: ای دختر ابوبکر! آیا سخنان او را نشنیده‌ای؟ گفتم: چه گفته است؟ مرا از شایعه‌سازی اهل افک آگاه کرد. اضطراب و رنج دیگری بر مریضی ام افزوده شد.

خواستم راست و دروغ آنچه را که مادر مسطح گفت از زبان پدر و مادرم بشنوم، برای همین وقتی که رسول الله (نزد آمد و [گفت: این داستان چگونه است] گفتم: آیا اجازه می‌دهی که به خانه پدر و مادرم بروم، [گفت: بلی] به خانه پدر و مادرم رفتم و به مادرم گفتم: ای مادر! مردم چه می‌گویند، گفت: دخترکم، بر خود سخت‌گیر و به این چیزها اهمیت نده، به خدا سوگند خیلی کم زن زیبا و پاکیزه یافت می‌شود که مورد علاقه و محبوب شوهری باشد که چند زن دیگر هم دارد و در باره او سخنان بی‌جا و دروغ نگویند. گفتم: سبحان الله: (الله پاکیزه و منزّه است). آیا مردم در باره من چنین حرف‌هایی می‌زنند و این تهمت به گوش رسول الله رسیده است؟ گفت: بله، آن شب تا صبح گریه کردم سیلاب اشک از چشمانم پایان نیافت و خواب بر دیدگانم راه نداشت، سحرگاه گریه‌ام شدت گرفت. چون با محاسبه پیامبر (نزول وحی در این باره طول کشید، پیامبر علی بن ابی طالب و اُسامه بن زید را خواست و نظر آنان را در باره جدایی از خانواده‌اش که من باشم جویا شد، اُسامه به مستوای آگاهی خود از برائت خاندان نبوت از عیب و تهمت، نظر داد و گفت: ای رسول الله! خانواده توست و ما در باره او جز خیر و خوبی نمی‌دانیم. اما علی (رض) گفت: خدا به تو توانایی بخشیده غیر از او زن فراوان است، اگر از کنیزک سؤال کنی، راست می‌گوید. رسول الله بریره را خواست و گفت: ای بریره! آیا از عایشه حرکتی دیده‌ای که تو را به

شک و گمان اندازد، گفت: قسم به ذاتی که تو را به حق فرستاده است من هرگز عیب و کوتاهی در او ندیده‌ام، جز این که او دختر کمسن و سال است، هنگام مراقبت از خمیر خانواده به خواب میرفت و گوسفند می‌آمد و خمیر را میخورد. سپس رسول الله به منبر رفت و اشاره به کارهای ناروایی عبدالله بن اُبی کرد و گفت: ای جماعت مسلمانان! کدامیک از شما مرا کمک می‌کند در برابر کسی که آزار و اذیت او در رابطه با خانواده‌ام به من رسیده است. و یا اگر من خودم او را به جزای اعمال بدش برسانم ملامت و سرزنش نکنم، به خدا من از خانواده‌ام جز نیکویی و خیر چیزی ندیده‌ام. عایشه (رض) می‌گوید: آن روز تا شب و شب تا سحر به سوز و داغ گریستم، سیلاب اشکم پایان نیافت و خواب به دیدگانم راه نداشت پدر و مادرم گمان کردند که شدت گریه جگرم را خواهد شکافت، هنگامی که پدر و مادرم نشسته بودند و من گریه میکردم، زنی از انصار اجازه خواست و آمد او نیز با من اشک می‌ریخت که رسول الله، داخل شد و سلام داد و نشست یک ماه چشم انتظار بود در باره من وحی نیامد، پیامبر شهادتین را به زبان راند و گفت: ای عایشه در باره تو چیزهایی به من رسیده است، اگر پاک و مبرا باشی خدا پاکي و بیگناهی تو را ظاهر خواهد کرد، و اگر مرتکب گناه و خطاء شده‌ای از خدا طلب بخشش کن و توبه نما، زیرا هرگاه بنده به گناه اعتراف کند و سپس توبه نماید، خدا توبه او را می‌پذیرد، چون سخنان او تمام شد به پدرم گفتم: تو از جانب من جواب پیامبر خدا را بگو، گفت: به خدا نمی‌دانم که چه بگویم، پس به مادرم گفتم: به رسول الله جواب بده، گفت: به خدا نمی‌دانم که چه بگویم، پس خودم گفتم: من دختر کمسن و سال هستم [از قرآن شریف بسیار خوانده‌ام] قسم به دانای اسرار من مطمئن هستم آنچه را که شنیده‌اید در نهادتان جا گرفته است و آن را باور کرده‌اید، اگر بگویم پاک و منزهام باور نمی‌کنید، خدا داناست که عقیف، بی‌آلایش، و درستکارم. در روایت دیگر آمده است: اگر به کاری اعتراف کنم که خدا داناست من از آن منزه و بیزارم باور می‌کنید من برای خودم و شما مثلی پیدا نمی‌کنم، مگر این که مانند پدر یوسف بگویم: **فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ (18)** «من شکیبایی و صبر جمیل خواهم داشت و خدا در آنچه بیان میدارید یار و یاور من است» (یوسف: 18) پس حالم تغییر کرد و به بستر خویش به پهلو افتادم، سوگند به دانای راز هنوز رسول الله از جای خود دور نشده و یک نفر از اعضای خانواده بیرون نرفته بود که آثار نزول وحی بر رسول الله ظاهر شد و سختی و شدت همیشگی حالت نزول وحی بر او هویدا گشت، هنگامی که از آن حالت بیرون آمد، اولین سخنی که بر زبان آورد، گفت: ای عایشه! بشارت باد بر تو که خدا پاکي و عفاف تو را بیان کرد.

مادرم گفت: برای سپاسگزاری از او برخیز، گفتم: به جز خدا که برائتم را نازل کرد دیگری را سپاس و ستایش نمی‌کنم. آنگاه خدای بزرگ «**إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ**» را تا آیه دهم نازل کرد.

صحیح است، بخاری 2661 و 4171 و 4750 به کلمات همین روایت و 6679، مسلم 2770، ابوداود 4735، ترمذی 3180، نسائی در «عشرة النساء» 45، عبدالرزاق 9748، احمد 6 / 197، ابویعلی 4027 و 4933، ابن حبان 4212، طبرانی 134/23 و بیهقی 7 / 134 و بیهقی 7 / 302 از چند طریق همه از عایشه در قصه افک به صورت طولانی بیان کرده اند. «احکام القرآن» (1565).

محمد بن اسحاق و غیر وی روایت کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حادثه

افک، دو مرد و یک زن را تازیانه زده و حد قذف را بر آنان اجراء کردند، آن دو مرد مسطح بن اثاثه و حسان بن ثابت و آن زن، حمزه دختر جحش بود. به قولی: عبدالله بن ابی را نیز تازیانه زدند.

سپس الله متعال آن تهمت زندگان را با 9 امر زیر، به سختی مورد توبیخ و سرزنش قرار می‌دهد، که اولین این توبیخ‌ها عبارت است از:

لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ ﴿١٢﴾

چرا هنگامی که این (تهمت) را شنیدید، مردان و زنان مؤمن نسبت به خویش گمان نیک نکردند (به خود قیاس نکردند) چرا نگفتید این يك دروغ بزرگ و آشکار است؟ (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

سمعتموه: آن بهتان را شنیدید. بأنفسهم: پیش خود، نسبت به خود، در دل خود، در حق خود. إفك مبين: دروغی بس بزرگ و آشکار.

تفسیر:

الله متعال در این آیه مبارکه، مسلمانان را به خاطر بدگمانی به ازواج مطهره پیامبر صلی الله علیه وسلم و آسیب‌پذیری آنان در برابر شایعات، توبیخ نموده و میفرماید که: ای مسلمانان! چرا وقتی این افتراء، تهمت و بهتان وقیح به عایشه‌ی صدیقه را شنیدید، «ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا» چرا مردان و زنان مؤمن حسن ظن حاصل ننمودند و گمان نیک نبردند و تهمت در مورد فردی که او را به عفت و پاکی می‌شناختند، به سرعت پذیرفتند؟

اصل در مرد و زن مؤمن، سلامت و برائت از فحشا و گناه می‌باشد. پس واجب این بود که هنگام شنیدن این بهتان می‌گفتند: «وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ ﴿١٢﴾» و چرا نگفتند: این دروغی آشکار و افتراءیی واضحی است که بر علیه مادر ما بی‌بی عایشه (رض) نسبت داده شده است.

یعنی: شایسته این بود که وقتی مؤمنان سخن اهل افک را شنیده بودند، این سخن را نسبت به خودشان قیاس می‌کردند زیرا وقتی صدور چنین عملی از آنان بعید باشد، به طریق اولی، صدور آن از ام‌المؤمنین بعیدتر است.

ابن کثیر گفته است: بدین ترتیب الله متعال تأدیب می‌کند که بعضی از آنان در مورد عایشه زبان درازی کرده و شایعات بد و قبیح را پخش کردند در حالی که می‌بایست او را با خود مقایسه کنند و چنانچه این عمل شایسته‌ی خود آنان نباشد پس «أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ» به طریق اولی از آن بری می‌باشد. گفته‌اند: زن «ابو ایوب» به ابو ایوب گفته بود: آیا سخنان مردم را در مورد عایشه می‌شنوی؟ گفت: بله، آن دروغ است. آیا ام ایوب خود شما مرتکب چنان عملی می‌شوی؟ گفت: نه و الله. ابوایوب گفت: قسم به خدا عایشه از تو بهتر است. (مختصر ابن کثیر ۵۹۱/۲).

در شأن نزول این آیه روایت شده است که: زن ابی ایوب انصاری (رض) در هنگام پخش شایعه افک به او گفت: آیا نمی‌شنوی که مردم درباره عائشه چه می‌گویند؟ ابی ایوب گفت: چرا، می‌شنوم اما این سخن دروغ است. ای ام ایوب! تو خود رابه جای عائشه قرارده، آیا خودت مرتکب چنین کاری میشدی؟ ام ایوب گفت: نه، سوگند به خدا! ابی ایوب گفت: سوگند به خدا که عائشه از تو بهتر و پاک دامن‌تر است، پس بدان که

این شایعه، دروغ و بهتانی ناروا بیش نیست.
**لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةٍ شَهَادَةٍ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ
 الْكَاذِبُونَ ﴿١٣﴾**

چرا (افتراگران) برای اثبات آن (تهمت) چهار شاهد نیاوردند؟ و چون شاهدان را نیاوردند، پس خود آنان نزد خدا محکوم به دروغگویی اند. (۱۳)
تفسیر:

دومین توبیخ بر آنان این است: «لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةٍ شَهَادَةٍ» چرا آن تهمت‌زنان گنهکار بر درستی آن بهتان چهار شاهد عادل نیاوردند؟ که بر صحت آن بهتان شهادت دهند؟

«فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ» پس چون شاهدان را نیاورده‌اند. «فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ» یعنی: در حکم وی «خود دروغگویانند» یعنی: دروغگویانی هستند که دروغ را به آخرین پایه آن رسانده‌اند. این بیان برای آن که بهتان را شنیده و آن را در همان آغاز انکار و تکذیب نکرد، متضمن توبیخ و سرزنش است.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٤﴾

و اگر فضل و رحمت خدا در دنیا و آخرت بر شما نبود، به یقین به خاطر آن تهمت بزرگی که در آن وارد شدید، عذابی بزرگ به شما میرسید. (۱۴)

تفسیر:

در این آیه مبارکه توبیخ سومی است که میفرماید: «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» «و اگر فضل خدا و رحمتش در دنیا و آخرت بر شما نبود، که در حادثه افک نسبت به «ام المؤمنین» دچار اشتباه و خطا شدید، «لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ» بی‌گمان به سزای آنچه در آن به دخالت پرداختید به سبب سخن پراگنی و اشاعه و انتشار داستان افک، تهمت زندگان به حریم عفت ام‌المؤمنین به عذابی سخت و هولناک یعنی «عَذَابٌ عَظِيمٌ» گرفتار می‌شدید که از هر شدت و سختی بالاتر است.

امام قرطبی در این مورد فرموده است که: بدین ترتیب خدای متعال اشخاصی را به شدت مورد عتاب قرار داده است که درباره‌ی بهتان به شایعه‌پراگنی پرداختند. اما به لطف و مرحمت خود آن را در دنیا مستور و پوشیده داشت و در آخرت رحمتش شامل حال آنهایی میشود که در پیشگاهش توبه کرده‌اند. (تفسیر قرطبی ۲۰۳/۱۲)

**إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّئًا وَهُوَ
 عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾**

چون [که آن تهمت بزرگ را] زبان به زبان از یکدیگر می‌گرفتید و با دهان‌هایتان چیزی می‌گفتید که هیچ معرفت و شناختی به آن نداشتید و آن را [عملی] ناچیز و سبک می‌پنداشتید در حالی‌که آن (گناه و مجازاتش) نزد الله بسیار بزرگ است. (۱۵)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: زبان، تنها عضوی است که در طول عمر انسان، از حرف زدن، نه درد می‌گیرد و نه خسته میشود. شکل و اندازه‌ی آن کوچک، اما جرم و گناه آن بزرگ است. چه بسیارند کافرانی که با گفتن يك جمله (شهادت به یگانگی خداوند) مسلمان

و پاک میشوند و مسلمانانی که با گفتن کفر به الله، یا انکار احکام دین، کافر و نجس میشوند.

چهارمین توبیخ در آیه مبارکه اینست که میفرماید: «إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ» هنگامی که آن بهتان باطل و ناروا را که نه بدان علمی داشتید و نه بر آن دلیلی، از زبان همدیگر شنیده و در باره آن سخن میگفتید. «إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ» درحالیکه سخن گفتن به ناروا و بی پشتوانه علم و اطلاع دقیق، بر شما حرام شده، «وَوَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ» چیزی را به زبان می‌آورید، درحالیکه شما بدان علمی نداشتید، بلکه دروغ و بهتان محض بود.

یعنی: این سخن شما فقط به زبان‌های تان اختصاص داشت، بی آنکه با واقعیتی خارجی همراه باشد و در دل‌ها مورد باور قرار گرفته باشد، به طور مثال چون یکی از شما با دیگری ملاقات می‌کرد، به او می‌گفت: به من چنین خبری رسیده است، آیا تو هم از آن خبر داری؟ بدین‌گونه بود که بی‌اندیشه و تحقیق و اثبات، و بی‌پشتوانه این خبر بهتان افروز را از یک دیگر دریافت میکردید.

مجاهد گفته است: یعنی آن را از یکدیگر نقل و روایت می‌کردید و هر یک میگفت: من از فلانی شنیدم که چنین و چنان میگفت. (مختصر ۵۹۱/۲).

«وَوَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ» و گمان میبردید و طوری می‌پنداشتید که کاری است سهل و ساده! و به اصطلاح گناهی است کوچک و ناچیز که برای شما کیفری دربر ندارد. «وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ» غافل از آنکه از جمله نزد خداوند از جمله بزرگترین گناهان تباه‌کننده و پرخطر به حساب می‌آید؛ زیرا تعرض به آبرو و ناموس مسلمانان به شمار می‌آید.

در التسهیل آمده است: الله متعال درباره‌ی سه چیز از آنان عتاب گرفته است: اول، این که در مورد آن به پرس و جو پرداختند. دوم، آن را به زبان آوردند.

سوم، آن را کوچک و ناچیز شمردند و آن را بی‌اهمیت و ناچیز پنداشتند. درحالیکه نزد خدا بسی بزرگ و مهم است. فایده‌ی آوردن «أَلْسِنَتِكُمْ و أَفْوَاهِكُمْ» این است که آنان آن جریان را فقط با زبان از یکدیگر دریافت میکردند بدون این که قلباً به آن اعتقاد داشته باشند؛ زیرا آنها قلباً از حقیقت خبر نداشتند. (التسهیل ۶۲/۳).

ابن کثیر می‌گوید: «حتی اگر آن زن بی‌گناه و پاکدامن، همسر رسول الله صلی الله علیه وسلم هم نبود، این کار نزد الله متعال بس بزرگ بود، چه رسد به این‌که این بهتان به همسر خاتم الانبیاء محمد صلی الله علیه وسلم زده شود».

در حدیث شریف آمده است: «بی‌گمان انسان کلمه‌ای را از آنچه که سبب خشم الهی است می‌گوید و به آن هیچ اهمیتی هم نمی‌دهد، درحالی‌که به سبب گفتن آن کلمه، از مسافتی که از میان آسمان و زمین دورتر است، در دوزخ فروافکنده میشود».

قابل تذکر است که این آیه بر تحریم پخش دروغ و سخن گفتن به تهمت دلالت دارد. نقل تهمت‌ها و شایعات از گناهان کبیره است، سخن باید بر اساس علم باشد، و زیر سؤال بردن آبروی مردم را ساده نگیریم.

وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ (۱۶)
و چرا وقتی که آن (بهتان بزرگ و ناروا) را شنیدید نگفتید: برای ما سزاوار نیست که به آن سخن بگوییم، (ای الله) تو را به پاکی یاد می‌کنیم، این بهتانی بزرگ است؟ (۱۶)

تفسیر:

در این آیه مبارکه پنجمین توبیخ و تأذیب که میفرماید: «وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ

لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا» در این فرموده الهی تمام مؤمنان را مورد عتاب قرار داده میفرماید: چرا آن‌گاه که داستان افک را شنیدید، در تکذیب بهتان سازان و افترا زندگان نگفتید: اصلاً برای ما سزاوار نیست و به ما نمی‌زید که به این چنین سخنی بر زبان جاری سازیم و چنین سخنی هرگز به هیچ وجه از ما سر نمی‌زند.

«سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ» پروردگارا! تو منزهی؛ آخر این گناهی است بزرگ، جرمی است بس شنیع و بهتانی است بس ناروا! در حقیقت این گفته افترا و دروغی است روشن و آشکار و گناهی است بزرگ.

زمخشری گفته است: آوردن عبارت «سبحان الله» برای ابراز تعجب از موضع‌گیری آن دسته از مسلمانان فریب خورده آمده است. و اصل بر این است که هنگام دیدن عجایب «سبحان الله» گفته شود. (کشاف ۲۲۵/۳).

بر مسلمانان است که در همه شرایط حیات خویش، رسالت بزرگی نهی از منکر را نباید به فراموشی بسپارد، بلکه دفاع از آبرو و عزت مسلمان برمسلمان واجب است. انسان در برابر شنیده‌ها، مسئول است. و زمانی که با مسائل مهم برمی‌خورد باید «سبحان الله» بگوید.

يَعْظُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٧﴾

خدا شما را اندرز میدهد که اگر ایمان دارید، هرگز مانند آن را [در حق کسی] تکرار نکنید. (۱۷)

ششمین تأدیب این است:

«يَعْظُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا» الله تعالی به شما اندرز می‌دهد که هرگز به مانند آن بازنگردید، هرگز مانند آن را [در حق کسی] تکرار نکنید.

«إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»: اگر واقعاً شما مؤمن هستید؛ زیرا ایمان مانع ارتکاب چنین بهتانی می‌باشد. به مومن هشدار می‌دهد و نهی می‌کند از این که دیگر هیچگاه نباید مانند این عمل را تکرار نمایید. این آیه متضمن تحریک و تهییج بر پندگیری می‌باشد.

در ضمن وظیفه ما است تا: برای حفظ آبروی مردم و جلوگیری از سوء ظن باید دیگران را موعظه کرد. دامن زدن به سوء ظن و افتراء، سبب محو ایمان است.

وَيَبِّئُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٨﴾

و خداوند آیات خود را برای شما بیان می‌کند، و خدا علیم و حکیم است. (۱۸)

تفسیر:

«وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»: الله متعال به مصالح بندگان آگاه و در تدبیر امور و تشریح خود حکیم است.

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٩﴾

کسانی که دوست دارند فاحشه و بی‌حیایی در میان مؤمنان شایع گردد، ایشان در دنیا و آخرت عذاب دردناکی دارند، و الله (رازهای سینه‌ها را) می‌داند و شما نمی‌دانید. (۱۹)

تفسیر:

هفتمین: تأدیب که در این آیه مبارکه وجود دارد اینست که میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا» به راستی کسانی که دوست دارند، فاحشه شایع شود، یعنی: زنا شیوع پیدا کند و منتشر گردد «در میان کسانی که ایمان آورده‌اند» یعنی: در میان پاک

دامنان با عفت از اهل ایمان. «لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» برای شان در دنیا مجازات اجرایی حدّ قذف و غیر آن از مصایب دنیوی خواهد بود و در قیامت عذاب دوزخ. حسن بصری گفته است: هدف از این وعید و لعن و نفرین، منافقان است، که آنها قصد آزار پیامبر صلی الله علیه وسلم را داشته و آن هم کفر است و دارنده‌ی چنین قصدی ملعون است. (البحر المحيط ۴۳۹/۶).

«وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»: و الله متعال به دروغگویی شان داناست اما شما این امر را نمی دانید. او بر آنچه پنهان داشته‌اند آگاه است حال آن که شما نسبت به آن علم و اطلاعی ندارید. امام فخر رازی میفرماید: این جمله در اینجا از موقعیت بسیار زیبایی برخوردار است؛ زیرا محبت قلب مکنون است و ما جز از طریق علایم از آن خبری نداریم. ولی خدا هیچ چیزی را بر او پنهان نیست. در نتیجه این یادآوری به صورت آخرین مرحله‌ی زجر و منع در آمده است؛ زیرا هر آن که خواهان اشاعه‌ی پستی است، هر چند در اخفای آن بکوشد، خود می‌داند که خدا از آن با خبر است و از میزان کیفرش نیز آگاه است. (تفسیر کبیر ۱۸۳/۲۳).

در این هیچ جای شکی نیست که: علاقه داشتن به گناه، مقدمه‌ی گناه است. در راه نهی از منکر، علاقه به منکر را بادی محو کنیم. حتی دوست داشتن بعضی گناهان، در ذات خود گناه کبیره است، از جمله مانند ریختن عزت و آبروی مؤمن.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۲۰﴾

و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، و این که خدا رؤوف و مهربان است [به مجازات بسیار سختی دچار می شدید]. (۲۰)

تفسیر:

در مورد هشتمین توبیخ که در آیه مبارکه تذکر رفته است، مفسر تفسیر المیسر: دکتر عایض بن عبدالله القرنی میفرماید: اگر فضل خدای سبحان بر کسانی که در موضوع بهتان سخن گفتند نبود و لطف و رحمتش آنان را در نمی یافت، بی گمان شتابان به عذابی سخت مجازات شان می کرد ولی مهلت داد و حدّ را، به عنوان جایگزین، بر قذف کننده مشروع ساخت و توبه کاران را پذیرفت.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَىٰ مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۱﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از گام‌های شیطان پیروی نکنید. و هر کس از گام‌های شیطان پیروی کند (بداند) که او به فحشا و منکر دستور می‌دهد و اگر فضل الله و رحمت وی بر شما نبود، هرگز کسی از شما (از گناه) پاک نمی‌گردید، ولی خداوند هر که را بخواهد تزکیه می‌کند و خدا شنوا و دانا است. (۲۱)

تفسیر:

سیاست شیطان، نفوذ تدریجی و گام به گام است:

نهمین توبیخ همانا متابعت و پیروی کردن از گام‌های شیطانی، در بهتان علیه حضرت بی بی عائشه (رضی الله تعالی عنها) است. طوری که در آیه مبارکه آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ» ای کسانی که به الله ایمان آورده و از پیامبرش پیروی

کرده اید، به شیطان اقتدا ننموده و به راه وی روان نشوید و با بخش اشاعه زشت و پلیدی وی که به راه انداختن بهتان و افترا است گوش فرا ندهید و راه او را در پیش نگیرید. «وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» و هرکسکه از گام‌های شیطان پیروی کند، بداند که او یعنی: شیطان به فحشا و منکر امر میدهد.

فحشاء: چیزی است که در زشتی و ناشایستی خود به حد افراط باشد و منکر: چیزی است که عقل، طبع و شرع، آن را ناپسند شمارد. مسلم است که هرکس از شیطان پیروی کرد، مقتدی وی می‌شود و از او در اوامرش اطاعت میکند.

آیه مبارکه می‌افزاید: «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ» ای مؤمنان! اگر فضل خدا شامل حال تان نمی‌شد و الله متعال بر شما فضل و احسان و مهربانی نمی‌کرد، هرگز هیچکس از شما را ابداً از پلیدی گناه و نحوست و نجاست خطا پاک نمی‌ساخت، «وَلَكِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ» لیکن او به فضل خویش هر کس از بندگان را از چرک گناه پاک می‌کند. «وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» او شنوای سخنان و دانا به افعال شماست؛ صداها را شنیده و نیت‌ها را دانسته است. و به ضمیر و مقاصد شما آگاه است.

امام قرطبی گفته است: منظور این است: تزکیه و تطهیر و هدایت از سرچشمه‌ی فیاض لطفش می‌جوشد نه از اعمال شما. (تفسیر قرطبی ۲۰۷/۱۲).

وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۲۲﴾

و از میان شما کسانی که دارندگان ثروت و توانمندی مالی هستند، نباید قسم بخورند که از انفاق مال به خویشاوندان و بینوایان و مهاجران در راه الله دریغ ورزند، و باید [بدي آنان را که برای شما مؤمنان توانگر سبب خود داری از انفاق شده] عفو کنند و از مجازات درگذرند؛ آیا دوست نمی‌دارید خدا شما را ببامرزد؟ [اگر دوست دارید، پس شما هم دیگران را مورد عفو و گذشت قرار دهید]؛ و خداوند غفور و رحیم است. (۲۲)

تفسیر:

روایت است وقتی حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه آیه را شنید گفت: بله من دوست دارم الله مرا ببخشاید، و دادن نفقه را به مسطح از سرگرفت و کفاره‌ی قسمش را داد و گفت: به خدا هرگز نفقه‌ی او را قطع نمی‌کنم!

مفسران گفته‌اند: آیه بر فضل و بزرگی ابوبکر صدیق رضی الله عنه دلالت دارد؛ چون خدای متعال فرمود: «وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ»، و او را مدح کرده است و این برای فضل و بزرگواری حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه کافی است. الله تعالی از او راضی شود!

همچنان مفسران در تفاسیر خویش در ذیل آیه مبارکه: «و لا يأكل أولوا الفضل منكم...» می‌نویسند که ابوبکر صدیق (رض) پس از پیامبر صلی الله علیه وسلم بزرگترین و برترین انسان است و صفات زیبا و شگفتش در این آیه، دلیل بر صدق این گفته و مقام شامخ او در دین است.

از فحوای آیه مبارکه بر می‌آید که: مرقه‌ین (پولداران و افراد غنی) در برابر محرومان دارای مسؤولیت میباشند، در ضمن آیه مبارکه به ما می‌آموزاند که: مهم‌تر از انفاق، استمرار آن و خسته نشدن از آن و کوتاهی نکردن در آن است. چه زیبا است کسیکه دیگران را ببخشد، به بخشش الهی نزدیکتر است.

روش تعلیمی اخلاقی به صحابه:

کلمه «وَلَا يَأْتَلُ» ائتلاء در آیه مبارکه؛ به معنای قسم خوردن می آید، دونفر از مسلمانان به نام‌های حسان و مسطح در واقعه تهمت زدن به حضرت عایشه صدیقه، شرکت داشتند، که پس از نزول آیات برائت، آن حضرت صلی الله علیه وسلم حد قذف بر آنان اجرا فرمود، حسان و مسطح هر دو صحابی جلیل القدر و بدری هستند، ولی این کوتاهی از آنها سر زد، و مسطح موفق به توبه‌ی صادق شدند، و همان گونه که حق تعالی برائت حضرت عایشه‌ی صدیقه را نازل نمود، هم چنین پذیرش توبه این مؤمنان و عفو آنها را هم اعلان نمود.

مسطح یکی از نزدیکان فقیر حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه، بود که حضرت ابوبکر به او اعانه‌ی مالی می نمود، وقتی که در واقعه افک ثابت شد که او هم شرکت داشت، پس شفقت پدری والد حضرت عایشه‌ی صدیقه و رسیدن چنین صدمه سختی به حضرت بی بی عایشه‌ی صدیقه، او طبعاً از مسطح رنجید، و قسم خورد که در آینده به او اعانه مالی نخواهم داد، بدیهی است که کمک کردن مالی به فقیر، بر مسلمان خاص علی التبعین واجب نیست، و اگر کسی که به او کمک می‌کرد از کمک کردن دست بردارد، گناهی نیست، ولی حق تعالی خواست که گروهی از صحابه را در دنیای معاشر، نمونه بسازد، بنابر این کسانی را که به این اشتباه مبتلا شده بودند، به نعمت قبول توبه و اصلاح آنان در آینده مورد نوازش قرار داد، اعلی ترین تعلیم و اخلاقی به آنان داده شد که باید این قسم شکسته، کفاره‌ی آن را بدهند، و خود دارای از کمک کردن به فقیر، مناسب مقام بلند آنها نیست، همان گونه که حق تعالی از تقصیر آنها در گذشت، آن‌ها هم باید به عفو و کرم گذشت نمایند.

چون کمک کردن مالی حضرت مسطح بر حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه واجب شرعی نبود، بنابر این، قرآن این عنوان را اختیار نمود که اهل علم و فضل که خداوند متعال به آنان کمالات دینی عنایت فرموده و قدرت دارند که در راه خدا انفاق نمایند، نباید چنین قسم بخورند، در آیه مبارکه دولفظ «أُولُو الْأَفْضَلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ» بدین معنی آمده است. آنچه در آخرین جمله این آیه فرمود که: «أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ» یعنی: شما دوست نمی دارید که الله تعالی گناهان شما را عفو نماید، حضرت ابوبکر صدیق (رض) فوراً فرمود: «والله إني أحب أن يغفر الله لي» (رواه الشيخان) یعنی قسم به الله من حتماً می‌خواهم خداوند مرا بیامرزد، و فوراً کمک مالی را که به حضرت مسطح می‌داد آن را مجدداً به مورد اجراء گذاشت، و نیز فرمود: این کمک قطع نخواهد شد. (بخاری و مسلم) این، آن مکارم اخلاقی است که صحابه‌ی کرام با آن تربیت داده شدند، در صحیح البخاری از حضرت عبد الله بن عمر (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «ليس الواصل بالمكافي ولكن الواصل الذي اذا قطعت رحمه وصلها» (مظهری) یعنی صله رحم کننده کسی نیست که تنها در مقابل احسان خویشاوندان، به آن‌ها عوض بدهد، بلکه در اصل صله‌ی رحمی کننده کسی است که با وجود قطع رابطه از طرف خویشاوندان، ارتباط را بر قرار سازد. (مظهری)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (23 الی 26) درباره مجازات اهل بُهتان و افتراء در بخش پایانی داستان افک، به بحث گرفته می‌شود.

إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٢٣﴾

بي تردید کسانی که زنان عفیفه پاکدامن باایمان را [که از شدت ایمان از بی عفتی و گناه بی خبرند] متهم به زنا کنند، در دنیا و آخرت لعنت می‌شوند، و برای آنان عذابی بزرگ است. (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَرْمُونَ»: می زنند، تهمت می زنند. «الْمُحْصَنَاتِ»: زنان عفیفه و پاکدامن.
«الْغَافِلَاتِ»: زنان بی‌خبر از هرگونه آلودگی، پاکدل و سینه بی‌کینه، بی‌مکر و نیرنگ
«لَعُنُوا»: از رحمت دور گشته اند. (تفسیر: کشاف).

تفسیر:

ابن عباس (رض) در مورد این آیه مبارکه میفرماید: این لعن در مورد فرد یا افرادی است که تهمت به زنان پیامبر صلی الله علیه و سلم می زنند؛ زیرا آن‌ها توبه ندارند، ولی اگر یک نفر زنی مؤمن غیر از زنان پیامبر صلی الله علیه و سلم را قذف کند، خدا برایش توبه مقرر فرموده است. (حاشیه‌ی شیخ زاده بر بیضاوی ۴۳۰/۳).

و ابوحمزه گفته است: آیه در مورد مشرکان نازل شده است. وقتی زنی به مدینه مهاجرت می‌کرد، مشرکان مکه می‌گفتند: برای عمل بد، فجور و فسق رفته است. (البحر ۴۴۰/۶).

شان نزول آیات 23 - 26:

760- ک: طبرانی از خصیف روایت کرده است: از سعید بن جبیر پرسیدم که گناه زنا بیشتر است و یا قذف، اتهام زنان عفیف و پاکدامن به زنا؟ گفت: زنا.

گفتم: خدا می‌گوید: «إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ» «کسانی که زنان پاکدامن و بی‌خبر از همه جا را به زنا متهم میکنند در دنیا و آخرت بر آنان لعنت فرستاده میشود و مورد نفرت واقع می‌شوند و برای آن‌ها عذاب سختی در پیش است».

گفت: این سخن خدا خاص در مورد عایشه (رض) نازل گشته است. در اسناد این روایت یحیی حماني ضعیف است. (طبرانی 25881 و طبرانی 151 / 23 از خصیف روایت کرده اند. اسناد این به خاطر یحیای حماني ضعیف است).

761- ک: و همچنین از ضحاک بن مزاحم روایت کرده است: خدای بزرگ آیه: «إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ...» به طور خاص در باره زنان پیامبر نازل کرده است. (طبری 25883 و طبرانی 152 / 23 این مرسل است).

762- ک: ابن ابوحاتم از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: این آیه خاص در شان عایشه (رض) نازل شده است (محقق به اسناد این آگاه نشده. اما طبری 25885 از وجه دیگر از ابن عباس روایت کرده که یکی از راوی‌های آن مجهول است. و طبری 25887 به همین معنی روایت کرده که در این عطیة عوفی واهی است).

763- ک: ابن جریر از عایشه (رض) روایت کرده است: هدف تیر اتهامات ناشایست قرار گرفتم در حالی که از همه چیز بی‌خبر بودم و بعد از مدتی از جریان آگاه شدم. روزی رسول الله نزد من بود که ناگاه وحی نازل شد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم راست نشست و عرق خود را پاک کرد و گفت: ای عایشه، نویدت میدهم شاد باش، گفتم: فقط خدا را سپاسگزارم و بس. آنگاه رسول الله «إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿23﴾»

يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿24﴾ يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ﴿25﴾ الْحَبِيثَاتُ لِلْحَبِيثِينَ وَالْحَبِيثُونَ لِلْحَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ» را قرائت کرد (طبري 25882 از عمر بن ابوسلمه از پدرش روایت کرده است. اسناد این به خاطر عمر ضعیف است و متن به همین عبارت صحیح نیست و آنچه را بخاری، مسلم و دیگران از عایشه روایت کرده اند حجت است).

764- ک: طبرانی به سندی که راویان آن ثقه اند از عبدالرحمن بن زید بن اسلم روایت کرده است: هنگامی که عایشه (رض) هدف تیر اتهامات و افترای منافقان قرار گرفت، خدا او را از آن بهتان عظیم برائت داد و آیه: «الْحَبِيثَاتُ لِلْحَبِيثِينَ» را در باره او نازل کرد. (طبرانی 156 / 23 و طبري 25905 روایت کرده اند، این مرسل و ابن زید ضعیف است).

765- ک: طبرانی به دو سندی که در هر دو ی آنها ضعف است از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عده‌ای در شان زوج پاکیزه پیامبر سخنان افتراء آمیز گفتند. در باره آنان آیه: «الْحَبِيثَاتُ لِلْحَبِيثِينَ...» نازل شد. (طبرانی 157 / 23 و 159. هیثمی در «مجمع الزوائد» 11222 می‌گوید: در هر دو سند راوی ضعیف است).

766- ک: طبرانی از حکم بن عتیبه روایت کرده است: چون مردم در باره عایشه (رض) به گفتگو پرداختند رسول الله (شخصی را به نزد او فرستاد و گفت: ای عایشه! مردم چه می‌گویند؟ گفت: هیچ عذرخواهی نمی‌کنم تا این که بیگناهی من از آسمان نازل شود. پس خدای بزرگ پانزده آیه از سوره نور را در رابطه با او نازل کرد. رسول الله صلی الله علیه وسلم آیات را تا به آیه «الْحَبِيثَاتُ لِلْحَبِيثِينَ...» قرائت کرد. این روایت مرسل و دارای اسناد صحیح است. (طبرانی 160 / 23 این مرسل است).

يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٤﴾

روزی که زبان و دست و پاهای شان بر آنها به کارهایی که کرده‌اند شهادت دهند. (۲۴) یعنی در روز قیامت می‌بینند که: اعضای بدن بر اعمال انسان شهادت می‌دهند، زبان و دست و پا به زبان آمده و اعمال بد انسان را باز می‌گویند.

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَلْسِنَتُهُمْ»: مراد از به گفتار آمدن زبان، با وجود این که برابر آیات دیگر مهر شده است (سوره: یس، آیه 65)، به نطق آوردن زبان و همه اندام‌های دیگر است، به گونه‌ای که تنها خدا می‌داند (سوره: فصلت آیات 20 و 21).

تفسیر:

باید یادآور شد که در محکمه عدل الهی در روز قیامت، انسان حتی مالک اعضای خود نمی‌باشد و آغاز به شهادت می‌کند، و انسان بر تمامی گفتارها و کردارهایی که به عمل آورده است جوابگو می‌باشد. شهادت دادن، به درک و شعور نیاز دارد. بنابر این اعضای بدن آنچه را انجام می‌دهند درک می‌کنند، گرچه از نوع درک ما بی‌اطلاع هستیم.

يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ﴿٢٥﴾

در آن روز، الله جزای شایسته آنان را به‌طور کامل و بی‌کم و کاست به ایشان می‌دهد، و خواهند دانست که الله همان (معبود) حق آشکار است. (۲۵)

تفسیر:

مفسر جار الله زمخشری می فرماید: «اگر تمام قرآن را زیرورو کنید و از آنچه که نافرمانان را به آن تهدید کرده است جست و جو نمایید، نمی بینید که الله متعال در هیچ موضوعی چون موضوع بهتان علیه عائشه (رض)، سخت و شدت به کار برده باشد و نه چنان آیات کوبنده آمیخته با هشدار سخت را نازل کرده باشد و اگر جز همین سه آیه در این باره نازل نمی شد، همین سه آیه کافی بود.»

**الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبَاتُ أَوْلَىٰكُمْ
مُبْرَأُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٢٦﴾**

زنان خبیث و ناپاک برای مردان پلید و مردان پلید برای زنان خبیث و ناپاک، و زنان پاک برای مردان پاک و مردان پاک برای زنان پاک اند، این گروه از آنچه (منافقان) می گویند، مبرا و منزّه هستند. برای شان آمرزش و رزق نیکوست. (۲۶)

تفسیر:

مفسر تفسیر صفوة التفاسیر علی صابونی مینویسد: این آیه برائت حضرت عائشه رضی الله عنها را ثابت میکند؛ زیرا همسر اشرف مخلوقات و عزیزترین انسان میباشد. و مطابق مفهوم این آیه اگر عقیف و پاکدامن و شریف نمی بود، خدا او را همسر محبوبترین بندگان خود قرار نمی داد.

«أَوْلَىٰكُمْ مُبْرَأُونَ مِمَّا يَقُولُونَ»: آن زنان با فضیلت و با شخصیت از افتراء و بُهتان و دروغی که مفتریان در حق آنان سر هم کرده اند، منزّه و بری می باشند.

«لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ»: در مقابل آزاری که به آن ها رسیده است، گناهشان بخشوده می شود، و برای شان در بهشتی پر ناز و نعمت و در جوار پروردگاری مهربان، روزی نیکو و پاکیزه است.

ابن کثیر میفرماید: این آیه: بیانگر آن است که همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم در بهشت جا دارد.

ابن عباس (رض) در شأن نزول آیه میفرماید: «این آیه درباره عائشه و اهل افک نازل شد». روایت شده است که سیدتنا عائشه (رض) فرمود: «برایم نه خصلت داده شده که به هیچ زنی قبل از من داده نشده:

- 1 - آنگاه که جبرئیل علیهم السلام رسول الله صلی الله علیه وسلم را به ازدواج با من فرمان داد، به شکل و صورت من فرود آمد.
- 2 - من تنها دختر باکره ای بودم که پیامبر صلی الله علیه وسلم با من ازدواج کردند و با هیچ بکری غیر از من ازدواج نکردند.
- 3 - آنگاه که رسول الله صلی الله علیه وسلم رحلت نمودند، سر مبارک ایشان در آغوش من بود.
- 4 - رسول الله صلی الله علیه وسلم در خانه من دفن شدند.
- 5 - فرشتگان در خانه من بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم گرد آمدند.
- 6 - آنگاه که وحی نزد دیگر همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم بر ایشان نازل می شد، آن ها از نزد ایشان پراکنده می شدند و دور می رفتند، اما چون وحی در کنار من بر ایشان نازل می شد، با ایشان در درون یک لحاف قرار داشتم.
- 7 - من دختر جانشین و صدیق (تصدیق کننده نخستین) ایشان هستم.

8 - عذر و برائت من از آسمان نازل شد.

9 - من پاکیزه آفریده شدم و در نکاح سرور پاکیزه‌ای درآمدم و از بارگاه الله متعال به آمرزش و رزقی نیکو وعده داده شده‌ام».

خوانندگان گرامی!

بعد از این‌که حد مجازات اتهام وافترا و داستان افک به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (27 الی 29) حکم ششم، که همانا اجازه گرفتن برای وارد شدن به خانه‌ها و شیوه و آداب آن، که زبیده‌ی مطالب پیشین است، می‌پردازد، تا کسی در مظان اتهام و بدگمانی قرار نگیرد.

واقعاً چه زیبا است که: قرآن عظیم الشان کتاب رهنمای زندگی بشریت، تا این اندازه به زندگی بنی آدم عنایت دارد تا هرکس به خوبی از زندگی اش برخوردار گردد و ابهامی برایش باقی نماند و از نظم و رسمی درست و اصولی پیروی کند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٢٧﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! وارد خانه‌هایی غیر از خانه‌های خود مشوید تا آن‌که اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام گوئید، [رعایت] این کار برای شما بهتر است، تا شاید پند گیرید و یادآور شوید. (۲۷)

تفسیر:

اهل ایمان، در امور زندگی باید از وحی الهی دستور بگیرند! «حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا»: تا خواستار اُذْن و اُفْت می‌شوید. هدف اجازه گرفتن مؤدبانه و دوستانه است. ناگفته نباید گذاشت که: شیوه و وسیله اجازه خواستن هم برابر عُرف محلّ متفاوت است. در ضمن باید متذکر شد که: باز بودن دروازه خانه، دلیل جواز برای ورود بیگانگان بدون اجازه نیست، از هر کاری که موجب شکستن حریم حیا و حجاب جانب مقابل می‌شود، باید اجتناب و دوری نمایم.

امام نسفی می‌فرماید که: «اعلام به صاحب خانه برای کسب اجازه و ورود، با گفتن سبحان الله، یاالله اکبر، یاالحمدلله، یا سینه صاف کردن باید همراه باشد».

مفسر تفسیر صفة التفسیر شیخ صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد:

بعد از این که الله متعال مردم را از تهمت زدن به زنان پاکدامن برحذر داشت و شدت مجازات آن را بیان کرد، و چون زمینه‌ی بروز این تهمت اختلاط مردان و زنان و وارد شدن به منازل یکدیگر در اوقات استراحت بود، لذا الله متعال انسان را به آداب رفتن به منازل و مسکن دیگران راهنمایی کرده و دستور می‌دهد که قبل از ورود به منازل دیگران باید اجازه‌ی ورود به آن را گرفت و بعد از ورود متصللاً باید سلام کنند. طوری که می‌فرماید: «حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا»، یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خانه‌هایی که خانه‌ی شما نیست بدون اجازه، داخل مشوید. «و بر اهل آن خانه سلام گوئید» به‌طور مثال با این صیغه: السلام علیکم، اجازه هست که داخل شوم؟ و این سخن را از یک تا سه بار تکرار کنید. آری! سه‌بار اجازه گرفتن مستحب است و اگر بعد از آن برای دیدار کننده اجازه دخول داده شد، خوب و در غیر آن باید بازگردد.

«ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ»: این اجازه گرفتن و سلام کردن برای تان بهتر است از داخل شدن به‌طور ناگهانی. یعنی: برای هر دو طرف بهتر است، اعم از شخص اجازه گیرنده و اهل آن خانه

«لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»: «باشد که متذکر شوید» مراد از تذکر، پند پذیرفتن و عمل کردن به این دستور است.

امام قرطبی در این مورد میفرماید: یعنی اجازه خواستن و سلام کردن، برای شما از رفتن بدون اجازه بهتر است و نیز از سرزده وارد منزل دیگران شدن و سلام دادن به شیوهی جاهلیت بهتر است. در عهد جاهلیت وقتی یک نفر وارد خانه دیگری میشد میگفت: صبحتان به خیر، شب تان به خیر، و هنگامی وارد منزل میشد که زن و شوهر را در بستر و زیر لحاف می دید.

روایت است که یک نفر به پیامبر صلی الله علیه و سلم عرض کرد آیا هر وقت به منزل مادرم می‌روم باید اجازه بگیرم؟ فرمود: بله، مرد گفت: آخر جز من خدمتکاری ندارد. آیا هر وقت وارد منزلش میشوم باید اجازه بگیرم؟ فرمود: آیا دوست داری موقعی که برهنه است نزد او بروی؟ گفت: نه، نه، فرمود: پس اجازه بگیر. (تفسیر بیضاوی ۵۷/۲).

شان نزول آیه 27:

767- فریابی و ابن جریر از عدي بن ثابت روایت کرده اند: زنی از انصار آمد و گفت: ای رسول خدا! در خانه حالتی دارم که دوست ندارم مرا در آن حالت کسی ببیند و همیشه یکی از افراد خانواده در آن حال نزد من می‌آید. من چه کار کنم؟ پس آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا»، نازل گردید (واحدی 638 از طریق فریابی و طبری 25921 هر دو از اشعث بن سوار از عدي بن ثابت روایت کرده اند).

فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٢٨﴾

نهایتاً اگر کسی را در آنها نیافتید، پس داخل آنجا نشوید، تا این‌که به شما اجازه داده شود. و اگر به شما گفته شود: برگردید، پس بر گردید که برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است. و الله به آنچه می‌کنید داناست. (۲۸)

تفسیر:

یعنی: اگر اهل آن خانه به شما گفتند: باز گردید! پس باز گردید و بار دیگر درخواست اجازه از آنان را تکرار نکنید و بر داخل شدن پا فشاری هم نکنید. عذر صاحب خانه را بپذیرید و خود را به صاحب خانه نباید تحمیل کنید. زیرا منازل احترامی دارند و نباید بدون اجازه‌ی صاحبان وارد آن شد.

پذیرفتن مهمان ناخوانده جایز است.

«هُوَ أَزْكى لَكُمْ» برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است از آلوده شدن به پافشاری بر دخول، زیرا عدم پافشاری‌تان حاکی از سلامت قصد، پاکي نیت، دوری از معرض گمان و تهمت و گریز از دنائت و پستی است، درحالی‌که پافشاری بر دخول و هر کار دیگری که موجب ناراحتی اهل آن خانه شود، مانند زدن در دروازه به تمام شدت، بلند کردن صدا و دیگر امور خلاف اصول معاشرت، دور از ادب شرعی می‌باشد. باید به‌صورت کل گفت که: ملاک در روابط اجتماعی، همانا پاکي و طهارت است.

«وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ» الله متعال به نهان و تمام اعمال شما آگاه است و مطابق آن جزای شما را میدهد. امام قرطبی گفته است: این آیه به سخت‌ترین شیوه، خبرچینان و جاسوسان منازل را تهدید می‌کند.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ﴿٢٩﴾

گناهی بر شما نیست که وارد خانه‌هایی غیر مسکونی بشوید که در آنجا متاعی متعلق به شما وجود دارد، و الله آنچه را آشکار می‌کنید یا پنهان می‌دارید می‌داند. (۲۹)

تفسیر:

بعد از این که الله متعال حکم منازل مسکونی را بیان کرد، حکم منازل غیر مسکونی را به شرح ذیل به بیان گرفته است؛ طوری که در آیه مبارکه آمده است: «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ» ولی بر شما گناهی نیست اگر به خانه‌های عمومی داخل شوید که به سکونت انسان‌های معینی اختصاص نداشته، بلکه برای راحت و آسایش کسانی از مسافران، در راه ماندگان و نیازمندان که به آن رفت و آمد دارند تعلق دارد.

مجاهد گفته است: خانه‌های غیر مسکونی عبارتند از: مسافرخانه‌ها و هوتل‌های سر راه که هیچ کس در آن سکونت ندارد. و برای پناهگاه و استراحت مسافران وقف شده اند. (تفسیر قرطبی ۲۲۱/۱۲).

عطاء می‌گوید: «مراد از آن، خانه‌های متروک و ویران است». پس ورود در این خانه‌ها و تالارهای عمومی که برای مهمانان و هیأت‌های نمایندگی آمده شده، بی هیچ اشکالی مجاز است از آن رو که کسب اجازه خالی از مشقت نیست.

«فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ» که در آن نفع یا حاجت و نیازی دارید؛ مانند سایه گرفتن و از شر گرما راحت شدن و یا هم ذخیره کردن کالا و بار و بنه.

«وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ» «و خدا آنچه را آشکار و آنچه را پنهان می‌دارید، میداند» و بر مبنای آن به شما جزا می‌دهد. یعنی این که خداوند متعال بر تمام احوال شما اعم از آنچه پیدا و پنهان است دانا می‌باشد.

این هشدار و تهدیدی است برای کسی که به آداب شرعی ورود به خانه‌ها، متأدب و آراسته نمی‌شود.

ابو سعود گفته است: بدین وسیله افرادی را تهدید می‌کند که با نیتی پلید و به منظور اطلاع حاصل نمودن از مسایل خصوصی انسان‌ها وارد اماکن میشوند. (ابو سعود ۵۵/۴).

شان نزول آیه: 29:

768- ابن ابوحاتم از مقاتل بن حیان روایت کرده است: چون آیه: استنذان، اجازه‌خواستن برای وارد شدن به خانه‌ها نازل گردید. ابوبکر صدیق گفت: ای رسول خدا! تجار قریش که بین مکه، مدینه و شام رفت و آمد دارند در این راه‌ها خانه‌های شخصی برای خود ساخته اند، پس چگونه هنگام وارد شدن در خانه‌هایی که خالی از سکنه است اجازه بگیرند؟ آنگاه آیه «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا...» نازل شد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (30 الی 31) حکم هفتم، همانا حجاب و فروپوشیدن چشم از نامحرم، مورد بحث قرار گرفته شده است.

قابل تذکر است که: این آیات متبرکه پیوندش با آیه‌های قبلی بی‌نهایت واضح و روشن و گاهی ورود ناگهانی شخص به منازل دیگران ممکن است با بی‌حجابی و بدحجابی صاحب خانه روبه‌رو گردد. بنابراین، خداوند متعال به مردان و زنان با ایمان امر می‌کند که چشم خود را فرو آورند. این حکم، عمومیت دارد تا انسان متهم نگردد. پس واجب است انسان

همیشه در برابر نامحرم چشم فروبندد و فرمان حق را مورد احترام قرار داده باشد. هم چنین زنان باید زینت‌های خود را پوشیده نگه‌دارند تا آشوب برپا نشود. واقعاً احکام مبارکه آیات متبرکه (30 و 32) دل‌ها را به سوی الله متعال باز می‌گرداند و در توبه را بر روی دل‌ها باز می‌کند تا گذشته‌ها با آب پشیمانی پاک شود و دل صافی گردد.

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿٣٠﴾

به مردان مؤمن بگو: چشمان خود را [از آنچه حرام است مانند دیدن زنان نامحرم و عورت دیگران] فرو بندند، و شرمگاه خود را حفظ کنند، این برای آنان پاکیزه‌تر است، زیرا الله از آنچه انجام می‌دهند، آگاه است. (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

کلمه «يَعْضُوا» از ریشه «غض» به معنای کاستن و پایین آوردن است. چنانکه لقمان حکیم به فرزندش می‌فرماید: «وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ» یعنی صدایت را پایین بیاور و با صدای بلند صحبت نکن. در اینجا نیز مراد از «غض بصر» بستن چشم نیست، بلکه پایین آوردن نگاه است، به شکل که انسان نامحرم را ببینند. وهدف از آن دوری از چشم چرانی و نظربازی است.

«مِنْ»: حرف تبعیضیه است و بیان‌گر این واقعیت است که هنگام روبرو شدن با زن نامحرم، مؤمن باید نگاه خود را کم و کوتاه کند. نه به طور کلی چشمان خود را بر بندد، و نه بدو خیره بنگرد.

«فُرُوجَهُمْ»: مراد حفظ قُبُل و دُبُر یعنی عورتین است از زنا و لواط است، و پوشاندن آن‌ها با لباس‌هایی که نازک بدن نما نبوده و به گونه‌ای چسب بدن نباشد که اندام‌های برجسته را نشان دهد.

تفسیر:

البته فروپوشیدن چشم از سوی شخصی که می‌خواهد اجازه‌ء ورود بگیرد، برای قطع اسباب و مقدمات زنا است، اسبابی که یکی از آن‌ها نگاه کردن می‌باشد. فرو بستن چشم عبارت است از این‌که شخص بعضی از نگاه خویش را فرو پوشد، به گونه‌ای که آن را از رؤیت بازدارد زیرا (من) در آیه کریمه، مفید بعضیت است.

امام فخر رازی گفته است: اگر گفته شود: چرا چشم فروهستن را قبل از حفظ فرج آورده است؟ می‌گوییم: چون نگاه کردن پیام‌آور زنا و پرچمدار گناهان می‌باشد، وقتنه و آشوب در آن شدیدتر است، به گونه‌ای که رهایی از آن تقریباً ناممکن است. (تفسیر کبیر ۲۳/۲۰۵).

وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٣١﴾

و به زنان مؤمن بگو: چشمان خود را (از نامحرمان) بپوشند و شرمگاه خود را حفظ کنند و پاکدامنی ورزند. و زینت خود را ظاهر نسازند مگر آنچه از آن که آشکار است. و باید که چادرهای خود را بر گریبان‌های خود ببندازند، و زینت خود را آشکار نسازند مگر برای شوهران خود، یا پدران خود یا پدران شوهران خود، یا پسران خود یا پسران شوهران خود، یا برادران خود یا پسران برادران خود، یا پسران خواهران خود، یا زنان مسلمان (هم جنس) خودشان، یا کنیزان خود، یا مردان بی‌رغبت (به زنان) که تابع خانواده شمايند. و کودکانی که بر شرمگاه زنان اطلاع نیافته‌اند. و نباید زمین را با پاهای خود بکوبند تا آنچه از زینت‌شان را که پنهان می‌دارند، معلوم گردد. و ای مومنان! همگی به دربار الله توبه کنید تا رستگار شوید. (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا يُبْدِينَ»: نمایان نسازند. پدیدار نکنند. «زَيَّنَّهِنَّ»: زینت زنان دو قسمت است:

الف: خَلْقَتِي و طَبِيعَتِي که اندام او است.

ب: زیورآلات و وسائل آرایش. از اندام‌های بدن زن جز پنجه دست‌ها و صورت، همه باید پوشیده شود.

«خُمُر»: جمع خمار، چادر.

«جُيُوب»: جمع جیب، گریبان. یخن. قسمت بالای سینه.

«نِسَائِهِنَّ»: مراد زنان مؤمنه خدمتگزار یا همدم و دوست بانوان است. اما زنان کافره، مورد اختلاف بوده، برخی ایشانرا همچون مردان نامحرم و بیگانه میدانند.

«مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ»: مراد کنیزان و بردگان زن است. اما بندگان و بردگان مرد، محل اختلاف است. جمهور معتقد به منع هستند (ملاحظه شود: المصحف المیسر).

«الْإِرْبَةِ»: رغبت و اشتها. حاجت و نیاز.

«غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ»: افرادی که قدرت زناشویی ندارند و میل جنسی در آنان فرو مرده است.

«الطِّفْلِ»: اطفال. کلمه (طِفْل) بر یکی و بیشتر دلالت می‌نماید. در اینجا معنای جمع دارد.

«لَمْ يَظْهَرُوا عَلَي عَوْرَاتِ النِّسَاءِ»: مراد اطفال است که هنوز از امور جنسی بی‌خبرند، و احساس زناشویی ندارند. و عورت و غیر عورت در نظرشان یکی است.

«لَمْ يَظْهَرُوا»: آگاهی نیافته‌اند. توانایی پیدا نکرده‌اند (مراجعه شود به سوره‌های: توبه آیه 8، و سوره کهف آیه 20).

تفسیر:

مفسران گفته‌اند: الله متعال برای زنان مؤمن نگاه نکردن و حفظ فرج را به صورت مؤکد آورده است و از نشان دادن زیوروزینت آلات خود جز برای محارم و خویشاوندان نزدیک منع شده‌اند.

مطالعه کنندگان گرامی!

اگر به مفهوم آیات متبرکه آیات (30 و 31) سوره مبارکه نور، نظر بیندازیم در حکم الله اولین هدایتی می‌یابیم که به مردها صدور یافته است و در این آیات دساتیر سه گانه را داده است:

1 - حفاظت چشم‌ها از نگاه‌ها: در جمله «يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ».

2 - حفظ عفت و شرمگاه: در جمله «وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ».

3 - توبه و رجوع: در جمله «وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»

«و فلسفه اول دو دستور را چنین بیان کرده است. «ذَلِكَ أَرْكَى لَهُمْ» این برایشان پاکیزه‌تر است و به آنان هم هشتمدار می‌دهد که بدانند، همانا خداوند به آنچه که آنان انجام می‌دهند کاملاً آگاه و مطلع است تا این‌که اگر کسی به فلسفه هدف این دستور پی نبرد و از آن باز نیامد، تهدید و هشدار بعدی او را باز دارد.

ولی در مقابل در این آیات متبرکه برای زنان شش دستور و هدایت صادر گردیده است:

1 - حفاظت نگاه و چشم‌ها «يَعْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ» (شیخ صابونی در روائع البیان جلد

دو صفحه 148) می‌نویسد: «نگاه کردن مقدمه واقع شدن در فجور و... است.»

2 - حفظ عفت و شرمگاه: در جمله «وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ.»

3 - ظاهر نکردن زینت و آرایش «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا.»

4 - پوشیدن چادر و حجاب.

5 - نه کوبیدن پاها. «وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ» پا را به زمین

نکوبند تا مردان صدای خلخال پای آن‌ها را نشنوند و انسان ناسالم به طمع نیفتد.

ابن عباس (رض) فرموده است: زنی از کنار مردم می‌گذشت، پای‌ها را به زمین

می‌کوبید تا صدای خلخالش شنیده شود. آنگاه الله متعال از چنان عملی نهی کرد؛ چون

از جمله اعمال شیطان است.

6 - توبه و رجوع و این همه دستورات برای تأمین يك هدف عالی انسانی پیشبینی شده

است که آن فلاح و رستگاری خانواده است هم در دنیا و هم در آخرت.

«و تُوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٣١﴾» (31 نور) ای مؤمنان! با

انجام دادن اوامر و دوری جستن از هوس‌ها به سوی خدا باز آید، تا به رضایت و خشنودی

او نایل آید و نیک بختی دو جهان را دریابید.

مفسران بدین عقیده اند که: این کثرت اوامر و تنوع آنان به زنان در آیات متبرکه، بیانگر

نفوذ پذیری شیطان در آنها و گمراه کردن مردان از طریق آنان می‌باشد. بنابر این باید زنان

و مردان مؤمن بیش از پیش مواظب و محتاط باشند.

از جمله دلایل سنت نبوی برای وجوب پوشاندن زن سر و صورتش را از غیر محارمش،

حدیث روایت شده حضرت بی بی عایشه رضی الله عنها است که می‌فرماید: «كان الركب ان

یمرون بنا ونحن مع رسول الله صلي الله عليه وسلم محرمان، فإذا حانوا بنا سدلنا إحدانا

جلبابها من رأسها على وجهها، فإذا جاوزنا كشفناه». (احمد، ابوداود، ابن ماجه)

«کاروانیان از کنار ما عبور می‌کردند و ما همراه رسول الله صلي الله عليه وسلم در احرام

بودیم؛ هرگاه آنان به مقابل ما میرسیدند؛ هر يك از ما نقابش را از بالایی سر به روی

صورت می‌انداخت، و هر وقت که از مقابل ما می‌گذشتند و دور می‌شدند، ما نقاب خود را

باز می‌کردیم.»

علت منع مردان و زنان از نگاه ناروا چیست؟

مفسران در توضیح مفهوم متذکره فرموده اند: نگاه کردن بزرگترین خیانت روانی است که

روان انسان را می‌آزارد؛ چون وقتی ببیند محبت طرف مقابل در دل او جای می‌گیرد

و همیشه در فکر و خیال او به سر می‌برد، لذت طاعت و عبادت را نمی‌بیند، در صدد و فکر

رسیدن به مطلوب خود خواهد بود، که در این مورد تمام مرزها را رعایت ننموده، و آن را

بر هم می‌زند.

قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی این حکم را در (آیات 30 و 31 نور) بیان داشت. همچنان در سوره (احزاب آیه متبرکه 59) بر پوشیدگی کامل اندام و در (سوره احزاب آیه متبرکه 32) نیک و شایسته، با وقار و به دور از تحریک سخن گفتن و دوری از آرایش‌های جاهلیت، توصیه و سخن به عمل آمده است.

در سنن ابو داود (جلد 2 صفحه 383) پوشیدن لباس نازک نزد نامحرم، آرایش و استعمال عطر در خارج خانه، اختلاط فسادآمیز زن و مرد، دست دادن و مصافحه با نامحرم، تشابه به جنس مخالف و غیره منع گردیده است.

ممانعت از نگاه خیره کننده یعنی چه؟

حکم و هدایت قرآن عظیم الشان به مسلمانان همین است که: «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ» منظور از (غض بصر) در آیه متبرکه که اینست که: (يَغْضُوا «غض بصره»؛ یعنی نگاهش را فروبست، سر را پایین انداخت. در اصل به معنی برهم نهادن پلک‌ها می‌باشد).

غض و غمض دو کلمه است که در باره چشم به کار می‌رود. غمض به معنی بر هم گذاردن پلک‌هاست که با کلمه عین همراه می‌شود.

غمض عین، کنایه از صرف نظر کردن است. ولی در مورد کلمه «غض» می‌گویند: غض بصر یا غض نظر به معنی کم کردن نگاه است که منظور پرهیز از تند نگاه کردن است یعنی این‌که خیره نشود و به اصطلاح علمای اصول نظرشان آلی باشد نه استقلالی. علماء نظر را به دو نوع تقسیم نموده اند:

1 - نگاه آلی یا معمولی: (نگاه بدون اراده) عبارت از نگاه است که انسان به طور معمول و یا در وقت صحبت کردن به زن نگاه می‌کند). پیغمبر اسلام فرموده است که به نگاه اول نباید نگاه دوم پیوست گردد. همچنان نباید فراموش کرد که در دین مقدس اسلام نیت در هر عمل شرط می‌باشد «إنما الاعمال بالنیات».

2 - نگاه استقلالی: عبارت از نگاهی است که انسان به مو، لباس و طرز آرایش زن نگاه کند که منظور و هدف ممانعت قرآن عظیم الشان از همین «نگاه استقلالی» است. در حدیث متبرکه آمده است: پیامبر صلی الله علیه وسلم به حضرت علی (رض) گفته است: «یا علی لا تتبع النظرة النظرة، فإن لك الأولى ولیست لك الآخرة».

و راه دیگر از جلوگیری از چشم چرانی چشم گرداندن از زن نامحرم از همان اول است، در روایتی از حضرت جریر رضی الله عنه روایت است که می‌فرماید: «سألتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ نَظَرِ الْفَجَاءِ فَقَالَ: «اصْرِفْ بَصْرَكَ» (روایت مسلم). (از رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد نگریستن ناگهانی پرسش نمودم، فرمود: «چشمت را بگردان».

همچنین در حدیث صحیح آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم به حضرت علی رضی الله عنه فرمودند: «یا علی، لا تتبع النظرة النظرة، فإن لك الأولى ولیس لك الآخرة»، یعنی: «ای علی! نگاه دوم، نگاه اول را دنبال نکند زیرا نگاه اول از تو بخشوده است اما نگاه دوم چنین نیست».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «از نشستن بر سر راه‌ها پرهیزید. اصحاب گفتند: یا رسول الله! از این

کار چاره و گزیري نداريم زیرا مجالس ما بر سر این راه‌هاست و در آن با هم سخن مي‌گوئيم. رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: اگر که چاره‌اي نداريد پس حق راه را به آن بدهيد. اصحاب گفتند: یا رسول الله! حق راه چیست؟ فرمودند: فروبستن چشم (از نامحرم)، نگاه داشتن آزار خود از ديگران، جواب دادن سلام، امر به معروف و نهي از منکر».

دين اسلام بر خلاف دوران جاهليت به پيروان خود هدايت فرموده است: «ويحفظوا فروجهم» وجوب سترعورت و خودداری از زنا را امر نمود چون در دوران جاهليت سترعورت در میان جاهليت معمول نبود. دين اسلام به صراحت گفت که «ذلك ازکی لهم» این حفظ براي‌شان بهتر است از این‌که عورت خویش را به نزد مردم نمایان سازند. حجاب و پوشش برای زن مظهر جمال است، گرچه نحوه پوشش مردان واجب نیست؛ ولی در عمل می‌بینیم که امروز در جامعه مردان پوشش و حجابی کاملتری نسبت به زنان مراعات می‌نمایند.

قران عظیم الشان در (آیه 31 سورة نور) می‌فرماید: «وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» باید زنان زیور خود را اعم از آرایش و زیور آلات آشکار نسازند مگر زینت‌هایی که آشکار است.

زینت یعنی چه؟

زینت یعنی زیور، زیور به زینت‌های گفته می‌شود که از بدن جدا می‌باشد، مانند طلا، نقره و سایر مجوهرات. و همچنان زینت به آرایش‌هایی گفته میشود که به بدن متصل است مانند سرمه، سرخی و سفیده و غیره...

علماء زینت را به سه دسته تقسیم نموده اند:

زینت نفسانی مثل علم و اعتقادات نیک،

زینت بدنی مثل قوت و بلندی قامت، سیاهی و سفید و غیره...

زینت خارجی مثل مال، جاه و غیره.

اگر به مفهوم آیه متبرکه «وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» دقت و توجه نماییم به این نتیجه خواهیم رسید که زینت چیزی است که مایه زیبایی و مقبولی انسان می‌گردد. خواه این زیبایی حقیقی باشد یا ظاهری، ذاتی باشد یا صفاتی، طبیعی باشد یا مصنوعی.

زینت انسان چیزی است که مایه زیبایی انسان گردد، چه زیبایی هنری مانند ایمان و چه زیبایی جسمی مانند چهره، اندام قد و قواره، و چه زیبایی خارجی مثل آرایش لباس و زیورات.

زینت های زن دو نوع است:

یک نوع زینت‌هایی است که آشکار است و نوع دیگر این زینت‌ها مخفی است، مگر اینکه زن قصداً بخواهد آن را آشکار کند.

تفسیر مجمع البیان وزینت:

تفسیر مجمع البیان در مورد زینت سه قول را بیان داشته:

قول اول: زینت آشکار مثل لباس های ظاهری و زینت مخفی مثل گوشواره و دست بند.

قول دوم: زینت آشکار مثل سرمه، انگشتر و کره دست.

قول سوم: چهره و دو دست تا مچ‌هاست.

زمخشری در تفسیر کشاف می‌گوید: «زینت عبارت است از چیزهایی که زن خود را به

آنها آرایش میدهد و یا خود را به آن مزین میسازد مثل: طلا باب، زیورات، سرمه و غیره. «وَلَا يَبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» زیور خود را در مقابل بیگانگان و نامحرمان نشان ندهند جز آنچه به طور طبیعی نمایان است.

ابن کثیر در تفسیر آیه: «وَلَا يَبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» مینویسد: جز آنچه پنهان کردنش ممکن نیست. پس نباید زیور را در معرض دید نامحرمان قرار دهند. ابن مسعود نیز گفته است زینت دو نوع است: زیوری که جز شوهر هیچ کس نباید آن را ببیند، مانند انگشتر و دستبند، و زیوری که نامحرمان نیز آن را می‌بینند، از قبیل ظاهر لباس. (مختصر ابن کثیر ۶۰۰/۲).

و بنا به قولی مراد از «ما ظَهَرَ مِنْهَا» صورت و کف دست‌ها می‌باشد که آن‌ها عورت نیستند. امام بیضاوی در این مورد می‌نویسد: بنا به قول اظهر این امر یعنی نمایان بودن صورت و دست‌ها و عورت محسوب نکردن آن‌ها مربوط به نماز است نه نگاه کردن؛ زیرا تمام بدن زن آزاد عورت است و نگاه کردن آن حلال نیست، جز برای شوهر و افراد محرم، مگر در موقع ضرورت از قبیل معالجه و شهادت دادن. (تفسیر بیضاوی ۵۸/۸۲).

خوانندگان گرامی!

قابل تذکر است که برای مردان جایز نیست بدون ضرورت به صورت و کف دست زن بیگانه، نگاه کنند، بلکه حکم آن همان است که نظر خود را پایین اندازند و اگر زن در جایی به گشادن صورت و کف دست مجبور شود، بر مردان لازم است که بدون عذر شرعی و بدون ضرورت به او نگاه نکنند، مذهب مشهور امام مالک هم همین است که نگریستن به صورت و کف دست زن نامحرم بدون ضرورت مبیحه، جایز نیست، ابن حجر مکی در زواجر مذهب امام شافعی را چنین نقل فرموده است که اگر چه صورت و کف دست زن، در فرض ستر عورت داخل نیستند، با گشادن آن‌ها نماز جایز است، ولی نگاه کردن مردان نامحرم به آن‌ها بدون ضرورت شرعی، جایز نیست. (تفسیر معارف القرآن مؤلف علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی)

امام ابن القیم در کتاب {الجواب الکافی} صفحه 129، 130 درباره آن گفته است: اما یک لحظه نگاه‌ها هدایت‌گران و پیام‌رسانان شهوت هستند، حفاظت از آن لحظه‌ها در اصل محور حفظ عورت است. هر که چشمش را حفظ نکرد و به هر چیزی نظر انداخت در حقیقت وی خود را در چاه‌های نابودی انداخته است. چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «یا علی، لا تتبع النظرة النظرة، فإنما لك الأولى». «ای علی نباید نگاه‌ها پشت سر هم و به دنبال هم باشد، بلکه تنها نگاه نخستین، مال توست». و منظور از اولین نگاه همان نگاهی است که بدون قصد و هدف و به طور ناگهانی می‌افتد. و در کتاب {المسند} از آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمده است: «النظر سهم مسموم من سهام إبليس». نگاه تیرری زهرآلود از تیرهای شیطان است». در ادامه مطالب ایشان گفته است: نگاه محور همه حوادثی است که برای انسان پیش می‌آید، در واقع همین نگاه است که خاطره را می‌آفریند، آنگاه خاطره فکر و اندیشه را میسازد، سپس فکر شهوت را میسازد، سپس شهوت اراده را به وجود می‌آورد، سپس اراده قوی میشود و تبدیل به قصد کامل می‌گردد، آنگاه کار صورت می‌گیرد، بنابراین باید برای آن مانعی به وجود آورد تا به این نتیجه منجر نشود و برای همین گفته شده است: صبر بر فرو انداختن چشم خیلی آسان‌تر است از صبر بر درد و ناراحتی پس از آن. ای خواهر مسلمان بر تو لازم است که چشم خود را

از نگاه به مردان فرو اندازی و همچنین به عکس های وسوسه برانگیز برهنه که در بعضی از مجلات به معرض دید گذاشته میشود. نگاه نکني يا آنچه از این ها که بر روی صفحه تلویزیون و یا ویدیوها و سي دي ها ظاهر مي شود چشم نوزي: در آن صورت از عاقبت بد در امان خواهي بود. چه بسا نگاهی موجب شده است که صاحبش در آخر پشیمان شود و حسرت کشد؛ آري آتش همیشه از یک جرقه تولید مي شود.

«وَأَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ» و روستی را بر سینه بکشند تا گردن و سینه نمایان نشوند. لفظ (ضرب) برای بیان مبالغه در حفظ و متانت و رعایت پوشش مناسب به کار رفته است.

از حضرت عایشه رضي الله عنها روایت شده است که گفت: خدا زنان مهاجر را ببخشاید، بعد از این که آیهی (وَأَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ) نازل شد، آنها پارچه های کتانی و ابریشمی خود را پاره کرده و به صورت روستی از آنها استفاده میکردند. (اخراج از بخاری).

مفسران گفته اند: زنان عهد جاهلیت - مانند جاهلیت نوین- با سینه و گردن لوچ و بازوان برهنه در بین مردان می گشتند: چه بسا جاهای فتنه انگیز بدن و گیسوها را نمایان می کردند تا مردان را شیفته و واله کنند. روستی را از پشت آویزان می کردند و سینه ی آنها لخت می ماند. پس به زنان مؤمن امر شد که آن را به جلو بیاویزند تا پوشیده شوند و از شر اشرار مصون بمانند. مختصر این کثیر (۶۰۱/۲).

عورت:

عورت در لغت به معنی چیزی بد و قبیح بوده و در اصطلاح شرع عبارت از آن قسمت بدن میباشد که نباید برای دیگران آشکار گردد.

دین اسلام یکی از جاهایی را که واجب است چشم انسان در برابر آن کنترل شود، عورت است. که مرد نباید به عورت زن نگاه کند و زن نباید به عورت مرد نگاه کند. (تفصیل در ذیل آمده است). البته فرق نمی کند که نگاه کردن هدف شهوانی داشته باشد و یا غیر شهوانی.

پیغمبر صلي الله عليه وسلم میفرماید: «مرد نباید به عورت مرد نگاه نماید و زن هم نباید به عورت زن نگاه کند. حتی مرد نباید با مرد دیگر در يك بستر یا تخت خواب بخوابد و زن با زن هم نباید در يك رختخواب بخوابد.» علمای اسلام با استناد این حدیث شریف بر حرمت خوابیدن و دراز کشیدن مرد با مرد و زن با زن زیر يك لحاف نیز حکم نموده اند.

عورت مرد:

مابین زانو و ناف او میباشد. برخی علماء از جمله ابن حزم و برخی از علمای مالکی عقیده دارند که خود زانو هم شامل عورت مرد است.

عورت زن در برابر مرد بیگانه:

تمام بدن او بجز صورت و کف دو دستش میباشد. حتی نامحرم حق لمس را به جایی که محرم زن خوانده شده است، ندارد. مگر در صورتی که عمل جراحی و عملیات طبی باشد.

یادداشت:

زن میتواند به سایر اعضای بدن مرد غیر از عورت (مابین زانو و ناف) در صورتی که امکان تحريك شهوانی و خوف فتنه نباشد، نظر بیندازد.

حکم دینی:

چون خود پیامبر صلی الله علیه وسلم به حضرت عایشه (رض) اجازه داده است که غلام های حبشی را که با نیزه های خود در مسجد النبی بازی می کردند تماشا کند و عایشه تازمانی به آن ها نگاه کرد که خسته شد و بعد رفت. حدیث متفق علیه است.

یادداشت:

همچنین نظر مرد به صورت و دست زن که عورت نیستند، در صورتی که همراه با فتنه و تحریک غریزه جنسی نباشد، حلال است.

حکم دینی:

در حدیث شریف از حضرت بی بی عایشه (رض) روایت است که روزی خواهرش أسماء دختر ابوبکر (رض) با لباس نازک و شفافی که بدنش در آن نمایان بود نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد. پیامبر صلی الله علیه وسلم رویش را از او بر گردانید و فرمود: «یا أسماء! إن المرأة إذا بلغت المحيض لم يصلح أن یری منها إلا هذا وهذا وأشار إلى وجهه وكفيه» (ای أسماء! وقتی زن به سن بلوغ رسید جایز نیست هیچ يك از اعضای بدن او دیده شود مگر این و آن، اشاره فرمود به روی و کف دو دستش (راوی حدیث ابو داود است).

خلاصه مبحث عورت:

به طور خلاصه و نتیجه گیری مبحث عورت باید گفت که: عورت بر چهار قسم است:

- 1 - عورت مرد با مرد:** نگرستن مرد به سوي تمام بدن مرد دیگری به جز ما بین ناف تا زانوي او جایز است. البته برای مردان خوابیدن در کنار هم جایز نیست؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم زنان و مردان را از خوابیدن و همبستر شدن در زیر یک جامه با هم جنس خود نهی کرده اند. هم آغوش شدن و روبوسی مرد با مرد نیز مکروه است، مگر این که شخص فرزند خود را از روی شفقت ببوسد. گفتنی است که مصافحه با دست مستحب است، چنان که در حدیث شریف آمده است.
- 2 - عورت زن با زن:** همانند عورت مرد با مرد است و در هنگام بیم فتنه، خوابیدن زنان با یک دیگر در پهلوئی هم جایز نیست.
- 3 - عورت زن با مرد:** اگر زن نسبت به مرد بیگانه بود، تمام بدن وی نسبت به او عورت است و نگاه کردن به سوي چیزی از بدن وی جز روی و هر دو کف دستش جایز نیست. ولی امام ابو حنیفه نگاه کردن به سوي زن بیگانه را برای یک بار جایز شمرده، در صورتی که بیم فتنه نبود. نگاه کردن به سوي زن بیگانه برای خواستگاری، در هنگام داد و ستد، در هنگام تحمل و برعهده گرفتن شهادت و نیز برای پزشکی امانتدار جایز است.

عورت مرد با زن:

اگر مرد نسبت به زن بیگانه بود، عورت مرد نسبت به وی از میان ناف تا زانوست. صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می گوید: «هدف اسلام، به وجود آوردن جامعه پاکیزه ای است که شهوت ها در هر آن و هر لحظه، در آن برانگیخته نشود زیرا انگیزش لحظه به لحظه و بی مهار شهوت، به آن چنان آتشفشان شهوانی ای می انجامد که نه خاموش میشود و نه سیراب... لذا یک لحظه نگاه خایانه، یک لحظه حرکت عشوهرگرانه و تهییج کننده، یک صحنه از آرایش شهوت برانگیز و یک منظره از پیکره برهنه... کافی است که این آتشفشان

جنون وار حیوانی راتحریک کرده وزمام اعصاب و اراده را از کف با کفایتان براباید، چه رسد به شهوت بارگان بی هنری که همیشه در گنداب شهوت بارگی می لولند.. و مُسَلَّم است که نتیجه، چیزی جز هرج و مرج بی مهار شهوانی، یا بیماری های عصبی و عقده های روانی ناشی از سرکوب شهوت بعد از تهییج پیایی آن، نیست».

محارم حجابی در قرآن:

قرآن عظیم الشان به زنان مسلمان امر فرموده است که: «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» آن عده از زینت را که پنهان است نباید آنرا عریان و آشکار سازید.

مثلاً زینت گوش؛ مو، گردن، سینه، ساق و غیره...

«وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ» و زینتی را که خدا کشف آن را حرام کرده است، نمایان نکنند جز برای شوهران خود.

1 - البته شوهر، میتواند هر حصه از بدن زنش را که بخواهد، ببیند وزن هم همین طور، در حدیث شریف آمده است «إِحْفَظْ عَوْرَتَكَ إِلَّا مِنْ زَوْجَتِكَ» (عورت خود را حفظ کن مگر از همسرت).

2 - «أَوْ آبَائِهِمْ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِمْ» و جز در محضر پدران خود و پدران شوهر که این دو جزو محارمند؛ زیرا پدر آبروی دختر خود را حفظ میکند و پدر شوهر، پسرش را از هر زشتی مصون می دارد. (قابل تذکر است که پدر و پدرکلان چه پدری باشد و یا مادری که هر دو آن حکم پدر را دارند).

3 - پدر شوهر (خسر) که برای عروس، حکم پدر را دارد. همچنان در آیه مبارکه سایر محارم به شرح ذیل جمع بندی و بیان گردیده است: «أَوْ أَبْنَائِهِمْ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِمْ أَوْ إِخْوَانِهِمْ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِمْ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِمْ» بدین ترتیب خدا فرزندان زن و پسران شوهر که از زنی دیگر هستند، و پسران برادر و خواهرش یعنی برادر زاده و خواهرزاده را نام برده که تمام اینها محرم اند و ازدواج با آنها حرام است؛ زیرا خداوند سرشت و طبیعت انسان را طوری خلق کرده است که از تماس و نزدیکی و ازدواج با خویشاوندان نزدیک متنفر است.

4 - پسران شوهر، چون اختلاط با آنها ضروری است وزن پدر به منزله مادر حقیقی برای آنان است. امام قرطبی در تفسیر خویش می فرماید: هر چند در آیه در ظاهر نمودن زینت، بین محارم فرقی گذاشته نشده است، ولی نسبت خواص نفس بشری مراتب آن تفاوت می کند. مثلاً برای پدر زینتی ظاهر می گردد که برای شوهر ظاهر نمی شود.

5 - برادر، خواه پدری باشد و یا مادری.

6 - برادر زاده، چون عمه، بر برادر زاده حرام ابدی است.

7 - خواهر زاده، چه خاله بر او حرام ابدی است.

8 - زن هایی که با زن مسلمان چه از لحاظ دینی و چه از لحاظ نسبی به هم مربوط باشند، اما زنان غیر مسلمان حق ندارند زینت های پنهانی زن مسلمان را تماشا کنند.

أَوْ نِسَائِهِمْ یا زنان مسلمان و همکیش خود. بدین ترتیب زنان کافر استثنا شده اند.

امام مجاهد گفته است: منظور از نِسَائِهِمْ زنان مسلمان است نه زنان مشرک، بنابراین درست نیست زن مسلمان در حضور زن مشرک کشف عورت کند.

و ابن عباس (رض) گفته است نِسَائِهِمْ عبارتند از زنان مسلمان. پس نباید زینت خود

را برای زن یهودی یا نصرانی نمایان کند. (و بنا به قول اکثر سلف منظور از نساء، زنان مسلمان است. امام فخر رازی گفته است: گویا منظور تمام زنان است که عموم آنها در حلال بودن تماشا کردن به یکدیگر یک سان اند و نظر سلف بر استحباب حمل می‌شود.)

9 - ملك اليمين زن، خواه عبد یا کنیز باشد. چون اسلام ملك اليمين را جزو افراد خانواده قرار داده است، ولی بعضی از علمای ملك اليمين را در این جا خاص کنیز و جاریه دانسته اند.

در آیه مبارکه آمده است: (أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ) یعنی کنیزان زرخرید مشرک. ابن جریر گفته است: یعنی زرخرید مشرک، پس جایز است زینتش را برای او نمایان کند با این که مشرک باشد؛ چون کنیزش می‌باشد.

10 - خدمه و گارگرانی که به واسطه آفت جسمی یا عقلی، تمایل جنسی ندارند. یعنی فاقد شهوت و علاقه جنسی اند.

11 - طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ» یا خدمتکاران مرد که تمایلی به هوس و نیازی به زنان ندارند. مانند ابلهان و احمقان و سبک مغزان که از امور جنسی چیزی نمی‌دانند.

امام مجاهد گفته است: ابلهی که خوراک می‌خواهد و به زن تمایلی ندارد و جز شکم هدفی ندارد.

12 - پسرانی که تا هنوز احساس و غریزه جنسی در آنان تحریک نشده است. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «أَوْ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ» یا اطفال صغیر که به حد هوس نرسیده‌اند و به سبب صغر سن از امور نزدیکی چیزی نمی‌دانند. پس اگر زن در حضور آنان زینت خود را نمایان کند گناهی ندارد.

نتیجه:

حکمت و فلسفه دین اسلام در پیش گرفتن حجاب به زنان اینست تا به پیروان خود توصیه کند که زن در معاشرت خود با مردان بیگانه، موی سر و اندام خود را بپوشاند و به خودنمایی نپردازد تا در جامعه، غریزه آتشین جنسی به صورت غیر مشروع تحریک نگردد؛ بلکه این غریزه تنها در محیط مشروع و خانواده، به صورت صحیح آن ارضا و اشیاع گردد. همچنان خداوند پاک، مردانی را که خود را شبیه زنان می‌سازند و زنانی را که خود را شبیه مردان می‌سازند، منع و نفرین نموده است.

نظر فقهاء و مفسران در مورد عورت:

اگر ما نظریات مفسران، علماء و فقها را در نظر بگیریم، به وضاحت تام در خواهیم یافت که در باره مسأله نقاب یا روبند زنان میان فقهاء از قدیم الایام اختلاف آراء وجود داشته و دارد.

1 - برخی از دانشمندان روی زن را عورت شمرده و پوشاندن آن را فرض یا واجب می‌دانند.

2 - برخی دیگر علما و فقها روی زن را عورت ندانسته و پوشاندن آن را واجب و فرض نمی‌شمارند. بلکه کشف یا پوشاندن آن، هر دو را مباح می‌دانند. بدین اساس ایشان بدین باور اند که اگر زنانی روی‌شان را با نقابی بپوشانند یا نپوشانند کسی حق ممانعت آنرا ندارند.

به این اساس چنانچه گفته شد به صورت کل علماء سه حالت را در مورد عورت زن مطرح می‌کنند. یکی حجاب (کاملاً ستر)، دوهم سفور (که صرف دست و روی و پای تا حد ضرورت به راه رفتن) و سوم تبرج و نمایش اندام و بلندی های بدن است. یعنی حجاب متفق علیه. در حالت سفور یعنی دوم اختلاف نظر است، و حالات سوم یعنی تبرج حرام است.

پایه و اساس اختلاف:

اساساً اختلاف این نظریات از کجا سرچشمه گرفته است: این اختلافات از تفسیر آیه: (- ۳۱ - ۳۰) سورة نور که در سال پنجم هجرت نازل شده است سر چشمه می‌گیرد: در سورة (نور، آیات متبرکه که ۳۰ - ۳۱) آمده است: «قل للمؤمنین یغضوا أبصارهم ویحفظوا فروجهم، ذلك ازکی لهم، وقل للمؤمنات یغضضن من أبصارهن ویحفظن فروجهن، ولا یتدین زینتهن إلا ما ظهر منها، ولیضربن بخمرهن علی جیوهن» (و به زنان با ایمان بگویند چشم‌های خود را فرو پوشند و عورت‌های خود را از نگاه کردن دیگران پوشیده نگاه دارند و زینت خود را، جز آن مقداری که ظاهر است، آشکار نسازند و چادر های خود را بر سینه های خود افکنند و زینت‌های خود را آشکار نسازند. اختلاف مفسران از جمله «ولایبیدین زینتهن إلا ما ظهر منها» (باید زنان زیور خود را اعم از آرایش و زیور آلات آشکار نسازند، مگر زینت‌هایی که آشکار است.) سر چشمه و آغاز می‌گردد.

إلا ما ظهر:

«زینت ظاهره»:

در مورد زینت ظاهر و آرایش آشکار مفسران و شارحان دین مقدس اسلام غرض توضیح و تفسیر این امر نظریات و تفسیرهای مختلفی و فتوای شرعی ابراز داشته اند که: برخی از این نظریات عبارتند از:

ابن عباس (رض) مفسر مشهور جهان اسلام می‌فرماید: که مراد از زینت آشکار: کف دستان، انگشتری و روی است.

عبد الله ابن عمر رضي الله عنهما می‌گوید زینت آشکار: روی و دو کف دستان را گفته است. انس بن مالك زینت آشکار را کف و انگشت تفسیر کرده است.

ابن حزم همه این روایت را معتبر و در کمال صحت دانسته است. علامه شوکانی در نیل الاوطار و علامه یوسف قرضاوی در کتاب خویش «فتاویٰ معاصر» می‌نویسند که: برخی از امامان از جمله: امام هادی و امام قاسم (امامان مذهب زیدیه) در یکی از دو قولش و امام ابو حنیفه (رح) در یکی از دو روایت و هم چنان امام مالك گفته اند که: تمام بدن زن به جز روی، و دو کف دستان شان عورت است.

امام نسفی می‌فرماید: «مواضع زینت عبارت است از: سر، گوش‌ها، گردن، سینه، بازو ها و ساق های زنان زیرا این مواضع محل آویختن زنجیر، گوشواره، گردن‌بند، دست بند، پایزیب، میخک و غیره اند.»

در آیه مبارکه آمده: زینت خود را آشکار نگردانند «مگر آنچه از آن که پیداست» به طور طبیعی، که عبارت است از: لباس، صورت و هر دو کف دست زن زیرا در پوشاندن آن‌ها حرج است.

طوری‌که امام نسفی می‌فرماید: «زن ناگزیر است تا اشیاء را با دستان خویش بگیرد و ناگزیر است که صورت خویش را برهنه کند، مخصوصاً در ادای شهادت و در محاکمه

ونكاح». ابن عباس (رض) و قتاده گفته‌اند: «زینتی که به طور طبیعی پیدا و نمایان است، عبارت است از: سرمه، دست بند، حناء، انگشتر و مانند این‌ها، لذا نمایان ساختن این‌ها برای زن جایز است». در روایت دیگری از ابن عباس (رض) و ابن عمر (رض) آمده است: «زینتی که آشکار است، عبارت از چهره و هر دو کف دست می‌باشد».

امام قاسم در قولی و امام ابو حنیفه در روایتی دیگری و سفیان ثوری و ابو العباس در روایتی دیگری گفته‌اند که به جز روی و دو کف دست و قدم‌ها و پایزیب زن دیگر همه عورت است. امام احمد بن حنبل و داود ظاهری بدین باور اند که همه بدن زن به جز روی او عورت است.

امام قرضاوی می‌فرماید اگر مانظریات علما را به دقت تام مطالعه نماییم به وضاحت تام فهمیده میشود که همه بر این امر معتقد اند که روی زن عورت نیست. صرف امام احمد و برخی از شافعیان روی زن را عورت شمرده‌اند که این روایت هم غیر معروف است.

علمای عصر حاضر از جمله شیخ محمد غزالی و داکتر قرضاوی بدین باور و عقیده اند که روی و کف دست‌ها در جمله عورت زن به شمار نمی‌روند.

ولی امام ابو الاعلی مودودی در کتاب مشهور خویش «حجاب» و شیخ محمد سعید رمضان البوطی در رساله خویش «إلی فتاة تؤمن بالله» (به دختری که به خدا ایمان دارد) روی زنان را حجاب خوانده و پوشش نقاب را واجب گفته‌اند.

استدلال کسانی که روی را عورت نمی‌شمارند :

اول: آیات قرآنی:

«ولیضربن بخرمن علی جیبوهن» «باید زنان روی سرب‌های شان را بر گریبان‌های شان بکشند» (به اباحت کشف وجه یعنی روی استدلال کرده‌اند چون در این جا گفته شده است خمر (جمع خمار) روسری‌ها را بر جیبوب (جمع جیب) گریبان‌ها بزنند و نه بر روی‌ها».

همچنان تعدادی دیگر از مفسران بر آیه (۳۰) سورة نور به خصوص آیت: «قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم» استدلال می‌آورند و می‌گویند که: در آیه متبرکه کلمه (الغض من الابصار) آمده است و این عبارت دلالت دارد که روی زنان مکشوف بوده است.

امام غزالی می‌پرسد: اگر روی زنان پوشیده باشد، پس چرا مؤمنان چشم‌های شان را فرو افکنند، آیا آنان چشم‌های شان را از دیدن قفا و پشت سر زنان فرو اندازند؟ و می‌افزاید: فرافکندن چشم (غض البصر) به گونه بدیهی در وقت ظاهر شدن روی صورت می‌گیرد، شاید مرد چیزی را از زن ببیند و آن جالب گردد، در چنین وقتی است که باید نظر تکرار نگردد.

طوری که پیامبر صلی الله علیه وسلم به حضرت علی گفته است: «یا علی لا تتبع النظرة النظرة، فإن لك الأ ولی ولیست لك الآخرة».

داکتر قرضاوی مفتی و مجتهد مشهور عالم اسلام، می‌گوید: که غض بصر (فرو افکندن چشم) که خداوند بدان امر کرده است به معنای پوشاندن چشم و فرو افکندن سر نیست به گونه‌ای که انسان نتواند کسی را ببیند، چون این کار در مقدور انسان نیست، معنای آن کاستن از نظر و رها نکردن آن به گونه‌ای است که تیر نگاهش را در پی جای‌ها فتنه‌انگیز رها نسازد و به همین منظور تعبیر به «الغض من الابصار» و نه «غض الابصار» آمده

است.

بناءً برای مرد جایز است به آنچه از زن عورت نیست وقتی از سر شهوت نباشد نظر کند، ولی اگر نظر از سر شهوت بود و بر خویشتن بیم در فتنه واقع شدن داشت، تحریم نگاه کردن از باب سد ذریعه درست می‌آید. و زن در همه این موارد مانند مرد است لذا برایش جایز است توأم با آداب و چشم فروافگندن به آنچه از مرد عورت نیست، نظر کند.

دوم: احادیث نبوی:

دست زن عورت نیست :

امام بخاری در صحیحش از ابن عباس (رض) روایت کرده است که او با پیامبر صلی الله علیه وسلم در نماز عیدی حاضر شده و دیده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم پس از آن که نماز گزارد و خطبه خواند، در حالی او را بلال همراهی میکرد به جمع زنان آمد، آنان را موعظه و تذکیر و به صدقه دادن امر کرد. ابن عباس (رض) میگوید: «فرأیتهن یهویهن بأیدیهن یقذفنه، أي المال فی ثوب بلال» پس از آن این زنان را دیدم که دست‌های شان را پایین می‌کنند و صدقه مال را در دامن بلال می‌اندازند چون ابن عباس (رض) در حضور رسول خدا صلی الله علیه وسلم دست زنان را دیده است لهذا ثابت شده است که دست زنان عورت نیست.

روی زن عورت نیست :

امام بخاری و امام مسلم و أصحاب سُنن از ابن عباس (رض) روایت کرده اند که زنی از قبیلۀ خثعم در حجة الوداع از پیامبر صلی الله علیه وسلم فتوای خواست در حالیکه فضل بن عباس در ردیف پیامبر صلی الله علیه وسلم (بالا مرکب) سوار بود، فضل بادقت به آن زن، که بسیار زیبا بود، دیدن گرفت «جعل یلتفت إليها»، و پیامبر صلی الله علیه وسلم روی فضل را به طرف دیگر بر میگردانید، عباس گفت: ای رسول خدا چرا گردن پسر عمویت را گردانیدی؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: پسری جوان و دختری جوان را دیدم و از فتنۀ شیطان بر آنان بیم کردم.

برخی از محدثان و فقها از این حدیث جواز نظر به وجه زنان را استنباط کرده میگویند: پیامبر صلی الله علیه وسلم در این حدیث روی فضل را بر گردانیده و به پوشش روی زن امر نکرده است. و اگر روی او پوشیده میبود، ابن عباس هرگز نمی‌دانست که او زیبا بود یا زیبا نبود. و اگر عباس نمی‌فهمید که نظر کردن به روی زنان جایز است از پیامبر صلی الله علیه وسلم نمی‌پرسید که چرا روی فضل را بر گردانیده و اگر فهم او درست نبود پیامبر صلی الله علیه وسلم او را بر آن فهم تأیید نمی‌کرد.

نقطه قابل دقت اینست که این حادثه پس از آیت حجاب واقع شده است، این حادثه در حجة الوداع، سال دهم هجرت صورت گرفته و آیت حجاب در سال پنجم هجرت نازل شده است.

علامه شیخ ناصر الدین البانی که از محدثان بزرگ عصر است و در سخت گیری در عمل به سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم شهرت دارد، در کتاب خویش «لباس المرأة المسلمة - لباس زن مسلمان» سند احادیث فوق را معتبر دانسته و کشف وجه زنان را مباح و جایز دانسته اما آنانرا در کشف و پوشانیدن آن مختار قرار داده اند. و میگوید: اگر کسی رویش را می‌خواهد که پوشاند کسی دیگری نمیتواند بر او انتقاد و ایراد گیرد.

علامه قرضاوی در کتاب خویش «فتاوی معاصر» با ذکر دلایل بر وجود نقاب و یا

پوشانیدن وجه زنان از صدر اسلام آورده و گفته است در طول تاریخ اسلام هیچ يك از علمای مسلمانان آن را حرام نگفته است و در مورد آن بین وجوب و استحباب و جواز اختلاف کرده اند.

ولی در شرایط فعلی شیخ محمد الغزالی با رعایت اداب و ارزش‌های دینی توصیه نموده و به این مراکز اسلامی خاطر می‌سازد تا اصرار بر نقاب پوشیدن یا پرهیز ورزیدن زنان از حضور در محافل و مجالس سیمینارها و سمپوزیم‌های مسلمانان، بهانه‌ای برای مخالفان گسترش دعوت اسلامی در میان جوامع غربی ندهد و وجود جامعه مسلمانان در میان آنان گروهی جدا و غریب تلقی نشود.

خوانندگان گرامی!

قول راجح در فقه و شریعت این است که: صورت و کف دست های زن چنانچه خوف فتنه نباشد عورت نیست اما اگر خوف فتنه وجود داشت و اهل فسق و فجور در جامعه بسیار بودند، پوشیدن صورت واجب است.

آیا صدای زن عورت است؟

نباید فراموش کنید که: مردها به سبب غریزه شهوت به زنان میل و رغبت دارند. وقتی زن با صدای دلکش و زیبا سخن بگوید فتنه بیشتر می‌شود، از این رو خداوند به مؤمنان هدایت فرموده است که؛ اگر چیزی از زن‌ها خواستند از پشت پرده بخواهند و می‌فرماید: «وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ» «و چون از زنان [پیامبر] چیزی خواستید از پشت پرده از آنان بخواهید این برای دل‌های شما و دل‌های آنان پاکیزه‌تر است» [الأحزاب-53] خداوند زنان را از سخنان نرم و جذاب با مردان نهی کرده است تا انسان‌ها مریضان اخلاقی به آنها طمع نورزند. طوری که می‌فرماید: «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ» «ای همسران پیامبر شما (در فضل و شرف) مانند هیچ یک از زنان [دیگر] نیستید اگر می‌خواهید پرهیزگار باشید، پس به ناز سخن مگویید که مریضان اخلاقی چشم طمع به شما بدوزند» [الأحزاب-32]

با این توضیح مشخص می‌شود که صدای زن عورت نیست و صدایی که همراه با نرمی و جذابیت نباشد عورت نیست، چون زنان با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم حرف می‌زدند و از ایشان مسائل دینی را می‌پرسیدند، و همچنین زنان با صحابه سخن می‌گفتند. ولی بر زنان است تا از اختلاط با مردان بیگانه و سخن گفتن با آنها را به حداقل برسانند و اگر ضرورت بود با لهجه نرم و نازک و چرب و شیرین با آنها حرف نزنند.

به صورت کل در مورد این که صدای زن در عورت شامل است یا خیر! مفسران و امامان نظریات مختلفی دارد: شوافع صدای زن را عورت نمی‌شمارند ولی در نزد احناف اقوال مختلفی در این بابت وجود دارد، ولی رأی أرجح نزد احناف استدلال به آیه (31 نور) همین است که: صدای زن عورت است زیرا وقتی صدای زنگ پای او مورد نهی باشد، صدای خود وی به طریق اولی عورت است. امام نسفی در تفسیر خویش می‌نویسد: «بنده هر چند کوشش کند، باز هم در امثال اوامر و نواهی خدای متعال از سهو و قصور خالی نیست، از این جهت است که حق تعالی تمام مؤمنان را به توبه سفارش کرده است».

شان نزول آیه 31:

769- ابن ابوحاتم از مقاتل از جابر بن عبدالله روایت کرده است: اسماء دختر مرثد در

باغ خرماي خود زندگي مي‌کرد، زنان ديگر در آن باغ نيمه برهنه داخل مي شدند به طوري که پاي‌زيب هاشان آشکار و سینه‌ها و گيسوان‌شان نمايان بود. اسماء گفت: اين وضع چقدر بد و ناخوشايند است. پس خداي بزرگ آيه: «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ...» را نازل کرد.

770- ابن جرير از حضر مي‌روايت کرده است: زني دوپاي‌زيب نقره و مهره‌هاي يماني را به ساق پاهاي خود انداخت. از نزد گروهی مي‌گذشت پاهاي خود را محکم بر زمين کوبيد پاي‌زيب به مهره‌هاي يماني برخورد کرد و آواز داد. پس آيه «وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ» نازل شد (طبري 26010 از حضر مي بن لاحق روايت کرده اين مرسل و ضعيف است).

خوانندگان گرامي!

بعد از اين‌که احکام قرآني در رابطه به حذر و امتناع از زنا و چشم چراني و پرهيز از کارهاي پست و پليد، به بيان گرفته شد اينک در آيات متبرکه (32 الي 34) احکام هشتم، نهم و دهم، در مورد: به همسر دادن زنان و همسر گرفتن براي مردان مجرد، مکاتبه قرارداد با بردگان و غلامان، به زور و ادار کردن کنيزان به عمل زنا، و اين‌که راه درست و مشروع ازدواج چگونه بايد صورت گيرد، تا نسل‌ها با هم آميخته نگردند و همواره انس و الفت بين خانواده‌ها پايدار باشد و فرزندان را خوب پرورش دهند و هر کس اصل و نسب خود را بشناسد به بحث قرار داده مي شود.

وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٣٢﴾

[مردان و زنان] بي همسر و بردگان و کنيزان صالح خود را (که سزاوار ازدواج هستند) به نکاح بدهيد، اگر فقير باشند الله آنان را از فضل خود غني و بي‌نياز خواهد کرد و الله داراي فضل گشاده (و) داناست. (32)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْكِحُوا»: مردان را همسر، و زنان را شوهر دهيد. مراد سهل و ساده و بي‌ريا و تکلف گرفتن ازدواج و پرداخت مخارج آن و تهيه مهریه و نفقه است.

«الْأَيَامَىٰ»: جمع ايم، مردان و زنان بيوه. در اينجا مراد مردان و زنان مجرد است اعم از پسر و دختر و بيوه.

«الصَّالِحِينَ»: شايستگان. مراد کسانی است که مي توانند ازدواج کنند و به وظايف زناشويي اقدام نمايند. اهل تقوا و صلاح.

«إِمَاءَ»: جمع أمة، کنيزان. (ايم: مرد بي همسر و زن بي شوهر است، چه بکر باشد و چه بيوه.)

«مِنْكُمْ»: از خودتان. مراد مردان و زنان و غلامان و کنيزان مسلمان است؛ نه غير مسلمان. چرا که ازدواج با کفار صحيح نيست (بقره آيه 221).

تفسیر:

«وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ» ازدواج در اسلام، امری مقدّس و مورد تأکيد است.

ای مؤمنان! زنان بی شوهر و مردان بی زن مسلمان و آزاد را.

امام طبري گفته است: «أَيَامَىٰ» جمع «أيم» و به معنی بيوه است که برای مذکر و مؤنث به کار ميرود. ميگويند: «رجل أيم» و «امرأة أيمه» يعنی زن و مرد بی همسر. (تفسير طبري 98/18).

باید متذکر شد که: نکاح در دین مقدس اسلام سنتی از سنت‌های مؤکده است، طوری که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «النکاح من سنتي فمن رغب عن سنتي فليس مني». «نکاح از سنت من است پس کسی که از سنت من اعراض کرد، از من نیست». ولی داشتن قدرت بر نکاح و برآمدن از عهده تکالیف آن شرط است. امر درآیه مبارکه نزد جمهور علما برای استحباب است.

«وَأَصْلِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ» «و» نیز همسر دهید؛ بندگان پرهیزگار و صالح و کنیزان درستکار خود را که در تحت ملکیت شما قرار دارند. مراد از صلاح و درستکاری آن‌ها: مؤمن بودن شان است.

مفسر کبیر جهان اسلام امام بیضاوی فرموده است: تخصیص صالحان به این سبب است که استوار ساختن دین آنان و مورد توجه قرار دادن امور آنها از اهمیت زیادی برخوردار و بسیار مهمتر است. (تفسیر بیضاوی ۵۸/۲). و نیز نشان اشاره به منزلت پرهیزگاری و صلاح در انسان است.

«إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»: یعنی نباید بینوایی و فقر مانع ازدواج شود. طوری که در آیه مبارکه آمده است که: اگر فقیر باشند، خداوند از فضل خویش آنان را توانگر خواهد کرد. یعنی: از همسر دادن زنان و مردان تان به سبب فقر آنان امتناع نورزید زیرا کسی که ازدواج کند، الله متعال او را توانگر می‌کند، با بخشیدن غنای نفس و غنای مال به وی. این بدین معنی است که: در صورت فقر، به ازدواج اقدام کنید و بر خدا توکل نمایید. الله متعال، تأمین زندگی عروس و داماد را وعده داده است و ازدواج، وسیله وسعت و برکت زندگی است. «وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» و فضل خدا وسیع و کرم و جودش بی‌نهایت است، دریای نیکی و احسانش بی‌انتهای و اقیانوس کرمش بی‌کران است. او بر همه احوال دانا و بر اسرار درون آگاه است.

امام قرطبی گفته است: این وعده‌ای است به ازدواج کنندگان که به خاطر جلب رضایت خدا و به منظور حفظ خود از ارتکاب نافرمانی ازدواج میکنند. ابن مسعود گفته است: ثروت و غنی را از ازدواج بجوید. سپس این آیه را خواند. (قرطبی ۲۴۱/۱۲).
در حدیث آمده است: «مساعدت سه گروه بر خدا مقرر است: ازدواج کننده‌ای که هدفش عفت باشد، برده‌ای مکاتب که قصد ادای دین را داشته باشد و جهادگر در راه خدا» (اخراج از احمد و ترمذی).

وَلَيْسَتَغْفِرَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تَكْرَهُوا فَتْيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِيَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يَكْرَهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۳۳﴾

و کسانی که [وسیله] ازدواجی نمی‌یابند باید پاکدامنی پیشه کنند تا خدا آنان را از فضل خود توانگر و بی‌نیاز گرداند. و کسانی از بردگان تان که خواستار قرارداد «کتابت» برای آزاد شدن هستند، اگر توانایی پرداخت قرارداد «کتابت» را در ایشان یافتید، پس با آنان قرارداد ببندید. و از مال الله که به شما ارزانی داشته است به آنان بدهید، و همچنین کنیزان خود را مجبور به زنا نکنید اگر آنان خواستند عقیف و پاکدامن باشند، برای این که بهره زودگذر زندگانی دنیا را به دست آرید. و هر کس آنان را (بر زنا) اجبار کند، به یقین خدا پس از

مجبور شدنشان [نسبت به آنان] بسیار آمرزنده و مهربان است. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

هر کجا احساس خطر بیشتر باشد، سفارش مخصوص لازم نیز ضروری و لازمی میباشد. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا» (چون افراد غیر متأهل بیشتر از دیگران در معرض فحشا و منکر هستند، خداوند در فرمان به عفت، آنان را مخاطب قرار داده است)

تفسیر:

«لِيَسْتَعْفِفَ»: باید با سعی و رنج خواستار پاکدامنی شود. مثلاً با روزه گرفتن، سرگرم مطالعه و ورزش شدن، پرداختن به اعمال مفید طاقت فرسا، دوری از اماکن پر رفت و آمد زنان، و راه های حلال دیگر، خویشتن را از بند شهوت موقتاً برهاند و منتظر لطف خدا بماند.

دسترسی نداشتن به همسر، مجوز گناه نیست، صبر و عفت لازم است. یعنی کسانی که به علت فقر و تنگدستی یا غیر آن از اسباب، توانایی ازدواج را ندارند باید نفس خویش را از حرام پاک نگهداشته و عفت ورزند تا الله متعال از فضل خود ایشان را با حلال بی نیاز ساخته و وسایل ازدواج را برای شان فراهم گرداند.

«نِكَاحًا»: امکانات ازدواج. مصارف ازدواج. اسم آلت است، یعنی چیزی که به وسیله آن ازدواج سرو سامان داده میشود. مانند «رکاب» که وسیله سوار شدن بر اسب است (تفسیر قاسمی).

«فَتَيَاتِكُمْ»: جمع فتاة، مراد کنیزان است. «الْبِغَاءُ»: زنا. می تواند مراد سبب آن باشد که جلوگیری از ازدواج است و آیه برابر این نظریه معنی شده است. «تَحْصُنًا»: تعفف. پاکدامنی. «عَرَضَ الْحَيَاةِ»: (نساء آیه 94).

شان نزول آیه 33:

771- این سکن در «معرفة الصحابة» از عبدالله بن صبیح و او از پدرش روایت کرده است: من برده حویطب بن عبدالعزی بودم از او تقاضای مکاتبه برای آزادی خود کردم. پس «وَالَّذِينَ يَبْتِغُونَ الْكِتَابَ» تا آخر آیه نازل شد (حافظ ابن حجر در «الاصابه» 176/2 شرح زندگانی 4037 آورده است).

772- مسلم از قول ابوسفیان از جابر بن عبدالله (روایت کرده است: عبدالله بن ابی به کنیزک خود دستور می داد فاحشه گری و زنا کند و از آن طریق پول و کالا برای او کسب نماید. پس خدا «وَلَا تُكْرَهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ» تا آخر آیه را نازل کرد. (مسلم 3029، ابوداود 2311، نسائی 385 و واحدی 640).

773- و نیز از همین طریق روایت کرده است: عبدالله بن ابی کنیزکان خود را به نام های مُسَيِّكَة و اُمَيَّه مجبور به خود فروشی میکرد. هر دو از آن بابت به پیامبر اکرم (شکایت کردند. آنگاه الله متعال «وَلَا تُكْرَهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ» تا آخر آیه را نازل کرد (29).

774- حاکم از طریق ابوالزبیر از جابر (روایت کرده است: مسیکه کنیز یکی از انصار بود گفت: مولایم مرا مجبور به خودفروشی و زنا می کند. به این سبب این کلام عزیز نازل شد (نسائی در «تفسیر» 385، حاکم 2 / 397 و طبری 26075 از ابن جریج از ابوزبیر روایت کرده اند، حاکم این را به شرط مسلم صحیح می شمارد و ذهبی موافق است).

775- بزار و طبرانی به سند صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: عبدالله بن ابی

کنیزی داشت که در جاهلیت دست به خودفروشی می‌زد. هنگامی که اسلام زنا را تحریم کرد کنیزک گفت: به خدا هرگز زنا نمی‌کنم. پس وَلَا تُكْرَهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ تا آخر آیه نازل شد (بزار 2239 «کشف» و طبرانی 11748 از ابن عباس (رض) روایت کرده اند راوی‌های این ثقه اند، هیثمی 11231 می‌گوید: راوی‌های طبرانی راوی صحیح هستند.) 776- بزار به سند ضعیف از انس (به همین معنی روایت کرده نام کنیز را معاذه گفته است.

777- سعید بن منصور از سفیان و او از عمرو بن دینار از عکرمة روایت کرده است: عبدالله بن ابی دوکنیز داشت، مسیکه و معاذه آنها را مجبور به خود فروشی و زنا میکرد. یکی از آنها گفت: اگر این عمل خوب باشد زیاد انجامش داده‌ام و اگر زشت باشد پس سزاوار است که این کار را ترک کنم.

بنابر این خدا وَلَا تُكْرَهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ را تا آخر آیه نازل کرد (طبری 26075 از ابن جریر از عمرو بن دینار از عکرمة روایت کرده این مرسل اما حدیث جابر به این شاهد است.)

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ وَمَثَلًا مِنَ الدِّينِ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٣٤﴾

و بی‌تردید آیاتی روشن و سرگذشتی از آنان که پیش از شما درگذشتند و پندی برای پرهیزکاران به سوی شما نازل کردیم. (۳۴)

تفسیر:

این، تعظیم و بیان مقام والا و اهمیت آیاتی است که الله متعال بر بندگان خویش عرضه کرده است، تا قدر آن را بدانند، و حق آن را ادا نمایند.

پس فرمود: «وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ» و براستی آیاتی به سوی شما نازل کرده ایم که بر اصول و فروعی که به آن نیاز دارید، دلالت می‌نمایند، طوری که هیچ اشکال و شبهه‌ای در آن باقی نمی‌ماند. واقعاً آیات قرآن، نور و روشنگر است.

«وَمَثَلًا مِنَ الدِّينِ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ» و نیز سرگذشت و اخبار پیشینیان صالح و ناصالح، و چگونگی اعمال‌شان، و آنچه برای‌شان اتفاق افتاده است را برای‌تان فرو فرستاده، و بیان نموده ایم تا از آن عبرت آموزید، و اینکه هر کس کارهای همانند کارهای آنان انجام بدهد به مجازات و سزای گرفتار خواهد شد که آنان بدان گرفتار شدند. «وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ» و پندی برای پرهیزکاران فرو فرستادیم، موعظه‌ی که شامل وعده و وعید و تشویق و ترساندن است و پرهیزکاران از آن پند می‌گیرند، بنابراین از آنچه خداوند نمی‌پسندد دست می‌کشند و به کارهایی رو می‌آورند که خداوند دوست می‌دارد. پندپذیری، قلبی دلی آماده می‌خواهد. و متقین نیز به موعظه نیازمند. ضرورت دارند.

خداوند، نور بخش هستی است:

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٣٥﴾

الله ایجاد کننده نور آسمان‌ها و زمین است. مثل نور او مانند چراغدانی است که در آن

چراغی باشد و آن چراغ نیز در قندیلی قرار گیرد. آن قندیل گویی ستاره درخشان است که افروخته میشود (با روغنی) از درخت بابرکت زیتونی، که نه شرقی است و نه غربی، نزدیک است که روغنش روشنی بخشد، هر چند آتشی به آن نرسیده باشد. نوری است بر روی نور. الله هر کس را بخواهد با نور خود هدایت می‌کند. و الله برای مردم مثل‌ها می‌زند، و الله به همه چیز داناست. (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

نور: به معنی منور، نور دهنده، نوربخش، صاحب نور، راهنمای اهل آسمان و زمین. مثل نوره: وصف نور او در دل دلدار، در دل مؤمن، مشکاة: چراغدان، چل چراغ، قندیل مصباح: چراغ. زجاجة: آبگینه، شیشه، لامپ. کوكب دري: ستاره‌ای فروزان لؤلؤ مانند، ستاره‌ای درخشان، اختري تابان. یوقد (وقد): افروخته می‌شود. لا شرقية ولا غربية: آن درخت نه در طرف شرقی باغ قرار دارد و نه در طرف غربی آن که همیشه آفتاب به آن نتابد؛ بلکه در وسط قرار دارد و در تمام روز، آفتاب به آن می‌زند. زيت: روغن. يضيء (ضوء): می‌درخشد، خود بخود روشنی می‌دهد، شعله‌ور میشود. لم تمسه: به آن نرسیده، با آن تماس نداشته باشد. نور علي نور: نوری افزون بر نور، نوری است بر روی نور. تشبيه نور خدا به نور این درخت برای دریافت اذهان آدمی است. مثال هدایتی که این آیات الهی بر درخشش و روشنی مفهوم آن دلالت دارند، همانند آن چراغ است که وصف شد، یا تمثیلی است در میان قلب مؤمن، که خدا آن را از معارف و علوم نورانی گردانیده و نور آن چراغی که در چراغدان پرتوافشانی می‌کند. (تفسیر فرقان شیخ بهاء الدین حسینی)

تفسیر:

امام طبری گفته است: یعنی ساکنان آسمان‌ها و زمین را هدایت فرموده پس آنها از نور خدا به سوی حق هدایت می‌جویند، و از سرگردانی و گمراهی به هدایت خدا پناه می‌برند. (طبری ۱۰۵/۱۸)، این نظر ابن عباس (رض) و مجاهد است و مورد قبول طبری نیز می‌باشد.

و امام قرطبی گفته است: «نور» در نزد عرب عبارت است از پرتوی که به چشم بیاید و به طور مجاز در معانی و مفاهیم به کار رفته است. گفته می‌شود.

و ابن جریر گفته است: «و أنت لنا نور و غیث و عصمة» تو برای ما نور و فریادرس و پناهگاهی. می‌گویند: «فلانی نور و روشنایی شهر است و آفتاب و ماه زمان است». پس میتوان به طریق مدح و ستایش گفت: خدا نور و روشنایی است؛ زیرا آغاز همه چیز است و هر چیز از او صادر می‌شود، و به قدرت او هر امری پایدار و برقرار است. (نظر ابن عباس (رض) و مجاهد و مورد قبول طبری است).

ابن عطاء الله گفته است: «عالم هستی تماماً ظلمت و تیرگی بود. ظهور حق آن را روشن کرد؛ زیرا اگر وجود خدا نمی‌بود، چیزی در عالم به وجود نمی‌آمد». (تفسیر قرطبی ۲۵۶/۱۲)

و در حدیث آمده است: «بار خدایا! ستایش فقط شایسته‌ی ذات تو می‌باشد، تو نور آسمان‌ها و زمین و ساکنان آن‌ها می‌باشی».

ابن مسعود (رض) گفته است: «برای خدای تان شب و روزی نیست، نور و روشنایی آسمان‌ها و زمین تابشی از نور ذات او است».

و ابن القیم گفته است: خدای سبحان خود را نور خوانده است. و کتاب و پیامبرش را نور

قرار داده است. و به وسیله‌ی نور از خلقش نهان گشته است. آیه به روشن کننده‌ی آسمان‌ها و زمین و راهنمای ساکنان آسمان‌ها و زمین، تفسیر شده است. و گفته‌ی ابن مسعود (رض) به تفسیر آیه نزدیکتر است تا گفته‌ی آن‌که آن را به راهنمای ساکنان آسمان‌ها و زمین، تفسیر کرده است، ولی گفته‌ی آن‌که آن را به روشن کننده‌ی آسمان‌ها و زمین تفسیر کرده است، با گفته‌ی ابن مسعود (رض) منافاتی ندارد. (الحکم ابن عطاء الله السکندری، نقل از محاسن التأویل).

«مَثَلُ نُورِهِ» مثال نور خدا در قلب بنده‌ی با ایمان «گَمَشْكَاءَ فِيهَا مِصْبَاحٌ» مانند طاقچه‌ای داخل دیوار بدون منفذ است که نور را بیشتر جمع می‌کند و در آن چراغی پرنور قرار داده باشند. در التسهیل آمده است: یعنی وصف نور خدا در روشنی، مانند وصف طاقچه و چراغدانی است که در آن چراغ قرار گرفته که نور آن در پرتو و فروغ بالاتر از حد تصور انسان است. از این جهت به طاقچه تشبیه شده است- هر چند نور خدا بسی بالاتر از آن است- که انسان آن را درک می‌کند و برای او ضرب‌المثل آمده است. (مختصر ابن کثیر ۶۰۶/۲).

«الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ» چراغ در حبیبی از شیشه قرار گرفته باشد. «الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ» در صفا و جلا و خوبیش شبیه به ستاره‌ی مروارید رنگ است، «يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ» آن چراغ به روغن درختی مبارک فروزان است، زَيْتُونَةٍ از درخت زیتون است که از جانب خدا دارای فوایدی است مخصوص و متعدد، «لَا شَرْقِيَّةٍ وَ لَا غَرْبِيَّةٍ» نه از سمت شرق است و نه از جهت غرب، بلکه در صحرای باز قرار دارد و در طول روز در معرض تابش آفتاب قرار دارد تا میوه‌ی آن رسیده‌تر گردد و روغنش پالفته‌تر باشد. ابن عباس (رض) گفته است: درختی است در صحرا که هیچ درختی بر آن سایه نمی‌افکند. و در سایه‌ی کوه یا غاری قرار ندارد و هیچ چیز آن را نمیپوشاند و دارای بهترین روغن است. (طبری ۱۱۰/۱۸ به اختصار)

«يَكَادُ زَيْتُهَا يَضِيءُ وَ لَوْلَمْ تَمَسَّهُ نَارٌ» در صافی و پالفتگی و خوبی و مرغوبیت روغن مبالغه می‌کند، روغن این زیتون از بس که صاف و درخشندگی‌اش نیکو می‌باشد، نزدیک است بدون تماس آتش مشتعل و روشن گردد. پس در صورت تماس آتش با آن چه تصویری دارید؟!

«نُورٌ عَلَى نُورٍ» فروغ و نوری است که بالای نوری دیگر قرار دارد. نور چراغ و حسن شیشه و صفای روغن با هم جمع شده‌اند.

بدین ترتیب نور به صورت ضرب‌المثل درآمده است. «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ» خدا هر کس را که بخواهد به پیروی از نورش یعنی قرآن موفق می‌کند. «وَ يُضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ» برای این که انسان‌ها از اسرار و حکمت‌های امثال پند و اندرز بگیرند، خدا برای افهام آنان امثال را بیان می‌کند، تا آن را دریابند. «وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» خدای سبحان دارای دانش و آگاهی وسیع است و هیچ چیز از امور خلق بر او پوشیده نیست. در این بیان، وعد و وعید مکنون است. طبری گفته است: این مثلی است که خدای متعال آن را برای قرآن در قلب انسان با ایمان زده است، که فرموده است: مثال نورش که به وسیله‌ی آن راه هدایت بندگان را روشن کرده، مانند طاقچه‌ی بدون منفذ است در دیوار که در آن چراغی باشد، چراغ را برای آنچه در قلب مؤمن قرار دارد از قبیل قرآن (آیات و دلایل روشن) مثل قرار داده است. سپس گفته است: الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ وَ أَنَّهُمْ مَثَلُ قُرْآنِ اسْت

در قلب مؤمن که خدا نهاد و ضمیرش را روشن کرده و از کفر و شک خلاصی یافته است. آنگاه گفته است: «الرُّجَاةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ» طوری که شیشه از لحاظ پاکی و صفایش ستاره‌ایست در بی‌آلایشی و فروغ و حسنش شبیه مروارید درخشان است.

«يوقدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ» این چراغ از روغن درختی پربرکت، یعنی زیتون، روشن و مشتعل می‌شود، و آن درخت شرقی نیست که فقط در غروب، آفتاب بر آن بتابد، نه در بامداد، بلکه آفتاب بامدادان بر آن می‌تابد و تا هنگام غروب ادامه دارد. در نتیجه روغنش خوب و مرغوب و پالفته‌تر و درخشان‌تر است. «يَكَادُ زَيْتُهَا يَضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ» از بس که روغن این زیتون پاک و خالص و صاف و نیکو است که نزدیک است خود بدون تماس با آتش پرتو افشانی کند. منظور این است دلایل خدا بر خلقتش برای آنان که در آن تعمق میکنند و می‌اندیشند، حتی بدون نزول و بیان قرآن، تقریباً خود می‌درخشد، پس بعد از این که به قرآن آنان را یادآور شد و آیاتش را به آنان خاطر نشان ساخت و دلیل اضافی آورد، چه تصویری باید داشته باشند! و چنان بیانی نوری است علی نور.

آنگاه بعد از این که یادآور شد هر یک از بندگان را که بخواهد هدایت میکند، امکان و محل این هدایت و عبادت را یادآور شد که عبارتند از مساجد، یعنی محبوب‌ترین مکان‌ها در نزد الله متعال. (تفسیر صفوة التفاسیر علی صابونی)

مفسر خرمدل در تفسیر نور در باره این آیه مبارکه مینویسد: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: این جمله را سه‌گونه میتوان معنی کرد: الف: الله روشن‌گر هستی است. چرا که خداوند با پرتو لطف خود جهان را از نیستی به هستی آورده است و آن را پدیدار کرده است. هر یک از مخلوقات را در پرتو نور هدایت تکوینی و تشریحی و دانش خدادادی به راه و روش و کار و وظیفه خود آگاه و آشنا فرموده است. پیوسته هم جهان و جهانیان را در پرتو نور خود می‌پاید و مراقبت مینماید. ب: خدا نور هستی است. مگر نه این است که نور، خود ظاهر و ظاهر کننده اشیاء است؟ همه چیز در پرتو نور دیده میشود و نور رمز بقاء است؟ همه هستی نور است؟ به همین منوال خدا برای چشم‌های بینا و دل‌های آگاه، آشکار است، و او هستی را پدیدار کرده است و همه چیز هستی بر وجود پایدار او دلالت دارد. بدون وجود خدا دنیا لحظه‌ای بر جای نمی‌ماند. همه انوار هستی از نور او مایه می‌گیرد و به نور پاک او منتهی می‌گردد.

ج: الله هدایت دهنده هستی است. او است که جهان را میگرداند. و انسان را با وحی و عقل و دانش رهنمود، و حیوان را با غریزه رهبری، و زمین را و زمان را و همه چیز جهان را به گونه‌ای به وظیفه خویش آشنا و در مسیر خود هدایت فرموده است، و سراسر جهان را نظم و نظام بخشیده و همه ذرات زمین و کرات آسمان را همچون حلقه‌های زنجیر به هم پیوند داده است.

«مِشْكَاةٌ»: طاقچه در دل دیوار، چراغ دان. در اصل به معنی ظرفی است که چیزی در آن نهاده شود.

قندیل. چلچراغ. «مِصْبَاحٌ»: چراغ. فتیله. «رُجَاةٌ»: شیشه. حباب چراغ. لامپ. ابوالاعلی مودودی؛ معتقد است که در این مثال، خداوند خود را به (مصباح) و جهان را به (مشکاة) تشبیه فرموده است و مرادش از (رُجَاةٌ) پرده‌ای است که خداوند خویشتن را در فراسوی آن از چشم خلائق پنهان کرده است. ولی این پرده نه تنها پنهان نمی‌دارد، بلکه

بر شدت ظهور نیز می افزاید (مراجعه شود به: تفسیر سوره نور، صفحه 198).

«الله نور آسمانها و زمین است»

نور: در لغت روشنی و پرتوی است که اشیاء را با انعکاس و بازتاب خود منور و نمایان می‌کند و آنها را بر چشم‌ها می‌تاباند. آری! الله نوری است که قوام و نظام کائنات و هستی از اوست... هدایتگری است که رهبری کاینات به اوست و همان ذاتی که آسمانها و زمین را با سامان‌دهی احوال اهالی آنها و کمال تدبیر و رهبری خویش برای کسانی که در آنها بهسر می‌برند، روشن و روشن‌گر گردانیده است. البته قلب رسول الله صلی الله علیه وسلم این نور الهی را به طور کامل دریافته بود.

در حدیث شریف آمده است که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم از طایف در آن سفر پر مشقت خویش که به قصد دعوت اهالی آن عازم گردیده بودند برمیگشتند، چنین دعا کردند: «... أعوذ بنور وجهك الذي أشرقت به الظلمات، و صلح عليه أمر الدنيا والآخرة». «به نور روی تو که به وسیله آن تاریکی‌ها درخشان و کار دنیا و آخرت سامان یافته است، پناه می‌برم...».

«مثل نور او» یعنی: نوری که از حق تعالی باز می‌تابد و آن را در دل بنده مؤمن خویش قرار داده است «مانند مشکاتی است» مشکات: طاقچه‌ای است که در آن چراغ رامیگذارند و نور چراغ در آن پرتو و شعاعی بهتر و بازتابی فراگیرتر پیدا میکند «که در آن» مشکات «چراغی است و آن چراغ در قندیلی است» یعنی: آن چراغ در درون شیشه و آبگینه‌ای است، بدین جهت، نور و روشنی آن بیشتر و قوی‌تر است «آن قندیل گویی کوبی دری است» یعنی: گویی آن شیشه، اختری درخشان شبیه در و گوهر است.

ابن عباس (رض) در معنای آن می‌گوید: «چنان‌که روغن صاف و زلال قبل از رسیدن آتش به آن می‌درخشد و هنگامی که آتش به آن رسید، بر درخشش خود می‌افزاید و همچنین است قلب مؤمنی که قبل از رسیدن علم به آن، به هدایت عمل می‌کند ولی چون علم به آن رسید، بر هدایت خویش می‌افزاید و بر آن نوری بر نوری افزوده میشود». از همین باب است حدیث شریف: «اتقوا فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله». «از فراست و تیزبینی مؤمن پروا کنید زیرا او با نور خدا می‌نگرد». «نوری بر روی نوری است» زیرا چراغ خود نوری است، شیشه نور دیگری است و انعکاس آن از چراغان نوری دیگر «خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می‌کند» و او را به حق میرساند یا با الهامی از جانب خویش، یا به وسیله نگرش خود او در دلایل حق «و خداوند برای مردم مثلها میزند» یعنی: حقایق را برای نزدیک ساختن آنها به فهم‌ها با اشباه و همانندهای آنها بیان می‌دارد «و خدا به هر چیزی داناست» پس او به کسانی که مستحق هدایتند و کسانی که مستحق گمراهی می‌باشند، داناست.

این آیه عظیم الشان، مثلی برای انوار قرآن در قلب مؤمن است. یعنی: چنانکه چراغ موصوف، پرتو و درخششی مضاعف دارد، همچنان قرآن سرچشمه درخشش هدایت هاست. پس چراغ قرآن است، شیشه قلب مؤمن، چراغان فهم و زبان وی و درخت بابرکت هم درخت وحی و شریعت است که نه شرقی و نه غربی است. یا به تعبیر علوم معاصر میتوانیم بگوییم که: لامپ برق نورش را از مولد برق می‌گیرد و مولد برق مکانی دارد و به محرکی نیاز دارد پس لامپ نور، قلب مؤمن است، مولد نور شریعت است، کارگاه تولید مسجد است و محرک آن تسبیح و ذکر و نماز و نیایش... و نزدیک است که حجت‌های

قرآن بدرخشد هرچند که خوانده هم نشود چنانکه نزدیک است روغن زلال زیتون بدرخشد، هرچند بر آن آتشی افروخته نشود. نور مؤمن از دو منبع است، نور فطرت و نور شریعت پس هرگاه نور فطرت و نور شریعت در انسانی جمع شد، او در کمال تعالی انسانی خویش خواهد بود.

باید دانست که باری تعالی آفریننده نور حسی در آسمانها و زمین است اما او خود از انوار حسی نیست.

در حدیث شریف آمده است: «قلبها بر چهار نوع اند:

- 1 - قلبی است صاف و بی‌غش که مانند چراغی می‌درخشد.
- 2 - قلبی است که در غلاف قرار داشته و به غلاف خود بسته شده است.
- 3 - قلبی است که واژگون شده است.
- 4 - قلبی است که منقلب شده است.

اما قلب صاف و بی‌عیب، قلب مؤمن است و چراغ آن نور آن است. قلب در غلاف، قلب کافر است. قلب واژگون شده قلب منافق است که حق را شناخته سپس منکر آن گشته. اما قلب برگردانده شده قلبی است که در آن ایمان و نفاق هر دو وجود دارد، که صفت ایمان در آن، مانند صفت بذری است که آن را آب پاکیزه رشد و نمو می‌دهد و صفت نفاق در آن مانند صفت زخمی است که خون و زردآب آن را رشد می‌دهد...». (تفسیر انوار القرآن).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (36 الی 38) درباره راه یافتگان به نور الله، مورد بحث قرار گرفته است. **فِي بُيُوتٍ أَنْزَلَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (۳۶)** [این نور] در خانه هایی است که خدا اذن داده [شان و منزلت و قدر و عظمت آنها] رفعت یابند و نامش در آنها ذکر شود، همواره در آن خانه‌ها صبح و شام او را تسبیح می‌گویند. (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فِي بُيُوتٍ»: مراد از (بیوت) مساجد است و جار و مجرور میتواند متعلق به فعل محذوفی باشد و تقدیر چنین است: «إِذَا أَرَدْتُمْ الْتِمَاسَ هَذَا النُّورِ فَالْتَمِسُوهُ فِي بُيُوتٍ» (ملاحظه شود: تفسیر عبدالکریم خطیب). یا این که: هَذِهِ الْمَشْكَاةُ، يَا هَذَا الْمَصْبَاحُ، يَا: «هَذِهِ الشَّجَرَةُ الْمُبَارَكَةُ فِي بُيُوتٍ». بعضی هم این جار و مجرور را متعلق به فعل (يُسَبِّحُ) میدانند. در این صورت (فیها) برای تأکید بوده و زائد است. (تفسیر نور خرمدل)

تفسیر:

ابن عباس (رض) گفته است: مساجد یعنی خانه‌های خدا در سرزمین برای ساکنان آسمانها می‌درخشند همان طور که ستارگان آسمان برای ساکنان زمین پرتو افشانی میکنند. (امام فخر رازی، تفسیر کبیر ۶/۲۴).

باید یاد آور شد که: مکانها یکسان نیستند و بعضی از آنها، بر بعضی دیگر برتری دارند. راه یابی به نور هدایت خداوند، با رفت و آمد به مساجد به دست می‌آید.

اصل در استفاده از مساجد، نماز و ذکر خداست، نه مراسم دیگر. طوری که میفرماید: «وَيُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُهُ» در آنها بندگان به توحید و یاد و تلاوت آیاتش می‌پردازند. ادای نماز، ذکر و انواع عبادت‌های دیگر تنها نام او در آنها یاد شود «يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ» در این مساجد مؤمنان در صبح و شام نماز را برای الله اقامه میکنند. و ذکر او در این دو

وقت بیشتر در آنها انجام میشود.

ابن عباس (رض) گفته است: در قرآن هر چه تسبیح آمده است معنی نماز را افاده می‌کند.
رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ
يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ ﴿٣٧﴾

مردانی که تجارت و خرید و فروش آنان را از یاد الله و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات غافل نمی‌دارد، از روزی می‌ترسند که دل‌ها و دیده‌ها در آن دگرگون می‌گردد (۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

کلمه‌ی «رجال» در این آیه مبارکه شامل همه‌ی بندگان الله می‌شود، چه مرد و چه زن. «تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ» «تجارت»، داد و ستد دائمی برای به دست آوردن سود است، ولی «بَيْعٌ» خرید و فروش مقطعی برای رفع مایحتاج زندگی است. (تفسیر میزان) کسانی که تجارت آنان را غافل نکند، اشخاصی بزرگی هستند. (در آیه مبارکه کلمه «رجال» با تنوین آمده است که مبین کننده علامت بزرگی و عظمت را می‌رساند. یقین داشته باشید که: اگر ایمان و اراده‌ی مسلمان قوی باشد، ابزار و وسائل اثری ندارند.

تفسیر:

مفسران گفته‌اند: این آیه در مورد بازاریان نازل شده است. آنها به محض شنیدن اذان کار و کاسبی را تماماً رها کرده و به اطاعت الله متعال می‌شتافتند.

بازارهای مسلمانان، در وقت نماز باید تعطیل شود. حتی کارهای حلال و مباح نباید انسان را از یاد الله متعال غافل کند، چه رسد به کارهای مکروه و حرام.

میخواهم یادآور شوم که: ترک تجارت، اهمیت ندارد، بلکه تجارت همراه با یاد الله، نماز و زکات دارای ارزش و اهمیت می‌باشد. و در این هیچ شکی نیست که: ایمان به آخرت، دنیا را نزد انسان کوچک می‌سازد.

ابن عباس (رض) می‌گوید: در مدینه مردانی بودند که به طلب فضل و نعمت الله متعال خرید و فروش و معامله می‌کردند و چون صدای اذان را می‌شنیدند، آنچه را در دست داشتند، بر زمین می‌گذاشتند و برای ادای نماز به سوی مسجد می‌شتافتند. این معنی قوی‌تر از قولی است که آیه کریمه را بر دست کشیدن کامل از معامله و تجارت برای فارغ شدن به ذکر الله متعال حمل می‌کند.

«يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ» «از روزی می‌ترسند» مراد، از آن روز قیامت است «که چشم و قلب انسان به شدت از خوف و هراس آن مضطرب و آشفته می‌شوند. یعنی: در میان امید نجات و بیم هلاک، نگران و دگرگون و زیر و رو میشوند.

لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ
حِسَابٍ ﴿٣٨﴾

[این گونه عمل می‌کنند] تا خدا آنان را بر [پایه] نیکوترین عملی که انجام داده اند ثواب دهد، و از فضلش برای آنان بیفزاید، و الله هر کسی را که بخواهد، بی حساب روزی میدهد. (۳۸)

تفسیر:

مطمئن باشید هرکسی که از سود دنیا بگذرد، به سود بی حساب آخرت دست می‌یابد. الله متعال کم و کاستی‌های اعمال بندگان خویش را جبران کرده و پاداش کامل به آنان اعطا

می‌کند.

یعنی خداوند متعال به هر کس از بندگان که بخواهد بهترین بخشش‌ها را عطا کرده و ایشان را به برترین جزا که در شمار و حد و پیمان و وزن نگیرد، نایل می‌سازد؛ زیرا او جواد کریم صاحب مَجْدی است که بر عمل نیک چندان پاداش بی‌حسابی می‌بخشد که عمل خود بدان مرتبه از پاداش نمیرسد.

امام فخر رازی گفته است: بدین ترتیب کمال قدرت و کمال سخاوت در بخشش و وسعت احسانش را یادآور میشود؛ زیرا خدای سبحان در مقابل طاعت بزرگترین پاداش را به آنها میدهد و در مقابل بیم و خوفشان فضل و کرم بی‌حد را به آنان اضافه می‌دهد.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که مراد از: «وَيَزِيدُهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ» [النساء: 173] دادن اجازه شفاعت به ایشان است. «و خدا هر که را بخواهد بی‌حساب روزی می‌دهد» چندان که آن روزی در حساب و شمار خلق نگیرد.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی از شرح حال مؤمنان بحث به عمل آمد که: در دنیا در نور الله قرار دارند و به سبب آن نور، کردار پسندیده و نیکو انجام میدهند و در آخرت رستگارند و از نعمت پایدار برخوردار و در همان جا همیشه ماندگارند.

در آیات متبرکه (39 الی 40) از احوال کافران، بحث به عمل می‌آید که از نور الله محروم اند، و در آخرت سخت زیانبارند و در دنیا در تاریکی‌های خطرناک قرار می‌گیرند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فُوفَاءً حِسَابُهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٣٩﴾

و آنان که کفر ورزیدند، اعمال شان مانند سراب در دشت هموار است که (فرد) تشنه آنرا آبی گمان میکند، تا چون به آن نزدیک شود آن را چیزی نیابد، و الله را نزد خود یابد و حسابش را تمام و کامل به او بدهد، و الله سریع الحساب است. (۳۹)

تفسیر:

سراب چیزی است که در بیابان‌های بی‌آب به هنگام سختی گرما به صورت آب دیده میشود به طوری که بیننده آن را آب می‌پندارد.

قیعه: جمع قاع، به معنای زمین مسطح و بزرگ همچون بیابان است و یا مکانی که چقری دار و پایین است که آب در آن جمع می‌شود.

«ظمان» شخصی را می‌گویند که تشنگی زیاد داشته باشد.

کفار در روز قیامت، از هیچ‌گونه سرمایه برخوردار نمی‌باشند:

باید گفت که علاوه بر عقیده، اعمال انسان در سرنوشت او نقش بسزا و بی‌نهایت مؤثری را دارا می‌باشد. بعد از این که قرآن عظیم الشان حال و سعادت مؤمن را بیان کرد، وضع و زیانمندی کافر را به بیان گرفته، و در این بخش دو مثال را یادآور می‌شود:

اول، از اعمال کفار مثال می‌آورد، و ثانیاً؛ اعتقاد و دست و پا زدنش را در تاریکی به طور مثال بیان می‌دارد و می‌فرماید: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ» و کسانی که به الله متعال کفر ورزیده و پیامبرانش را تکذیب کرده‌اند، اعمال نیک شان در دنیا از جمله مانند: سخاوت و بخشندگی، صلۀ رحم و آزاد سازی بردگان، که تصور آنرا میکردند که عذابش را از آنان دفع میکند بسان سرابی می‌گردد که از آن حاصلی متصور نیست.

در این آیه مبارکه به حقیقت اشاره دارد که: شرط قبولی عمل، داشتن ایمان است و سعادت

انسان نیز در گرو ایمان است. و جمله: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ» میرساند که: کفر سبب حبط و پوچ شدن عمل انسان می گردد.

واقعا! همان سرابی که انسان نیمه روز آن را از دوردست همانند آبی به روی زمین مشاهده میکند و تشنه لب آن را آب میندازد اما وقتی پیش آن میرسد آبی نمیبیند. پس همچنان است انسان کافر وقتی که می پندارد اعمال نیکویش در دنیا، خوف و هراس های روز جزا را از وی دفع خواهد کرد، ولی چون روز حساب فرا رسد، نه تنها ثوابی را به اثر این اعمال به دست نمی آورد، بلکه خدای سبحان را می یابد که به سزای افعالش کیفری سخت را برایش آماده نموده است. باید به انگیزه ها توجه به عمل آید، نه به جلوه ها و ظاهر تلاش ها.

«وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ» الله تعالی به عجله به حساب بندگان خود میرسد؛ و سریع الحساب است؛ شماری حساب بسیار را در وقتی کوتاه بر می شمارد، او وعده اش را به تأخیر نمی اندازد؛ زیرا وعده اش خواه ناخواه روی دهنده است.

أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ يَعْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ ﴿٤٠﴾

یا همچون ظلماتی است در يك بحر عمیق، که موج آن را پوشانیده، و بر روی آن موج دیگری است، و بر روی آن ابری تاریک، تاریکی هایی است یکی بر روی دیگر، آن چنان که هرگاه دست خود را خارج کند ممکن نیست آنرا ببیند! و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده، نوری برای او نیست! (۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ظُلُمَاتٍ»: این آیه شریفه اشاره به طوفان هایی که در ابحار به وقوع می پیوندد، دارد. در ابحار پرآب و اقیانوس های وسیع و بزرگ، هنگامی که طوفان ها در می گیرد امواج خوفناکی با درازا و پهنا و بلندای گوناگون به راه می افتد. به گونه ای که چین ها بالای چین ها روان و طبقه ها فوق طبقه ها دوان می گردد و گردبادهای بحری جلو نور آفتاب را می گیرد. طوفان ها هم به نوبه خود ابرهای ضخیم را ایجاد می نماید و تاریکی هوا بر تاریکی آب ها می افزاید و بالاخره ظلمت تا بدانجا حکمفرما می گردد که با وجود سلامت چشم ها رؤیت اشیاء ناممکن می شود (المنتخب). کسی که گرفتار چنین محیطی شود کی از آن رها و به سوی نجات راه پیدا می کند؟ کافران و منافقان محروم از نور خدا هم در تاریکی های کفر و شرک و معاصی گرفتارند. دل های شان دستخوش امواج حیرت بوده، و ابرهای شک بر دل های شان خیمه زده، و در نتیجه با ظلمات عقیده غلط و کردار بد و گفتار نادرست، راهی گور تاریک و دشت محشر تاریک و دوزخ تاریک می گردند و بالاخره در دنیا و آخرت در ظلمات به سر می برند. «لُجِّيٍّ»: منسوب به (لُجَّةٌ)، دارای آب زیاد با عمق بسیار و سطح مواج. (مراجعه فرماید تفسیر نور خرمدل)

تفسیر:

در آیه متبرکه که برای اعمال کفر مثلی بیان نموده می فرماید: «أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ» این هم مثل دوم از گمراهی کفارست. یعنی: یا مثال آنها به سان تاریکی های بزرگی بحری بی نهایت عمیق است که سطح عمق نامعلوم است.

اعمالی را که مؤمن، انجام میدهد نور است و عمل را که کفار به جا می آورند، ظلمات است. اعمال خوب کفار، همچون سراب و اعمال بد آنها، همچون ظلمات است.

در آیه متبرکه با چي زیبایی این حقیقت را بیان فرموده است: «يَعْنَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ» بر همان دریا امواج متلاطم بالای یکدیگر قرار دارند، «مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ» و بر بالای همان موج فوقانی و دوم توده ابری تیره و انبوه قرار دارد.

«ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ»: تاریکی‌های انبوه و مترکم بر یکدیگر می‌باشند.

قتاده گفته است: کافر در بیخ تیرگی دست و پا می‌زند؛ کلامش تیرگی است، عملش تیرگی است، جایگاهش ظلمت است، محل خروجش تیرگی و سرانجام و عاقبتش تیرگی روز رستاخیز در آتش دوزخ است. (تفسیر طبری ۱۱۶/۱۸).

«إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا» این تتمه و پایان تمثیل است. یعنی اگر همان انسانی افتاده به این ظلمات دستش را بیرون بیاورد تقریباً آن را نمی‌بیند؛ زیرا تیرگی بحر و موج و ظلمت ابر به حدی بر هم انبوه و مترکمند، که شدت تاریکی مانع دیدن نزدیکترین چیز می‌شود، وضع کافر نیز چنین است و در ظلمات کفر و گمراهی دست و پا می‌زند.

«وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» «و هرکس که خداوند برایش نوری قرار نداده باشد، نوری ندارد» یعنی: هرکس که الله متعال برایش هدایتی قرار نداده باشد، هدایتی ندارد. وجود این ظلمات در قلب کافر، بر ضد انواری است که در قلب مؤمن قرار دارد، انواری که بیان آن‌ها در «آیه 35»: «مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ» [النور: 35] به بیان گرفته شد.

نباید فراموش کنیم که: علم، انسان را از نور وحی بی‌نیاز نمی‌کند. اگر نور الهی نباشد، هیچ نوری انسان را نجات داده نمی‌تواند.

خواننده محترم!

شیخ علی صابونی در تفسیر خویش «صفوة التفاسر» مینویسد: یکی از دانشمندان علم طبیعی غیر مسلمان بعد از این‌که این آیه 40 سوره نور «أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَعْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» را شنید. پرسید: آیا محمد سفر بحری داشت؟ گفتند: نه. گفت: من شهادت می‌دهم که پیامبر خداست. گفتند: از کجا دانستی؟ گفت: فقط انسانی می‌تواند این‌گونه خصوصیت‌های بحری را بیان کند که عمرش را در بحر و آب‌های بحری به‌سر برده باشد، و خوف و ترس و عظمت آنرا و خطرات ناشی از طوفان‌های بحری را از نزدیک مشاهده کرده باشد. وقتی گفتید که به سفر بحری نرفته است، دریافتیم که کلام الهی می‌باشد. (تفسیر صفوة التفاسر صابونی) پس از آن، الله متعال چهار نوع از دلایل را بر اثبات وجود و یگانگی و قدرت خویش بیان می‌دارد. اولین دلیل را همان تسبیح گفتن مخلوقات می‌شمارد و می‌فرماید:

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی در مورد نورانی گردانیدن دل‌های مؤمنان به وسیله‌ی هدایت الهی و تاریک نمودن دل‌های کافران و منافقان به گمراهی و سرگشتگی پرداخت؛ اینک در آیات متبرکه (41 الی 46) درباره: فرمان برداری هستی از الله یگانه بحث به‌عمل آمده است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْبِغُ لَهُ مِنَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلِّ قَدْ عِلْمٍ صَلَاتُهُ وَتَسْبِيحُهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٤١﴾

آیا ندانسته‌ای که همه کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، الله را به پاکی یاد میکنند؟! و پرندگان که (در حال پرواز) بال گشوده‌اند نیز (او را تسبیح می‌گویند؟! هر یک از آنان نماز و تسبیح خود را دانسته است و الله به آنچه میکنند، داناست. (۴۱)

تفسیر:

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْبِغُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ای پیامبر! آیا ندانسته‌ای که هر چه و هر چه در آسمان‌ها و زمین از مخلوقات وجود دارد، یعنی تمام ساکنان عالم هستی از قبیل ملائکه، انسان، و جن، الله متعال و عظیم را تسبیح می‌گویند و او را تنزیه و تقدیس می‌کنند. «تسبیح» به معنای تنزیهی است که توأم با علم و آگاهی باشد و از روی قصد صورت گیرد و تسبیح خداوند به معنای منزّه دانستن او از عیوب و نقایص امکانی است. تسبیح گفتن غیر عقلا در صدهایی مشهود است که از آنان شنیده می‌شود و در آثاری که از صنعت بدیع حق تعالی در آنان دیده می‌شود.

«وَالطَّيْرُ صَافَاتٍ»: و پرنندگان نیز درحالی‌که در آسمان پر گشوده‌اند تسبیح وی می‌گویند؟ حالت گشودن پر و بال، شگفت‌انگیزترین حالات پرنندگان است زیرا استقرار آنها در هوا بدون حرکت دادن بال‌هایشان و بدون قرار گرفتن بر روی زمین و تسبیح گفتن‌شان در عین این حالت، از بزرگترین نشانه‌های آفرینش خدای ذوالجلالی است که همه چیز را به اتقان و استحکام تمام آفریده است.

«كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ»: تمام فرشتگان و انسان و جن و پرنندگان، به روش و مسلک خود در عبادت خدا هدایت شده و راه یافته‌اند. همه‌ی موجودات، شعور دارند و نماز و تسبیح آن‌ها، آگاهانه است. الله متعال به هر پدیده و آفریده‌ای آموخته است که چگونه برای مولایش نماز بگذارد و به شکلی پروردگارش رابه شیوه و روش خود یاد کرده و آفریدگارش را تسبیح گوید. در این آیه مبارکه به انسان می‌آموزاند که: نماز و تسبیح هر موجودی به صورت خاصی است. و چه زیبا است که برای ما می‌آموزاند که: نماز، در صورتی دارای ارزش است که: نمازگزار بداند که چه می‌گوید و چه می‌کند.

«وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» از این رو هیچ کار نهانی از کارهایشان بر او ناپیدا نیست و به زودی آنان را در برابر اعمال‌شان جزا خواهد داد.

قرآن عظیم الشان، بارها مسأله‌ی تسبیح مخلوقات و موجودات و سجده و نماز آن‌ها را با صراحت بیان کرده و فرموده است: شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید.

از جمله در سوره‌ء (اسراء 44). همچنان الله متعال در این آیه چند مرتبه به صورت غیر مستقیم، به انسان هشدار داده است می‌فرماید: مخلوقات آسمانی و زمینی و پرنندگان در حال تسبیح هستند. چرا انسان غافل است؟! تنها به خود نیندیشید، به اطراف خود هم بنگرید و در هستی نیز مطالعه و اندیشه و تفکر داشته باشید.

و می‌فرماید که: تسبیح موجودات، آگاهانه است. چرا انسان در نماز حضور قلب ندارد؟! و می‌افزاید که: پرنندگان، هنگام پرواز در هوا در حال تسبیح و نمازند، ولی متاسفانه برخی از انسان‌ها هنگام پرواز در آسمان، در حال غفلت و مستی به سر می‌برند!

وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿٤٢﴾

و از برای الله است حکومت و مالکیت آسمان‌ها و زمین و بازگشت تمامی موجودات به سوی اوست. (۴۲)

تفسیر:

«وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: مالکیت، گردانندگی و تدبیر امور آسمان‌ها و زمین تنها از آن الله متعال است؛ او را در ملکش هیچ معارض و منازعی نمی‌باشد، زیرا او یکتای بی‌همتا است که فرمانروایی مطلق و سلطنت عام فقط از آن اوست.

«وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» مرجع و سرانجام خلائق نزد اوست، و مطابق اعمالشان آنها را جزا و پاداش میدهد. بازگشت به سوی او و حساب نیزتنها بر عهده او میباشد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَّامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ ﴿٤٣﴾

آیا ندیدی که خداوند ابرهایی را به آرامی میراند، سپس میان آنها پیوند میدهد و بعد آن را متراکم میسازد، در این حال قطره‌های باران را می‌بینی که از لابلاي آن خارج می‌شود. و از ابرهای کوه مانند ژاله فرود می‌آورد، پس آن را به هر کس بخواهد میرساند و آن را از هر کس که بخواهد باز میدارد. نزدیک است درخشش برق آن چشم‌ها را برباید. (۴۳).

تفسیر:

امام صاوی میفرماید: همان طور که باران پرسود برای بندگان را از آسمان نازل می‌کند. همان‌طور هم ژاله زیانبخش را برای بندگان نازل می‌کند پس پاک و منزّه خدایی است که آسمان را منشأ خیر و شر هر دو قرار داده است. (صاوی بر جلالین ۲۳۴/۳).

يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿٤٤﴾

خداوند شب و روز را دگرگون می‌سازد، و در این عبرتی بزرگی است برای کسانی که بصیرت داشته باشند. (۴۴)

تفسیر:

و از دیگر برهان‌های قدرت باری تعالی آن است که او بین شب و روز توالی و تعاقب ایجاد کرده است به طوری که یکی از آنها را از پی دیگری می‌آورد و هم اوست که در بین مدّت شب و روز از حیث بلندی و کوتاهی تغایر ایجاد نموده است. بی‌گمان در این امر برای هر کس که دیده روشنی داشته باشد، بر عظمت فرمانروای مطلق و مالک بی‌چون برحق دلالت آشکاری است.

باید گفت که: تشویق به تدبّر و نهی از سطحی‌نگری، از سفارشات پی در پی و همیشگی قرآن عظیم الشان است. در این آیه مبارکه یکی دیگر از برهان‌های قدرت الهی به بیان گرفته شده است. تغییرات و آمد و رفت شب و روز، تصادفی نیست، بلکه بر اساس نظامی دقیق استوار است. و این بدین معنی است که: پدیده‌های هستی عبرت انگیز است، درباره آن باید تفکر کنید.

و کسی که اهل بصیرت باشد، میتواند از همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها درس بگیرد.

وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤٥﴾

و الله هر جنبه‌ای را از آبی [که به صورت نطفه بود] آفرید، پس بعضی از آنها بر شکم شان راه می‌روند، و برخی از آنها به روی دو پا حرکت می‌کنند، و بعضی از آنها به روی چهار پا راه می‌روند. الله هر چه بخواهد می‌آفریند. البته الله بر هر چیز قادر است. (۴۵)

تفسیر:

مفسر تفسیر نور شیخ خرمدل می‌نویسد: منظور از خلقت موجودات زنده از آب این است

که خداوند دانا و توانا، نخستین جوانهء حیات را در اعماق یا سواحل ابحار پدیدار فرموده است؛ یا این که مراد از چنین آبی منی است، و اگر هم برخی از جانداران از راه تقسیم سلولها به وجود می آیند؛ نه از راه نطفه منی، از قبیل: واحدالحجره وی، حکم بالا جنبه نوعی دارد؛ نه عمومی. و یا این که مراد این است که آب ماده اصلی موجودات زنده است و قسمت عمده جسم آنها آب بوده و بدون آن قادر به ادامه حیات خود نمی باشند.

«يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ»: این بخش از آیه، بیانگر این واقعیت است که جانداران منحصر به سه گروه خزندگان و دوپایان و چهارپایان نبوده و بلکه حیواناتی وجود دارد که به گونه دیگری و دارای پاهای بیشتری، و یا ساختار و شیوه حیات شگفت تری می باشند.

مطالعه کنندگان گرامی!

در این آیه مبارکه، خداوند به تمام اصناف حیوانات که اصل آفرینش آنها از آب است، اشاره فرموده است: یعنی مادهی اصلی همهی جنبندهها آب است، «ماء» ولی قدرت نمایی خدا به گونه ای است که از این مادهی ساده، این همه موجودات متنوع خلق میکند. که از جمله انسان، حیوان، خزندگان، چرندگان و پرندگان، تفکر در ساختمان وجودی حیوانات، و سایر مخلوقات گامی برای خداشناسی است.

ابن کثیر فرموده است: خدای توانا در خلق انواع حیوانات با اشکال و رنگ های گوناگون و حرکات و سکانات مختلف، از یک آب، قدرت مطلق و تسلط کامل خود را یادآور میشود. (مختصر ابن کثیر ۱۱۳/۲).

«فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ»: بعضی از آنها، مانند مار روی شکم می خزد. «وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ» بعضی بر دو پا راه می روند؛ مانند انسان و پرنده، باید گفت که: اگر انسان در حرکت و رشد معنوی نباشد، در حرکت ظاهری همچون دیگر جنبندگان خواهد بود. «وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ» بعضی هم بر چهار پا راه می روند؛ مانند گاو و گوسفند و دیگر چهارپایان.

ابو حیان گفته است: چیزی را از پیش آورده است که بیشتر و روشن تر بر قدرت خدا دلالت دارد و شگفت آورتر است، که عبارت است از راه رفتن بدون وسیله ای پا و دست. سپس روندگان بر دو پا را ذکر کرده، بعد از آن چهار پایان را. (البحر ۴۶۶/۶).

«يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» پروردگار با عظمت هر چه بخواهد همان گونه می آفریند. «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» خدا بر ایجاد هر چیز و انجام هر خواستهی خود تواناست و محقق ساختن چیزی که ایجادش را اراده کرده باشد، ناتوانش نمی سازد.

امام فخر رازی گفته است: باید بدانید که عقل انسان از احاطه ای کامل به احوال ریزترین جاندار، ناتوان است، و استدلال به ریزترین جاندار بر وجود صانع و سازنده روشن است؛ زیرا اگر موضوع از ترکیب عناصر چهارگانه ناشی می شد، در تمام مخلوقات یکسان می بود، پس اختصاص هر یک از این حیوانات به اعضاء و مدت عمر و میزان اندام هایش، باید بنا به تدبیر و طرح و برنامه ریزی توانا و حکیمی صورت پذیر باشد، که از آنچه منکران می گویند مبرا می باشد. (تفسیر کبیر ۱۹/۲۴).

لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٤٦﴾

ما آیات روشنگری نازل کردیم والله هر که را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می کند.

(۴۶)

تفسیر :

ای انسان! آیات الهی وسیله‌ی هدایت هستند ولی اصل هدایت کار اوست. و الله تعالی هر کس از بندگان را که بخواد بر هدایت توفیق داده و راه رشد را به وی می نمایاند.

خوانندگان گرامی!

بعد از این که در آیات قبلی دلایل توحید، به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (47 الی 50) در باره لجابت بر نفاق و گمراهی با وجود دلایل کافی و نشانه‌های گویا، و به صورت کل به نکوش منافقان می‌پردازد که ایمان زبانی دارند و بر ضد آن نیز کار می‌کنند.

وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾

آنها می‌گویند به الله و پیامبر ایمان داریم و اطاعت می‌کنیم، ولی بعد از این ادعا گروهی از آنها روی گردان میشوند، آنها (در حقیقت) مؤمن نیستند. (۴۷)

تفسیر:

در این آیه مبارکه و آیات ما بعدی بحث و اشاراتی درباره‌ی منافقان مدینه به عمل آمده است. منافقان که: ادعای یاری پیامبر صلی الله علیه وسلم را داشتند، ولی در عمل از یاری او سرپیچی می‌کردند.

فحوائی آیه مبارکه برای ما می‌آموزاند که: به شعارهای زیبا و فریبنده نباید تکیه و فریب خورد، ایمان و ثبات قدم لازم است. و واضح است کسانی که پیمان شکن، اند دین ندارد. باید گفت: ایمان، از عمل جدا نیست. با در نظر داشت این که منافقان در کنار کلمه «آمَنَّا»، کلمه‌ی «أَطَعْنَا» را بر زبان می‌آوردند، ولی در عمل دیده می‌شدند که در برابر ایمان بی‌اعتنا بودند.

حسن بصری فرموده است: آیه در مورد منافقان نازل شده است که به ظاهر ایمان داشتند، اما در نهان‌شان کفر مستقر بود.

مفسران در شأن نزول آیه مبارکه می‌فرمایند که: این آیات درباره «بشر» منافق و خصم یهودی وی نازل شد آنگاه که در قضیه زمینی باهم مراغه کردند، یهودی بشر را به سوی رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌کشانید تا میان آنها فیصله کنند و منافق او را به سوی کعب بن اشرف یهودی می‌کشانید در حالی که می‌گفت: محمد بر ما در فیصله‌ی خویش ظلم می‌کند!!

وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٤٨﴾

و زمانی که آنان را به سوی خدا و پیامبرش دعوت داده شوند تا [نسبت به اختلافاتی که دارند] میانشان حکم و فیصله کند، ناگهان گروهی از آنان روی گردان می‌شوند. (۴۸)

تفسیر:

مطابق نص قرآنی قضاوت و فیصله رسول الله صلی الله علیه وسلم بر اساس حکم الهی، است، طوریکه در (آیه 105 سوره نساء) می‌فرماید: «لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» تا میان مردم به (موجب) آنچه خدا به تو آموخته فیصله کنی.

بناءً نشانه‌ی ایمان واقعی، پذیرفتن حکم پیامبر صلی الله علیه وسلم، می‌باشد و علامه منافق همانا مخالفت و روی گرداندن از حکم رسول الله صلی الله علیه وسلم است. که در حقیقت حکم رسول الله صلی الله علیه وسلم همان حکم خداوند متعال است. که بر بنیاد حق و عدالت

استوار می‌باشد.

و نشانه‌ی نفاق، روی‌گردانی از آن است. به یاد داشته باشید که منافقان، فرصت‌طلب اند، و نان خویش را به نرخ روز می‌خورند.

شان نزول آیت 48:

778- ابن ابوحاتم از مرسل حسن روایت کرده است: شخصی بود هرگاه با کسی نزاع می‌کرد و می‌دانست حق جانب خودش است. اگر از او دعوت میشد که به نزد رسول الله بروند تا در بین آن‌ها فیصله کند قبول می‌کرد، چون می‌دانست که فیصله پیغمبر به حق است و به نفع او تمام میشود. و اگر قصد ظلم و تجاوز بر دیگری را میداشت وقتی از او دعوت میشد که به نزد رسول الله برود اعتراض میکرد و میگفت: به نزد فلان میروم. پس خدا آیه: «وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ...» را نازل کرد («تفسیر شوکانی» 1883).

وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ ﴿٤٩﴾

ولی اگر حق با آنان باشد [شتابان] با اطاعت و تسلیم به نزد او می‌آیند. (۴۹)

تفسیر:

امام فخر رازی فرموده است: الله متعال یادآور شده است که آن‌ها وقتی امتناع می‌ورزند که بدانند حق با دیگران است. اما اگر بدانند که حق با خود آن‌ها میباشد امتناع و اعراض را کنار نهاده و با کمال رضایت اطاعت میکنند. (تفسیر کبیر ۲۴/۲۱).

أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٥٠﴾

آیا در دل هایشان مرض [نفاق] است یا [در دین خدا] شک کرده اند یا می‌ترسند که خدا و پیامبرش بر آنان ظلم کند؟ [چنین نیست] بلکه اینان خود ستمکارند. (۵۰)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: بی ایمانی، يك مرض روانی است. و دلیل اعراض از فیصله پیامبر صلی الله علیه وسلم را میتوان در سه عامل عمده خلاصه و جمع بندی نمود: اولاً مریضی روانی، تردید و سوءظن. و خوف و ترس از این‌که فیصله الله و رسول بر علیه آنان ظالمانه نباشد. باید گفت که: شك و سوء ظن به الله و رسول، ظلم است. (ظلم به خود و ظلم انبیاء)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (51 الی 54) درباره مؤمنان فرمانبردار، بحث به عمل آمده است.

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥١﴾

گفتار مؤمنان هنگامی که آنان را به سوی الله و پیامبرش می‌خوانند تا میان‌شان فیصله کند، فقط این است که می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم، همان رستگاران اند. (۵۱)

تفسیر:

در چهار آیه‌ی قبل، برخورد منافقان نسبت به فیصله پیامبر اسلام اشاره به عمل آمده بود ولی در این آیه مبتکرانه برخورد مؤمنان واقعی را مطرح میکند، تا مردم در خود بنگرند که در برابر حکم الله متعال از کدام دسته هستند.

آنچه برای یک شخص مسلمان مهم است؛ «سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا» شنیدن و عمل کردن است، نه

صرف شنیدن. اطاعت مؤمنان از پیامبر صلی الله علیه وسلم، براساس تعبد به سخنان و دستورات اوست. ادب و روش مؤمنان راستین این است که: در هنگام خصومت به فیصله کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم فراخوانده شوند به حکم شرع گردن نهاده هیچ اعتراضی نمی‌کنند و می‌گویند: آنچه به ما گفته شده شنیدیم و از کسی که ما را به سوی این حکم فراخوانده، اطاعت کردیم. درحقیقت امر رسیدن به رستگاری، در سایه‌ی تسلیم بودن در برابر فرمان الله و اطاعت از اوست. تسلیم در برابر حق، شیوه دایمی مؤمنان است. توجه مؤمن به راهی است که دعوت می‌شود، نه شخصیت دعوت کننده. حرف و راه مؤمن در برابر حکم الله و رسول، همیشه یکی است. آنچه برای مؤمن مهم است، عمل به وظیفه‌ی الهی و پذیرش حکم الله و رسول است. (خواه به نفع او باشد یا به ضررش).

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٥٢﴾

و هرکس از الله و پیامبرش اطاعت کند و از پروردگار بترسد و از (عذاب) او خود را نگاه دارد، پس ایشانند که کامیاب‌اند. (۵۲).

تفسیر:

آنچه چیزی که دارای ارزش است، همانا خشیت درونی و پروای بیرونی است. اطاعت نباید موجب غرور انسان شود، بلکه روحیه‌ی خشیت و تقوا لازم دارد. و باید گفت: هر آن کسی که از الله و پیامبرش اطاعت کند و بر دساتیر آنان عمل کند، و از نواهی بپرهیزد، پس آن گروه‌اند که به رضوان و بهشت نایل می‌گردند.

مفسر تفسیر صفوة التفاسیر در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: آورده‌اند: بعضی از کشیشان روم وقتی این آیه را شنیدند مسلمان شدند و گفتند: این آیه تمام محتوای تورات و انجیل را در خود جمع کرده است.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجْنَ قُلْ لَا تُفْسِمُوا طَاعَةَ مَعْرُوفَةَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٥٣﴾

و (منافقان) به الله قسم خوردند به مؤکدترین قسم‌های خود که اگر به آن‌ها فرمان دهی (که برای جهاد بیرون روند) البته بیرون میشوند، بگو: قسم مخورید، اطاعت پسندیده (از شما) مطلوب است، چون الله از آنچه می‌کنید، با خبر است. (۵۳)

تفسیر:

بر قسم هر انسان قسم‌خور نباید اطمینان و باور کرد، زیرا شرایط امروزی طوری پیش آمده است که: منافقان از مقدّسات دینی سوء استفاده می‌کنند.

باید گفت که مسلمانی، صرف به گفتار خلاصه نمی‌شود، بلکه در جنب گفتار، کردار لازم است. منافقان بدانند که الله تعالی به گفتار و رفتار آن‌ها آگاه و دانا است.

مقاتل گفته است: بعد از این که الله امتناع و روگردانی منافقان را از حکم پیامبر صلی الله علیه و سلم یادآور شد، آنها آمدند و گفتند: اگر به ما دستور می‌دادی سرزمین و دیار و زن و فرزندان خود را رها می‌کردیم و به جهاد میرفتیم، که آیه‌ی (حاشیه‌ی شیخ زاده ۴۳۵/۳). «قُلْ لَا تُفْسِمُوا» نازل شد.

یعنی قسم نخورید؛ چون قسم‌تان دروغ است.

«طَاعَةَ مَعْرُوفَةَ» فرمانبری شما از خدا و پیامبر معلوم است که به زبان است نه قلبی، و گفتن است نه عمل.

«إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» بی‌گمان الله به اعمال و احوال و مقاصدتان آگاه است، بازگشتتان به سوی اوست و به زودی شما را در برابر آن محاسبه خواهد کرد.

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿٥٤﴾

بگو از الله اطاعت کنید و از پیامبر [هم] اطاعت کنید، و اگر روی بگردانید، (بدانند که به رسول ما زیانی نرسانده‌اند) زیرا بر عهده او [پیامبر] تکلیف خود اوست، و بر شما تکلیف خود شماسست، و اگر از او اطاعت کنید هدایت می‌یابید، و بر پیامبر چیزی جز ابلاغ آشکار نیست. (۵۴)

تفسیر:

از وظایف پیامبر صلی الله علیه وسلم که منافقان را نیز به اطاعت از فرامین و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم دعوت نماید. اطاعت و پیروی از اوامر و نواهی پیامبر صلی الله علیه وسلم به مثابه اطاعت از دستورات الله متعال، واجب است. رهنمودهای پیامبر هم‌آهنگ با فرمان‌های الهی است. در ضمن قابل یادآوری است که پیروی یا سرپیچی مردم، در ادای وظیفه‌ی پیامبران اثری ندارد. «وَ إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا»

اما اگر از پیامبر صلی الله علیه وسلم اطاعت کنید، و فرمانش را اجراء کنید به راه نیک‌بختی و رستگاری راهیاب شده‌اید. «وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» و بر عهده رسول ما جز ابلاغ آشکار نیست. لذا پیامبر صلی الله علیه وسلم به این قادر نیست که دل‌های‌تان را به ایمان وا دارد چون او رسالت را تبلیغ و امانت را انجام داده است. بنابراین، شما خود باید با تصمیم و عمل‌تان به سوی ایمان بشتابید.

نگاهی مختصر به مفهوم این آیات:

1 - سمع و طاعت، محور پیمان نخستین با مسلمانان پیش‌تاز در پیمان اول عقبه است که: دوازده تن از مردان انصار با پیامبر بر این سخن «سمعا و طاعة» پیمان بستند. «اسلم» می‌گوید: عمر (رض) در مسجد النبی بود، مردی از سران روم بالای سرش ایستاده بود و می‌گفت: «أنا أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً رسول الله» حضرت عمر (رض) به او گفت: چه حالی داری، نظرت چیست؟ گفت: مسلمان شده‌ام. گفت: سبب مسلمان شدنت چیست؟ گفت: من کتاب تورات، انجیل و بسیاری دیگر از کتاب‌های پیامبران را خوانده‌ام. روزی از شخصی اسیر آیه‌ای از قرآن شنیدم که تمام مفاهیم کتاب‌های پیشین در آن جمع شده است. پس دریافتم که قرآن، سخن خدا و از سوی اوست و اینک مسلمان شده‌ام. عمر فرمود: آن آیه کدام است؟ گفت: «و من يطع الله و رسوله و يخش الله و يتقاه فأولئك هم الفائزون».

حضرت عمر (رض) فرمود: پیامبر می‌فرماید: «أوتيت جوامع الكلم» کلمات جامع معانی به من عطا شده است.

2 - منافقان سخت قسم می‌خورند که از فرمان پیامبر سر پیچی نکنند؛ اما سوگندشان دروغ است و خداوند آنانرا از سوگند دروغ باز می‌دارد و می‌فرماید اگر راست می‌گویید، همراه مؤمنان کار نیک انجام دهند و ایمان قلبی داشته باشند. سوگند خوردن شان بی‌هوده است؛ چون خداوند از گفتار بدون کردارشان خبر دارد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (55 الي 57) در باره؛ پایه و اصول حکومت مؤمنان بحث به عمل آمده

است.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٥٥﴾

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام داده، وعده داده است که آنان را در این سرزمین جانشین گرداند، همچنان که کسانی را که پیش از آنان بودند نیز جانشین [پیشینیان] گرداند، و آن دینی را که برایشان پسندیده است به نفعشان پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و بیم‌شان را به ایمنی تبدیل خواهد کرد؛ چون مراپرستش میکنند و چیزی را با من شریک نمی‌سازند. و هر کس پس از این کافر شود، پس این گروه همان فاسقان‌اند. (۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ...»: مراد مؤمنان صدر اسلام به طور خاص، و همه مؤمنان متّصف به دو صفت ایمان و عمل صالح به طور عام، در تمام ازمنه و امکانه است. «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ»: قطعاً ایشان را جانشین و جایگزین دیگران می‌سازیم و حکومت و ریاست را به دست آنان می‌سپاریم. مراد این است که در هر عصر و زمان پایه‌های ایمان و عمل صالح در میان مسلمانان مستحکم شود، آنان صاحب حکومتی ریشه‌دار و پرنفوذ خواهند شد.

«الْأَرْضِ»: مراد از آن تمام روی زمین نیست، بلکه تسمیه جزء به اسم کلّ است. برخی ارض را شامل سراسر کره زمین دانسته‌اند و در انتظار روزی و روزگاری هستند که حکومت جهانی در دست مسلمین خواهد بود (إِنْ شَاءَ اللَّهُ).

«الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»: مراد همه ملت‌های پیشین است که دارای ایمان و عمل صالح بوده‌اند و در روی زمین حکومت پیدا کرده‌اند (ملاحظه شود سوره‌های: اعراف آیه 137، یونس آیه 14، قصص آیات 5 و 6).

«كَفَرًا»: کفر و ورزید. کفران نعمتِ خلافت کرد.

«بَعْدَ ذَلِكَ»: بعد از آگاهی از این وعده. بعد از حصول آنچه وعده داده میشود. «الْفَاسِقُونَ»: مرتدان. خارج شوندگان از طاعت خدا. سرکشان از فرمان الله متعال. افراد کاملاً فاسق و سر به کفر و طغیان نهاده. (مراجعه شود به تفسیر نور: مصطفی خرم‌دل).

تفسیر:

در این آیه مبارکه: الله متعال به مؤمنان شایسته کار وعده پیروزی و اقتدار را داده است؛ در این آیه مبارکه تأکید به عمل آمده است که: به مؤمنان، امید دهید تا فشار و سختی‌ها، آن‌ها را مأیوس نکند. کلید و رمز لیاقت برای به دست گرفتن حکومت گسترده حق، ایمان و عمل صالح است.

در حدیث شریف آمده است: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «خدا زمین را برای جمع کرد به طوری که مشرق و مغرب آن را می‌دیدم، و هر آینه مالکیت امتم تا آنجا گسترش خواهد یافت» (روایت از مسلم).

همچنان در آیه می‌فرماید هدف از حکومت اهل ایمان، استقرار دین الهی در زمین و رسیدن به توحید و امنیت کامل است. وی را به یکتایی عبادت کنند، بر دینش ثبات و استقامت ورزیده و چیزی را به وی شریک نیاورند. امنیت واقعی، فقط در سایه حکومت دین است.

ولي هرکس بعد از آنکه الله متعال عزت و تمکینش داد، در زمین جانشینش گردانید و از بیم و هراس محفوظ اش ساخت، کفر و عصیان ورزد، پس یقیناً از طاعت حق تعالی خارج و از حدود و موازینش تجاوزگر است.

شان نزول آیه 55:

779- حاکم به نوع صحیح و طبرانی از ابی بن کعب (روایت کرده اند: هنگامی که پیامبر اکرم (و أصحاب کبار به مدینه آمدند و انصار به آنها جا داد و پذیرایی شان کرد هدف تیر دشمنی و عداوت همه عرب قرار گرفتند، شب با سلاح می خوابیدند و صبح با سلاح بر می خاستند. به خود می گفتند: آیا روزی خواهد رسید که ما هم با اطمینان و آرامش زندگی کنیم و جز از خدا از هیچکس نترسیم. پس آیه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...» نازل شد. (حاکم 2 / 401، طبرانی در «معجم اوسط» 7025، واحدی در «اسباب نزول» 647، بیهقی در «دلائل» 3 / 6 و 7 از ابوعلیه از ابی بن کعب روایت کرده اند.)

780- ابن ابوحاتم از براء (روایت کرده است: این آیه در مورد ما که در ترس و هراس شدید زندگی می کردیم نازل شده است.

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٥٦﴾

و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید، و این پیامبر را اطاعت کنید تا مشمول رحمت (او) قرار گیرید. (۵۶).

تفسیر:

«لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»: تا به شما رحم شود. به امید رحمت و عنایت خدا به خود. قبل از همه باید گفت که در دین مقدس اسلام؛ مسائل عبادی «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» و مسائل مالی «آتُوا الزَّكَاةَ» و مسائل سیاسی و حکومتی «أَطِيعُوا الرَّسُولَ» از یکدیگر جدا نیستند. مطمئن و متیقن باشید که: شرط رسیدن به رحمت الهی، پیروی از الله و رسول است. کفار، اگر چه ابرقدرت باشند، اما روزی رسیدنی است که در برابر قدرت الله با عظمت شکست خواهند خورد.

لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿٥٧﴾

گمان نبر که کافران می توانند از چنگال مجازات الهی، در زمین فرار کنند، جایگاه آنها آتش است و چه بد جایگاهی است؟! (۵۷)

تفسیر:

«مُعْجِزِينَ»: درمانده کنندگان. گاهی انسان در تعقیب کسی است و او از دستش فرار می کند و هرچه کوشش مینماید به او دسترسی پیدا نمی نماید و از قلمرو قدرتش بیرون می رود، و این امر او را ناتوان می سازد، اما خدا کسی نیست که بتوان از قلمرو قدرت او بیرون رفت و وی را درمانده کرد و از دست مجازات اش خود را به دور داشت.

در آیه مبارکه میفرماید که: ای محمد! گمان مبر آن کافران که با شما به دشمنی برخاسته تو را تکذیب می کنند، در این دنیا الله را ناتوان و درمانده کرده اند، بلکه خدا در هر زمان و مکان بر آنان تسلط و قدرت دارد. «وَمَا أَوْاهُمْ النَّارُ» سرانجامشان آتش دوزخ است. «وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ» یعنی: دوزخ چه بد سرا، چه بدسرانجام و چه نامیمون بازگشتگاه و چه ناخجسته پناهگاهی است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (58 الي 60) حکم یازدهم تا سیزدهم: درباره آداب زندگی کردن خانواده با هم، بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثَ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٨﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! حتماً باید غلامان و کنیزان تان و همچنین کودکان تان که به (سن) بلوغ نرسیده‌اند، در سه وقت از شما اجازه بگیرند، پیش از نماز صبح و نیم روز، هنگامی که لباس‌های خود را بیرون می‌آورید، و بعد از نماز خفتن. (این سه وقت برای تان (اوقات) خلوت است. غیر از این (سه وقت) بر شما و بر آنان گناهی نیست، چرا که ایشان در اطراف شما در رفت و آمدند، و شما نیز بر همدیگر وارد می‌شوید. الله این چنین آیات را برای تان روشن می‌سازد، و الله دانای باحکمت است. (۵۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»: مراد بردگان و خدمتکاران است (تفسیر زادالمسیر).

«الَّذِينَ»: از راه تغلیب مراد پسران و دختران است.

«لَمْ يَبْلُغُوا»: به حد بلوغ نرسیده‌اند.

«الْحُلُمَ»: احتلام. مراد زمان بلوغ است.

«مَرَّاتٍ»: دَفَعَاتٍ. مراد اوقات اجازه گرفتن است.

«الظَّهِيرَةِ»: وقت ظهر. هنگام گرمای نیمروز.

«عَوْرَاتٍ»: جمع عورت، شرمگاه. مراد اوقاتی است که معمولاً میان زن و شوهر خلوت می‌گردد، و ستر عورت مراعات نمی‌شود.

«بَعْدَهُنَّ»: غیر از آن سه وقت.

«طَوَّافُونَ»: جمع طَوَّافٍ، صیغه مبالغه است و به معنی بسیار گردندگان است، ولی مراد رفت و آمد و داخل شدن و بیرون رفتن و دور و بر یکدیگر پلکیدن برای خدمت و معاشرت و مخالطت است. خبر مبتدای محذوف بوده و تقدیر چنین است: «هُمُ طَوَّافُونَ». «بَعْضُكُمْ»: مبتداء است و خبر آن جار و مجرور (عَلَى بَعْضٍ) است که مُتَعَلِّقُ آن محذوف و تقدیر چنین است: «بَعْضُكُمْ طَائِفٌ عَلَى بَعْضٍ». جمله (بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ) بدل از جمله (طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ) است. (تفسیر نور مصطفی خرمدل).

تفسیر:

اگر به تعلیمات و دستورهای حیات بخش که در این آیهء سورهء مبارکه بیان گردیده است یک نگاه کوتاه به عمل آوریم در خواهیم یافت که: سیاست پیشگیری از گناه در احکام الهی نهفته است، مثلاً زن و مرد زناکار را در برابر چشم دیگران تنبیه کنید، (آیه 1 نور) ازدواج آنان را محدود کنید، (آیه 3 نور) اگر کسی بدون چهار شاهد نسبت ناروا داد، هشتاد ضربه شلاق بزنید، (آیه 4 نور) اگر تهمتی را شنیدید بر خورد کنید، (آیه 12 نور) هر کس اشاعه فحشا را دوست بدارد، عذاب دردناک خواهد داشت، (آیه 19 نور) از راه و قدم‌های شیطان متابعت به عمل نیارید، (آیه 21 نور) کسانی که به زنان پاکدامن تهمت بزنند عذاب عظیم

خواهند داشت، (آیه 23 نور) پاکان به سراغ ناپاکان نروند، (آیه 26 نور) بدون اطلاع به خانه دیگران داخل نشوید، و اگر گفتند برگردید بپذیرید و برگردید، (آیات 27-28 سوره) چشمان خود را از نامحرم حفظ نماید، (آیات 30-31 سوره نور) زنان زیور خود را نشان ندهند، برای ازدواج افراد بی همسر قیام کنید و از فقر نترسید، (آیه 32 نور) و بالأخره در این آیه مبارکه میفرماید: ساعاتی با همسران خلوت کنید که بدانید فرزندان و خادمان منزل سرزده وارد نمی شوند. واقعاً همه این دساتیر برای جلوگیری از فحشا و بلوغ زودرس و حفظ حریم و حیا و آبرو است.

دین مقدس اسلام و شرعیت غرای محمدی دین زندگی آبرومندی است و از جامعیت کاملی برخوردار است. هم برای مسایل مهم مانند تشکیل حکومت جهانی (که در آیه 55 آمده است) طرح و برنامه دارد. و هم برای مسایل جزئی مانند ورود اطفال به اتاق والدین. در این آیه دستور و فورمول مورد بحث قرار گرفته است که اطفال باید دساتیر پاکدامنی را از محیط خانه بیاموزند. و قبل از اینکه اطفال به سن بلوغ برسند، باید وارد در امور آداب اسلامی باشند. در این هیچ جای شکی نیست که؛ وضع تمام احکام الهی بر اساس علم و حکمت است.

در این آیه میفرماید: ای مؤمنان! غلام و کنیزها و آن کودکان تان را که هنوز به سن بلوغ نرسیده اند دستور دهید تا چون می خواهند تا در اوقات سه گانه ای که وقت برهنگی عورت های شماست بر شما وارد شوند از شما کسب اجازه کنند؛ این اوقات سه گانه عبارت است از:

- 1- قبل از نماز صبح که وقت برخاستن از خواب و پوشیدن لباس است.
- 2- وقت خواب نیم روز که لباس های خود را برای استراحت بیرون می آورید.
- 3- بعد از نماز عشاء (خفتن) که وقت رفتن به بستر خواب می باشد؛ زیرا در این اوقات سه گانه بیشتر لباس ها از بدن بیرون آورده شده و در پوشش عورت کمتر احتیاط به عمل می آید.

«ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَّكُمْ» «این سه نوبت برای تان عورت است» عورات: یعنی ساعات برهنگی شماست که ستر و پوشش در آن ناقص و مختل می شود، پس باید در این سه وقت، اطفال و بردگان خویش را به کسب اجازه دستور دهید و برای شان جایز نیست که بی اجازه بر شما در آیند. یعنی اگر محل خواب والدین، جدا از فرزندان باشد، نیاز به اجازه دارد.

به قولی: حکم این آیه منسوخ است و این حکم در زمانی بوده که خانه ها دروازه نداشته اند، ولی حالا که اغلب مردم منازل و خانه های شان را به دروازه مجهز ساخته اند، نیاز به کسب اجازه از میان رفته است. به قولی دیگر: حکم این آیه منسوخ نیست، بلکه در حق مردان و زنان هر دو ثابت و پا برجاست.

امام ابوحنیفه گفته است: هیچ یک از علما بر منسوخ بودن حکم استئذان اصرار نورزیده است. (تفسیر انوار القرآن).

وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٩﴾

و هنگامی که کودکان شما به مرز بلوغ رسیدند، باید [برای ورود به خلوت خانه شخصی شما] اجازه بگیرند، همان گونه که کسانی که پیش از آنان [به مرز بلوغ رسیده بودند] اجازه می گرفتند. الله این چنین آیاتش را برایتان روشن می سازد، و الله دانای باحکمت است. (۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

کلمه‌ی «حلم» و «احتلام» به معنای جُنُب شدن در خواب است که یکی از نشانه‌های بلوغ می‌باشد.

در آیه مبارکه میفرماید: زمانی که اطفال شما به سن بلوغ رسیدند بر آنها واجب است تا در هر وقت و زمانی که نزد شما وارد می‌شوند از شما همان‌سان که بزرگسالان کسب اجازه می‌نمایند، آنان نیز اجازه ورود بخواهند.

سِنِ بِلُوغ:**مطالعه کنندگان گرامی!**

در شریعت دین مقدس اسلام سن بلوغ دختران و پسران سن خاص و مشخصی ندارد و ممکن است این سن در همه یک‌سان نباشد، بنابراین تعیین کردن دقیق سن به‌عنوان سن بلوغ در فهم شریعت اشتباه است، بلکه صحیح آنست که به نشانه‌های بالغ شدن دختر و پسر نظر شود، بدین صورت که: هرگاه پسری مُحْتَلَم شد و یا منی از او خارج گشت و یا آنکه موی شرمگاه او نمایان شد، و در دخترها علاوه بر آن سه نشانه مذکور برای پسرها، دچار عادت ماهیانه (حیض) شد فرق نمی‌کند در هر سنی که باشند، وجود تنها یکی از این نشانه‌ها، نشانه‌ی بلوغ آنهاست و از همان لحظه به بعد آنها شرعاً بالغ محسوب میشوند، در صورتی که جنون نداشته باشند، مؤظف به انجام تکالیف شرعی خود اعم از نماز و روزه و دیگر عباداتی که بر هر زن و مرد مسلمان بالغی واجب است، هستند.

بنابر این ممکن است که دختری در سن هفت سالگی و دیگری در نه سالگی دچار حیض شود و همان‌سال سن بلوغش است.

و همین‌طور یک پسر ممکن است در سن دوازده سالگی محتلم شود و دیگری در سن پانزده سالگی و یا هم در سنین دیگر آن سن بلوغ اش بشمار میرود.

ولی سوال در اینجا است: اگر بالفرض مثال سن دختر یا پسر از حد معینی بالاتر رفت ولی نشانه‌های بلوغ در او یافت نشد، چه حکم در این بابت باید تنفیذ گردد.

در این مورد علماء اسلام نظریات متفاوتی در مورد سن بلوغ دارند و هر یک از این علماء دید تفسیری و استدلالی خویش را ارائه داشته‌اند که غرض روشن شدن بهتر و بیشتر این حکم، ذیلاً مختصراً بدان اشاره می‌نمایم:

نظر امام شافعی:

در مذهب امام شافعی سن دختران و پسران که از حد معین بالا رفت و نشانه بلوغ در آن یافت نشد، سن پانزده سالگی را برای دختران و پسران را محدوده نهایی قرار داده‌اند، یعنی اگر دختری به پانزده سالگی برسد، ولی نشانه‌های بلوغ در او دیده نشود، باز او بعد از پانزده سالگی (کامل) به‌عنوان مکلف شرعی مؤظف است تا عبادت و تکالیف شرعی را انجام دهد و همین‌طور سن پانزده سالگی را برای پسرها هر چند که نشانه‌های (حیض، یا احتلام یا خروج منی، یا روییدن مو بر شرمگاه) دیده نشوند.

نظر امام ابوحنیفه و امام مالک رحمة الله علیهما:

در مذهب امام صاحب ابوحنیفه و امام صاحب مالک رحمة الله علیهما گفته‌اند: کسی که احتلام نشده باشد، حکم به بلوغ وی نمی‌شود تا این‌که به سن شانزده سالگی برسد و در روایت مشهورتری از امام صاحب ابوحنیفه سن هفده سالگی نقل شده است.

و درباره دختر گفته است باید به سن هفده سالگی برسد و امام صاحب ابو داود گفته است:

انسان با سن بلوغ نمی‌شود، مادام‌که احتلام نیابد اگرچه چهل ساله هم باشد. (تفصیل موضوع: فقه السنه سید سابق).

اما تعدادی از علمای تابع مذهب امام ابوحنیفه گفته اند که محدوده نهایی برای دختر و پسر پانزده سالگی کامل است، و این نظر علمای مذهب امام حنبل نیز می‌باشد.

جمع بندی کلی سن بلوغ در نزد علماء:

امام ابوحنیفه (رح): سن نهایی تعیین بلوغ را برای دختران و پسران را هفده سالگی دانسته است.

امام أبویوسف و امام محمد، سن بلوغ دختر و پسر را 15 سال قمری می‌دانند.

امام مالک: اتمام 18 سال را برای پسر و دختر سن بلوغ تعیین نموده اند.

امام شافعی: اتمام 15 سال قمری را برای پسر و دختر سن بلوغ دانسته اند.

امام احمد ابن حنبل: اتمام 15 سال قمری برای پسر و دختر سن بلوغ دانسته اند.

ظاهریه: می‌گویند: هرگاه نشانه‌ی بلوغ ظاهر شود و سن مهم نیست.

البته همان‌طور که گفته شد اگر کسی قبل از آن سنین در وی نشانه‌های بلوغ ظاهر شود، او از همان لحظه به‌عنوان مکلف شناخته می‌شود، مثلاً ممکن است دختری در نه سالگی بالغ شود و پسری در دوازده سالگی، ولی اگر هیچ علامتی از بالغ شدن در او دیده نشود، در آن صورت ملاک سنین فوق هستند، یعنی با رسیدن به این سن احکام شرعی بر آن‌ها واجب خواهد شد.

بلوغ زودرس در اسلام:

ظاهر شدن علایم بلوغ از نظر فیزیکی و هورمونی در دختران و پسران را در فقه اسلامی، بلوغ زودرس نامیده اند. سوال در اینجا است که: آیا بلوغ زودرس در شریعت برای اجرای قوانین اسلامی معتبر است؟

علماء در تحقیقات خویش می‌گویند: رسیدن به سن بلوغ با یکی از نشانه‌های زیر به ثبوت می‌رسد:

1 - خروج منی از وی، خواه در خواب باشد و یا هم بیداری، چون خداوند میفرماید: «وإذا بلغ الاطفال منكم اللحم فليستأذنوا كما استأذن الذين من قبلهم» (سورة نور / آیه 59) (هرگاه اطفال شما به سن بلوغ رسیدند و احتلام شدند، باید بدون اجازه بر شما وارد نشوند، همان‌گونه که کسانی پیش از آنان بودند اجازه می‌گرفتند). در حدیثی به‌روایت ابوداود از علی بن ابی طالب پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «رفع القلم عن ثلاث: عن الصبي حتي يحتلم. وعن النائم حتي يستيقظ وعن المجنون حتي يفيق.»

(از سه‌کس قلم تکلیف برداشته شده است: از کودک تا این‌که احتلام شود و از به‌خواب رفته تا این‌که بیدار گردد و از دیوانه تا این‌که بهبودی حاصل‌کند و رشد خویش را باز یابد). (و به روایت حضرت علی بن ابی طالب پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «لا يتم بعد احتلام» (بعد از احتلام یتیمی وجود ندارد و دیگر یتیم نیست). (به‌روایت ابوداود و بخاری).

2 - به‌پایان بردن پانزده سال تمام از عمر خود، چون ابن عمر گفت: در روز جنگ «أحد» که چهارده سال داشتم بر پیامبر صلی الله علیه و سلم عرضه شدم، که در جنگ شرکت کنم، به‌من اجازه نداد و روز جنگ خندق که پانزده سال داشتم بر وی عرضه شدم که

در جنگ شرکت کنم بهمن اجازه داد. چون عمر بن عبدالعزیز این مطلب را شنید به عاملان خود نوشت که کسی را به جنگ نفرستند مگر این که به پانزده سالگی رسیده باشند و تا کسی به پانزده سالگی نرسیده باشد بهیچ تعرض نکنند.

امام ابوحنیفه و امام مالک گفته‌اند کسی که احتلام نشده باشد، حکم به بلوغ وی نمی‌شود تا این که به سن شانزده سالگی برسد و در روایت مشهورتری از امام ابوحنیفه هفده سال نقل شده است. و در باره دختر گفته است باید به سن هفده سالگی برسد و امام داوود گفته است: انسان با سن بلوغ نمی‌شود، مادام که احتلام نیابد اگرچه چهل ساله هم باشد.

3 - رویدن موی سیاه زهار که موی سیاه مجعد است، نه مطلق موی، که مطلق موی در زهار کودکان نیز هست. در جنگ بنی قریظه مرد را با رویدن موی زهار می‌شناختند و هرکس موی زهارش رویده بود، بهیچ اجازه شرکت در جنگ داده می‌شد. امام ابوحنیفه گفت: با رویدن موی، هیچ حکمی ثابت نمی‌شود و رویدن موی زهار نه بلوغ است و نه علامت بلوغ.

4 - قاعده شدن و آبستن شدن، و با این سه علامت قبلی که ذکر شد بلوغ پسر و دختر ثابت می‌شود و علائم بلوغ دختران علاوه بر آن‌ها، قاعده شدن و آبستن شدن نیز هست، چون بخاری و غیر او از عایشه روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «لا یقبل الله صلاة حائض إلا بخمار» (خداوند نماز زن به حیض افتاده بالغ را نمی‌پذیرد تا این که روسری داشته باشد و بدون آن نمی‌پذیرد).

یادداشت تشریحی از آیات (۵۸ تا ۶۰):

این آیات، تتمه‌ی آیه‌های پیشین است و راه و رسم و آداب اجتماعی را به مؤمنان می‌آموزد که به کودکان‌شان یاد دهند که در سه وقت برای ورود به اتاق خصوصی زن و مرد اجازه بگیرند؛ چون آن اوقات در لباس راحت اند و ستر عورت و حجاب کامل ندارند و جامه از تن در آورده‌اند؛ اما سایر اوقات به اجازه گرفتن نیازی نیست؛ چون خدمتکاران و فرزندان و سایر افراد خانواده برای انجام کارهای لازم، پیوسته در رفت و آمدند که اگر هر بار اجازه بگیرند، تکلیفی سنگین است و از طرفی، نه کارها پیش می‌رود و نه خانواده شکل منظمی به خود می‌گیرد. پس خداوند، این چنین آداب و راه شرعی را تبیین می‌فرماید تا مؤمنان و خواستاران بدان تمسک جویند و پای بند به موازین دینی شوند. قطعاً خداوند به تمام مصالح مورد نیاز بندگانش آگاه و در تشریح و تدبیر امور، حکیم و کارساز است. ای مؤمنان؛ هرگاه فرزندان شما بزرگ شدند و به سن بلوغ و رشد عقلی رسیدند، راه و رسم و آداب اسلامی را به آنان بیاموزید، تا همگی زندگی بس نیکویی داشته باشید.

مطالعه کنندگان گرامی!

حکم حجاب و مراعات کردن آن در دوران وسن جوانی در آیه‌های قبلی به بیان گرفته شد، اکنون آیه مبارکه (60) در باره حکم حجاب و چگونگی پوشش را توضیح میدهد و می‌فرماید:

پیرزنانی که به طور کلی، میل جنسی را از دست داده‌اند و موجب تحریک جنسی نمیشوند، اجازه دارند چادر و لباس رویین و گشاد را از تن در آورند و با لباس و جامه‌ی عادی به میان مردم بروند، البته به شرطی که از روی عمد زینت و زیور را در معرض دید قرار

ندهند و پوشیده نگهدارند؛ هرچند بهتر است حجاب کامل را فراموش نکنند و مراعات نمایند. اگر این زنان دوست بدارند زینت و زیبایی خود را بنمایانند، دلیل بر این است که هنوز آتش کم نور شهوت درونشان خاموش نشده است. بنابراین، حکم این آیه شامل آنان نخواهد شد و هرکس برخلاف این دستور الهی عمل کند، خدا شنوا و داناست و از همه چیز خبر دارد و به حسابش خواهد رسید.

وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٦٠﴾

و بر زنان از جای نشسته که امید ازدواجی ندارند، گناهی نیست که حجاب و روپوش خود را کنار بگذارند، در صورتی که با زیور و آرایش خویش قصد خودآرایی نداشته باشند. و پاکدامنی برای آنان بهتر است؛ و الله شنوای داناست. (۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْقَوَاعِدُ»: جمع قاعد. زنان پیر و سالخورده که از حیض باز ایستاده‌اند شده و میل زناشویی و جاذبه جنسی را کاملاً از دست داده باشند.

«لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا»: امیدی به ازدواج ندارند، چرا که دیگر بدانان رغبتی نیست و آتش دلدادگی و دلباختگی خودشان در دلشان فرو مرده است.

«أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ»: این که لباس‌های خود را زمین بگذارند. مراد (خمار) و (جلابیب) مذکور در سوره نور آیه 31، و سوره احزاب آیه 59 است که روسری و چارقد و مقنعه و جامه‌های رویین می‌باشد.

«غَيْرَ»: حال است. «مُتَبَرِّجَاتٍ»: خارج‌شوندگان از حشمت. زنان آرایش کرده و زینت و زیبایی خود را نشان دهنده. «يَسْتَعْفِفْنَ»: عفت پیشه کنند. مراد حفظ حجاب برابر سوره نور آیه 31، و سوره احزاب آیه 59 است. (تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل).

تفسیر:

وضع قوانین اسلام مطابق با واقعیت‌ها و ضرورت‌ها و نیازها و توانایی‌ها است: طوری که این آیه درباره زنان سالخورده و پیرزنانی که کبر سن آنان را از شهوت و بهره جنسی باز نشانده و ایشان را به ازدواج رغبتی نیست و از حیض دیدن مایوس و از زاییدن محروم اند نازل گردیده است: یعنی پیر زنانی که کبر سن آنان را از شهوت و بهره جنسی باز نشانده و ایشان را به ازدواج رغبتی نیست و دل‌های مردان هم به سوی شان گرایش ندارد گناهی نمی‌باشد که پوشش سبک‌تری اختیار کنند؛ همچون پوشیدن رواندازی بر روی لباس‌های خویش. ولی «غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ» در صورتی که زر و زیور خود را نمایان نسازند، تا مورد توجه قرار گیرند.

ابو حیان گفته است: تیرج درحقیقت عبارت است از نشان دادن چیزی که پنهان کردنش واجب باشد و بسی از پیره زنها حریصند که نشان دهند دارای جمالند. (البحر ۴۷۳/۶) ولی نباید فراموش کنیم که: شرع اسلام برای زنان، چه پیر باشد و چه جوان، نشان‌دادن آرایش و زینت بدن را برای زنان ممنوع اعلام داشته است. ولی تذکر داده است که ستر و عفاف، هم در لباس و هم چادرپوشیدن برای شان بهتر است. قابل تذکر است که: در شرع اسلام:

سالخوردگی به تنهایی کافی نیست، بلکه باید بی میلی به ازدواج نیز وجود داشته باشد تا اجازه برداشتن روسری را به‌دست آرد. ولی به صورت کل باید گفت: حجاب، مایه‌ی حفظ

عفت زن بوده، و به صورت کل؛ حجاب، به نفع زنان است. در جنب سایر آزادی، هشدار لازم صورت گرفته است: (اگر از احکام الهی، سوء استفاده شود، خدا شنوا و آگاه است و به حساب متخلفان می رسد). «وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» الله متعال نهان ضمیر و نفس را می داند و هر کس را مطابق عملش مکافات و یا مجازات می دهد.

خوانندگان گرامی!

در آیه متبرکه (61) در باره خوردن در برخی خانه‌ها بدون اجازه، اما به ظن رضا، مورد بحث قرار داده میشود.

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٦١﴾

بر نابینا گناهی نیست و بر لنگ (هم) گناهی نیست و بر مریض (نیز) گناهی نیست و (نیز) بر خودتان گناهی نیست، که از خانه‌های خودتان و از خانه‌های فرزندان‌تان، یا خانه‌های پدران‌تان، یا خانه‌های مادران‌تان، یا خانه‌های برداران‌تان، یا خانه‌های خواهران‌تان، یا خانه‌های کاکاهای‌تان، یا خانه‌های عمه‌های‌تان، یا خانه‌های ماماها‌ی‌تان و یا خانه‌های خاله‌های‌تان و یا آن (خانه‌هایی) که کلیدشان را در اختیار دارید، یا خانه‌های دوستان‌تان طعام بخورید همچنین بر شما گناهی نیست که یکجا و یا جداگانه طعام بخورید. پس چون به خانه‌ها در آمدید، بر یکدیگر سلام و تحیتی گویند به سلام و درود مبارک و پاکیزه که از جانب الله (ثابت شده) است. الله این چنین آیات (خود) را برای‌تان بیان می‌کند تا بفهمید. (۶۱)

تفسیر:

«لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ»: اشخاص نابینا، لنگ و مریض در تخلف از جهاد و غیر آن از واجباتی که بدان پرداخته نمیتوانند، معذور شناخته میشوند از آن‌رو که این آفت‌ها مانع انجام تکالیف‌شان میشود.

بر دارندگان عذر یعنی نابینا و لنگ و مریض عیب و ایرادی نیست و گناه ندارد به جهاد نروند؛ زیرا ضعیف اند و ناتوان. (این نظر حسن و ابن زید است و ظاهر همان است. صاحب البحر و کشف نیز آن را پذیرفته‌اند. و گویا منظور این است که مانعی نیست اصحاب عذر با افراد سالم غذا بخورند و طبری و رازی برآیند).

شیخ مرحوم علی صابونی (رح) در «التفسیر الواضح» میگوید: «لیس علی الأعمی حرج تا علی المریض حرج» در مورد کسانی شرف نزول یافته که توان جهاد را نداشتند و معذور بودند و بدین سبب خدا آنان را برای رفتن به جهاد مکلف نفرمود و سیاق سخن نیز چنین است: «لیس علی الأعمی حرج و إثم فی عدم خروجهم للجهاد»، نه تکلیفی و نه گناهی بر این گروه نیست اگر برای جهاد بیرون نروند و در میدان جنگ حاضر نشوند؛ زیرا ناتوان و درمانده و غیر مکلف اند و الله جز به اندازه‌ی توان، تکلیف نخواهد کرد.» (سوره توبه آیات 91 و 92).

«وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ»: و ای مؤمنان! بر شما گناهی نیست که از خانه‌های

خودتان بخورید، یا از خانه‌های پسران‌تان.

مفسران فرموده اند: خانه پسر شخص خانه خود اوست، به دلیل حدیث شریف: «أنت و مالك لابیك». «تو و مالت از آن پدرت هستی».

همچنان امام بیضاوی فرموده است: خانه‌ی فرزندان را نیز شامل می‌شود؛ چون خانه‌ی فرزند مانند خانه‌ی خود انسان است، و در حدیث آمده است: «پاکترین چیزی که انسان آن را می‌خورد، عبارت است از نتیجه‌ی کسبش و فرزند جزو کسب انسان است». (بیضاوی ۵۸/۲).

«أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ» یا از خانه‌های پدران، مادران، برادران، خواهران، عموها، عمه‌ها، ماماها و خاله‌های‌تان، یا از خانه‌هایی که نماینده مالکان آن در نگهداشت آن هستید، یا از خانه‌های دوستان‌تان.

امام فخر رازی گفته است: ظاهراً اباحه‌ی خوردن بر اجازه متوقف نیست؛ زیرا آن‌ها به طیب خاطر به خویشاوندان غذا می‌دهند. (تفسیر کبیر ۳۶/۲۴).

لطیفه:

لطیفه‌ها در تاریخ جوامع بشری و خاصتاً لطیفه‌ها در مورد حیوانات ساختگی اند و اکثر اساس که واقع شده باشند، ندارند ولی برای افاده بخش از مطالب و رساندن آن به سامع و خواننده بسیار کاری و مؤثر می‌باشند.

به یک نفر گفتند: برادرت را بیشتر دوست داری یا دوستت را؟ گفت: اگر برادرم دوستم نباشد او را دوست ندارم. و ابن عباس (رض) گفته است: دوست از خویش و نزدیک، نزدیکتر است. مگر نمی‌بینی وقتی دوزخیان فریاد کمک برمی‌دارند می‌گویند: «فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ» اما از پدران و مادران کمک و یاری نخواستند. (المحیط ۴۷۴/۶۱).

«أَوْ مَا مَلَکَتْكُمْ مَفَاتِحَهُ» یا از خانه‌هایی که نماینده مالکان آن در نگهداشت آن هستید، حضرت عایشه رضی الله عنها گفته است: مسلمانان با پیامبر صلی الله علیه وسلم به جهاد میرفتند، و کلید خانه‌های خود را به محافظان آن‌ها میدادند، و میگفتند: خوردن از آن را برای‌تان حلال کردیم و میتوانید از آن بخورید، اما آنها می‌گفتند: برای ما حلال نیست از آن بخوریم؛ چون آن را به طیب خاطر حلال نکرده‌اند، ما فقط امین می‌باشیم تا این که آیه‌ی «أَوْ مَا مَلَکَتْكُمْ مَفَاتِحَهُ» نازل شد. (تفسیر ابن کثیر ۲۱۹/۲).

«أَوْ صَدِيقِكُمْ» یا از خانه‌های دوستان‌تان.

قتاده فرموده است وقتی وارد خانه‌ی دوستت شدی گناهی ندارد بدون اجازه چیزی بخوری. «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً أَوْ أَشْتَاتاً» همچنین بر شما گناهی نیست که در هنگام غذا خوردن با هم جمع شوید یا پراکنده بخورید.

مفسران گفته‌اند: آیه درباره‌ی طایفه‌ای از کنانه نازل شده است، مردان آن‌ها عادت داشتند به تنهایی غذا نخورند، اگر یک نفر همخوانی نمی‌یافت تمام روز بدون غذا می‌ماند و چیزی نمی‌خورد و چه بسا شتر شیرده داشت، اما تا یکی پیدا نمی‌شد که با او شیر بنوشد، او نمی‌نوشت، آنگاه خدای متعال به آن‌ها ابلاغ فرمود: اگر انسان به تنهایی غذا بخورد، گناه و مانعی ندارد.

«فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ» و چون به خانه‌هایی داخل می‌شوید که مسکونی

است یا از سکنه خالی می‌باشد باید به همدیگر با درود و تحیه، به حاضران سلام کنید. «تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ» به آن‌ها سلام اسلامی یعنی «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ» بدهید که سلامی پر برکت و پاک است که خداوند متعال آن را برای بندگان مقرر فرموده است. صیغۀ: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» می‌باشد، سلام کنید. و اگر کسی در خانه نبود بنابر روایتی باید بگوید: «السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ سَلَامٌ بِرِ مَا وَبَرِ بَنَدِگَانِ شَائِسْتَه خَدَاوَنَد بَاد». خداوند این تحیه «سلام» را که مبارک است و میوه محبت و اُلفت میان مؤمنان را به ارمغان می‌آورد، مشروع ساخته است. قرطبی فرموده است: آن را به مبارک توصیف کرده است؛ چون شامل دعا و جلب محبت است. آن را به طیب توصیف کرده است؛ چون شنونده آن را نیکو می‌یابد. (قرطبی) «كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» این کثیر گفته است: بعد از این که خدای منان در این سوره‌ی شریف احکام استوار را یادآور شد و شرایع مبرم و پایرجا را ذکر کرد، به بندگان تذکر داد که برای آنان آیات و دلایل روشن و شافی را بیان می‌کند، تا در آن اندیشیده و سر عقل بیایند. (مختصر ابن کثیر ۶۲۰/۲)

شأن نزول آیه 61:

781- عبدالرزاق گفته است که معمر از ابن ابونجیح از مجاهد برای ما نقل کرده است: شخصی کور، لنگ و مریض را [که برای صرف غذا به خانه‌اش می‌آمدند، چون چیزی برای اطعام آن‌ها نداشت] (روح المعانی، همان منبع، ج 18، ص 217). به خانه پدر خود یا برادر خود یا خواهر خود یا عمه خود و یا خاله خود می‌برد. ناتوانان از پا افتاده از این امر اجتناب می‌کردند و می‌گفتند: ما را به خانه دیگران می‌برند. آیه «أَلَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ...» برای اجازه آنان نازل شد. (عبدالرزاق 2067 از طریق او طبری 26221 و 26222).

782- ابن جریر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: هنگامی که خداوند متعال آیت (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ) (نساء: 29) «ای مؤمنان، مالهایتان را در میان خود به ناروا مخورید» را نازل کرد.

مسلمانان گفتند: خوب‌ترین مال طعام است پس اجازه نداریم که از غذای دیگران تناول کنیم. لذا از خوردن غذای یکدیگر پرهیز کردند. آنگاه آیه مبارکه: «أَلَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ»، نازل شد (طبری 26219 از علی بن ابوظلحه از ابن عباس (رض) روایت کرده است).

خوانندگان گرامی!

بعد از این‌که در آیات قبلی حکم اجازه گرفتن برای ورود به منازل مورد توضیح و بیان قرار گرفت، اینک در آیات متبرکه (62 الی 64) به مؤمنان یاد می‌دهد تا برای بیرون رفتن از مجلس، به خصوص زمانی‌که با پیامبر برای کار مهمی چون جنگ و جهاد با دشمن و... گرد آیند تا با هم مشورت کنند - اجازه بگیرند. سپس الله متعال به آنان فرمان می‌دهد که هنگام صدا زدن پیامبر، ادب را نگهدارند و از نافرمانی وی حذر نمایند.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا

اَسْتَاذِنُوكَ لِبَعْضِ شَايِهِمْ فَاذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ﴿٦٢﴾

مؤمنان واقعي تنها کسانی هستند که به الله و پیغمبرش ایمان آورده‌اند، و چون در کار جمع کننده (و مهمی که نیاز به جمع شدن مردم دارد) با او باشند به جایی نمی‌روند تا این که از وی کسب اجازه کنند، یقیناً آنان که از تو اجازه می‌خواهند، ایشان کسانی‌اند که به الله و پیغمبرش ایمان دارند. پس چون برای انجام بعضی از کارهای خود از تو اجازه خواستند، به هر کس از آنان که خواستی، اجازه بده و از الله برای‌شان آمرزش بخواه. بدون شک الله آمرزگار مهربان است. (۶۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَمْرٌ جَامِعٌ»: کار مهمی که مردمان برای مشورت و یا شرکت در آن گرد می‌آیند، از قبیل جهاد و جمعه و جماعت و عیدین.

یادداشت:

«... فَاذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ...». نشان می‌دهد که خداوند پاره‌ای از احکام را به رأی و نظر پیامبر صلی الله علیه وسلم واگذار کرده است. این مسأله «تفویض» نام دارد که در علم اصول، مفصل بیان شده است.

شان نزول آیات 62 - 64:

790- ابن اسحاق و بیهقی در «دلایل» از عروه و محمد بن کعب قرظی و دیگران روایت کرده‌اند: در غزوه خندق قریش به سرکردگی ابوسفیان در مجمع آسیال رومه چاهی نزدیک مدینه جابجا گردید. و غطفان افراد خویش را به «نعمی» کنار کوه اُحُد جابجا کرد. خبر آمدن آن‌ها قبلاً به پیامبر رسیده بود و آن بزرگوار با کمک دیگر مسلمانان در اطراف مدینه خندق کند، اما برخی از منافقان آهسته و خیلی اندک کار می‌کردند و بدون اجازه رسول خدا مخفیانه به خانه‌های خویش می‌رفتند. اگر برای یکی از مسلمانان ضرورتی پیش می‌آمد که از اجرای آن ناگزیر می‌بود ضرورت کار خویش را نزد رسول خدا یادآور میشد و برای رسیدگی به نیازمندی خود اجازه می‌خواست. پیامبر اکرم اجازه می‌داد و او چون نیازمندی‌های خویش را انجام می‌داد برمی‌گشت. آنگاه خدای پاک در شان آن‌ها آیات «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا أَسْتَأْذِنُوكَ لِبَعْضِ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدَعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦٣﴾ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٦٤﴾» را نازل کرد (بیهقی «دلایل نبوت» 3 / 408 و 409، این مرسل است و احادیثی را که عروه به قسم مرسل روایت می‌کند، قوی هستند. سیره ابن هشام 169/3، البداية والنهاية ابن کثیر 4 / 94 و «تفسیر شوکانی» 1896).

791- ابونعیم در «دلایل» از طریق ضحاک از ابن عباس (رض) روایت کرده است: در ابتدای اسلام مسلمانان پیامبر خدا را «ای محمد»، ای ابوالقاسم صدا میکردند. پس الله (برای هدایت مسلمانان آیه «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدَعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا...» را

نازل فرمود. سپس می گفتند: ای نبی الله، ای رسول الله.
لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَادًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۶۳)
 دعوت پیامبر را در میان خود مانند دعوت بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر تلقی نکنید، خداوند کسانی را که از شما پشت سر دیگران پنهان می شوند و یکی پس از دیگری فرار می کند می داند، آن ها که مخالفت فرمان او می کنند باید از این بترسند که فتنه ای دامن شان را بگیرد، یا عذاب دردناک به آن ها برسد. (۶۳)

تفسیر:

ای مؤمنان! پیامبر صلی الله علیه وسلم را به نام مجردش صدا نکنید، طوری که در بین خود یک دیگری را صدا می کنید، یعنی پیامبر صلی الله علیه وسلم را چنان مورد خطاب قرار ندهید که همدیگر را در بعضی از حالات با بی پروایی و از روی بی مبالاتی مورد خطاب قرار می دهید، به طور مثال چنین نگویید: ای محمد! بلکه او را با تمام احترام و تعظیم یاد کرده و بگویید: یا نبی الله! یا رسول الله!

ابو حیان گفته است: از آنجایی که نام بردن افراد به اسم، از آداب و رسوم عرب بدوی بود، به آن ها امر شد پیامبر را محترم بدارند و او را به بهترین نام صدا زنند؛ از قبیل یا رسول الله، یا نبی الله، مگر نه این که وقتی بعضی از اعراب بدوی مسلمان می شد، خطاب به پیامبر می گفت: یا محمد، اما از آن نهی شدند. (البحر ۴۷۶/۶)

قتاده فرموده است: خدای توانا به آنها امر کرد که او را بزرگوار و محترم صدا بزنند. بعضی از سلف گفته اند: هر کس سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم را بر گفتار و کردار خود حاکم نماید، گفتارش سرشار از حکمت خواهد شد. و هر کس هوا و هوس را بر گفتار و کردار خود حاکم سازد، جز بدعت چیزی بر زبانش جاری نخواهد شد؛ چرا که خداوند فرموده است: «وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا» (54 نور) (و اگر اطاعتش کنید، هدایت می یابید). (زاد المسیر ۵۷/۶).

نباید فراموش کرد که: ساده گرفتن هدایات و دساتیر رسول الله صلی الله علیه وسلم و بی توجهی به آن ها، فتنه و عذاب سختی را به دنبال دارد. کسانی که در مخالفت به فرمان الهی و هدایات پیامبرش قرار گیرند مطمئن باشند که یا در دنیا و یا هم در آخرت به مجازات سنگینی محکوم خواهد شد.

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۶۴)

آگاه باشید! که آنچه در آسمان ها و زمین است فقط در سیطره مالکیت و فرمان روایی الله است. او میداند آنچه را که شما بر آن هستید و روزی که به سوی او بازگردانده می شوند. پس آنان را به آنچه کرده اند خبر می دهد، و الله به هر چیز داناست. (۶۴)

تفسیر:

واقعاً پروردگار با عظمت ما، آگاه به همه ی فکرها و نیتهاست. به همه چیز داناست؛ آشکار و پنهان را دانسته و علمش به همه چیز فراگیر است. ایمان به علم خداوند، وسیله ی بازدارنده از بدی هاست.

آیات پایانی (آیه 62 الي 64) نیز در مورد ادب اجتماعي - دینی الزامی است.

مؤمنان کامل در ایمان و راستگو در گفتار و کردار، یکتایی خدا و رسالت پیامبر را تأیید میکنند و با جان و دل باور دارند و در گردهمایی‌های مهم و امور ضروری جز به دستور پیامبر از مجلس بیرون نمیروند و خودسرانه جلسه را ترک نمیکنند. این ادب و تربیت، متمم آداب و روشی است که در آیه‌های پیشین آمده اند. قطعاً این مؤمنان که پای‌بند دستورات پیامبرند، مؤمنانی راست‌کردار و مخلص و در برابر الله سبحان و تعالی و پیامبر، متواضع اند و همواره گوش به فرمان حق اند و مؤدبانه پیامبر را به «ای رسول!» خطاب می‌کنند. او را به نام یا کنیه فرا نمی‌خوانند. اما منافقان بدصفت دروغگو از فرمان الله و پیامبر، خود را می‌دزدند و در میان انبوه مردم، کم کم از صحنه فرار میکنند و به خانه‌هایشان می‌خزند؛ هرچند از چنگ کیفر و عذاب دردناک الهی نخواهند رست. بدان که: همهی هستی از آن خداست و از تمام کارهای ما خیر دارد. [یونس/۶۱]، [قیامت/۱۳].

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
ومن الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سورة الفرقان
جزء - (18 - 19)

سورة فرقان درمکه نازل شده و دارای هفتاد و هفت آیه و شش رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

«فرقان»: به معنی جدا، و جداکننده و فرق‌گذارنده (حق و باطل) و یکی از نام‌های قرآن کریم نیز «فرقان» است، و سببش آن است که قرآن کریم بین حق و باطل فرق می‌کند یعنی اینکه؛ حجت حق در آنها به طور کامل آشکار و فرق میان حق و باطل در آن تماماً جلوه‌گر است، و قرآن، بهترین وسیله‌ی شناخت حق از باطل است.

قرآن کتابی که آن را بر بنده‌ی خود، محمد نازل کرد و بزرگترین نعمت بر انسانیت به شمار می‌آید؛ زیرا نوری است پرفروغ و درخششی است که الله متعال به وسیله‌ی آن حق و باطل و تاریکی و روشنایی و کفر و ایمان را از هم جدا کرده است. از این رو شایسته است که به فرقان موسوم گردد.

همه‌ی این سوره به اتفاق جمهور مفسران، مکی است، فقط ابن عباس (رض) و قتاده در باره‌ی سه آیه‌ی این سوره فرموده‌اند که مکی نیستند، بلکه مدنی هستند. بقیه‌ی سوره مکی است. برخی از حضرات فرموده‌اند که این سوره مدنی است، و در آن چند آیه مکی است (تفسیر قرطبی).

برخی از مفسران بدین باور اند که: سبب تسمیه‌ی قرآن کریم به (فرقان) آن است که به یکبارگی نازل نشده است، بلکه جدا جدا و کم کم نازل شده است. و برخی در مورد سبب نام‌گذاری این سوره می‌نویسند که کلمه «فرقان» در آیه‌ی اول آن آمده بنام بدین نام مسمی گردیده است.

خلاصه مضامین این سوره:

خلاصه‌ی مضامین این سوره بیان عظمت قرآن، حقانیت نبوت و رسالت آن حضرت صلی الله علیه وسلم و جواب به آن اعتراضاتی است که از طرف دشمنان بر او وارد گشته است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره فرقان:

قبل از همه باید گفت که به استثنای یک یادوآیات سایر سوره فرقان مکی اند. این سوره دارای شش (6) رکوع، هفتاد و هفت (77) آیه، نه صد و شش (906) کلمه، سه هزار و نه صد و نوزده (3919) حرف، و یک هزار و هفت صد و پنجاه و یک (1751) نقطه است. (تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می‌توانید در سوره «طور» تفسیر احمد مطالعه فرمود.

ارتباط و پیوند سوره فرقان با سوره قبلی:

سوره فرقان از چندین جهت با سوره‌ی نور پیوند و ارتباط دارد که مهمترین آنها عبارتند از:

1 - پایان سوره‌ی نور از فرمانروایی و حاکمیت مطلق الله متعال سخن می‌گوید و سر آغاز

سوره ي فرقان نیز به مقام والای کردگار و فرمانروایی بی چون و چرای او در آسمانها و زمین و یکتایی اش در مالکیت، اشاره دارد.

2- خداوند متعال در سوره ي نور اطاعت از پیامبر را واجب شمرده است و مطلع فرقان چگونگی فرمانبرداری از پیامبر را هم به بیان گرفته است.

3- در سوره ي نور بحث از الهیات (خداشناسی) بعمل آمده است و سه دلیل بر اثبات یکتایی و بی همتایی الله متعال مطرح نموده است:

الف: اوضاع و احوال آسمان و زمین

ب: آمدن و چگونگی برف و باران و ژاله

ج: احوال جانداران

در سوره ي فرقان به مواردی از آفریده‌ها-که دال بر توحید است اشاره میکند؛ مانند: شب و روز، باد و باران، حیوانات، کنار هم قرار گرفتن آب دو بحر با هم، آفرینش انسان نسبی (خویشاوندی) و سببی (ازراه ازدواج و شیرخوارگی)، پیدایش آسمانها و زمین در شش دوره، مستولی و چیره گشتن پروردگار بر عرش اعلی، سیارات و ستارگان، چراغ پر فروغ ماه و آفتاب و غیره...

در سوره ي نور میفرماید: «مگر نمی دانی که الله ابرها را به آرامی به حرکت در می آورد؟» [نور/۴۳] و در سوره ي فرقان آمده است: «اوست که بادها را مژده رسان قرار داد..» [۴۸]. باز در سوره ي نور چنین آمده: «خداوند هر جنبنده ای را از آب آفرید.» [۴۵] در فرقان می فرماید: «او کسی است که از آب بشری آفرید، آن گاه او را دارای پیوند نسبی و سبی قرار داد.» [۵۴]

هر دو سوره از اعمال کافران و منافقان سخن به میان می آورند که در قیامت اثربخش نیست. [نور/۳۹]، [فرقان/۲۳].

پایان سوره ي نور، سخن از قضاوت و فیصله دادن کارهاست. [۶۴] و سرآغاز سوره ي فرقان به ثنا و ستایش الله متعال و فرمانروایی مطلق او اشاره می کند.

محتوای سوره «فرقان»:

سوره فرقان طوریکه گفته شد از جمله سوره های مکی است. بیشترین تکیه اش بر مسائل مربوط به مبداء و معاد، و بیان نبوت پیامبر صلی الله علیه وسلم، و مبارزه با شرک و مشرکان و انذار از عواقب شوم کفر و بت پرستی و گناه است. در این سوره طوریکه گفتیم به امور عقیده و ایدئولوژی پرداخته و شبهات مشرکین را پیرامون رسالت محمد صلی الله علیه و سلم و قرآن کریم بررسی و برطرف می کند. محور اساسی سوره، اثبات صدق قرآن و درستی رسالت محمد صلی الله علیه و سلم و ایمان به زنده شدن و روز جزا می باشد. و به منظور پند و اندرز قصه هایی را نیز در ضمن دارد.

سوره با بحث پیرامون قرآن عظیم الشأن می نماید. مشرکان برای ضربه زدن و تکذیب آیات آن از به کار گرفتن هر مهارت و فنی دریغ نورزیدند؛ مثلاً زمانی میگفتند: قرآن کتاب قصه و افسانه های گذشته است، و گاهی می گفتند: ساخته ی دست محمد است و بعضی از اهل کتاب او را یاری داده اند، و گاهی نیز می گفتند: قرآن سحری است آشکار. اما الله متعال همه ای تصورات و خیال پردازی دروغین آنها را مردود دانست و این او هام باطل و ناروای آنها را رد کرده و دلایل و براهینی اقامه کرده است که از جانب پروردگار جهانیان نازل شده است. سپس پیرامون موضوع رسالت داد سخن داده است، که مدت های مدید مشرکان

معاند در بحث پیرامون آن فرو رفته بودند و پیشنهاد می‌کردند که پیامبر باید فرشته باشد نه انسان.

آنان می‌گفتند: به فرض اینکه پیامبر انسان هم باشد، رسالت مخصوص اهل جاه و منزلت و ثروت است. در نتیجه پیامبر باید انسانی ثروتمند و بزرگ باشد، نه بینوایی یتیم. خدای متعال با دلایل قاطع این شبهات را رد و حجت کوبنده اقامه کرده و کمر باطل و ناروا را شکسته است:

این سوره در حقیقت از سه بخش تشکیل میشود: بخش اول که آغاز این سوره را تشکیل میدهد منطق مشرکان را شدیداً در هم مکتوبد، و بهانه جوئیهای آنها را مطرح کرده و پاسخ میگوید، و آنها را از عذاب خدا و حساب قیامت و مجازاتهای دردناک دوزخ بیم میدهد، و به دنبال آن قسمتهایی از سرگذشت اقوام پیشین را که بر اثر مخالفت با دعوت پیامبران گرفتار سخت‌ترین بلاها و کیفرها شدند، به عنوان درس عبرت، برای این مشرکان لجوج و حق ستیز بازگو می‌کند.

در بخش دوم برای تکمیل این بحث قسمتی از دلایل توحید و نشانه های عظمت خدا را در جهان آفرینش، از روشنایی آفتاب گرفته، تا ظلمت و تاریکی شب، و وزش بادهای، و نزول باران، و زنده شدن زمینهای مرده، و آفرینش آسمانها و زمینها در شش دوران و آفرینش خورشید و ماه و سیر منظم آنها در بروج آسمانی و مانند آن سخن می‌گوید. در حقیقت بخش اول مفهوم «لا اله» را مشخص می‌کند و بخش دوم «الا الله» را.

بعد از آن، اوضاع و احوال بعضی از مشرکین را بیان کرده است، که با حق آشنایی پیدا کرده و آن را پذیرفتند اما بعداً به عقب برگشتند. از جمله «عقبه بن ابی معیط» را یادآور شده است که مسلمان شد اما به سبب دوست بدبختش، «ابی بن خلف» مرتد شد، و قرآن کریم او را «ظالم» نامید: وَ يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ، و دوستش شیطان نام گرفت.

در لابلای آیات سوره‌ی مبارک فرقان، زکری اجمالی بعضی از پیامبران علیهم السلام و اقوام تکذیب کننده‌ی آنها به میان آمده است. و عذاب و آزاری که در نتیجه‌ی گردنکشی و تکذیب پیامبران، آنها را فرامی‌گیرد، بیان شده است. از جمله قوم نوح، عاد، ثمود، اصحاب رس، قوم لوط و دیگر اقوام کافر و منکر را میتوان نام برد. همچنین سوره درباره‌ی دلایل قدرت و یگانگی خدا و درباره‌ی صنایع شگفت انگیز در عالم هستی، داد سخن داده است، عالم هستی‌ای که یکی از آثار قدرت خدا و یکی از گواهان بر عظمت و شکوه او به شمار می‌آید.

سوره با بیان صفات بندگان خدای رحمان، و اخلاق پسندیده‌ای که از جانب خدا به آنان عطا شده است خاتمه یافته است. بندگان که به سبب آن صفات ستوده، استحقاق پاداش بزرگ در بهشت را دارند.

بخش سوم فشرده بسیار جامع و جالبی از صفات مؤمنان راستین (عباد الرحمن) و بندگان خالص الله است که در مقایسه با کفار متعصب و بهانه گیر و آلوده ای که در بخش اول مطرح بودند، موضع هر دو گروه کاملاً مشخص می‌شود و این صفات مجموعه ای است از اعتقادات، عمل صالح، مبارزه با شهوات، داشتن آگاهی کافی، و تعهد و احساس مسئولیت اجتماعی.

ترجمه و تفسیر سوره «الْفُرْقَانِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا ﴿١﴾

همیشه خجسته و بابرکت است آن ذاتی که فرقان (= کتاب جدا سازنده حق از باطل) را بر بنده خود (محمد) نازل کرد تا برای جهانیان هشدار دهنده ای باشد. (۱)

تفسیر:

«تَبَارَكَ»: از برکت به معنی وفور و فراوانی و به معنی کثرت خیر است، و به معنی تمجید و ستایش و تعظیم ماندگار و زوال ناپذیر نیز می‌آید. این کلمه تنها به صورت ماضی به کار میرود و دالّ بر کثرت و زیادت خیر است و معنی تمجید و تعظیم نیز دارد. «تبارک» و «تقدس» در عربی یک چیز است و هر دو به معنای عظمت و بزرگی است. ابن عباس (رض) فرموده که: معنی آیه چنین است که هر خیر و برکت از طرف الله تعالی است.

«الْفُرْقَان» لقب قرآن است، «الْفُرْقَان»: مصدر است و به معنی جدا کردن و در لغت به معنی تمییز و فرق می‌آید که میان حق و باطل جدایی افکنده و هدایت را از گمراهی و حلال را از حرام متمایز می‌گرداند.

«لِلْعَالَمِينَ»: از این ثابت شد که رسالت و نبوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای همه جهان است، برخلاف انبیاء گذشته که نبوت و رسالت آنها برای قومی خاصی و منطقه ای خاص می‌بود، در حدیث صحیح مسلم آن حضرت صلی الله علیه وسلم شش خصوصیت و فضیلت برای خود بیان فرموده است: از آن جمله یکی این را بیان نموده است که بعثت او برای همه‌ی جهان عام است.

«نَزَّلَ الْفُرْقَانَ»: «نزل» از باب «تنزیل» است که مفید معنای نزول در روندی تدریجی در حالی بعد از حال دیگر و باری پس از بار دیگر به دفعات بر حسب حوادث و رویدادها است.

نزول قرآن از آسمان دنیا بر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم به این شیوه تدریجی بوده است تا بیان و روشنگری آن بلیغ‌تر و تأثیرگذاری آن بیشتر و بزرگتر باشد.

معنای نزول:

اصل نزول به معنای فرود آمدن است. راغب اصفهانی، در این مورد می‌فرماید: «التَّزْوِلُ فِي الْأَصْلِ: هُوَ انْحِطَاطٌ مِنْ عَلْوٍ» در باره باران آمده: «أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُرْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ» (واقعه، 69) (آیا شما آن را از ابر فرود آورده‌اید یا ما فرود آورندگانیم؟) همچنان می‌فرماید: «رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ...» (سوره مائده، 114). (خدایا بما از آسمان مائده‌ای فرود آور) و می‌فرماید: «وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ» (سوره حدید، 25) و می‌فرماید: «وَ أَنْزَلْ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ» (سوره زمر، 6) و «...بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوَاتِكُمْ...» (اعراف، 26).

مفسر تفسیر «جلوه‌های از اسرار قرآن» مینویسد: «انزال و پائین آوردن قرآن هم به معنی فرستادن این پیام الهی از بالا به پائین است و هم پائین آوردن مستوای بلند کلام الهی به

سطح فهم ودرک انسان. یعنی پروردگار با عظمت ما مستوای کلام خود را به حدی پائین آورده که برای «انسان روی زمین» قابل فهم شود.»

نزول، اگر در قالب «انزالنا» باشد به معنای فرستادن دفعی و یکجاست، ولی اگر در قالب «نَزَلَ» باشد به معنای فرستادن تدریجی است و قرآن دارای هر دو نزول است؛ یکبار در شب قدر به صورت دفعی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شد، «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» «سوره قدر 1» و بار دیگر به صورت تدریجی و در مدت 23 سال نازل شده است، «نَزَلَ الْفُرْقَانَ» همان گونه که در جای دیگر قرآن می‌خوانیم: «وَفُرْأْنَا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا» «اسراء، 106.» ما قرآن را قطعه قطعه فرستادیم تا بتدریج بر مردم بخوانی.

مفسرین اسلام نزول قرآن را بر دو قسم تقسیم مینمایند:

1 - نزول دفعی و کلی

2 - نزول تدریجی

نزول دفعی یعنی قرآن عظیم الشان بطور کامل در شب قدر بر قلب رسول اکرم صلی علیه وسلم نازل گردیده است و نزول تدریجی عبارت از نزولی است که: قرآن در مدت بیست و سه سال به تدریج و به مناسبت ها و طبق رویداد ها بر پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم نزول یافته است.

خوانندگان گرامی!

تعدادی از مفسرین محترم در تفسیر آیه: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» مینویسند که: مراد از «انزالنا / أَنْزَلْنَاهُ» «ما قرآن را فرورستادیم» نه این نیست که در همین شب قدر جمعاً از عرش به آسمان دنیا فرستاده شده، و نه اینکه قرآن در شب نخستین نزول «جمعاً» بر قلب پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده، این دو تو جیه بی اساس و مغایر آیات صریح قرآن است که بر نزول تدریجی قرآن بر پیامبر صلی الله علیه وسلم تأکید دارد. تفسیر این آیه را در خود قرآن باید جستجو کرد و هر رای که با شرح قرآن تصادم کند باید آنرا کنار بگذاریم و وقعی به آن ننمائیم.

قرآن عظیم الشان در این مورد صریحاً میفرماید: «وَفُرْأْنَا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا» (سوره الاسراء 106) (و قرآن را جزء جزء کردیم تا آنرا با درنگ بر مردم بخوانی و با اینگونه نزولی آن فرو فرستادیم).

همچنان میفرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا» (سوره فرقان: 32) (و کافران گفتند: چرا قرآن همه یکباره بر او نازل نشده؟ چنین کردیم تا دلت را با آن استوار سازیم و آنرا آرام و شیوا بر خوانیم).

این آیات بوضوح نشان میدهند که «نزول» قرآن تدریجی جز وار، و توأم با وقفه بوده و بر رای کسانی که معتقد به «نزول» یکباره قرآن اند خط بطلان میکشد.

«انزالنا» در قرآن برای «نزول» باران بطور مکرر استعمال شده که بارش تدریجی و وقفه نئی باران را افاده می کند نه نزول یکباره همه آب آسمان، یکجا و در یک وقت.

قرآن، از سرچشمه‌ی مبارکی صادر شده است. قرآن، بهترین وسیله‌ی شناخت حق از باطل است. و اگر کُتب آسمانی و رسالت انبیاء نبود، انسان متحیر و سرگردان بود. و رسالت پیامبر اسلام جهانی است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 3) در باره فرقان قرآن، یکتایی الله سبحان و تعالی به بحث گرفته است.

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا ﴿٢﴾

آن خدایی که پادشاهی آسمانها و زمین از آن اوست و هرگز فرزندی نگرفته و برای او شریکی در فرمانروایی نبوده است و هر چیزی را آفریده و بدان گونه که درخور آن بوده اندازه گیری کرده است. (۲)

تفسیر:

در التسهیل آمده است: خلق یعنی به وجود آوردن از عدم، و تقدیر یعنی استحکام در ساختار و این که هر آفریده‌ای با توجه به شرایط زمانی و مکانی آن از آفرینش خاصی برخوردار باشد و مصالح و منافع و مدت زمان حیات وی معین و مشخص گردد. (التسهیل ۷۴/۳).

و امام فخر رازی فرموده است: خدای سبحان خود را به چهار نوع صفت از صفات کبریا توصیف کرده است:

اول: این که مالک آسمان و زمین است.

دوم: این که فقط او معبود است.

سوم: این که الوهیت فقط از آن اوست.

چهارم: این که در خلقت جهان آفرینش تدبیر و حکمت به خرج داده است. (تفسیر کبیر ۴۶/۲۴).

مشرکان و یهود و نصارا، هر کدام به نحوی معتقد بودند که خداوند فرزند، یا شریکی دارد و قرآن عظیم الشان و از جمله در همین قرآن کریم این عقیده‌ی خرافی را مردود شمرده است. و فرموده است که حکومت و حاکمیت هستی، مخصوص الله متعال است.

الله متعال همان ذات متعالی که ملک آسمانها و زمین در آفرینش، فرمانروایی و تدبیر از آن اوست؛ اوست که خلق را به استوارترین شیوه و کاملترین شکل آفریده است؛ از صورت گری خلق، تا برنامه ریزی به اندازه و تدبیر آن و تا کارگردانی امور آن، همه را بر پایه حکمت، استواری، نظم و انسجام قرار داده است. بنابر این در آفرینش و صنع و در حکم و شرعش هیچگونه عیب، نقص یا خللی وجود ندارد. تدبیر هستی، به دست خالق هستی است همه‌ی آفریده‌ها از سرچشمه‌ی قدرت واحدی برخاسته‌اند.

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا ﴿٣﴾

و به جای او خدایانی برای خود گرفته اند که چیزی را خلق نمی کنند و خود خلق شده اند و برای خود نه زیانی را در اختیار دارند و نه سودی را و نه مرگی را در اختیار دارند و نه حیاتی و نه رستاخیزی را (۳)

تفسیر:

مفسر زمخشری میفرماید: یعنی آنها پرستش خدایانی را بر پرستش خدا ترجیح داده‌اند که توانایی هیچ کاری را ندارند. وقتی آنها از دفع ضرر و جلب منفعت برای خود ناتوان اند، امری که در قدرت بندگان می‌باشد، پس، از زنده کردن مرده که فقط در قبضه‌ی قدرت الله

قرار دارد ناتوان ترند. (تفسیر کشاف ۱۱۵/۳).

باید گفت که: خداگرایی، امر فطری است و اگر کسی عبادت الله متعال را رها کند، مطمئن باشید، سراغ خدایان دروغین می شتافد. در این آیه مبارکه درس مهمی نهفته است، و آن اینکه باید با مشرکان با استدلال بحث نمود و برای شان گفت که: دلیل بندگی انسان، قدرت خداوند بر حل مشکلات و بازشدن و عقده های اوست و بت های که شما آنرا مورد سجده خویش قرار داده اید، فاقد این قدرت و امکانات است، زیرا کسی که از خود ضرری را دفع کرده نتواند، و یا برای خود نفعی را جلب کرده نتواند، مطمئن باشید که برای دیگران بصورت مطلق هیچ کاری را کرده نمی تواند.

همچنان در این آیه مبارکه دریافتیم که: دفع ضرر، بر جلب منفعت مقدم می باشد. همچنان دریافتیم که: کار انسان، یا باید هدف دنیوی را همراه داشته باشد، و یا هم هدف اخروی را به دنبال داشته باشد. ولی در پرستش و عبادت بت ها که توسط مشرکین بعمل می آید هیچ کدام از این اهداف وجود نداشته و به هیچ صورت برای انسان کمکی را بیار آورده نمی تواند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (4 الی 10) موضوعات عیب جویهای مشرکان در مورد قرآن و پیامبر و رد شبهه ها و ایرادهایشان، مورد بحث قرار میگیرد:

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا ﴿٤﴾

و کسانی که کفر ورزیدند گفتند این [کتاب] جز دروغی بیش نیست که خود (محمد) آن را ساخته است و گروهی دیگر او را بر آن یاری کرده اند. و قطعاً [با چنین نسبتی] ظلم و بهتانی بزرگی را مرتکب شدند. (۴)

تفسیر:

طوریکه در فوق یاد آور شدیم در این سوره مبارکه به رد و جواب چندین اعتراضاتی که از جانب کفار و مشرکین در حق نبوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم و قرآن وارد می کردند، پرداخته شده است.

از جمله در رد اعتراض و شبهه اول آمده است: کافران که مدعی بودند که قرآن عظیم الشان دروغ و افتزایی است که محمد صلی الله علیه وسلم آن را بر خود ساخته و تعدادی دیگری نیزوی را بر این کار یاری و مساعدت کرده اند! واقعاً وارد کردن این اتهام ظلم و ستمی بزرگ، اشتباهی فاحش و غلطی آشکار را به میان آوردند؛ زیرا قرآن حقی بی شبهه از جانب الله سبحان و تعالی نازل گردیده است. این کلام پروردگار با عظمت است که آن را بر پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم نازل کرده است.

کفار، کفر خود را همیشه با دروغ خواندن کتب آسمانی توجیه می کنند. ولی از فحوائی آیه مبارکه معلوم میشود که: تحقیر کتاب، «إِنَّ هَذَا» و تحقیر پیامبران، «افْتَرَاهُ» شیوهی همیشگی کفار است.

در ضمن قابل یاد آوری است که: از فحوائی این آیه مبارکه با وضاحت معلوم میشود که؛ مخالفان قرآن به عظمت قرآن اعتراف، و آنرا پذیرفته اند.

بصورت مجموع باید گفت که: عوام فریبی از طریق تحقیر و وارد کردن تهمت و افترا، و ایجاد مانع در هدایت شدن دیگران، از بدترین گناهان است که برخی از انسانها به آن دست

می زنند.

همچنان قابل تذکر است که: وارد کردن همچو اتهامات و در پیش گرفتن همچو شیوه‌ها از جانب کفار چیزی جدیدی در تاریخ ادیان ابراهیمی نمیباشد، بلکه این تکنیک و شیوه‌های تخریبی در طول ادوار و زمانهای مختلفی پیامبران و کتب آسمانی، مطرح گردیده ولی در نهایت جز رسوایی چیز دیگری را برای شان ببار نیاورده است.

وَقَالُوا أَأَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ أَكُتِّبَ بِهَا فَهِيَ تَمْلَىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٥﴾

و گفتند افسانه‌های پیشینیان است که برای خود نوشته است، و صبح و شام بر او خوانده می‌شود. (۵)

تفسیر:

نظر و مفکوره را که کافران در مورد قرآن مطرح می کردند این بود که می گفتند: «وَقَالُوا أَأَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ أَكُتِّبَ بِهَا» قرآن از جمله؛ افسانه و خرافات ملت‌های پیشین است که پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور فرموده است که آنرا برایش کاپی و بنویسند. و همین نسخه‌ها، را صبح و شام بر وی خوانده می شود و به استماع او رسانیده می شود، تا که به یاد او بماند، بس همان مطالب یاد شده در اجتماعات بیان گردیده به سوی الله منسوب کرده می شود.

دیده میشود کفار، هم به محتوای قرآن مشکل داشتند و به زعم خویش طوری استدلال داشتند که: گویا این قرآن به فکر و زعم خودشان هیچ نوآوری نداشته، و در ضمن آنرا کتابی جمله از قصه‌های «أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» می‌شمردند است، می‌گفتند که این قرآن داستانهایی بدون اسناد و مدرکی است، که از گذشتگان سینه به سینه نقل شده است، که آنها را این اشاره به پیامبر صلی الله علیه وسلم است در عبارت‌های عمده با فکر و اندیشه توسط اصحاب خویش نوشته است تا که محفوظ بماند.

کافران در جنب که قرآن را زیر سوال بردند، شخصیت بزرگوار رسول الله صلی الله علیه وسلم را هم زیر سوال می بردند که به اصطلاح آنرا «اَكُتِّبَ بِهَا» کاپی یارونویسی کرده است، و همچنان یارانی خیالی برای پیامبر صلی الله علیه وسلم می تراشیدند.

در این آیه مبارکه دومین اتهام که بر پیامبر صلی الله علیه وسلم وارد کردند همانا اینست که: قرآن افسانه‌های پیشینیان و نشأت‌یافته از اخبار و خرافات آنان است و محمد صلی الله علیه وسلم قرآن را از زبان مردمی دیگر برگرفته و از آنها کاپی برداشته و یا اینکه: بعد از آن‌که آنها را بازنویسی کرده آن را از دهان کسانی که بر وی املا می‌کنند، حفظ میکند و خوب یاد می‌گیرد زیرا او خود اُمی و ناخوان بوده توان این را ندارد که آن را از روی این نوشته‌ها حتی بخواند.

حضرت ابن عباس (رض) میفرماید: گویندگان این سخن عبارتند از: «نضر بن حارث» و پیروانش. و افک یعنی بدترین دروغ. (البحر ۴۸۱/۶).

اولاً باید گفت که: قرآن کتاب بی نهایت علمی است نه کتاب افسانه. ثانیاً؛ قرآن ساخته و پرداخته دست بشر نیست، بلکه فرستاده‌ی کسی است که به تمام اسرار عالم علم دارد. قرآن عظیم الشان با عظم‌ترین کتابی که حاوی دستوراتی اسرارآمیز می باشد، که با تأسف ما بشریت توان آنرا نیافته ایم که بر همه اسرار آن دست یابیم و آنرا سرمشق و رهنمای عمل در زندگی خویش قرار دهیم.

قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٦﴾

بگو: آن را ذاتی نازل کرده است که نهانیهای آسمان و زمین را می‌داند. یقیناً او آمرزگار (و) مهربان است. (۶)

تفسیر:

«يَعْلَمُ السِّرَّ...»: اشاره به این است که قرآن ساخته و پرداخته مغز بشر نیست و با کمک این و آن تنظیم نوشته و تحریر نشده است، بلکه تألیف این کتاب با عظمت الله متعال است این کتاب معجزه بوده و یکی از اسرار جهان بشریت است. طوری که در این آیه مبارکه می‌فرماید: ای محمد! بگو: خدای دانا و توانا آن را نازل کرده است که هیچ چیز در آسمان و زمین بر او پوشیده نیست. «إِنَّهُ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً» خدای قادر در کيفر و عقوبت شما تعجیل نمی‌کند، بلکه به عنوان دلسوزی و رحم به حال شما مهلت می‌دهد؛ زیرا میدان بخشودگیش وسیع و نسبت به بندگان مهربان است. و حتی دروازه توبه اش برای کفاری که قرآن را افسانه بیش و پیامبر صلی الله علیه و سلم را دروغگو مخاطب نموده است هم باز است. باید با تمام قوت و صلابت گفت که قرآن، ساخته دست بشر نیست، بلکه فرستاده‌ی کسی است که به تمام اسرار عالم آگاهی همه جانبه دارد. قرآن عظیم الشان حاوی دستوراتی اسرارآمیز است که از همه بشر می‌خواهد تا آنرا درک، و رهنمود زندگی خویش قرار دهد.

وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا (۷)

وگفتند: این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟ چرا فرشته‌ای به سوی او نازل نشده که همراه او بیم دهنده باشد؟ (۷)

تفسیر:

در این آیه مبارکه سومین اتهام که از جانب مشرکان وارد می‌شد، اتهام است که در شخص پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌باشد: آنان می‌گفتند: این چه پیامبری است که مانند ما غذا می‌خورد و مانند ما و برای انتظام امور زندگی خویش به دنبال کسب کار و بار و معاش در بازارها می‌گردد؟ او نه فرشته است و نه پادشاه؛ زیرا فرشته خوراک نمی‌خورد و پادشاه در بازار رفت و آمد ندارد. یعنی چرا الله متعال با وی فرشته‌ای را بر او موظف نساخته که؛ وی را در امر رسالت یاری و پشتیبانی و تصدیق کرده و بر رسالت وی شهادت دهد. قابل تذکر است که: در جمله «ما لهذا الرَّسُولِ» علاوه بر این که او را انکار می‌کنند متضمن مسخره و استهزاء نیز هست.

أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا (۸)

یا [چرا] گنجی به سوی او افکنده نمی‌شود؟ یا باغی برای او نمی‌باشد که از [میوه‌های] آن بهره مند شود؟ و ستمکاران گفتند: [ای مردم!] شما جز مردی جادو شده را پیروی نمی‌کنید!! (۸)

تفسیر:

به تأسف باید گفت که: برخی از انسانها، کمال را عیب و نقص تلقی می‌کنند، زندگی عادی رسول الله صلی الله علیه و سلم و حضور وی در میان مردم، که برای رهبر کمال است،

آنرا هم زیر سؤال بردند و گفتند:

چرا گنجی و خزانه ای از آسمان بر وی نیامده تا از کار و کسب بی‌نیازش گرداند؟ یا چرا باغی سبز و خرمی باغ پر از میوه برایش نداد که از میوه‌های آن بهره گیرد؟ در آیه مبارکه کافران به مؤمنان می‌گفتند: «وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا»: ای گروه مؤمنان! شما فقط از یک انسان افسون شده که عقل وی مغلوب سحر و جادو شده، و عقل خویش را از دست داده است و او گمان میکند که پیامبر خدا می‌باشد پیروی و اطاعت می‌کنید. از این تعبیر جاهلانه شان بر می‌آید که: تمام این پیشنهادها و سخنان شان ظالمانه و ستمگرانه و به دور از عدل و انصاف مطرح می‌شد.

باید گفت که: ظالمین و مستکبرین هر لحظه در جستجو بهانه‌گیری جدیدی بودند، همینکه از مطرح کردن یک بهانه مأیوس می‌شدند، دست به طرح بهانه‌ی و دسیسه و بهانه تراشی جدیدی می‌زدند، و به اصطلاح بهانه‌ جدید را جایگزین بهانه قدیمی خود می‌ساختند. بطور مثال در آیه قبلی خواندیم که مشرکین مطرح ساختند که پیامبر نباید برای دست آوردن مایحتاج و رفع ضروریات زندگی و معیشت روزمره خویش از جمله نان و غذا، در میان مردم حضور یابد. طوریکه در (آیه 7 این سوره) یاد شد که کفار می‌گفتند: «مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَ يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ» (این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟).

در آیه متذکره توقع کفار اینست که پیامبر صلی الله علیه وسلم باید خودکفا باشد تا به حضور در بازار و میان مردم احتیاج و ضرورتی نداشته باشد، و «يُلْقَى إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ» (آیه 8 فرقان) [چرا] گنجی به سوی او افکنده نمی‌شود؟ یا باغی برای او نمی‌باشد. باید گفت که خواست خداوند متعال در مورد محمد صلی الله علیه وسلم این بود که او در صفوف مسلمانان فقیر و در وضع و حال آن قرار گیرد، و خود آن حضرت صلی الله علیه وسلم هم برای خود این را پسند فرموده بود. طوریکه در مسند امام احمد و جامع ترمذی از حضرت ابو اسامه مروی است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: پروردگارم به من فرمود که تمام بطحاء مکه و کوه‌های آن را برای تو طلا خواهم کرد، من عرض کردم که خیر، پروردگار! این مورد پسند من است که روزی سیر باشم (که بر آن الله را شکر بگویم) و روزی گرسنه باشم (که بر آن صبرکنم)، و حضرت عایشه فرمود که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: که اگر می‌خواستم کوه‌های طلا همراه با من به گردش در می‌آمدند. (تفسیر مظهری).

خلاصه‌ی آن این است که ماندن عموم انبیاء در فقر و فاقه مبتنی بر مصلحت عموم مردم و هزارها حکمت الهی است، و باز هم ماندن آنها بر این حالت اجباری نیست، بلکه اگر آنان بخواهند، خداوند آنها را بسیار ثروتمند و مالک اموال می‌گرداند، ولی الله متعال ذات آنها را به گونه‌ای قرار داد، که با مال و ثروت علاقه‌ای ندارند و فقر و فاقه را پسند می‌کنند.

انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ﴿٩﴾

ببین چگونه برای تو مثلها زدند و گمراه شدند، در نتیجه هیچ راهی نمی‌یابند. (۹)

تفسیر:

رها کردن منطق و معجزه و کمالات پیامبر و رفتن به سراغ مال و مقام و بهانه‌جویی، گمراهی است.

الله متعال در این آیه مبارکه میفرماید: «أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا» ای محمد! نگاه کن چگونه درباره‌ی تو آن سخنان عجیب، سخنان دروغین عجیب و غریب را بر زبان آوردند؟ سخنانی که از منتهای دوری از حق گویی به «ضرب المثل» می ماند.

هدف از کلمه «الأمثال»: در آیه مبارکه؛ عبارت است از پیش کردن مثال‌های بی پایه و بی اساس و تشبیهات نادرست و ناروا و در نهایت مطرح ساختن پیشنهادات عجیب و غریب علی صابونی مفسر تفسیر صفوة التفسیر مینویسد:

کفار برای پیامبر صلی الله علیه و سلم پنج صفت را ذکر کردند و معتقد بودند این صفات مخل رسالت میباشند؛ زیرا آنها گمان می‌کردند که پیامبر باید در جسم و بدن بر دیگران برتری داشته باشد، و این اوج نادانی و سفاهت است.

خدا به دو صورت سخن پوچ آنها را رد کرده است: اول، متعجب ساختن پیامبر صلی الله علیه و سلم از تناقضات شان؛ چرا که گاهی می‌گفتند شاعر است و زمانی می‌گفتند ساحر است و زمانی هم می‌گفتند دیوانه است. تا جایی که سخنان بی پایه و اساس و نادرست به دلیل عجیب و غریب بودنش به صورت «ضرب المثل» درآمده است. دوم، اگر خدا می‌خواست چیزهای بهتر از موارد پیشنهاد شده توسط آنان را به پیامبر خود عطا می‌کرد. و از آنچه آنها تصورش را می‌کردند، بهتر و مهمتر به او می‌داد.

تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا ﴿١٠﴾

بزرگ [و خجسته] است کسی که اگر بخواهد بهتر از این را برای تو قرار می دهد باغ‌هایی که از زیر (قصرها و درختان) آن نهرها روان است و برای قصرهایی مجلل قرار میدهد. (۱۰)

تفسیر:

در آیات قبلی بیان شد که کفار از پیامبر صلی الله علیه وسلم، توقع گنج و باغ را بعمل آوردند، در این آیه مبارکه میفرماید: اگر الله متعال بخواهد به جای يك باغ، باغ‌هایی را در اختیار پیامبر می‌گذارد.

و هدف از فرموده پروردگار با عظمت که میفرماید: «تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ» برکات الهی بزرگ و خجسته، نامش مقدس، فضایلش عام، خیرش بسیار و جلالش عظیم است؛ همان ذاتی که هرگاه بخواهد ای پیامبر بهتر از آنچه را که کافران نام بردند برایت ارزانی می‌دارد. یعنی عظمت پروردگار به حدی است که اگر می‌خواست، از نعمتهای دنیا، بهتر از آن برایت قرار می‌داد که آنها گفته اند.

«جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»: اگر الله متعال می‌خواست باغ‌ها و بستانهایی متعدد به تو عطا میکرد که در آن نهرهای آب زلال و گوارا جاری است. جمال مناظر آن‌ها دلگشا و بها و رونق آن‌ها روح افزاست آری!

باغ‌هایی به تو عطا می‌کرد، نه آنچنان که آنها می‌گفتند: چرا باغی ندارد که از آن بخورد؟! «وَّيَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا»: و اضافه بر آن باغ‌ها، قصرهای بلند و وسیع و باشکوه مانند کاخ شاهان، به تو عطا میکرد.

مفسر ضحاک میفرماید: وقتی مشرکین بینوایی را برای پیامبر عار و ننگ قلمداد کردند، پیامبر غمگین شد، آنگاه جبرئیل نزد او آمد و او را دلداری داد، در آن هنگام که سرگرم صحبت کردن با جبرئیل بود، ناگهان دری از آسمان گشوده شد، آنگاه جبرئیل گفت: ای

محمد! مژده باد این رضوان خزانہ دار بهشت است. از جانب خدایت آمده است که تو را راضی کند.

آنگاه رضوان بر پیامبر سلام کرد و گفت: خدا تو را مخیر کرده است که «پیامبر و پادشاه باشی» یا «پیامبر و بندهی خدا». با خود دسته کلیدی نورین و درخشان داشت. سپس گفت: این کلید گنجینه‌های زمین می‌باشند. پیامبر صلی الله علیه و سلم به جبرئیل نگاه کرد و با او مشورت نمود، اما جبرئیل با دست اشاره کرد که فروتن باش. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: بلکه ترجیح میدهم که پیامبر و بنده باشم. بعد از آن تا زمانی که در قید حیات بود، آسوده خوراکی نخورد. (حاشیه‌ی شیخ زاده بر بیضاوی ۴۴۴/۳).

شأن نزول آیه 10:

792- ک: ابن ابوشیبہ در «مصنف» و ابن جریر و ابن ابوحاتم از خیمه روایت کرده اند: خدا به پیامبر گفت: اگر خواسته باشی گنجینه‌های روی زمین و کلیدهای آنها را به تو ببخشم، این کار نعمت‌های آخرت را که نزد ما موجود است کم نمی‌کند و اگر خواسته باشی هر دو را یک جا در آخرت به تو بدهم. پیامبر گفت: هر دو را در آخرت به من عطا نما. پس آیه «تَبَارَكَ الَّذِي إِن شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِّنْ ذَلِكَ» نازل شد.

همچنان روایت شده است که این آیه را رضوان کلیددار بهشت درحالی که جبرئیل علیه السلام نیز همراه وی بود، بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل کرد. چون رضوان فرود آمد، بر رسول الله صلی الله علیه وسلم سلام کرد و گفت: ای محمد! رب العزه به تو سلام می‌گوید و بعد از آن این صندوقچه‌ای است ناگهان دیدند که صندوقچه‌ای از نور است که می‌درخشد سپس گفت: پروردگارت به تو می‌گوید: کلیدهای گنج‌های دنیا درون این صندوقچه است و بدان که دادن اینها به تو، از عطایای آخرت نیز به اندازه بال پشه‌ای کم نمی‌کند. در این اثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم به سویی جبرئیل علیه السلام نگرستند، نگاهی حاکی از آنکه مشورت وی را می‌طلبند، جبرئیل علیه السلام دست‌خویش را بر زمین زد. یعنی: به این امر اشاره داشت که نپذیرند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: ای رضوان! مرا به آنها نیازی نیست، نزد من فقر و این‌که بنده‌ای شکیب و شکرگزار باشم دوست‌داشته‌تر است. رضوان گفت: چه نیکو انتخابی کردی، الله با توست.

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه در آیات متبرکه قبلی به رد شبهه‌ها پرداخته شد، اینک در آیات (11 الی 20) موضوعاتی در باره انکار و احوال مشرکان در روز رستاخیز، گردهمایی مردم در آن روز، و این‌که: پیامبر بشر است، به بیان گرفته میشود.

همچنان در آیه 20 بجواب آنانی پرداخته میشود که: می‌گفتند: این چگونه ممکن است کسی که پیامبر باشد، و مثل سایر انسانها، بخورد و بیاشامد و مانند سایر مردم در بازار راه برود و خرید و فروش کند؟! و

بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا ﴿١١﴾

(اینها همه بهانه است) بلکه آنها قیامت را تکذیب کرده اند و ما برای کسی که قیامت را انکار کند آتش سوزانی آماده کرده ایم. (11)

تفسیر:

بل: بلکه، یعنی، آن اوصاف و شبهات پنجگانه‌ای که در پیش بیان شد و با پیامبری تعارض

دارد، مردود است. الساعة: روز قیامت، رستاخیز، معاد. «سعیرا»: آتش سوزان، دوزخ.

دیده می شود که: سرچشمه‌ی همه بهانه گیری های را که کفار، در برابر پیامبر صلی الله علیه وسلم، مطرح می داشتند ناشی از بی اعتقادی شان از برپایی روز قیامت سر چشمه می گیرد. به یاد داشته باشید که: تکذیب از قیامت بی نهایت خطرناک است. و مطابق حکم قرآنی؛ گناه بزرگی بوده و عذاب بزرگی راهم به دنبال دارد. در این آیه مبارکه میفرماید: ای پیامبر! کافران به این علت که تو غذا نمیخوری و در بازارها راه می روی، تو را تکذیب نکرده‌اند بلکه آنها در حقیقت حساب و روز بازگشت یعنی روز معاد و قیامت را تکذیب کرده‌اند. منشأ انکار آنها از وحدانیت الله متعال و حقانیت دعوتت است.

طوری‌که امام طبری در تفسیر این آیه میفرماید: یعنی مشرکان به خاطر این که خوراک میخوری و در بازار میگردی، خدا را تکذیب نکرده و حقیقتی را انکار نمی‌کنند که تو آورده‌ای، بلکه به این سبب است که آنها به روز رستاخیز ایمان و یقین ندارند و آن را تکذیب می‌کنند. و ما هم برای آنان که حشر را تکذیب می‌کنند، آتشی آماده داریم که بر آنان زبانه کشیده و شعله‌ور است. (تفسیر طبری ۱۸/۱۴۰).

إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيْطًا وَزَفِيْرًا ﴿١٢﴾

چون [دوزخ] از فاصله‌ای دور آنان را ببیند، خشم و خروشی از آن میشنوند. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَغِيْطًا»: خشم، فریاد خشم. زفیرا: خروش بر آوردن، جوشش، صدای تند بازدم که از انتهای جوف بیرون میریزد، فریاد و ناله. [هود/۱۰۶] [انبیاء/۱۰۰].
راغب اصفهانی گفته است این آیه مانند «تَكَادُ تَمِيْزُ مِنَ الْعَيْطِ؛ ملك آیه: 8» است که آن نیز درباره جهنم است

«زَفِيْرًا» زفیر: خروشی است که به هنگام شدت خشم از درون شخص بیرون می‌آید. یعنی: دوزخ چنان بر کفار قهر، خشمگین و خروشان است که نزدیک است از شدت خشم بر آنان، از هم بدرد. (تفسیر نور: مصطفی خرمدل) همچنان «زَفِيْرًا» به معنی فریاد باشد مانند «سَمِعُوا لَهَا شَهِيْقًا وَ هِيَ تَفُوْرُ مَلِكُ / 7» رجوع شود به (انبیاء/ 100) این لفظ سه بار در قرآن تذکر یافته است.

تفسیر:

و نعره‌ای مانند نعره‌ی الاغ را از آن میشنوند. ابن عباس (رض) گفته است: وقتی انسان به سوی آتش کشیده میشود، آتش مانند قاطری که جو را دیده است، صدا درمی‌آورد و نعره‌ای بر می‌کشد که همه کس از آن می‌ترسد. به خاطر ایجاد خوف و ترس، «رؤیت» به «مِنْ مَكَانٍ بَعِيْدٍ» مقید شده است.

مساحت و وسعت دوزخ، آن قدر بزرگ و عظیم است که روز قیامت اگر از او سؤال کنند: آیا پر شدی؟ میگوید: آیا باز هم هست؟ «هَلْ امْتَلَأَتْ وَ تَقُوْلُ هَلْ مِنْ مَزِيْدٍ» (ق، 30) ولی با همه‌ی بزرگی دوزخ، خلافتکار در آن، مکان تنگی دارد. مانند وجود میخ در دیواری بزرگ که هم بزرگی دیوار حقیقت دارد و هم تنگی مکان میخ.

وَإِذَا أُلْفُوا مِنْهَا مَكَانًا ضِيْقًا مُّقْرَنِيْنَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُوْرًا ﴿١٣﴾

و هنگامی که آنانرا در حالی که با غل و زنجیر به هم بسته شده اند در مکانی تنگ از آن

آتش سوزان بيفکنند، در آنجا فریاد مرگ خواهی سر دهند. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُقَرَّنِينَ»: کسانی که دست‌ها و پاهایشان را با غل و زنجیر به هم بسته باشند (ابراهیم آیه: 49).

تفسیر:

«وَإِذَا أَلْفُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا»: وقتی که کفار در جهنم به جایی تنگ در حالیکه دست‌های شان با زنجیرها به گردن‌های شان انداخته و بسته شده است در تنگنایی سخت از دوزخ بیندازند آن‌ها از شدت خوف و ترس چیغ و فریاد می‌کشند.

«قرن» طنابی است که به آن چیزی را می‌بندند. در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم از این معنی مورد سؤال قرار گرفتند پس فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، آنان با چنان فشاری به دوزخ در آورده می‌شوند چنان‌که میخ به فشار در دیوار فرو برده می‌شود». ابن عباس (رض) فرموده است: جای آنان به حدی تنگ می‌شود که حتی جای نیزه انداختن نمی‌ماند. (البحر ۴۵۸/۶).

«دَعَا هُنَالِكَ ثُبُورًا»: «دَعَا»: فریاد می‌دارند. ندا می‌زنند، آرزوی مرگ خود را می‌طلبند. «هُنَالِكَ»: در آن مکان تنگ. «ثُبُورًا»: هلاک. یعنی فریاد می‌زنند، دوزخیان می‌گویند: ای مرگ بیا و ما را دریاب، وقتت فرا رسیده است.

مرگ ما را دریاب تا نابود شویم و از عذاب نجات یابیم. (سوره: نبا / 40).

در چنان مکانی بر خود شیون و زاری و واویلا سرداده و می‌گویند: ای وای بر ما! ای مرگ بر ما! و برای رهایی از آزاری شدیدتر از مرگ، مرگ را آرزو می‌کنند. گفته‌اند: شدیدتر از مرگ آن است که برای رهایی از آن مرگ را آرزو کنند.

ابن‌کثیر می‌فرماید: «ثُبُور»: جمع‌کننده معانی هلاکت، بربادی، ویرانی و زیان است». در حدیث شریف به روایت انس بن مالک (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «اولین کسیکه بر وی جامه‌ای از آتش پوشانده می‌شود ابلیس است، او آن جامه را بر پیشانی خویش گذاشته و از پشت سر خویش آن را میکشد در حالیکه نسل وی به دنبال وی اند و در این حال فریاد می‌کشد: ای هلاکت! کجایی، مرا دریاب! و نسل و تبار وی هم فریاد میکشند: ای هلاکت ما را دریاب! تا چون در پرتگاه دوزخ قرار داده شوند، ابلیس می‌گوید: یا ثُبُوراه! یعنی: ای هلاکت! مرا دریاب. و نسل و تبارش نیز چنین صدای را سر میدهند، در این وخت است که برای شان گفته می‌شود:

لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا ﴿١٤﴾

[به آنان می‌گویند:] امروز یک بار درخواست مرگ نکنید، (بلکه برای خود) بارها نابودی را بخواهید. (۱۴)

تفسیر:

«ثُبُورًا كَثِيرًا»: هدف از آن واویلاها و ناله‌های پشت سر یکدیگر را می‌گویند بطور مثال صدا می‌زنند و ای مرگ و ای مرگ‌های مکرر است. در قیامت، برای کفار فریادرسی نیست آنان در دوزخ به زاری می‌گیرند. به آنان گفته می‌شود: امروز یکبار مرگ خود را نخواهید، بلکه بارها و بارها مرگ خود را بطلبید؛ زیرا عذاب و آزار سختی که در آن قرار دارید،

و مدت این عذاب طولانی و پایان ناپذیر است در حالیکه سختی و عذاب مرگ چند لحظه‌ای بیش نیست، مقتضی آن است که همیشه و هر لحظه آن مرگ را آرزو کنید.

زیرا هرگز گرفتاری‌تان را گشایشی روی نمی‌دهد و ابداً غم و پریشانی‌تان از بین نمی‌رود. و بدین ترتیب آنها از قبول شدن دعا و تخفیف عذاب و از تحقق آرزوی هلاکت و نابودی است که نجات‌دهنده آنان از آن عذاب سخت است. ناامید می‌گردند.

قُلْ أُولَٰئِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَّمَصِيرًا ﴿١٥﴾

بگو: آیا این [آتش سوزان] بهتر است یا بهشت جاودانی که به پرهیزکاران وعده داده اند که پاداش و بازگشت گاه آنان است؟ (۱۵)

تفسیر:

قرآن عظیم الشان میفرماید که: بهشت، جاودانی است. و وعده‌ی الله متعال در مورد جنت، هم قطعی است.

ای پیامبر! به طریق توبیخ و سرزنش به کافران بگو: آیا این آتش زبانه کشیده بهتر است، یا بهشت جاودانی است که حق تعالی به بندگان پرهیزگار، شایسته، با اخلاص خویش در مقابل عمل نیکشان وعده داده شده.

این کثیر فرموده است: الله میفرماید: ای محمد! چنین است وضع و حال بدبختان که دوزخ با چهره‌ای در هم کشیده و بسیار خشمگین و غرآن آنها را می‌پذیرد، پس به زنجیر کشیده میشوند و در مکانی تنگ جا می‌گیرند، به گونه‌ای که قدرت حرکت و بازکردن زنجیر را ندارند و نمی‌توانند از آن وضع رها شوند، آیا چنین وضعی بهتر است یا بهشت جاویدان که الله متعال وعده‌ی آن را به متقیان داده است؟ (تفسیر ابن کثیر ۲/۶۲۶).

امام فخر رازی میفرماید: اگر گفته شود: چگونه به آنها گفته می‌شود: آیا عذاب بهتر است یا بهشت جاویدان؟ و آیا درست است عاقل بپرسد: آیا شکر خوب است یا حنظل؟ در جواب می‌گوییم: در موقع سرزنش و توبیخ چنین سؤالی درست است؛ مثلاً آقایی مالی را به بنده‌اش می‌دهد، اما بنده از قبول آن امتناع می‌ورزد و تکبر نشان می‌دهد، آنگاه آقا او را به شدت میزند و به عنوان توبیخ می‌گوید: نوش جان! آیا این لذت بخش است یا آن؟ (تفسیر کبیر ۲۴/۵۷).

لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ وَعْدًا مَسْنُورًا ﴿١٦﴾

در آنجا هر چه بخواهند در حالی که جاودانه اند برای آنان فراهم است، این بر عهده پروردگارت وعده‌ای است درخواست شده [و مورد انتظار اهل ایمان از خدای بخشنده و کریم.] (۱۶)

تفسیر:

انسان، تنها در بهشت است که به همه‌ی آرزوهای دلخواه خویش دست می‌یابد: «لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ» در بهشت هر نعمتی را که آرزو می‌برد، برایشان فراهم میشود. در بهشت، هر چه بخواهند هست.

«لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ» ولی در مورد دوزخیان چنین نیست. طوری که قرآن عظیم الشان میفرماید: «وَجِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّرِيبٍ» (آیه 45 سوره سبأ) (سرانجام) میان آنان و آن چه میخواستند جدایی افتاد، همان گونه که از دیر باز با امثال ایشان چنین شد، زیرا آنان در شك و تردید سختی بودند. «خَالِدِينَ»: برای همیشه در آن باقی خواهند ماند.

«عَلَى رَبِّكَ وَعَدَاً مَسْئُلاً»: الله متعال عمل به وعده‌های خود را بر خود لازم کرده است. یعنی: این وعده‌ای است که بهشتیان وفا به آن را از پروردگارشان درخواست کرده‌اند و او هم به این وعده وفا می‌کند و مسئول تحقق این وعده است.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ ﴿١٧﴾

و [یاد کن] روزی را که الله آنان را و آنچه را بجای الله می‌پرستیدند جمع کند، و (به معبودان) می‌گوید: آیا شما این بندگانم را گمراه کرده‌اید، یا خودشان راه را گم کردند؟ (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَا يَعْبُدُونَ»: هدف عیسی و عَزْریر و فرشتگان و دیگر ذوی‌العقولی است که پرستش شده‌اند (مراجعه شود به سوره های: مائده / آیه 116، توبه/آیه 30، انبیاء / آیه 26، سبا / آیات 40 و 41). (تفسیر نور مصطفی خرمدل).

تفسیر:

«وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» قبل از همه باید گفت که: خدا پرستی، در فطرت همه‌ی انسان‌ها وجود دارد و انحراف بشر عارضی است. در این آیه مبارکه می‌فرماید: آن روز پرخوف و ترس را به یاد بیاور (روز رستاخیز) خدای متعال کافران را با درختان و سنگ‌هایی که می‌پرستیدند.

یکجا محشور می‌سازد. این بدین معنی است که: در قیامت، غیر از انسان موجودات دیگری نیز مبعوث خواهند شد، مانند بت‌ها.

مجاهد گفته است: آنها عبارتند از عیسی و عَزْریر و فرشتگان. «فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ» سپس از آن معبودان باطل می‌پرسد: آیا شما بودید که بندگانم را از صراط مستقیم، از شاهراه هدایت به بیراهه کشانده و ایشان را به سوی پستی و گمراهی فراخواندید؟ «أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ» یا که آن‌ها خود از راه هدایت منحرف شدند و بی‌آنکه شما دستورشان دهید به عبادت شما برخاستند؟

قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا ﴿١٨﴾

انها (در جواب) می‌گویند: تو را به پاکی یاد می‌کنیم، برای ما سزاوار نیست که غیر از تو دوستانی بگیریم، بلکه آنان و پدرانشان را (از همه نعمت‌های دنیوی) برخوردار ساختی تا آنجا که یاد تو را فراموش کردند، و قوم هلاک شده بودند. (۱۸)

تفسیر:

کلمه «سُبْحَانَكَ» در دو مورد بکار برده می‌شود؛ یکی در مورد تعجب و دیگری در مورد برخورد با عقائد و سخنان انحرافی.

«قَالُوا سُبْحَانَكَ» با ابراز تعجب از این گفته می‌گویند: پروردگارا! ما تو را از کار زشت و ننگین این گروه مشرک، تنزیه و تقدیس می‌کنیم؛ تو برتر و والاتر از آنی که ما به جای تو مورد پرستش قرار گیریم یا ما جز تو دوستانی بگیریم؛ «ما كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ» نه ما و نه هیچ کس حق نداریم برای شریک قرار دهیم و در عبادت دیگری را شریک تو قرار دهیم.

«وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ»: ولی تو خود این گروه کافر را از انواع نعمت‌ها

همچون مال، جاه، فرزندان، سلامتی و تندرستی برخوردار گردانیدی تا بدانجا که دینت را فراموش کرده و از یادت غافل شدند.

«وَكَاثُوا قَوْمًا بُورًا» آنان در حقیقت قومی هلاک شده بودند که خواری و خذلان از طاعت رحمان بازشان داشت، در نتیجه دچار زیان و خسران شدند.

الله متعال کافران را توبیخ نموده و میفرماید:

فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَنْ يَظْلِمُ مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا ﴿١٩﴾

قطعاً [خدایانتان] در آنچه می‌گفتید شما را تکذیب کردند در نتیجه نه می‌توانید [عذاب را از خود] دفع کنید و نه [خود را] یاری نمایید و هر کس از شما شرک و رزد عذابی سهمگین به او می‌چشانیم (۱۹)

تفسیر:

باید یادآور شد که: انسان مشرک در قیامت از هیچ حمایتی برخوردار نیست و از عملی ساختن هر اقدامی برای نجات خود عاجز و ناتوان است.

«فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ بِمَا تَقُولُونَ» به مشرکان گفته میشود: اینک آن خدایان‌تان که به ناروا مورد پرستش قرار داده‌اید، شما را در ادعا و افتزای‌تان تکذیب کرده‌اند. یعنی اینکه: معبودهای خیالی و بت‌ها، نه تنها یار شما نیستند، بلکه کار شما را نیز تخطئه و تکذیب می‌کنند.

«فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا» پس ای کافران! قدرت دفع عذاب را از خود ندارید و نمی‌توانید در رهایی از این بلایا به خود کمک هم نمایید.

«وَمَنْ يَظْلِمُ مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا»: بعد از آن آیه مبارکه تمام مکلفان را مورد خطاب قرار داده می‌فرماید قطعاً هر کس بر کفر بمیرد و به علت شرک و رزوی بر خویشتن ستم کند، او را در آتش جهنم عذاب سختی است.

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا ﴿٢٠﴾

ما هیچ‌یک از رسولان را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه غذا می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند، و بعضی از شما را، وسیله امتحان بعضی دیگر قرار دادیم، آیا صبر و شکیبایی می‌کنید؟ (و از عهده امتحانات بر می‌آیند) و پروردگار تو بصیر و بینا بوده و هست. (۲۰)

تفسیر:

همانطوریکه در آیه‌ی هفتم این سوره، مبارکه بهانه جویی کفار را درباره‌ی زندگی عادی پیامبر اسلام مطالعه نمودیم، خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: همه‌ی انبیاء غذا می‌خورند و با مردم و در میان آنان بودند، و مصروف کسب و کار و تجارت در بازارها رفت و آمد می‌کردند.

در این آیه مبارکه می‌فرماید: پس چرا آنان این را از تو انکار می‌کنند و بر تو ایراد می‌گیرند؟ این آیه در جواب گفته‌ی آنهایی آمده است که می‌گفتند: «ما لهذا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ؟ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَ تَصْبِرُونَ» و بعضی از انسان‌ها را برای بعضی دیگر وسیله‌ی بلا و آزمایش قرار دادیم، خدا ثروتمند را به فقر و شریف را به پستی و تندرست را به مریض مبتلا می‌کند تا صبر و تحمل و ایمانتان در بوته‌ی آزمایش قرار گیرد و معلوم شود که آیا سپاسگزارید یا ناسپاس؟ (تفسیر صفوة التفاسیر علی صابونی)

حسن بصري فرموده است: نابینا میگوید: اگر خدا میخواست مرا مانند فلان بینا می‌کرد و بینوا میگوید: اگر خدا میخواست مرا نیز مانند فلان ثروتمند می‌کرد، و مریض میگوید: اگر خدا میخواست مرا هم مانند فلان تندرست و سالم می‌کرد. (تفسیر طبری ۱۴۴/۱۸).

«وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا» پروردگارت همواره بینا است و میداند چه کسی شکیب است یا نالان، و میداند چه کسی سپاسگزار است و چه کسی یک ناسپاس؟

شان نزول آیه 20:

793- واحدي از طريق جويبر از ضحاک از ابن عباس(رض) روايت کرده است: چون مشرکان رسول الله را به خاطر فقر و نیازمندی سرزنش کردند و گفتند: چگونه پیغمبر است که غذای ناچیز می‌خورد و در بازارها گردش میکند. گفتار آنها پیامبر صلی الله علیه وسلم (را اندوهگین ساخت. پس آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ...» نازل شد. (واحدی 655 از اسحاق بن بشر از جویبر مفصل ذکر کرده است.

این اسناد جداً ضعیف است اسحاق متروک و جویبر و ضحاک با ابن عباس(رض) ملاقات نکرده اند.)

794- ابن جریر از طریق سعید و عکرمة از ابن عباس(رض) به این معنی روایت کرده.(طبری 26315).

پایان جزء هجدهم

خوانندگان گرامی!

در آیات (21 الي 29) موضوعاتی درباره ای درخواستهای ناروای مشرکان و فرجام شان را مورد بحث قرار میدهد. از آنجمله در آیات متبرکه (21 الي 24) به رد آنشبهه ای مشرکان می پردازد که میگویند: چرا خداوند فرشتگان را به سرزمین نمی فرستد تا بر حقانیت و ادعای محمد شهادت دهند و یا این که چرا الله را نبینیم که پیامبری محمد را تأیید کند؟

همچنان در آیات (25 الي 29) از فضاي خوفناک و حراس افگن روز قیامت و فرود آمدن فرشتگان در آن روز خبر می دهد که همگان زیر نظر فرشتگان اند و کفر پیشگان ظالم برای عمر از دست رفته و زیانده، انگشت حسرت و پشیمانی می گزند و میگویند: ای کاش از آن پیامبر اطاعت می کردیم و امروز را نمی دیدیم و فریب ابلیس را نمی خوردیم!

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا ﴿٢١﴾

و کسانی که به ملاقات ما امید ندارند می گویند چرا فرشتگان بر ما نازل نمی‌شوند، یا چرا پروردگاران ما را نمی‌بینیم؟ به راستی آنان خویشان را بزرگ شمردند و طغیان بزرگی کردند. (۲۱)

تفسیر:

خداوند متعال بعد از این که موضوع انکار نبوت را توسط مشرکین و تکذیب قرآن از جانب آنان در آیات فوقانی به بیان گرفت به تعقیب آن به منظور تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه وسلم به ارایه قصه های برخی از پیامبران پرداخته و در ضمن یادآور میشود که

چه بلایی های نبود که به سر اقوام تکذیب کننده‌ی ببار نیامد.

باید یاد آور شد که: بی‌اعتقادی به قیامت، مایه‌ی بهانه‌گیری در برابر انبیاست کافرانی که به لقای پروردگار با عظمت در روز قیامت باور نداشته و آن موعد را انتظار نمی‌برند گفتند: «لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةَ» چرا الله متعال فرشتگان را بر ما نازل نکرد و خبر صدق محمد را به ما نگفتند؟

«أَوْ نَرَى رَبَّنَا» چرا پروردگار خود را به چشم سر نمی‌بینیم تا پیام رسالت را از خود وی بشنویم؟

ابو حیان در تفسیر خویش می‌فرماید: تمام این سخنان بر سبیل ایجاد دردسر و لجاجت و ماجراجویی آمده است و گرنه در صورتی که می‌اندیشیدند و عقل خود را به کار می‌گرفتند معجزاتی که حضرت محمد صلی الله علیه وسلم آورده بود کافی بود. (البحر ۶/۴۹۱).

«لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ»: قطعاً این گروه بد کار، بسیار از خود راضی و در تجاوز از حد بسی طغیانگر و سرکش اند؛ «وَعَتَوْا عُتْوًا كَبِيرًا» زیرا برای خویش مقام و منزلتی را خواستند که اصلاً شایستگی‌اش را ندارند. و مطابق اصطلاح مشهور مردم پای خویش را از لحاف خویش بیرون کرده و در ظلم و بغاوت از حد تجاوز کردند، تا به آخرین نقطه‌ی ستمگری و استکبار رسیدند.

يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَّحْجُورًا ﴿٢٢﴾

روزی که آنان فرشتگان را می‌بینند، آن روز برای مجرمان هیچ مزه‌ای نیست؛ و آنان [به فرشتگان] می‌گویند: [از شما درخواست داریم که ما را] امان دهید [و آسیب و گزند عذاب را از ما] مانع شوید. (۲۲)

تفسیر:

«وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَّحْجُورًا»: ملایک به آنها می‌گویند: بهشت بر شما حرام و ممنوع است و از رحمت خدا دورید.

ابن کثیر گفته است: این گفتگو در حالت احتضار روی می‌دهد، آنگاه که ملایک به آنها مزه‌ی آتش دوزخ می‌دهند و مأمور قبض روح در وقت خروج روح کافر می‌گوید: ای روح ناپاک! از بدن و جسد ناپاک بیرون شو. و به سوی شراره‌ی آتش و گرمای بسیار سوزان و تیره بیرون شو. اما روح از خروج امتناع می‌ورزد و در تمام بدن پخش و پراکنده می‌شود. آنگاه با شلاق آهنین او را می‌زنند، به عکس روح مؤمنان؛ چون در آن حالت به آنها مزه‌ی خیرات و مسرات می‌دهند: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (آیه: 30 فصلت) (همانا کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست، پس (براین عقیده) مقاومت نمودند، فرشتگان بر آنان نازل میشوند (و می‌گویند): نترسید و غمگین مباشید و بشارت بادبر شما به بهشتی که پی در پی و عده داده میشدید). (تفسیر ابن کثیر ۲/۶۲۸).

وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا ﴿٢٣﴾

و ما به [بررسی و حسابرسی] هر عملی که [به عنوان عمل خیر] انجام داده اند، می‌پردازیم، پس همه آنها را غباری پراکنده می‌سازیم. (۲۳)

تفسیر:

«وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ» مشرکان اعمالی را انجام می‌دادند که در شکل و صورت عمل نیک بود، از قبیل نیکی کردن با پدر و مادر و صلّه‌ی رحم و غذا دادن به مساکن.

وامثال آن، مگر الله متعال به سبب کفر و شرکشان، آن اعمالشان را هدر و بی‌ثمر گردانیده تا بدانجا که میفرماید: «فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا» و آنرا مانند گرد و غباری که در هوا پخش شده است پراکنده می‌سازیم؛ زیرا بر اساس و اصول درستی انجام نشده و تکیه‌گاهی از ایمان ندارد.

«هَبَاءً مَنْثُورًا»: «هَبَاءً» خاک نرم را می‌گویند و «مَنْثُور» یعنی پخش شده. یعنی: غبار برباد رفته، یا خاکستر برباد رفته، یا ذرات غبار موجود در شعاع آفتاب یا روی آب. مفسر امام طبری می‌فرماید: یعنی آن را باطل می‌کنیم؛ زیرا آن را به خاطر خدا انجام نداده‌اند. بلکه به خاطر جلب رضای شیطان آن را انجام داده‌اند! هباء عبارت است از ذرات غبار مانندی که در موقع تابش آفتاب از پنجره به داخل خانه وارد میشوند، و منثور یعنی پخش و پراکنده. (تفسیر طبری ۳/۱۹).

و امام قرطبی گفته است: خدا به سبب کفرشان اعمال آنها را باطل کرده و به صورت «هباء منثور» درآورده است. (تفسیر قرطبی ۲۲/۱۳).

ابن کثیر می‌گوید: «دلیل هدر دادن اعمال کفار این است که آن اعمال فاقد شرط شرعی برای قبول می‌باشد زیرا شرط قبول اعمال، داشتن اخلاص همراه با پیروی از شرع است در حالیکه اعمال نیک کفار از این دو حالت خارج نیست: یا از اخلاص خالی است و یا از پیروی شرع به دور است.

خوانندگان گرامی!

روح کار، انگیزه و نیت کسی است که آن را انجام می‌دهد و گرنه عمل منهای عقیده و اخلاص، بی‌نتیجه و پوچ است. که قرآن عظیم الشان آنرا به اصطلاح «هَبَاءً مَنْثُورًا» تعریف فرموده است.

قرآن عظیم الشان در جای دیگر عمل کفار را به خاکستری تشبیه نموده که باد تندی آن را پراکنده سازد. «مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ» «ابراهیم، 18» (مثال آنانیکه به پروردگارشان کفر ورزیدند اعمالشان مانند خاکستری است که تند بادی در یک روز طوفانی بر آن وزیده باشد، به هیچ چیزی از آنچه (در دنیا) کسب کرده بودند، قدرت ندارند. این همان گمراهی دور (ودر ازی) است).

و در (آیه: 39 /سوره نور) کار کفار به سراب تشبیه شده است، که انسان تشنه آن را آب می‌پندارد. «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (و آنانکه کفر ورزیدند، اعمالشان مانند سراب در دشت هموار است که (فرد) تشنه آنرا آبی گمان می‌کند، تا چون به آن نزدیک شود آن را چیزی نیابد، و الله را نزد خود یابد و حسابش را تمام و کامل به او بدهد، و الله سریع الحساب است).

تباه‌شدن عمل در برابر چشم انسان، از حسرت‌های او در قیامت است. «هَبَاءً» پس به کارها و تلاش‌های خود اطمینان نکنیم، شاید بدعاقبت شویم و اعمالمان بی‌اثر باشد.

بنابراین هر عمل پذیرفته شده‌ای باید دو اصل را داشته باشد تا مورد قبول قرار گیرد؛ یکی اینکه خالصانه برای رضای حق تعالی انجام گرفته باشد یعنی برچسب اخلاص و دیگر اینکه منطبق با سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد یعنی برچسب متابعت.

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا ﴿٢٤﴾

اهل جنت در آن روز، قرارگاه شان و استراحت‌گاهشان بهتر و نیکوتر است. (۲۴)
تفسیر:

بعد از اینکه در آیه فوق وضع کفار و زیانمندی کلی و ناامید کفار به بیان گرفته شده در این آیه مبارکه: مکان و منزلت بهشتیان در روز قیامت که از مکان و مأوای کفار بهتر است به بیان گرفته میشود. طوریکه میفرماید: «أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا» اصحاب بهشت در آخرت جایگاه بهتر و منزلتی نیکوتر دارند؛ آن‌ها در بهشت از نعمت و سرور و بهجت و نور برخوردارند.

نه رنجی دارند، نه خستگی‌ای، نه ترسی، نه اندوهی، نه زحمتی و نه گرفتاری. «وَأَحْسَنُ مَقِيلًا»: مکان آنها برای لذت بردن از خواب نیمروزی، از مکان و قرارگاه کفار بهتر است.

یعنی در آخرت مؤمنان در فردوس و بهشت قرار دارند و کفار در درکات دوزخ جا دارند. مقیل: قیلوله، به معنای استراحت نیمروز است، خواه همراه خواب باشد یا نباشد. هدف از مقیل، استراحت‌گاه شان در بهشت است. با در نظر داشت اینکه در بهشت خوابی نیست ولی استراحت‌گاهشان با حوران بهشتی به خوابگاه تشبیه شده است. ابن مسعود (رض) میفرماید: روز قیامت به نیمه نمی‌رسد که بهشتیان در بهشت قرار می‌گیرند و دوزخیان در آتش.

وَيَوْمَ تَشْقُقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا ﴿٢٥﴾

و به خاطر آور روزی را که آسمان با ابرها از هم شکافته می‌شود، و فرشتگان پیاپی فرستاده شوند. (۲۵)

تفسیر:

«تَشْقُقُ»: پاره پاره می‌گردد. اشارت به آن است که در آستانه قیامت، انقلابات و انفجارات شگرفی سراسر عالم هستی را فرا می‌گیرد و ابر غلیظی از گرد و غبار کرات متلاشی شده، صفحه آسمان را می‌پوشاند که در لابلای این ابر شکافی وجود دارد. «بِالْغَمَامِ»: به وسیله ابر. همراه ابر.

«وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا» و فرشتگان دسته دسته فرود آمده و مردم را در میدان محشر احاطه می‌کنند.

به قولی مراد این است: آسمان برای فرود آمدن فرشتگان از آن، در حالی شکافته می‌شود که ابری سپید از آن بیرون می‌آید.

ابن کثیر میفرماید: «آن ابر عبارت است از سایه روشنی‌های نور عظیمی که چشم‌ها را خیره میکند». «و فرشتگان چنان‌که باید، فرود آورده میشوند» گروهی بعد از گروه دیگر، پیاپی و در محشر خلائق را در احاطه خویش می‌گیرند.

الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا ﴿٢٦﴾

آن روز سلطنت و پادشاهی حقیقی از پروردگار مهربان است. و آن روزی است که بر کافران بسیار دشوار خواهد بود. (۲۶)

تفسیر:

«الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ» در روز قیامت ملک و فرمانروایی راستین و حقیقی تنها و تنها برای خدای رحمان است. زیرا در آن روز، هر فرمانروایی دیگری جز فرمانروایی وی

نابود میشود. الله متعال در این موقف حاکم و مالک جزا میباشد و کسی دیگر با وی همراه نیست. تمام شاهان در پیشگاهش سر فروتنی فرو می‌نهند، و بزرگان در مقابلش سرتسلیم خم کرده و گردنکشان در برابرش دست ذلت و خواری بر سینه می‌نهند.

«وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا» آن روز دارای خوف و وهم و ترس و هبیتناک و خطر عظیمی که دربر دارد بر کفار بسیار سخت و دشوار است. چون واسطه‌ها، عذر خواهی‌ها، اموال و اولاد، فامیل و مقام، هیچ يك برای نجات کافران کارساز نیست، لذا آن روز بر آنان سنگین و دشوار است.

ولی بالعکس اما آن روز بر مؤمنان آسان است زیرا در آن برای ایشان کرامت‌ها و مژده‌های عظیم و مسرت بخش می‌رسد.

ابو حیان فرموده است: عبارت «عَلَى الْكَافِرِينَ» نشان می‌دهد که برای مؤمنان آسان است. در خبر آمده است: «آن روز برای مؤمن سبک و آسان است تا حدی که از اقامه‌ی یک نماز فرض که در دنیا اقامه کرده است آسانتر و سبکتر است» (البحر ۴۹۵/۶، اخراج از احمد بالفظ «و الذی نفسی بیده انه لیخفف علی المؤمن...» تا آخر).

در حدیث شریف آمده است که به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: یا رسول الله! روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال باشد چقدر روزی طولانی است؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، آن روز چنان بر مؤمن سبک گردانیده می‌شود که حتی از وقت یک نماز فرض که در دنیا می‌خواند هم سبکتر است».

وَيَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا ﴿٢٧﴾
و (یادآور شو) روزی را که ظالم دست‌های خود را با دندان می‌گزد؛ می‌گوید: ای کاش من هم همراهی پیغمبر، راهی (ایمان و نجات را) درپیش می‌گرفتم. (۲۷)

تفسیر:

«الظَّالِمُ»: کافر. کسیکه با کفر و مخالفت با انبیاء، به خویشتن ظلم کرده است. سحنه دوم که در روز قیامت به مشاهده می‌رسد اینست که: «وَيَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ» روزی را یادآورکن به آنان «روزی» که ظالم دست‌های خود را می‌گزد و پشیمان شده و از این که چرا فرمان الله متعال را اطاعت نکرده است برخوردار می‌شود. واقعاً عذاب قیامت بسیار سخت است. طوریکه در جمله «يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ» می‌آید که: مشرک تنها يك انگشت و یا يك دست خود را نمی‌گزد، بلکه به گزدین هر دو دست خود اقدام می‌کند، و این گزیدن هر دودست کنایه از پشیمانی و افسوس است.

«يَعِضُ»: دست و یا انگشتان خود را می‌گزد، کنایه از خشم و پشیمانی است. و می‌گوید: «يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا» ای کاش از پیامبر صلی الله علیه وسلم پیروی کرده و به هدایتش چنگ می‌زدم. ای کاش به پیامش ایمان آورده و به راهش پایبند می‌شدم. واقعیت هم همین است که در قیامت، وجدان‌ها بیدار میشود، در ضمن باید گفت که: رها کردن راه انبیا ظلم است.

(ظلم به خود و ظلم به انبیا) دو دوستی در يك قلب جا نمی‌گیرد. (دوستی پیامبر و دوستی انسان گمراه)

«خذلان» این است که انسان به حمایت کسی امید داشته باشد، ولی او انسان را رها کند.

شان نزول آیات 27 - 29:

795- این جریر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: ابی بن خلف نزد سرور کائنات

می آمد، ولی عقبه بن ابومعیط او را سرزنش و از این کار منع می کرد. پس الله متعال این آیه «وَيَوْمَ يَعَضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا ﴿27﴾ يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا ﴿28﴾ لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا ﴿29﴾» را نازل کرد. (طبري 26347).

796- واز شعبي ومقسم نیز مثل این روایت کرده است. (طبري 26348 از شعبي و 26349 از مقسم به طور مرسل روایت کرده. «زاد المسير» 1049 و 1050).

يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا ﴿٢٨﴾

ای وای، کاش من فلانی را [که سبب بدبختی من شد] به دوستی نمیگرفتم. (۲۸)
تفسیر:

«فُلَانًا خَلِيلًا» لفظ (فلان) کنایه از شخصی است که او را از راه به در برده و آن عبارت است از «ابی بن خلف».

امام قرطبی میفرماید: برای این که تمام افراد مانند او را شامل شود او را به کنایه آورده و نامش را به صراحت نگفته است. (تفسیر قرطبی ۲۶/۱۲).

لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا ﴿٢٩﴾

او [بود که] مرا به گمراهی کشانید پس از آنکه قرآن به من رسیده بود و شیطان همواره فروگذارنده انسان است (۲۹)

تفسیر:

«لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي» به راستی آن دوست کافر بود که مرا از قرآن پس از آنکه از سوی پیامبر صلی الله علیه وسلم به من رسید و پس از اینکه ایمان آوردم و هدایت شدم، مرا گمراه کرد و مرا به بیراهه کشانده بود.

«وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا» و شیطان انسان را گمراه می کند و او را فریب میدهد و در موقع نزول بلا از او دوری می کند، و او را یاری نمی دهد. واقعاً شیطان هنگام امید، انسان را تنها و تنهارها می کند.

این هشداري است در مورد همدمی و همراهی با اشرار و دوستی با فجار؛ زیرا چه بسا آنان رفیق خود را به پرتگاه نار و خشم خدای جبار وارد کنند.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «جز این نیست که صفت همنشین خوب و همنشین بد همچون صفت حامل مشک و دمنده در کوره آهنگري است؛ حامل مشک یا از مشک به تو میدهد، یا آن را از او میخري و یا از آن بویی خوش مییابی اما دمنده در کوره، یا لباس را میسوزاند، یا این که بوی پلید آن مشامت را آزار میدهد». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) آمده است که اصحاب از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند: «کدامین همنشینان ما بهتر اند؟» رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «من ذکرکم الله رؤیته وزاد فی علمکم منطقه و ذکرکم بالأخرة عمله». «کسی که دیدنش شما را بهیاد خدا اندازد، منطقی و بیانش بر علم و دانش شما بیفزاید و عملش شما را بهیاد آخرت اندازد».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (30 الي 34) موضوعاتی؛ دوری گزیدن از قرآن و درخواست مشرکان در مورد نزول یکپارچه ی آن، به بحث گرفته شده است.

وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا ﴿٣٠﴾

و پیامبر [خدا] گفت پروردگارا قوم من این قرآن را رها کردند (۳۰)

تفسیر:

«مَهْجُوراً»: متروک. رها شده. هجر و هجران آنست که انسان از دیگری جدا شود خواه با زبان باشد یا با بدن یا با قلب هجر (بر وزن قفل) به معنی هذیان آید مهجور به نظر بعضی هذیان است.

برخی از علماء در باره اصطلاح «مَهْجُوراً»: میفرماید که هدف از «مَهْجُوراً»: ترک قرآن، دوری گزیدن از: شنیدن و اندیشیدن، عمل به احکام حلال و حرام آن، در اصول و فروع دین حاکم کردن و فیصله بردن بدان، درمان قلب و درون خود را از قرآن خواستن، و بالاخره عقائد و عبادات و اخلاق از آن آموختن است. باید گفت: تنها تلاوت ظاهری قرآن عظیم الشان کافی نیست، بلکه عمل به احکام قرآن عظیم الشان نیز لازم و ضروری میباشد.

بعد از اینکه طعنه‌ی مشرکین به قرآن عظیم الشان به شدت خود رسید؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم شکوه کنان از اعمال قومش گفت: پروردگارا! قوم من قرآن را تکذیب و به آن ایمان نیاورده اند و آنرا پشت سر گذاشته و از گوش فرادادن به آن امتناع ورزیده اند. یعنی اینکه در حقیقت قوم از قرآن بر گردانده و آن را در تصدیق، تلاوت، تدبیر، عمل، تبلیغ و مرجع داورری رها کرده‌اند و فرو گذاشته اند.

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: منظور بازگفتن سخنان مشرکین نیست، بلکه هدف از آن ترساندن قومش است؛ زیرا وقتی که پیامبران به الله روی آورده و از قوم خود شکایت کنند، عذاب آنها را فراگرفته و مهلت نمی‌یابند.

ابن قیم الجوزی (رح) میفرماید که: «مهجور قرار دادن و وانهادن قرآن بر چند نوع است: **اول:** گوش ننهادن و ایمان نیاوردن به آن است.

دوم: ترک عمل به آن است هر چند که آنرا بخواند و به آن ایمان آورد.

سوم: ترک حاکمیت و قضاوت طلبیدن از آن است.

چهارم: ترک تدبیر و فهم معانی آن است.

پنجم: ترک شفا خواستن و درمان جستن از آن است در امراض قلبی، هر چند که بعضی از این انواع از بعضی دیگر سبکتر اند».

در حدیث شریف به روایت انس(رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «من تعلم القرآن وعلق مصحفه لم يتعاهده ولم ينظر فيه جاء يوم القيامة متعلقا به يقول يارب العالمين: إن عبدك هذا اتخذني مهجورا فاقض بيني وبينه». «هر کس قرآن را فراگیرد سپس مصحفش را به طاقچه‌ای گذاشته نه بر آن مواظبت و پایبندی کند و نه در آن بنگرد، روز قیامت درحالی می‌آید که قرآن بدان درآویخته است و می‌گوید: ای پروردگار عالمیان! همانا این بنده تو مرا وانهاد پس میان من و او قضاوت کن».

سعادت دنیا و آخرت در گرو عمل به قرآن است :

قرآن کتاب زندگی است. اگر بشریت قواعد زندگی خویش را با قرآن تطبیق نکنند، مطمئن باشید که سعادت دنیا و آخرت نصیب آنها خواهد شد. مشکل ما این است که این کار را نمیکنیم؛ مشکل ما این است که ما زندگی خویش را با قواعد قرآن تطبیق نمیکنیم؛ بطور مثال مریضی نزد طبیب مراجعه میکند و نسخه‌ی از طبیب اخذ می‌دارد ولی مطابق نسخه

ورهنمود طبیب عمل نمی‌کند، بناءً مراجعه نزد طبیب بدون عمل کردن به رهنمود های طبیب بر مریضی وصحت‌مندی انسان اثر نخواهد داشت. با تأسف وضع امروزی ما مسلمانان همینطور است.

قرآن هم کتاب علم و هم کتاب دستور زندگی:

قرآن، هم کتاب علم و معرفت است یعنی قلب وافکار انسانی را سیراب مینماید، قرآن دستور زندگی است؛ قرآن علاوه بر جنبه‌ی معرفتی و معرفت آموزی دستورات کار بردی برای زندگی دارد؛ یعنی محیط زندگی را آباد میکند، زندگی را از امنیت و سلامت و آسایش کامل برخوردار میکند.

قرآن عظیم الشان در (آیه 16 / سورة مائده) میفرماید: «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (خداوند به وسیله‌ی آن (کتاب) کسانی را که بدنبال رضای الهی‌اند، به راه‌های امن و عاقبت هدایت می‌کند، و آنان را با خواست خود از تاریکی‌ها به روشنایی درمی‌آورد، و به راه راست هدایت می‌کند).

انسانها در طول تاریخ دست‌به‌گریبان ظلم و تبعیض و جنگ و ناامنی و لگدمال شدن ارزشها بوده‌اند، امروز هم هستند؛ راه علاج از همه مشکلات همین قرآن است.

عمده شمردن امور دنیوی:

قرآن عظیم الشان در (آیه 200 / سورة بقره) میفرماید: «فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ» (بعضی از مردم کسانی هستند که می‌گویند: خداوندا! به ما در دنیا عطا کن. آنان در آخرت بهره‌ای ندارند.) برخی از انسانها همه‌ی قواعد زندگی انسانی را، دوستی‌ها را، دشمنی‌ها را، رابطه‌ها را، هدفها را، انگیزه‌ها را در کار دنیا محصور میکنند؛ دنیا یعنی چه؟ یعنی پول، یعنی قدرت، یعنی شهوت؛ مراد از دنیا در اینجا اینها است.

دوستی‌شان به خاطر اینها است، دشمنی‌شان به خاطر اینها است، رابطه‌گیری‌شان به خاطر اینها است، تلاششان به خاطر اینها است، هدفهایشان به خاطر اینها است؛ که این را خدای متعال رد میکند. این جور قاعده‌ی زندگی ساختن را خدای متعال رد میکند؛ و ما له فی الآخرة من خلاق. اینها در زندگی دنیوی به چیزهایی خواهند رسید-در این زندگی موقت کوتاه- اما در زندگی اصلی و واقعی و اخروی که زندگی انسان در آنجا است چیزی ندارند، بی نصیبند، بی بهره‌اند.

ولی در مقابل یک قاعده دیگری برای زندگی وجود دارد طوریکه قرآن عظیم الشان میفرماید: «وَ مِنْهُمْ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ» (201 سورة بقره) (اما) بعضی از مردم می‌گویند: پروردگارا! در دنیا به ما نیکی عطا کن و در آخرت نیز نیکی مرحمت فرما و ما را از عذاب آتش نگهدار.)

یکی از راههای شناخت انسانها، آشنایی با آرزوها و دعا‌های آنان است. در آیه قبل، درخواست گروه اول از خداوند مربوط به دنیا بود و کاری به خیر و شر آن نداشتند، ولی در این آیه مبارکه درخواست گروه دوم از خداوند، «حَسَنَةً» است در دنیا و آخرت. در دیدگاه گروه اول؛ دنیا به خودی خود مطلوب است، ولی در دید گروه دوم؛ دنیایی ارزشمند است که حسنه باشد و به آخرت منتهی گردد.

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَ كَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًّا وَ نَصِيرًا ﴿٣١﴾

و این گونه برای هر پیامبری دشمنی از گناهکاران قرار دادیم و همین بس که پروردگارت هدایت کننده و نصرت دهنده تو است. (۳۱)

تفسیر:

ندای حق خواهی و حق گویی، همیشه دارای مخالفین هستند. مبارزه و تضاد میان حق و باطل، در طول تاریخ وجود داشته، و تنها راه پیروزی بر دشمن، و مخالفین همانا تَمَسُّک به هدایت و نصرت الهی است.

همان طور که از مشرکین قومت دشمنانی برایت قرار دادیم، برای هر پیامبری نیز از کفار قومش دشمن قرار دادیم.

هدف اینست که به پیامبر صلی الله علیه وسلم تسلی خاطر داده شده، که پیروی قبل از خود تأسی کند. این بدین معنی است که: هر پیامبر از اشرار اقوام شان دشمنانی قرار داده بود. پس بر پیامبر صلی الله علیه وسلم است که شکیبایی ورزد، چنان که آنان شکیبیا بودند. «و کفی بِرَبِّکَ هَادِیاً وَ نَصِیْراً» و پروردگارت به عنوان هدایتگر و یاور کافی است. ای محمد! و همین بس که خدا تو را هدایت کند و تو را در مقابل دشمنانت یاری دهد. پس به دشمن اهمیت مده.

همین بس که الله متعال هدایت کننده و راهنمای دوستانش بوده، ایشان را به راه صواب دلالت مینماید و همین بس که او علیه دشمنان، یاورشان است. پس ولایت با هدایت حاصل است و حمایت و یاری، با پیروزی و نصرت.

فهم عالی جمله: «هَادِیاً وَ نَصِیْراً» آیه مبارکه میرساند که: انسان در درگیری های حق و باطل، به دو چیز نیاز دارد: یکی هدایت و دیگری قدرت. و هدایت و نصرت از شئون ربوبیت خداوند متعال است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً (۳۲)

و کسانی که کافر شدند گفتند چرا قرآن یکجا بر او نازل نشده است این گونه [ما آن را به تدریج نازل کردیم] تا قلبت را به وسیله آن استوار گردانیم و آن را به آرامی [بر تو] خواندیم. (۳۲)

تفسیر:

طوری که دیده میشود که: بهانه جویان، هر لحظه در طرح و پیش کردن بهانه‌ی جدیدی هستند، یکبار می‌گفتند: چرا به ما وحی نمی‌شود؟ و بار دیگری طرح میکردند: چرا فرشته وحی را نمی‌بینیم؟ چرا پیامبر پول و دارایی، قصر، باغ بوستان سرمایه و طلا ندارد؟ و گاهی می‌گفتند: چرا قرآن یکجا نازل نمی‌شود؟

اینها غافل از آن هستند که: قرآن دارای دو نزول است: یکی نزول دفعی که در شب قدر بر قلب پیامبر نازل شده است و دیگری نزول تدریجی که به مناسبت‌های مختلف در طول بیست و سه سال نازل شده است.

یکی دیگر از شبهات که از جانب کافران مطرح میشود اینست که: چرا قرآن عظیم الشان مانند سایر کتب آسمانی، مانند تورات و انجیل به یک دفعه ای بالای پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل نشده است؟ خداوند متعال در رد این شبهه بی محتوای در آیه فوق میفرماید: «كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ» الله متعال قرآن عظم الشان چنین پراکنده و متفرق به تدریج و بخش بخش نازل کرده است، تا قلب پیامبرش را نیرومند و استوار گردانیده، وی را به

آهستگی تربیت نماید و بتوانی آن را حفظ کنی و به مقتضای محتوایش عمل کنی و در عین حال بر طمأنینه و تدبّرش در کتاب مولایش بیفزاید.

نازل کردن قرآن بر این کیفیت و بر این وصف، قلبت را قوی و استوار گردانیم زیرا نازل کردن آن به این کیفیت نزدیکتر به آن است که قلبت در هر رویدادی از رویدادهای مخاطره انگیز و در توطئه ها و شگرد های گونه‌گون و نیرنگ های رنگارنگی که از سوی دشمنان با آنها رویاروی هستی، قوی و استوار گردد و در خود هیچ‌گونه تردید و انفعالی نیابی زیرا قلب محب با رسیدن پیاپی‌نامه‌های محبوب آرام می‌گیرد، «وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً» آن را به شیوه‌ای بدیع تفصیل دادیم.

این آیه مبارکه بر لزوم تدبّر در قرآن، عنایت و اهتمام به آن و دریافت تدریجی آن دلالت دارد تا در قلب رسوخ یافته و موجب بهره‌مندی صحیح انسان مؤمن گردد. قتاده فرموده است: یعنی آن را توضیح دادیم و رازی گفته است: ترتیل در سخن این است که هر قسمت در فرصت مناسب و پشت سر دیگری بیاید. ترتیل در دندان‌ها این است که از هم فاصله داشته و به هم نجسبیده باشند. (تفسیر کبیر ۷۹/۲۴).

و طبری فرموده است: ترتیل در قرائت یعنی این که با تأنی و با آهنگ و منظم خوانده شود. (تفسیر طبری ۸/۱۹).

حکمت های نزول قرآن به تدریج:

یکی از حکمت های نازل کردن تدریجی قرآن نیز همین بود زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم و امتشان هر دو امی بودند و نوشتن و خواندن را نمی‌شناختند پس اگر قرآن به یکباره بر ایشان نازل می‌شد، قطعاً حفظ و نگهداشت آن بر ایشان دشوار بود، به‌علاوه این‌که مشاهده گاه به‌گاه جبرئیل علیه السلام از سوی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم، خود از اموری بود که عزم آن حضرت صلی الله علیه وسلم را استوارتر گردانیده و ایشان را به صبر و شکیبایی در تبلیغ رسالت و امی‌داشت.

دومین حکمت نزول تدریجی قرآن، دفع حرج و دشواری از مکلفان بود زیرا اگر قرآن تماماً به یکباره نازل می‌شد، آنها دفعتاً به احکام بسیاری مکلف میشدند و این امر برای‌شان سخت و سنگین بود.

سومین حکمت نزول تدریجی قرآن، تدرج در قانون‌گذاری بود چراکه عادات و روشهای جاهلی چنان موروثی و ریشه‌دار بود که برکندن آنها از نهاد جامعه، نیاز به زمان کافی داشت.

شان نزول آیه 32:

797- ک: ابن ابوحاتم و حاکم به قسم صحیح و ضیاء در «المختاره» از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: مشرکان گفتند: اگر محمد آنگونه که گمان می‌کند پیامبر باشد پس چرا پروردگارش او را شکنجه می‌کند و قرآن را به او به یک باره نازل نمی‌کند، بلکه یک آیه و دو آیه می‌فرستد. پس خدای عزوجل آیه «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً» را نازل کرد. («در المنثور» 5 / 127 و 128 به حاکم، ضیاء و ابوحاتم نسبت داده است.)

وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا ﴿٣٣﴾

انها هیچ مثلی برای تو نمی‌آورند مگر اینکه ما حق را برای تو می‌آوریم و تفسیری بهتر

(و جواب دندان شکن که ناچار به تسلیم شوند). (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَثَلٌ»: مراد اعتراضات و شبهات است. «الْحَقُّ»: جواب درست و واقعی.
«أَحْسَنُ»: بهترین و زیباترین چیز در حد ذات خود. عطف بر «الْحَقُّ» یا محل آن است.
(تفسیر نور مصطفی خرمدل).

تفسیر:

باید گفت که: قرآن، کتاب جامعی است و جواب دهنده به همه‌ی شبهات میباشد. جواب میدهد. انبیا با مخالفان درگیر بودند و از راه استدلال با آنان رفتار میکردند. خداوند از انبیا دفاع میکند و در برابر سخنان باطل کفار، کلام حق را مطرح میدارد. و مطمئن باشید که حق بر باطل پیروز است.

و هدف انبیا را هم، استقرار حق تشکیل می‌داد.

در آیه مبارکه میفرماید: «وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ: ای محمد صلی الله علیه وسلم! کافران هیچ سؤالی از سؤالهای باطل که گویی در بطلان خود مثلی است و هیچ حجت و شبهه‌ای نمی‌آورند، مگر آن‌که مادر مقابل مثل باطل و شبهه بی‌اساس آنان، برایت جوابی استوار که در اسلوب و بیان از سخنان‌شان نیکوتر و شیواتر و در دلیل و برهان، از آن استوارتر و نیرومندتر می‌باشد، برایت آورده است. تا شبهات و باطل آنها را خنثی کنی.
«وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا» و حق را با نیکوترین بیان برای تو آوردیم.

الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٣٤﴾

کسانی که به رو در افتاده به سوی دوزخ حشر می‌شوند آنان بدترین جای و گم‌ترین راه را دارند. (۳۴).

تفسیر:

به یاد داشته باشید و این را هم نباید فراموش کرد که: تحقیر انبیاء، سبب تحقیر خود انسان در روز قیامت میگردد. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: که گروه کفار به روی افتاده به سوی جهنم حشر میشوند، آنان نزد الله بدترین خلق، دورترین آنها از نظر رشد و پست‌ترین آنها در امر گمراهی و انحراف اند.

در حدیث شریف آمده است: «مردم در روز قیامت در سه گروه حشر میشوند: گروهی پیاده، گروهی سواره و گروهی به روی افتاده. سؤال شد: یا رسول الله! چگونه به روی افتاده محشر می‌شوند؟ فرمودند: همان ذاتی که آنان را بر پاهایشان روان میگرداند، بر این امر نیز تواناست که آنانرا بر چهره‌هایشان (روی‌ها) روان گرداند...». (اخراج از - اصحاب السنن).
هكذا در حدیثی دیگری آمده است:

1758- أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَجُلًا قَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ يُحْشَرُ الْكَافِرُ عَلَىٰ وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: «أَلَيْسَ الَّذِي أَمْشَاهُ عَلَى الرَّجْلَيْنِ فِي الدُّنْيَا قَادِرًا عَلَىٰ أَنْ يُمَشِّيَهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟» [رواه البخاري: 4760].

1758- از انس بن مالک (رض) روایت است که کسی از پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسید: کافر در روز قیامت چگونه بر رویش حشر میشود؟ فرمودند: «مگر آن ذاتی که او را در دنیا بر دو پایش روان ساخت، قادر نیست که در روز قیامت او را بر رویش روان سازد.»

از احکام و مسائل متعلق به این حدیث:

از این حدیث نبوی شریف این طور دانسته می‌شود که کفار در روز قیامت بر روی خود انداخته شده و به همان طریق به سوی دوزخ روان می‌گردند، و این به سبب آن است که آن‌ها در دنیا از سجده کردن به خدا ابا ورزیده بودند، و اکنون برخلاف عمل خود مجازات می‌گردند، و دیگر اینکه رفتن بر روی یک نوع عذاب است، و عذاب کفار پیش از رسیدن به دوزخ شروع می‌شود.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (35 الی 40) داستانه‌ها و قصه‌های برخی از پیامبران و کفر تکذیب کنندگان را مورد بحث قرار داده می‌فرماید:

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا ﴿٣٥﴾

و به یقین [ما] به موسی کتاب [آسمانی] عطا کردیم و برادرش هارون را همراه او دستیار [ش] گردانیدیم (۳۵)

تفسیر:

جانشین انبیاء را هم باید الله متعال تعیین کند.

فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَاَهُمْ تَدْمِيرًا ﴿٣٦﴾

پس گفتیم هر دو به سوی قومی که نشانه‌های ما را به دروغ گرفتند بروید پس [ما] آنان را به سختی هلاک نمودیم (۳۶).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَذَبُوا بِآيَاتِنَا...»: مراد از (آیات) نشانه‌های خدانشناسی موجود در گستره هستی، یا آیات کتاب‌های آسمانی پیشین، و یا معجزات نهگانه‌ای است که بر دست موسی علیه السلام انجام گرفته است.

«فَدَمَّرْنَاَهُمْ تَدْمِيرًا»: ایشان را سخت هلاک ساختیم. این جمله جواب جمله مقدر محذوفی بوده و در اصل چنین است: «فَدَهَبَا إِلَيْهِمْ بِالرِّسَالَةِ فَكَذَّبُوهُمَا فَدَمَّرْنَاَهُمْ تَدْمِيرًا...». در اینجا علت استحقاق عذاب فرعون و فرعونیان مورد نظر است، و خلاصه از داستان ایشان بدون در نظر گرفتن تقدم و تأخر زمانی مطالب حادثه، برای پیغمبر نقل می‌شود. (تفسیر نور: مصطفی خرمدل).

تفسیر:

الله تعالی در این آیه مبارکه به موسی و هارون دستور دادتا هر دو با دلایل روشن و معجزات قاطع نزد فرعون و قومش بروید که آیات ما را تکذیب کرده‌اند. و به حق کفر ورزیده اند. «فَدَمَّرْنَاَهُمْ تَدْمِيرًا (36)» به سبب این که پیامبران ما را تکذیب کردند، آنها را به هلاکت رساندیم و به کلی از بین بردیم. پس باید این گروهی که پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم را تکذیب می‌کنند، نیز به هوش باشند. و عبرتی برای عبرت اندوزان گردانید. کلمه‌ی «تدمیر» از «دمار»، به معنای هلاکت اعجاب‌انگیز است. (کتاب التحقیق فی کلمات القرآن).

وَقَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاَهُمْ وَجَعَلْنَاَهُمُ لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٣٧﴾

و قوم نوح را آنگاه که پیامبران [خدا] را تکذیب کردند غرقشان ساختیم و آنان را برای

[همه] مردم عبرتی گردانیدیم و برای ستمکاران عذابی پر درد آماده کرده ایم. (۳۷)
تفسیر:

الله متعال قوم نوح علیه السلام را بعد از اینکه کفر ورزیدند و نوح علیه السلام و پیامبران قبل از وی را تکذیب کردند. آنها را در طوفان غرق ساخت، تا برای دیگران درس عبرت، پند و اندرز باشند. درس باشد برای ستمکاران: قوم نوح علیه السلام و هرکسی که در تکذیب پیامبران علیهم السلام رهرو راه آنان شده است؛ و عذابی دردناک در دوزخ برای شان تدارک دیده شده.

ابو سعود می فرماید: علت اینکه چرادر آیه مبارکه کلمه «الرُّسُلَ»، آمده در صورتی که آنها تنها نوح را تکذیب کردند، علت آن این است که: تکذیب او تکذیب جمیع است؛ زیرا عموماً بر توحید و اسلام توافق دارند. (ابو سعود ۹/۴).

قابل یاد آوری است که تکذیب انبیاء، هم قهر دنیوی دربر دارد، طوری که در جمله «أَغْرَفْنَا» آمده است و هم عذاب اخروی. که در جمله «عَذَاباً أَلِيماً» بیان شده است. سنت الهی فرستادن رسولان برای هدایت مردم و هلاکت تکذیب کنندگان آنان می باشد.

وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا ﴿٣٨﴾

و عاد و ثمود و اصحاب الرس (گروهی که درخت صنوبر را میپرستیدند) و نسلهایی فراوان را در میان اینان [هلاک و نبود کردیم] (۳۸)

تفسیر:

«أَصْحَابَ الرَّسِّ»: اصحاب الاخدود که ذکر آن در سوره بروج آیه چهار است. چرا که (اخدود) به معنی شکاف و گودال مستطیل شکل در زمین است، و از جمله معانی (رَسِّ) هم معنی چاه و حفره است. هدف از آن کافرانی است که در یمن زندگی میکردند و خواستند مسیحیان موحد و راستین نجران را که در همسایگی آنان زندگی بسر میکردند به کفر برگردانند.

مسیحیان خداشناس نپذیرفتند و بر دین آسمانی ماندگار شدند. رؤسای کفار برای وا داشتن ایشان گودالی را کردند و در آن آتش برافروختند و هر که دین مسیحیت را ترک نمی کرد، در همین گودال می انداختند.

«قُرُونًا»: بمعنی مَلَّتْها و اقوام (ملاحظه شود سوره های: انعام آیه 6، یونس آیه 13، مؤمنون آیه 42).

در قرآن عظیم الشان از اصحاب راس در دو سوره قرآن عظیم الشان بحثی از اصحاب رس مطرح گردیده است؛ یکبار در (آیه 12 / سوره ق)، که از تکذیب آنها از پیامبرشان، بحث بعمل آمده است و یکبار در (آیه 37 سوره فرقان) که مبین عذاب اصحاب رس در ردیف قوم عاد و ثمود (حضرت هود و حضرت صالح) است.

الله متعال در آیه مبارکه میفرماید که قوم عاد و ثمود و اصحاب رس (چاه) را نیز نابود ساختیم.

رس در کلام عرب: چاهی است که دیواره آن را با سنگ برنیاورده باشند. به قولی: رس چاهی در «انطاکیه» بود که در آن حبیب نجار را کشتند، از این جهت به آن چاه نسبت داده شدند پس در حالی که گرداگرد آن چاه نشسته بودند، خداوند متعال آنان را با منازلشان در زمین فرو برد. «تفسیر انوار القرآن».

امام بیضاوی در تفسیر خویش میفرماید: اصحاب الرس قومی بتپرست بودند و خدا شعیب

را به میان آنان مبعوث نمود. اما آنها شعیب را تکذیب کردند، و در حالی که در اطراف چاهی جمع شده بودند، ناگهان چاه فرو ریخت و آنها را نابود کرد و سرزمینشان نیز دچار رانش شد. (تفسیر بیضاوی ۶۸/۲).

«وَفُرُونَا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا» ملت‌ها و خلائق زیادی را میان آنها نابود کردیم، که فقط الله متعال تعداد آنها را می‌داند.

وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا ﴿٣٩﴾

و ما برای هر یک از این طوایف مثلها (و پندها برای هدایت و اتمام حجت) زدیم و همه را در هم شکستیم و هلاک کردیم. (۳۹)

تفسیر:

«وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ» الله متعال با همه‌ی امت‌ها اتمام حجت کرده است، ادله حق را برای همه امت‌های پیشین و پسین روشن ساخته، برهان‌ها را اقامه کرد و طوریکه یاد آور شدیم، حجت‌ها را برپا داشت تا برای هیچ کسی عذر آوری بهانه‌ای باقی نیاید.

«وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا» و هریک از آنان را به سختی هلاک ساختیم، و زیر و زبر کردیم؛ زیرا پند و اندرز در آنان اثر نکرد. و باید گفت: قهر و غضب خداوند بر کفار، یکی از سنت‌های الهی است.

وَلَقَدْ آتَوْنَا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمْطَرْنَا مَطْرَ السَّوِّءِ أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرُونَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا ﴿٤٠﴾

و قطعاً بر شهری که باران بلا (بارانی از سنگ‌های آسمانی) بر آن بارانده شد (دیار قوم لوط) گذشته اند مگر آن را ندیده اند [چرا] ولی امید به زنده شدن ندارند (۴۰)

تفسیر:

محمد علی صابونی مفسر صفوة النفاسیر در تفسیر این آیه مبارکه می‌فرماید: و قریش در سفر تجارتشان به سوی شام بارها از کنار قریه «سدوم»، بزرگترین قریه قوم لوط گذشته اند، همان قریه که سبب نزول سنگ از آسمان بر آن، ویران و نابود شد.

«أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرُونَهَا» به سبب آن‌که پند و اندرز نمی‌گیرند آنها را توبیخ کرده است. یعنی آیا در سفرهایشان آن را با چشم خود نمی‌بینند، تا از سرنوشت ساکنان آن و عذاب و دردی که به سبب تکذیب پیامبر خود و مخالفتشان با فرمان خدا آنها را فراگرفت، عبرت بگیرند؟ ابن عباس (رض) در این مورد در تفسیر خویش می‌نویسد: قریش در سفرهای تجارتی که به سوی شام می‌رفتند از کنار ویرانه‌های مداین و شهرهای قوم لوط می‌گذشتند، همان‌گونه که در جای دیگری نیز می‌فرماید: «وَإِنكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ ﴿١٣٧﴾ وَ بِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٣٨﴾» (و همانا شما صبحگاهان بر آثار آنان می‌گذرید. (و نیز) شامگاهان؛ پس آیا عقل خود را بکار نمی‌گیرید. آنها از این جهت عبرت نمی‌گیرند که به معاد، روز رستاخیز امیدوار نیستند.

خوانندگان گرامی!

آیات متبرکه (41 الی 44) موضوعاتی در باره استهزای مشرکان به پیامبر و نامگذاری دعوت حق به گمراهی، مورد بحث قرار گرفته است.

وَإِذَا رَأَوْكَ إِِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا ﴿٤١﴾

و چون تو را ببینند جز به ریشخندت نگیرند [که] آیا این همان کسی است که الله او را به

حيث پیغمبر فرستاده است؟! (۴۱)

باید یاد آور شد که: تمسخر و تحقیر انبیاء، یکی از شیوه‌ی دائمی کفار بوده است، کفار با انکار شخص پیامبر صلی الله علیه وسلم، میکوشیدند که: رسالت او را زیر سؤال ببرند. در بیان شأن نزول روایت شده است: که این آیه در باره ابو جهل نازل شد زیرا چون رسول الله صلی الله علیه وسلم با یاران خویش از برابر وی می‌گذشتند، با تمسخر و ریشخندی میگفتند: (آیا این همان کسی است که خدا او را به رسالت برانگیخته است؟).

إِنْ كَادَ لَيُضِلَّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلَّ سَبِيلًا ﴿٤٢﴾

چیزی نمانده بود که ما را از خدایانمان اگر بر آن ایستادگی نمی‌کردیم منحرف کند و هنگامی که عذاب را می بینند به زودی خواهند دانست چه کسی گمراه تر است. (۴۲).

تفسیر:

از فحواي جمله «لَيُضِلَّنَا عَنْ آلِهَتِنَا» آیه مبارکه معلوم می شود که: مشرکان به تأثیر سخنان پیامبر صلی الله علیه وسلم اعتراف دارند. ولی با تأسف باید گفت که در برخی از موارد انسانها چنان سرچپه فکر میکند که هدایت را گمراهی می پندارند. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: چیزی نمانده بود که این مدعی رسالت، ما را با نیروی برهان و انوار بیانش از پرستش بتان بازگرداند؛ لیکن ما بر پرستش آن‌ها ثابت قدم باقی ماندیم.

ولی پروردگار با عظمت در جواب آنها میفرماید: «وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلَّ سَبِيلًا» یعنی در آخرت به هنگام مشاهده‌ی عذاب خواهند فهمید که چه کسی رهرو راه رشد و هدایت بوده و چه کسی گمراه است؟ و از دین منحرف گشته است؟

أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا ﴿٤٣﴾

آیا دیدی کسی را که هوای نفس خویش را معبود خود برگزیده است؟ آیا تو می‌توانی او را هدایت کنی؟ یا به دفاع از او برخیزی؟ (۴۳)

تفسیر:

«مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ»: کسی که هوا و هوس را معبود و خدای خود ساخته است. هدف از آن آرزوپرستی، به فرمان دل گوش کردن، و فرمان خدا و رسول و رهنمود عقل را رها کردن است (ملاحظه شود سوره های: کهف / 28، طه / 16، قصص / 50).

در مورد اصطلاح «هَوَاهُ» امام قرطبی می فرماید که به هر معبودی غیر از حق، هوی گفته می‌شود.

قرآن عظیم الشأن با تمام شدت هوا پرستی را رد نموده و هواپرستی، را سرچشمه غفلت دانسته است، طوری که در (سوره کهف، آیه 28) میفرماید: «وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ» و از آن کس که ما دلش را از یاد خود غافل ساخته ایم و از پی هوای خویش رفته و کارش نادیده گرفتن حق بوده است پیروی مکن.

همچنان می فرماید: «فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى» (آیه 16 سوره طه) پس مبدا کسی که به قیامت ایمان ندارد و پیرو هوای نفس خویش است، تو را از توجه به قیامت باز دارد که سقوط می‌کنی.

هواپرستی، بدترین انحراف است. طوری که در (آیه 50/سوره قصص) میفرماید:

«فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى

مِنْ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿50﴾ (پس اگر (خواستۀ و پیشنهاد) تو را نپذیرفتند، بدان که آنان پیرو هوس‌های نفسانی خویش‌اند و کیست گمراه‌تر از آن کس که بدون (پذیرش حق و توجه به) هدایت و رهنمود الهی، از هوس خود پیروی نماید؟ همانا خداوند، قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند.

همچنان باید گفت که همین خصوصیت هواپرستی است که مانع قضاوت عادلانه می‌گردد. طوری که می‌فرماید: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ ﴿26﴾ (آیه 26 سوره ص) (ای داود! همانا ما تو را در زمین جانشین قرار دادیم، پس میان مردم به حق داوری کن و از هواها و هوس‌ها پیروی نکن که تو را از راه خدا منحرف می‌کند. البته کسانی که از راه خدا منحرف می‌شوند برایشان عذاب سختی است به خاطر آن که روز قیامت را فراموش کردند).

و در نهایت باید گفت که: هوا پرستی، سرچشمه‌ی فساد است. طوری که می‌فرماید: «وَ لَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ ﴿71﴾ (آیه 71 / سوره مؤمنون) (و اگر حق، از هوس‌های آنان پیروی میکرد، قطعاً آسمان‌ها و زمین و کسانی که در آنها هستند تباه می‌شدند، ولی ما قرآنی به آنها دادیم که مایه‌ی یاد (وشرف و حیثیت) آنهاست، اما آنان از این یاد رویگردانند).

ابن عباس (رض) در مورد هوا و هوس مشرکین می‌نویسد: یکی از مشرکین سنگی را پرستش می‌کرد، وقتی بهتر از آن را می‌دید، آن را برمی‌گرفت و قبلی را دور می‌انداخت. «أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَ كَيْلًا ﴿43﴾» آیا میتوانی ضامن آن باشی که او را از هوی حفظ کنی؟ این کار تو نیست. ابو حیان گفته است: این بیان نومیدی از ایمان آنان را می‌رساند و به پیامبر اشاره می‌کند که بر آنان افسوس نخورد و نشان می‌دهد که آنها در عدم شناخت منافع خود و عدم تأمل در اندیشه در عواقب امور مانند حیواناتند. (البحر ۵۰۱/۶).

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٤٤﴾
یا گمان داری که بیشترشان می‌شنوند یا می‌فهمند؟ آنان جز مانند چهارپایان (بی‌خرد)، بکله ایشان گمراه‌ترند. (۴۴)

تفسیر:

«أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ» آیا گمان می‌بری که مشرکان برای شنیدن گوش شنوا دارند، آیا آیات قرآن را به سمع قبول و بهره‌گیری می‌شنوند، یا عبرت‌ها و اندرزهایی را که در آن است می‌فهمند؟

«إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» چنین نیست «آنان جز همانند چهارپایان» بی‌عقل و فکر «نیستند بلکه آنان گمراه‌ترند» از چهارپایان زیرا چهارپایان پروردگارشان را میشناسند، برای او تسبیح می‌گویند، به سویی چراگاه‌های خویش راه می‌روند، برای صاحب خود منقاد و رام می‌شوند، آنچه را که به سودشان است عمل می‌کنند و از چیزهای زیانبار و خطرناک می‌پرهیزند در حالی که این گروه نه برای آفریدگار خود منقاد می‌شوند و نه پروردگاری که آنان را روزی داده است می‌شناسند. همچنین اینان از چهارپایان به این دلیل گمراه‌ترند که اگر چهارپایان پیام توحید و نبوت را درک نمی‌کنند، علیه آن هم قیام هم نمی‌

کنند، برخلاف این گروه که از روی عناد، مکابره، تعصب و خرد شمردن حق، در برابر آن به ستیز برمی‌خیزند پس هرگز به آنان امیدوار نباش. «تفسیر انوار القرآن»

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (45 الی 54) دلایل چند بر وجود و یکتایی آفریدگار، بحث مینماید:

أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ﴿٤٥﴾

آیا ندیده ای که پروردگارت چگونه سایه را گسترده است و اگر می خواست آن را ساکن قرار می داد آنگاه آفتاب را بر آن دلیل گردانیدیم (۴۵)

تفسیر:

«مَدَّ الظِّلَّ...»: سایه را همه جا گستر کرده است. اشاره به این است که سایه گاهی بر قسمت شرقی و گاهی بر قسمت جنوبی کره زمین می‌افتد، و بر اثر گردش زمین به دور خود، شب و روز تولید می‌گردد و سایه و روشنی همه جا را به نوبه فرا میگیرند، و بر اثر گردش زمین به دور آفتاب، فصول چهارگانه تشکیل، و قطب شمال و قطب جنوب هم مانند سایر نقاط زمین به طور متناوب از نور و سایه برخوردار می‌شوند.

«عَلَيْهِ دَلِيلًا»: رهنمون به آن. بیان‌گر آن. اشاره به این است که آفتاب شناساننده تاریکی است، چرا که ضدّ به ضدّ شناخته می‌شود.

باید یادآور شد که: بهترین راه خدانشناسی برای همگان، تفکر در پدیده‌های هستی است که بر اساس حکمت الهی آفریده شده‌اند. گردش زمین به دور خود و آفتاب چیزی تصادفی نیست، بلکه همه آن حکیمانه و مدبرانه است.

واقعیت امر اینست که: گسترده‌گی و طولانی شدن مدّت سایه به خاطر پرورش و رشد و شکوفایی است. «رَبِّكَ... مَدَّ الظِّلَّ» (اگر نور، مستقیم و یا سایه دائمی بود، یا همگی می‌سوختند و یا منجمد می‌شدند).

پروردگار با عظمت با زیبایی خاصی در آیه مبارکه میفرماید: آیا ندیدی که الله تعالی با عظمت چطور سایه هر چیز را از طلوع بامداد تا طلوع آفتاب گسترانده است؟ اگر او میخواست آن سایه را چنان ثابت و ساکن میگردانید که طلوع آفتاب نتواند آن را تغییر دهد اما او آفتاب را نشانه‌ای گردانید که بدان بر احوال سایه راه برده می‌شود.

همان گونه که آفرینش جهان به تدریج و آرامی و در شش مرحله صورت گرفته است، تغییر آن نیز به تدریج خواهد بود.

در تفسیر انوار القرآن آمده است: از فواید این سایه متحرک، بهره‌گیری از آن به‌عنوان مقیاسی برای اندازه‌گیری زمان است چنان‌که فقها آن را نشانه و مقیاسی برای شناخت اوقات بعضی از نمازها گردانیده‌اند، مانند نماز ظهر که شروع آن در هنگام زوال آفتاب است و نماز عصر که وقت آن در هنگام برابر شدن سایه هرچیز با سایه اصلی آن در نزد جمهور و دو برابر شدن سایه اصلی آن در نزد امام ابوحنیفه است «آنگاه آفتاب را بر آن دلیلی گردانیدیم» یعنی: آفتاب را برای سایه نشانه‌ای رهنما گردانیدیم که احوال آفتاب، بازتابگر احوال آن است بدان جهت که سایه با آفتاب زیاد و کم شده و گسترده‌گی یا کوتاهی پیدا میکند. آری! سایه برای جانداران و عاقلان در هر مکانی نعمت عظمایی است، بخصوص در سر زمین‌های گرم سیر که راحت بخش و خنک کننده تن جانداران است.

ثُمَّ قَبْضُنَا إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا ﴿٤٦﴾

سپس آن [سایه] را اندک اندک به سوی خود بازمی گیریم (۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَبْضُنَا»: آن را جمع میگردانیم. مراد محو تدریجی سایه بر حسب موقعیت آفتاب است. «إِلَيْنَا»: به سوی خود. این تعبیر بیانگر این است که تابش نور و گسترش سایه بر اثر طلوع و غروب آفتاب هر دو در دست الله و ناشی از قدرت «لایزال الله» در نظام کائنات است. (تفسیر «ترجمه معانی قرآن».)

تفسیر:

«ثُمَّ قَبْضُنَا إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا»: یعنی سپس از آن سایه اندک اندک می کاهیم. نه یکباره، تا منافع بندگان مختل نشود. ابن عباس (رض) گفته است: سایه از وقت طلوع فجر تا طلوع آفتاب است. (طبری ۱۲/۱۹، این نظر مجاهد است و بسی از مفسران آن را پذیرفته و گفته اند: سایه بهترین حالت است و بهشت به آن موصوف گشته است: وَظِلِّ مَمْدُودٍ، و ما این را که راحج است برگرفته ایم؛ چون. سایه‌ی معروف همان است و لفظ «شمس» بر آن دلیل است. علامه ابو سعود این نظر را ترجیح میدهد.)

مفسران می نویسند: سایه عبارت است از امر متوسط در بین نور خالص و تاریکی مطلق که در فاصله‌ی بین فجر و طلوع آفتاب بر سطح زمین گسترش پیدا می‌کند. پس از آن آفتاب اندک اندک آن را محو و زایل می‌کند. سپس نور آفتاب سایه را به تدریج از میان می‌برد تا آفتاب از خط استوا عبور کند. و از وقت زوال نیز آفتاب همچنان از سایه می‌کاهد تا آفتاب غروب کند. سایه در این موقعیت به «فیء» موسوم است. استدلال به وسیله‌ی آن بر وجود صانع دانا چنین است: پیدایش آن بعد از عدم و از میان رفتن آن بعد از پیدایش و تغییر و تحولاتی که بر آن عارض می‌شود از قبیل کم و زیاد شدن و گسترش یافتن و جمع شدن به صورتی که منافع بندگان را در تضمین می‌کند، مستلزم وجود صانعی توانا و مدبر و داناست که میتواند اجرام آسمانی را به حرکت درآورد و اجسام فلکی را به شیوه‌ای بسیار نیکو ترتیب دهد. و این تدبیر و توانایی جز از جانب خدای عالمیان صورت‌پذیر نیست. (تفسیر رازی ۸۸/۲۴).

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا ﴿٤٧﴾

و اوست ذاتی که شب را برای تان لباس و خواب را مایه آرامش گردانید. و روز را (وقت) برخاستن شما (در زمین) قرار داد. (۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِبَاسًا»: مراد این است که تاریکی شب همچون جامه شما را در خود میپوشاند. «سُبَاتًا»: تعطیل کار به منظور استراحت و تجدید قوا است. ضمناً اشاره لطیفی به تعطیل فعالیت های برخی از اندام های بدن به هنگام خواب دارد. «نُشُورًا»: بیداری. هدف از آن وقت بیداری و تلاش و کوشش و حرکت و جنبش است که به زنده شدن دوباره رستاخیز می ماند (ملاحظه شود سوره های: فرقان/3 و 40، فاطر/9، ملک/15). (تفسیر نور مصطفی خرمدل).

تفسیر:

در این آیه مبارکه به نشانه‌های قدرت پروردگار با عظمت و نعمت‌های ارزشمندی که آن را به بندگان خویش ارزانی داشته اشاره نموده میفرماید: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا»

الله متعال ذاتی یگانه است که شب را برای شما آفرید که خود را به تاریکی آن میپوشانید. چگونه که خود را به لباس میپوشانید.

«لِبَاسًا»: لباس، زمانی نعمت الهی است که بدن را بپوشاند. در قرآن کریم در چند مواردی ذکر از لباس بعمل آمده است: بطور مثال از شب: طوریکه در (آیه 47 / سورة فرقان) میفرماید: «جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا» (آیه 47 سورة فرقان) که در فوق تذکر یافت.

مورد دیگری «لباس» همانا همسر است؛ طوریکه در (آیه: 187 / سورة بقره میفرماید: «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ» و مورد دیگری «لباس» همانا تقوا است، طوریکه در (آیه 26 / سورة اعراف) آمده است: «يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوَاتِكُمْ وَ رِيشًا وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكُمْ خَيْرٌ ذَلِكُمْ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ يَتَذَكَّرُونَ»

(ای فرزندان آدم! همانا بر شما لباسی فرو فرستادیم تا هم زشتی (برهنگی) شما را بپوشاند و هم زیوری باشد، (ولی) لباس تقوا همانا بهتر است. آن، از نشانه‌های خداست، باشد که آنان پند گیرند (و متذکر شوند).

«وَاللَّيْلُ سُبَاتًا» و خواب را مایه‌ی آسایش بدن شما قرار داده است؛ یعنی خواب را راحت‌بخش بدن‌هایتان و انقطاعی دوره‌ای برای کسب و کارتان گردانید چون در شب دست از کار و تلاش می‌کشید.

«سُبَاتًا»: راحتی قطع‌کننده حرکت برای آرامش دادن به جسم و روح است. «وَجَعَلَ اللَّيْلَ نَشُورًا» و روز را زمان‌بندین منظور آفرید تا در آن برای کار و کسب روزی، گشت‌وگذار کنید.

«نَشُورًا»: از «نشر» آمده است، و به معنای پخش شدن مردم در روز برای کار و تلاش است.

وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا ﴿٤٨﴾
و او کسی است که بادهای را بشارت‌گرانی پیش از رحمتش فرستاد و از آسمان آبی پاک‌کننده نازل کردیم. (۴۸).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الرِّيحَ»: جمع ریح، بادهای، ذکر آن به صورت جمع، اشاره به انواع مختلف بادهای است که ابرها را به مناطق مختلفی از روی زمین می‌رانند.

«رَحْمَتِهِ»: رحمت او. مراد باران است که رحمت الله در حق بندگان است. اشاره به وزش بادهای در پیشاپیش توده‌های ابر است که آمیخته با رطوبت ملایمی بوده و نسیم دل‌انگیزی ایجاد می‌کند که از آن بوی باران به مشام میرسد و به مزه رسانی میمانند که خبر از خوشی‌ها و شادی‌ها میدهند.

«السَّمَاءِ»: مراد ابر آسمان است (سورة: واقعه آیه 69). «طَهُورًا»: پاک. پاک‌کننده (سورة: انفال / 11). (تفسیر نور مصطفی خرم‌دل)

تفسیر:

«وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ» الله متعال ذاتی است که: بادهای را فرستاده تا مزه‌ی باران رحمت را بدهد.

«وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا»: الله متعال ذاتی است که: از ابر، آبی فرو فرستاد که مردم از آن می‌نوشند و در غسل و وضوء، خود را بدان پاک می‌سازند.

«طَهُورًا»: پاک‌کننده است زیرا آب آسمان بر هیچ چیز نجس یا پلیدی فرود نمی‌آید

مگر این که آن را پاک می‌گرداند.

امام قرطبی در تفسیر خویش مینویسد: صیغهی (طهورا) برای مبالغه در «پاکی» آمده است، پس مقتضی است که پاک و پاک کننده باشد. (تفسیر قرطبی ۳۹/۱۳).
در حدیث شریف به روایت ابو سعید خدری (رض) آمده است که رسول الله صلی اله علیه وسلم فرمودند: «إن الماء طهور لا ینجسه شیء». «آب پاک کننده است و هیچ چیز آن را نجس نمی‌گرداند».

آب مایه حیات و نعمتی است که خداوند متعال آن را به شکل وافر و رایگان در اختیار بندگان و سایر موجودات روی زمین اعطا نموده است و در این مورد الله متعال میفرماید: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ؟» و هر چیز زنده ای را از آب پدید آوردیم آیا [باز هم] ایمان نمی آورند؟ (آیه ۳۰ / سورة انبیاء).

خداوند متعال به آب ارزش و اهمیت زیادی داده است که در بیش از صد آیه قرآن کریم در مورد آن بحث نموده و انسان از گذشته های دور از بدو پیدایش حیات با آب رابطه مستحکم داشته است آب نقش اساسی و حیاتی در ادامه زندگی انسان ایفا کرده است و منابع آبی در ایجاد و شکل گیری اکثر تمدنها دارای نقش مهم و حیاتی است. در سوره ی مبارکه ی کهف آیه ۴۵ خداوند متعال حیات و زندگی انسان را به آبی تشبیه نموده است که از آسمان فرو می آید و موجب نمو و رشد نباتات میشود و پس از دوران کوتاه حیات نباتاتی آن پایان می یابد، نکته بسیار مهم و زیبا در همان اصل تشبیه است که حیات، آب است و آب، حیات است و نمو و رشد نیز از برکات همین آب حیات است.

لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنْسِيَّ كَثِيرًا ﴿٤٩﴾

تا به وسیله آن (آب) سرزمین مرده را زنده کنیم و آن را به آنچه از چهارپایان و انسان های بسیاری که آفریده ایم، بنوشانیم. (۴۹).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَلْدَةً»: سرزمین. «مَيْتًا»: مرده. هدف از آن سرزمین خشک و بی آب و علف است. (مَيْتًا) صفت (بَلْدَةً) است و میبایست به صورت مؤنث، یعنی (مَيْتَةٌ) ذکر شود، امادر اینجا توجه به معنی است که (بَلْدًا) است؛ نه به لفظ (ملاحظه شود سورة: فاطر/ آیه 9). «نُسْقِيَهُ»: آن را برای نوشیدن در اختیار قرار دهیم. برخی (إِسْقَاء) و (سَقْي) را به یک معنی دانسته اند. «أَنْعَام»: چهارپایان. «أَنْسِيَّ»: جمع انسان یا انسی، مردمان. (تفسیر نور خرمدل).

تفسیر:

«لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا»: الله متعال بعد از اینکه زمین مرده بود، به وسیله ای این باران سرزمینی مرده را که در آن زراعتی وجود نداشت رویاندن گیاه سبز را به وسیله آب، برای استفاده هر بخش انسان و حیوان قرار دهد.

و انسان برای مصرف خود و امور زراعتی خویش و حیواناتش سخت به آب نیازمند است. امام فخر رازی میفرماید: نکره آوردن «انعام» و «اناسی» به این دلیل است که زندگی انسان به زندگی زمین و حیواناتش بستگی دارد و بیشتر مردم در زمین های نزدیک جویبارها و رودخانه ها جمع میشوند. بنابراین آنان از نوشیدن آب باران بی نیازند، ولی بیشتر انسان ها در بیابان ها و صحراها ساکن هستند و جز در مواقع نزول باران آبی برای شرب نمی یابند. از این رو گفته است: «أَنْعَامًا وَ أَنْسِيَّ كَثِيرًا»؛ یعنی افرادی زیاد؛ چون از وزن «فَعِيل» قصد فزونی میشود. (تفسیر کبیر ۹۱/۲۴).

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا هَ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلاَّ كُفُورًا ﴿٥٠﴾

ما این آیات را به صورتهای گوناگون در میان بیان کردیم تا پند گیرند ولی بیشتر مردم جز انکار و کفر کاری نکردند. (۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صَرَّفْنَا هَ بَيْنَهُمْ»: ما باران را در میان انسانها تقسیم می‌کنیم و گاهی باران را در این ناحیه و گاهی در آن ناحیه می‌بارانیم و از نعمت آب بهره‌مند می‌گردانیم (سورة: نور/ 43). در این صورت مرجع ضمیر (ه) باران است. اما با توجه به آیه 52 و موارد استعمال (صرف) به صورت فعل‌های ماضی و مضارع در قرآن و ذکر (لِيَذَّكَّرُوا) یا همانند آن پشت سر آن، مرجع ضمیر (قرآن) است (مراجعه شود به: اسرا / 41 و 89، کهف / 54، طه / 113، احقاف / 27، أنعام / 46 و 65).

تفسیر:

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا هَ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا» برای این که خرد و اندیشه‌ی خود را به کار گیرند، در این قرآن برای انسانها مثال‌های فراوانی آورده‌ایم و دلایل و براهین فراوانی را بیان کرده‌ایم. «فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلاَّ كُفُورًا ﴿50﴾» بسی از انسانها جز انکار و تکذیب راهی را در پیش نگرفتند.

ابن کثیر از ابن عباس و ابن مسعود (رضی الله عنهما) نقل می‌کند که در تفسیر این آیه گفتند: «هیچ سالی از سال دیگر در بارندگی بیش نیست ولی الله متعال باران را آن گونه که خواهد در نقاط مختلف زمین به گردش می‌آورد».

یعنی الله متعال باران را از سرزمینی به سرزمینی دیگر متحول گردانیده، برخی را از آن آب رسانیده و برخی دیگر را از آب باز داشته است تا بندگان نعمتش بر خود را یاد کرده و در نتیجه وی را شکر گزارند و چنانچه باران را از آنان بازداشت، وی را به توبه و استغفار یاد کنند.

«فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلاَّ كُفُورًا» ولی بیشتر مردم راهی جز انکار و ناسپاسی به نشانه‌ها و نعمت‌های الله متعال را نپذیرفتند؛ چنانکه نزول باران را به فلان و فلان ستاره نسبت دادند.

وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا ﴿٥١﴾

و اگر میخواستیم در هر شهر و دیاری پیامبری میفرستادیم. (۵۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَرْيَةٍ»: شهر. روستا. وهدف از آن ناحیه و دیار است. «نَذِيرًا»: بیم دهنده. منظور پیغمبری است که مردمان را از سرکشی و عذاب خدا ترساند.

تفسیر:

یعنی اگر الله متعال میخواست قطعاً در هر شهر پیامبری میفرستاد که مردم را به سوی توحید فراخوانده و از عذاب الهی بیم دهد. ولیکن چنین نکردیم بلکه (ای محمد) شما را به سوی تمام بشریت مبعوث کردیم و این از خصوصیت‌های توست. و بدین وسیله بزرگی مقام تو را نشان دادیم ای محمد.

فَلَا تَطْعُ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا ﴿٥٢﴾

بنابر این از کافران اطاعت مکن و به وسیله قرآن با آنها جهاد بزرگی پرداز. (۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«جَاهِدْهُمْ بِهِ»: با حجّت و برهان و درس‌ها و عبرت‌های قرآن، جهاد فکری و فرهنگی و

تبلیغاتی را با کافران به راه انداز. جهاد علمی و منطقی علیه کفر و شرک، بزرگترین جهاد بشمار می رود و به اصطلاح بنام؛ «جهاداً کبیراً» مسمی می باشد.

تفسیر:

قرآن عظیم الشان بهترین ابزار جهاد علمی و فرهنگی و نیرومندترین وسیله‌ی بحث و محاجه با دشمنان اسلام است.

دکتر عایض بن عبدالله القرنی مفسیر تفسیر المیسر می نویسد: پس ای پیامبر! از کافران در ترک چیزی از امر تبلیغ که حق تعالی تو را بدان دستور داده است، اطاعت نکن و چیزی از پیام الله متعال را پنهان نساز بلکه در دعوت و نصیحت سخت بکوشی و به وسیله این قرآن با کافران به جهادی بزرگ که هیچ گسست و سستی‌ای در آن نباشد، بپرداز.

وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أجاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا ﴿٥٣﴾

و او ذاتی است که دو دریا را موج‌زنان به سوی هم روان کرد این یکی شیرین [و] گوارا و آن یکی شور [و] تلخ است و میان آن دو مانع و حریمی استوار قرار داد (۵۳)

تفسیر:

الله متعال که اجازه نمی دهد آب شیرین و آب شور و تلخ که در کنار یکدیگرند باهم مخلوط شوند، چگونه اجازه میدهد حق و باطل و کفر و ایمان، آمیخته شوند؟ و با اراده پروردگار با عظمت خداوند متعال، حتی اگر مایعات در کنار هم باشند با یکدیگر مخلوط نمی‌شوند.

ابن کثیر در معنی این آیه مبارکه می نویسد: الله متعال آب را دو نوع خلق کرده است: یکی آب شیرین و دیگری آب شور، آب شیرین مانند آب دریاها و چشمه و چاه‌ها، و آب شور مانند آب در ابحار بزرگ که جریان ندارد، و در بین آب شیرین و شور مانعی قرار داده است که مانع درهم آمیختن این دو نوع آن است و آن عبارت است از خشکی. ابن جریر این را پذیرفته است. (تفسیر ابن کثیر ۲/۶۳۵).

و امام فخر رازی در این مورد میفرماید: وجه استدلال در اینجا آشکار است؛ زیرا شیرینی و شوری اگر از طبیعت زمین یا آب ناشی باشد، باید آب‌ها مساوی باشند، اما می‌بینیم که این‌طور نیست، پس قادری دانا باید هر یک را به صفتی اختصاص دهد. (تفسیر کبیر ۱۰۱/۲۴).

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا ﴿٥٤﴾

و او ذاتی است که از آب (نطفه) بشری آفرید و او را [دارای خویشاوندی] نسبی و دامادی قرار داد و پروردگار تو همواره تواناست (۵۴)

تفسیر:

هدف از آب در این آیه مبارکه، نطفه‌ی انسان است، طوریکه خداوند متعال در (آیه ۲۰ / سورةٔ مرسلات) میفرماید: «أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ» (آیا ما شما را از آبی پست خلق نکردیم.) و باز در (آیه ۶ / سورةٔ طارق) میفرماید: «خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ».

«نسب» پیوندی است که از طریق زاد و ولد به وجود می‌آید، مانند پیوند پدر و فرزند و برادران با یکدیگر.

کلمه‌ی «صهر» به معنای داماد است و دامادی پیوندی است که بین يك مرد و يك خانوادگی

دیگر به وجود می‌آید، مانند پیوند داماد با وابستگان همسرش که در اصطلاح به آن خویشاوندی سببی می‌گویند.

در آیه مبارکه آمده است که: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا» الله متعال یگانه ذاتی است که؛ از آب منی مرد و زن، (آب نطفه) انسان‌هایی تمام اندام از مردان و زنان را آفرید. در فحواي آیه متبرکه با وضاحت این فهم حاصل می‌شود که: انسان مخلوق با عظمتی است. «بَشَرًا» (تتوین نشانه عظمت است).

«فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا» زندگی انسان بر اساس پیوندهای سببی و نسبی شکل می‌گیرد. در آیه مبارکه می‌فرماید که: از یک نطفه دو نوع انسان را به وجود آورده است: نوعی که مذکر است و منشاء نسب است؛ زیرا نسب از آن پدران است. و نوعی هم مؤنث است که به وسیله‌ی آنها وصلت و خویشاوندی فراهم می‌شود. پس به سبب نسب تعارف و تواصل حاصل می‌شود و به وسیله‌ی مصاهره محبت و مودت حاصل شده و بیگانه و نزدیک در کنار هم جمع می‌شوند. (تفسیر صفوة التفاسیر صابونی).

صاحب تفسیر «في ظلال القرآن» می‌فرماید که: «از مرد نسب پدید می‌آید و از زن خویشاوندی و تفسیر (نسبا و صهرا) این است».

زندگی انسان بر اساس پیوندهای سببی و نسبی شکل می‌گیرد، «وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا» و خدا در خلق و ایجاد بسیار توانا می‌باشد، به طوری که از یک نطفه مذکر و مؤنث خلق می‌کند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (55 الي 62) در باره نادانی مشرکان و پرستش بتان، دلیل بندگی در برابر خدای رحمان، بحث بعمل آمده است.

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا (۵۵)
 آنها غیر از الله چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنها فایده می‌رساند و نه زیانی، و کافران در برابر پروردگارش (در طریق کفر) کمک کار یکدیگرند. (۵۵)

تفسیر:

هدف از «الْكَافِرُ»: جنس کفار. «عَلَىٰ رَبِّهِ»: بر ضدّ پروردگارش. هدف این است که کافران در مسیر انحراف از راه خدا تنها نیستند و بر ضدّ آئین خدا یکدیگر را تقویت و نیروهائی را بسیج می‌نمایند (سورة: اعراف / 202).

کفار با وجود روشنی و کثرت این برهان‌ها و همچنان دلالت آن‌ها بر قدرت حق تعالی، باز هم جز خدای یگانه قهار هر چه را از درختان و سنگ‌ها که خواستند به پرستش گرفتند؛ بتانی را که نه جلب‌کننده نفعی برای شان هستند و نه دفع‌کننده زیانی. و این امر نشانه و گویای جهل مشرکان است.

«وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا» و کافر همواره در برابر پروردگارش پشتیبان (گمراهان و خطوط انحرافی) است. در واقع انسان کافر، شیطان را بر دشمنی با الله متعال و پرستش غیروی یاری و پشتیبانی میکند و دیگر شیاطین انسی و جتی را نیز بر نافرمانی حق تعالی مدد می‌رساند.

در این هیچ جای شکی نیست که: مشرکان، کافران و در کفر پشتیبان یکدیگرند. مجاهد فرموده است: در معصیت و نافرمانی خدا، پشت شیطان را گرفته و آن را یاری می‌دهد. (تفسیر طبری ۱۷/۱۹).

ابن عباس (رض) در شأن نزول این آیه مبارکه می‌فرماید که این آیه کریمه؛ «در باره ابوجهل

نازل شدولي عام بودن لفظ معتبر است، نه خاص بودن سبب».

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٥٦﴾

و ما تو را جز مزده رسان و هشدار دهنده نفرستاده ایم. (۵۶)

تفسیر:

الله متعال پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم را جز بشارتگر بندگان صالحش به بهشت های پر ناز و نعمت و بیم دهنده دشمنان کافرش به عذاب جحیم، نفرستاده است.

خوانندگان گرامی!

در می یابیم که در این آیه ی مبارکه کوتاه، هم به مبحث توحید اشاره بعمل آمده؛ چون کلمه، «ارسلنا»، هم به نبوت، «ك» و هم به معاد، «مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا» همچنان از محتوای این آیه مبارکه معلوم میشود که: انسان، به هشدار بیشتر نیاز دارد تا بشارت. (کلمه ی «نذیر» صیغه ی مبالغه و نشانه ی تأکید است).

در آیه فوق موضوع بصورت کل بیان گردیده است ولی تفصیل این موضوع را میتوان در سوره ی مبارکه ی «بقره آیه 119» و در سوره ی «فاطراه: 24» و در سوره ی «احزاب آیات 45 تا 47» مورد مطالعه قرار دهید.

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ﴿٥٧﴾

بگو: من از شما [در برابر تبلیغ دین هیچ] مزدی نمی خواهم، جز اینکه هر که بخواهد [میتواند از برکت هدایت من] راهی به سوی پروردگارش بگیرد. (۵۷)

تفسیر:

ای پیامبر! به مردم بگو: من از شما در قبال دعوت خود مزدی نمی طلبم و برای دریافت چیزی چنین کاری را نمی کنم زیرا پاداشم بر خداوند متعال است.

«إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» جز این که هر کس بخواهد به وسیله ی ایمان و عمل صالح راهی به سوی الله در پیش گیرد. من مال و پاداشی از شما نمی خواهم، فقط ایمان به الله متعال و طاعتش را از شما می طلبم، و پاداش من نزد الله می باشد.

وَتَوَكَّلْ عَلَىٰ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَىٰ بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا ﴿٥٨﴾

و بر آن زنده که نمی میرد توکل کن و به ستایش او تسبیح گوی و همین بس که او به گناهان بندگان آگاه است (۵۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

کلمه «تَوَكَّلْ» با مشتقاتش آن هفتاد بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است. توکل به معنای تکیه کردن بر الله سبحان و تعالی و وکیل گرفتن او در کارها است.

تفسیر:

«وَتَوَكَّلْ عَلَىٰ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ»: در تمام امور خود به الله یگانه و یکتا تکیه کن که همیشه باقی و پابرجاست و هرگز او را مرگ نیست. که همین تو را بس است و تو را یاری می دهد و دینت را بر ادیان دیگر پیروز می گرداند.

«وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ»: از اوصافی که مشرکان به او نسبت می دهند، او را منزله بدار، اوصافی که شایسته ی شأن او نیست؛ از قبیل نسبت دادن شریک و اولاد به او.

«وَكَفَىٰ بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا»: و همین بس که خدا از اعمال بندگان آگاه است، و چیزی از او مخفی نیست.

امام فخر رازی میفرماید: از این گفته مبالغه منظور است، همان گونه که میگویند: «کفی

بالعلم جمالا و كفى بالأدب مالا». و به معنی «حسبک» یعنی تو را بس است، می باشد؛ یعنی تو به دیگری احتیاج نداری؛ چون الله متعال به احوال آنان آگاه است و قدرت مجازات آنان را دارد. و این وعیدی است بس شدید. (تفسیر کبیر ۱۰۳/۲۴).

الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا ﴿٥٩﴾

همان ذاتی که آسمانها و زمین و مابین آنها را در شش روز آفرید باز بر عرش مستقر گردید (طوری که شایسته شکوه و جلال اوست). اوست خداوند رحمان، و درباره اش از [فردی] آگاه بپرس. (۵۹).

تفسیر:

ابن جبیر گفته است: خدا میتواند آسمانها و زمین را در یک لحظه خلق کند، اما در اینجا میخواهد صبر و تائی و پایداری را به بندگان بیاموزد. (تفسیر کبیر ۱۰۴/۲۴).
درباره خلقت جهان در شش روز، در قرآن عظیم الشأن شش بار بحث بعمل آمده است. هدف از شش روز، یا شش دوره و مرحله و یا مدتی برابر شش روز طبیعی میباشد.

کلمه «عرش» در فرهنگ اسلام، مرکز فرماندهی و تدبیر آفرینش است و هدف از «استوی علی العرش» همان تسلط و تدبیر الهی است، به دلیل آیه 3 سوره یونس که میفرماید: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (همانا پروردگارتان، خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز و دوران آفرید، سپس بر عرش استیلاء یافت (زمام امور را به دست گرفت). کار جهان را تدبیر و سامان دهی میکند. هیچ شفاعت کننده ای جز با اذن او نیست. آن خداوند است که پروردگار شماست، پس او را بپرستید. آیا پند نمی گیرید؟).

«عرش»: عرش در اصل به معنی رفع و بالا بردن است. تخت حکومت را عرش گویند. به علت بالا رفتن در آن. مثل: «وَأَلْهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ» (سوره نمل/ 23).

همچنان «عرش» در قرآن کریم گاهی، به معنی تخت حکومت و کنایه از تدبیر جهان است. مانند: «ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ» و گاهی، يك موجود به خصوصی است. مثل: «وَوَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ زَمِرًا/ 75» (رجوع شود به قاموس قرآن- عرش).

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا ﴿٦٠﴾

و چون به آنان گفته شود به خداوند رحمان سجده برید، میگویند پروردگار بخشنده چیست؟ آیا به چیزی که تو میفرمایی سجده بریم؟ و این امر بر نفرت و گریزشان افزود. (۶۰).

تفسیر:

«مَا الرَّحْمَانُ؟»: رحمان چیست؟ هدف این است که تمسخر و تفرعنمی کردند و همچون فرعون رفتار مینمودند که جاهلکنان به موسی می گفت: «وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ؟! (برای تفصیل مراجعه شود به سوره: شعراء: آیه: 23).

باید گفت که: سجده، مظهر یکتاپرستی و روح ادیان توحیدی است.

«اسجدوا» (از میان همه تکالیف، تنها سخن از سجده به میان آمده است).

مفسران در شأن نزول این آیه مبارکه میفرمایند: مشرکان مکه گفتند؛ ما رحمان دیگری را

بجز رحمان «یمامه» نمی شناسیم. مراد آنها مسیلمه کذاب بود که خود را رحمان نامیده بود پس این آیه نازل شد: «و چون به آنان گفته شود: برای رحمان سجده کنید، میگویند: رحمان چیست؟» یعنی: چون این صفت از صفات خدای سبحان را شنیدند، آن را با انکار تلقی کرده و نسبت به آن اظهار ناآشنایی کردند «آیا برای چیزی سجده بریم که تو به ما فرمان میدهی» یعنی: برای رحمانی سجده بریم که تو ما را به سجده کردن برای او فرمان میدهی؟ «و بر رمیدن شان می افزاید» یعنی: فرمان دادن به سجده بر نفرت و شرمندگی شان از دین و دوری شان از آن می افزاید. (تفسیر انوار القرآن)

یادداشت اولی :

در این آیه دو بار کلمه «ما» مطرح شده است که برای جمادات به کار می‌رود. هدف کفار از این تعبیر، تحقیر ذات مقدس الهی بود. لذا به جای «و من الرحمن» گفتند: «مَا الرَّحْمَنُ» و به جای «لمن تأمرنا» گفتند: «لِما تأمرنا».

کلمه «رحمن» رمز رحمت دائمی و بی پایان و از صفات اختصاصی پروردگار است.

یادداشت دومی:

علماء بر این امر که این آیه از آیات سجده تلاوت است، اتفاق نظر دارند.

تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا ﴿٦١﴾
خجسته و بسیار بابرکت است ذاتی که در آسمان برجها آفرید و در میان آن چراغ روشن و ماه نور بخشی آفرید. (۶۱)

تفسیر:

«تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا» مجد و عظمت از آن خداست که آن ستارگان عظیم و درخشنده را در آسمان قرار داده است. «وَ جَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَ قَمَرًا مُنِيرًا ﴿61﴾» آفتاب درخشان و ماه تابان را در آن قرار داده است.

مراد از بروج: برجهای ستارگان، یعنی منازل دوازدهگانه آن است که عبارتند از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. آنها را «برج» یعنی قصر بلند نامیدند زیرا ستارگان برای ساکنان خود همچون کاخ‌های بلندی هستند «و در آن چراغی قرار داد» یعنی: در آسمان خورشید فروزانی قرار داد «و ماه تابانی» که با طلوع خود زمین را روشن میکند ولی نور آن مانند نور آفتاب، فروزان و گرما بخش نیست.

شیخ سعید حوی در تفسیر «الأساس» می نویسد: «در یک قرائت دیگر (سرجا) آمده است، سرج جمع سراج است و سراج همان خورشید است پس آیه کریمه بنابراین قرائت به وجود خورشیدهای متعدد اشاره می‌کند نه به یک خورشید و این همان معنایی است که مردم آن را فقط در این عصر شناخته و دریافته اند! بلی! دریافته اند که ستارگان همه خورشیدهایی مانند آفتاب ما هستند ولی از آنجا که این ستارگان از ما دورند، کوچک به نظر میرسند». (تفسیر انوار القرآن).

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا ﴿٦٢﴾
و اوست ذاتی که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد، برای کسی که خواهان پند گرفتن یا خواهان شکرگزاری است. (۶۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خِلْفَةً»: چیزی که به دنبال چیز دیگری می‌آید. «أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ»: بخواهد به یاد خدا باشد.

بخواید به حکمت خدا و قدرت مطلقه او از روی مشاهده نظام بدیع آفتاب و ماه و ابراج آسمانی و ستارگان کیهانی پی ببرد.

تفسیر:

ابن کثیر در تفسیر آیه می فرماید: «یعنی حق تعالی شب و روز را برای تعیین اوقات عبادت، پی آمد یک دیگر قرار داده است پس کسی که در شب عملی از او فوت شود، آن را در روز جبران می کند و کسی که در روز عملی از او فوت شود، آن را در شب جبران می کند».

همچنان امام طبری می فرماید که: الله متعال شب و روز را جانشین هم قرار داده، پس هر کس کاری را در شب از دست بدهد، آن را در روز در می یابد و اگر کاری را در روز از دست بدهد، آن را در شب در می یابد. (طبری ۲۰/۱۹).

واقعاً هم یاد الله متعال زمانی ارزش دارد که بر اساس آگاهی و بصیرت باشد، شب و روز، نعمتی شایسته‌ی شکر و سپاسگزاری است. و از اینکه در آیه مبارکه کلمه «أَرَادَ» دوبار تکرار شده این فهم را برای ما می رساند که: هم شناخت، اراده می خواهد و هم عمل و شکر.

صفات ممیزه بندگان رحمان:

بالاترین مدال برای انسان، مدال بندگی الله متعال است. و انتساب به «و عِبَادُ الرَّحْمَنِ» مقام و منزلت انسان را بی نهایت، بالا می برد.

امام قرطبی فرموده است: خدای سبحان بندگان رحمان را به یازده صفت پسندیده متصف کرده است که عبارتند از: فروتنی، شکیبایی، شب زنده داری، بیم و هراس، ترک اسراف و خسیسی، دوری جستن از شرک، پاکی از زنا و قتل، توبه، دوری از دروغ، پذیرفتن نصیحت و اندرز، و رو آوردن و التماس به الله. پس از آن پاداش نیکوی آنها را بیان کرده است که عبارت است از نایل آمدن به غرفه یعنی بالاترین منزل های بهشت و باشکوه ترین آن.

خوانندگان گرامی!

میخواهم مبحث «صفات ممیزه بندگان الرحمن» مطابق فحوای (آیات 63 الی 76) که در آن صفات، علامت و ممیزه برای بندگان مقبول و مخصوص خداوند بزرگ ذکر گردیده، بشرح ذیل در روشنی آیات متبرکه و احادیث نبوی به معرفی گیرم:

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ﴿٦٣﴾

و بندگان پروردگار رحمان کسانی اند که بر روی زمین متواضع راه می روند و چون نادانان ایشان را مخاطب قرار دهند گویند: سلام بر شما. (۶۳).

تواضع و فروتنی:

در آیه مبارکه اولین صفت از صفات شایسته عباد الرحمن و بندگان خاص خداوند، تواضع و فروتنی شمرده شده است. خداوند متعال در اولین توصیف، خلق و خوی تکبر و خود برتر بینی را از این دسته از بندگان خاص خود نفی کرده است. در آیه مبارکه از کلمه «يَمْشُونَ» یعنی «مشی» استفاده بعمل آمده است، که بارزترین و آشکارترین تفسیر آن عدم تکبر در هنگام راه رفتن به تفسیر گرفته شده است. یعنی این بدین معنی است که:

بندگانی که الله آنان را دوست می‌دارد و شایسته‌ی آنند که به خدا منتسب شوند، بندگان با تقوا و نیک اند که چون بر زمین راه می‌روند؛ با تواضع، آرامش و نرمی و بدون تکبرگام برمی‌دارند. و از روی فخر و تکبرپا را بر زمین نمی‌کوبند و سرمست نیستند و در راه رفتن هم فخر فروشی نمی‌کنند.

قابل تذکر است که فهم کلمه «يَمْشُونَ» یعنی «مشي» را نباید تنها و تنها در راه رفتن عادی خلاصه نمود، بلکه در فهم کلمه «يَمْشُونَ» خط و مشی زندگی و برنامه‌های اجتماعی را نیز باید شامل ساخت. که در این صورت آیه شریفه؛ معنای همه جانبه‌ی او را بخود می‌گیرد، و گفته میشود که: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ»؛ عباد الرحمن کسانی هستند که در تمام پروگرام‌های زندگی خویش چه شخصی باید و یا هم اجتماعی، توأم با تواضع و فروتنی باید قدم بگذارند، و این بندگان خاص خداوند همواره از تکبر و خود برتر بینی به دورند. حضرت حسن بصری در تفسیر آیه: «يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً» می‌فرماید که تمام اعشا و جوارح مؤمنین مخلصین از چشم گرفته تا گوش دست و پا در برابر خدا ذلیل و عاجز شوند، مردم نا آگاه با مشاهده‌ی آن می‌پندارند که او عاجز و معذور است، در صورتی که نه او مریض است و نه معذور، بلکه تندرست و سالم است، ولی خوف از الله چنان بر او مسلط است که بر دیگران مسلط نیست، فکر آخرت او را از مشاغل دنیا باز داشته است، و کسی بر خدا اعتماد نمی‌کند و تمام فکر و اندیشه‌ی او در امور دنیاست، پس او همیشه در تحشر و تأسف می‌باشد (که دنیا کاملاً میسر نمیشود و او از آخرت سهمی بر نداشت) و کسی که نعمت خدا را تنها، خورد و نوش تصور کرد و سویی عالی‌ترین اخلاق متوجه نمی‌شود، علم او بسیار اندک است، و عذاب برای او آماده است. (تفسیر ابن کثیر).

«هَوْناً»: آهسته و آرام. هدف با وقار، سکینه، تواضع و فروتنانه راه رفتن، و ترک خود خواهی کردن است. مصدر است و در معنی اسم فاعل برای تأکید به کار رفته است. باید یاد آور شد که رفتار هر کس، نشان دهنده‌ی شخصیت اوست. «عِبَادُ الرَّحْمَنِ... يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً» (بندگان خاص خداوند، مظهر تواضع هستند.) می‌بینیم که: اسلام، دین جامعی است که حتی برای چگونه راه رفتن انسان به روی زمین نصایح و رهنمود‌های مفید و سودمندی را مطرح می‌کند.

طوری‌که گفته شد: از خصوصیات «عباد الرحمن» این است که ایشان به آرامی، وقار و متانت خاصی بر روی زمین سیر می‌کنند.

«عباد الرحمن» در مقابل پروردگار خویش فروتن و نرم‌خو هستند و هرگز خصلت غرور در آنها نفوذ کرده نمی‌تواند، الله عز و جل انسان مؤمن را از این که متکبرانه بر روی زمین راه برود نهی فرموده است.

طوری‌که در (آیه 37 سوره اسراء) می‌فرماید: «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طَوْلاً» و در روی زمین متکبرانه و مغرورانه راه مرو. چراکه تو (با پای کوبیدن متکبرانه ات بر زمین) نمیتوانی زمین را بشکافی و (با گردن کشیدن جبارانه‌ات بر آسمان، نمی‌توانی) به بلندی کوه‌ها برسی. (آخر ذره ناچیزی انسان نام، در برابر کره زمین و در برابر مجموعه هستی، چه چیزی بشمار می‌آید؟!).

این گروه از مؤمنان عباد الرحمن وصیت لقمان علیه السلام را که به فرزندش را، که (آیه 19 / سوره مبارکه لقمان) تذکر یافته است با تمام دقت عملی مینماید: «وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنْ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ: و در راه رفتنت اعتدال را

رعایت کن و (در سخن گفتنت) از صدای خود بکاه (و فریاد مزین) چراکه زشت‌ترین صداها، صدای خران است».

خوانندگان گرامی!

البته هدف اینست که بندگان رحمان کسانی‌اند که آنان با عزت و گردن فرازی گام برمی‌دارند که نشانه مؤمن متواضع برای الله متعال است طوری‌که رسول الله صلی الله علیه وسلم در راه رفتن چنان حرکت می‌کردند که گویی از مکان بلند و مرتفعی فرود می‌آیند. در شمایل رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که راه رفتن رسول الله صلی الله علیه وسلم خیلی آهسته نبود، بلکه قدر تیزبود طوری‌که در حدیث می‌فرماید: «وَكَاَنَّمَا الْأَرْضُ تُطْوَى لَهُ» یعنی آن حضرت صلی الله علیه وسلم طوری راه میرفت که گویا زمین برای او پیچیده میشد. (تفسیر ابن کثیر)

سیرت نویسان می‌نویسند که برخی از سلف صالح نیز راه رفتن به پژمردگی و تصنع را مکروه می‌دانستند تا بدانجا که روایت شده است: که امیر المؤمنین حضرت عمر (رض) جوانی را دید که سست و پژمرده راه می‌رود، فرمود: تو را چه شده است، آیا مریض هستی؟ گفت: نه ای امیر المؤمنین! آن‌گاه عمر (رضی الله عنه) شمشیر خویش را بر سرش بلند کرد و به او فرمان داد تا با نیرومندی و چابکی راه برود.

صبر، بردباری و تحمل:

همچنان در آیه مبارکه آمده است که: «إِنَّهُمْ وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» (63: فرقان) «الْجَاهِلُونَ»: لوده، ونادان. ولی باید گفت که در ترجمه «الْجَاهِلُونَ»: به جهالت این امر روشن گردید که هدف از آن شخص بی علم نیست، بلکه کسی است که کار جهالت و کلام جاهلانه بعمل آرد، اگرچه در نفس الامر عالم هم باشد.

«سَلَامًا»: درود. هدف از سلام متارکه و دوری گزیدن و رویگردانی است؛ نه سلام احوال‌پرسی کردن (مراجعه شود به سوره: قصص آیه: 55).

«إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» (چون جاهلان آنان را طرف خطاب قرار دهند، باسلام جواب می‌فرمایند) یعنی: بر آزارهایی که از سوی اهل جهالت و نادانی می‌بینند، روش تحمل و بردباری را در پیش گرفته و مانند آنان جهالت نمی‌کنند بلکه می‌گویند: سلام! که این سلام، البته سلام درود و تحیت نیست بلکه سلام متارکه است که نه در آن خیری است و نه شری. یا مراد از «سلام» این است: در برابر جاهل سخنی ملایم و حکیمانه می‌گویند که از آزار او به سلامت مانند.

حسن بصری فرموده است: یعنی زمانیکه اگر با انسان نادانی روبه رو شوند آنها از خود نادانی نشان نمی‌دهند و شکیبایی را پیشه می‌کنند.

امام قرطبی از نحاس نقل کرده است که سلام در اینجا مشتق از تسلیم نیست، بلکه مشتق از تسلّم است، به معنی سلامت ماندن، منظور این که در جواب به جاهلان، آنها سخن سلامتی می‌گویند که به دیگران اذیت نرسد، و آنها هم گناهکار نباشند، همین تفسیر از حضرت مجاهد، مقاتل و غیره منقول است.

(تفسیر مظهري) نتیجه اینکه باکسی که صحبت احمقانه و جاهلانه می‌گوید: انتقام نمی‌گیرند، بلکه از آنها در می‌گذرند.

هرگاه نادانان، «عبادالرحمن» را مورد خطاب قرار دهند اینان با درود و سلام جواب شان را می‌گویند، یعنی هر زمان که انسان‌های نادان از روی جهالت منجر به برافروختن خشم

و غضب آنان شوند «عباد الرحمن» در جواب به آنان میگویند: سلام و درود بر شما باد و از جانب ما در امنیت هستید؛ و با این کار خود را از همنشینی با جاهلان دور میسازند و به مانند گفتار مردم دوران جاهلیت جواب نمی‌دهند.

با توجه به تعلیمات اسلامی، مسلمانان هرگاه همدیگر را می‌بینند به یکدیگر سلام و درود می‌فرستند و همدیگر را گرمی میدارند و به این وسیله پیام جامعه اسلامی را که همان امنیت و آرامش است در میان خود اعلام می‌دارند و نسبت به هم یادآور می‌شوند. کلمه سلام، در امان ماندن آبرو و مال و سلامتی جسم و تمام آنچه که انسان خواهان در امان ماندن آن است را شامل می‌شود.

بنابر این، مسلمانان زمانیکه به انسان جاهل، لوده و نادانان روبرو می‌شود، در مقابل آن با صبر و بردباری برخورد نموده و از آنان دوری می‌جویند؛ حتی از همنشینی با آنان خودداری مینمایند. این است همان آرامش و امنیتی که مسلمانان هنگام ملاقات یکدیگر آنرا باید رعایت کند.

رسول الله صلی الله علیه السلام با چه زیبایی مهم ترین خصوصیت یک شخص مسلمان را چنین بیان فرموده است: «الْمُسْلِمُ مَنْ سَلَّمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ، وَ الْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ: مسلمان واقعی کسی است که برادرش از زبان و دست او در امان باشد».

امام بخاری و مسلم از عبدالله بن عمر و بن العاص که آنان نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم روایت کرده‌اند، نقل می‌کنند که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: مسلمان واقعی کسی است که مسلمانان دیگر از زبان و دست او در امان باشند و هجرت کننده (ترک کننده) حقیقتی کسی است که از آنچه که خداوند او را از انجام آن نهی فرموده دوری نماید. پس کسانی که این صفات را نداشته باشند، در حقیقت جزء «عباد الرحمن» به شمار نمی‌آیند و هیچ رابطه و پیوندی با اسلام ندارند.

خوانندگان گرمی!

طوری‌که یاد آور شدیم از خصوصیت «عباد الرحمن» صفاتی ظاهری در رفتار و منششان است و آن صفاتی است که بر اخلاقی بردبارانه که ریشه در درون آنان دارد و نیز به برتری عقل و دانش نزد آنان دلالت می‌کند.

با جاهلان نباید مقابله بالمثل صورت گیرد:

و نباید فراموش کرد که: مدارا و حلم و حوصله، از صفات بارز مؤمنان است. زمانیکه با جهل جاهلان، و عمل جاهلانه وی مواجه و روبرو میشوید نباید تحت تأثیر قرار دهید، کوشش باید صورت گیرد که؛ آنان در مقابل عمل شما عکس العمل جاهلانه و احمقانه را در پیش نگیرند، عباد الرحمن همیشه بر زبان‌های خود مسلط هستند و به مانند آنان کلامی ناروا بر زبان جاری نمی‌سازند و هرگز حرکت‌های نامناسب و ناشایسته‌ای را از خود بروز نمیدهند.

بندگان خدا، همیشه سعی و کوشش بخرچ میدهند تا راه فتنه و شر را بر جاهلان بندند و شراره‌های آتشی شعله‌ور و سوزان که قطعاً منجر به کشتاری بزرگ و فتنه‌ای دامن‌گیر می‌شود را خاموش می‌کنند.

باید گفت که: تواضع، ثمره‌ی بندگی و اولین نشانه‌ی عباد الرحمن است. سرچشمه‌ی مدارا و نرم‌خویی بندگان خدا، ایمان است، نه ترس و ضعف آنان. وقار و نرمی از بارزترین صفات عباد مؤمن بشمار می‌رود.

طوری که گفتیم: تواضع باید هم در عمل باشد، «يَمْتَشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا» هم در کلام، «قَالُوا سَلَامًا» و هم در عبادت. «سُجَّدًا وَ قِيَامًا» با اشخاص نادان، جاهل و فرومایه نباید مجادله کرد «قَالُوا سَلَامًا» (آنان سخنی در شأن خود میگویند، ولی شما در مقابل سخنی عالمانه و کریمانه بزبان آرید).

وَالَّذِينَ يَبِيْتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا ﴿٦٤﴾

و آنان که شب را برای پروردگارشان با سجده و قیام به صبح می رسانند. (۶۴)

تفسیر:

قیام اللیل و شب زنده داری:

امام فخر رازی گفته است: بعد از این که سیرت و رفتار عباد الرحمن را در روز به دو صورت یعنی ترک اذیت و آزار و پیشه کردن صبر و شکیبایی بیان کرد، در اینجا رفتار «عبادالرحمن» را یادآور شده است که عبارت است از اشتغال به خدمت خالق. (تفسیر کبیر ۱۰۸/۲۴).

همچنان که خداوند متعال در جای دیگری از قرآن نیز در وصف آنان میفرماید: «قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ». یعنی: آنان تمام شب یا بیشتر قسمتهای از شب را سجدهکنان بر روی های شان و قیامکنان بر پاهایشان در حال نماز و تهجد به روز می آورند. «يَبِيْتُونَ»: اهل لغت می فرمایند که بیتوته آنست که شب انسان را درك کند خواه بخوابد یا نخوابد «بات بیتوته... ادركه اللیل نام أ و لم ینم» علی هذا معنی آیه آن میشود: شب آنها را درك می کند در حال سجده و قیام.

«سجدا» جمع ساجد. چنان که قیام جمع قائم است.

در این آیه مبارکه به معرفی یکی دیگر از صفات «عبادالرحمن» به معرفی گرفته میفرماید: که عباد الرحمن آنان اند که؛ شب را در قیام و سجده به صبح می رسانند. و طوری که یاد آور شدیم از خصوصیات عالی «عبادالرحمن» این است که آنان شبانه نیز به عبادت خداوند مشغولند و تنها در برابر خداوند بزرگ سجده و قیام میکنند. اینان شب زنده داری میکنند و با تمام وجود خود الله را یاد میکنند و او را به بزرگی و عظمت می ستایند و تسبیح گوی او هستند و تنها از او طلب می کنند و از عذابش می ترسند و به پاداش او امیدوار هستند.

«عبادالرحمن» ساعت های خلوت تاریکی شب خود را همراه با خداوند پشت سر می گذارند و به سوی الله متعال روی می آورند و او را عبادت می کنند.

«عبادالرحمن» کسانی هستند که به نشان بندگی حقیقی و عبودیت خالصانه دست یافته اند و به دنبال پناهی هستند که سایه خداوند رحمان بالای سرشان باشد.

«عبادالرحمن» خداوند را اطاعت می کنند و در دل شب هم مشغول عبادتند و با خدای مهربان خود خلوت کرده اند. لازمه متصف بودن آنان به «عبادالرحمن» این نیست که کل شب را برای عبادت خداوند بیدار بمانند بلکه عبادت در پاسی از شب کفایت میکند چرا که الله متعال رسول الله صلی الله علیه وسلم راکه سرور «عبادالرحمن» است به شب زنده داری در تمام شب مکلف نساخت طوری که پروردگار با عظمت ما در ابتدای سوره «مزل» آیات 1 تا 6 در این زمینه میفرماید: «يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا نَّصَفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَ أَقْوَمُ قِيلًا» (ای جامه بخود پیچیده!) (2) شب برخیز مگر اندکی (از آن را). (3) (بر

خیز) نیمی از شب یا اندکی از آن کم کن. (4) یا اندکی بر آن بیافزای و قرآن را با تدبر و تأمل و شمرده بخوان. (5) (چون) ما کلام نهایت گران (و موجب مسئولیت را) بر تو القا خواهیم کرد. (6) به یقین شب زنده داری در ترکیه و اصلاح نفس مؤثرتر و در سخن استوارتر است).

حضرت ابن عباس (رضی الله عنه) فرموده است: کسی که بعد از نماز عشاء دو رکعت یا بیش از دو رکعت نماز بخواند، او در این حکم «بات لله ساجد وقائماً» قرار میگیرد. (مظهری و بغوی) همچنان حضرت عثمان (رضی الله عنه) میفرماید که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: کسی که نماز عشاء را با جماعت اداء کند او در حکم کسی است که نصف شب را به عبادت گذارنده است. (رواه احمد و مسلم فی صحیحه از مظهری).

بنابراین کسی که برای پرورش نفس خود در پاسی از شب به عبادت مشغول باشد و در مقابل ذات احدیت عالم به دور از ریا، تشویش، هوای نفس، دنیا خواهی سجده و قیام نماید قطعاً استوارترین سخنان را بر زبان جاری میسازد. یعنی در مناجات با الله متعال برای صفای ذهن و آرامش روح و روان و محیطش صادقترین کلام را به کار میگیرد و پس از این بیشتر با خداوند خلوت میکند و دعا و قرآن میخواند.

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ﴿٦٥﴾

و آنان که می گویند: پروردگارا! عذاب [دوزخ] را از ما برطرف گردان که مسلماً عذاب آن پایدار و همیشگی است. (۶۵)

دعا و مناجات:

بندگان رحمان «کسانی اند که میگویند: پروردگارا! عذاب جهنم را از ما بگردان، بیگمان عذاب آن پایدار است» غرام: لازم و دائمی است.

کلمه «غرام» در اصل به معنای مصیبتی است که انسان در برابر آن راه فرار ندارد و نوعی التزام و تعهد بر دوش او قرار میدهد.

«عبادالرحمن» از خداوند باری تعالی میخواهند که تمام عذاب جهنم را از آنان دور بدارد، چه عذابی که بر اثر استقرار یا بر اثر اقامت برای آنان مقدر شود.

هدف از این دعا، این است که «عبادالرحمن» از خداوند میخواهند که به وسیله «دعا»، عذاب را از آنان دور گرداند. در نتیجه دعا کردن یکی از نشانه‌های ایمان راستین و درست و عمل صالح است که قطعاً ثمربخش می‌شود.

«عبادالرحمن» توسط ایمان حقیقی در مقابل کفر از خود محافظت می‌کنند و از این که در عذاب جهنم مستقر شوند، رهایی مییابند و همچنین به وسیله اعمال صالح، خویشتن را از عصیان و سرکشی در امان نگاه می‌دارند و این که در عذاب جهنم هر چند به مدت کوتاهی اقامت داشته باشند خود را نجات میدهند.

إِنَّهَا سَاعَةٌ مُّسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٦٦﴾

یقیناً دوزخ بدترین جایگاه و بد محل اقامتی است. (۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُسْتَقَرًّا»: مکان ماندن موقت را میگویند. و «مُقَامًا»: محل اقامت دائم. «مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا»: عطف این دو کلمه بر یکدیگر، بیانگر افزایش کمیت و کیفیت عذاب و رو به فزونی نهادن آن در طول مدت است (مراجعه شود به سوره: فاطر / 36). (تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرمدل)

تفسیر:

امام قرطبی در تفسیر این آیه میفرماید: یعنی دوزخ بد جایگاه و بد قرارگاهی می باشد! این بندگان مطیع با وجود طاعت خود از عذاب خدا بیمناک و در حذرند. (تفسیر قرطبی ۷۲/۱۳).

وحسن بصري گفته است: برای دوری جستن از عذاب جهنم در روز بیمناکند و در شب خسته.

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ﴿٦٧﴾

آنها کسانی هستند که هر گاه انفاق کنند نه اسراف می کنند و نه بخل می ورزند، بلکه در میان این (دوره) حد وسط را برمی گزینند (۶۷)

تفسیر:

انفاق و دوری از تبذیر و اسراف:

«أَنْفَقُوا»: خرج کردند. برای خود و خانواده خرید کردند. «لَمْ يَقْتُرُوا»: سختگیری نمی کنند و بخل نشان نمی دهند. «قَوَامًا»: حد وسط. میانه روی.

یعنی نه آن چنان سختگیری و تنگ چشمی میکنند که زن و فرزندان شان گرسنه بمانند، و نه آن چنان در مخارج و نفقه زیاده روی و باد دستی می کنند که تبذیر و اسراف بشمار آید. واقعیت امر همین است که: امت میانه و وسط، باید برنامه های معتدل و وسط را داشته باشد. و از افراط و تفریط در زندگی خویش بپرهیزد. حتی میانه روی در عبادت و انفاق، دارای ارزش و از جمله خواست دین مقدس اسلام می باشد.

در آیه مبارکه در باره پنجمین صفت از صفات بندگان رحمان آمده است: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا» یعنی در خوراک و نوشیدن و پوشاک زیاده روی و یا کوتاهی و قصور نمیکنند و مانند خسیسان دست خشک نیستند.

اسراف: در لغت به معنی تجاوز از حد است، و در اصطلاح شرع در نزد حضرت ابن عباس (رض)، مجاهد، قتاده و ابن جریح اسراف از انفاق فی معصية الله است، اگر چه پیشیزی (سکه) باشد، و بعضی فرموده که خرج کردن بدون ضرورت در کار های جایز که در حدود تبذیر (فضول خرجی) میباشد آن هم در حکم اسراف است؛ زیرا تبذیر یعنی زیاده خرجی به نص قرآن کریم حرام و معصیت است، حق تعالی میفرماید: «إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ» (همانا اسرافکاران برادران شیطان هیند).

و «اقتار» به معنی تنگی در خرج و بخیلی است، و در اصطلاح شرع این است که در کارهایی که الله و رسول به انفاق در آنها دستور داده است، تنگی به کار برده شود، (عدم انفاق به درجه اولی در آن داخل است) این تفسیر از حضرت ابن عباس (رض)، قتاده و غیره منقول است. (مظهری).

مفهوم آیه این است که صفت بندگان مقبول خدا این است که در انفاق مال در میان اسراف و اقتار بر اعتدال و میانه روی عمل میکنند، رسول الله صلی علیه وسلم فرموده است. «من فقه الرجل قصده في معيشة» یعنی علامت دانشمندی انسان این است که در انفاق میانه روی اختیار کند، (نه در اسراف مبتلا باشد و نه در بخیلی) (رواه احمد عن أبي الدرداء، ابن کثیر)

«عباد الرحمن» به این سفارش الهی عمل می کنند تا آن هنگام که انفاق میکنند جزء اسرافکاران نباشند چراکه اسراف کنندگان یاران شیطان به حساب می آیند و شیطان انسان

را به کارهای زشت و ناروا هدایت می‌کند و از او می‌خواهد که در گناهان اسراف و زیاده‌روی نماید و کسانی که در این راه کج قدم برمی‌دارند دچار هلاکت و نابودی خواهند شد و جزء یاران بد و شیاطین انسی و جنی که آن‌ها را همراهی می‌کنند چیز دیگری نمی‌یابند تا جایی که در گناه و ذلت و خواری می‌افتند و خداوند بر آنان خشمگین شده سپس به‌سوی جهنم رهسپار می‌شوند و چه بد سرنوشتی را خواهند داشت.

«وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ﴿٦٧﴾» مفسران در فهم این آیه مبارکه می‌نویسند که: مؤمنان با تقوای کسانی هستند زمانیکه از اموال خویش انفاق می‌کنند، حد وسط، راهی میانه و معتدل را در پیش می‌گیرند؛ نه در انفاق اسراف و ولخرجی می‌کنند و نه در بخشش، بخل و تنگ چشمی می‌ورزند طوریکه در فوق هم یاد آوری شدیم حد وسط و روش میانه و وسط را در پی می‌گیرند.

مجاهد در این مورد با زیبایی می‌فرماید: اگر به اندازه‌ی کوه ابو قبیس طلا را در راه الله خرج کنی اسراف و زیاده روی نیست و اگر مثنی را در نافرمانی خدا خرج کنی، اسراف است. (طبری ۲۳/۱۹). این بر مبنای قولی است که اسراف را به «انفاق در معصیت تفسیر کرده است»، و بعضی از مفسران این قول را پذیرفته‌اند و همین قول از ابن عباس (رض) نیز نقل شده است، اما قول اول «اظهر» است.

امام احمد از عبدالله بن مسعود (رض) روایت کرده که گفت: رسول خدا (ص) فرمودند: «مَاعَالٍ مِّنْ اِقْتَصَادٍ». یعنی کسیکه در زندگی خود میانه‌روی و اعتدال نماید هرگز فقیر نمی‌شود و منظور از میانه‌روی همان اعتدالی است که خالی از افراط و تفریط باشد. همچنین در حدیث شریف آمده است: «مَا أَحْسَنَ الْقَصْدَ فِي الْغِنَى وَمَا أَحْسَنَ الْقَصْدَ فِي الْفَقْرِ وَمَا أَحْسَنَ الْقَصْدَ فِي الْعِبَادَةِ». «چقدر نیکوست میانه‌روی در توانگری، چقدر نیکوست میانه روی در حال فقر و چقدر نیکوست میانه روی در عبادت».

وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿٦٨﴾

و کسانی که با الله معبود دیگری را نمی‌پرستند، و نفسی را که الله (خونش را) حرام کرده است جز به حق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند. و هرکس که چنین اعمال را مرتکب شود، مجازات سختی آن را می‌بیند. (۶۸)

تفسیر:

به خدای یگانه شرک نمی‌ورزند:

قبل از همه باید یاد آور شد که: هدایت و دستور قرآن عظیم الشان در مورد دوری از شرک، زنا و قتل، تنها يك موعظه نیست، بلکه قانونی است که تخلف از آن جزای سنگین و شدیدی را درپیش دارد. همچنان باید گفت: که جزای های الهی استثنابردار نیست، هر کس تخلف کند سزا می‌بیند.

ششمین صفت عباد الرحمن آنست که؛ در عبادت، با الله کسی دیگری را شریک نمی‌گردانند.

طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» ایشان کسانی اند که به الله متعال شریک نیاورده، بلکه او را یگانه دانسته و مخلصانه او را پرستش می‌کنند. فقط او را در عبودیت یگانه و یکتا قرار می‌دهند.

«عبادالرحمن» به یقین دریافته‌اند که جز الله خدایی نیست و تنها او روزی دهنده و زنده

کننده و میراننده و شفا دهنده است و به جز او کس دیگری نمیتواند در عالم هستی دخل و تصرف نماید. پس به او ایمان راستین و خالصانه آورده و قلب هایشان را فقط در گرو او قرار داده‌اند.

«عبدالرحمن» یقین دارند که اگر انسان و جنیان دور هم جمع گردند تا به کسی فایده‌ای رسانند قادر به انجام آن نخواهند بود مگر آنچه که خداوند مهربان برای آن شخص مقرر کرده باشد و اگر تمام این گروه جمع شوند تا به کسی ضرر رسانند هرگز نمیتوانند مگر آنچه که خداوند برای او مقدر ساخته باشد.

این‌ها صفاتی بودند که «عبدالرحمن» به آن آراسته‌اند و این صفات را نیز حضرت ابراهیم علیه السلام هم بیان داشته‌اند. طوریکه در سوره «شعرا» آیات 69 تا 86 از زبان حضرت ابراهیم علیه السلام، آمده است:

«وَأْتَلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ قَالُوا أَصْنَاماً فَنُظَلِّ لَهَا عَاكِفِينَ قَالِ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يُضُرُّونَ قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ قَالَ أَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَ الَّذِي هُوَ يَطْعَمُنِي وَ يَسْقِينِي وَ إِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي وَ الَّذِي يَمِيئُنِي ثُمَّ يَحْيِينِي وَ الَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ رَبِّ هَبْ لِي حُكْماً وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ وَ اجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ وَ اغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ» (ای پیغمبر!) سرگذشت ابراهیم را برای کافران بیان دار. (و خبر ابراهیم را برای شان بخوان. (70) وقتی که به پدر و قوم خود گفت: شما چه میپرستید؟ (71) گفتند: بت‌ها را می‌پرستیم، و همیشه بر عبادت‌شان معتکف می‌باشیم. (72) ابراهیم گفت: آیا وقتی که آنها را میخوانید سخن شما را میشنوند؟ (73) یا به شما فائده یا ضرری میرسانند؟ (74) گفتند: نه، بلکه پدران خود را دیدیم که چنین می‌کردند. (75) ابراهیم گفت: آیا آنچه را که شما می‌پرستید، دیده‌اید (تأمل کرده‌اید). (76) و (آنچه را) پدران پیشین‌تان می‌پرستیدند؟ (77) پس بدانید که همه آنها دشمن من‌اند، غیر از پروردگار جهانیان. (78) آن ذاتی که مرا آفریده است، پس او مرا هدایت می‌کند. (79) آن ذاتی که مرا (غذا) می‌خوراند و (آشامیدنی) می‌نوشاند. (80) و چون بیمار شوم، پس وی مرا شفا می‌دهد. (81) و آن ذاتی که مرا می‌میراند، باز زنده‌ام می‌گرداند. (82) و آن ذاتی که امیدوارم در روز جزا خطایم را بیامرزد. (83) ای پروردگارم! به من حکم (علم و نبوت) ببخش و مرا با صالحان ملحق بگردان. (84) و برای من در میان آیندگان نام نیک بگذار. (85) و مرا از جمله وارثان جنت پرنواز و نعمت بگردان. (86) و پدرم را بیامرز، زیرا او از گمراهان بود.)

پرهیز از قتل نفس:

«وَلَا يَفْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ»: «و هیچ نفسی را که خداوند حرام کرده است» یعنی: کشتنش را «جز به حق نمی‌کشند» کشتن به حق در سه مورد است:

- 1- کفر بعد از ایمان (کشتن مرتد).
- 2- یا زنا بعد از احسان (همسر داری) یعنی: زناي مرد محصن و زن محصنه (مرد و زن داراي همسر).
- 3- یا کشتن نفس به تجاوز و عدوان. یعنی قصاص.

آنان هرگز کسی را به قتل نمی‌رسانند حتی اگر به حق باشد. آنچه که در قتل نفس اصل است این است که قتل نفس در دین الهی حرام است هر چند که شایسته کشتن باشد زیرا خداوند

آفریننده نفس است و با حیات بخشیدن به آن، زیستن طولانی را به آن ارزانی بخشیده تا در گرفتاری‌ها و دشواری‌ها نقشش را به‌خوبی ایفا کند و باید مسیری که خداوند آن را برای امتحان پیش روی انسان قرار داده، آن‌گونه که شایسته است آن را ببیماید و در نهایت پاداش آن نزد خداوند است؛ اما منافع جامعه بشری قتل را قصاص برخی از انسان‌ها میدانند. خداوند نیز قتل را در برخی شرایط که مجازات در آن واجب میشود جایز می‌داند و این نوع قتل، قتل به حق است.

«عبدالرحمان» به این صفت متصفند که مرتکب قتلی نمی‌شوند مگر آن که خداوند آن را جایز دانسته باشد و آنان سفارش خداوند را برای مؤمنان عملی می‌سازند همان طور که خداوند عَزَّ وَجَلَّ در سوره «اسراء» آیه 33 میفرماید:

«وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطٰنًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» و کسی را نکشید که خداوند کشتن او را -جز به حق- حرام کرده است. هر کس که مظلومانه کشته شود، به صاحب خون او (که نزدیکترین خویشاوند به او است، این) قدرت را داده‌ایم (که با مراجعه به قاضی، قصاص خود را درخواست و قاتل را به مجازات برساند) ولی نباید او هم در کشتن اسراف کند (و به‌جای یک نفر، دو نفر و بیشتر را بکشد، یا این که به عوض قاتل، دیگری را هلاک سازد) بی‌گمان صاحب خون، یاری شونده (از سوی خدا) است (چراکه حق قصاص را بدو داده است).

«عبدالرحمن» از آنچه که الله سبحان و تعالی آن را حرام دانسته دوری می‌کنند. خداوند در سوره «انعام» آیه 151 میفرماید:

«قُلْ تَعٰلَوْا اٰتُوا مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ اَلَا تَشْرِكُوْا بِهِ شَيْئًا وَّ بِالْوٰلِدَيْنِ اِحْسٰنًا وَّ لَا تَقْتُلُوْا اَوْلاَدَكُمْ مِنْ اِمْلٰقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَّ اِیٰهُمْ وَّ لَا تَقْرُبُوْا الْفَوٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَّ مَا بَطَّنَ وَّ لَا تَقْتُلُوْا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ اِلَّا بِالْحَقِّ ذٰلِكُمْ وَّ صَاكُمُ بِهٖ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ» بگو: بیایید چیزهایی را برایتان بیان کنم که پروردگارتان بر شما حرام نموده است. این که هیچ چیزی را شریک خدا نکنید و به پدر و مادر (بدی نکنید و بلکه تا آنجا که ممکن است بدیشان) نیکی کنید و فرزندانتان را از ترس فقر و تنگدستی (کنونی یا آینده) مکشید (چراکه) ما به شما و ایشان روزی می‌دهیم (و روزی‌رسان همگان ماییم؛ نه شما) و به گناهان کبیره (از جمله زنا) نزدیک نشوید، خواه (آن‌ها در وقت انجام برای مردم) آشکار باشد و خواه پنهان و کسی را بدون حق (قصاص و اجرای فرمان الهی) مکشید که خداوند آن را حرام کرده است. این‌ها اموری هستند که خدا به گونه مؤکد شما را بدان‌ها توصیه می‌کند تا آن‌ها را بفهمید و خردمندانه عمل کنید.

«عبدالرحمن» هرگز چنین کاری نخواهند کرد مگر زمانی که انجام آن به اذن الهی باشد. چطور ممکن است که «عبدالرحمن» دچار چنین گناهی گردند در حالی که اینان کلام خداوند را شنیده‌اند که در سوره «نساء» آیه 93 میفرماید: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمَدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعْنَةُ وَ اَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيْمًا» و کسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد (و از ایمان او باخبر بوده و تجاوزکارانه او را به قتل برساند و چنین قتلی را حلال بداند، کافر به شمار می‌آید و) کیفر او دوزخ است و جاودانه در آنجا می‌ماند و خداوند بر او خشم می‌گیرد و او را از رحمت خود محروم می‌سازد و عذاب عظیمی برای وی تهیه می‌بیند.

حکم قصاص، عاملی بازدارنده برای تقوا پیشه‌کنندگان و غیر متقین است و علت آن این

است: کسانی که ترس از خداوند آنان را از قتل باز ندارد، هرگاه آنچه که در پس مرگ است یعنی همان قصاص عادلانه‌ای که دولت اسلامی عهده‌دار آن است را یادآور میشوند، پس به این وسیله از قصاص می‌ترسند.

در کلام خداوند بزرگ در سوره «بقره» آیه 179 چنین آمده است: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» ای صاحبان خرد! برای شما در قصاص، حیات و زندگی است (بنا بر مصلحت و حکمتی که در آن و دقائق و نکاتی که در همه احکام است. این است که قانون قصاص را برای شما وضع کردیم تا از تجاوز و خونریزی بپرهیزید) باشد که تقوا پیشه کنید».

دوری و جلوگیری از زنا:

از جمله صفات «عبادالرحمن» این است که آنان هرگز زنا نمی‌کنند. چراکه از خداوند بلند مرتبه اطاعت میکنند و آیات الله عز و جل را که بر آنان تلاوت شده را شنیده‌اند و در آن آیه‌ها دوری از زنا و نهی و بر حذر ماندن از آن و از سرانجام بد آن آمده است و در سخنان ارزشمند رسول اکرم صلی الله علیه وسلم عاقبت اهل زنا به وضوح بیان شده است. قطعاً «عبادالرحمن» کلام الله عز و جل را شنیده‌اند که در سوره «اسراء» آیه 32 به مؤمنان فرموده است: «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا» و (با انجام عوامل و انگیزه‌های زنا) به زنا نزدیک نشوید که زنا گناه بسیار زشت و بدترین راه و شیوه است». بنابر این مؤمنان تمام آنچه که خداوند آنان را از آن نهی فرموده است به پایان رسانیدند و از آن اطاعت کردند تا بدان وسیله به نشان تقرب به خداوند دست یابند. نشانی که «عبادالرحمان» حاملان آن هستند و به دوستی که آنان گروهی برتر از مؤمنانند و به بندگی حقیقی الهی آراسته‌اند.

«عبادالرحمن» دریافته‌اند که دوری از زنا، دور شدن از اسباب و مقدمات و انگیزه‌های آن را نیز تضمین می‌کند بنابر این آنان تمام جوارح و اعضای بدن خود را از گناهانی که آنان را به سمت زنا سوق می‌دهد، باز می‌دارند.

خداوند باری تعالی زنا را به عنوان یک عمل زشت و ناپسند وصف کرده است (یعنی گناهی بزرگ) و آن را به عنوان راهی بس ناپسند توصیف کرده یعنی عملی که برای رسیدن به شهوت و تمایل به جماع صورت می‌گیرد. از آنجایی که این عمل نامشروع است، پس گناهی بسیار بزرگ به شمار می‌آید و به همین دلیل الله تعالی به دوری از آن و سرانجام ناپسند آن، تأکید می‌کند و در تمام آنچه که بر بندگان خود نازل کرده، اعم از شریعت و قوانین اسلام از عهد حضرت آدم (ع) تا عهد پیامبر خاتم حضرت محمد مصطفی (ص) آن را حرام دانسته است.

در مورد مجازات مرد یا زن زناکار و ناپاک خداوند عز و جل در سوره «نور» آیه 24، چنین می‌فرماید: «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (آنان عذاب عظیمی دارند) در آن روزی که علیه آنان زبان و دست و پای ایشان بر کارهایی که کرده‌اند گواهی می‌دهند».

و از آنجایی که «عبادالرحمن» بندگان برگزیده الهی هستند و از نظر مقام، بالاتر از مؤمنانند پس آنان هرگز به سمت زنا نمی‌روند، یعنی عمل قبیح زنا هرگز جزء عادت‌های آنان محسوب نمی‌شود.

شأن نزول آیات 68 - 70:

798- بخاری و مسلم از ابن مسعود (روایت کرده اند: از رسول خدا (پرسیدم بزرگترین گناه کدام است، گفت: برای خالق جهان همتا و مانند قایل شوی، گفتیم: پس از آن کدام گناه است؟ گفت: فرزندان را از ترس این که طعامت را می خورد بکشی، گفتیم: پس از این کدام گناه است، گفت: زنا با زن همسایه. پس خدا برای تصدیق سخنان پیامبر خود آیه «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ...» را نازل کرد. (صحیح است، بخاری 7520، مسلم 1 / 90، ح 86، ترمذی 3182، نسائی 7 / 90، احمد 1 / 380 و 431 و 434 از روایت کرده اند. «زاد المسیر» 1054 و «تفسیر شوکانی» 4720).

799- بخاری و مسلم از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: عده ای از اهل شرک مرتکب قتل شدند و در این کار زیاده روی کردند، زنا کردند و در این عمل افراط نمودند، سپس خدمت رسول الله آمدند و گفتند: آنچه می گویی و ما را به آن راه دعوت می کنی بسیار خوب است کاش ما را آگاه کنی، آیا برای اعمالی که انجام داده ایم باید کفاره بپردازیم؟ پس خداوند متعال آیه (وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿68﴾ يَضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا ﴿69﴾ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿70﴾ و قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا... (زمر: 53) را نازل کرد. (صحیح است، بخاری 4810 مسلم 122، ابوداود 4274، نسائی در «تفسیر» 469، بیهقی 9 / 98 و حاکم 2 / 403 همه از ابن عباس (رض) روایت کرده اند. «تفسیر شوکانی» 1913) **يَضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا ﴿٦٩﴾**

برای او در روز قیامت عذاب دو چندان می شود و خوار و جاویدان در آن می ماند. (٦٩)

تفسیر:

«يَضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» الله تعالی برای انجام دهنده این گناهان کبیره، عذاب روز قیامت را چند برابر و تشدید می سازد «وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا» و وی را در ذلت و حقارت، و تا ابد در آن عذاب و کیفر ذلیل و خوار می ماند.

جزای روز قیامت هم کمی است، و هم کیفی:

چند برابر شدن عذاب مجرمین که در جملهی «يَضَاعَفُ» آمده است، با عدل الهی مخالفتی ندارد، زیرا عذاب مضاعف در شرایطی است که گناه، آثار شوم و چند برابر داشته باشد. مثلاً زناکار هم گناه می کند و هم دیگری را به گناه وادار می سازد و هم چه بسا از این گناه، فرزند حرامزاده ای به دنیا می آورد که گرایش های منفی دارد. در قتل نفس نیز قاتل، شخصی را میکشد، ولی اشخاصی را داغدار، بی سرپرست و یتیم و جامعه را ناامن می کند. هر يك از این عناوین به تنهایی قابل کیفر است، همان گونه که اگر کسی سنت بدی را در جامعه بنا نهد در طول تاریخ هر کس به آن سنت عمل کند، برای مؤسس آن نیز گناهی ثبت می شود. از آنجا که به اتفاق همه ی علما و مفسران، زنا به تنهایی سبب جاودانگی در دوزخ نمی شود، بنابر این مسئله ی خلود و جاودانگی در دوزخ تنها برای مشرکانی است که زناکار باشند. بلی، عقیده ی حق و باطل و جهان بینی کفر و شرک، در کیفرها تأثیرگذار است.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٧٠﴾

مگر آنان که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، پس ایشان اند که الله بدی‌هایشان را به نیکی‌ها تبدیل میکند و الله آمرزندهٔ مهربان است. (۷۰)

تفسیر:

«يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ»: الله متعال بدی‌های ایشان را به نیکی‌ها، و گناهانشان را به طاعات و عبادات تبدیل مینماید! کرم بین و لطف خداوندگار، گذشت او با گذشت انسان‌ها، و مهر او با مهر انسان‌ها تفاوت از زمین تا آسمان دارد.

«إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا»: مگر کسانی که در دنیا از خطاها و گناهان خود به درگاه الله متعال توبه‌ی نصوح و واقعی کند، یعنی ایمانی راسخ آورد و سپس آن توبه و ایمان را با اعمال صالح دنبال کند.

«فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» پس الله سبحان و تعالی آنان را مورد لطف و کرم قرار میدهد از خطاهایش در گذشته، بدی‌هایش را می‌بخشاید و آن را به حسنات تبدیل می‌کند. بدان شرط که از گناهانش کاملاً دست شسته و بر آنچه از وی گذشته است پشیمان باشد. و خدا بر توبه‌کاران بسیار آمرزگار و رحمتش بر بازآمدگان بسی وسیع است.

در دین مقدس اسلام، بن بست وجود ندارد. برای گنهکاران هر لحظه راه بازگشت باز است. از جانب دیگر، در هنگام ارتکاب گناه، ایمان از کف می‌رود، ولی هنگام توبه باز می‌گردد. و نباید فراموش کنیم که: توبه، يك انقلاب همه جانبه و كلي است، نه يك حرکت سطحی و لفظی، عمل صالح. نشانه‌ی توبه واقعی است.

در حدیث آمده است: «من آخرین فردی که وارد جنت می‌شود و آخرین فردی را که از دوزخ و آتش خارج میشود، می‌دانم چه کسی است. در روز قیامت یک نفر را می‌آورند، گفته میشود: گناهان کوچکش را بر او عرضه کنند و گناهان بزرگش را از او برطرف کنند. گناهان کوچکش بر او عرضه می‌شود، به او می‌گویند: در فلان و فلان روز چنان و چنین کردی. می‌گوید: بله، نمی‌تواند بگوید نه و از در انکار درآید. درحالی‌که از گناهان بزرگ خود در هراس است. آنگاه به او گفته میشود: به جای هر گناه و بدی یک حسنه و نیکی داری. آنگاه می‌گوید: خداوندا! اعمالی را مرتکب شده‌ام که آنها را در اینجا نمی‌بینم! در این موقع پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خندید تا جایی که دندان‌های پیشین او نمایان شد». (اخراج از مسلم).

ابن کثیر این معنی را ترجیح داده و می‌گوید: «بدان‌که سیئات با توبه نصوح به حسنات تبدیل می‌شود و این نیست مگر بدین جهت که چون او گذشته‌اش را به یاد می‌آورد، پشیمان شده و استرجاع و استغفار می‌گوید پس به این اعتبار گناه وی به طاعت تبدیل میشود و بدی‌ها در نامه اعمال وی به حسنات تبدیل میشوند چنان‌که در این باره احادیث صحیحی آمده است».

شأن نزول آیه 70:

800- بخاری و غیره از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: وقتی که آیه «وَالَّذِينَ لَا يُدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ...» (فرقان: 68) نازل شد. مشرکان مکه گفتند: خون‌ها را به ناحق ریختیم، برای خدای یکتا بت‌ها را شریک و هم‌تا قرار دادیم و دست به فواحش و زنا زدیم. پس ذاتی که جز در بارگاهش پناهی نیست آیه «إِلَّا مَنْ تَابَ...» را نازل کرد.

وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا ﴿٧١﴾

وهرکس توبه کند و کار نیک انجام دهد حقا که او به سوی الله باز می‌گردد. (۷۱)

تفسیر:

«وَمَنْ تَابَ...»: این آیه پاسخی است برای تعجبی که چه بسا آیه پیشین در برخی از اذهان بر می‌انگیزد، و آن این که چگونه ممکن است خداوند سیئات را به حسنات تبدیل فرماید؟ «مَتَابًا»: بازگشتن. دست کشیدن از معاصی. مفعول مطلق تأکیدی است و بیان‌گر اهمیت و عظمت توبه است. معنی آیه چنین هم میتواند باشد: کسی که از معاصی دست بکشد و علاوه از آن کارهای شایسته انجام دهد، این چنین کسی به سوی خدا بر می‌گردد و توبه میکند. (تفسیر نور خرمدل).

عبدالرؤف مخلص هروی مفسر تفسیر انوار القرآن در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: هرکس به زبان خویش توبه کند اما آن توبه را با عمل خویش ثابت نگرداند پس آن توبه وی به هیچ وجه سودمند نیست بلکه فقط کسی به سوی الله متعال توبه راستین (نصوح) کرده است که توبه خویش را با اعمال شایسته، ثابت و محقق گردانیده باشد.

دکتر عایض بن عبدالله القرنی مفسر تفسیر المیسر می‌نویسد: و هر کس از ارتکاب گناهان توبه کرده و با انابت به سوی پروردگارش باز گردد و از اعمال شایسته بسیار انجام دهد بی‌گمان باز گشتش به سوی الله اُ صحیح و توبه‌اش صادقانه است؛ بنابراین این یقیناً او توبه‌اش را پذیرفته و گناهانش را به آب رحمت خود شستشو می‌دهد.

وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ﴿٧٢﴾

آنها کسانی هستند که شهادت به دروغ نمی‌دهند (و در مجالس باطل شرکت نمیکنند) و هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد کنند بزرگوارانه و شرافتمندانه می‌گذرند. (۷۲)

تفسیر:

اجتناب از شهادت دروغین :

«الزُّور»: باطل. «لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ»: در مجالس دروغگوئی و معاصی شرکت نمی‌کنند. شهادت باطل و دروغ نمی‌دهند.

گروه مؤمن عبادالرحمن از پرهیزگار کسانی اند که بر دروغ که موجب تضییع حقوق انسان شود، شهادت نمیدهند. باید گفت که: نه تنها انجام گناه حرام است، بلکه شرکت در مجالس گناه و شاهد بودن بر گناه نیز در شرع ممنوع است.

حاضر نشدن در مجالس گناه و بی‌اعتنایی به گناهکاران، در ذات خویش نوعی نهی از منکر بشمار میرود. اشتراک در مجالس فاسد، حتی در بندگان واقعی خدا اثر می‌کند.

امام طبری می‌فرماید: لغو عبارت است از هر گفته یا عملی باطل و هر چیزی که کسب آن برای انسان ناپسند باشد. و مراسم نکاح و عروسی در بعضی اماکن، و گوش فرادادن به آوازهای ناپسند، تمام اینها داخل معنی لغو می‌باشند که احتراز و دوری جستن از آن بر مؤمن واجب است. (تفسیر طبری ۳۲/۱۹).

(زور): دروغ و باطل است و بالاتر از شرک به خدای متعال دروغی نیست زیرا شرک به الله متعال بزرگتر از (زور) است. بلی! حضور در مجالس و محافل بدعت از (زور) است زیرا این محافل دروغ، باطل و علیه دین الله متعال است.

خواننده محترم!

چطور ممکن است که «عبادالرحمن» به دروغ شهادت دهند در صورتی است که آنان

چهره واقعي حقيقت را تغيير مي دهند و آن را کتمان مي کنند؟ و اين در حالي است که آنان کلام خداوند بلند مرتبه را شنيدند که آنان را از گفتن سخن دروغ بر حذر داشته است. فرقي ندارد که سخن دروغ در شهادت دادن باشد و يا در غيرشهادت دادن؛ و اين کلام الله سبحانه تعالي در سوره مبارکه «حج» آیه 30 بيان شده که مي فرمايد: «ذَلِكَ وَ مَنْ يَعْظُمُ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ أَجَلْتُ لَكُمْ الْأَنْعَامَ إِلَّا مَا يَتْلِي عَلَيْكُمْ فَأَجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»: آن (چيزي که گذشت، برنامه و مناسک حج بود) و هر کس اوامر و نواهي خدا را (به ويژه در مراسم و امور مربوط به حج) بزرگ و محترم دارد، از نظر خدا چنين کاري (در دنيا و آخرت) براي او بهتر است.

(خوردن گوشت) چهارپايان (همچون شتر، گاو، بز و گوسفند) براي شما حلال گشته است، مگر (گوشت) آن چهارپاياني که (در قرآن) براي آنان بيان ميشود (همچون مردار و غيره) و از (پرستش) پليدها، يعني بتها دوري کنيد و از گفتن افتراء (بر مردم و بر خدا) پرهيزيد».

قطعاً «عباد الرحمن» دچار چنين عمل ناشايستي نمي شوند چراکه آنان در زمره مؤمنان و متقين مي باشند. «الزور» در لغت، سخن دروغ و باطل است و اصل ماده اين کلمه بر تمايل داشتن دلالت دارد. سخن دروغ و باطل نيز به مانند رويگرداندن از راه درست و حق است.

چطور ممکن است «عباد الرحمن» به دروغ شهادت دهند در حالي که شهادت به دروغ خود يکي از انواع دروغها و زشت ترين آنهاست و بدترين تأثير را در زندگي مردم دارد؟ خداوند عز و جل بيان کرده که دروغ گفتن در نظر من کار آساني نيست مگر براي کساني که بي ايمانند. در سوره مبارکه «نحل» آیه 105 آمده است: «انما يفتري الكذب الذين لا يؤمنون بايات الله و أولئك هم الكاذبون»: تنها و تنها کساني (بر زبان خدا) دروغ مي بندند که به آيات خدا ايمان نداشته باشند؛ و در حقيقت آنان دروغگويان واقعي هستند (نه محمد امين، چراکه چنين کساني از خدا و مجازات او باکي ندارند و هر وقت مصلحت بدانند، بر زبان دروغ مي رانند)».

اين آيه در باره محصور شدن دروغ در وجود کساني صحبت مي کند که ايمان ندارند. زشت ترين دروغها، دروغ بستن به ذات مقدس الهي و به دروغ شهادت دادن است. رسول الله صلي اله عليه وسلم بيان کرده اند که، مؤمن هرگز دروغ نمي گويد و نيز امام مالک در کتاب «موطا» از صفوان بن سليم روايت کرده اند که صفوان از رسول الله صلي الله عليه وسلم پرسیده است که آيا مؤمن ميتواند ترسو باشد؟ رسول الله صلي الله عليه وسلم فرموده اند: بله! وي مجدداً پرسیده است. اي نبي خدا! آيا انسان مؤمن ميتواند بخيل باشد؟ ايشان پاسخ داده اند: بله! و در نهايت وي پرسیده است آيا مؤمن مي تواند دروغگو باشد؟ رسول الله صلي الله عليه وسلم جواب داده اند: نه (هرگز).

در حديث شريف آمده است که رسول اکرم صلي الله عليه وسلم فرمودند: «آيا شما را از بزرگترين کباير آگاه نگردانم؟ و سه بار اين سخن را تکرار کردند. اصحاب گفتند: چرا، يارسول الله! ما را آگاه کنيد. فرمودند: شرک به خداوند، نافرمانی والدین و درحالي که تکیه داده بودند، نشستند و آن گاه فرمودند: هان آگاه باشيد: و گفتن دروغ، آگاه باشيد: و گواهي دروغ». پس پيوسته آن را تکرار مي کردند تا بدانجا که اصحاب با خود گفتند: اي کاش رسول الله صلي الله عليه وسلم سکوت کنند.

حضرت عمر (رض) فرموده کسی که در حق او ثابت باشد که به دروغ شهادت داده است، او به چهل ضربه شلاق سزا داده خواهد شد، و روی او سیاه گردانیده در بازار گردانیده و رسوا کرده می شود، باز تا مدت طولانی حبس می شود. (رواه ابن ابی شیبیه، عبد الراق ومظهری).

عدم حضور در مجالس لغو و بیهوده:

دهمین صفت از بندگان رحمان با زیبایی خاصی در آیه مبارکه توضیح یافته طوری که میفرماید: «وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» (آیه 72: فرقان) عباد الرحمن کسانی اند که در مجالس لغو باطل و بیهوده حضور نمی یابند و آن را مشاهده هم نمی کنند. و از همچو مجالس دوری می جویند.

«إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ»: هر گاه سخنان یاهو را بشنوند. هر گاه لغزشی و گناهی از کسی مشاهده کنند (مؤمنون آیه 3).

«مَرُّوا كِرَامًا»: بزرگوارانه میگذرند و همچون بزرگان خویشتن را از شرکت در بدگوییها و بدکرداریها کنار میکشند و بزرگوارانه میگذرند و همچون بزرگان لغزش و گناه دیگران را نادیده می گیرند و به پخش آن نمی پردازند.

یا این که اگر دشنام و حرفهای زشتی از کسی شنیدند، به بزرگی خود آنرا می بخشند.

خوانندگان گرامی!

«عبادالرحمن» هرگاه با مسئله بی فایده ای روبه رو میشوند بزرگ منشانه از آن میگذرند و خود را بزرگتر از آن می دانند که وقتشان را صرف امور پوچ و بیهوده نمایند و فرقی ندارد که آن امر بیهوده، کلام و یا عمل باشد.

«عبادالرحمن» ارزش و قیمت وقت خود را میدانند و دریافته اند زمانی که بر آنان میگذرد ثروتی است که در این دنیا مالک آنند و این ثروت در کنار نعمتهایی از جمله، نیروی جسمی، فکری، درونی است که خداوند به آنان عطا نموده است و اگر آنان به زمان اجازه دهند که در مسائل بیهوده و باطلی که برای دنیا و آخرت آنان هیچ فایده ای ندارد، تلف شود. در حقیقت آنان مهم ترین دارایی خود را به اندازه زمانی که صرف مسائل بیهوده ساخته اند، تباه نموده اند و میدانند که خسارت وارده بر آنان جبران ناپذیر است و اگر اهل بصیرت و دانایی باشند تلاش میکنند که گرفتار خسارتی که جبران ناپذیر است نشوند و اگر کسی خسران زده شد از آنجایی که عمر انسان محدود است و انسان هر چقدر تلاش نماید تا آن ناراحتی به اندازه یک ساعت به تأخیر اندازد و در صدد جبران آن برآید، امکان پذیر نخواهد بود؛ و اگر بعد از مرگ بخواهد به این دنیا بازگردد تا عمل نیک و صالح انجام دهد خواسته اش با توبیخ و ملامت رد میشود.

به همین دلیل است که الله سبحانه تعالی به عصر و زمان سوگند میخورد چرا که انسان را همیشه و در تمام اوقاتی که بر او سپری می شود در زیان می بیند زیرا که با سپری شدن و گذر هر لحظه بر او ثروتش تباه می شود و آن ثروت همان عمر با ارزش اوست که تلف می شود در حالی که او در خسران به سر میبرد و چاره ای هم ندارد، چرا که در لغزشگاه خسران است اما خداوند بزرگ از میان تمام انسانهایی که دچار خسران شده اند، کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای نیک انجام داده اند، استثناء قرار داده و به سویی صبر و حق رهنمون شده است، دلیلش این است که مؤمنان لحظه به لحظه عمرشان را در تجارتي سودمند با خداوند سپری کرده اند و این سود حاصل برای آنان بس بزرگ است و بالاتر از

آن چیزی است که بتوان تصور کرد.

از میان این گروه از مؤمنان «عبادالرحمن» مستثنی هستند. چون هرگاه با امور بیهوده مواجه میشوند سخاوتمندانه و گذرا بر آن عبور میکنند. آنان میترسند که دارایی‌شان دچار خسران شود، که هیچ سود و عمل نیک و صالحی در آن نباشد.

همت بلند از خصوصیت های «عبادالرحمن» است که به واسطه این همت خود را از مسائل ناچیز و پست دور می‌کنند و خود را بالا می‌کشند و به دنبال کارهای ارجمند و کمالات هستند.

پرداختن به امور باطل باعث سرگرم شدن به امور پست می‌شود، در حالی که «عبادالرحمن» خود را به آنچه که به آنان ربطی ندارد مشغول نمی‌سازند و به سفارش رسول خدا (ص) عمل می‌کنند که فرموده است: از جمله اسلام نیکو آوردن انسان این است که آنچه را که به او ارتباطی ندارد ترک نماید.

خداوند عز و جل در سوره مبارکه «مؤمنون» آیات 1 تا 3، میفرماید: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَائِعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ: مسلماً مؤمنان پیروز و رستگارند. کسانی که در نمازشان خشوع و خضوع دارند و از (کردار) بیهوده و (گفتار) یاوه رویگردانند (و زندگی را جدی می‌گیرند؛ نه شوخی)».

«أُولَئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَ يَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ: آنان کسانی‌اند که دو بار اجر و پاداششان داده میشود، به سبب این که (در راه ایمان اذیت و آزارها دیده‌اند و) شکیبائی کرده‌اند و بدی‌ها را با نیکی‌ها از میان برمی‌دارند (و نه تنها بدی‌ها را با بدی‌ها پاسخ نمی‌گویند، بلکه در مقابل کردار و گفتار بد مردم، رفتار بایسته می‌کنند و سخن شایسته می‌گویند) و از آنچه بدیشان عطاء کرده‌ایم (در راه خیر و صلاح) خرج می‌کنند و می‌بخشند و هنگامی که یاوه بشنوند از آن روی میگردانند (و دشنام را با دشنام پاسخ نمی‌گویند و بلکه) می‌گویند: اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شما است (و هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت) وداع و بدرودتان باد! ما خواهان (همنشینی با) نادانان نیستیم». (قصص: 54-55)

این توصیف حقیقی «عبادالرحمن» و تمامی مؤمنانی است که در کتاب آسمانی پیش از قرآن نیز آمده است و به درستی و راستین بودن ایمانشان و نیز توصیف عقلانی از بین مردم اشاره دارد.

حضرت عبد الله بن مسعود اتفاقاً روزی بر مجلس لغو و بیهوده ای گذشت، در آنجا نایستاد و رفت، آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر این عمل وی اطلاع یافته فرمود این مسعود کریم شد، و این آیه را تلاوت فرمود که در آن مانند کیمان و شرافتمندان بر مجالس بیهوده دستور به گذشتن است. (ابن کثیر).

وَالَّذِينَ إِذَا دُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا (۷۳)

و آنان که وقتی به آیات پروردگارشان پندشان دهند، در برابر آن باحالت کری و کوری نمی‌افتند، [بلکه با گوش شنوا و چشم بصیرت به آن دل میدهند]. (۷۳)

تفسیر:

آگاهانه باید به سراغ دین رفت:

در این آیه مبارکه برای ما می‌آموزاند که: تعبّد و بصیرت، از اوصاف عباد الرحمن است.

وواقعیت امر هم همین است که؛ بندگان رحمن، باید آگاهانه به سراغ دین روند ایمان باید بر اساس آگاهی و بصیرت استوار باشد، آنرا قبول و عملی سازند.

طوریکه در قرآن عظیم الشان میخوانیم: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (آیه 191 سوره آل عمران). (خردمندان) کسانی هستند که الله را (به حالت) ایستاده، و نشسته، و بر پهلو آرامیده یاد می‌کنند، و در (حکمت از) آفریدن آسمان‌ها و زمین تفکر می‌کنند (و در دعای خود می‌گویند): ای پروردگار ما! این عالم و موجودات را بی‌فائده نه آفریده ای، پاکی تو (از آنچه لایق شأن تو نیست) پس ما را از عذاب دوزخ نگاه دار. از جمله خصلت‌های دائمی «عبدالرحمن» این است که هرگاه آیات الهی را یادآور می‌شوند در آن تفکر و تدبیر می‌کنند، سپس در برابر پروردگارشان به سجده می‌افتند و ذات بی‌مانند او را تسبیح می‌گویند و کبر نمی‌ورزند و به مانند جاهلان و انسان‌های ریاکار در ظاهر به سجده نمی‌افتند.

«عبدالرحمن» ایمان آورندگان حقیقی هستند چه در مقابل آیاتی که شاهد آند و چه در برابر آیاتی که بر آنان تلاوت میشود و به اینکه این دلالت بر ذات مقدس الله دارند و جامع تمام صفات الهی است باور قلبی دارند و هرگاه آیات الهی را یادآور شوند جایگاه حقیقی‌شان را مقابلشان متصور می‌شوند. همان طور که خداوند عز و جل نیز در سوره مبارکه «سجده» آیات 15 و 16 میفرماید: «إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا خَرُوا سُجَّدًا وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»: تنها کسانی به آیات ما ایمان دارند که هر وقت بدان‌ها پند داده شوند، (برای خدا) به سجده می‌افتند و ستایشگرانه به تسبیح پروردگارشان می‌پردازند و تکبر نمی‌ورزند. پهلوهایش از بسترها به دور میشود (و خواب شیرین را ترک گفته و به عبادت پروردگارشان می‌پردازند و) پروردگار خود را با بیم و امید به فریاد می‌خوانند و از چیزهایی که بدیشان داده‌ایم می‌بخشند».

«وَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخْرُوا عَلَيْهَا صُمًّا وَ عُمِيَانًا: و کسانی‌اند که هنگامی که به‌وسیله آیات پروردگارشان پند داده شدند، همسان کران و نابینایان بر آن فرو نمی‌افتند (و غافل‌وار بدان گوش فرامی‌دهند. بلکه با گوش دل میشوند و با چشم عقل بدان می‌نگرند و درس‌ها و اندرزهای قرآنی را آویزه گوش جان می‌کنند و نیروی ایمان خود را بدان تقویت می‌سازند)».

«عبدالرحمن» در این گروه هستند و به دلیل بصیرت و عبادات واقعی جزء و الامقامان به شمار می‌آیند.

«لَمْ يَخْرُوا عَلَيْهَا صُمًّا وَ عُمِيَانًا: ۷۳ فرقان» طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم که: بندگان رحمان «کسانی‌اند که چون به کلام پروردگارشان و به کلام پیامبرش پند و اندرز داده شوند و یا آنان را بر حذر دارند، نه از آن روی میگردانند و نه خود را چنان به تغافل میزنند که گویی گوش‌هایشان از شنیدن، کر و چشم‌هایشان از دیدن، کور است بلکه قلب‌شان هوشیار و پذیرا، گوش‌هایشان شنوا، دیده‌هایشان پویا و بینا و حواس‌شان جوینده و بیدار است. ایشان با فروتنی و نرمی، مطیعانه و خاشعانه برای پروردگار خود سجده می‌کنند.

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ﴿٧٤﴾

و آنان که میگویند: ای پروردگار ما! به ما از همسران و فرزندان ما آن را عنایت کن که مایه روشنایی چشمان باشد. و ما را پیشوای پرهیزگاران بگردان. (۷۴)

تفسیر:

باید گفت که: انسان در برابر همسر و فرزند و نسل خود متعهد است و باید برای عاقبت نیکوی آنها تلاش و دعا کند.

بندگان رحمان «کسانی اند که میگویند: پروردگار! به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه روشنایی چشمان ما باشند، طاعت و عبادت شما را به جای آورند و رضایت و خشنودی تو را بجویند.

«قره العین» یعنی: خنکی اشک چشم زیرا خنکی اشک چشم دلیل شادمانی و مسرت است چنان که گرمی اشک دلیل بر غم و اندوه می باشد.

«وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ﴿74﴾» و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان، به گونه ای که اهل تقوی از ما پیروی کنند. دعوتگران به سوی خیر باشیم. هم هدایت یافته باشیم و هم هدایتگر. ابن عباس (رض) میگوید: یعنی پیشوایانی که در امر خیر به ما اقتدا شود. (مختصر ابن کثیر ۶۴۲/۲).

أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا ﴿٧٥﴾

آنها هستند که به خاطر آن که صبر کردند، مقام بلند را می یابند و در آن جا به سلام و درود روبرو می شوند. (۷۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْغُرْفَةُ»: قسمت های فوقانی ساختمان و طبقات بالای منازل. ساختمان بلند. در اینجا مراد منازل و درجات عالی بهشت است (سوره های: عنکبوت/58، زمر/20)

تفسیر:

«این گروه» از بندگان صالح را که به اوصاف زیبایی صفات پسندیده و خوی رفیع یادشده، به سبب صبر و شکیباییشان بر انجام اوامر خدا به درجات بسیار رفیع و عالی نایل خواهند آمد. درجه رفیع، عبارت از بلندترین و بهترین منازل جنت می باشد.

«وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَ سَلَامًا» و در آنجا با سلام و درود فرشتگان مواجه خواهند شد. طوری که پروردگار با عظمت ما در (آیه 23 سوره رعد) «و الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ﴿23﴾» (و فرشتگان از هر دری (برای تبریک و تهنیت) بر آنان وارد می شوند).

خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٧٦﴾

در آن جا همیشه میمانند، چه قرارگاه خوب و چه محل اقامت جالبی! (۷۶)

تفسیر:

آن گروه اولیای ابرار برای همیشه ابد در بهشت رضوان ماندگار اند بی آنکه بمیرند و از آن خارج شوند. «حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا» چه خوش قرارگاه و چه خوب منزلی و اقامتگاهی است برای اهل تقوی!

جایگاهی که از بس زیبا و دلکش است، از آن خواهان انتقال نمی شوند؛ و از بس معطر و پاکیزه است، که هرگز طالب کوچیدن از آن نمی گردند.

قُلْ مَا يَعْزُبُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا ﴿٧٧﴾

بگو: اگر دعای تان نباشد، پروردگار من به شما هیچ اعتنایی به شما نمی کند، در حقیقت شما به تکذیب پرداخته اید و به زودی [عذاب بر شما] لازم خواهد شد (۷۷)

تفسیر:

باید گفت که: تکذیب دین، باعث سقوط ارزش انسان است. دعا وسیله‌ی تحصیل ارزش‌هاست.

محمد علی صابونی مفسر تفسیر صفوة التفاسیر در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: ای محمد! به آنان بگو: اگر دعای شما به هنگام حلول حوادث و مشکلات نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی‌کند. این تضرع و زاری شما است که سبب جلب توجه خدا به سوی شما می شود.

«فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا» ای کافران! در حقیقت شما پیامبر و قرآن را تکذیب کرده‌اید و به زودی در آخرت عذاب بر شما لازم خواهد شد.

خوانندگان گرامی!

با این بیم دهی و هشدار است که پایان سوره به آغاز آن، یعنی آیه اول: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا ﴿١﴾» [الفرقان: 1]. «بزرگ و خجسته است کسیکه بر بنده خود فرقان را نازل کرد تا برای عالمیان هشدار دهنده‌ای باشد» پیوند می‌خورد.

بیشتر مضامین این سوره شامل اثبات نبوت و رسالت پامبر صلی الله علیه وسلم و جواب به اعتراضات کفار و مشرکین و چگونگی کفر و عذاب کفار و مشرکین و اعتراض کنندگان از احکام الهی میباشد، و سرانجام خداوند در قسمت پایانی سوره ویژگی‌های بندگان واقعی و پذیرفته خویش را که ایمان کامل به رسالت داشته و در حرف و عمل اخلاق و عادات، خشنودی الله و رسول را مدنظر دارند و مطابق احکام شریعت اسلام، عمل میکنند را به بیان گرفت.

قرآن کتاب هدایت و باران رحمتی است که تمامی ندارد دریای عمیقی است که یافتن عمقش امکان‌پذیر نیست و نمی‌توان بدان دست یافت ولی هر پژوهشگر اندیشمندی به اندازه حجم و ظرفیتش از آن بهره‌مند می‌شود و از آن تبعیت میکند کسانی که از آن سود می‌جویند استخراج کنندگان گنجینه‌های باارزش آن هستند و تا امتداد زمان مخزن‌های فکری، حقایق علمی و راهنمایی و ارشاد برای طالبان و پژوهشگران در آن وجود دارد، قرآن یک حقیقت است همان‌طور که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نیز در وصفش فرموده است: «شگفتی‌هایش پایان‌ناپذیر است و به دلیل بازتاب‌های زیادش هرگز کهنه نمی‌شود».

خدایا ما را از چشمه علم و دانش خویش سیراب گردان، همان علمی که آن را در کتاب عظیم خودت برای ما ودیعه نهادی و به ما نیک اندیشی و نیک کرداری و نیت راستین و خالص و پاکی که از آن توست و عملی که با انجام دادنش تو را خشنود میسازد، عطا فرمودی.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
ومن الله التوفیق

مکتبی بر بعضی از منابع و مأخذها

- 1 - **تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:**
 شیخ حسنین محمد مخلوف (751 هـ - 812 ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه:
 از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)
- 2 - **تفسیر انوار القرآن:**
 تألیف عبدالرؤف مخلص هروری، «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: (فتح القدر
 شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر و هبه الزحیلی می باشد).
- 3 - **تفسیر معالم التنزیل - بغوی:**
 تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 هجری قمری) این تفسیر اصلاً به
 زبان عربی نوشته شده، و از تفسیر الکشف و البیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.
- 4 - **تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:**
 تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری/ 1116 میلادی - 12 رمضان
 592 هجری) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی
 میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.)
- 5 - **البحر المحیط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:**
 تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور به ابو حیان
 غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» اصلاً به زبان عربی تحریر شده است .
- 6 - **تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:**
 تفسیر القرآن العظیم تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774 ق) مشهور به
 ابن کثیر. (جلال الدین سیوطی، مفسر و قرآن شناس بزرگ اسلامی میفرماید: ابن کثیر تفسیری
 دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است).
- 7 - **تفسیر بیضاوی:**
 یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» در قرن هفتم هجری به زبان
 عربی نوشته شده. تألیف ناصرالدین عبد الله بن عمر بیضاوی (متوفی سال 791 هـ)
- 8 - **تفسیر الجلالین «التفسیر الجلالین»:**
 جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات
 جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م. این تفسیر در قرن دهم
 هجری بزبان عربی و از معدود تفاسیری است که توسط چند عالم به رشته تحریر آمده است .
- 9 - **تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:**
 محمد بن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد ویا (839 - 923 میلادی)
 (قرن 4 قمری) شیخ طبری یکی از محدثین، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سده سوم قمری است.
- 10 - **تفسیر ابن جزئی التسهیل لعلوم التنزیل:**
 تألیف محمد بن احمد بن جزئی غرناطی الکلبی مشهور به جَزَیّ (متوفی 741 ق) این تفسیر یکی
 از موجزترین و درعین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.
- 11 - **تفسیر صفوة التفاسیر:**
 تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است.
 نویسندگ در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری،
 کتشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل آورده است.
- 12 - **تفسیر ابو السعود:**
 «تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الکریم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد
 بن مصطفی عمادی (متوفی 982) از جمله علمای ترک نژاد می باشد.
- 13 - **تفسیر فی ظلال القرآن:**

تالیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ).

14 - تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاری القرطبی (متوفی سال 671 هجری)

15 - تفسیر نور دکتور مصطفی خرم دل:

نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتور مصطفی خرم دل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).

16 - تفسیر المیسر:

تألیف: دکتور عایض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)

17 - تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.

18 - تفسیر خازان:

نام تفسیر: «لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیر الخازان» تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجری میباشد).

19 - روح المعانی (آلوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 - 1270ق)

20 - جلال الدین سیوطی:

«الاتقان فی علوم القرآن» (تفسیر الدار المنثور فی التفسیر با لمأثور» مؤلف آن: حافظ جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی. (۱۴۴۵ - ۱۵۰۵ م)

21 - زجاج: «تفسیر معانی القرآن فی التفسیر»:

مؤلف: الزجاج أو أبو إسحاق الزجاج أو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن السری بن سهل الزجاج البغدادی است. (241 هجری - 311 هجری 855-923 - میلادی)

22 - تفسیر ابن عطیة:

نام کامل تفسیر: «المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز ابن عطیة» بوده، مؤلف آن: ابو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطیة الأندلسی المحاربی (المتوفی: 542 هـ)

23 - تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسي بصري (۶۱ هـ - ۱۱۸ هـ، ۷۳۶-۶۸۰ م) شیخ قتادة از جمله تابعین بوده، که در علوم لغت، تاریخ عرب، نسب شناسی، حدیث، شعر عرب، تفسیر، دسترسی داشت. و در ضمن حافظ بود، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی نابینا بود. امام احمد حنبل در باره او می‌گوید: «او با حافظه‌ترین اهل بصره بود و چیزی نمی‌شنید مگر اینکه آن را حفظ می‌کرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظه او در طول تاریخ ضرب‌المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

24 - تفسیر بیضاوی:

تفسیر بیضاوی (انوار التنزیل و اسرار التأویل) مؤلف: مفسر کبیر جهان اسلام شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی.

25 - تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری:

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف: جار الله زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ) این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ میلادی در دو جلد در کلکته به چاپ رسید، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولاق مصر، و در سال های ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، و ۱۳۱۸ در قاهره هم به چاپ رسیده است.

26 - تفسیر مختصر:

تفسیر این کثیر: مؤلف: ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد 224 وفات 310 هجری قمری در بغداد (218 - 301 هجری شمسی).

تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است.

27 - مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوي على تفسير الجلالين في التفسير القرآن الكريم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است.

28 - فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

29 - صحیح مسلم - و صحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. وگرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

30 - سعید حوی:

حَوّی، سعید، حَوّی، سعید، مفسر «الاساس فی التفسیر (یازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵)، که از مهم ترین و اثر گذار ترین آثار حوی به شمار می آید.

31 - مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمه اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغیة الوعاة 2 / 297، وأساس التقدیس صفحه 7).

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**